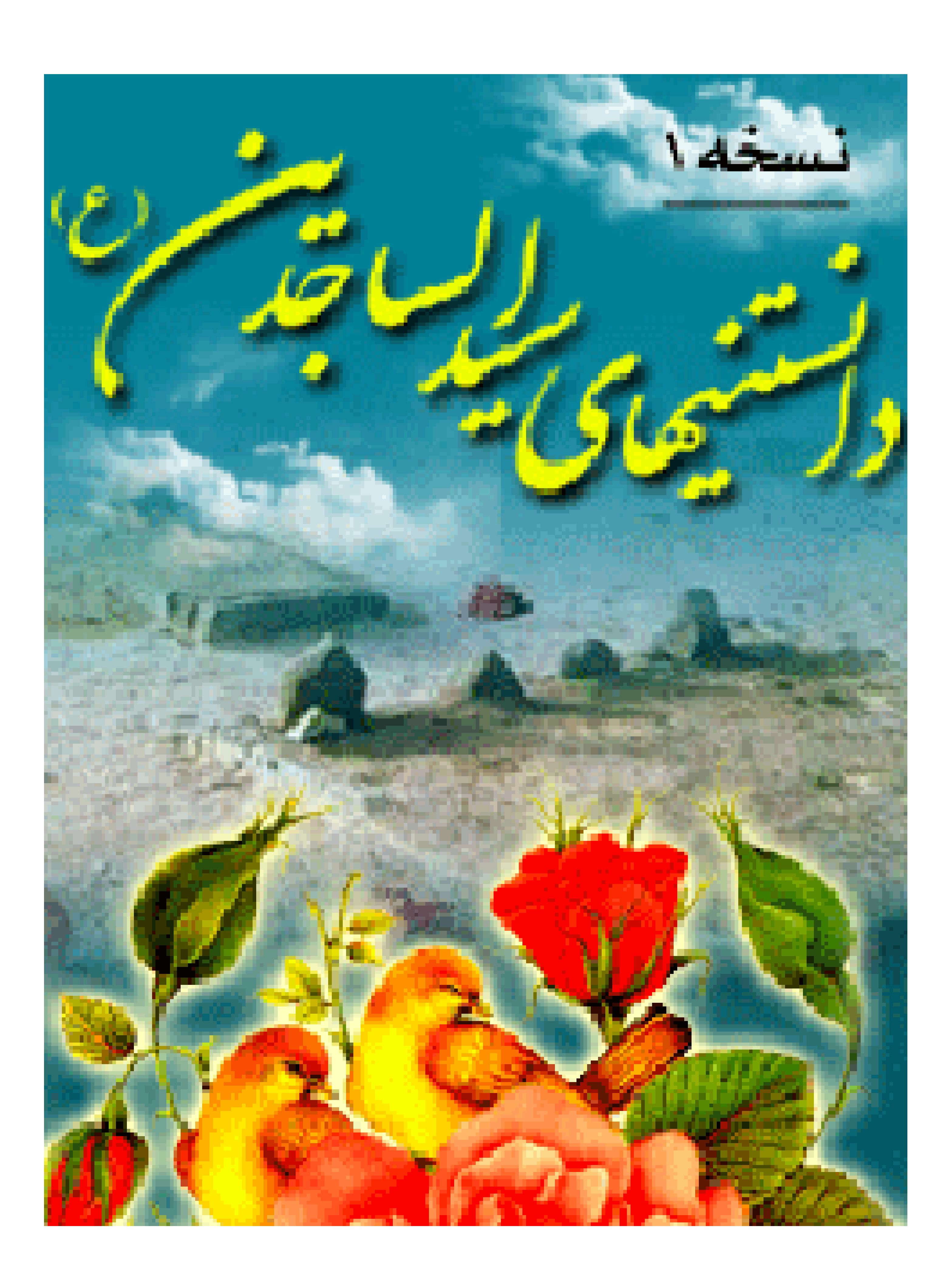

نسخه ۱
داستانهای سید الساجدین (ع)


بسم الله الرحمن الرحیم

دانستنی های امام زین العابدین سید الساجدین علیه السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

دانستنیهای سیدالساجدین علیه السلام ----- ۲۴

مشخصات کتاب ----- ۲۴

شرح حال ----- ۲۴

نویسنده ----- ۲۴

ولادت ----- ۲۴

مادر ----- ۲۴

القاب ----- ۲۸

نقش انگشتر ----- ۲۸

سجده های امام ----- ۲۸

اخلاق ----- ۳۱

اول ----- ۳۱

دوم ----- ۳۳

سوم ----- ۳۳

چهارم ----- ۳۴

پنجم ----- ۳۴

ششم ----- ۳۵

هفتم ----- ۳۶

هشتم ----- ۳۶

نهم ----- ۴۰

دهم ----- ۴۰

یازدهم ----- ۴۱

دوازدهم ----- ۴۱

عبادت ----- ۴۲

سخنان ۴۹
اول ۴۹
دوم ۵۱
سوّم ۵۴
چهارم ۵۵
پنجم ۵۶
ششم ۵۸
هفتم ۵۸
هشتم ۵۹
نهم ۵۹
دهم ۵۹
یازدهم ۶۱
معجزات ۸۰
اول ۸۰
دوم ۸۴
سوم ۸۶
چهارم ۸۹
پنجم ۹۷
هفتم ۱۰۰
هشتم ۱۰۳
نهم ۱۰۹
دهم ۱۱۱
یازدهم ۱۱۹
شهادت ۱۲۴
فرزندان ۱۳۶
تعداد فرزندان ۱۳۶

امام محمد باقر علیه السلام ---------- ۱۳۶
ابُو مُحَمَّد عبداللّه الباهر ---------- ۱۳۷
عبداللّه بن احمد الدّخ ---------- ۱۳۸
÷سلطان محمد شریف ---------- ۱۴۰
عمر الاشراف ---------- ۱۴۲
محمد بن قاسم العلوی ---------- ۱۴۶
امامزاده جعفری ---------- ۱۴۹
زید بن علی بن الحسین ---------- ۱۵۱
یحیی بن زید ---------- ۱۶۳
حسین ذوالدّمعه ---------- ۱۷۴
علامه نحریر بهاءالدین ---------- ۱۸۰
بهاءالشّرف نجم الدین ابوالحسن ---------- ۱۸۳
عیسی پسر سوم زید بن علی بن الحسین ---------- ۱۸۳
ذکر اولاد و اعقاب عیسی بن زید شهید ---------- ۱۹۳
احمد بن عیسی بن زید ---------- ۱۹۵
محمد بن زید ---------- ۲۰۰
سید علی خان شیرازی ---------- ۲۰۱
حسین بن الامام زین العابدین ذکر علیه السلام و بعض اعقاب او ---------- ۲۰۴
شرح حال شهید قاضی نوراللّه ---------- ۲۱۱
شرح حال سلطان العلماء ---------- ۲۱۱
شرح حال میرزا محمّد حسین شهرستانی ---------- ۲۱۲
شرح حال عبیداللّه اعرج ---------- ۲۱۲
جعفر الحجه بن عبیداللّه الا عرج ---------- ۲۱۵
شرح سید مهنّا ---------- ۲۱۵
محمّد الجوانی بن عبداللّه الا عرج ---------- ۲۲۰
شرح حال علی اصغر بن سجاد علیه السلام ---------- ۲۲۳

علی الحوریّ بن افطس ۲۲۴

شرح حال سید رضی الدین آوی ۲۲۶

ابوالفضل تاج الدّین محمّد الحسینی ۲۳۰

شرح حال سید عبداللّه شبّر ۲۳۱

شرح حال خاتون آبادی ۲۳۳

میر محمد باقر ملا باشی ۲۳۵

شرح حال میر محمّد صالح ۲۳۷

پاورقی ها ۲۴۳

سیره ۲۵۶

روشهای مبارزاتی ۲۵۶

نویسنده ۲۵۶

چکیده ۲۵۶

به کارگیری دعا در جهت مقاصد سیاسی ۲۵۶

۱) صلوات ۲۵۷

ب) تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه علیهم السلام ۲۵۸

۱- الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین علیهم السلام ۲۵۸

به این مفهوم امامت در قالب دعا ۲۵۹

ج) توجه دادن به اهل بیت علیهم السلام ۲۶۰

د) افشاگری امام علیه غاصبان خلافت ۲۶۱

ه) ترویج امام علیه السلام از آرمان حاکمیت ائمه علیهم السلام ۲۶۱

۲) حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم ۲۶۱

الف) تبری از ستمکاران ۲۶۳

ب) دعای چهل و نهم صحیفه ی سجادیه ۲۶۵

۳) اهتمام امام به حفظ کیان سرزمین های اسلامی ۲۶۸

فرازهایی از دعای ۲۷ صحیفه برای مرزبانان: ۲۷۰

الف) دعای بیست و هفت ۲۷۱

ب) از مهمترین عوامل پیروزی ---- ۲۷۵
۴) ترغیب و تشویق به جهاد ---- ۲۷۶
امام سجاد فاتح قلبها ---- ۲۷۶
نویسنده ---- ۲۷۶
مقدمه ---- ۲۷۶
جوانمردی و ایثار ---- ۲۷۸
خدمتگزاری به نیازمندان ---- ۲۸۲
زیباترین شیوه معاشرت ---- ۲۸۳
راز محبوبیت اجتماعی ---- ۲۸۵
در اوج محبوبیت ---- ۲۸۶
پی نوشت ها: ---- ۲۸۹
فضائل ---- ۲۹۱
امام سجاد سرچشمه کمالات انسانی ---- ۲۹۱
نویسنده ---- ۲۹۱
اشاره ---- ۲۹۱
زینت پرستش کنندگان الهی ---- ۲۹۱
توجه عمیق به بینوایان ---- ۲۹۴
خوف از حساب روز قیامت ---- ۲۹۸
همنشینی با مستضعفان ---- ۳۰۰
احترام به نامادری ---- ۳۰۰
خشنودی به رضای الهی ---- ۳۰۲
پاسخ شدید به طاغوت عراق ---- ۳۰۲
دخالت در سیاست ---- ۳۰۴
راز شهادت امام سجاد علیه السلام ---- ۳۰۵
امام سجاد علیه السلام و عبادت (۱) ---- ۳۰۷
نویسنده ---- ۳۰۷

مقدمه ---- ۳۰۷
۱. بررسی حالت تعبد همگام با مظاهر انسانی دیگر ---- ۳۱۱
۲. بررسی حالت تعبد ---- ۳۱۲
۳. بررسی پدیده تعبد ---- ۳۱۳
عزلت امام و حالت تعبد ---- ۳۱۴
رهبری امام و حالت تعبد ---- ۳۱۷
امام سجاد علیه السلام و عبادت (۲) ---- ۳۲۱
نویسنده ---- ۳۲۱
اشاره ---- ۳۲۱
حکومت و تعبد امام ---- ۳۲۲
تفرقه و تلاش امت، و مسئله تعبد ---- ۳۲۴
تربیت و مظاهر تعبد ---- ۳۲۷
اشکال اول ---- ۳۳۰
اشکال دوم ---- ۳۳۳
صحیفه سجادیه ---- ۳۳۵
صحیفه سجادیه ---- ۳۳۵
۱ – ستایش خداوند ---- ۳۳۵
ترجمه دعای ۱ ---- ۳۳۷
۲ – طلب رحمت برای رسول خدا ---- ۳۴۱
ترجمه دعای ۲ ---- ۳۴۳
۳- نیایش در طلب رحمت بر حمله عرش ---- ۳۴۴
ترجمه دعای۳ ---- ۳۴۶
۴- نیایش در طلب رحمت ---- ۳۴۹
ترجمه دعای ۴ ---- ۳۵۰
۵- نیایش درباره خود و دوستانش ---- ۳۵۳
ترجمه دعای ۵ ---- ۳۵۴

۶- نیایش هنگام صبح و شام ---------- ۳۵۶
ترجمه دعای ۶ ---------- ۳۵۸
۷- دعا هنگام اندوه ---------- ۳۶۲
ترجمه دعای ۷ ---------- ۳۶۳
۸- نیایش در پناه جستن به خدا ---------- ۳۶۴
ترجمه دعای ۸ ---------- ۳۶۵
۹- نیایش در اشتیاق به طلب آمرزش ---------- ۳۶۶
ترجمه دعای۹ ---------- ۳۶۷
۱۰- نیایش در مقام التجاء به خدای تعالی ---------- ۳۶۸
ترجمه دعای ۱۰ ---------- ۳۶۹
۱۱- نیایش در طلب فرجام نیک ---------- ۳۷۰
ترجمه دعای ۱۱ ---------- ۳۷۱
۱۲- نیایش در مقام اعتراف و طلب توبه ---------- ۳۷۱
ترجمه دعای ۱۲ ---------- ۳۷۳
۱۳- نیایش در طلب حاجتها از خدای تعالی ---------- ۳۷۶
ترجمه دعای ۱۳ ---------- ۳۷۸
۱۴- نیایش هنگامی که ستمی به او می رسید ---------- ۳۸۱
ترجمه دعای ۱۴ ---------- ۳۸۲
۱۵- نیایش هنگامی که بیماری ---------- ۳۸۴
ترجمه دعای ۱۵ ---------- ۳۸۵
۱۶- نیایش، هنگام طلب گذشت از خدا ---------- ۳۸۶
ترجمه دعای ۱۶ ---------- ۳۸۹
۱۷- نیایش، هنگام یاد شیطان ---------- ۳۹۴
ترجمه دعای ۱۷ ---------- ۳۹۶
۱۸- نیایش، هنگامی که خطری از او می گذشت ---------- ۳۹۸
ترجمه ۱۸ ---------- ۳۹۹

۱۹- نیایش، هنگام طلب باران پس از قحطی و خشکسالی ---- ۳۹۹
ترجمه دعای ۱۹ ---- ۴۰۰
۲۰- نیایش، در طلب اخلاق ستوده و افعال پسندیده ---- ۴۰۱
ترجمه دعای ۲۰ ---- ۴۰۶
۲۱- نیایش هنگامی که کاری او را اندوهگین می ساخت ---- ۴۱۳
ترجمه دعای ۲۱ ---- ۴۱۵
۲۲- نیایش، هنگام سختی ---- ۴۱۸
ترجمه دعای ۲۲ ---- ۴۲۰
۲۳- نیایش، هنگام عافیت ---- ۴۲۳
ترجمه: ---- ۴۲۵
۲۴- نیایش، درباره پدر و مادر ---- ۴۲۷
ترجمه دعای ۲۴ ---- ۴۲۹
۲۵- نیایش، درباره فرزندان. ---- ۴۳۲
ترجمه دعای ۲۵ ---- ۴۳۳
۲۶- نیایش، درباره همسایگان ---- ۴۳۶
ترجمه دعای ۲۶ ---- ۴۳۷
۲۷- نیایش، درباره مرزداران ---- ۴۳۸
ترجمه دعای ۲۷ ---- ۴۴۱
۲۸- در اظهار ترس از خدا ---- ۴۴۷
ترجمه دعای ۲۸ ---- ۴۴۷
۲۹- نیایش، هنگامی که روزی بر او تنگ می شد ---- ۴۴۸
ترجمه دعای ۲۹ ---- ۴۴۹
۳۰- نیایش، در طلب کمک بر پرداختن قرض ---- ۴۴۹
ترجمه دعای ۳۰ ---- ۴۵۱
۳۱- نیایش در ذکر توبه ---- ۴۵۲
ترجمه دعای ۳۱ ---- ۴۵۵

۳۲- نیایش، بعد از نماز شب ---------- ۴۶۱

ترجمه دعای ۳۲ ---------- ۴۶۴

۳۳- نیایش، در طلب خیر ---------- ۴۷۱

ترجمه دعای ۳۳ ---------- ۴۷۱

۳۴- نیایش هنگام گرفتاری ---------- ۴۷۲

ترجمه دعای ۳۴ ---------- ۴۷۲

۳۵- نیایش، در مقام رضا ---------- ۴۷۳

ترجمه دعای ۳۵ ---------- ۴۷۴

۳۶- نیایش به هنگام رعد و برق ---------- ۴۷۴

ترجمه دعای ۳۶ ---------- ۴۷۵

۳۷- نیایش، به هنگام شکر ---------- ۴۷۶

ترجمه دعای ۳۷ ---------- ۴۷۸

۳۸- نیایش، در اعتذار ---------- ۴۸۱

ترجمه دعای ۳۸ ---------- ۴۸۲

۳۹- نیایش، در طلب عفو و رحمت ---------- ۴۸۲

ترجمه دعای ۳۹ ---------- ۴۸۴

۴۰- نیایش، هنگام یاد مرگ ---------- ۴۸۷

ترجمه دعای ۴۰ ---------- ۴۸۷

۴۱- نیایش، در طلب پرده پوشی و نگهداری ---------- ۴۸۸

ترجمه دعای ۴۱ ---------- ۴۸۹

۴۲- نیایش، هنگام ختم قرآن ---------- ۴۸۹

ترجمه دعای ۴۲ ---------- ۴۹۳

۴۳- نیایش، هنگام نگاه کردن به ماه نو ---------- ۴۹۸

ترجمه دعای ۴۳ ---------- ۴۹۹

۴۴- نیایش، هنگامی که ماه رمضان فرا می رسید ---------- ۵۰۰

ترجمه دعای ۴۴ ---------- ۵۰۳

۴۵- نیایش، در وداع ماه مبارک رمضان ----- ۵۰۷
ترجمه دعای ۴۵ ----- ۵۱۳
۴۶- نیایش، در روز عید فطر و جمعه ----- ۵۲۲
ترجمه دعای ۴۶ ----- ۵۲۴
۴۷- نیایش، در روز عرفه ----- ۵۲۸
ترجمه دعای ۴۷ ----- ۵۴۰
۴۸- نیایش، در عید اضحی و جمعه ----- ۵۵۷
ترجمه دعای ۴۸ ----- ۵۶۲
۴۹- نیایش در دفع مکر دشمنان و رد قهر و غلبه ایشان ----- ۵۶۸
ترجمه ۴۹ ----- ۵۷۰
۵۰ - نیایش، در مقام خوف و خشیت ----- ۵۷۴
ترجمه دعای ۵۰ ----- ۵۷۵
۵۱ - نیایش، در تضرع و زاری ----- ۵۷۶
ترجمه دعای ۵۱ ----- ۵۷۸
۵۲ - نیایش، در مقام اصرار به طلب از خدای تعالی ----- ۵۸۱
ترجمه دعای ۵۲ ----- ۵۸۲
۵۳ - نیایش، در تذلل ب پیشگاه خدای عز و جل ----- ۵۸۵
ترجمه دعای ۵۳ ----- ۵۸۵
۵۴ - نیایش، در طلب گشایش اندوه ها ----- ۵۸۶
ترجمه دعای ۵۴ ----- ۵۸۷
سیمای صحیفه سجادیه ----- ۵۸۹
نویسنده ----- ۵۸۹
مقدمه ----- ۵۸۹
صحیفه سجادیه چه کتابی است؟ ----- ۵۹۰
سند صحیفه سجادیه ----- ۵۹۱
چرا صحیفه کامله گفته اند؟ ----- ۵۹۸

مستدرکات صحیفه ----- ۵۹۹
ترجمه های صحیفه سجادیه ----- ۶۰۰
سخنان ----- ۶۰۳
میراث علمی امام سجاد ----- ۶۰۳
منبع ----- ۶۰۳
مقدمه ----- ۶۰۳
رساله حقوق ----- ۶۰۵
ترجمه رساله برابر ضبط صدوق در خصال ----- ۶۰۸
متن کامل رساله حقوق ----- ۶۱۱
۱- حق الله ----- ۶۱۱
۲-. حق انسان برخودش ----- ۶۱۱
۳- حق زبان. ----- ۶۱۱
۴- حق گوش ----- ۶۱۲
۵- حق چشم. ----- ۶۱۲
۶- حق پا ----- ۶۱۲
۷- حق دست ----- ۶۱۲
۸- حق شکم. ----- ۶۱۳
۹- حق عورت. ----- ۶۱۴
۱۰- حق نماز. ----- ۶۱۴
۱۱- حق روزه ----- ۶۱۵
۱۲- حق صدقه. ----- ۶۱۶
۱۳- حق قربانی. ----- ۶۱۷
۱۴- حق رهبر سیاسی. ----- ۶۱۸
۱۵- حق استاد (رهبر علمی). ----- ۶۱۹
۱۶- حق مالک. ----- ۶۲۰
۱۷- حق رعیت. ----- ۶۲۰

۱۸- حق متعلم بر استاد یا حق جاهل برعالم. ---------- ۶۲۱
۱۹- حق زن بر شوهر. ---------- ۶۲۲
۲۰- حق مملوک (خدمتکار) ---------- ۶۲۳
۲۱- حق مادر. ---------- ۶۲۴
۲۲- حق پدر. ---------- ۶۲۵
۲۳-حق فرزند بر پدر و مادر ---------- ۶۲۶
۲۴-حق برادر ---------- ۶۲۶
۲۵- حق کسی که بر تو احسان نموده است. ---------- ۶۲۶
۲۶- حق آزاد کرده ---------- ۶۲۷
۲۷- حق کسی که کار خوبی برای تو نموده است ---------- ۶۲۸
۲۸- حق مؤذن ---------- ۶۲۸
۲۹- حق امام جماعت. ---------- ۶۲۹
۳۰- حق هم نشین. ---------- ۶۳۰
۳۱- حق همسایه. ---------- ۶۳۰
۳۲- حق هم صحبت. ---------- ۶۳۱
۳۳- حق شریک. ---------- ۶۳۲
۳۴- حق مال. ---------- ۶۳۳
۳۵- حق طلبکار. ---------- ۶۳۴
۳۶- حق معاشر. ---------- ۶۳۴
۳۷- حق مدعی. ---------- ۶۳۵
۳۸- حق مدعی علیه. ---------- ۶۳۶
۳۹- حق کسی که از تو مشورت میخواهد. ---------- ۶۳۶
۴۰- حق کسی که از او مشورت میخواهی. ---------- ۶۳۷
۴۱- حق نصیحت شونده. ---------- ۶۳۸
۴۲- حق نصیحت کننده. ---------- ۶۳۹
۴۳- حق بزرگترها. ---------- ۶۳۹

۴۴- حق کوچکترها. ---- ۶۴۰
۴۵- حق کسی که از تو کمک می خواهد. ---- ۶۴۰
۴۶- حق کسی که تو از او کمک میخواهی. ---- ۶۴۱
۴۷- حق کسی که سبب خوشحالی تو شده است. ---- ۶۴۱
۴۸- حقی کسی که بسبب او نکبتی به تو رسیده است. ---- ۶۴۲
۴۹- حق همه مسلمانان به طور عموم. ---- ۶۴۳
۵۰- حق غیر مسلمانانی که در حال جنگ با مسلمانان نباشند. ---- ۶۴۴
تتمه ---- ۶۴۵
چهل حدیث ---- ۶۴۵
چهل حدیث ---- ۶۴۵
پاورقی ها ---- ۶۶۲
دعای ابوحمزه ثمالی ---- ۶۶۵
متن دعا ---- ۶۶۵
امام سجاد علیه السلام از کربلا تا شهادت ---- ۶۸۲
نویسنده ---- ۶۸۲
مقدمه ---- ۶۸۲
الف - بیماری امام سجاد علیه السلام ---- ۶۸۳
ب: نقش امام سجاد در زنده نگهداشتن قیام عاشورا ---- ۶۸۴
ج - حضور ایشان در جمع اسرای اهل بیت علیهم السلام ---- ۶۸۵
خطبه ها و سخنرانی ها ---- ۶۸۵
سخنان انقلابی حضرت سجاد علیه السلام با کوفیان ---- ۶۸۵
سخنان امام سجادعلیه السلام در مجلس عبیدالله بن زیاد ---- ۶۸۸
امام سجاد علیه السلام در مسیر شام ---- ۶۸۹
سخنان اسوه زهد و تقوا در بعلبک ---- ۶۹۲
ورود به شام ---- ۶۹۲
جواب امام سجاد علیه السلام به شماتت دشمنان ---- ۶۹۶

امام سجاد در مجلس یزید ----- ۶۹۸
خطبه معروف امام عارفان ----- ۷۰۲
بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام ----- ۷۰۴
عکس العمل یزید ----- ۷۰۵
شهادت امام سجاد علیه السلام ----- ۷۰۶
پاورقی ها ----- ۷۰۶
امام زمان در کلمات و دعاهای امام سجاد ----- ۷۰۸
نویسنده ----- ۷۰۸
میلاد ----- ۷۰۸
۱. زمان خالی از حجت نیست ----- ۷۱۰
۲. راز غیبت و پنهان بودن ولادت ----- ۷۱۱
۳. غیبت کبری و صغری ----- ۷۱۱
۴. فتنه های دوران غیبت ----- ۷۱۲
۵. انتظار راستین و پاداش آن ----- ۷۱۳
۶. یاران مهدی علیه السلام ----- ۷۱۳
۷. دوران ظهور ----- ۷۱۴
پی نوشتها: ----- ۷۱۸
خطبه در مسجد شام ----- ۷۲۰
نویسنده ----- ۷۲۰
خطبه در مسجد شام ----- ۷۲۰
بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام ----- ۷۳۱
پی نوشت ها: ----- ۷۳۴
سخن با کوفیان ----- ۷۳۷
نویسنده ----- ۷۳۷
سخنان آتشین امام سجاد با کوفیان ----- ۷۳۷
پی نوشتها: ----- ۷۴۳

اصحاب و یاران ---------- ۷۴۴

اصحاب امام سجاد ---------- ۷۴۴

ابان بن تغلب ---------- ۷۵۷

ابو حمزه ثمالی ---------- ۷۵۹

سعید بن جبیر ---------- ۷۶۰

داستان ---------- ۷۶۳

چهل داستان ---------- ۷۶۳

نویسنده ---------- ۷۶۳

پیش گفتار ---------- ۷۶۳

در مدح چهارمین امام علیه السّلام ---------- ۷۶۵

مختصر حالات ششمین معصوم، چهارمین اختر امامت ---------- ۷۶۷

فرخنده میلاد امام چهارم علیه السّلام ---------- ۷۷۰

۱ - فرزندی از دو بهترین انسانها ---------- ۷۷۲

۲ - از آدم تا سجّاد علیه السّلام ---------- ۷۷۵

۳ - اظهار نعمت و شکر توفیق ---------- ۷۷۷

۴ - ادّعای رهبری و گواهی سنگ ---------- ۷۷۸

۵ - رهائی از زن مخالف ---------- ۷۸۰

۶ - هدایت گران پس از غروب خورشید ---------- ۷۸۱

۷ - شرمندگی حسن بصری ---------- ۷۸۲

۸ - خصلت های ممتاز ---------- ۷۸۵

۹ - استجابت دعا در هلاکت دشمن ---------- ۷۸۷

۱۰ - مدینه در محاصره دشمن و تنها پشتیبان، فرشته الهی ---------- ۷۸۸

۱۱ - زهد و قناعت همراه با ثروت انبوه ---------- ۷۹۰

۱۲ - نجات از غُل و زنجیر ---------- ۷۹۱

۱۳ - هر که دعوت شود دوستش دارند ---------- ۷۹۲

۱۴ - نتیجه تواضع در مقابل بیخردان ---------- ۷۹۴

۱۵ - تخریب کعبه و پیدایش مار ---------- ۷۹۵
۱۶ - ارتباط و نجات حتمی ---------- ۷۹۶
۱۷ - هیزم و آرد برای سفر نهایی ---------- ۷۹۸
۱۸ - اشتهای انگور در بالای کوه ---------- ۸۰۰
۱۹ - مصیبت من از یعقوب مهم تر بود ---------- ۸۰۱
۲۰ - رعایت حقّ مادر و برخورد با مخالف ---------- ۸۰۳
۲۱ - تسلیم إ جباری ---------- ۸۰۴
۲۲ - نان خشک و گوهر در شکم ---------- ۸۰۵
۲۳ - برخورد با دشمن ناآگاه ---------- ۸۰۸
۲۴ - پذیرائی جنّیان از حاجیان ---------- ۸۱۱
۲۵ - یادی از سخنان حضرت خضر ---------- ۸۱۲
۲۶ - خبر از غیب و شفای جنّ زدگی ---------- ۸۱۴
۲۷ - شادمانی فقیران در روز جمعه ---------- ۸۱۶
۲۸ - خسارت بعضی از مردان در قیامت ---------- ۸۱۷
۲۹ - دعا برای سهولت زایمان گرگ ---------- ۸۱۹
۳۰ - دیگران را بهتر از خود و خانواده خود دانستن ---------- ۸۲۰
۳۱ - تواضع و فروتنی برای همه ---------- ۸۲۳
۳۲ - خویشتن شناسی ---------- ۸۲۵
۳۳ - ارزش تعلیم خداشناسی و نبوّت و امامت ---------- ۸۲۷
۳۴ - رعایت حقّ مجلس و هم صحبت ---------- ۸۲۹
۳۵ - دعوت از آهو بر سفره دوستان ---------- ۸۳۰
۳۶ - پروردگار خواب و دو شیر درّنده ---------- ۸۳۲
۳۷ - ازدواج با چه خانواده ای ---------- ۸۳۳
۳۸ - محبّت به اهل بیت تنها وسیله سعادت ---------- ۸۳۴
۳۹ - هم راز و هم ساز تهی دستان ---------- ۸۳۶
۴۰ - سفارشات ارزنده در لحظات حساس ---------- ۸۳۸

در رثای چهارمین اختر فروزنده ولایت ----- ۸۴۲
در رثای شهدای بقیع ----- ۸۴۲
- پنج درس آموزنده سعادت بخش ----- ۸۴۳
پاورقی ها ----- ۸۴۷
شعر ----- ۸۵۶
ولادت ----- ۸۵۶
برج کمال ----- ۸۵۶
بال من پر شد ----- ۸۵۸
یمن میلادت ----- ۸۶۱
میلاد امام چارمین ----- ۸۶۲
فردوس برین ----- ۸۶۴
روح دعا می آید ----- ۸۶۷
شهادت ----- ۸۶۸
غم و رنج ----- ۸۶۸
تن تبدار من ----- ۸۷۰
امشب ----- ۸۷۱
سوگوار ----- ۸۷۳
خاطر افسرده ----- ۸۷۴
حماسه عشق ----- ۸۷۶
درد و غم ----- ۸۷۶
گریستی ----- ۸۷۷
دل سودازده ----- ۸۷۹
من آن گلم ----- ۸۸۰
گریه می کند ----- ۸۸۱
مدح و منقبت ----- ۸۸۳
جماعت ----- ۸۸۳

چارمین نور الهی ---------- ۸۸۴
فیض بهارانم من ---------- ۸۸۸
چارمین استاد ---------- ۸۹۰
مصائب ---------- ۸۹۳
کاروان اسیران کربلا از شام تا مدینه ---------- ۸۹۳
نویسنده ---------- ۸۹۳
حرکت از شام ---------- ۸۹۳
اربعین ---------- ۸۹۳
اربعین و اختلاف اقوال ---------- ۸۹۷
توقف در کربلا ---------- ۹۰۲
حرکت از کربلا ---------- ۹۰۲
بازگشت به مدینه ---------- ۹۰۲
پاداش همراهی خوب ---------- ۹۰۵
بشیر در مدینه ---------- ۹۰۶
استقبال از کاروان کربلا ---------- ۹۰۹
خطبه امام سجاد علیه السلام ---------- ۹۰۹
صوحان بن صعصعه (۳۶) ---------- ۹۱۲
محمد بن حنفیه ---------- ۹۱۲
ورود به مدینه ---------- ۹۱۵
پی نوشت ها: ---------- ۹۱۶
امام سجاد و واقعه حره ---------- ۹۲۲
نویسنده ---------- ۹۲۲
متن ---------- ۹۲۲
پی نوشت ها: ---------- ۹۳۷
امام سجاد و قیام مختار ---------- ۹۳۹
نویسنده ---------- ۹۳۹

متن ---------- ۹۳۹
پی نوشت ها: ---------- ۹۴۲
بقیع، بغض شیعه در گلوی تاریخ ---------- ۹۴۲
سلام ---------- ۹۴۲
شرحی بر فاجعه تخریب بقیع ---------- ۹۴۳
پیشینه قبرستان بقیع ---------- ۹۴۷
فضیلت بقیع ---------- ۹۴۸
پی نوشت ها: ---------- ۹۴۸
زیارت ---------- ۹۴۸
زیارت ائمّه بقیع عَلَیْهِمُ السَّلام ---------- ۹۴۸
کتابشناسی ---------- ۹۵۴
الف) کتابهای چاپی عربی ---------- ۹۵۴
ب) کتابهای چاپی فارسی ---------- ۹۶۱
ج) کتابهای چاپی اردو ---------- ۹۶۹
د) کتابهای خطی عربی ---------- ۹۷۰
ه) کتابهای فارسی (خطی) ---------- ۹۷۶
مسابقه ---------- ۹۹۱
نحوه مسابقه ---------- ۹۹۱
سوالات مسابقه ---------- ۹۹۳
درباره مرکز ---------- ۹۹۷

دانستنیهای سیدالساجدین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای سیدالساجدین علیه السلام/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: چهارده معصوم -- دانستنیها

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق.

شرح حال

نویسنده

برگرفته از کتاب منتهی الآمال بخش مربوط به امام سجاد علیه السلام.

نویسنده: مرحوم حاج شیخ عباس قمی

ولادت

فصل اول:

در بیان ولادت و اسم و لقب و کنیت آن جناب و شرح حال والده آن حضرت است

بدان که در تاریخ میلاد آن حضرت اختلاف بسیار است و شاید اصح اقوال نیمه جمادی الاولی سنه سی و شش و یا پنجم سنه سی و هشت بوده باشد.

مادر

والده مکرمه ی آن حضرت علیا مخدره شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان پادشاه عجم بوده، و بعضی به جای شهربانو شاه زنان گفته اند.

چنانچه شیخنا الحر العاملی در ارجوزه خود فرمود:

وَ اُمُّهُ ذاتُ الْعُلی وَ الْمُجْدِ

شاهُ زَنان بِنْتُ یَزْدِجَرْدِ

وَ هُوَ ابْنُ شَهْریارٍ اِبْن کَسْری

ذُو سَوْدَدٍ لَیْسَ یَخافُ کَسْری

علامه مجلسی رحمه اللّه در جلاءالعیون فرموده:

ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که عبداللّه بن عامر چون خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد پادشاه عجم گرفت و برای عثمان فرستاد پس یکی را به حضرت امام حسن علیه السلام و دیگری را به حضرت امام حسین علیه السلام داد.

و آن را که حضرت امام حسین علیه السلام گرفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و چون آن حضرت از او متولد شد او به رحمت الیه واصل شد.

آن دختر دیگر نیز در وقت ولادت فرزند اول وفات یافت پس، یکی از کنیزان حضرت امام حسین علیه السلام او را تربیت می کرد و حضرت او را مادر می گفت و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد و به این سبب شهرت کرد که حضرت

امام زین العابدین علیه السلام مادر خود را به یکی از شیعیان خود تزویج نموده.

مؤلف علامه مجلسی رحمه اللّه گوید:

این حدیث مخالفت دارد با آنچه گذشت در فصل اولاد حضرت امام حسین علیه السلام که شهربانو را در زمان عمر آوردند و شاید یکی از راویان اشتباهی کرده باشد و آن روایت که در آنجا واقع شده اشهر و اقوی است چنانکه قطب راوندی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است. (۱) که چون دختر یزدجرد بن شهریار آخرین پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه به تماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد.

و چون عمر اراده کرد که روی او ببیند مانع شد و گفت:

سیاه باد روز هرمز که تو دست به فرزند او دراز می کنی.

عمر گفت:

این گبر زاده مرا دشنام می دهد و خواست که او را آزار کند، حضرت امیر علیه السلام فرمود که:

تو سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است، پس عمر امر کرد که ندا کنند در میان مردم و او را بفروشند.

حضرت فرمود:

جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند، و لیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند و او را به تزویج کنی و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کنی.

عمر قبول کرد و گفت:

یکی از اهل مجلس را اختیار کن!

آن سعادتمند آمد و دست بر دوش مبارک حضرت امام حسین علیه السلام گذارد، پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسید به زبان فارسی که

چه نام داری ای کنیزک؟

عرض کرد:

جهانشاه.

حضرت فرمود:

بلکه تو را شهربانو به نام کرده اند

عرض کرد:

این نام خواهر من است.

حضرت باز به فارسی فرمود:

راست گفتی، پس رو کرد به حضرت امام حسین علیه السلام و فرمود که:

این با سعادت را نیکو محافظت نما و احسان کن به سوی او که فرزندی از تو به هم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است.

پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید.

و روایت کرده است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند شهربانو در خواب دید که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد. شهربانو گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم.

چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه علیهما السلام را در خواب دیدم که به نزد من آمده و اسلام را بر من عرضه داشت و من به دست مبارک آن حضرت در خواب مسلمان شدم، پس فرمود که:

در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و به زودی به فرزند من حسین علیه السلام خواهی رسید و خدا نخواهد گذارد که کسی دست به تو برساند تا آن که به فرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس به من دستی نرسانید تا آن که مرا به

مدینه آوردند.

و چون حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم به نزد من آمده بود و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم مرا به عقد او در آورده بود و به این سبب او را اختیار کردم. (۲)

و شیخ مفید رحمه اللّه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حریث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای حضرت فرستاد، حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت به حضرت امام حسین علیه السلام داد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد و قاسم جد مادری حضرت صادق علیه السلام از او به هم رسید.

پس قاسم با امام زین العابدین علیه السلام خاله زاده بودند انتهی. (۳)

القاب

و امّا کنیه و اَلْقاب آن حضرت:

پس بدان که اشهر در کنیت آن حضرت، ابوالحسن و ابومحمد است و القاب مشهوره آن حضرت:

زین العابدین و سیدالساجدین و العابدین و زکی و امین و سجّاد و ذوالثّفنات.

نقش انگشتر

و نقش نگین آن جناب به روایت حضرت صادق علیه السلام اَلْحَمْدُ للّهِ الْعَلِیّ بوده

و به روایت امام محمد باقر علیه السلام اَلْعِزَّةُ لِلّه

و به روایت حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام خَزِیَ وَ شَقِیَّ قاتِلُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلیِ علیه السلام (۴)

سجده های امام

ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کره است که پدرم علی بن الحسین علیه السلام هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و نخواند آیه ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می کرد، و هرگاه حق تعالی از او بدی دفع می کرد که از او در بیم بود یا مکر مکر کننده ای را از او می گردانید، سجده می کرد و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد، سجده می کرد و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر آن سجده می کرد و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت بود و به این سبب آن حضرت را سجاد می گفتند. (۵)

و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در مواضع سجده پدرم اثرهای آشکار و برآمدگیها بود که در هر

سال دو مرتبه آنها را می بریدند و در هر مرتبه ثفنه و برآمدگی پنج موضع را می بریدند به این سبب آن حضرت را ذوالثفنات می خواندند. (۶)

مؤلف می گوید:

که اهل لغت گفته اند:

ثفنه واحد ثَفِناتُ الْبَعیر است، یعنی آنچه بر زمین برسد از شتر چون بِخُشِبَدْ و غلیظ شود و پینه بندد، مانند زانوها و غیر آن و از این معلوم می شود که

پیشانی و دو کف دست و زانوهای مبارک آن حضرت از کثرت سجده پینه می بسته و مثل ثفنه شتر نمودار می گشته است، و در هر سال دو بار آنها را قطع می کردند دیگر باره به هم می رسید!

ایضا روایت کرده است که چون زهری حدیثی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل می کرد و می گفت:

خبر داد مرا زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام سفیان بن عیینه پرسید که چرا آن حضرت را زین العابدین می گویی؟

گفت:

برای آنکه شنیده ام از سعید بن المسیب که روایت کرد از ابن عباس که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود که:

در روز قیامت منادی ندا کند کجا است زین العابدین؟

پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در آن هنگام با تمام وقار و سکون صفوف اهل محشر را بشکافد و بیاید. (۷)

و در کشف الغمّه است که سبب ملقّب شدن آن حضرت به لقب زین العابدین آن است که:

شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجّد ایستاده بود پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد که آن حضرت را از عبادت خود مشغول گرداند حضرت به او ملتفت نشد پس آمد حضرت را متألم نمود و باز متوجه او نگردید، پس چون فارغ شد از نماز خود دانست که شیطان است، او را سبّ کرد و لطمه زد و فرمود که:

دور شو ای ملعون؛

و باز متوجه عبادت خود شد پس شنید صدای هاتفی که سه مرتبه او را ندا کرد:

اَنْتَ زَیْنُ الْعابِدینَ

تویی زینت عبادت کنندگان

پس این لقب ظاهر شد

در میان مردم و مشهور گشت. (۸)

اخلاق

اول

فصل دوم:

در مکارم اخلاق امام زین العابدین علیه السلام است

و در آن چند خبر است:

اول در کظم غیظ آن حضرت است:

شیخ مفید و غیره روایت کرده اند که مردی از اهل بیت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نزد آن حضرت آمد و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت حضرت در جواب او چیزی نفرمود، پس چون آن مرد برفت با اهل مجلس خود، فرمود که:

شنیدید آنچه را که این شخص گفت الحال دوست دارم که با من بیایید برویم نزد او تا بشنوید جواب مرا از دشنام او.

گفتند:

می آییم و ما دوست می داشتیم که جواب او را می دادی،

پس حضرت نَعْلَیْن خود را بر گرفت و حرکت فرمود و می خواند:

وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ (۹)

روای گفت:

از خواندن آن حضرت این آیه شریفه را دانستم که بد به او نخواهد گفت، پس آمد تا منزل آن مرد و صدا زد او را و فرمود به او بگویید که علی بن الحسین است.

چون آن شخص شنید که آن حضرت آمده است بیرون آمد مهیا برای شرّ، و شک نداشت که آمدن آن حضرت برای آن است که مکافات کند بعض جسارتهای او را.

حضرت چون دید او را فرمود:

ای برادر!

تو آمـدی نزد من و به من چنین و چنین گفتی، پس هرگاه آنچه گفتی از بـدی در من است از خدا می خواهم که بیامرزد مرا، و اگر آنچه گفتی در من نیست حق تعالی بیامرزد تو را.

راوی گفت:

آن مرد که چنین شنید میان دیدگان آن حضرت را بوسید و گفت:

آنچه من گفتم

در تو نیست و من به این بدیها سزاوارترم!

راوی حدیث گفت که:

آن مرد حسن بن حسن رحمه اللّه بوده. (۱۰)

دوم

صاحب کشف الغمّه نقل کرده که روزی آن حضرت از مسجد بیرون آمده بود مردی ملاقات کرد او را و دشنام و ناسزا گفت به آن جناب، غلامان آن حضرت خواستند به او صدمتی برسانند، فرمود:

او را به حال خود گذارید!

پس رو کرد به آن مرد و فرمود:

ما سُتِرَ عَنْکَ مِنْ اَمْرنا اَکْثَرُ؛

آنچه از کارهای ما از تو پوشیده است بیشتر است از آنکه تو بدانی و بگویی.

پس از آن فرمود:

آیا تو را حاجتی می باشد که در انجام آن تو را اعانت کنیم؟

آن مرد شرمسار شد، پس آن حضرت کسائی سیاه مربع بر دوش داشتند نزد او افکندند و امر فرمودند که هزار درهم به او بدهند، پس بعد از آن هر وقت آن مرد آن حضرت را می دید و می گفت:

گواهی می دهم که تو از اولاد رسول خدایی صلی اللّه علیه و آله و سلم. (۱۱)

سوم

و نیز روایت کرده که وقتی جماعتی میهمان آن حضرت بودند یک تن از خدام بشتافت و کبابی از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد، سیخ کباب از دست او افتاد بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود او را هلاک کرد.

آن غلام سخت مضطرب و متحیر ماند، حضرت به او فرمود:

اَنْتَ حرٌّ؛

تو آزادی در راه خدا!

تو این کار را به عمد نکردی، پس امر فرمود که:

آن کودک را تجهیز کرده و دفن نمودند. (۱۲)

چهارم

در کتب معتبره نقل شده که آن حضرت وقتی مملوك خود را دو مرتبه خواند او جواب نداد و چون در مرتبه سوم جواب داد حضرت به او فرمود:

ای پسرك من!

آیا صدای مرا نشیندی؟

عرض کرد:

شنیدم.

فرمود:

پس چه شد تو را که جواب مرا ندادی؟

عرض کرد:

چون از تو ایمن بودم!

فرمود:

اَلْحَمْدُ للّه الّذی جَعَلَ مْملُوکی یَامَنُنی؛

حمد خدای را که مملوك مرا از من ایمن گردانید. (۱۳)

پنجم

نیز روایت شده که:

در هر ماهی آن حضرت کنیزان خود را می خواند و می فرمود:

من پیر شده ام و قدرت برآوردن حاجت زنان را ندارم هر یک از شما خواسته باشد او را به شوی دهم و اگر خواهد به فروش آورم و اگر خواهد آزادش فرمایم،

چون یکی از ایشان عرض می کرد، نخواهم، حضرت سه دفعه می گفت:

خداوندا گواه باش،

و اگر یکی خاموش می ماند به زنان خویش می فرمود:

از وی بپرسید تا چه خواهد.

پس به هر چه مراد او بود رفتار می فرمود. (۱۴)

ششم

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام سفر نمی کرد مگر با جماعتی که نشناسند او را و شرط می کرد بر ایشان که خدمت رفقا را در آنچه محتاجند به آن با آن حضرت باشد.

چنان افتاد که وقتی با قومی سفر کرد پس شناخت مردی آن حضرت را، به آن جماعت گفت:

آیا می دانید کیست این مرد که همسفر شما است؟

گفتند: نه.

گفت:

این بزرگوار علی بن الحسین علیه السلام است!

رفقا که این شنیدند به یک دفعه از جای خود برخاستند و دست و پای مبارکش ببوسیدند و عرض کردند:

یابن رسول اللّه!

(صلی اللّه علیه و آله و سلم) اراده می فرمودی که ما را به آتش دوزخ بسوزانی هرگاه ندانسته از دست یا زبان ما جسارتی می رفت آیا اَبَدُ الدَّهْر ما هلاک نمی گشتیم!

چه چیز شما را بر این کار بداشت؟

فرمود:

من وقتی سفر کردم با جماعتی که مرا می شناختند ایشان برای خشنودی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم زیاده از آنچه من مستحق بودم با من عطوفت و مهربانی کردند

از این روی ترسیدم که شما نیز با من همان رفتار نمایید، پس پوشیده داشتن امر خود را دوست تر داشتم. (۱۵)

هفتم

و نیز از آن حضرت روایت کرده که در مدینه مردی بطّال بود که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را به خنده می آورد.

وقتی گفت:

این مرد یعنی علی بن الحسین علیه السلام مرا درمانده و عاجز گردانیده و هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم. تا آنکه وقتی آن حضرت می گذشت و دو تن از غلامانش در پشت سرش بودند پس آن مرد بطّال آمد و ردای آن حضرت را از در هزل و مزاح از دوش مبارکش کشید و برفت، آن حضرت به هیچ وجه به او التفات ننمود، از پی آن مرد رفتند و ردای مبارک را باز گرفتند و آوردند و بر دوش مبارکش افکندند.

حضرت فرمود:

کی بود این مرد؟

عرض کردند:

مردی بطّال است که اهل مدینه را از کار و کردار خود می خنداند.

فرمود به او بگویید:

اِنَّ للّه یَومَا یَخْسِرَ فیهِ الْمُبْطِلُونَ؛

یعنی خدای را روزیست که در آن روز آنان که عمر خود را به بطالت گذرانیده اند زیان می برند

هشتم

شیخ صدوق در کتاب خصال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین بود، و از برای پدرم پانصد درخت خرما بود در نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد، و هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر می گشت و حالش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش از خوف خدا می لرزید و نمازش نماز مُوَدِّع بود یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و

بعد از آن دیگر نماز ممکن نخواهد بود او را.

و روزی در نماز ایستاده بود که ردا از یک طرف دوش مبارکش ساقط شد حضرت اعتنا نکرد و آن را درست نفرموده تا نمازش تمام شد.

بعضی از اصحاب آن حضرت از سبب بی التفاتی به ردا پرسید.

فرمود:

وای بر تو باد!

آیا می دانی نزد کی ایستاده بودم و با که تکلم می کردم؟

همانا قبول نمی شود از نماز بنده مگر آنچه که دل او با او همراه باشد و به جای دیگر نپردازد.

آن مرد عرض کرد:

پس ما هلاک شدیم.

یعنی از جهت این نمازهای بی حضور قلب که به جا می آوریم.

فرمود:

نه چنین است، حق تعالی تدارک خواهد فرمود نقصان آن را به نمازهای نافله.

آن حضرت را حالت چنان بود که در شبهای تار انبانی بر دوش می کشید که در آن کیسه های دنانیر و دراهم بود و به خانه های فقرا می برد و بسا بود که طعام یا هیزم بر دوش بر می داشت و به خانه های محتاجین می برد و آنها نمی دانستند که پرستارشان کیست؛ تا زمانی که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن عطایا و احسانها از ایشان مفقود شد، دانستند که آن شخص حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده

و هنگامی که جسد نازنینش را از برای غسل برهنه کردند و بر مغسل نهادند بر پشت مبارکش از آن انبانهای طعام که بر دوش کشیده بود برای فقرا و اَرامِل و ایتام، اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود

و همانا روزی آن حضرت از خانه بیرون رفت. سائلی به ردای آن حضرت که از خز بود

چسبید و از دوش آن حضرت برداشته شد آن بزرگوار اعتنا به آن نکرد و از او درگذشت و بگذشت.

و حال آن حضرت چنان بود که جامه خز برای زمستان خود می خرید چون تابستان می شد آن را می فروخت و بهای آن را تصدق می فرمود، روز عرفه بود که آن جناب نظر فرمود به جمعی که از مردم سؤال می کردند.

فرمود به ایشان که:

وای بر شما!

از غیر خدا سؤال می کنید در مثل چنین روزی که رحمت واسعه الهی به مرتبه ای بر مردم نازل است که اگر از خدا سؤال کنند در باب سعادت اطفالی که در شکم مادران می باشند هر آینه امید است که اجابت شود.

و از اخلاق شریفه آن حضرت بود که با مادر خود طعام میل نمی فرمود، به آن حضرت عرض کردند که شما از تمام مردم در بِرّ به والدین و صله رحم سبقت فرموده اید جهت چیست که با مادر خود طعام میل نمی فرمایید؟

فرمود که:

خوشم نمی آید که دستم پیشی گیرد بر آن لقمه که مادرم به آن توجه کرده و آن را برای خود اراده کرده!

روزی شخصی به آن جناب عرض کرد که:

یابن رسول اللّه!

من شما را به جهت خدا دوست می دارم.

آن حضرت فرمود:

خداوندا!

من پناه می برم به تو از آنکه مردم مرا به جهت تو دوست داشته باشند و تو مرا دشمن داشته باشی، و آن حضرت را ناقه ای بود که بیست حج بر آن گذاشته بود و یک تازیانه بر آن نزده بود، هنگامی که آن شتر بمرد به امر آن حضرت او را در خاک پنهان کردند تا درندگان جثّه او را نخورند.

روزی

از یکی از کنیزان آن جناب پرسیدند که از حال آقای خود برای ما نقل کن گفت:

مختصر بگویم یا مُطَوَّل؟

گفتند:

مختصر بگو، هیچ گاهی روز طعام از برای او حاضر نکردم برای آنکه روزه بود، و هیچ شبی برای او رختخواب پهن نکردم از جهت آنکه برای خدا شب زنده دار بود.

روزی آن حضرت به جماعتی گذشتند که به غیبت آن حضرت مشغول بودند آن حضرت در نزد ایشان ایستاد و فرمود:

اگر راست می گویید در این عیبها که برای من ذکر می کنید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویید خدا شما را بیامرزد.

و هرگاه طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد و می فرمود:

مَرْحَبا بِوَصَیّهِ رَسُولَ اللّهِ صَلَی اللّهُ علیه و آله وَ سَلَّمْ

آنگاه می فرمود:

به درستی که طالب علم وقتی که از منزل خویش بیرون می رود پای خود را نمی گذارد بر هیچ تر و خشکی از زمین مگر اینکه تا هفتم زمین از برای او تسبیح می کنند.

و آن حضرت کفالت می نمود صد خانواده از فقراء مدینه را و دوست می داشت که یتیمان و مردمان نابینا و اشخاص عاجز و زمین گیر و مساکین که برای معیشت خود تدبیری ندارند بر طعام آن حضرت حاضر شوند و آن بزرگوار به دست خویش به ایشان طعام مرحمت می فرمود و هر کدام از ایشان صاحب عیال بودند برای آنها نیز طعام روانه می فرمود و هیچ طعامی میل نمی فرمود مگر آنکه مثل آن را تصدق می فرمود.

در هر سال هفت ثفنه، یعنی برآمدگی و پینه از مواضع سجده آن جناب از کثرت نماز و سجده آن بزرگوار ساقط می شد و آنها را

جمع می نمود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود با آن جناب دفن کردند.

و همانـا بر پـدر بزرگوار خود بیست سال گریست، و در پیش آن حضـرت طعامی نگذاشـتند مگر آنکه گریست تا آنکه وقتی یکی از غلامانش عرض کرد که:

ای آقای من!

وقت آن نشد که اندوه شما برطرف شود؟

فرمود:

وای بر تو!

یعقوب پیغمبر علیه السلام دوازده پسر داشت خداوند تعالی یکی از آنها را از او پنهان کرد آنقدر بر او گریست تا چشمانش از کثرت گریه سفید شد و از بسیاری حزن و اندوه بر پسرش موهای سرش سفید گشت و قدش خمیده شد و حال آنکه فرزندش در دنیـا زنـده بود و من به چشم خود دیـدم که پـدر و برادر و عمو و هفـده نفر از اهـل بیت خود را که شـهید گشـته بودنـد و جسدهای نازنین ایشان بر زمین افتاده بود پس چگونه اندوه بر من برطرف شود؟! (۱۶)

نهم

روایت شده که:

چون تاریکی شب دامن بگسترانیدی و چشـمها به خواب شدی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در منزل خود به پا شدی و آنچه از قوت اهـل خانه زیاده آمـده بود در انبانی کرده بر دوش برداشـته و به خانه های فقراء مـدینه رو نهادی در حالتی که صورت مبارکش را پوشـیده بود بر ایشان قسـمت می فرمود و بسا که فقراء بر در سراهای خود به انتظار قدوم مبارکش ایستاده بودند و چون آن حضرت را می دیدند با هم بشارت همی دادند و می گفتند که صاحب انبان رسید. (۱۷)

دهم

از دعوات راوندی نقل است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

وقتی مرض شدیدی مرا عارض شد، پدرم فرمود:

به چه مایل هستی؟

گفتم:

میل دارم که چنان باشم که اختیار نکنم چیزی را بر آن چیزی که حق تعالی برای من مقرر داشته و اختیار فرموده.

فَقالَ لی:

اَحْسَنْتَ ضاهَیْتَ اِبْراهیمَ الْخَلیلَ علیه السلام حَیْثُ قالَ جَبْرَئیل علیه السلام:

هَلْ مِنْ حاجَةٍ؟

فَقالَ:

لا اَقْتَرِحُ عَلی رَبّی بَلْ حَسْبِیَ اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ؛

یعنی پدرم فرمود:

نیکو گفتی شبیه به ابراهیم خلیل علیه السلام شدی هنگامی که جبرئیل گفت آیا حاجتی داری؟

فرمود:

تحکم نمی کنم بر رب خود بلکه خدا کافی است و نیکو وکیلی است. (۱۸)

یازدهم

ابن اثیر در کامل التواریخ نقل کرده که:

چون اهل مدینه بیعت یزید را شکستند و عامل یزید و بنی امیه را از مدینه بیرون کردند، مروان نزد عبداللّه بن عمر آمد و از او درخواست نمود که عیال خود را نزد او گذارد تا آنکه از آسیب اهل مدینه محفوظ بماند، ابن عمر قبول نکرد مروان خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسید و استدعا کرد که حرم خود را در حرم آن حضرت درآورد که در سایه عطوفت آن جناب محفوظ و مصون بماند، آن جناب قبول فرمود!

مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفان را با حرم خود فرستاد خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن جناب به جهت صیانت آنها ایشان را با حرم خود از مدینه بیرون برد به ینبع، و به قولی حرم مروان را به طائف روانه فرمود و همراه کرد با ایشان پسر گرامی خود عبداللّه را. (۱۹)

دوازدهم

از ربیع الابرار زمخشری نقل است که:

چون یزید بن معاویه به جهت قتل و غارت اهل مدینه مُسْلِم بن عُقْبَه را به مدینه فرستاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

کفالت فرمود چهارصد زن کثیر الَاوْلاد را با عیال و حشم آنها و ایشان را جزء عیالات خود نمود، خورش و خوردنی و نفقه داد تا لشکر ابن عُقْبَه از مدینه بیرون شدند یکی از آنان گفت:

به خدا قسم که من در کنار پدر و مادرم چنین زندگانی به خوشی و آرامشی نکرده بودم که در سایه عطوفت این شریف نمودم. (۲۰)

عبادت

فصل سوم:

در بیان عبادات حضرت امام زین العابدین علیه السلام

همانا کثرت عبادت حضرت سید العابدین علیه السلام اشهر است از آنکه ذکر بشود، آن جناب عابدترین اهل روزگار بود چنانکه در القاب شریفش به برخی از آن اشارت رفت و بس است در این مقام که هیچ کس از مردمان را طاقت نبود که مانند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار نماید، چرا که آن حضرت در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذاشت، و چون وقت نماز می رسید بدنش را لرزه می گرفت و رنگش زرد می گشت و چون به نماز می ایستاد مانند ساق درختی بود حرکت نمی کرد مگر آنچه که باد او را حرکت دهد و چون در قرائت حمد به مالِکِ یَوْمِ الدّینِ می رسید چندان آن را مکرر می کرد که نزدیک می گشت قالب تهی کند و چون سجده می کرد سر از سجده بر نمی داشت تا عرق مبارکش جاری می شد.

شبها را به عبادت به روز می آورد و روزها را روزه می

داشت و شبها چندان نماز می گذاشت که خسته می شد به حدی که نمی توانست ایستاده حرکت نماید و به فراش خویش خود را برساند لاجرم مانند کودکان که به راه نیفتاده اند حرکت م می نمود تا خود را به فراش خود می رسانید و چون ماه رمضان می شد تکلم نمی کرد مگر به دعا و تسبیح و استغفار.

و از برای آن حضرت خَریطَه ای بود که در آن تربت مقدّسه حضرت امام حسین علیه السلام نهاده بود. هنگامی که می خواست سجده کند بر آن تربت سجده می کرد.

و در عین الحیاه است که صاحب کتاب حلیه الاولیاء روایت نموده (۲۱) که:

چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ می شدند و اراده نماز می فرمودند رعشه در بدن و لرزه بر اعضای آن حضرت مستولی می شد چون سؤال می نمودند می فرمود که:

وای بر شما!

مگر نمی دانید که به خدمت چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشأنی می خواهم مناجات کنم.

در هنگام وضو نیز این حالت را از آن حضرت نقل کرده اند.

روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی جابر بن عبداللّه انصاری رضی اللّه عنه را طلبید و گفت:

تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین علیه السلام مانده و او بر خود جور می نماید در عبادت الهی، پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته و بدن او نحیف شده و کاهیده، از او التماس نما که شاید پاره ای

تخفیف دهد، چون جابر به خدمت آن جناب رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف گردانیده و حضرت، جابر را اکرام فرمود و در پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او را پرسید، پس جابر گفت:

یابن رسول اللّه!

خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا این قدر بر خود تعب می فرمایی؟

حضرت فرمود که:

ای مصاحب حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم، حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله و سلم با آن کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزید، او مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نفرمود پدرم و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ساق مبارک نفخ ظاهر شد و و قدمش ورم کرد.

صحابه گفتند که چرا چنین زحمت می کشی و حال آنکه خدا بر تو تقصیر نمی نویسد؟

فرمود که:

آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم؟!

جابر گفت:

یابن رسول اللّه!

بر مسلمانان رحم کن که به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع می نماید و آسمانها را نگاه می دارد و عذابهای خود را بر مردمان نمی گمارد.

فرمود که:

ای جابر!

بر طریق پدران خود خواهیم بود تا ایشان را ملاقات نمایم. (۲۲)

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پدرم فرمود:

روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار تاثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده اش از

بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از وفور قیام در صلات ورم کرده چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار بگریستم آن حضرت متوجه تفکر بودند بعد از زمانی به جانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا مسطور است به من ده چون بیاوردم و پاره ای بخواندند بر زمین گذاشتند و فرمودند که کی یارای آن دارد که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کند؟! (۲۳)

کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، روایت کرده که حضرت سیدالساجدین علیه السلام چون به نماز می ایستاد رنگش متغیر می شد و چون به سجود می رفت سر بر نمی داشت تا عرق از آن جناب می ریخت. (۲۴)

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد و چون می ایستاد رنگ به رنگ می گردید و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیل بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد، و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز می کرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد، چون از تغیر احوال آن جناب سؤال می نمودند چنین می فرمود:

کسی که نزد خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که خائف باشد. (۲۵)

و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آن جناب از بلندی افتاد دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد، همسایگان جمع شدند

و شکسته بند آوردند دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد می کرد و حضرت از اشتغال به عبادت، نمی شنید.

چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست طفل را دید در گردن آویخته، از کیفیت حال پرسید خبر دادند. (۲۶)

و در وقت دیگر در خانه ای که حضرت در آن خانه در سجود بود آتشی گرفت و اهل خانه فریاد می کردند که یَابْنَ رَسُولِ اللّه!

اَلنّارُ! اَلنّارُ!

حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از آن جناب پرسیدند که چه چیز بود شما را غافل از این آتش گردانیده بود؟

فرمود که:

آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک در دنیا غافل گردانیده بود. (تمام شد آنچه از عین الحیاه نقل کردیم). (۲۷)

روایت شده از ابوحمزه ثمالی که از زاهدین اهل کوفه و مشایخ آنجا بود گفت:

دیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که وارد مسجد کوفه شد و آمد نزد ستون هفتم و نعلین خود را کند و به نماز ایستاد پس دستها را تا برابر گوش بلند کرد و تکبیری گفت که جمیع موهای بدن من از دهشت آن راست ایستاد و گفته که چون آن حضرت نماز گزاشت گوش کردم نشنیدم لهجه ای پاکیزه تر و دلرباتر از آن. (۲۸)

و نیز روایت شده که:

آن حضرت از تمامی مردم، صوت مقدسش به قرآن مجید نیکوتر بود و چندان نیکو و دلکش قرائت نمودی که سقّایان بر در خانه آن حضرت می ایستادند و قرائت آن جناب را استماع می نمودند. (۲۹)

غزالی در کتاب اسرار الحجّ نقل کرده از سفیان بن عیینه که حج گزارد علی بن

الحسین علیه السلام چون خواست محرم شود راحله اش ایستاد و رنگش زرد شد و لرزه او را عارض شد شروع کرد به لرزیدن و نتوانست لبیک بگوید.

سفیان گفت:

چرا تلبیه نمی گویید؟

فرمود:

می ترسم در جواب گفته شود لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیْکَ!

پس چون تلبیه گفت غش کرد و از راحله اش بر زمین واقع شد و پیوسته این حال او را عارض می شد تا از حجش فارغ شد. (۳۰)

در کتاب حدیقه الشّیعه است که طاووس یمانی گفت:

نصف شبی داخل حجر اسماعیل شدم دیدم که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در سجده است و کلامی را تکرار می کند چون گوش کردم این دعا بود:

اِلهی عُبَیْدُکَ بِفِنائِکَ، مِسْکینُکَ بِفِنائکَ، فَقیرُکَ بِفِنائِکَ.

و بعد از آن هرگونه بلاـ و المی و مرضی که مرا پیش آمد چون نماز کردم و سر به سجده نهادم این کلمات را گفتم مرا خلاصی و فرجی روی داد!

و فِناء در لغت به معنی فضای در خانه است؛

یعنی بنده تو و مسکین تو و محتاج تو بر درگاه تو منتظر رحمت تو است و چشم عفو و احسان از تو دارد؛

و هر کس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد بر می آید. انتهی. (۳۱)

بالجمله، آنچه در باب عبادات آن حضرت نقل شده غیر آنچه ذکر شد زیاده از این است که در این مختصر نقل شود من اکتفا می کنم از آنها به یک خبر:

قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند از حماد بن حبیب کوفی که گفت:

سالی به آهنگ حج بیرون شدیم همین که از زباله (که نام منزلی است) کوچ کردیم، بادی

سیاه و تاریک وزیدن گرفت به طوری که قافله را از هم متفرق و پراکنده ساخت و من در آن بیابان متحیر و سرگردان ماندم، پس خود را رسانیدم به یک وادی خالی از آب و گیاه و تاریکی شب مرا فرا گرفت پس من خود را بر درختی جای دادم چون تاریکی دنیا را فراگرفت جوانی را دیدم رو کرد با جامه های سفید و بوی مشک از او می وزید با خود گفتم این شخص باید یکی از اولیاء اللّه باشد!

پس ترسیدم هرگاه ملتفت من بشود به جای دیگر رود پس چندان که می توانستم خود را پوشیده داشتم، پس آن جوان مهیای نماز شد و ایستاد و گفت:

یا مَنْ حاذَ کُلُّ شَی ءٍ مَلَکُوتا وَ قَهَرَ کُلَّ شَی ءٍ جَبَرُوتا صَلَّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و اَوْلِجْ قَلْبِی فَرَحَ الاقبالِ عَلَیْکَ وَ اَلْحِقْنی بِمَیَدانِ الْمُطیعینَ لَکَ.

پس در نماز شد چون دیدم که اعضاء و ارکان او آماده نماز گردید و حرکات او سکون گرفت برخاستم و به آن مکان که مهیای نماز شد شدم دیدم چشمه آبی می جوشد من نیز تهیه نماز دیدم و در پشت سرش بایستادم دیدم گویا محرابی برای من ممثّل شد و می دیدم او را که هر وقت به آیتی می گذشت که در آن آیه وعد و وعید مذکور بودی با ناله و حنین آن را مکرر فرمودی، پس چون تاریکی شب روی به نهایت گذاشت از جای خود برخاست و گفت:

یا مَنْ قَصِدَهُ الضّآلّوُنَ فَاَصابُوهُ مُرشِدا وَ اَمَّهُ الْخائِفُونَ فَوَجدوُهُ مَعْقِلا وَ لَجَاَ اِلَیْهَ الْعابِدوُنَ (الْعائذوُن) فَوَجدُوُهُ مَوْئلا مَتی راحَهُ مَنْ نَصَبَ لِغَیْرِکَ

بِیَدَنَهُ وَ مَتی فَرَحُ مَنْ قَصِدَ سِواکَ بِهِمَّتِهِ اِلهی تَقَشَّعَ الظَّلامُ وَ لَمْ اَقْضِ مِنْ خِدْمَتِکَ وَطَرا وَ لا مِنْ حِیاضِ مُناجاتِکَ صَدَرا صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ افْعَلْ بِی اَوْلَی الاَمْرَیْنِ بِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

حماد بن حبیب می گوید:

این وقت بیم کردم که مبادا شخص او از من ناپدید گردد و اثر امرش بر من پوشیده ماند، پس در او در آویختم و عرض کردم:

تو را سوگند می دهم به آن کسی که ملال و خستگی و رنج و تعب از تو برگرفته و لذت رَهبَت را در کام تو نهاده بر من رحمت آور و مرا در جناح مرحمت و عنایت جای ده که من ضال و گمشده ام و همی آرزومندم که به کردار تو روم و به گفتار تو شوم.

فرمود:

اگر توکل تو از روی صدق باشد گم نخواهی شد لکن متابعت من کن و بر اثر من باش.

پس به کنار آن درخت شد و دست مرا بگرفت مرا به خیال همی آمد که زمین از زیر قدمم حرکت می نماید، همین که صبح طلوع کرد به من فرمود:

بشارت باد تو را که این مکان مکه معظمه است، پس من صدا و ضجّه حاجّ را بشنیدم عرض کردم:

تو را سوگند می دهم به آنکه امیدواری به او در روز آزفه و یوم فاقه (یعنی روز قیامت) تو کیستی؟

فرمود:

اکنون که سوگند دادی، منم علی بن الحسین علی بن ابی طالب علیه السلام. (۳۲)

سخنان

اول

فصل چهارم:

در ذکر پاره ای از کلمات شریفه و مواعظ بلیغه آن جناب و اکتفا می شود به ذکر چند خبر.

اوّل قالَ علیه السلام یَوْما:

اصحابی! اِخْوانی!

عَلَيْكَمْ بِدارِ الاخِرَهِ و لا اُوصيكَمْ

بِدارِ الدُّنْیا فِاِنَّکَمْ عَلَیْها وَ بِها مُتَمَسِّکَونَ اَما بَلَغَکَمْ ما قالَ عیسی بْنُ مَرْیَمَ لِلْحَواریینَ قالَ لَهُمْ:

قَنْطَرَهٌ فَاعْبُرُوها وَ لا تَعْمُرُوها وَ قالَ:

اَیُّکُمْ یَبْنی عَلی مَوْجِ الْبَحْرِ دارا تِلْکُمُ الدّارُ الدُّنیا و لا تَتَّخِذُوها قَرارا

یعنی آن حضرت روزی با جماعت اصحاب خود فرمود:

اصحاب من! برادران من!

همانا وصیت می کنم شما را به تدارک و تهیه خانه آخرت و برای سرای دنیا شما را وصیت نمی کنم! زیرا که شما در دنیا حریص هستید و متمسک به آن می باشید، آیا به شما نرسیده است آنچه عیسی بن مریم علیهما السلام به حواریین گفت، فرمود به ایشان که:

دنیا پلی است از این پل عبور کنید و به عمارتش مکوشید یعنی از پل باید گذشت نه به آرزوی اقامت نشست؛

و نیز عیسی علیه السلام فرمود:

کدام یک از شما بر موج دریا عمارت می کنید، اینک دنیای شما را همین حالت است و بنا بر آن چون بنا بر موج بحر است پس چنین مکانی سست بنیان را آرام و قرار ندانید. (۳۳)

در ره عقبی است دنیا چون پلی

بی بقا جایی و ویران منزلی

فوج مخلوقند همچون موج بحر

هالک اندر قعر یا در اوج بحر

دوم

فی جامِعِ الاخْبارِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَینِ علیه السلام قال:

یَغْفِرُ اللّهُ لِلمُؤْمِنینَ کُلَّ ذَنْبٍ وَ یَطْهُرُ مِنْهُ الاخِرَهِ ما خَلا ذَنْبَیْنِ تَرْکُ التَّقِیَّهِ وَ تَضْییعُ حُقوُقِ الاِخْوانِ؛

یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

می آمرزد حق تعالی هر گناهی را که مؤمن مرتکب آن شده و پاک می شود از آن در آخرت مگر دو گناه یکی ترک مواقع تقیه و دیگر ضایع ساختن حقوق برادران دینی. (۳۴)

مخفی نماند اینکه امام علیه السلام در این

خبر ترک تقیه را گناهی بزرگ شمرد که در خور آمرزش نیست از آن است که بسیار می شود که ترک تقیه مورث مفاسد عظیمه می شود که لطمه ای بزرگ بر دین و مذهب وارد می کند و خونها ریخته و فتنه های بزرگ انگیخته که قلوب مخالفین را مستعد (نسخه بدل: مُسْتَبِدّ) بر لجاج و عناد و دوام و ثبات بر جهالت و غَوایَت می گرداند و این فرمایش عین حکمت است؛ چنانچه تضییع حقوق اخوان که دلیل بر خروج از مدارج عدل و دخول در ظلمات ظلم است نیز همان نتیجه را دارد.

مؤید این است آنچه روایت شده، که:

مرد مؤمنی فقیر حضور مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شد و از آن جناب درخواست کرد که مالی به او مرحمت کند که سد فاقه او شود حضرت به صورت او خندید و فرمود:

از تو مسأله ای می پرسم هرگاه صواب جواب دادی ده برابر آنچه از من خواسته ای به تو عطا کنم؛ و آن مرد صد درهم از جناب خواسته بود که سرمایه خود کند و به آن معاش کند

پس آن مرد گفت:

بپرس.

حضرت فرمود:

هرگاه به تو واگذار کنند که برای خود چیزی خواهش و تمنّی نمایی چه تمنّی خواهی کرد؟

گفت:

تمنّی کنم که حق تعالی روزی فرماید ما را تقیه در دین و قضای حقوق اخوان مؤمنین.

فرمود:

چه شد تو را که خواهش نمی کنی ولایت ما اهل بیت را؟

عرض کرد:

به جهت آن است که این را حق تعالی به من عطا فرموده و آن را عطا نفرموده پس من شکر می کنم خدا را بر آن نعمت که به من داده و مسألت می کنم

از او آنچه را که به من نداده.

حضرت فرمود به او «اَحْسَنْتَ»

و امر فرمود که دو هزار درهم به او دهند و فرمود که:

این را صرف کن در مازو یعنی مازو بخر و آن را سرمایه خود کرده به آن تجارت کن. (۳۵)

سوّم

رُوِیَ عَنْهُ عَلیْهِ السَّلامُ قالَ:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمی مِنَ الطَّعامِ لِمَضَرَّتِهِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذَّنْبِ لِمَعَرَّتِهِ.

یعنی آن حضرت فرمود عجب دارم من از آن کس که پرهیز از طعام می کند به جهت آنکه مبادا به او ضرر رساند چگونه پرهیز از گناه نمی کند که مبادا بدی و جزای بد به او عاید گردد!؟ (۳۶)

مؤلف گوید:

که این کلمه شریفه شبیه است به فرمایش حضرت امام حسن علیه السلام:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَتَفَکَّرُ فی مَأکُولِهِ کَیْفَ لایَتَفَکَّرُ فِی مَعْقُولِهِ (۳۷)

و این فرمایش از روی فرمایش پدر بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده:

مالی اَرَی النّاسَ اِذا قُرِّبَ اِلَیْهِمُ الطَّعامُ لِیْلا تَکَلَّفوُا اِنارَهَ الْمَصابیحِ لِیُبْصِروُا ما یُدْخِلُونَ بُطوُنَهُمْ وَ لا یَتْتَمُّونَ بِغَذاءِ النَّفْسِ بِاَنْ یُنیروُا مَصابیحَ اَلْبابِهِمْ بِالْعِلْمِ لِیَسلَمُوا مِنْ لَواحِقِ الْجَهالَهِ وَ الذُّنوبِ فی اِعْتِقاداتِهِمْ وَ اَعْمالِهِمْ؛

یعنی برای چیست که می بینم مردم را هنگامی که در شب، طعام نزد ایشان حاضر می شود به مشقت و رنج روشن می کنند چراغ را تا آنکه ببینند چیست که داخل در شکم خود می کنند و لکن اهتمام نمی کنند در غذای نفس یعنی مطالبی که در سینه جای می دهند و اعتقاد به آن می نمایند به آنکه روشن کنند چراغ عقول خود را به علم تا سالم بمانند از آنچه به آنها ملحق می شود از ضرر جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال

خود

چهارم

در عین الحیاه است که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که فرمود:

به درستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده است و می رود و آخرت بار کرده است و رو کرده است و می آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب است، پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا، ای گروه! از زاهدان در دنیا باشید و به سوی آخرت رغبت نمایید به درستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود می دانند و خاک را فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود می دانند و به آن خود را می شویند و خوشبو می سازند و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی، به درستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش می کند، و کسی که از آتش جهنّم می ترسد البتّه مرتکب محرمات نمی شود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای دنیا بر او سهل می شود، به درستی که خدا بندگانی هست که در مرتبه یقین چنان اند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند که مخلّدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذّبند، مردم از شر ایشان ایمن اند و دلهای ایشان پیوسته از غم آخرت محزون است و نفسهای ایشان عفیف است از محرمات و شبهات، و کارهای ایشان سبک است و بر خود دشوار نکرده اند.

چند روزی اندک صبر کردند پس در آخرت راحتهای دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کرده اند، چون شب می شود نزد خداوند

خود بر پا می ایستند و آب دیده ایشان بر رویشان جاری می گردد و تضرع و زاری و استغاثه به پروردگار خود می کنند و سعی می کنند که بدنهای خود را از عذاب الهی آزاد کنند چون روز شد بردبارانند، حکیمانند، دانایانند، نیکوکاران و پرهیزکارانند. از اثر عبادت مانند تیر باریک شده اند و خوف الهی ایشان را چنان تراشیده و نحیف گردانیده که چون اهل دنیا به ایشان نظر می کنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدنی نیست بلکه بیمار خوف و عشق و محبت اند و بعضی گمان می برند که عقل ایشان به دیوانگی مخلوط شده است.

و نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است. (۳۸)

پنجم

در کشف الغمّه است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

وصیت کرد مرا پدرم به این کلمات فرمود:

ای پسر جان من!

با پنج طبقه از مردم مصاحبت مکن و سخن با ایشان مگوی و رفاقت مکن با ایشان در راه.

عرض کردم که فدایت شوم این جماعت کیانند؟

فرمود:

لا تَصْحَبَنَّ فاسقا فَإِنَّهُ يَبيعُكَ بِأكْلَهٍ فَمادُونَها

یعنی البته با فاسق یار مشو زیرا که او تو را به یک خوراک یا به یک لقمه بلکه کمتر از آن می فروشد.

عرض کردم:

ای پدر، و کمتر از آن چیست؟

فرمود:

به طمع لقمه تو را می فروشد لکن به آن نمی رسد.

گفتم:

ای پدر، دوم کیست؟

فرمود:

با بخیل مصاحبت مکن زیرا که تو را محروم می نماید از مالش در وقتی که نهایت احتیاج به آن داری

عرض کردم:

سوم کیست؟

فرمود:

با کذّاب مصاحبت مکن زیرا که او به منزله سراب است دور می کند از تو نزدیک را و نزدیک

می کند به تو دور را، و سراب آن است که شعاع آفتاب در نیمروز به زمین مستوی افتد لمعات آن درخشنده در نظر آید چون آب موج زنند پس گمان برده شود که آن آبی است بر زمین جاری می شود و آن صورت است و حقیقت ندارد

گفتم:

ای پدر، چهارم کیست؟

فرمود:

احمق است زیرا که او می خواهد تو را نفع رساند از حمق و نادانی خود تو را ضرر می رساند.

عرض کردم:

ای پدر پنجم کیست؟

فرمود:

مصاحبت مکن با قاطع رحم زیرا که من یافتم او را ملعون در سه موضع از کتاب خدای تعالی. (۳۹)

ششم

در بحار و غیر آن از جمله وصایای آن حضرت است به فرزند خویش که فرمود:

یا بُنَیَّ اصْبِرْ عَلَی النَّوائِبِ وَ لا تَتَعَرَّضْ لِلْحُقُوقِ وَ لا تُجِبْ اَخاکَ اِلَی الْاَمرِ الَّذی مَضَرَّتُهُ عَلَیْکَ اَکْثَرُ مَنْ مَنْفَعَتِهِ لَهُ

ای پسرک من!

صبر کن بر نوائب و مصائب روزگار و خود را در معرض حقوق در نیاور، و اجابت مکن برادر خود را در امری که ضرر آن بر تو بیشتر است از منفعتش برای او. (۴۰)

هفتم

در کشف الغمّه است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

هَلَکَ مَنْ لَیْسَ لَهُ حَکیمٌ یُرْشِدُهُ وَ ذَلَّ لَهُ سَفیهٌ یَعْضُدُهُ؛

یعنی هلاک می شود آن کسی که حکیم دانشمند او را از ارشاد ننماید، و خوار و زار می شود آن کسی که سفیهی او را هم بازو نشود. (۴۱)

و چه بسا شود که از نادان کارها ساخته شود که از دانایان نشود.

هشتم

روایت شده که آن حضرت فرمود:

آگـاه باشـید که هر بنـده را چهـار چشم است بـا دو چشم که چشم ظاهر باشـد می بینـد امر دین و دنیای خود را و با دو چشـم دیگر که چشم باطن باشد می بیند امر آخرت خود را و چون حق تعالی بخواهد خیر بنده را، بگشاید برای او دو چشم دل او را تا ببینـد به آن دو چشم غیب و امر آخرت خود را، و اگر اراده فرموده باشـد به او غیر آن را، بگذارد دل او را به همان حال که هست. (۴۲)

نهم

قالَ علیه السلام:

خَیْرُ مَفاتیحِ الْاُمُورِ الصِّدْقُ وَ خَیْرُ خَواتیمِها الْوَفاءُ؛

فرمود که:

بهترین مفاتیح و کلیدها برای مطالب و امور، صدق و راستی است و بهترین خاتمه امور، وفا است. (۴۳)

فقیر گوید:

که این فرمایش است به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

اِنَّ الْوَفاءَ تَوْاَمُ الصِّدْقِ وَ لا اَعْلَمُ جُنَّةً اَوْقی مِنْهُ (۴۴)

دهم

قالَ علیه السلام:

مِسْکینُ ابْنُ آدَمَ! لَهُ فی کُلِّ یَوْمٍ ثَلاثُ مَصائبَ لا یَعْتَبِرُ بِواحِدَهٍ مِنْهُنَّ

یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

بی چاره فرزند آدم! برای او در هر روزی سه مصیبت است که به هیچ یک از آنها عبرت نمی گیرد، و اگر عبرت بگیرد سهل و آسان شود بر وی امر دنیا:

اما مصیبت اول:

کم شـدن هر روز است از عمر او، همانا اگر در مال نقصان پدیـد آیـد مغموم شود با آنکه جای درهم رفته درهمی می آیـد و عمر را چیزی بر نمی گرداند؛

مصیبت دوم:

استیفاء روزی او است، پس هرگاه حلال باشد حساب از او کشند و اگر حرام باشد او را عقاب کنند؛

مصیبت سوم:

از این بزرگتر است، پرسیدند چیست؟

فرمود:

هیـچ روزی را شب نمی کنـد مگر اینکه به آخرت یک منزل نزدیک می شود لکن نمی دانـد که به بهشت وارد می شود یا به دوزخ. (۴۵)

مؤلف می گوید:

که از کلام این بزرگوار اخذ کرده است ابوبکر بن عیاش کلام خود را که گفته

مِسْکینٌ مُحِبُّ الدُّنْیا یَسْقُطُ مِنْهُ دِرْهَمٌ فَیَظِلُّ نَهارَهُ یَقُولُ «اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» وَ یَنْقُصُ عُمْرُهُ وَ دینُهُ وَ لا یَحْزُنُ عَلَیْهِما؛

یعنی بی چاره محب دنیا، یـک درهم از او ساقط می شود روز خود را می گذرانـد به گفتن کلمه استرجاع، و کم می شود از عمر و دینش و محزون

نمی شود بر آنها.

پس شایسته است که آدمی بر عمر خود شحیح باشد و بر عمر تلف شده خود تاسّف خورد.

و به مفاد فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

مَنْ کَرَمِ الْمَرْءُ بُکائُهُ عَلی ما مَضی مِنْ زَمانِهِ وَ حَنینُهُ اِلی اَوْطانِهِ وَ حِفْظُهُ قَدیمَ اِخْوانِهِ

بر ایـام گذشـته خود زاری نمایـد، و روی نیاز به درگاه حضـرت باری نمایـد، و تـدارک مافات و طلب عفو از تقصـیرات خود کند. (۴۶)

یازدهم

قالَ علیه السلام:

اِنَّ مِنْ سَعادَهِ الْمَرْءِ اَنْ یَکُونْ مَتْجرُهُ فی بَلَدِهِ وَ یَکُونَ خُلَطائُهُ صالِحینَ وَ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ یَسْتَعینُ بِهِمْ؛

یعنی از سـعادت و نیکبختی مرد آن است که سوداگری و تجارتگاه او در شـهرش باشد، و با آنان که آمیزش و معاشـرت دارد صالح و نیکوکار باشند برای او فرزندانی باشد که از ایشان یاری و استعانت جوید. (۴۷)

مؤلف گوید:

که کلمات بسیار از حضـرت امام زین العابدین علیه السـلام در پند و نصیحت و زهد و موعظت نقل شده و معلوم است که در کلمات آن جناب آثاری عظیمه است خصوصا ندبه هایی که از آن حضرت نقل شده.

از ابوحمزه ثمالی مروی است که فرمود:

من نشـنیدم احـدی از مردم، ازهد از حضـرت علی بن الحسـین زین العابدین علیه السـلام بوده باشد مگر آنچه به من رسـیده از امیرالمؤمنین علیه السـلام و علی بن الحسـین علیه السلام چنان بود که هرگاه تکلم می فرمود در زهد و موعظه، به گریه در می آورد هر کس را که در محضر شریفش حضور داشت. (۴۸)

چون این کتاب شـریف گنجایش ذکر آن کلمات عالیه و جواهر غالیه را نـدارد من به چند جمله از آن ندبه ها تبرک جسـته و به

آن اکتفا می نمایم.

قالَ علیه السلام فی نُدْبُتِهِ الْمَرْوِیَّهِ عَنِ الزُّهَری:

یا نْفسُ!

حَتّامَ اِلَی الحَیاهِ سُکوُنُک، وَ اِلَی الدُّنیا وَ عِمارَتِها رُکُونُک، اَمَا اعْتَبَرْتَ بِمَنْ مَضی مِنْ اَسْلافِکِ، وَ مَنْ وارَتْهُ الاَرْضُ مِنْ اُلاّفِکِ وَ مَنْ فُجِعْتُ بِهِ مِنْ اِخْوانِکِ، وَ نَقَلْتِ اِلی دارِ الْبِلی مِنْ اَقْرانِکِ:

فَهُمْ فی بُطُونِ الاَرض بَعْدَ ظُهُورها

مَحاسِنُهُمْ فیها بَوال ذَوائِرُ

خَلَتْ دُورُهُمْ مِنْهُمْ وَ اَقْوَتْ عِراصُهُمْ

وَ ساقَتْهُمُ نَحْوَ الْمَنایَا الْمَقادِرُ

وَ خَلُّوا عَنِ الدُّنیْا وَ ما جَمَعُوالَها

وَ ضَمَّتْهُمْ تَحْتَ التُّرابِ الْحَفائرُ

حاصل فرمایش آن حضرت این است:

ای نفس!

تا چند و تا به کی به حیات و زندگانی دنیا دل بسته ای، و به این جهان و عمارت کردن آن رُکون و میل نموده ای؟

آیا عبرت نمی گیری به گذشتگان از پدرانت و آنان که پنهان کرد زمین از دوستانت و کسانی که مصیبت ایشان را دریافتی از برادرانت و اشخاصی که به گور سپردی از همگنانت؟

همانا ایشان در شکم زمین شدند بعد از ایشان خانه ها و عرصه های محاسن ایشان و راند ایشان را به سوی مرگ تقدیرات و بگذشتند از دنیا و بگذشتند آنچه را که از آن جمع کرده بودند و در زیر خاک گور پنهان شدند.

کَم اخْتَرَمَتْ اَیْدِی الْمَنُونِ، مِنْ قُرُونٍ، وَ کَمْ غَیَّرَتِ الاَرضُ بِبِلاها، وَ غَیَّبَتْ فی ثَراها، مِمَّنْ عاشَرْتِ مِنْ صُنُوفِ النّاسِ وَ شَیَّعْتِهِمْ اِلَی اْلاِ رْماسِ:

وَ اَنْتِ عَلَی الدُّنیا مُکِبٌّ مُنافِسٌ

لِخُطّابِها فیها حَریصٌ مُکاثِرٌ

عَلی خَطَرٍ تُمْسی وَ تُصْبِحُ لاهِیا

اَتَدْری بِماذا لَوْ عَقَلْتِ مُخاطِرٌ

وَ اِنَّ اْمرءا یَسْعی لِدُنْیاهُ جاهَدا

وَ یَذْهَلُ عَنْ اُخْراهُ لا شَکَّ خَاسِرٌ؛

چه بسیار دست و چنگال مرگ مستاصل و تباه ساخته اشخاص عصرهای گذشته هر قرنی از پی قرنی و چه بسیار تغییر داده است

زمین به کهنه کردن و پنهان کرده است در خاک خود از اشخاصی که با آنها معاشر بودی از اقسام مردمان و مشایعت کردی ایشان را تا گورستان و با اینکه این جمله را در چنگال بلا و خاک گور نگران شدی، هیچ از دنیا پند نگرفتی و به دیده عبرت نرفتی همچنان بر دنیا و کار دنیا مایل و راغب و به این عروس نا زیبا که هزاران هزار داماد را در هر گوشه به خاک و خون ناشاد ساخته به حرص کار کنی و به تکاثر، تفاخر خواهی و با اینکه در معرض هزاران بلیت و خطر هستی به لهو و لعب، غفلت و غرور روز به شب همی رسانی، آیا هیچ می دانی که به چه خطرها اگر تعقل کنی دچاری؟

و به درستی که هر مردی از پی دنیا سعی و کوشش و جهد و جنبش نماید و از تدارک سرای جاوید غافل بماند بدون شک و شبهت گرفتار بسی زیان و خسارت است:

اُنْظُرى اِلَى الاُمَمِ الْماضِيَهِ وَ الْقُرُونِ الْفانِيَهِ وَ الْمُلُوكِ الْعاتِيَهِ كَيْفَ انْتَسَفَتْهُمُ الاَيّامُ فَاَفْناهُمُ الْحِمامُ فَامْتَحَتْ مِنَ الدُّنيا آثارُهُمْ وَ بَقِيَتْ فيها اَخْبارُهُمْ:

وَ اَضْحَوْا رَميما فى التُّرابِ وَ اَقْفَرَتْ

مِجالِسُ مِنْهُمْ عُطِّلَتْ وَ مَقاصِرُ

وَ حَلُّوا بِدارٍ لاتَزاوُرَ بَيْنَهُمْ

وَ اَنّى لِسُكّانُ الْقُبُورِ التَّزاوُرُ

فَما اِنْ تَرى اِلّا جُثًى قَدْ ثَرَوْا بُها

مُسَنَّمَةً تَسْفى عَلَيْها الاَعاصِرُ؛

از روی تفکر و تعقل نیک بنگر به امتهای گذشته و مردم قرنهای فانی گشته و سلاطین سرکش چگونه حوادث ایام ریشه وجود ایشان را از بیخ برکند و مرگ ایشان را فانی نمود پس محو و نابود شد از دنیا آثارشان و چیزی از ایشان به جای نماند

جز خبرشـان و به تمـامت در زیر خاک اسـتخوانهای ایشان پوسـیده گشـته مجالس از ایشان خالی و مقاصـر (قصـرها) از ایشان عاطل ماند، و جملگی بار سفر بسته به خانه ای وارد شدند که به هیچ وجه یکدیگر را زیارت نکنند و چگونه برای سکان قبور و خفتگان گور تزاور و زیارت است.

پس نمی بینی مگر سنگهای بالا برده روی قبر ایشان را که در آن منزل کرده اند که باد، خاک و غبار بر روی آنها انگیزاند.

کَمْ عـایَنْتِ مَنْ ذی عِزٍّ وَ سُـلْطانٍ وَ جُنُودٍ وَ اَعْوانٍ تَمَکَّنَ مِنْ دُنْیـاهُ وَ نـالَ مِنْهـا مُناهُ وَ بَنَی الْحُصُونَ وَ الـدَّساکِرَ وَ جَمَعَ الاَعْلاقَ وَ الذَّخائِرَ:

فَما صَرَفَتْ کَفَّ الْمَنِیَّهِ اِذْ اَتَتْ

مُبادِرَهَ تَهْوی اِلَیْهِ الذَّخائِرُ

وِ لا دَفَعَتْ عَنْهُ الْحُصُنُ الَّتی بَنی

وَ حَفَّ بِها اَنْهارُها وَ الدَّساکِرُ

وَ لا قارَعَتْ عَنْهُ الْمَنِیَّهَ خَیْلُهُ

وَ لا طَمِعَتْ فِی الذَّبِّ عَنْهُ الْعَساکِرُ؛

چه بسـیار معاینت و دیدار نمودی صاحبان عزّ و سـلطنت و لشکرها و اعوان را که از دنیای خویش تمکن یافتند و آرزوی خود را در جهان دریافتند، حصن های حصـین و قلعه های رصـین و قصـرهای اسـتوار و سـراهای پایدار بنا نمودند و نفایس اموال و ذخـایر فراوان فراهم کردنـد لکن از این ذخایر و اموال و قصور عالیه و آثار، لشـکر مرگ را چاره نتوانسـتند، و از این دساکر و عساکر موت را دفع و مانع نیامدند، نه از جنود نامعدود و نه از ذخایر نامحدود حاصـلی دریافتند و نه از مردمان کینه کش و نه از گردان گردنکش شاطر اجل و قاصد مرگ را پاسخ بیاراستند.

فَالْبِدارِ الْبِدارِ وَ الْحِذارِ مِنَ الدُّنیا وَ مَکائِدِها وَ ما نَصَبَتْ لَکِ مِنْ مَصائِدِها وَ تَجَلّی

لَکِ مِنْ زینَتِها وَ اسْتَشْرفَ لَکِ مِنْ فَتْنَتِها:

وَ فی دُون ما عایَنْتَ مِنْ فَجَعاتِها

اِلی رَفْضِها داعٍ وَ بِالزُّهْدِ آمِرٌ

فَجُدَّ وَ لا تَغْفَلْ فَعَیْشُکَ زائلٌ

وَ اَنْتَ اِلی دار الْمَنِیَّهِ صائِرُ

فَلا تَطْلُبِ الدُّنیا فَاِنَّ طِلابَها

وَ اِنْ نِلْتَ مِنْها غِبَّها لَکَ ضائرُ؛

پس بشتاب و سرعت کن و در حذر باش از دنیا و نیرنگهای آن، و آن دامها که برای فریب دادن تو گسترده و آن آرایشی که از زینتها بر خود نموده و آن نمایشی که از فتنه ها بر خود داده کافی است کمتر از آنچه دیده ای از فجایع و مصیبات دنیا تو را برای خوانـدن به ترک دنیا و امر کردن به زهـد در آن پس به جد و جهد بکوش و به غفلت مباش؛ چه زندگی تو زائل و تو به سرای مرگ شتابنده و صائری و هیچ در طلب دنیا مباش و این رنج بر خود مسپار؛ چه در طلب خویش اگر چند به مقصود هم نائل گردی در پایان آن ضرر بینی.

کَمْ غَرَّتْ مِنْ مُخْلِدٍ اِلَیْها وَ صَرَعَتْ مِن مُکِبٍّ عَلَیْها فَلَمْ تَنْعَشْهُ مِنْ صَرْعَتِهِ وَ لَمْ تُقِلْهُ مِنْ عَثْرَتِهِ وَ لَمْ تُداوِهِ مِنْ سَقَمِهِ وَ لَمْ تَشْفِهِ مِنْ اَلَمِهِ:

بَلی اَوْرَدَتْهُ بَعْدَ عِزٍّ وَ مَنْعَهٍ

مَوارِدَ سُوءٍ ما لَهُنَّ مَصادِرُ

فَلَمّا رَای اَنْ لا نَجاهَ وَ اَنَّهُ

هُوَ الْمَوْتُ لا یُنْجیهِ مِنْه الْمَوازِرُ

تَنَدَّمِ لَوْ یُغْنیهِ طُولُ نَدامَهٍ

عَلَیْهِ وَ اَبْکَتْهُ الذُّنُوبُ الْکَبائرُ؛

چه بسیار کسان که به سبب میل و رغبت به این سرای سراسر آفت، مغرور و فریفته شدند و چه بسیار مردمان که به سبب روی افکندن بر آن بیفتادند و هیچ برنخاستند و از آن لغزیدن استقامت نیافتند و از آن مرض دوا ندیدند

و از آن درد و الم شـفا نجسـتند. بلكه اين دنيا غداره فجّاعه از در مكر و نيرنگ درآمد و ايشان را از آن پس كه عزيز بودند و به كثرت قوم و عشـيرت و طـايفه و قبيله نيرومنـد شدنـد به موارد سوء و آب گـاهى نـاخوش درآورد در حـالتى كه هيـچ مقام بازگشتى براى ايشان نبود و چون ديدند كه براى خود رستگارى و نجات نيست و مرگ او را دريافته و از هيچ مُوازر و معاونى راه نجات به دست نشود در تهيه غم و اندوه و حسرت درافتاد ليكن چه سود كه از آن طول حسرت و ندامت فايده نيافت و جز آنكه معاصى كبيره اش به گريه و زارى درآورد حاصلى نماند:

بَكى عَلى ما سَـلَفَ مِنْ خَطاياهُ وَ تَحَسَّرَ عَلى ما خَلَّفَ مِنْ دُنْياهُ حَيْثُ لا يَنْفَعُهُ الاسْتِعْبارُ وَ لا يُنْجيهِ الْاِعْتِذارُ مِنْ هَوْلِ الْمَنِيَّهِ وَ نُزوُلِ الْبَلِيَّهِ:

اَحاطَتِ بِهِ آفاتِهِ وَ هُمُومُهُ

وَ اءَنْبِسَ لَمّا اَعْجَزَتْهُ الْمَعاذِرُ

فَلَيْسَ لَهُ مِنْ كُرْبَهِ الْمَوْتِ فارِجٌ

وَ لَيْسَ لَهُ مِمّا يُحاذِرُ ناصِرُ

وَ قَدْ جَشَاَتْ خَوْفَ الْمَنِيَّهِ نَفْسُهُ

تُرَدِّدُها دُونَ اللَّهاتِ الْحَناجِرُ؛

پس بگريد بر آنچه از او سـر زده از گناهان خود و حسـرت و اندوه خود بر آنچه مى گذارد از دنياى خود در آن وقتى كه نفع ندهد او را گريه و اسـتعبار و بهانه و اعتذار به سبب هول مرگ و نزول بليه، احاطه كرده است بر وى آفات و غم اندوه و هموم او و از اينكه هيـچ معـذرتى او را به كار نيايـد در ياس و انـدوه و تحير است و او را از كربت و انـدوه و مرگ هيـچ چيز فرجى نرساند و از

آنچه در بیم حذر است ناصری نباشد همانا خوف مرگ و وحشت میّت نفس او را مضطرب و جان او را از خوف و فزع همی از حلقوم به کام و از کام به حلقوم می آورد.

هُنالِکَ خَفَّ عَنْهُ عُوّادُهُ وَ اَسْلَمهُ اَهْلُهُ وَ اَوْلادُهُ وَ ارْتَفَعَتِ الرَّنَّهُ وَ الْعویلُ وَ یَئِسُوا مِنْ بُرْءِ الْعَلیل غَضُّوا بِاَیْدِیهِمْ عَیْنَیْهِ وَ مَدُّوا عِنْدَ خُروُجِ نَفْسِهِ.

یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ:

فَکَمْ مُوجَعٍ یبْکی عَلَیْهِ تَفَجُّعا

وَ مُسْتَنْجِدٍ صَبْرا وَ ما هُوَ صابِرُ

وَ مُسْتُرْجِعٍ داعٍ لَهُ اللّه مُخْلِصٍ

یُعَدُّ مِنْهُ خَیْرَ ما هُوَ ذاکِرُ

وَ کَمْ شامِتٍ مُسْتَبْشِرٍ بِوَفاتِهِ

وَ عَمّا قَلیلٍ کَالَّذی صارَ صائِرُ

و در آن هنگـام یعنی در وقتی که آثـار مرگ نمودار و پیـک اجـل پدیـدار گشت آنـان که از روی مهر و شـفقت به عیادتش آمده بودند او را تنها می گذارند و می روند و اهل و اولادش که روزگاران درازش همسـر و همراز و مصاحب و انباز بودند و اگر او را خاری برپا می نشـست ایشان را نیشها بر جگر جای می کرد و اگر او را صداعی عارض می گردید ایشان را خارها بر دل می خریـد چـون سـکرات موت در وی نگران کردنـد او را تسـلیم مرگ نماینـد پس صـداها به نـاله و عَویـل برکشـند و از بهبودی علیل مایوس گردنـد، چشـمان او را که به دیـدارش بسـی شاد بودند با دست خود ببندند و آن دو دست و دو پایش را که عزیز می داشتند به جانب قبله کشند پس چه بسیار کس که با درد و داغ بر او گریان باشند و بسیاری طلب شکیبایی و صبر کنند لکن صبرشان رفته و رشته شکیبایی ایشان

پاره گشته و چه بسیار کسان که کلمه استرجاع به زبان می آورند و از روی خلوص نیت و مهر و حفادت خدای را بر ترحم بر وی می خوانند و نیکویی های او را یاد می کنند و برای او دعای خیر و طلب مغفرت می نمایند.

و چه بسیار کسان که بر مرگ او شادان و به وفات او خرسند هستند با اینکه ایشان نیز به زودی از دنبال او شتابان و روان باشند.

شَقَّتْ جُيُوبَها نِساؤُهُ وَ لَطَمَتْ خُدوُدَها اِماؤُهُ وَ اَعْوَلَ لِفَقْدِهِ جيرانُهُ وَ تَوَجَّعَ لِرُزْئِهِ اِخْوانُهُ ثُمَّ اَقْبَلُوا عَلى جِهازِهِ وَ تَشَمَّرُوا لابرازِهِ:

فَظَلَّ اَحَبُّ الْقَوْمِ كانَ لِقُرْبِهِ

يَحُثُّ عَلَى تَجْهيزِهِ وَ يُبادِرُ

وَ شَمَّرَ مَنْ قَدْ اَحْضَرُوهُ لِغُسْلِهِ

وَ وُجِّهَ لَمّا فاظَ لِلْقَبْرِ حافِرُ

وَ كُفِّنَ فى ثَوْبَيْنِ فَاجْتَمَعَتْ لَهُ

مُشَيِّعَةً اِخْوانُهُ وَ الْعَشائِرُ؛

زنهای او در مصیبتش گریبان چاک کنند و کنیزانش بر چهره لطمه می زنند و همسایگان او به سبب فقدان او بانگ ناله و عویل در افکنند و برادران او در مصیبتش به درد و الم و اندوه و غم اندر شوند پس آنگاه برای تجهیز و تکفین او ساخته آماده و برای درآوردن و شستن و بردن به سوی گور مُشَمِّر گردند.

پس آنکه نزدیکترین مردم بود به سوی او سرعت و شتاب کند در تجهیز او و مبادرت کند به گور فرستادن او و مهیا شوند کسانی که نزد او حاضر شده اند برای غسل و فرستاده شود قبر کن برای کندن قبر او، و با دو جامه بدنش را کفن کنند پس جمع شوند عشایر و برادران او و او را تشییع کنند.

فَلَوْ رَاَيْتَ الاَصْغَرَ مِنْ اَوْلادِهِ وَ قَدْ غَلَبَ الْحُزْنُ عَلى فُؤادِهِ

فَغُشِیَ مِنَ الْجَزَعِ عَلَیْهِ وَ قَدْ خَضَبَتِ الدُّمُوعُ خَدَّیْهِ ثُمَّ اَفاقَ وَ هُوَ یَنْدِبُ اَباهُ وَ یَقُولُ بِشَجْوٍ واوَیْلاهُ:

لَاَبْصَرْتَ مِنْ قُبْحِ الْمَنِیَّهِ مَنْظَرا

یُهالُ لِمَرْآهُ وَ یَرْتاعُ ناظِرُ

اَکابِرُ اَوْلادٍ یَهیجُ اکْتِیابُهُمْ

اِذا ما تَناساهُ الْبَنُونَ الْاَصاغِرُ

وَ رَنَّهُ نِسْوانٍ عَلَیْهِ جَوازِع

مَدامِعُها فَوْقَ الْخُدُودِ غزائِرُ؛

پس اگر ببینی کوچکترین فرزندان این مرده را که آتش بر دلش چیره و روزگارش بر سر خیره گشته و از کثرت جزع و ناله و اندوه و زاری بر پدرش بی هوش گردیده و از اشک خونین و خراش چهره دو گونه اش رنگین شده پس به هوش آمده بر پدر خود ندبه می کند و از روی حزن فریاد واویلاه می کشد، هر آینه خواهی دید از قبح مَنیَّه منظری که از دیدن او شخص ناظر به هول و هیبت افتد فرزندان کبارش بعد از آنکه اولاد صغارش او را فراموش کردند همچنان بر وی به ندبه و زاری روز می سپارند و زنهای او بر او مویه و ناله می نمایند و بسی سرشک دیده بر چهره روان می دارند:

ثُمَّ اَخْرَجَ مِن سَعَهِ قَصْرِهِ اِلی ضِیقِ قَبْرِهِ فَحَثَوْا بِاَیدیهِمُ التُرّابَ وَ اَکْثَرُوا التَّلَدُّدَ وَ الْاِنِتِحابَ وَ وَقَفُوا ساعَهً عَلَیْهِ وَ قَدْ یَئِسُوا مِنَ النَّظَرِ اِلَیْهِ:

فَوَلُّوا عَلَیْهِ مُعْلِولِینَ وَ کُلُّهُمْ

لِمِثْلِ الَّذی لاقی اَخوُهُ مُحاذِرُ

کَشاءٍ رِتاعٍ آمِناتٍ بَدالَها

بِمُذْبَهِ (۴۹) بادٍ لِلذِّراعَیْنِ حاسِرُ فَراعَتْ وَ لَمْ تَرْتَعْ قَلیلا وَ اَجْفَلَتْ

فَلَمّا انْتَحی مِنْهَا الَّذی هُوَ حاذِرُ؛

و چون او را غسل و کفن کردند از آن قصر که بسی رنج و تعب در بنایش کشید و خود را صاحبش می دید او را بیرون می برند و در تنگنای گور با مار و مورش می افکنند و بر

عـذاری چهره ای که غبـاری نمی نشـست خاک می ریزنـد و آن بـدنی را که از گلشن پیرهن می ساختنـد از گل و خشت می پوشانند و همی از روی حسـرت و حیرت از چپ و راست نگران می شوند ناله و نفیر بر می آورند و آن سالها مصاحبت را که بر یک ساعت مهاجرت جایز نمی شـمردند بر قبرش ایسـتاده از دیـدارش مایوس و از نظر کردن به او نومیـد می شونـد پس به تمامی نالان و گریان و فریاد کنان باز می شوند در حالتی که جملگی ایشان از آنچه بر سر برادرشان آمده خوفناک هستند.

امـا هیـچ متنبه نشونـد و دیگر بـاره به آسایش و آرامش خویش به غفلت و جهالت باز شونـد و گذشـته را فراموش کننـد چون گوسـفندان که آسوده و ایمن به چریدن باشند که ناگاه دشنه تیزی را نگران نباشند در دست قصابی که دستها را تا به مرفق بر زده پس گوسفندان بترسند و اندکی از چریدن دوری گیرند و فرار کنند و چون آنکه از او در بیم شدند کناری جوید.

عـادَتْ اِلی مَرْعاهـا وَ نَسِـیَتْ مـا فی اُخْتِهـا دَهاهـا اَفَبِاَفْعـالِ الْبَهائِمِ اَقْتَـدَیْنا وَ عَلَی ع ادَتِها جَرَیْنا عُـدْ اِلی ذِکْرِ الْمَنْقُولِ اِلَی الثَّری وَ الْمَدْفوعِ اِلی هَوْلِ ماتری.

هَوی مَصْرَعا فی لَحْدِهِ وَ تَوَزَّعَتْ

مَوارِیثَهُ اَرْحامُهُ وَ الَاواصِرُ

وَ اَنْحَوْا عَلی اَمْوالِهِ بِخُصُومِهٍ (۵۰)

فَما حامِدٌ مِنْهُمْ عَلَیْها وَ شاکِرُ

فَیاعامِرَ الدُّنْیا وَ یا ساعِیا لَها

وَ یا آمِنا مِنْ اَنْ تَدوُرَ الدَّوائِرُ

کَیْفَ اَمِنْتَ هذِهِ الْحالَهَ وَ اَنْتُ صائِرٌ اِلَیْها لا مَحالَهَ؛

به چراگاه خود باز شوند و آنچه وارد شود به خواهر خود یعنی آن گوسفندی که در دست قصابش دیدند فراموش نمایند،

آیا بایست ما به افعال بهائم و رفتار چهارپایان اقتدا نماییم و بر عادت آنها عادت جوییم؟

برگرد به ذکر آن مرده که او را داخل در قبر کردنـد و به آن هول و بیم که می بینی سپردنـد، پس نازل شـد در لحد خویش و در زیر خاک جای کرد و میراث او را خویشان و ارحامش قسـمت نمودند و در تقسـیم میراث او سـرعت و خصومت نمودند و بر این مالها که از آن مرده بی چاره به ایشان رسیده هیچیک او را حامد و شاکر نشدند. (۵۱)

و در ندبه دیگر فرماید:

اَیْنَ السَّلَفَ الْمـاضُونَ وَ الاَـهْلُونَ وَ الاْـقَرَبُونَ وَ اْلاَوَّلُونَ وَ اْلا خِرُونَ وَ اْلاَنْبیاءُ وَ الْمُرْسَـلُونَ طَحَنَتْهُمْ وُ اللّهِ وَ تَوالَتْ عَلَیْهِمُ السِّنُونُ وَ فَقَدَتْهُمُ الْعُیُونُ وَ اِنّا اِلَیْهِمْ صائِرونَ فَاِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ.

اِذا کانَ هذا نَهْجُ مُنْ کان قَبْلَنا

فَاِنّا عَلی آثارِهِمُ نَتَلا حَقُ

فَکُنْ عالِما اَنْ سَوْفَ تُدْرِکُ ما مَضی

وَ لَوْ عَصَمَتْکَ الرّاسِیاتُ الشَّواهِقُ

فَما هذِهِ دارُ الْمَقامَهِ فَاْعْلَمَنْ

وَ لَوْ عَمَرَ اْلانسان ماذَرَّ شارِقُ (۵۲)

کجا شدند پیشینیان گذشته و اهل و خویشان و اولین و آخرین و پیغمبران و مرسلین،

به خـدا سوگنـد که آسـیای مرگ بر ایشان بگشت و سالیان جهان بر ایشان گذشت و از چشـمها ناپدید شدند و همانا ما نیز به سوی ایشان رویم و به آنها ملحق شویم، پس به درستی که ما از آن خداونـدیم که به کمند بندگی او را در بندیم و به درستی که ما به سوی پاداش و جزا دادن او رجوع کنندگانیم و چون طریقت آنان که بر ما سـبقت داشتند بر این نهج بود البته ما نیز بر اثر ایشان خواهیم

شـد و این را بدان که اگر چند در کوههای بلند پراکنده پناهنده گردی با گذشـتگان انباز و با خفتگان زمین همراز گردی این سرای زیستن و اقامت ورزیدن نیست اگرچه انسان آن چند که آفتاب تابش افکند در روزی زمین عمر کند:

که را دانی از خسروان عجم

ز عهد فریدون و ضحاک و جم

که بر تخت و ملکش نیامد زوال

نماند مگر ملک ایزد تعال

کرا جاودان ماندن امید هست

که کس را ندانی که جاوید هست

اَیْنَ مَنْ شَقَّ اْلاَنْهارَ وَ غَرَسَ اْلاَشْـجارَ وَ عَمَرَ الـدِّیارَ اَلَمْ تَمْحُ مِنْهُمْ الا ثارُ وَ تَحُلُّ بِهِمْ دارُ الْبَوارِ فَاخْشَ الْجِوارِ، وَ لَکَ الْیَوْمَ بِالْقَوْمِ اِعْتِبارٌ فَاِنَّما الدُّنْیا مَتاعٌ وَ الا خِرَهُ دارُ الْقَرارِ:

تَخَرَّمَهُمْ رَیْبُ الْمَنُونِ فَلَمْ تَکُنْ

لِتَنْفَعَهُمْ جَنّاتُهُمْ وَ الْحَدائِقُ

وَ لا حَمَلَتْهُمْ حینَ وَلَّوْا بِجُمْعِهِمْ

نَجائُهُمْ وَ الصّافِناتُ السَّوابِقُ

وَ راحُوا عَنِ اْلاَمْوالِ صِفرا وَ خَلَّفُوا

ذَخائِرَهُمْ بِالرَّغْمِ مِنْهُمْ وَ فارَقُوا؛

کجـا شدنـد آنها که نهرها بشـکافتند و آبهای جاری ساختنـد و درختها بنشاندنـد و خانه ها آباد کردنـد آیا آثار ایشان ناپـدید نگشت؟

یعنی آن خانه ها مزارها و آن یارها مارها و آن اقارب و آن مناظر مخاطر و آن قصور قبور و آن بوستانها گورستانها نگشت؟ و روزگـار غـدار، ایشـان را در دار بَوار و خـانه هلاـکت و دمـار دچـار نساخت و نهال وجود ایشان را از زهر آب جوی فنا ناچیز نگردانید و آن ارض و بوم جای ارضه (موریانه) و بوم (جغد) نگشت؟ و آن باغها ویرانه زاغها نگردید؟

پس از این گونه مجـاورت و جوار بترس و بر این مردم که به این احوال درافتـاده انـد به دیـده عبرت و اعتبـار بنگر، چه دنیا را

دوامی نیست و سرای آخرت محل

قرار و استقرار است، همانا حوادث روزگار، ایشان را به هلاکت و دمار در افکنده و از آن حدائق و بوستان و اعوان و دوستان سودی ندیدند و آن هنگام که به دیگر سرای بار سفر بر بستند آن شترهای گزیده و آن اسبهای رونده برای ایشان حاصلی نبخشید و ایشان با کمال اندوه و غم از اموال که به زحمتهای فراوان فراهم کردند بگذاشتند و با تمام غم و اندوه از جمله جدا گشته و بگذشتند، و دماغهای پر باد ایشان بر خاک گور مالید و کلیه های پر هوای ایشان پوسیده شد.

اَیْنَ مَنْ بَنَی الْقُصُورَ وَ الدَّساکِرَ وَ هَزَمَ الْجُیُوشَ وَ الْعَساکِرَ وَ جَمَعَ اْلاَمْوالَ وَ الذَّخائِرَ وَ حازَ اْلاثامَ وَ الْجَرائِرَ اَیْنَ الْمُلُوکَ وَ الْفَراعِنَهُ وَ اْلاَکاسِرَهُ وَ السَّیاسِنَهُ اَیْنَ الْعُمّالُ وَ الدَّهاقِنَهُ اَیْنَ ذَوْو النَّواحی وَ الرَّساتیقِ وَ اْلاَعْلامِ وَ الْمَناجیقِ وَ الْعُهُودِ وَ الْمَواثِیقِ:

کَاَنْ لَمْ یَکُونُوا اَهْلَ عِزَّ وَ مَنْعَهٍ

وَ لا رُفِعَتْ اَعْلامُهُمْ وَ الْمَناجِقُ

وَ لا سَکَنُوا تِلْکَ الْقُصُورَ الَّتی بَنَوْا

وَ لا اُخِذَتُ مِنْهُمْ بِعَهْدٍ مَواثِقُ

وَ صارُوا قُبُورا دارِساتٍ وَ اَصْبَحَتْ

مَنازِلُهُمْ تَسْفی عَلَیْها الْخَوافِقُ (۵۳)؛

کجایند آنان که بنیان قصور و دساکر نهادند و جیوش و عساکر را منهزم ساختند و اموال و ذخایر فراهم آوردند و حامل آثام و حائز جرائر شدند.

کجایند پادشاهان جهان و فراعنه زمان و اکاسره روزگار و سلاطین بنی ساسان،

کجایند عمال و دهقانان و دارندگان نواحی و صاحبان اعلام و مناجیق و عهود و مواثیق، گویا هرگز اهل عزت و سلطنت نبودند و دور باش عظمت و سلطنت نداشتند، در هیچ میدانی رایات جنگ نیفراشتند و سنگهای منجنیق نینداختند، و در این قصور که با این

همه غرور و سرور بر پای کردند سکون نگرفتند و با هیچ عهد و پیمانی اطمینان نجستند، همه در گورهای کهنه منزل گزیدند و با خاک گور یکسان شدند و منازل ایشان را صرصر دواهی از خاک حوادث انباشته داشت.

خاک شد آن کس که در این خاک زیست

خاک چه داند که در این خاک چیست

هر ورقی چهره آزاده ایست

هر قدمی فرق ملک زاده ایست

خاک تو آمیخته رنجها است

در دل این خاک بسی گنجها است

گنج امان نیست در این خاکدان

مغز وفا نیست در این استخوان

چونکه سوی او بودت بازگشت

بر سر این خاک چه باید نشست

(وَ لَقَدْ اَخَذَ مِنْها مَنْ قالَ)

اَیْنَ الْمُلُوکُ وَ ذُو التّیْجانِ مِنْ یَمَن

وَ اَیْنَ مِنْهُمْ اَکالیلٌ وَ تیجانُ

وَ اَیْنَ ما شادَهُ شَدّادُ فِی الْاِرَمِ

وَ اَیْنَ ما ساسَه فِی الْفُرْسِ ساسانُ

وَ اَیْنَ ما حازَهُ قاروُنُ مِنْ ذَهَبٍ

وَ اَیْنَ عادٌ وَ شَدّادٌ وَ قَحْطانُ

اَتی عَلَی الْقَوْمِ اَمْرٌ لا مَرَدَّلَهُ

حَتی قَضَوْ اَفَکَاَنَّ الْقَوْمَ ما کانُوا

وَ صار ما کانَ مِنْ مُلْکٍ وَ مِنْ مَلِکٍ

کَما حَکی عَنْ خِیالِ الطَّیْفِ اَسْنانُ

و در ندبه دیگر می فرماید:

فَانْظُرْ بِعَیْنْ قَلْبِکَ اِلی مَصارِعِ اَهْلِ الْبَرْزَخِ وَ تامّل مَعاقِلَ الْمُلُوکِ وَ مَصانِعَ الْجَبّارینَ وَ کَیْفَ عَرَکَتْهُمُ الدُّنیا بِکَلاکِلِ الْفَنآءِ وَ جاهَرَتْهُمْ بِالْمُنْکَراتِ وَ سَحَبَتْ عَلَیْهِمْ اَذْیَالَ الْبوارِ وَ طَحَنَتْهُمْ طَحْنَ الرَّحا لِلحَبِّ وَ اسْتَوْدَعَتْهُمْ هَوْجَ الرِّیاحِ تَسْحَبُ عَلَیْهِمْ اَذْیا لَها فَوْقَ مَصارِعِهِمْ فی فَلَواتِ الْاَرْضِ:

فَتِلْکَ مَغانیهِمْ و هذی قُبُورُهُمْ

تَوارَثَها اَعْصارُها وَ حریقُها (۵۴)

مؤلف گوید:

که اگر ما بخواهیم زیادتر از این فقره از این ندبه شریفه نقل نماییم از وضع کتاب خارج می شویم شایسته است به همین مقدار اکتفا نماییم.

و چون در این کلمات حضرت امام زین العابدین علیه السلام امر فرموده که

از روی تامّل و تعقّل با دیده دل به مصارع و مقابر گردنکشان و معاقل حصینه و قصور رفیعه پادشاهان و عمارات و مصانع جباران نظر کنیم و عبرت گیریم، پس سزاوار است که این اشعار حکیم خاقانی را که مناسب این مقام است در ذیل آن عوض ترجمه، نقل نماییم:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین را آیینه عبرت کن

یک ره ز ره دجله منزل به مداین کن

وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

هر گه به زبان اشک آواز ده ایوان را

تا آنکه به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان

دندانه هر قصری پندی دهدت نو نو

پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

گوید که تو از خاکی و ما خاک توییم اکنون

گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان

از نوحه جغد الحق ماییم بدرد سر

از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی

جغد است پی بلبل، نوحه است پس از الحان

اینست همان درگه کو را ز شهان بودی

حاجب ملک بابل هند و شه ترکستان

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی ایوان نگارستان

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین، شه مات شده نعمان

مست است زمین زیراک خورده است به جای می

در کاس سر هرمز خون دل نوشروان

کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین

بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان

پرویز بهر بزمی زرین تره گستردی

کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گوی

زرین تره کو بر گور و

كَمْ تَرَكُوا بر خوان

گویی که کجا رفتند این تاجوران یک یک

زایشان شکم خاکست آبستن جاویدان

خونِ دل شیرین است آن می که دهد رزبان (۵۵)

زآب و گل پرویز است آن خُم که نهد دهقان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد

این زال سفید ابرو وین مام سیه پستان

معجزات

اول

فصل پنجم:

ذکر بعضی از معجزات امام زین العابدین علیه السلام و داستان شهادت دادن حجرالاسود به امامت آن حضرت

مخفی نماند که هیچ معجزه و کرامتی بالاتر از آداب و اخلاق کریمه و کلمات و مواعظ بلیغه و صحائف و ادعیه شریفه آن حضرت نیست و شایسته است که در این مقام به همان مختصر که در فصول سابقه ذکر کردیم اکتفا کنیم لکن واجب می کند که به جهت تبرک و تیمن چند خبر نیز در اینجا ایراد نماییم:

اول در شهادت حجرالاسود به امامت آن حضرت:

شیخ کلینی و دیگران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام به درجه رفیعه شهادت فایز گردید محمد بن حنفیه خدمت امام زین العابدین علیه السلام پیام فرستاد و با آن حضرت خلوت نمود و گفت:

ای برادرزاده من!

می دانی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم بعد از خود وصیت و امامت را با علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشت و از آن پس به امام حسن علیه السلام و از پس وی با حسین علیه السلام، هم اکنون که پدرت (رضوان و صلوات یزدان بر وی باد) شهید گردید وصیت نگذاشت اینک من عم تو و برادر پدر تو و فرزند علی علیه السلام می باشم و به سن از تو

بزرگترم و با این سن و قدمت که مراست و آن حداثت و خردسالی که تو راست من به این امر از تو سزاوارتر باشم.

مقصد آن است که با من در امر وصیت و امامت نزاع نکنی.

حضرت فرمود:

ای عمّ!

از خدا بپرهیز و در پی آنچه سزاوار آن نیستی خاطر میانگیز، من تو را موعظه می کنم که مبادا در شمار جاهلان باشی، ای عمو! پدرم صلوات اللّه علیه پیش از آن که به عراق توجه فرماید با من وصیت نهاد و یک ساعت پیش از شهادتش در امر امامت و وصیت عهد و پیمان با من استوار فرمود و اینک اسلحه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است که نزد من است، پس گرد این امر مگرد، چه من می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی نماید، خداوند تبارک و تعالی ابا و امتناع دارد که امامت و وصیت را جز در نسل حسین علیه السلام مقرر فرماید.

و اگر خواهی بر این جمله نیک دانا شوی بیا تا نزدیک حجرالاسود شویم و این حکومت از وی جوییم و از حقیقت این امر از او پرسش کنیم.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:

این مکالمت و سخن در میان ایشان گذشت در وقتی که در مکه بودند، پس به جانب حجرالاسود روان شدند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام روی به محمد کرد و فرمود:

تو ابتدا کن و در پیشگاه خدای تعالی به زاری و ضراعت خواستار شو تا حجرالاسود را از بهر تو به سخن در آورد آنگاه از او پرسش کن.

پس محمد روی مسألت و

ابتهال به درگاه خالق متعال آورد و خدای را همی بخواند آنگاه حجرالاسود را خواند حجر او را جواب نداد، حضرت فرمود:

ای عمّ!

اگر تو وصی و امام بودی حجر تو را جواب می داد.

محمد گفت:

ای برادرزاده!

اکنون تو حجر را بخوان و پرسش کن.

پس حضرت زین العابدین علیه السلام به آن طور که می خواست دعا نمود

پس فرمود:

سؤال می کنم از تو به حق خداوندی که عهد و میثاق پیغمبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد، خبر دهی ما را که بعد از حسین بن علی علیه السلام وصی و امام کیست؟

پس حجر چنان جنبش کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود، آنگاه خدایش به زبان عربی متین به نطق آورد به علی بن الحسین علیه السلام، گفت:

وصیت و امامت بعد از حسین بن علی پسر فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم مخصوص تو است. (۵۶)

پس موافق بعضی روایات محمد پای مبارک آن حضرت را بوسید و گفت:

امامت مخصوص تو است. (۵۷)

مؤلف گوید:

که در حدیقه الشّیعه است که این به جهت آن بود که ازاله شکوک و اوهام مستضعفان انام گردد و محمد بن حنفیه قدس سره می خواست که بر آنهایی که او را امام می دانستند حقیقت و مقام و منزلت آن حضرت به ظهور رسد، نه آنکه در امر امامت منازعت نموده و از پدر و برادر خود نشنیده یا شنیده و اغماض عین کرده، چه مرتبه او از این عالیتر است که این توهم درباره او رود؛ چه حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم وصی خود را

خبر داد که بعد از من تو را پسری خواهد شد از دختری از بنی حنیفه و من اسم و کنیت خود را به او بخشیدم و به غیر او اسم و کنیت من به دیگری حلال نیست که میان کنیت و نام من جمع کند مگر قائم آل من [علیه السلام] که خلیفه دوازدهمین من است و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم. لهذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را محمد نام نهاده و کنیتش را ابوالقاسم کرده، و محمد مذکور را در علم و و ورع و زهد و تقوی نظیر و عدیل نبود پس چون می تواند بود که از امام زمان خود غافل و طلب چیزی که حق او نباشد نماید؟!

و دلیل بر این معنی آنکه با وجود گواهی حجرالاسود جمعی کثیر اعتقاد به امامت او داشتند و از منع او از آن اعتقاد ممنوع نشدند و بر همان عقیده فاسده ماندند بلکه تا مدتها خلقی بی اندازه در عالم بودند که او را زنده می دانستند و می گویند هنوز از آن قوم جماعتی هستند که می گویند او در غاری در کوه رضوی که کوهی است نزدیک به مدینه مشغول به عبادت است و می گویند مهدی موعود او است و آب و عسل حق تعالی در آن غار به جهت او خلق نموده تا گرسنه و تشنه نماند.

و این شعر از اشعار یکی از شیعیان او است:

وَ سِبْطُ لا یَذُوقُ الْمَوْتَ حَتّی

یَقُودَ الْخَیْلَ یَقْدِمُهُ الّلِواءُ

یَغیبُ فَلا یُری فیهِمْ زَمانا

بِرَضْوی عِنْدَهُ عَسَلٌ وَ ماءُ؛

یعنی یکی از

اسباط رسول است که موت او را در نمی یابد و او الم مرگ نمی چشد تا آنکه بیرون بیاورد لشکر را و علمها پیشاپیش او خواهد بود و بعد از آنکه مدتها از نظر مردمان غائب باشد در کوه رضوی که در آنجا عسل و آب به جهت او خلق شده و به عبادت حق تعالی مشغول است، و این شاعر نه همین در باب امامت و مهدویت آن حضرت غلط کرده بلکه در اینکه او را سبط شمرده هم به غلط افتاده. (۵۸)

مؤلف گوید:

که این اشعار را شیخ مفید رحمه اللّه از کثیر عزّه نقل کرده و اولش این است:

اَلا اِنَّ اْلاَئِمَّه مِنْ قُرَیْشٍ

وُلاهُ الْحَقِّ اَرْبَعَهٌ سِواءُ

عَلِیٌّ وَ الثَّلٰثَهُ مِنْ بَنیهِ

هُمُ اْلاَسْباطُ لَیْسَ بِهِمْ خِفاءُ

فَسِبْطٌ سِبْط ایمانٍ وَ بِرٍّ

وَ سِبْطٌ غَیَّبَتْهُ کَرْبَلاءُ

فَسِبْطٌ لایَذوُقُ الْمَوْتَ الخ (۵۹)

دوم

خبر زُهَری و آنچه را که مشاهده کرده از دلائل آن حضرت:

در حدیقه الشّیعه است که از معجزات حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن است که کشف الغمّه از شهاب زهری نقل نموده که گفت:

عبدالملک مروان از شام به مدینه فرستاد که آن حضرت را به شام برند، و آن حضرت را در غل و زنجیر کرده از مدینه بردند و موکلان بر او گماشتند، و من از موکلان التماس کردم که رخصت سلام بدهند چون به خدمتش رسیدم و او را با غل و زنجیر دیدم گریستم و گفتم دوست می دارم که این غل و زنجیر بر من باشد و شما را این آزار نباشد.

تبسم نموده فرمود که:

ای زهری!

تو را گمان آن است که مرا از این غل آزاری است، نه چنین است و دست

و پا را از غل و زنجیر بیرون آورده و گفت:

چون شما را چنین چیزها پیش آید عذاب خدا را به خاطر بگذرانید و از آن اندیشه کنید و تو را خاطر جمع باد که من بیش از دو منزل با این جمع همراه نیستم.

پس روز سوم دیدم که موکلان سراسیمه به مدینه برگشتند و از پی آن حضرت می گردیدند و نشان نمی یافتند و می گفتند در دور او نشسته بودیم که به یک بار غل و زنجیر را دیدم بر جای او است و او پیدا نیست!

پس من به شام رفتم و عبدالملک مروان را دیدم از من احوال پرسید آنچه دیده بودم نقل کردم گفت:

واللّه که همان روز که پی او می گشتند به خانه من آمد و به من خطاب نمود که ما انا و انت؛

یعنی تو را با من و مرا با تو چه کار است؟

من گفتم:

دوست می دارم که با من باشی.

فرمود:

من دوست نمی دارم که با تو باشم و از پیش من بیرون رفت و به خدا قسم چنان هیبتی از او به من رسید که چون به خلوت آمدم جامه خود را ملوّث دیدم.

زهری گوید:

من گفتم که علی بن الحسین علیه السلام به خدای خود مشغول است به او گمان بد مبرید.

گفت:

خوشا به حال کسی که به شغل او مشغول است. (۶۰)

سوم

خبر یافتن مردی فقیر دو دانه مروارید در شکم ماهی به برکت آن حضرت:

و نیز در کتاب مذکور مسطور است که از زهری منقول است که گفت:

در خدمت آن حضرت یعنی امام زین العابدین علیه السلام بودم، مردی از شیعیان وی به خدمتش آمد و اظهار کرد عیالمندی

و پریشانی و چهارصد درهم قرض خود را، امام علیه السلام بگریست چون سبب پرسیدند فرمود که:

کدام محنت عظیمتر از این باشد که آدمی برادر مؤمن خود را پریشان و قرضدار ببیند و علاج آن نتواند کند.

و چون مردمان از آن مجلس بیرون شدند یکی از منافقان گفت عجب است که ایشان یک بار می گویند که آسمان و زمین مطیع ما است و یک بار می گویند که از اصلاح حال برادر مؤمن خود عاجزیم، آن مرد درویش از شنیدن این سخن آزرده شد و به خدمت امام رفته گفت:

یابن رسول اللّه!

کسی چنین گفت و آن سخن بر من سخت آمد چندان که محنتها و پریشانی های خود را فراموش کرد.

پس آن حضرت فرمود:

به درستی که خدای تعالی تو را فرج داد، و کنیز را آواز داده و فرمود:

آنچه به جهت افطار نمودن من مهیا کردی بیار، کنیزک دو قرص نان خشک شده آورد، آن حضرت فرمود:

بگیر این قرصها را که در خانه ما به غیر از این نیست و لیکن حق تعالی به برکت این تو را نعمت و مال بسیار دهد.

پس آن مرد دو قرص نان را گرفته به بازار شد و ندانست که چه کند، نفس و شیطان وسوسه اش می کردند که نه دندان طفلان به این قرصها کار می کند و نه شکم تو و اهل بیت تو را سیر می کند و نه طلبکاری از تو به بها می گیرد، پس در بازار می گشت تا آنکه به ماهی فروشی رسید که یک ماهی از آنچه گرفته بود در دستش مانده بود که هیچ کس به هیچش نمی خرید،

آن مرد درویش با او گفت:

بیا قرص جوی دارم با این ماهی تو سودا کنیم ماهی فروش قبول نموده و ماهی را داد آن قرص را گرفت و بعد از قدمی چند که آن درویش رفت بقالی دید که اندک نمکی با خاک ممزوج شده دارد که به هیچ نمی خرند، گفت:

بیا این نمک را بده و این قرص را بگیر شاید من به این نمک این ماهی را علاج کنم، مرد بقال نمک را داد و آن قرص را گرفت، پس به خانه آمد و در فکر بود که ماهی را پاک کند، شنید کسی در می زند چون بیرون آمد دید هر دو مشتریهای خود را که قرصها را واپس آورده اند و می گویند دندان طفلان ما بر این قرص تو کار نمی کند و ما ندانستیم که تو از پریشانی این قرصها را به بازار آورده ای، این نان خود را بستان ما تو را حلال کردیم و آن ماهی و نمک را به بخشیدیم، آن مرد ایشان را دعا کرده برگشت، و چون طفلانش را دندان بر آن کار نمی کرد بر سر ماهی و پختن ماهی رفتند.

چون شکم ماهی را شکافتند دو دانه مروارید در شکم ماهی بود که به از آن در هیچ صدف و دریایی نباشد، پس خدای را بر آن نعمت شکر کردن گرفتند، و آن مرد در فکر بود که آیا اینها را به که بفروشد و چه کند. رسول حضرت امام زین العابدین علیه السلام آمده پیغام آورد که امام علیه السلام می فرماید که خدای تعالی تو را فرج داد و از پریشانی خلاص

شدی اکنون طعام ما را به ما رد کن که آن را به غیر از ما کسی نمی خورد، و آن دو قرص را خادم برده حضرت امام سجاد علیه السلام با آن افطار کرد.

و درویش مروارید را به مال عظیم فروخت وام بگذارد و حالش نیکو شد و از توانگران گردید.

چون منافقان بر آن احوال اطلاع یافتند با هم گفتند چه عظیم است اختلاف ایشان، اول قادر نبود بر اصلاح درویش و آخر او را توانگری عظیم داد، چون این سخن به امام علیه السلام رسید فرمود:

به پیغمبر خدا نیز این چنین می گفتند، نشنیده اید که تکذیب او نمودند در وقتی که احوال بیت المقدس را می گفت و گفتند کسی که از مکه به مدینه دوازده روز رود چگونه به بیت المقدس در یک شب می رود و باز می آید، کار خدا و اولیاء خدا را ندانسته اند. (۶۱)

چهارم

جوان شدن حبابه والبیّه به معجزه آن حضرت:

شیخ صدوق و دیگران از خبابه والبیّه روایت کرده اند که گفت:

دیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در شرطه الخمیس و با آن حضرت تازیانه ای بود که می زد به آن فروشندگان جرّی (به کسر جیم و راء مشدّده مکسور) و مارماهی و زمّیر (به کسر زاء معجمه میم مشدّده مکسوره) و طبرانی که ماهیان حرام می باشد و می فرمود به ایشان:

ای فروشندگان مسخ شدگان بنی اسرائیل و ای جُند بنی مروان!

این وقت فرات بن احنف برخاست و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام جند بن مروان کیست؟

فرمود:

گروهی که می تراشند ریش را و تاب می دهند سبیل را،

حبابه گفت:

هیچ گوینده را ندیدم که تکلم کند بهتر از آن حضرت،

پس

به متابعت آن جناب روان شدم تا در فضای مجلس جلوس فرمود، این وقت من خدمت عرض کردم که:

یا امیرالمؤمنین! (علیه السلام) چیست دلالت امامت؟ خدا تو را رحمت کند.

فرمود:

بیاور به نزد من این سنگریزه را و اشاره فرمود به دست مبارک به سنگریزه من، آن را به نزدش بردم با خاتم مبارکش آن را نقش فرمود و آنگاه به من فرمود:

ای حبابه!

هر کس مدعی امامت باشد و قدرت داشته باشد که سنگریزه را نقش نماید همچنان که دیدی، پس بدان که او امام واجب الطّاعه است و امام هر چیزی را که اراده نماید از وی پوشیده نماند، پس من رفتم.

این گذشت تا وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رحلت فرمود، من خدمت حضرت امام حسن علیه السلام رسیدم و آن جناب در جای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود و مردم از حضرتش سؤال می کردند.

پس به من فرمود:

ای حبابه والبیّه!

گفتم:

بلی، ای مولای من!

فرمود:

بیاور آنچه با خود داری، من آن سنگریزه را به آن حضرت دادم آن جناب با خاتم مبارکش بر آن نقش کرد همچنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نقش کرده بود.

حبابه گفت:

پس از امام حسن علیه السلام رفتم به خدمت حضرت امام حسین علیه السلام و آن جناب در مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم بود پس مرا نزدیک طلبید و ترحیب نمود، فرمود:

اِنَّ فِی الدِّلالَهِ دَلیلا عَلی ما تُریدُ؛

همانا در آن دلالت که از پدر و برادرم دیدی دلیل است بر آنچه می خواهی از دانستن امامت من، آیا باز می خواهی دلالت

امامت را؟

عرض کردم:

بلی، ای سید من!

فرمود:

بیاور آن سنگریزه

که با خود داری، من آن سنگریزه را به آن حضرت دادم، خاتم بر آن نهاد چنانکه نقش بست بر آن.

حبابه گوید:

پس از امام حسین علیه السلام خدمت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام شدم در آن وقت پیری به من اثر کرده بود و مرا درمانده و بی چاره کرده بود و سنین عمرم به صد و سیزده سال رسیده بود پس دیدم آن حضرت را پیوسته در رکوع و سجود مشغول به عبادت است و فراغی نیست او را از این روی مایوس شدم از دلالت، پس اشاره فرمود به من به انگشت سبّابه خویش از معجزه آن حضرت، جوانی به من برگشت، پس من عرض کردم، ای آقای من! چه مقدار گذشته است از دنیا و چه مقدار باقی است؟

فرمود:

امّا ما مضی فنعم و امّا ما بقی فلا؛

آنچه گذشته است می گویم و آنچه به جای مانده نه.

آنگاه فرمود:

آنچه با تو است بیاور، پس من آن سنگریزه را به خدمتش دام پس نقش نهاد بر آن.

پس از آن حضرت، حضرت امام محمد باقر علیه السلام را ملاقات نمودم آن را نقش فرمود، بعد از آن، خدمت حضرت صادق علیه السلام شدم و بر آن نقش نهاد، پس خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شدم و آن سنگریزه را نقش نهاد پس از آن به خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و آن را نقش نهاد، و حبابه بعد از این نه ماه زندگی کرد در دنیا و وفات کرد، به روایت عبداللّه بن همام. (۶۲)

مؤلف گوید:

حبابه والبیّه که خبر را روایت کرده زنی بوده از شیعیان عاقله کامله جلیله

عالمه به مسائل حلال و حرام، کثیر العباده، به حدی در عبادت کوشش و جهد کرده بود که پوستش بر شکمش خشک شده بود و صورتش از کثرت سجود و کوبیده شدن به محل سجده محترق شده بود و پیوسته به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام مشرف می گشت و چنان بود که هرگاه مردم به نزد معاویه می رفتند او به نزد امام حسین علیه السلام می رفت و بر آن حضرت وفود می نمود، و وقتی در صورتش برصی عارض شده بود به برکت آب دهان مقدس آن حضرت، آن مرض بر طرف شد. (۶۳)

و این زن همان زن است که گفته:

دیدم حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در مسجدالحرام در وقت عصر که مردم دورش جمع شدند و مسائل حلال و حرام و مشکلات خود را پرسیدند، حضرت از جای خود حرکت نفرمود تا آنکه هزار مسأله ایشان را فتوی فرمود. (۶۴)

صدر خبر دلالت دارد بر عدم جواز تراشیدن ریش و آنکه ریش تراشی به هیئت بنی مروان و بنی امیه است.

و چون در زمان ما تراشیدن ریش شایع شده و قبحش از بین رفته و به حدی آن منکر معروف شده که نهی از آن منکر می نماید!؟ و شایسته باشد که ما در اینجا به ادله عدم جواز آن اشاره کنیم:

شهید اول علیه السلام در قواعد فرموده:

جایز نیست برای خنثی، تراشیدن ریش؛ زیرا که احتمال می رود مرد باشد. (۶۵)

و ظاهر این عبارت مسلم بودن حرمت است برای مرد.

میرداماد در شارع النجاه حکم به حرمت کرده و گویا نسبت به اجماع داده. (۶۶)

و علامه مجلسی رحمه اللّه در

حلیه نسبت به مشهور داده (۶۷)

و در کتاب جعفریات به سند صحیح مروی است که حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود:

تراشیدن ریش از مثله است و هر که مثله کند بر او باد لعنت خدا. (۶۸)

و در عوالی الّلئالی مروی است که آن جناب فرمود:

لَیْسَ مِنّا مَنْ سَلَقَ وَ لا خَرَقَ وَ لا حَلَقَ؛

نیست از ما کسی که با بی حیایی و وقاحت سخن بسیار گوید و مال خود را تبذیر کند و ریش را تراشد. (۶۹)

چنانکه مؤلف آن ابن ابی جمهور در حاشیه تفسیر فرموده.

و در فقیه مروی است که حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود:

شارب را از ته بگیرید و ریش (۷۰) را بلند بگذارید و به یهودان و گبران خود را شبیه مگردانید و نیز فرموده گبران ریشهای خود را چیدند و سبیلهای خود را زیاد کردند، و ما شارب خود را می چینیم و ریش را می گذاریم.

بعضی گفته اند محتمل است مراد از عدم تشبه به یهود، اصلاح کردن ریش باشد؛ چون یهود ریش را نمی تراشند.

و چون نامه دعوت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم به ملوک کسری رسید به باذان که عامل یمن بود نوشت که آن حضرت را نزد او فرستد، و او کاتب خود «بانویه» و مردی که او را «خرخسک» می گفتند به مدینه فرستاد، آن دو نفر ریشها را تراشیده و شارب را گذاشته بودند، پس آن جناب را خوش نیامد که به ایشان نظر کند.

فرمود:

وای بر شما! کی امر کرده شما را به این؟

گفتند:

رب ما یعنی کسری، حضرت فرمود:

لیکن پروردگار من امر

کرده مرا به گذاشتن ریش و چیدن شارب. (۷۱)

و سیوطی در جامع صغیر از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرموده ده خصلت است که قوم لوط کردند و به سبب آن هلاک شدند و زیاد کنند امت من یک خصلت دیگر را و شمرد از آن ده بریدن ریش را با مقراض. (۷۲)

شیخ علی در درّ المنثور از دو راه استدلال کرده:

یکی به خبر فقیه مذکور.

و مستحب بودن یک جزء آن به جهت دلیل خارج، منافات با وجوب جزء دیگر ندارد به جهت ظاهر امر که وجوب است [به] خصوص با نهی از تشبیه به یهود و گبر؛

دوم آنکه برای ازاله موی ریش در شرع دیه کامله مقرر شده و هرچه چنین باشد فعلش بر غیر بلکه بر صاحبش حرام است و بیرون رفتن افراد نادره مثل ازاله موی سر منافات با این قاعده کلیّه ندارد. (۷۳)

و فقیر گوید:

که من این جمله را از کلمه طیّبه نقل کردم و در حدیث است در ذیل آیه شریفه

وَ اِذَ ابْتَلی اِبْراهِیمَ ربَّهُ بِکَلَماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ (۷۴)

که گرفتن شارب و گذاشتن ریش از آن عشره حنفیه است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شده و آن ده امری است که نسخ نشده و نخواهد شد تا روز قیامت؛ (۷۵) و بودن گذاشتن ریش در عداد مستحبات دلیل استحباب نمی شود چون بعض مذکورات در آن از واجبات است مثل غسل جنابت و ختنه کردن،

و ممکن است استدلال کرده شود به اخبار دالّه بر عدم جواز تشبه مردان به زنان چونکه مرد به ریش تراشیدن شبیه به زن می شود.

حضرت صادق علیه السلام در

توحید مفضل فرمود که:

بیرون آمدن مو بر صورت باعث عزت او است؛ زیرا که به واسطه آن از حد کودک بودن و شباهت به زن داشتن بیرون می آید. (۷۶)

و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که حق تعالی زینت داده مردان را به ریش و قرار داده ریش را فضیلتی از برای مردان که به آن امتیاز پیدا کنند از زنان. (۷۷)

و در جزء خبری است مروی از حضرت امام صادق علیه السلام که شخصی از قوم عاد تکذیب حضرت یعقوب پیغمبر کرد آن حضرت بر او نفرین کرد که ریش او ریخته شود.

پس به دعای آن پیغمبر ریش آن مرد عادی بر سینه اش ریخته و امرد شد. (۷۸)

از این خبر معلوم شود کثرت قبح و شناعت بی مو شدن صورت مرد پیر که حضرت یعقوب علیه السلام در عوض تکذیب آن مرد، این عقوبت را برای او اختیار فرمود.

و ممکن است نیز تمسک به حدیثی که دلالت دارد بر تحریم همشکل شدن با اعداء دین و آن خبر این است، شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

وحی فرستاد حق تعالی به سوی پیغمبری از پیغمبران خود که بگو به مؤمنین نپوشید لباس دشمنان مرا و مخورید مطاعم دشمنان مرا و سلوک نکنید به مسلکهای دشمنان من پس دشمنان من خواهید بود همچنان که ایشان دشمنان من اند. (۷۹)

مخفی نماند که ریش تراش محروم است از بسیاری از فواید و برکات، از جمله خضاب است که وارد شده که یک درهم در خضاب افضل است از انفاق هزار درهم در راه خدا. (۸۰)

و در خضاب چهارده خصلت است:

دور می کند

باد را از گوشها، و روشن می کند چشم را الخ. (۸۱)

و هم محروم است از شانه کردن ریش و فوایدی که بر آن مترتب است و آن بر طرف کردن فقر و بردن وبا است. (۸۲)

و هر که هفتاد مرتبه ریش خود را شانه زند که بشمرد آن را یک به یک، چهل روز شیطان نزد او نشود. (۸۳)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده در آیه شریفه خُذوُا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ (۸۴) که فرمود:

شانه کردن است نزد هر نماز فریضه و نافله الی غیر ذلک. (۸۵)

فقیر گوید:

که من نمی دانم شخصی که ریش خود را تراشیده در دعای رجب، یا مَنْ اَرْجُوُهُ لِکُلِّ خَیْرٍ، عوض ریش خود که در مشت خود می گیرد و به جای، حَرِّمْ شَیْبَتی عَلی النّارِ، چه خواهد گفت؟!

و چگونه خود را محروم می کند از توجه حق تعالی بر او و ترحّم بر او یا نشنیده که کسی که می خواهد حق تعالی بر او ترحم فرماید و او را از آتش جهنم آزاد نماید بعد از نمازها بگیرد ریش خود را به دست راست و کف دست چپ را به آسمان بگشاید و بگوید هفت مرتبه:

یا رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ

پس سه دفعه بگوید با همان حال:

یا ذَاالْجَلالِ وَ اْلاِکْرامِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْنی وَ أجِرْنی مِنَ النّار.

پنجم

در مدینه المعاجز از ابوجعفر طبری مروی است که ابونمیر علی بن یزید گفت:

من بودم در خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام در وقتی که از شام به مدینه طیّبه می

رفت و با جماعت نسوان آن حضـرت، از رعایت احترام و حشمت فرو گذاشت نمی کردم و همیشه به ملاحظه احترام ایشان از ایشـان دورتر فرود می آمـدم، چون به مـدینه وارد شدنـد پاره حلّی و زیور خود را برای من فرسـتادند، من قبول نکردم و گفتم اگر حسن سـلوکی در این مقام از من ظاهر گشت محض خشـنودی خدای تعالی بود، آن هنگام حضـرت سنگی سیاه و سخت برگرفت و با خاتم مبارک بر آن نقش نهاد و فرمود:

بگیر این را و هر حاجتی که تو را روی دهد از آن بخواه.

می گوید:

قسم به آنکه محمّد صـلی اللّه علیه و آله و سـلم را مبعوث به حق فرمود که من در سرای تاریک از آن سنگ طلب روشنی می کردم روشـنایی می داد و بر قفلهـا آن را می گذاشـتم بـاز می شـد و آن را بـه دست می گرفتم و حضـور سـلاطین می رفتم از ایشان بدی نمی دیدم. (۸۶)

ششم دریدن شیران است دزدی را که متعرض آن حضرت شد.

و نیز در آن کتاب و غیره است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

وقتی حضـرت علی بن الحسـین علیه السـلام به سـفر حج بیرون شد و رفت تا رسید به یک وادی ما بین مکه و مدینه پس ناگاه مردی راهزن به آن حضرت برخورد و به آن جناب گفت:

فرود آی.

فرمود:

مقصود چیست؟

گفت:

تو را بکشم و اموالت برگیرم!

فرمود:

هرچه دارم با تو قسمت می کنم و بر تو حلال می نمایم.

گفت:

نه!

فرمود:

برای من قدری که مرا به مقصد برساند بگذار، قبول نکرد.

حضرت فرمود:

فَاَیْنَ رَبُّکَ؟

-: قالَ نائِمٌ!

-: پروردگار تو کجا است؟

-: خواب است،

در این حال دو

شیر حاضر شدند یک شیر سرش را و آن دیگر پایش را گرفتند و کشیدند، پس حضرت فرمود:

گمان کردی که پروردگارت از تو در خواب است؟

یعنی این است جزای تو بچش عقوبت خود را. (۸۷)

هفتم

در توکل آن حضرت است:

در مناقب و مدینه المعاجز و غیرهما است که ابراهیم بن ادهم و فتح موصلی هر یک جداگانه روایت کرده اند، در بیابان با قافله ای راه می بردیم پس مرا حاجتی افتاد از قافله دور شدم، به ناگاه کودکی را دیدم در بیابان روان است با خود گفتم سبحان اللّه کودکی در چنین بیابانی پهناور راه می سپارد، سپس نزدیک او شدم و بر او سلام کردم و جواب شنیدم، پس به او گفتم:

کجا قصد داری؟

گفت:

به خانه پروردگارم.

گفتم:

حبیب من! تو کودکی و بر تو ادای فرض و سنتی نیست.

فرمود:

ای شیخ! مگر ندیدی که از من کوچکترها بمردند؟

عرض کردم:

زاد و راحله تو چیست؟

فرمود:

زادی تَقْوایَ وَ راحِلَتی رِجْلایَ وَ قَصْدی مَوْلایَ؛

توشه من پرهیزکاری من است و راحله من دو پای من و مقصود من مولای من است.

عرض كردم:

طعامی با تو نمی بینم؟

فرمود:

ای شیخ! آیا پسندیده است که تو را کسی به خانه خود بر خوان [سفره] خود بخواند و تو با خود طعام و خوردنی ببری؟

گفتم:

نه.

فرمود:

آنکه مرا دعوت فرموده مرا طعامی می خوراند و سیراب می فرماید، گفتم:

پس پا بردار و تعجیل کن تا به قافله، خود را برسانی.

فرمود:

عَلَيَّ الْجَهادُ وَ عَلَيْهِ الاِبْلاغُ؛

بر من است کوشش و بر خدا است مرا رسانیدن، مگر نشنیده ای قول خداوند تعالی:

وَ الَّذينَ جاهَدوُا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ اِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنينَ (۸۸)

آنان که کوشش کردند در ما، هر آینه بنمایانیم ایشان را راه

های خود و به درستی که خدا با نیکوکاران است.

راوی گفت:

در آن حال که بر این منوال بودیم ناگاه جوانی خوشرو با جامه های سفید روی آورد و با آن کودک معانقه نمود و بر او سلام کرد، من رو به آن جوان کردم و گفتم:

تو را قسم می دهم به آنکه تو را نیکو خلق فرموده که این کودک کیست؟

گفت:

آیا او را نمی شناسی؟

این علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، پس آن جوان را بگذاشتم و به آن کودک روی آوردم و گفتم:

تو را سوگند می دهم به حق پدرانت که این جوان کیست؟

فرمود:

آیا او را نمی شناسی؟

این برادر من خضر علیه السلام است که هر روز بر ما وارد می شود و بر ما سلام می کند.

عرض کردم:

از تو مسألت می نمایم به حق پدرانت که مرا خبر دهی که این مفاوز و بیابانهای بی آب را بدون زاد و توشه چگونه می پیمایی؟

فرمود:

من این بیابانها را می پیمایم به زاد، و زاد من در آنها چهار چیز است.

عرض کردم:

چیست آنها؟

فرمود:

دنیا را به تمامی آن بدون استثناء مملکت خدا می دانم و تمامی مخلوق را غلامان و کنیزان و عیال خدا می بینم، و اسباب و

ارزاق را به دست قدرت خدا می دانم، و قضا و فرمان خدای را در تمام زمین خدای نافذ می بینم.

گفتم:

خوب توشه ای است توشه تو ای زین العابـدین علیه السـلام و تو بـا این زاد و مَفـاوِز آخرت را می پیمـایی تا به دنیا چه رسـد. (۸۹)

هشتم

در جلالت و عظمت آن حضرت است:

در جمله ای از کتب معتبره روایت شده که:

در زمان خلافت عبدالملک

مروان سالی پسرش هشام به حج رفت و در حال طواف چون به حجرالاسود رسید خواست استلام کند از کثرت ازدحام نتوانست و کسی از او احتشام نبرد، آن وقت در مسجدالحرام منبری برای او نصب کردند تا بر منبر قرار گرفت و اهل شام بر دور او احاطه کردند که در این هنگام حضرت سیدالساجدین و ابن الخیرتین امام زین العابدین علیه السلام پیدا شد در حالی که ازار و ردایی در برداشت و صورتش چندان نیکو بود که احسن تمام مردم آنجا بود و بویش از همه پاکیزه تر و در جبهه اش (پیشانی اش) از آثار سجده پینه بسته بود پس شروع فرمود به طواف کردن بر دور کعبه و چون به حجرالاسود رسید، مردم به ملاحظه هیبت و جلالت آن حضرت از نزد حجر دور شدند تا ان حضرت استلام فرمود، هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد. مردی از اهل شام چون این عظمت و جلالت مشاهده کرد از هشام پرسید که این شخص کیست که مردم به این مرتبه از او هیبت و احتشام می برند؟

هشام برای اینکه اهل شام آن جناب را نشناسند، گفت:

نمی شناسم!؟

فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود گفت:

لكِنّی اَعْرِفُهُ.

گفت من می شناسمش نیکو

زو چه پرسی به سوی من کن رو

اگر هشام او را نمی شناسد من او را خوب می شناسم، آن شامی گفت:

کیست او یا ابا فراس؟ فرزدق گفت:

هذا الَّذی تَعْرِفُ الْبَطْحاءُ وَطْاءَتَهُ

وَالْبَیْتُ یَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ

هذَا ابْنُ خَیْرِ عِبادِ اللّهِ کُلِّهِم

هذَا التَّقِیُّ النَقِیُّ الطّاهِرُ الْعَلَمُ

اِذا رَاَتْهُ قُرَیْشٌ قالَ قائِلُها

اِلی مَکارِمِ هذا یِنْتَهِی الْکَرَمُ

یَکادُ یُمْسِکُها عِرْفانَ راحَتِهِ

رُكْنُ الْحَطيمِ اِذا ما جاءَ

یَسْتَلِمُ

وَ لَیسَ قَوْلِکَ مَنْ هذا بِضآئِرِه

اَلْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ اَنْکَرْتَ والْعَجَمُ

هذَا ابْنُ فاطِمَهَ اِنْ کُنْتَ جاهِلَهُ

بِجَدِّهِ اَنْبِیاءُ اللّهِ قَدْ خُتِموُا

مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِکْرِ اللّهِ ذِکْرُهُمُ

فی کُلِّ بِرٍّ وَ مَخْتُومٌ بِهِ الْکَلِمُ

یِسْتَدْفَعُ الضُّرُّ وَ الْبَلْوی بِحُبِّهِمُ

وَ یُسْتَربُّ بِهِ الاِحْسانُ وَ النِّعَمُ

اِنْ عُدَّ اَهْلُ التُّقی کانُوا اَئمتَّهُمْ

اَوْ قیلَ مَنْ خَیْرُ اَهْلِ اْلاَرضِ؟ قیلَ هُمُ

ما قالَ لا قَطُّ اِلاّ فی تَشَهُّدِهِ

لَوْلاَ التَّشهُّدُ کانَتْ لا ئُهُ نَعَمُ

هشام در غضب شد و جائزه فرزدق را قطع کرد و امر کرد او را در عسفان که موضعی است مابین مکه و مدینه حبس نمودند.

این خبر چون به حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد و از او معذرت خواست که اگر بیشتر می داشتم زیادتر بر این تو را صله می دادم، فرزدق آن مال را رد کرد و پیغام داد که من برای صله نگفتم بلکه به جهت خدا و رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم گفتم.

حضرت دوباره آن مال برای او روانه کرد و پیغام فرستاد که به حق من قبول کن، فرزدق قبول نمود.

در بعض روایات است که:

حبس او طول کشید و هشام او را به قتل تهدید کرد، فرزدق به امام علیه السلام شکایت کرد حضرت دعا کرد حق تعالی او را از حبس خلاص نمود، فرزدق خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد:

هشام نام مرا از دیوان عطا محو کرد.

حضرت فرمود:

عطای تو چه مقدار بود؟

عرض کرد:

فلان و فلان، پس حضرت به مقداری که چهل سال او را کفایت کند به او عنایت فرمود و فرمود:

اگر می دانستم تو به بیشر از این محتاج می شوی عطا می نمودم!

چون چهل سال

به پای رفت فرزدق وفات کرد. (۹۰)

مؤلف گوید:

که فرزدق نـام او همـام بن غـالب بن صعصـعه تمیمی مجاشـعی است و کنیت او ابـوفراس و فرزدق لقب او است و او از اعیـان شیعه امیرالمؤمنین علیه السـلام و مـداح خانـدان طیبین و طاهرین بوده، و او از خانـدان بزرگ است و پدران او را مآثر ظاهره و مفاخر باهره است، از کتاب اصابه نقل شـده که غالب پدر فرزدق از کریمان روزگار و صاحب شتران بی شـمار بود و چون در بصـره به خدمت حضـرت امیر علیه السلام رسید و فرزدق را همراه آورده به پابوس آن حضرت مشرف گردانید و اظهار نموده که شعر را خوب می گوید و وادی نظم را چابکانه می پوید، حضرت فرمود که:

تعلیم قرآن او را به از شعر و انشاد آن است.

پس فرزدق با خود عهد کرد که من بعد به هیچ چیز نپردازد تا قرآن مجید را محفوظ خود سازد. (۹۱)

بـالجلمه،این قصـیده زیـاده از چهـل بیت است و از ملاحظه آن معلوم می شود که فرزدق در چه مرتبه از ادب بوده که مرتجلا این قصیده شریفه را کلاً او بعضا انشاء کرده.

محقق بهبهانی از جد خود تقی مجلسـی رضوان اللّه علیهما نقل کرده که عبدالرحمن جامی سـنی در سلسـله الذهب این قصیده را به نظم فارسـی درآورده و گفته که زنی از اهـل کوفه فرزدق را بعـد از مرگ در خواب دیـد از او پرسـید که خـدا با تو چه کرد؟

گفت:

خدا مرا آمرزید به سبب آن قصیده که در مدح حضرت علی بن الحسین علیه السلام گفتم. (۹۲)

جامی گفته:

سزاوار است که حق تعالی تمام عوالم را بیامرزد به

بر کت این قصیده شریفه.

و نیز در سلسله گفته:

صادقی از مشایخ حرمین

چون شنید این نَشید دور از شِین

گفت نیل مراضی حق را

بس بود این عمل فرزدق را

مستعد شد رضای رحمن را

مستحق شد ریاض رضوان را

زانکه نزدیک حاکم جابر

کرد حق را برای حق ظاهر (۹۳)

نهم

در تکلم آهو با آن حضرت است:

در کشف الغمّه و دیگر از کتب معتبره روایت است که وقتی حضرت امام زین العابدین علیه اسلام با اصحاب خود نشسته بود که ناگاه ماده آهویی از بیابان نمایان گشت و همی آمد تا حضور مبارک امام علیه السلام و همی دم با دست بر زمین زد و همهمه و صدا نمود بعضی از آن جماعت عرض کردند:

یابن رسول اللّه!

این ماده آهو چه می گوید؟

فرمود:

می گوید فلان ابن فلان قرشی بچه او را روز گذشته در فلان وقت گرفته و از دیروز تاکنون شیر نخورده. از این کلام در دل مردی از آن جماعت چیزی خطور کرد یعنی حالت انکاری پدید گشت و امام علیه السلام به علم خود بدانست، پس بفرمود آن مرد قرشی را حاضر کردند و به او فرمود:

چیست این آهو را که از تو شکایت می کند؟

عرض کرد:

چه می گوید؟!

فرمود:

می گوید تو بچه او را روز گذشته در فلان وقت گرفته ای و از آن هنگام که او را ماخوذ داشته ای به او شیر نداده است و از من خواستار می شود که از تو بخواهم این بچه آهو را بیاوری تا شیر بدهد و دیگر باره به تو باز گرداند.

آن مرد گفت:

سوگند به آنکه محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را به رسالت مبعوث داشت راست فرمودی. فرمود این بچه

آهو را به من فرست، چون مادرش بچه خود را بدید، همهمه نمود دم و دست خود را بر زمین زد و بچه اش را شیر بداد.

امام علیه السلام به او فرمود:

ای فلان! به حق من بر تو این بچه آهو را بمن ببخش، پس به آن حضرت بخشید، امام علیه السلام نیز او را به آهو بخشید و تکلم فرمود با وی به کلام او، آهو همهمه کرد و دم به زمین مالید و با بچه اش روان گشت.

عرض کردند:

یابن رسول اللّه!

چه می گفت؟

فرمود:

دعا کرد برای شما و شما را جزای خیر گفت. (۹۴)

دهم

در دلائل آن حضرت است در واقعه حرّه:

در مناقب است که سؤال کرد لیث خزاعی از سعید بن مسیب از نهب و غارت مدینه؟

گفت:

بلی اسبها را بستند بر ستونهای مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم، دیدم اسبها را اطراف و گرداگرد قبر مطهر، و سه روز مدینه را غارت کردند و چنان بود که من و علی بن الحسین علیه السلام سر قبر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم می آمدیم و امام زین العابدین علیه السلام به کلامی تکلم می کرد که من نفهمیدم، پس در میان ما و مردم حائلی پدید می گشت و ما نماز می گذاشتیم و مردمان را می دیدیم و ایشان ما را نمی دیدند.

و ایستاده بود مردی که بر تن داشت حلّه ای سبز سوار بر اسب دم کوتاه اشهب یعنی سفید و سیاه که سفیدی غلبه کرده به دست او بود حربه و با علی بن الحسین علیه السلام بود.

پس هرگاه مردی آهنگ حرم رسول خدا صلی اللّه علیه

و آله و سلم می کرد آن سوار حربه خود را به او، اشارت می نمود پس بدون آنکه به او برسد هلاکت می گشت.

پس چون از غارت و نَهب فارغ شدنـد حضـرت امام زین العابـدین علیه السـلام نزد زنان رفت و نگـذاشت هیـچ گوشواری در گوش کودکی و نه زیوری بر زنی و نه جامه ای مگر آنکه سوار بیرون آورد، آن سوار عرض کرد:

یابن رسول اللّه!

من فرشـته ای می بـاشم از فرشـتگان از شـیعیان تو و شـیعه پـدر تو چون این مردم به غارت و آزار اهل مـدینه بیرون تافتنـد، از پروردگار خود خواسـتم که مرا اذن دهد در یاری و نصـرت شـما آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم، حق تعالی مرا رخصت فرمود تا این عمل من در حضرت پروردگار و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و شما اهل بیت ذخیره بماند تا روز قیامت برسد. (۹۵)

مؤلف گوید:

مرا از این نهب و غـارت همـان غـارتیست که در واقعه حرّه اتفـاق افتـاد و کیفیت آن نحو اختصـار چنـان است که چون ظلم و طغیان یزیـد و عمال او عالم را فراگرفت و فسق و فجور او بر مردم ظاهر گشت و هم بعد از شـهادت حضـرت امام حسـین علیه السـلام در سـنه شـصت جمعی از اهل مدینه به شام رفتند و به چشم خود دیدند که یزید پیوسـته مشـغول است به شرب خمر و سگ بازی و حلیف قمار و طنابیر و آلات لهو و لعب می باشد،

چون برگشتند اهل مدینه را به شنایع اعمال یزید لعین اخبار کردند، مردم مدینه عامل یزید - عثمان بن محمد بن

ابی سفیان - را با مروان حکم و سایر امویین از مدینه بیرون کردند و سب و شتم یزید را آشکار کردند و گفتند کسی که قاتل اولاد حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و ناکح محارم و تارک صلاه و شارب خمر است لیاقت خلافت ندارد، پس با عبداللّه بن حنظله غسیل الملائکه بیعت کردند.

این خبر چون گوشزد یزید پلید شد مسلم بن عقبه مرّی را که تعبیر از او به مجرم و مسرف کنند با لشکری فراوان از شام به جانب مدینه گسیل داشت.

مسلم بن عقبه با لشکرش چون نزدیک به مدینه شدند در سنگستان مدینه که معروف به حرّه واقم است و بر مسافت یک میل از مسجد سرور انبیاء صلی اللّه علیه و آله و سلم است رسیده بودند که اهل مدینه به دفع آن بیرون شدند و لشکر یزید شمشیر در ایشان کشیدند و حرب عظیمی واقع شد جماعت بسیاری از مردم مدینه کشته شدند، و پیوسته مروان بن حکم مسرف را تحریص بر کشتن اهل مدینه می کرد تا اینکه ایشان را تاب مقاومت نماند.

لاجرم به مدینه گریختند و پناه به روضه مطهره حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم بردند و قبر منور آن حضرت را ملاذ خود قرار دادند.

لشکر مسرف نیز در مدینه ریختند و به هیچ وجه آن بی حیاها احترام قبر مطهر نگه نداشتند و با اسبهای خود داخل روضه منوره شدند و اسبهای خود را در مسجد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم جولان دادند و پیوسته از مردم کشتند تا روضه و مسجد

پر از خون شـد و تـا قبر مطهر خود رسـید و اسـبهای ایشـان در روضه که مـابین قبر و منبر است و روضه ایست از ریاض جنت، لوث و بول کردند و چندان از مردم مدینه کشت که مداینی از زهری روایت کرده که:

هفتصـد نفر از وجوه ناس از قریش و انصار و مهاجر و موالی کشـته شد و از سایر مردمان غیر معروف از زن و مرد و حرّ و عبد عدد مقتولین ده هزار تن به شمار رفت.

ابوالفرج گفته که از اولاد ابوطالب دو تن در واقعه حرّه شهید گشت یکی ابوبکر بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام و دیگر عون اصغر و او نیز فرزند عبداللّه بن جعفر برادر عون اکبر است که در کربلا شهید گشت و مادر او جماله دختر مسیب نجبه است که به جهت خونخواهی امام حسین علیه السلام بر ابن زیاد خروج کرد و در عین ورده کشته گشت. (۹۶)

مسـعودی فرموده که از بنی هاشم غیر از اولاد ابوطالب نیز جماعتی کشـته گشتند مانند فضل بن عباس بن ربیعه بن الحارث بن عبـدالمطلب و حمزه بن نوفـل بن الحـارث و عبـاس بن عتبه بن ابی لهب و غیر ایشـان از سایر قریش و انصار و مردمان دیگر از معروفین که عدد مقتولین ایشان چهار هزار به شمار رفته به غیر از کسانی که معروف نبودند.

پس از آن، مسـرف بن عقبه دست تعدی بر اعراض و اموال مردم گشاد. اموال و زنان اهل مدینه را ته سه روز بر لشکر خویش مباح داشت. (۹۷)

ابن قتیبه در کتاب الامامه والسّیاسه نقل کرده که در واقعه حرّه

اول خانه هایی که غارت شد، خانه های بنی عبد الاشهل بود و نگذاشتند در منازل چیزی از اثاث الدّار و حلی و زیور و فراش، حتی کبوتر و مرغ را گرفتند و ذبح کردند سپس ریختند به خانه محمد بن مسلمه، زنها صیحه کشیدند. زید بن محمد بن سلمه صدای زنها را که شنید به جانب آن صداها دوید، دید ده نفر از لشکر شام اند که مشغول غارتگری اند، زید با ده نفر از اهل خود با آنها مقاتله کرد تا آن جماعت را به قتل رسانید و آنچه غارت کرده بودند برگردانید و آنها را در چاه بی آب ریخته و خاک بالای آنها ریخت، سپس جمعی دیگر از اهل شام آمدند با آنها نیز مقاتله کرد تا آنکه چهارده نفر از آنها را به قتل رسانید لیکن صورتش مضروب شمشیر چهار نفر گردید.

ابوسعید خدری در این واقعه ملازمت خانه را اختیار کرد چند نفر از اهل شام بر او وارد شدند

گفتند:

ای شیخ! تو کیستی؟

گفت:

ابوسعید خدری از اصحاب پیغمبرم صلی اللّه علیه و آله و سلم گفتند:

پیوسته می شنیدیم نام ترا، خوب کردی و حظ خود را گرفتی که ترک قتال با ما کردی و در خانه ات نشستی اینک هرچه داری برای ما بیاور.

گفت:

به خدا سوگند مالی نزد من نیست که برای شما آورم، شامیها در غضب شدند ریش ابوسعید را کندند و او را بسیار زدند پس آنچه در خانه داشت غارت کردند حتی سیر و یک جفت کبوتر که در خانه او بود.

پس ابن قتیبه نقل کرده که جماعتی از اشراف را به قتل صبر شربت فنا چشانیدند و گفته

که رسـید عدد کشـتگان حرّه از قریش و انصار و مهاجرین و وجوه مردم به هزار و هفتصد نفر و از سایر مردم به ده هزار سوای زنان و کودکان.

ابو معشر گفته:

که داخـل شـد مردی از اهـل شـام بر زنی از طـایفه انصـار که تـازه طفلی زاییـده بود و آن طفل در بغلش بود، پس به آن زن، گفت:

مالی هست برای من بیاور، گفت:

به خدا سوگند! چیزی برای من نگذاشته اند که برای تو بیاورم.

آن مرد گفت:

برای من چیزی بیرون آر و الا تو را با کودکت می کشم، گفت:

وای بر تو!

این کودک فرزند ابن ابی کبشه انصاری صاحب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است از خدا بترس متعرض ما مشو، رو کرد به طفل خود و گفت:

ای کودک من! واللّه اگر چیزی می داشتم فدای تو می دادم و نمی گذاشتم که بر تو صدمه ای وارد آید.

پس آن شامی بیرحم گرفت پای آن کودک مظلوم را در حالی که پستان در دهانش بود و کشید او را از کنار مادرش و زد او را بر دیوار به نحوی که مغز سرش بر زمین پراکنده شد.

راوی گفت:

هنوز آن مرد از خانه بیرون نشد که نصف صورتش سیاه گردید و ضرب المثل شد. (۹۸)

و بـالجمله، چون مسـرف از قتـل و غـارت و هتـک و اعراض اهـل مـدینه بپرداخت مردم را به بیعت یزیـد و اقرار بر عبودیت و بندگی او خواند و هر که اباء [خودداری] می کرد او را می کشت. تمامی اهل مدینه جز حضرت امام زین العابدین علیه السلام و علی بن عبداللّه بن عباس، از ترس جان اقرار نمودند

و بیعت کردند.

و اما سبب آنکه مسرف متعرض حضرت سید الساجدین علیه السلام و علی بن عبداللّه بن عباس نشد آن بود که چون خویشان مادری علی بن عبداللّه در میان لشکر مسرف جای داشتند مسرف را در باب او مانع شدند.

و اما حضرت سجاد علیه السلام پس پناه به قبر مطهر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم برد و خویشتن را به آن چسبانید و این دعا را خواند:

اَللّهُمَّ رَبَّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَ ما اَظْلَلْنَ وَ الاَرَضینَ السَّبْعِ وَ ما اَقْلِلْنَ رَبَّ الْعرشِ الْعَظیمِ رَبِّ مُحَمِّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ اَعُوذُبِکَ مِنْ شَرِّهِ وَ اَدْرَءُ بِکَ فی نَحْرِهِ اَسْئَلُکَ اَن تُؤْتِینی خَیْرَهُ وَ تَکْفِینی شَرَّهُ. (۹۹)

پس به جانب مسلم بن عقبه روانه شد و پیش از آنکه امام معصوم علیه السلام بر آن پلید میشوم وارد شود آن ملعون در کمال غیظ و غضب بود و بر آن جناب و آباء کرام او علیه السلام ناسزا می گفت، چون آن جناب وارد شد و نگاه مسرف بر آن حضرت افتاد چندان ترس و رعب از آن حضرت در دل او جا کرد که لرزه او را گرفت و از برای آن جناب به پای خاست و آن حضرت را در پهلوی خویش جای داد و در کمال خضوع عرض کرد که حوائج خود را بخواهید که هرچه بخواهید قبول است، پس هر که را آن حضرت شفاعت کرد مسرف به جهت آن حضرت از او درگذشت و مکرّما از نزد او بیرون رفت.

و بالجمله، قضیه حرّه را شیعه و سنی در کتب خود ذکر کرده اند، وقوعش در بیست و هشتم ماه ذی الحجّه

سال شـصت و سوم هجری دو ماه و نیم به مرگ یزیـد مانـده بود و چون مسـرف بن عقبه از کار مـدینه بپرداخت به قصـد دفع عبداللّه بن زبیر و اهل مکه از مدینه بیرون تاخت هنوز به مکه نرسـیده در بین راه در ثنّیه مشـلّل که نام کوهی است که از آنجا به قدید فرود می شوند به درکات دوزخ شتافت.

پس از آنکه جمـاعتش از آن محـل حرکت کردنـد، ام ولـد یزیـد بن عبـداللّه بن ربیعه که مترقب موت مسـرف بود و از عقب لشـکر می آمد سـر گور مسـرف آمده و قبرش را بشکافت چون لحد را گشود دید مار سیاهی بزرگ دهن گشوده و بر گردن مسـرف پیچیـده ترسـید نزدیک رود، صبر کرد تا مار از او دور شـد آن وقت مرده مسـرف را درآورده و در ثنّیه بیاویخت و به قولی او را آتش زده و کفنش را پاره کرد و بر درختی در آنجا او را آویزان کرد، پس هر که از آنجا می رفت سنگ بر او می افکند، و آنچه کرد مسرف بن عقبه با اهل مدینه، کارهای بسر بن ارطاه بود در حجاز و یمن برای معاویه.

و در کامل ابن اثیر است که:

یزیـد خواست عمرو بن سـعید را بفرسـتد به جنـگ اهل مـدینه قبول نکرد، پس خواست ابن زیاد را روانه نمایـد اقـدام نکرد و گفت:

وَاللّهِ لا جَمَعْتُهُما لِلفاسِقِ قَتْلَ ابْنِ رَسوُلِ اللّهِ علیه السلام وَ غَزْوَ الْکَعْبَهِ.

پس مسـلم بن عقبه را برای این کـار اختیار کرد، و او با اینکه پیری بود کهن و سالخورده و مریض، قبول کرده و اقـدام در این کار نمود. (۱۰۰)

یازدهم

درآمدن باران به دعای آن حضرت علیه السلام:

شیخ طبرسی در احتجاج و غیر او، از ثابت بنانی روایت کرده که:

سالی با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه الغلام و حبیب فارسی و مالك بن دینار به عزم حج حرکت کردیم، چون به مکه معظمه رسیدیم آب سخت و کمیاب بود و از قلت باران جگر جمله یاران تشنه و تفته بود و از این حال با ما جزع و فزع آوردند تا مگر به دعای باران شویم.

پس به کعبه در آمدیم و طواف بدادیم و با تمام خضوع و ضَراعَت نزول رحمت را از درگاه حضرت احدیت مسألت نمودیم، آثار اجابت مشاهدت نرفت در این حال که بر این منوال بودیم به ناگاه جوانی را دیدیم که روبه ما آورد و فرمود:

یا مالك بن دینار و یا ثابت البنانی و یا ایوب السجستانی و یا صالح المری و یا عتبه الغلام و یا حبیب الفارسی و یا سعد و یا عمرو یا صالح الا عمی و یا رابعه و یا سعدانه و یا جعفر بن سلیمان؛

ما گفتیم:

لبیک و سعدیک یا فتی!

فرمود:

اَما فیکُمْ اَحَدٌ یُحِبُّهُ الرَّحمانُ؟!

آیا در میان شما یک نفر نبود که خدایش دوست بدارد؟!

عرض کردیم:

ای جوان! از ما دعا کردن است و از خدا اجابت فرمودن،

فرمود:

دور شوید از کعبه چه اگر در میان شما یک تن بودی که او را خدای دوست می داشت دعایش را به اجابت مقرون می فرمود، آنگاه خود به کعبه درآمد و به سجده بر زمین افتاد شنیدم که در حال سجده می گفت:

سَیِّدی!

بِحُبِّکَ لی اِلّا سَقَیْتَهُمُ الْغَیْثَ؛

ای سید من!

سوگند می دهم تو را

به دوستی تو با من که این گروه را از آب باران سیراب فرمایی.

هنوز سخن آن جوان تمام نشده بود که سحابی جنبان و بارانی چنان که از دهنه های مشک، ریزان گشت، پس گفتم:

ای جوان! از کجا دانستی که خدایت دوست می دارد؟

فرمود:

اگر مرا دوست نمی داشت به زیارت خود طلب نمی فرمود، پس چون مرا به زیارت خود طلبیده دانستم که مرا دوست می دارد، پس مسألت کردم از او به حب او مرا، پس مسألت مرا اجابت فرمود.

و از این کلام شاید خواسته باشد اشاره فرماید که نه آن است که هر کس به آن آستان مبارک در آید در زمره زائرین و محبوب خدای تعالی باشد. راوی می گوید:

پس از این کلمات روی از ما بر تافت و فرمود:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ

مَعْرِفَهُ الرَّبِّ فَذاکَ الشَّقیَّ

ما ضَرَّفی الطّاعَهَ ما نالَهُ

فی طاعَهِ اللّهِ وَ ما ذا لَقِی

ما یَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَیْرِ التُّقی

وَ الْعِزُّ کُلُّ الْعِزُّ لِلْمُتَّقی

ثابت بن بنانی گوید:

گفتم ای مردم مکه! کیست این جوان؟

گفتند:

وی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۱۰۱)

مؤلف گوید:

که آمدن باران به دعای حضرت زین العابدین علیه السلام عجبی ندارد بلکه پست ترین بندگان آن حضرت هرگاه طلب باران

کند حق تعالی به دعای او مرحمت فرمود.

آیا نشنیده ای که مسعودی در اثبات الوصیه نقل فرموده از سعید بن المسیب که:

سالی قحطی شد و مردم به یمن و شمال در طلب باران شدند، من نظر افکندم دیدم غلام سیاهی بالای تلی برآمد و از مردم جدا شد پس من به قصد او جانب او رفتم دیدم لبهای خود را حرکت می دهد هنوز دعای او تمام

نشـده بود ابری از آسـمان ظاهر شـد، آن سـیاه چون نظرش بر آن ابر افتاد حمـد خدا کرد و از آنجا حرکت نمود و باران ما را فرو گرفت به حـدی که گمان کردیم ما را غرق خواهد کرد، پس من به عقب آن شـخص شدم دیدم داخل خانه حضـرت علی بن الحسین علیه السلام شد.

پس خدمت آن حضرت رسیدم، گفتم:

ای سید من! در خانه شما غلام سیاهی است منت گذار بر من بفروش آن را به من.

فرمود:

ای سعید چرا نبخشم آن را به تو؟

پس امر فرمود بزرگ غلامان خود را که هر غلامی که در خانه است به من عرضه کند، پس ایشان را جمع کرد.

آن غلام را در بین ایشان ندیدم، گفتم آن را که من می خواهم در بین ایشان نیست.

فرمود:

دیگر باقی نمانـده مرگ فلان میر آخور، پس امر فرمود او را حاضـر نمودند، چون حاضـر شد دیدم او همان مقصود من اسـت گفتم این است همان مطلوب من، حضرت فرمود به او ای غلام، سعید مالک شد تو را پس برو با او.

آن سیاه رو به من کرد و گفت:

ما حَمَلَکَ عَلی اَنْ فَرَّقْتَ بَیْنی وَ بَیْنَ مَولایَ؟

چه واداشت تو را که مرا از مولایم جدا ساختی؟

گفتم:

این به سـبب آن چیزیست که از تو مشاهـده کردم بالای تل، غلام این را که شـنید دست ابتهال به درگاه خالق ذو الجلال بلند کرد و رو به آسمان نمود و گفت:

ای پروردگـار من! رازی بـود مـابین تـو و بین من پس الحـال که آن را فـاش کردی پس مرا بمیران و به سـوی خـود بـبر، پس گریست حضرت علی بن الحسین علیه السلام و

آن کسانی که حاضر بودند با او از حال آن غلام و من با حال گریان بیرون شدم، پس چون به منزل خویش رفتم رسول آن حضرت آمد که اگر می خواهی به جنازه صاحبت حاضر شوی حاضر شو، پس برگشتم با آن رسول، دیدم آن غلام وفات کرده محضر آن حضرت علیه السلام. (۱۰۲)

شهادت

فصل ششم:

در بیان انتقال حضرت سجاد علیه السلام از این سرای فانی به دار باقی

بدان که در وفات آن حضرت مابین علما، اختلاف بسیار است و مشهور آن است که در یکی از سه روز بوده:

دوازدهم محرم یا هیجدهم یا بیست و پنجم آن سنه نود و پنجم یا نود و چهار، و سال وفات آن حضرت را سَنَهُ الْفُقَهاء می گفتند از کثرت مردن فقهاء و علماء.

در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است، اکثر پنجاه و هفت سال گفته اند، و شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام را در وقت وفات پنجاه و هفت سال بود، و وفات آن حضرت در سال نود و پنج واقع شد.

و بعد از امام حسین علیه السلام، سی و پنج سال زندگانی کرد. (۱۰۳)

از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند.

و ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند.

و ممکن است که هشام بن عبدالملک به جهت آن عداوت و بغضی که از آن حضرت در دل گرفت از آن روزی که آن حضرت

در طواف کعبه استلام حجر کرد و هشام نتوانست و فرزدق شاعر، آن جناب را به آن اشعار معروفه مدح کرد چنانکه در فصل معجزات آن حضرت به آن اشاره شد. به این سبب و سببهای دیگر برادر خود ولید بن عبدالملك را که خلیفه آن زمان بود وادار کرده باشد که آن حضرت را زهر دهد پس هر دو آن حضرت را زهر داده اند و صحیح است نسبت قتل آن حضرت به هر دو تن.

شیخ ثقه جلیل علی بن محمد خزّاز قمی در کتاب کفایه الاثر از عثمان بن خالد روایت کرده که گفت مریض شد حضرت علی بن الحسین علیه السلام همان مرضی که در آن وفات فرمود، پس جمع کرد اولاد خود محمد و حسن و عبداللّه و عمر و زید و حسین را و در میان همه فرزندش محمد بن علی علیه السلام را وصی قرار داد و نامید او را به باقر و امر سایرین فرزندا خود را به آن جناب واگذار فرمود.

و از جمله مواعظی که در وصیت خود به آن حضرت فرمود این بود:

یا بُنَیَّ اِنَّ الْعَقْلَ رائدُ الرُّوحِ وَ الْعِلْمَ رائدُ الْعَقْلِ (اِلی اَنْ قالَ) وَ اعْلَمْ اَنَّ السّاعاتِ یُذْهِبُ عُمْرِکَ وَ اِنَّکَ لا تَنالُ نِعْمَةً اِلاّ بِفِراقِ اُخْری فَاِیّاکَ وَ الْاَمَلَ الطَّویلَ فَکَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ اَمَلا لایَبْلُغُهُ وَ جامِعِ مالٍ لایَاءْکُلُهُ الخ؛ (۱۰۴)

فرمود:

بدان که ساعتها بر تو می گذرد و عمر تو را می برد و تو نمی رسی به نعمتی مگر بعد از مفارقت نعمت دیگر؛ پس بپرهیز از آرزوی دراز چه بسیار آرزومندان بودند که به آرزوی خود نرسیدند و چه بسیار کسان که

جمع کردند مالی را و آن را نخوردند، و منع کردند مردم را از چیزی که زود آن را بگذاشتند و بگذشتند و شاید آن مال را از راه باطل فراهم آورده و از حقش منع کرده به حرام آن را دریافته و ارث گذاشته و وزر و وبال و سنگینی و اثقال آن را بر دوش خود برداشته این است زیان روشن و خسران مبین.

و نیز از زهری روایت کرده که گفت:

در آن مرض که علی بن الحسین علیه السلام وفات فرمود خدمتش رسیدم در آن وقت طبقی که در آن نان و کاسنی بود خدمتش بیاوردند، به من فرمود:

از این بخور.

عرض کردم:

یابن رسول اللّه!

تناول کرده ام.

فرمود:

این کاسنی است.

گفتم:

فضل کاسنی چیست؟

فرمود:

هیچ برگی از آن نیست جز آنکه قطره ای از آب بهشت بر آن است و در او هست شفای هر دردی.

زهری گوید پس از آن طعام را برداشتند و روغن بیاوردند.

فرمود:

تدهین کن.

عرض کردم:

روغن مالیده ام.

فرمود:

این روغن بنفشه است.

عرض کردم:

فضیلت روغن بنفشه بر سایر ادهان چیست؟

قالَ:

کَفَضْلِ الاِسلامِ عَلی سایِرِ اْلاَدْیانِ.

فرمود:

چون فضیلت اسلام است بر سایر مذاهب.

پس از آن پسرش محمد علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، آن حضرت مدتی دراز با وی راز فرمود و شنیدم که در جمله کلمات خویش فرمود:

عَلَیْکَ بِحُسْنِ الْخُلْقِ!

بر تو باد خلق و خوی.

عرض کردم یابن رسول اللّه!

اگر امر و قضای خدا که ما را به جمله در خواهد یافت فرا رسد بعد از تو به نزد کدام کس برویم و مرا در دل افتاده بود که آن حضرت از موت خود خبر می دهد.

فرمود:

ای ابوعبداللّه!

به سوی این پسرم، و اشاره به فرزندش محمد علیه السلام کرد و فرمود:

همانا او است

وصی من و وارث من و صندوق علم من، معدن علم (حلم) و باقر علم است.

عرض کردم:

یابن رسول اللّه!

معنی باقرالعلوم چیست؟

فرمود:

زود است که شیعیان خالص من به خدمتش مراوده کنند و برای ایشان بشکافد علم را شکافتنی.

زهری می گوید:

پس از این، جناب محمد باقر علیه السلام را برای حاجتی به بازار فرستاد چون برگشت عرض کردم:

یابن رسول اللّه!

از چه روی به اکبر اولاد خود وصیت ننمودی؟

فرمود:

امامت به کوچکی و بزرگی نیست، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم اینگونه با ما عهد نهاده و در لوح و صحیفه به اینگونه نوشته یافتیم که دوازده تن می باشند نوشته شده بود امامت ایشان و نامهای پدران و مادران ایشان آنگاه فرمود:

از صلب پسرم محمد هفت تن از اوصیاء بیرون می آیند که مهدی علیه السلام از جمله ایشان است. (۱۰۵)

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

چون پدرم را وقت وفات رسید مرا به سینه خود چسبانید و فرمود:

ای فرزند گرمی تو را وصیت می کنم. به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در وقت وفات خود که:

زنهار ستم مکن بر کسی که یاوری بر تو به غیر از خدا نداشته باشد. (۱۰۶)

و در بحار از بصائر الدرجات نقل کرده که چون آن حضرت را حالت موت رسید، رو کرد به اولاد خود که در نزدش جمع بودند و از میان توجه، فرمود به پسرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام، فرمود:

ای محمد، این صندوق را ببر به منزل خود، پس فرمود

معلوم باشد که در این صندوق دینار و درهمی نیست لیکن مملو از علم است و در روایت دیگر است که آن صندوق را چهار نفر حمل کردند و مملو بود از کتب و سلاح رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم. (۱۰۷)

و در جلاءالعیون فرمود، و در بصائر الدرجات به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام، روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که:

چون وقت وفات پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام شد فرمود آب وضویی برای من بیاور، چون آوردم فرمود که:

در این آب میته هست، بیرون بردم و نزدیک چراغ ملاحظه کردم موش مرده ای در آن بود آن را ریختم و آب دیگر آوردم وضو ساخت و فرمود که:

ای فرزند این شبی است که مرا وعده وفات داده اند ناقه مرا در خطیره ضبط کن و علفی برای آن مهیا کن،

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

چون آن حضرت را دفن کردند ناقه خود را رها کرد و از خطیره بیرون آمد و نزدیک قبر رفت بی آنکه قبر را دیده باشد و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله می کرد و آب از دیده هایش می ریخت.

چون این خبر به حضرت امام محمد باقر علیه السلام دادند، حضرت به نزد ناقه آمد و فرمود که:

ساکت شو و برگرد خدا برکت دهد برای تو، پس ناقه برخاست و به جای خود بازگشت و باز بعد از اندک زمانی برگشت به نزد قبر و ناله و اضطراب می کرد در این زمان که خبر آن را به حضرت گفتند

فرمود:

که بگذارید آن را که بی تاب است و چنین ناله و اضطراب می کرد تا بعد از سه روز هلاک شد.

و حضرت بر آن ناقه بیست و دو حج کرده بود یک تازیانه بر آن نزده بود! (۱۰۸)

و علی بن ابراهیم به سند حسن از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در شب وفات پدرش مدهوش گردید و چون به هوش باز آمد فرمود:

اَلْحَمْد للّه الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنا اْلاَرْضَ نَتَبَوَّءَ مِنَ الْجَنَّهِ نَشاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلینَ؛ (۱۰۹)

یعنی حمد می کنم خداوندی را که راست گردانید وعده مار را و میراث داد به ما زمین و بهشت را که در هر جای آن خواهیم قرار گرفت پس نیکو اجریست مزد عمل کنندگان برای خدا.

این را فرمود و به ریاض بهشت ارتحال کرد. (۱۱۰)

و کلینی به سند حسن از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است همین روایت را و اضافه کرده است که سوره اِذا وَقَعَتْ و سوره اِنّا فَتَحْنا تلاوت فرمود و بعد از آن، این آیه را خواند و به عالم بقا ارتحال نمود. (۱۱۱)

و در مدینه المعاجز از محمد بن جریر طبری نقل کرده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام را حالت موت در رسید فرمود به امام محمد باقر علیه السلام:

ای محمد! امشب چه شب است؟

گفت:

شب فلان و فلان، از ماه چه گذشته؟

فرمود:

فلان و فلان.

فرمود:

از ماه چه باقی مانده؟

گفت:

فلان و فلان.

فرمود:

این همان شب است که مرا وعده وفات داده اند، سپس فرمود:

برای من آب وضویی حاضر کنید، چون حاضر کردند فرمود در این آب موش است، بعضی گفتند که

این سخن از سنگینی مرض می فرماید.

پس چراغی طلبیدند و در آن آب نگاه کردند موشی در آن دیدند پس آن آب را ریختند و آب دیگر آوردند، آن حضرت با آن وضو ساخت و نماز گذاشت چون شب به آخر رسید آن حضرت از این سرای پر ملال به دیگر جهان انتقال فرمود:

صلوات اللّه و سلامه علیه. (۱۱۲)

و از دعوات راوندی نقل شده که آن حضرت در وقت وفات، این کلمات را مکرر نموده تا وفات فرمود:

اَللّهَمَّ ارْحَمْنی فَاِنَّکَ کَریمٌ اَللّهُمَّ ارْحَمْنی فَاِنَّکَ رَحیمٌ. (۱۱۳)

و چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از این عاریت سرا بگذشت مدینه در ماتمش صیحه واحده گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود.

از علی بن زید روایت شده و همچنین از زهری که گفت من به سعید بن مسیّب گفتم:

تو می گویی علی بن الحسین علیه السلام نفس زکیه بود و نظیر نداشت؟

سعید گفت:

چنین بود و کسی قدر او را نشناخت. علی بن زید گفت، گفتم:

سوگند به خدای این حجت محکم بر تو وارد می آید که بر جنازه مبارکش نماز نگذاشتی.

سعید گفت:

همانا چنان بود که قاریان به سفر مکه بیرون نمی شدند تا حضرت علی بن الحسین علیه السلام بیرون شود، در یکی از سالها آن حضرت بیرون شد و ما نیز در حضرتش بیرون شدیم، گاهی که هزار نفر بودیم و در سقیا که نام منزلی است فرود آمدیم حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد و بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود

خود خواند، پس هیچ درخت و کلوخی در دور آن حضرت نماند جز آنکه با آن حضرت تسبیح گفتند.

و ما از این حال در فزع شدیم پس سر مبارک برداشت و فرمود:

ای سعید! در فزع شدی؟

عرض کردم:

آری یابن رسول اللّه. فرمود که:

حق تعالی چون جبرئیل را خلق کرد این تسبیح را به الهام فرمود و چون جبرئیل این تسبیح را خواند جمیع آسمانها و آنچه در آسمانها بودند با او در این تسبیح موافقت کردند و آن اسم اعظم اللّه و اکبر است.

ای سعید، خبر داد مرا پدرم از پدرش حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم از جبرئیل از خداوند عز و جل که فرمود:

نیست هیچ بنده از بندگان من که به من ایمان آورده و تو را تصدیق نموده باشد نماز گزارد در مسجد تو دو رکعت در وقت خلوت از مردمان مگر آنکه می آمرزم گناهان گذشته و آینده اش را.

سعید می گوید:

که من هیچ شاهدی افضل از حضرت علی بن الحسین علیه السلام ندیدم وقتی که این حدیث را برای من نقل کرد پس چون آن حضرت وفات نمود ابرار و فجار به جمله در جنازه اش حاضر شدند و همگی آن حضرت را به خیر و نیکی یاد کردند و جمیع مردم از پی جنازه بیرون رفتند تا به محل خود فرود آوردند، من با خود گفتم اگر در تمام روزگار روزی دریابم که در خلوت آن دو رکعت نماز را در مسجد گزارم امروز است و جز یک مرد و زن کسی بر جای نمانده بود ایشان نیز به تشییع جنازه بیرون شدند و من بر جای بماندم تا

آن نماز بگزارم این هنگام بانگ تکبیری از آسمان برخاست و از زمین تکبیری در جواب گفته شد و هم از آسمان بانگ تکبیری بلند گشت و زمین نیز جواب داد، من ترسیدم و بر روی در افتادم پس آنان که در آسمان بودند هفت تکبیر گفتند و کسانی که در زمین بودند، هفت تکبیر گفتند و نماز گزاشته شد بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام و مردمان داخل مسجد شدند و من نه به آن دو رکعت نماز نائل شدم و نه به نماز گذاشتن بر جنازه مبارک آن حضرت.

راوی گفت:

گفتم ای سعید، من اگر به جای تو بودم اختیار نمی کردم جز نماز بر علی بن الحسین علیه السلام را، همانا این کردار تو خسرانی بود آشکار.

پس سعید بگریست و گفت:

من در این کار نمی خواستم مگر خیر خود را کاش بر وی نماز کرده بودم که مانندش دیده نشده است. (۱۱۴)

در جنّات الخلود در ذکر مدفن حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده که آن حضرت در مدینه طیبه وفات یافت در خانه خود و در بقیع نزد عم بزرگوار خود مدفون گشت، و آن مکان را شرافت بسیار است و از جمله بقاع مکرمه است که هر کس در آنجا مدفون گردد بی حساب داخل بهشت شود به شرایط ایما صحیح، چنانکه در حدیث معتبر وارد شده که:

الْحَجُونُ وَ الْبَقیعُ یُاءْخَذانِ بِاَطْرافِهِما وَ یُنْشَرانِ فِی الْجَنَّهِ.

و حجون قبرستانی است در مکه:

یعنی این دو بقعه را در قیامت گوشه اش را می گیرند و مانند پلاس می تکانند به بهشت. (۱۱۵)

و در خصایص آن جناب گفته که خصایص آن حضرت:

۱ تالیف صحیفه

کامله است که مصحف اهلبیت علیهم السلام و عروه الوثقی شیعیان است.

۲ جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او به اعتبار پدر و مادر به قول حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم که

اِنَّ للّهِ مِنْ عِبادِهِ خِیَرَتَیْنِ فَخِیَرَتُهُ مِنَ الْعَرَب قُرَیْشٌ وَ مِنَ الْعَجَمِ فارْسٌ.

لهذا ملقب به ابن الخیرتین شد.

۳ انتشار اولاد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از آن حضرت، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند و اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مهر و تسبیح خاک امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلایق بیشتر گریست؛

وارد شده که رئیس البکّائین چهارند:

آدم و یعقوب و یوسف و امام زین العابدین علیهم السلام.

مؤلف گوید:

که صحیفه کامله همان ادعیه مبارکه سجادیه است که به اخت القرآن و انجیل اهل البیت و زبور آل محمد علیهم السلام ملقب است.

ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده که نزد مردی بلیغ از اهالی بصره از صحیفه کامله سخن رفت گفت:

خُذوا عَنّی حَتّی اُمْلِیَ عَلَیْکُمْ؛

از من بگیرید تا بر شما املاء کنم، کنایت از اینکه به این فصاحت از بهر شما از خود آغاز نمایم و قلم برگرفت و سر به زیر افکند تا املاء نماید سر بر نیاورد تا همچنان جان سپرد. (۱۱۶)

فرزندان

تعداد فرزندان

فصل هفتم:

در ذکر اولاد و احفاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

شیخ مفید و صاحب فصل المهمّه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفر بودند:

امام محمد باقر علیه السلام

امام محمد باقر علیه السـلام مکنّی به ابوجعفر مادرش امّ عبداللّه دختر حضـرت امام حسن مجتبی علیه السـلام بوده، و عبداللّه و حسن و حسین مادرش امّ ولد بوده، و زید و عمر از ام ولد دیگر، و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از امّ ولد دیگر، و علی (و این کوچکترین اولاد حضـرت علی بن الحسـین علیه السـلام بوده،) و خدیجه و مادر این دو تن امّ ولد بوده، و محمد اصـغر مادرش امّ ولد بوده، و فاطمه و علیه و امّ کلثوم مادرشان امّ ولد بوده.

مؤلف گوید:

که علیه همـان مخـدّره است که علمـا رجال او را در کتب رجال ذکر کرده انـد و گفته انـد کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می کند.

و خدیجه زوجه محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السـلام بوده. اکنون شـروع کنیم به تفصـیل احوال اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام.

ابُو مُحَمَّد عبداللّه الباهر

ذِکْرِ ابُو مُحَمَّد عبداللّه الباهر ابن علی بن الحسین علیه السلام و احوال بعضی از اعقاب او

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که عبداللّه بن علی متولی صدقات حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلم و امیرالمؤمنین علیه السـلام بود و مردی فاضـل و فقیه بود و روایت کرده از پـدران بزرگواران خود از حضـرت رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله و سلم اخبار بسـیاری و مردم آثار بسیار از او نقل کرده اند، و از روایات منقوله از او این خبر است، که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود:

به درستی که بخیل و تمام بخیل کسی است که من مذکور شوم نزد او و صلوات بر من

نفرستد.

صَلَی اللّه علیه و آله. (۱۱۷)

و نیز روایت کرده از پـدرش از جدش امیرالمؤمنین علیه السـلام که آن حضـرت دست راست دزد را در اول دزدی او می برید پس اگر دوباره دزدی می کرد پای چپش را می برید و اگر مرتبه سوم دزدی می کرد مخلّد در زندان می نمود. (۱۱۸)

مؤلف گوید:

که عبداللّه مذکور را عبداللّه الباهر گویند به واسطه حسن و جمال و درخشندگی رخسار او.

نقل شده که:

هیچ مجلسی ننشستی مگر آنکه حاضران را از فروغ روی و روشنی جمال نور بخشیدی؛

و جماعتی مادر او را امّ عبداللّه والده حضرت امام محمد باقر علیه السلام دانسته اند و اولاد او را از پسرش محمد ارقط دانند.

و از احفاد او است عباس بن محمد بن عبداللّه بن علی بن الحسـین علیه السـلام که هارون الرشید او را بکشت و سببش آن شد که وقتی بر هارون وارد شد و مابین او و هارون کلماتی رد و بدل شد و در پایان کلام هارون الرشید با وی گفت:

یابن الفاعله!

عباس گفت:

فاعله یعنی زانیه مادر تو است که در اصل کنیزکی بوده و بنـده فروشان در فراش او رفت و آمد کرده اند، هارون از این سـخن در غضب شد او را نزدیک خویش طلبید و گرز آهن بر وی زد و او را به قتل رسانید.

عبداللّه بن احمد الدّخ

و نیز از احفاد او است عبداللّه بن احمد الدّخ بن محمد بن اسـماعیل بن محمد بن عبداللّه الباهر که صاحب عُمْدَهُ الطّالب گفته که او در ایام مستعین خروج کرد و او را بگرفتند و به «سرّ من رای» حمل نمودند و در جمله عیالش دخترش زینب بود و مدتی

در آنجا زیست نمودند عبدالله در آنجا بمرد و عیالش به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام اتصال یافتند آن حضرت ایشان را در جناح رحمت جای داد و دست مبارك بر سر زینب بمالید و انگشتر خود به او بخشید و آن انگشتر از نقره بود.

زینب از آن حلقه بساخت و در گوش کرد و چون زینب وفات کرد آن حلقه در گوش داشت و صد سال عمر یافته بود و مویش سیاه بود. (۱۱۹)

و برادرش حمزه بن احمد الدّخ معروف است به قمی بدان سبب که از ناحیه طبرستان به قم آمد، پس از کشتن حسن بن زید برادرش با حسین بن احمد کوکبی و با حمزه بود، دو پسرش ابوجعفر محمد و ابوالحسن علی به زبان طبری سخن می گفتند.

چون حمزه به قم ساکن شد و وطن ساخت وجه معاش اکتساب کرد و ببود تا وفات کرد و در مقبره بابلان که حضرت معصومه علیهما السلام در آن مدفون است مدفون گردید، پس ابوجعفر پسرش بعد از وفات پدر، رئیس و پیشوا گشت و چند صنعت به قم پدید کرد و پل وادی واشجان ببست، رباطی آنجا به گچ و آجر بساخت و او نیز در مقبره بابلان مدفون است.

و پسرش ابوالقاسم علی جوانی کامل و فاضل بود موصوف به قوت بَطش بوده و املاکی چند به غیر از آنکه از پدر به میراث به او رسیده بود به دست آورد و پیشوا و مقدم سادات شد، و نقابت علویه به قم بعد از عمّش علی بن حمزه نقیب به او مفوّض گشت، و از جاریه ترکیّه در سنه سیصد و چهل

و سه ابوالفضل محمد را آوردند و در شوال سنه سیصد و چهل و شش به قم برگردید و همیشه مقدم و پیشوا بود تا وفات یافت، و وفاتش در روز جمعه سلخ شعبان سنه سیصد و چهل و هفت بود و او را در قبّه متصله به مشهد پدرش دفن کردند و جدش محمد بن اسماعیل آن کسی است که رجاء ابن ابی الضّحاك در سنه دویست او را با حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نزد مامون برد.

و بالجمله، معلوم گشت که اولاد و اعقاب حمزه القمّی نقباء و اشراف می باشند، و نیز از جمله ایشان است ابوالحسن علی الزّکی نقیب ری، و او پسر ابوالفضل محمد شریف است که اینك به او اشاره می رود:

÷سلطان محمد شریف

ذکر امامزاده جلیل سلطان محمد شریف که قبرش در قم است

بدان که این بزرگوار سیدی است جلیل القدر و رفیع المنزله و فاضل مکنّی به ابوالفضل، ابن سید جلیل ابوالقاسم علی نقیب قم، ابن ابی جعفر محمد بن حمزه القمّی ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبداللّه الباهرین امام زین العابدین علیه السلام و این سید شریف در قم بقعه و مزاری دارد معروف در محله سلطان محمد شریف که به نام او مشهور گشته که پدر و دو جدش علی و محمد و حمزه نیز در قبرستان بابلان که حضرت معصومه علیهما السلام در آن مدفون است به خاك رفته اند.

و این سید جلیل را اعقاب است که جمله ای از ایشان نقباء و ملوك ری بودند، از آن جمله سید اجل عزّالدّین ابوالقاسم یحیی بن شرف الدین ابوالفضل محمد بن ابوالقاسم

على بن عزّ الاسلام و المسلمين محمد بن السيد الا جل نقيب النقباء اعلم ازهد ابوالحسن المطهّر ابن ذى الحسبين على الزّكىّ ابن السلطان محمد شريف مذكور است كه نقيب رى و قم و جاى ديگر بود.

و او را خوارزمشاه به قتل رسانيد و اولاد او به جانب بغداد منتقل شدند، و اين سيد شريف بسيار جليل الشان و بزرگ مرتبه بوده.

و كافى است در اين باب آنكه عالم جليل و محدث نبيل و فقيه نبيه و ثقه ثبت معتمد حافظ صدوق شيخ منتجب الدّين كه شيخ اصحاب و يگانه عصر خود بوده و وفاتش در سنه پانصد و هشتاد و پنج واقع شده، كتاب فهرست خود را با كتاب الاربعين عن الاربعين من الاربعين فى فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام به جهت آن جناب تصنيف كرده و در فهرست در باب ياء فرموده:

سيد اجل مرتضى عزّالدّين يحيى بن محمد بن على بن المطهّر ابوالقاسم نقيب طالبيين است و در عراق عالم فاضل كبير است، رَحاى تشيع براى او دور مى زند مَتَّعَ اللّهُ المُسْلِمينَ وَ الاسْلامَ بِطُولِ بَقائِهِ روايت مى كند احاديث را از والد سعيدش شرف الدّين محمد و از مشايخ قَدَّسَ اللّهُ اَرْواحَهُمْ؛ (۱۲۰)

و در اول فهرست، مدح بسيار از آن جناب نموده از جمله فرموده در حق او سلطان عترت طاهره رئيس رؤساى شيعه صدر علماء عراق قدوه الاكابر حجّه اللّه على الخلق ذى الشّرفين كريم الطّرفين سيد امراء السّادات شرفا و غربا ملك السّاده و منبع السّعاده و كهف الامه و سراج الملّه و عضو من اعضاء الرّسول صلى اللّه عليه و آله و سلم و جزء من اجزاء الوصى و

البتول الی غیر ذلک. (١٢١)

و از فرزندان احمد الدّخ ابو جعفر محمد بن احمد معروف به کوکبی است و از وی عقب به جای ماند از جمله ایشان ابوالحسن احمد بن علی بن محمد کوکبی است.

و او نقیب الفقهاء بغداد در روزگار معزالدّوله بُوَیهی بود، و از جمله ایشان ابوعبدالله جعفر بن احمد الدّخ است و او را عقب بود و از جمله ایشان الشریف النسابه ابوالقاسم حسین بن جعفر الا حول بن الحسین بن جعفر مذکور است که معروف بوده به ابن خدّاع و خداع زنی بود که جدّش حسین را تربیت کرده بود، و این سید در مصر جای داشت و کتاب المعقّبین تصنیف او است و او را عقب بود.

عمر الاشراف

ذکر عمر الاشراف بن علی بن الحسین علیه السلام و احوال بعضی از اعقاب او

شیخ مفید رحمه الله فرمود که:

عمر بن علی بن الحسین علیه السلام فاضل و جلیل و متولی صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صدقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و داری ورع و سخاوت بود.

روایت کرده داود بن القاسم از حسین بن یزید که گفت:

دیدم عمویم عمر بن علی بن الحسین علیه السلام را که شرط می کرد بر آنکه بیع می کرد صدقات علی را (یعنی کسانی که میوه های بساتین و باغها و زراعتهای صدقات را می خریدند) که شکافی گذارد در حائط و دیوار آن که اگر کسی بخواهد داخل شود بتواند و منع نکند کسی را که داخل در آن می شود و بخواهد بخورد از آن. (١٢٢)

مؤلف گوید:

که عمر بن علی مذکور ملقب به اشرف است و او را

عمر اشـرف گفتنـد بالنّسـبه بـه عمر اطرف پسـر حضـرت امیرالمـؤمنین علیـه السـلام، چـه آنکه این عمر از آن جهت که فرزند حضـرت زهراء علیهما السـلام است و دارای آن شـرافت است اشـرف از آن یک باشد و آن یک را عمر اطرف گفتند از آنکه فضـیلت و جلالت او از یک سوی به تنهایی است که طرف پدری نسـبت به حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و از طرف مادری دارای شـرافت نیست، اما عمر اشرف از طرف پدر و مادر هر دو شرافت دارد و در رجال کبیر است که عمر بن علی بن الحسین علیه السلام مدنی و از تابعین است.

روایت می کند از ابو امامه سهل بن حنیف، وفات کرد به سن شصت و پنج و به قولی به سن هفتاد سالگی، انتهی.

و بدان که عمر اشرف، ام سلمه دختر امام حسن علیه السلام را تزویج نموده و در کتب انساب است که عمر اشرف از یک مرد فرزنـد آورد و او علی اصـغر محـدث است و از حضـرت امام جعفر صادق علیه السـلام حـدیث روایت می کند و او از سه مرد اولاد می آورد:

ابو علی قاسم و عمر الشّجری و ابومحمـد حسن، و بدان نیز که عمر اشـرف جد امی علم الهدی سـید مرتضـی و برادرش سـید رضـی است، و سـید مرتضـی در اول کتاب رسائل ناصریات نسب شریف خود را بیان فرموده و فضایل اجداد امی خود را ذکر نموده تا آنکه فرموده:

و اما عمر بن علی ملقّب به اشـرف پس او فَخم السّـیاده جلیل القدر و المنزله بوده در دولت بنی امیه و بنی عباس جمیعا و داری علم

بود و از او حدیث روایت شده و روایت کرده ابوالجارود بن المنذر که به حضرت ابوجعفر علیه السلام عرض کردم که کدام یک از برادرانت افضل و محبوبتر است نزد حضرتت؟

فرمود:

اما عبداللّه پس دست من است که با آن حمله می کنم، و این عبداللّه برادر پدر و مادری آن حضرت بود، و اما عمر پس چشم من است که می بینم با آن و اما زید پس زبان من است که تنطق می کنم با آن، و اما حسین پس حلیم و بردبار است. (۱۲۳)

یَمشی عَلَی اْلاَرْضَ هَوْنَا وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما (۱۲۴)

فقیر گوید:

که نسب سید ین از طرف مادر به عمر اشرف بدین طریق است:

فاطمه دختر حسین بن احمد بن ابی محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین علیه السلام و ابو محمد حسن همان است که ملقب است به اطروش و ناصر کبیر و مالک بلاد دیلم و طود العلم و العالم و العلیم صاحب مؤلفات کثیره از جمله صد مسأله که سید مرتضی رضی اللّه عنه آن را تصحیح فرموده و ناصریات نام نهاده.

و دیگر کتاب انساب الائمه علیهم السلام و موالید ایشان و دو کتاب در امامت و غیر ذلک.

در سنه سیصد و یک به طبرستان در آمد و سه سال و سه ماه مالک طبرستان شد.

و النّاصر للحقّ لقب یافت، و مردمان به دست او مسلمانی گرفتند و کارش سخت عظیم گردید و در سال سیصد و چهارم در آمل بمرد و نود و نه سال و به قولی نود پنج سال عمر کرد.

و غیر از پسرش احمد

پسری دیگر داشته مسمی به ابی الحسن علی به مذهب امامیه بوده و زیدیه را هجو می نموده و نقض کرده بر عبداللّه معزّ در قصایدش در ذمّ علویین.

مسعودی در مروّج الذّهب گفته در سنه سیصد و یک حسن بن علی اطروش در بلاد طبرستان و دیلم ظهور کرد و مسوّده را از آنجا بیرون کرد، و اطروش مذکور مردی عالم و با فهم و عارف به آراء و نحل بود و در دیلم مدتی اقامت داشت و مردم دیلم کافر و مجوس بودند اطروش ایشان را به خدای خواند، آن جماعت به دست او مسلمان شدند و در دیلم مسجدها بنیان کرد. انتهی. (۱۲۵)

و بالجمله، فاطمه والده سیدین ظاهرا همان است که شیخ مفید رحمه اللّه برای او کتاب احکام النّساء تالیف نموده و از آن مخدره به سیده جلیله فاضله ادام اللّه اعزازها تعبیر فرموده. (۱۲۶)

و هم در کتب معتبره نقل شده که شیخ مفید قدس سره شبی در عالم رؤیا دید که حضرت فاطمه علیهما السلام وارد شد بر او در مسجدش با دو نور دیده اش حسن و حسین علیهما السلام در حالی که کودک بودند و تسلیم فرمود آن دو بزرگوار را به شیخ و فرمود:

علّمهما الفقه!

شیخ بیدار شد به حال تعجب از این خواب همین که روز بالا آمد، وارد شد در مسجدش فاطمه والده سید ین با جواری خود و دو پسرش مرتضی و رضی در حالی که کودک بودند، چون شیخ نظرش بر آن مخدّره افتاد به جهت احترام او از جای برخاست و سلام کرد بر او، آن مخدره گفت:

ای شیخ! این دو کودک پسران من اند

حاضر کردم ایشان را برای آنکه فقه تعلیمشان نمایی؛

شیخ چون این را شنید گریست و خواب خود را برای آن بی بی نقل کرد و مشغول تعلیم ایشان شد تا رسیدند به آن مرتبه رفیعه و مقام معلوم از کمالات و فضائل و جمیع علوم. (۱۲۷)

و چون آن سیده جلیله وفات کرد پسرش سید رضی او را مرثیه گفت به قصیده ای که این چند شعر از او است:

اَبْکیکِ لَوْ نَفَعَ الْغَلیلَ بُکائی

وَ اَرُدُّ لَوْذَهَبَ الْمَقالُ بِدائی

وَ اَلوُذُ بِالصَّبْرِ الْجَمیلِ تَعَزِّیا

لَوْ کانَ فِی الصَّبْرِ الْجَمیلِ عَزائی

لَوْ کانَ مِثْلُکِ کُلَّ اُمَّ بَرَّةٍ

غَنِیَ الْبَنُونِ بِها عَنِ اْلا باءِ

محمد بن قاسم العلوی

و نیز از اعقاب عمر الاشرف است محمد بن قاسم العلوی که در ایام معتصم اسیر و گرفتار شد و شایسته است که ما در اینجا اشاره به حال او کنیم.

ذکر اسیر ابو جعفر محمد بن القاسم بن علی بن عمر بن امام زین العابدین علیه السلام مادرش صفیه دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام است و او مردی بوده صاحب عبادت و زهد و ورع و علم و فقه و دین و پیوسته لباسهای پشمینه می پوشید و در ایام معتصم در کوفه خروج کرد و معتصم به دفع او بر آمد. محمد بر خود ترسید به جانب خراسان سفر کرد و پیوسته از بلاد خراسان نقل و انتقال می نمود. گاهی به مرو و گاهی به سرخس و زمانی به طالقان و گاهی به نساء منتقل می شد و برای او حروب و وقایع رخ دد و خلق بسیاری با وی بیعت کردند و رشته اطاعت و انقیاد امر او را در گردن افکندند.

ابوالفرج

نقل کرده که:

در انـدک زمانی در مرو چهل هزار نفر به بیعت او درآمدنـد و شبی وعـده کرده که لشـکرش جمع شونـد در آن شب صـدای گریه شـنید و در تحقیق آن برآمـد معلوم شد که یکی از لشـکریان او نمد مرد جولایی را به قهر و غلبه گرفته است و این گریه از آن مرد جولاست، محمد آن مرد ظالم غاصب را طلبید و سبب این امر شنیع را از او پرسید، گفت:

ما در بیعت تو درآمدیم که مال مردم ببریم و هر چه خواهیم بکنیم، محمد امر کرد تا نمد را بگرفتند و به صاحبش رد نمودند.

آنگاه فرمود به چنین مردم نتوان در دین خدا انتصار جست امر کرد لشکر را متفرق نمودند.

چون مردم پراکنده شدند محمد با خواص اصـحاب خود از کوفیین و غیره در همان وقت به طالقان رفت و مابین مرو و طالقان چهل فرسخ مسافت است و چون به طالقان رسید خلق بسیاری با وی بیعت کردند.

عبداللّه بن طاهر که از جانب معتصم والی نیشابور بود حسـین بن نوح را به دفع او روانه کرد، چون لشکر حسین با لشکر محمد تلاقی کردند و رزم دادند طاقت مقاتلت لشکر محمد را نیاورده هزیمت نمودند، دیگر باره عبداللّه بن طاهر لشکر بسیار به مدد حسـین فرستاد چند کمینی ترتیب داده به جنگ محمد حاضر شدند، این دفعه غلبه و ظفر برای حسین رخ داد و اصحاب محمد هزیمت کردنـد محمد نیز مختفیا به جانب نساء مطلع شد آن وقت ابراهیم بن غسّان را با هزار سوار منتخب نموده و امر کرد که به دلالت دلیلی به سمت نساء بیرون شود

و دور منزل محمد را دفعةً احاطه كند و او را دستگير نمايد و بياورد.

ابراهيم بن غسّان به همراهى دليل با آن سواران به سمت نساء كوچ كرده در روز سوم وارد نساء شدند و در خانه ا كه محمد در آن جاى داشت احاطه كردند پس ابراهيم وارد خانه شد و محمد بن قاسم را با ابوتراب كه از خواص اصحاب او بود بگرفت و در قيد و بند كرد و به نيشابور برگشت و شش روزه به نيشابور رسيد و محمد را به نظر عبداللّه بن طاهر رسانيد، عبداللّه را چون نظر به ثقالت قيد و بند او افتاد، گفت:

اى ابراهيم! از خدا نترسيدى كه اين بنده صالح الهى را چنين در بند و زنجير نمودى؟

ابراهيم گفت:

اى امير! خوف تو مرا از خوف خدا بازداشت.

پس عبداللّه امر كرد تا قيد او را تخفيف دادند و سه ماه او را در نيشابور بداشت و براى آنكه امر را بر مردم پنهان دارد امر كرد محاملى ترتيب داده بر استرها حمل كرده به جانب بغداد بفرستند و برگردانند تا مردم چنان گمان كنند كه محمد را به بغداد فرستاده، چون سه ماه گذشت ابراهيم بن غسّان را امر كرد كه در شب تارى محمد را حمل كرده به جانب بغداد برد، چون خواستند حركت كنند عبداللّه بر محمد عرضه كرد اشياء نفيسه را هرچه خواهد با خود بردارد، محمد چيزى قبول نكرد جز مصحفى كه از عبداللّه بن طاهر بود آن را با خود برداشت.

و بالجمله، چون نزديك بغداد شدند خبر ورود محمد را به معتصم دادند معتصم امر كرد تا سرپوش محمل محمد را

بردارند و عمامه از سرش برگیرند تا مکشوف و سر برهنه وارد بلد شود، پس محمد را با آن نحو در روز نیروز سنه دویست و نوزده وارد بغداد کردند، و اراذل و اوباش لشکر معتصم در جلو محمد به لهو و لعب و رقص و طرب اشتغال داشتند و معتصم بر موضع رفیعی تماشا می کرد و می خندید، و محمد را در آن روز غم عظیمی عارض شد و حال آنکه هیچگاهی حالت انکسار و جزع در شداید از او مشاهده نگشته بود، پس محمد بگریست و گفت:

خداوندا!

تو می دانی که من قصدی جز رفع منکر و تغییر این اوضاع نداشتم؛ و زبانش به تسبیح و استغفار حرکت می کرد و بر آن جماعت نفرین می نمود.

پس معتصم، مسرور کبیر را امر کرد تا او را در محبس افکند، پس محمد را در سردابی شبیه به چاه حبس کردند که نزدیک بود از بدی آن موضع، هلاک گردد، و خبر سختی او به معتصم رسید امر کرد او را بیرون آوردند و در قبّه ای در بستانی او را حبس نمودند و جماعتی را به حراست او گماشت

و از پس آن اختلاف است مابین مورخین؛ بعضی گفته اند که او را مسموم کردند و بعضی گفته اند که به تدبیری خود را از محبس بیرون کرد و خود را به واسط رسانید و در واسط از دنیا رفت و به قولی زنده بود در ایام معتصم و واثق و متواری می زیست تا در ایام متوکل او را بگرفتند و در محبس افکندند تا در زندان وفات یافت. (۱۲۸)

امامزاده جعفری

و از احفاد عمر الاشرف است امامزاده

جعفری که در دامغان معروف و صاحب بقعه و بارگاه است و نسبش چنانکه در آن بقعه نوشته شده چنین است:

هـذا قَبْرُ الاِمـامِ الْهُمامِ الْمَقْتُولِ الْمَقْبُولِ قُرَّهِ عَيْنِ الرَّسوُلِ صـلی اللّه عليه و آله و سـلم جَعْفَرِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عُمَرِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِب عليه السلام.

و او غير از امامزاده جعفری است که در ری کشـته شـده، چه او جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسين عليه السلام است چنانکه در مقاتل الطالبيين است.

و بدان که ياقوت حموی در مُعْجَمُ الْبُلْدان گفته:

قبر النّذور مشـهدی [مزاری] است در ظاهر بغداد به مسافت نصف ميل از سور بلد و آن قبر را مردم زيارت می کنند و برای آن نذر کنند.

از قاضی تنوخی بغدادی نقل است که گفت:

من با عضدالدّوله بودم وقتی که از بغداد به عزم همدان بيرون شد نظرش افتاد بر بناء قبر النّذور، از من پرسيد که ای قاضی اين بناء چيست؟

گفتم:

اَطالَ اللّهُ بَقاءُ مَوْلانا اين مشهد النّذور است و نگفتم که قبر النّذور است؛

زيرا می دانستم که از لفظ قبر و کمتر آن تطيّر می زند، عضدالدّوله را خوش آمد و گفت:

می دانستم که قبر النّذور است، مرادم از اين سؤال شرح حال او بود؟

گفتم:

اين قـبر عبيـداللّه بن محمـد بن عمر بن علی بن الحسـين بن علی بن ابی طـالب عليه السـلام است بعض از خلفـاء خواست او را خفيهً بکشـد امر کرد در همين محل زمين را گود کردنـد مانند زبيه (و آن مغاکی است که برای شـکار کردن شـير درست می کنند) و

روی آن را پوشانیدند عبیداللّه که از آنجا عبور کرد ندانسته در آن مغاك افتاد و خاك بر روی او ریخته شد و او زنده در زیر خاك مدفون گشت و این قبر مشهور به نذور شد به سبب آن که هر که برای مقصدی نذری برای او می کند به مقصود خود می رسد و من مکرر برای او نذر کرده ام و به مقصد خود نائل گشته ام، عضدالدّوله قبول نکرد و گفت واقع شدن این نذرها اتفاقی است و منشاء این چیزها مردم و عوام می باشند که بازاری می خواهند درست کنند چیزهای باطل نقل می کنند،

قاضی گفت من سکوت کردم، پس از چندی روزی عضد الدّوله مرا طلبید و در باب قبر النّذور مرا تصدیق نمود و گفت نذرش مجرب است، من برای امر بزرگی بر او نذر کردم و به مطلب رسیدم. (۱۲۹)

زید بن علی بن الحسین

ذکر زید بن علی بن الحسین علیه السلام و مقتل او

شیخ مفید قدس سره فرموده که زید بن علی بن الحسین علیه السلام بعد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از دیگر برادران خود بهتر و از همگی افضل بود و عابد و پرهیزکار و فقیه و سخی و شجاع بود و با شمشیر ظهور نمود، امر به معروف و نهی از منکر و طلب خون امام حسین علیه السلام کرد، پس روایت کرده از ابو الجارود و زیاد بن المنذر که گفت:

وارد مدینه شدم و از هر کس از زید پرسش کردم گفتند او حلیف القرآن است یعنی پیوسته مشغول قرائت قرآن مجید است.

و از خالد بن صفوان نقل کرده که گفت:

زید از خوف خدا می گریست

چندان که اشک چشمش با آب بینیش مخلوط می گشت و اعتقاد کردند بسیاری از شیعه در حق او امامت را و سبب حصول این عقیدت خروج زید بود با شمشیر و دعوت فرمودن او مردمان را به سوی رضای از آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم ایشان چنان گمان کردند که مقصود او از این کلمه خود او است و حال آنکه این اراده نداشت؛ زیرا که زید معرفت و شناسایی داشت به استحقاق برادرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام امامت را به وصیت آن حضرت در هنگام وفاتش به حضرت صادق علیه السلام. (۱۳۰)

مؤلف گوید:

که ظهور کمالات نفسانی و مجاهدات زید بن علی با مرده مروانی مستغنی از توصیف است، صیت فضل و شجاعت او مشهور و مآثر سیف و سنان او در السنه مذکور این چند شعر که در وصف فضل و شجاعت او است در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است:

فَلَمّا تَرَدّی بِالْحَمائِلِ وَ انْتَهی

یَصُولُ بَاَطْرافِ اَلْقِنا الذَّوابِلِ

تَبَیَّنَتِ اْلاَعْداءُ اَنَّ سِنانَهُ

یُطیلُ حَنینَ الْاُمَّهاتِ الثَّواکِلِ

تَبَیَّنَ فیهِ مَیْسَمُ الْعِزِّ وَ التُّقی

وَلیدا یُفَدّی بَیْنَ اِیْدِی الْقَوابِلِ (۱۳۱)

سید اجل سید علی خان در شرح صحیفه فرموده که زید بن علی بن الحسین علیه السلام را ابوالحسن کنیت بود و مادرش امّ ولد و مناقبش اکثر ممّا یحصر و یعدّ.

و آن سید والا نسب موصوف به حلیف القرآن بودی چه هیچگاه از قرائت کلام مجید بر کنار نبودی. (۱۳۲)

ابونصر بخاری از ابن الجارود روایت کند که گفت:

وارد مدینه شدم و از هر کس از زید پرسش کردم به من گفتند:

این حلیف القرآن را می خواهی و این اسطوانه مسجد را می گویی؛ زیرا

که از کثرت نماز او را چنین می خواندند.

پس سید کلام شیخ مفید را که ما نقل کردیم نقل کرده آنگاه فرموده که اهل تاریخ گفته اند:

سبب خروج زید و روی برتافتن او از اطاعت بنی مروان آن بود که برای شکایت از خالد بن عبدالملک بن الحرث بن الحکم امیر مدینه به سوی هشام بن عبدالملک راه گرفت و هشام او را رخصت حضور نمی داد و زید مطالب خویش همی به او برنِگاشت و هشام در اسفل مکتوب او می نوشت به زمین خود بازگرد و زید می فرمود سوگند به خدای هرگز به سوی ابن الحرث باز نشوم.

بالجمله، بعد از آنکه مدتی زید در آنجا بماند هشام رخصت داد تا به حضور او درآید، چون زید در پیش روی هشام بنشست هشام گفت:

مرا رسیده است که تو در طلب خلافت و آرزوی این رتبت می باشی با آن که تو را این مقام و منزلت نباشد، چه فرزند کنیزی بیش نیستی؛

زید گفت:

همانا برای این کلام تو جوابی باشد،

گفت:

بگوی،

گفت:

هیچ کس به خداوند اولی نباشد از پیغمبری که او را مبعوث داشت و او اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام و پسر کنیز است و خداوند او را برگزید و حضرت خیر البشر صلی اللّه علیه و آله و سلم را از صلب او پدید ساخت، پس بعضی کلمات مابین زید و هشام رد و بدل شد، بالاخره هشام گفت دست این گول نادان بگیرید و بیرون برید، پس زید را بیرون بردند و با چند تن به جانب مدینه روان داشتند تا از حدود شامش خارج نمودند و چون از وی جدا شدند به جانب عراق

عدول فرمود و به کوفه درآمد و مردم کوفه روی به بیعت او درآوردند. (۱۳۳)

مسعودی در مروج الذهب فرموده:

سبب خروج زید آن شد که رصافه (که از ارضای قنّسرین است) بر هشام داخل شد و چون وارد مجلس او شد جایی از برای خود نیافت که بنشیند و هم از برای او جایی نگشودند لاجرم در پایین مجلس بنشست و روی به هشام کرد و فرمود:

لَیْسَ اَحَدٌ یَکْبُرُ عَنْ تَقْوَی اللّهِ وَ لا یَصْغُرُ دُون تَقْوَی اللّهِ وَ اَنَا اُوصیکَ بِتَقْوَی اللّهِ فَاتَّقْهِ!

هشام گفت:

ساکت باش لا امّ لک،

تویی آن کس که به خیال خلافت افتاده ای و حال آنکه تو فرزند کنیزی می باشی.

زید گفت:

از برای حرف تو جوابی است اگر بخواهی بگویم و اگر نه ساکت باشم؟

گفت:

بگو.

فرمود:

اِنَّ الاُمَّهاتِ لایُقْعِدْنَ بِالرِّجالِ عَنِ الْغایاتِ:

پستی رتبه مادران موجب پستی قدر فرزندان نمی شود و این باز نمی دارد ایشان را از ترقی و رسیدن به پایان، آنگاه فرمود:

مادر اسماعیل کنیزی بود از برای مادر اسحاق و با آنکه مادرش کنیز بود حق تعالی او را مبعوث به نبوت فرمود و قرار داد او را پدر عرب و بیرون آورد از صلب او پیامبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلم را، اینک تو مرا به مادر طعنه می زنی و حال آنکه من فرزند علی و فاطمه علیهما السلام می باشم.

پس به پا خاست و خواند:

شَرَّدَهُ الْخَوْفُ وَ اَزْری بِهِ

کَذاکَ مَنْ یَکْرُهُ حَرَّ الْجَلادِ

قَدْ کانَ فِی الْمَوْتِ لَهْ راحَهٌ

وَ الْمَوْتُ حَتْمٌ فِی رِقابِ الْعِبادِ

اِنْ یُحْدِثِ اللّهُ لَهُ دَوْلَهً

یَتْرُکُ آثارَ الْعِدی کَالرِّمادِ

و از نزد هشام بیرون شد و به جانب کوفه شتافت.

قرّاء و اشراف کوفه با او بیعت

کردند.

پس زید خروج کرد و یوسف بن عمر ثقفی که عامل عراق بود از جانب هشام حرب او را آماده گشت، همین که تنور حرب تافته شد اصحاب زید بنای غدر نهادند، نکث بیعت کرده و فرار نمودند و باقی ماند زید با جماعت قلیلی و پیوسته قتال سختی کرد تا شب داخل شد و لشکریان دست از جنگ کشیدند و زید زخم بسیار برداشته بود و تیری هم بر پیشانیش رسیده بود.

پس حجامی را از یکی از قراء کوفه طلبیدند تا پیکان تیر را از جبهه [پیشانی] او بیرون کشد همین که حجام آن تیر را بیرون آورد جان شریف زید از تن بیرون آمد آن وقت جنازه او را برداشتند و در نهر آبی دفن کردند و قبر او را از خاک و گیاه پر کردند و آب بر روی آن جاری ساختند و از آن حجام پیمان گرفتند که این مطلب را آشکار نکند همین که صبح شد حجام نزد یوسف رفت و موضع دفع زید را نشان داد یوسف قبر زید را شکافت و جنازه او را بیرون آورد و سر نازنینش را جدا کرد و برای هشام فرستاد و هشام او را مکتوب کرد که زید را برهنه و عریان بر دار کشید یوسف او را در کناسه کوفه برهنه کرده بر دار آویخت و به همین قضیه اشاره کرده بعضی شعراء بنی امیه و خطاب به آل ابوطالب و شیعیان ایشان نموده و گفته:

صَلَبْنا لَکُمْ زَیْدا عَلی جِذْعِ نَخْلَهٍ

وَ لَمْ اَرَمَهْدِیّا عَلَی الْجِذْعِ یُصْلَبُ

و آنگاه بعد از زمانی هشام برای یوسف نوشت که جثّه زید را به آتش بسوزاند

و خاکسترش را به باد دهد.

و ذکر کرده ابوبکر بن عیّاش و جماعتی آنکه، زید پنجاه ماه برهنه بر دار آویخته بود در کناسه کوفه و احدی عورت او را ندید به جهت آنکه خدا او را مستور فرموده بود، و چون ایام سلطنت به ولید بن یزید بن عبدالملک رسید و یحیی بن زید در خراسان ظهور کرد ولید نوشت به عامل خود در کوفه که زید را با دارش بسوزانید پس زید را سوزانیدند و خاکسترش را در کنار فرات به باد دادند.

و نیز مسعودی گفته که حکایت کرده هَیْثَم بْنِ عَدِیّ طائی از عمرو بن هانی که گفت:

بیرون شدیم در زمان سفاح با علی بن عبداللّه عباسی به جهت نبش کردن گورهای بنی امیه، پس رسیدیم به قبر هشام او را از گور بیرون دیدیم بدنش هنوز متلاشی نشده اعضایش صحیح مانده بود جز نرمه بینیش، عبداللّه هشتاد تازیانه بر بدن او زد پس او را بسوزانید، آنگاه رفتیم به ارض وابق، سلیمان را از گور درآوردیم چیزی از او نمانده بود جز صلب و اضلاع و سرش، او را هم سوزانیدیم و همچنین کردیم با سایر مرده های بنی امیه که گورهای ایشان در قنّسرین بود، پس رفتیم به سوی دمشق و گور ولید بن عبدالملک را شکافتیم و هیچ چیز از او نیافتیم، پس قبر عبدالملک را شکافتیم چیزی از او ندیدیم جز شئون سرش،

آنگاه گور یزید بن معاویه را کندیم چیزی ندیدیم جز یک استخوان و در لحدش خطی سیاه و طولانی دیدیم مثل آنکه در طول لحد خاکستری ریخته باشند پس تفتیش کردیم از قبور ایشان در سایر

بلدان و سوزانیدیم آنچه را که یافتیم از ایشان.

مسعودی می گوید:

اینکه این خبر را ما در این موقع یاد کردیم برای آن کردار ناستوده است که هشام با زید بن علی علیه السلام به پای برد و آنچه دید به پاداش کردارش بود (انتهی). (۱۳۴)

خود لحد گوید به ظالم کیستی

ظالما در بیت مظلم چیستی

ظالمان را کاش جان در تن مباد

کز حریقش آتش اندر من فتاد

نیکوان را خوفها از من بود

ای عجب ظالم زمن ایمن بود

خانه ظالم به دنیا شد خراب

من بر او پاینده تا یوم الحساب

همانا این گردون گردان، هزاران عبدالملک و مروان را از ملک و روان بی نصیب ساخته و این روزگار خون آشام هزاران ولید و هشام را دستخوش حوادث سهام [تیرها] و دواهی حسام [شمشیر] گردانیده، و این فلک سبزفام بسی جبابره و تَبابِعَه را ناکام گردانیده است، چه بسیار پادشاها با گنج و کلاه را از فراز کاخ به نشیب خاک سیاه منزل داده و چه شهریاران فیروز بخت را از فراز تخت به تخته تابوت در افکنده:

خون دل شیرین است آن می که دهد رزبان (۱۳۵)

ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان

ای عجب چه بسیار بدیدند و بسیار شنیدند که ستمکاران پیشین زمان چه ستمها کردند و چه خونها به ناحق ریختند و چه مالها اندوختند و چه البسه حریر و دیباج دوختند و چه تخت و تاج بیاراستند و چه بناهای مشیّد و چه بنیادهای مسدّد بساختند آخر الامر با چه وبالها باز رفتند و چه خیالها به گور بردند و از آن جمله جز نشان نگذاشتند:

گویی که نگون کرده است ایوان فلک وش را


حكم

فلک گردان یا حکم فلک گردان

شیخ صدوق از حمزه بن حمران روایت کرده که گفت:

داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ان حضرت فرمود که:

ای حمزه از کجا می آیی؟

عرض کردم:

از کوفه می آیم.

حضرت از شنیدن این کلمه گریست چندان که محاسن شریفش از اشک چشمش تر شد، عرضه داشتم:

یابن رسول اللّه!

چه شد شما را که گریه بسیار کردید؟

فرمود:

گریه ام از آن شد که یاد کردم عمویم زید را و آن مصائبی که به او رسید.

گفتم:

چه چیز به خاطر مبارک درآوردی؟

فرمود:

یاد کردم شهادت او را در آن هنگام که تیری به جبین او رسید و از پا درآمد پس فرزندش یحیی به سوی او آمد و خود را بر روی او افکند و گفت:

ای پدر بشارت باد تو را که اینک وارد می شوی بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام.

زید گفت:

چنین است که می گویی ای پسر جان من، پس حدّادی را طلبیدند که آن تیر را بیرون آورد، همین که تیر را از پیشانی او کشیدند جان او نیز از تن بیرون شد، پس نعش زید را برداشتند آوردند به سوی نهر آبی که در نزد بستان زایده جاری می

شد.

پس در میان آن نهر قبری کندنـد و زیـد را دفن نمودند، آنگاه آب بر روی قبرش جاری کردند تا آنکه قبرش معلوم نباشد که مبـادا دشـمنان، او را از قبر بیرون آورنـد و لکن وقتی که او را دفن می نمودنـد یکی از غلامـان ایشان که از اهل سـند بود این مطلب را دانست. روز دیگر خبر برد

برای یوسف بن عمر و تعیین کرد برای ایشان قبر زید را، پس چهار سال به دار آویخته بود، پس از آن امر کرد او را پایین آوردند و به آتش سوزانیدند و خاکسترش را به باد دادند.

پس حضرت فرمود:

خدا لعنت کند قاتل و خاذل زید را و به سوی خداوند شکایت می کنم آنچه را که بر ما اهل بیت بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از این مردم می رسد و از حق تعالی یاری می جوییم بر دشمنان خود وَ هُوَ خَيْرٌ مُسْتَعان. (۱۳۶)

و نیز شیخ صدوق از عبداللّه بن سیابه روایت کرده که گفت:

هفت نفر بودیم از کوفه بیرون شدیم و به مدینه رفتیم چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم حضرت فرمود:

از عموی من زید خبر دارید؟

گفتیم:

مهیای خروج کردن بود و الحال خروج کرده یا خروج خواهد کرد، حضرت فرمود:

اگر برای شما از کوفه خبری رسید مرا اطلاع دهید.

پس گفتند چند روزی نگذشت نامه از کوفه آمد که زید روز چهارشنبه غرّه صفر خروج کرد و روز جمعه به درجه رفیعه شهادت رسید و کشته شد با او فلان و فلان، پس ما به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و کاغذ را به آن حضرت دادیم چون آن نامه را قرائت نمود گریست و فرمود:

اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ از خدا می طلبم مزد مصیبت عمویم زید را، همانا زید نیکو عمویی بود و از برای دنیا و آخرت ما نافع بود و به خدا قسم که عمویم شهید از دنیا رفت مانند شهدایی که در خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله

و سلم و علی و حسن و حسین علیه السلام شهید گشتند. (۱۳۷)

شیخ مفید قدس سره فرموده که چون خبر شهادت زید به حضرت صادق علیه السلام رسید سخت غمگین و محزون گشت به حدی که آثار حزن بر آن حضرت ظاهر شد و هزار دینار از مال خود عطا کرد که قسمت کنند در میان عیالات آن کسانی که در یاری زید شهید گشته بودند که از جمله آنها بود عیال عبداللّه بن زبیر برادر فضیل بن زبیر رسّانی که چهار دینار به او رسید و شهادت او در روز دوم صفر سال صد و بیستم واقع شد و مدت عمرش چهل و دو سال بوده. (۱۳۸)

یحیی بن زید

ذکر اولاد زید بن علی بن الحسین علیه السلام و مقتل یحیی بن زید

همانا اولاد زید به قول صاحب عمده الطالب چهار پسر بود و دختر نداشت و پسران او یحیی و حسین و عیسی و محمد است، اما یحیی در اوایل سلطنت ولید بن یزید بن عبدالملک خروج کرد به جهت نهی از منکر و دفع ظلم شایعه امویّه و در پایان کار کشته گشت.

و کیفیت مقتل او به نحو اختصار چنین است:

ابوالفرج و غیره نقل کرده اند که چون زید بن علی بن الحسین علیه السلام در سنه صد و بیست و یک در کوفه شهید گشت و یحیی از کار دفن پدر فارغ گردید اصحاب و اعوان زید متفرق گردیدند و با یحیی باقی نماند جز ده نفر، لاجرم یحیی شبانه از کوفه بیرون شد و به جانب نینوا رفت و از آنجا حرکت کرد به سوی مدائن، و مدائن در آن وقت در طریق

خراسان بود، یوسف بن عمر ثقفی والی عراقین برای گرفتن یحیی حریث کلبی را به مدائن فرستاد، یحیی از مدائن به جانب ری شتافت و از ری به سرخس رفت و در سرخس بر یزید بن عمرو تیمی وارد شد و مدت شش ماه در نزد او بماند.

جماعتی از محکّمه یعنی خوارج که کلمه لا حُکْمَ اِلاّ للّهِ را شعار خود کرده بودند خواستند با او همدست شوند به جهت قتال با بنی امیه. یزید بن عمرو، یحیی را از همراهی با ایشان نهی کرد و گفت چگونه استعانت می جویی بر دفع اعداء به جماعتی که بیزاری از علی و اهل بیتش می جویند.

پس یحیی ایشان را از خود دور کرد و از سرخس به جانب بلخ رفت و بر حریش بن عبدالرحمن شیبانی ورود کرد و نزد او بماند تا هشام از دنیا رفت و ولید خلیفه گشت.

آنگاه یوسف بن عمر برای نصر بن سیّار عامل خراسان نوشت که به سوی حریش بفرست تا یحیی را ماخوذ دارد،

نصر برای عقیل عامل بلخ نوشت که حریش را بگیر و او را رها مکن تا یحیی را به تو سپارد، عقیل حسب الا مر نصر بن سیّار را بگرفت و او را ششصد تازیانه زد و گفت

به خدا سوگند اگر یحیی را به من نسپاری تو را می کشم، حریش هم از این کار اباء کرد.

قریش پسر حریش، عقیل را گفت که با پدر من کاری نداشته باش که من کفایت این مهم بر عهده می گیرم و یحیی را به تو می سپارم.

پس جماعتی را با خود برداشت و در تفتیش یحیی برآمد و

یحیی را یافتنـد در خانه ای که در جوف خانه دیگر بود، پس او را با یزید بن عمرو که یکی از اصـحاب کوفه او بود گرفتند و برای نصر فرستادند، نصر او را در قید و بند کرده محبوس داشت و شرح حال را برای یوسف بن عمر نگاشت. یوسف نیز قضیه را برای ولیـد نوشت، ولید در جواب نوشت که یحیی و اصـحاب او را از بند رها کنند، یوسف مضـمون نامه ولید را برای نصـر نوشت، نصـر بن سـیار، یحیی را طلبید و او را تحذیر از فتنه و خروج نمود و ده هزار درهم و دو استر به وی داد و او را امر کرد که ملحق به ولید بشود.

ابوالفرج روایت کرده که:

چون یحیی را از قیـد رها کردنـد جماعتی از مالـداران شـیعه رفتند به نزد آن حدّادی که قید یحیی را از پای او درآورده بود با وی گفتنـد این قیـد آهن را به ما بفروش، حـدّاد آن قیـد را به معرض بیع درآورد و هر کدام خواست که ابتیاع کند دیگری بر قیمت او می افزود تا قیمت آن به بیست هزار درهم رسـید. آخرالامر جملگی آن مبلغ را دادنـد و به شـراکت خریدند، پس آن قید را قطعه قطعه کرده قسمت کردند هر کس قسمت خود را برای تبرک، نگین انگشتر نمود.

و بالجمله، چون یحیی رها شـد به جانب سـرخس رفت و از آنجا به نزد عمرو بن زراره والی ابر شـهر شد. عمرو، یحیی را هزار درهم داد تا نفقه کند و او را بیرون کرد به جانب بیهق، یحیی در بیهق هفتاد نفر با خود همدست نمود

و برای ایشان ستور خرید و به دفع عمرو بن زراره عامل ابر شهر بیرون شد.

عمرو چون از خروج یحیی مطلع شد قضیه را برای نصر بن سیّار نوشت. نصر نوشت برای عبداللّه بن قیس عامل سرخس و برای حسن بن زید عامل طوس که به ابر شهر روند و در تحت فرمان عامل او عمرو بن زراره شوند و با یحیی کارزار کنند.

پس عبداللّه و حسن با جنود خود به نزد عمرو رفتند و ده هزار تن از عساکر و جنود تهیه کردند و جنگ یحیی را آماده گشتند، یحیی با هفتاد سوار به جنگ ایشان آمد و با ایشان کارزار سختی کرد و در پایان کار عمرو بن زراره را بکشت و بر لشکر او ظفر جست و ایشان را منهزم و متفرق کرد و اموال لشکرگاه عمرو را به غنیمت برداشت، پس از آن به جانب هرات شتافت و از هرات به جوزجان (که مابین مرو و بلخ و از بلاد خراسان است) وارد شد، نصر بن سیار سلم [یا سالم] بن احور را با هشت هزار سوار شامی و غیر شامی به جنگ یحیی فرستاد، پس در قریه ارغوی تلاقی دو لشکر شد و تنور جنگ تافته گشت، یحیی سه روز و سه شب با ایشان رزم کرد تا لشکرش کشته شد و در پایان کا در غلوای جنگ تیری بر جبهه [پیشانی] یحیی رسید و از پا در آمد و شهید گردید.

پس چون ظفر برای لشکر سلم واقع شد و یحیی کشته گشت، آمدند بر مقتل او و بدن او را برهنه کردند و سرش را جدا نمودند و برای

نصر فرستادند، نصر برای ولید فرستاد، پس بدن یحیی را در دروازه شهر جوزجان بر دار آویختند و پیوسته بدن او بر دار آویخته بود تا ارکان سلطنت امویّه متزلزل گشت و سلطنت بنی عباس قوت گرفت و ابومسلم مروزی داعی دولت بنی عباس، سلم قاتل یحیی را بکشت و جسد یحیی را از دار به زیر آورد و او را غسل داد و کفن کرد و نماز بر او خواند و در همانجا او را دفن کرد.

پس نگذاشت احدی از آنها را که در خون یحیی شرکت نموده بودند مگر آنکه بکشت، پس در خراسان و سایر اعمال او یک هفته عزای یحیی را به پا داشتند و در آن سال هر مولودی که در خراسان متولد شد یحیی نام نهادند، و قتل یحیی در سنه صد و بیست و پنجم واقع شد، و مادرش ریطه دختر ابوهاشم عبداللّه بن محمد حنفیّه بوده. (۱۳۹)

و دعبل خزاعی اشاره به قبر او نموده در این مصراع:

وَ اُخْری بِاَرْضِ الْجُوزجانِ مَحَلُّها. (۱۴۰)

و در سند صحیفه کامله است که عمیر بن متوکل ثقفی بلخی روایت کرد از پدرش متوکل بن هارون که گفت:

ملاقات کردم یحیی بن زید بن علی علیه السلام را در وقتی که متوجه به خراسان بود پس سلام کردم بر او.

گفت:

از کجا می آیی؟

گفتم:

از حج،

پس پرسید از من از حال اهل بیت و بنی عمّ خود و مبالغه کرد در پرسش از حال حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، پس من خبر دادم او را به خبر آن حضرت و خبر ایشان و حزن و اندوه ایشان بر پدرش زید، یحیی گفت که عموی من

محمـد بن علی علیه السـلام اشـاره فرمود بر پـدرم به ترک خروج و او را آگـاهی داد که اگر خروج کنـد و از مـدینه مفـارقت نماید به کجا خواهد رسید مآل امر او پس آیا ملاقات کردی پس عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را؟

گفتم:

آری، گفت:

آیا شنیدی از او که درباره ی من چیزی بفرماید؟

گفتم:

آری.

فرمود:

به چه یاد کرد مرا خبر بده، گفتم:

فدایت شوم دوست نمی دارم که بگویم به روی تو آنچه که شنیده ام از آن حضرت، گفت:

آیا به مرگ می ترسانی مرا، بیار آنچه شنیده ای، گفتم:

شنیدم می فرمود تو کشته می شوی و بر دار آویخته می شوی مانند پرت.

پس متغیر شد روی یحیی و این آیه مبارکه را تلاوت نمود:

یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ. (۱۴۱)

پس بعـد از کلمـاتی چنـد گفت به من آیـا چیزی نوشـته ای از پسـر عمّم یعنی حضـرت صـادق علیه السـلام چیزی به تو املاـء فرموده که نگاشته باشی آن را؟

گفتم:

آری.

فرمود:

بنمـا به من آن را، پس بیرون آوردم به سوی او نوعی چنـد از علم، و بیرون آوردم برای او دعـایی را که املاء کرده بود بر من حضـرت صـادق علیه السـلام و فرموده بود که پـدرش محمـد بن علی علیه السـلام بر او املاـء کرده و خبر داده او را که این از

دعای پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام از جمله دعای صحیفه کامله است، پس نظر کرد یحیی در آن تا رسید به آخر آن و فرمود که:

آیا رخصت می دهی مرا در نوشتن این دعا؟

گفتم:

یابن رسول اللّه آیا رخصت می جویی در چیزی که از خود شما است.

پس فرمود:

آگاه باش که بیرون خواهم

آورد به سوی تو صحیفه ای از دعای کامل که پدرم حفظ کرده آن را از پدرش و همانا پدرم وصیت کرده مرا به نگاه داشتن و صیانت آن و منع نمودن آن را از غیر اهلش. عمیر گفت که پدرم متوکل گفت برخاستم به سوی یحیی و سرش را بوسیدم و گفتم

به خدا سوگند یابن رسول اللّه که من پرستش و بندگی می کنم خدا را به دوستی شما در حیات و ممات، پس افکند یحیی صحیفه ای را که به او دادم به سوی پسرش که با او بود و گفت بنویس این دعا را به خط روشن خوب و عرضه کن آن را بر من شاید که من حفظ کنم آن را پس به درستی که من می طلبیدم این دعا را از حضرت جعفر علیه السلام و نمی داد به من، متوکل ابوعبداللّه صادق علیه السلام با من از پیش نفرموده بود که دعا را به کسی ندهم.

پس یحیی طلب کرد جامه دانی و بیرون آورد از آن صحیفه قفل زده مهر کرده پس نگاه کرد به مهر آن و بوسید آن را و گریست پس شکست آن مهر را و قفل را گشود و صحیفه را باز کرد و بر چشم خود گذاشت و مالید آن را بر روی خود و گفت:

به خدا قسم ای متوکل که اگر نبود آنچه نقل کردی از قول پسر عمّم حضرت صادق علیه السلام که من کشته می شوم و بر دار کشیده می شوم همانا نمی دانم این صحیفه را به تو و در دادن آن بخیل بودم و لکن می دانم که گفته او حق است،

فراگرفته است آن را از پدران خود علیهم السلام و همانا به زودی خواهد شد.

پس ترسیدم که بیفتد مثل این علم در چنگ بنی امیه پس پنهان کنند آن را و ذخیره کنند آن را در خزانه های خود از برای خود، پس بگیر این صحیفه را و کفایت کن از برای من آن را و منتظر باشد پس هرگاه واقع شد آنچه باید مابین من و این قوم واقع شود پس این صحیفه امانت است از من نزد تو تا اینکه برسانی آن را به دو پسر عمّم محمد و ابراهیم پسران عبداللّه بن حسن بن حسین علی علیه السلام چه ایشان قائم مقام من اند در این امر بعد از من.

متوکل گفت:

گرفتم صحیفه را پس چون یحیی بن زید کشته شد رفتم به سوی مدینه و ملاقات کردم حضرت امام صادق علیه السلام را و نقل کردم برای آن حضرت حدیث یحیی را، پس گریست آن حضرت و بسیار اندوهگین شد بر حال یحیی و فرمود:

خداوند رحمت کند پسر عم مرا و او را ملحق کند به پدران و اجداد او.

به خدا سوگند ای متوکل منع نکرد مرا از دادن دعا به یحیی مگر همان چیزی که می ترسید یحیی از آن بر صحیفه پدرش. اکنون کجا است آن صحیفه؟

گفتم:

این است آن، پس گشود آن را و فرمود:

به خدا قسم! این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیهما السلام است، سپس فرمود به پسرش اسماعیل که برخیز ای اسماعیل و بیاور آن دعایی را که امر کرده بودم تو را به حفظ و صیانت آن، پس اسماعیل برخاست و بیرون

آورد صحیفه ای را که گویا همان صحیفه است که یحیی داده بود آن را به من، پس بوسید آن را حضرت صادق علیه السلام و گذاشت آن را بر چشم خود و فرمود:

این خط پدرم و املاء جد من است در حضور من.

عرض کردم:

یابن رسول اللّه!

اگر رخصت باشد مقابله کنم این صحیفه را با صحیفه زید و یحیی، پس رخصت داد مرا و فرمود که:

دیدم من تو را اهل این امر، پس نگاه کردم دیدم که آن دو صحیفه یکی اند و نیافتم یک حرفی که با هم مخالفت در آن داشته باشد، پس رخصت طلبیدم از آن حضرت در دادن صحیفه به پسران عبداللّه بن حسن.

فرمود:

اِنَّ اللّهَ یَاءْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الاَماناتِ اِلی اَهْلِها؛ (۱۴۲)

خداوند تعالی امر می کند شما را که برسانید امانتها را به اهل آن، آری بده این صحیفه را به ایشان، پس چون برخاستم برای دیدن ایشان حضرت فرمود به من که بر جای خود باش، پس فرستاد آن حضرت به طلب محمد و ابراهیم چون حاضر شدند فرمود:

این میراث پسر عمّ شما یحیی است از پدرش که مخصوص ساخته است شما را به آن نه برادران خود را و ما شرطی می کنیم با شما در باب این صحیفه.

عرض کردند:

خدا تو را رحمت کند، بفرما که قول تو مقبول و پذیرفته است.

فرمود:

که بیرون نبرید این صحیفه را از مدینه.

گفتند:

از برای چیست این؟

فرمود:

پسر عمّ شما می ترسید برای این صحیفه امری را که می ترسم من آن را بر شما.

گفتند:

او می ترسید بر آن هنگامی که دانست که کشته می شود، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

شما نیز ایمن نباشید!

به

خدا سوگند که من می دانم شما به زودی خروج خواهید کرد چنانکه او خروج کرد و کشته می شوید همچنان که او کشته شد.

پس برخاستند و می گفتند:

لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلیِّ الْعَظیمِ. (۱۴۳)

حسین ذوالدّمعه

ذکر احوال حسین ذوالدّمعه پسر دوم زید شهید و اولاد و اعقاب او

همانا حسین بن زید مکنّی به ابوعبداللّه و ابو عاتقه و ملقب به ذوالدّمعه و ذوالعبره است، روزی که پدرش کشته گشت هفت ساله بود، حضرت صادق علیه السلام او را به منزل خود برده و تبنّی و تربیت او فرمود و عالم وافری به او عنایت نمود و دختر محمد بن ارقط بن عبداللّه الباهر را به وی تزویج نمود، و او سیدی زاهد و عابد بود، و از کثرت گریستن او در نماز شب از خوف خدای تعالی او را ذوالدّمعه گفتند، و چون در آخر عمر نابینا شد او را مکفوف گفتند.

از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند و ابن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن و غیر ایشان از او روایت می کنند، تاج الدّین بن زهره در ذکر بیت زید شهید، فرموده:

و از اعاظم ایشان است حسین ذوالعبره و ذوالدّمعه و او سیدی بوده جلیل القدر شیخ اهل خویش و کریم قوم خود.

و بود آن جناب از رجال بنی هاشم از جهت لسان و بیان و علم و زهد و فضل و احاطه به نسب و ایام ناس روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام و وفات کرده سنه صد و سی و چهار انتهی.

و ابوالفرج نقل کرده که حسین ذوالدّمعه در محاربه محمد و ابراهیم

پسران عبدالله بن حسن با منصور، حاضر بود پس از آن از ترس منصور متواری و پنهان شد، و روایت کرده از پسرش یحیی بن حسین که مادرم به پدرم گفت:

چه شده که گریه بسیار می کنی؟

گفت:

آیا آن دو تیر و آتش جهنم برای من سروری گذاشتند که مانع شود مرا از گریستن، و مرادش از دو تیر، آن دو تیری بود که برادرش یحیی و پدرش زید به آن شهید گشتند. (۱۴۴)

بالجمله، حسین در سال یکصد و سی و پنج به قولی یک صد و چهل وفات کرد و دخترش را مهدی عباسی تزویج کرده و او را اعقاب بسیار است از جمله:

ابوالمکارم محمد بن یحیی بن نقیب ابوطالب حمزه بن محمد بن حسین بن محمد بن حسن الزّاهد بن ابوالحسن یحیی بن الحسین بن زید شهید است که قرآن را محفوظ داشت، و همچنین هر یک از پدرانش تا امیرالمؤمنین علیه السلام.

و یحیی بن الحسین ذوالدّمعه همان است که در سنه دویست و هفت یا دویست و نه در بغداد وفات کرد و مامون بر وی نماز گزاشت.

و از جمله اعقاب حسین ذوالدّمعه، یحیی بن عمر است که در ایام مستعین باللّه خلیفه دوازده عباسی به قتل رسید.

ذکر قتل یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید و ذکر بعضی اعقاب او

یحیی بن عمر مکنّی به ابوالحسین و مادرش امّ الحسن دختر حسین بن عبداللّه بن اسماعیل بن عبداللّه بن جعفر طیّار رضی اللّه عنه است، در ایام متوکل در خراسان خروج کرد او را ماخوذ داشتند و به نزد متوکل بردند، متوکل امر کرد تا او را تازیانه چند بزدند

و در محبس فتح بن خقان افکندند و مدتی محبوس بماند تا او را رها کردند.

پس به جانب بغداد رفت و مدتی در بغداد بماند آنگاه به جانب کوفه کوچ کرد و در ایام خلافت مستعین خروج کرد، و هنگامی که اراده خروج کرد ابتدا نمود به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام و با جماعت زوار اراده خود را بگفت جماعتی از ایشان با وی همداستان شدند و به قریه شاهی آمدند و در آنجا بماندند تا شب داخل شد، آنگاه به کوفه رفتند.

اصحاب او مردم کوفه را به بیعت او دعوت کردند و پیوسته ندا در دادند که:

ایها الناس اَجیبُوا داعِیَ اللّهِ

خلق کثیری در بیعت او داخل شدند چون روز دیگر بشد آنچه اموال در بیت المال کوفه بود یحیی بگرفت و در میان مردم پخش کرد و پیوسته در میان ایشان به عدل و داد رفتار می نمود و مردم کوفه از جان و دل او را دوست می داشتند، عبداللّه بن محمود که از جانب خلیفه در کوفه بود لشکر خود را جمع کرد و به جنگ یحیی بیرون شد، یحیی یک تنه بر او حمله نمود و ضربتی بر صورتش زده و او را با لشکرش هزیمت داد.

و یحیی مردی قوی و شجاع و دلیر بود.

ابوالفرج از قوت او نقل کرده که او را عموی ثقیل بود از آهن هرگاه بر یکی از غلامان و کنیزانش خشم می کرد آن عمود را بر گردن او می پیچید و کسی نمی توانست او را باز کند مگر خودش که او را باز می کرد. (۱۴۵)

و بالجمله، خبر یحیی در بلاد

و امصار شایع شد، چون خبر او به بغداد رسید محمد بن عبداللّه بن طاهر، پسر عم خود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر به دفع یحیی فرستاد. بغدادیین به کره و بی رغبتی به حرب یحیی بیرون شدند؛ چه آنکه اهل بغداد در باطن به یحیی میل داشتند.

بالجمله، بعد از حروب و وقایعی ما بین یحیی و لشکر حسین در قریه شاهی تلاقی شد و جنگ مابین دو طرف پیوسته گشت و هیضم که یکی از سرهنگان لشکر یحیی بود هنگامی که تنور جنگ تافته شد بگریخت و لشکر یحیی را دل بشکست و لشکر دشمن قوت گرفت، یحیی چون هزیمت هیضم را بدید قدم مردانگی را استوار داشت و پیوسته جنگ کرد تا زخم بسیاری برداشت و از کار افتاد و سعد ضبابّی نزدیک شد و سرش را از تن برید و به نزد حسین بن اسماعیل برد.

و از کثرت جراحت و زخم که بر صورتش رسیده بود کسی درست او را نمی شناخت.

پس آن سر را به جانب بغداد به نزد محمد بن عبداللّه بن طاهر حمل دادند پس آن را به سامره برای مستعین فرستاد، دیگر باره به بغداد آوردند در بغداد نصب کردند.

مردم بغداد ضجّه کشیدند و انکار قتل او نمودند؛ چه آنکه در باطن میل داشتند به جهت آنچه از یحیی مشاهده کرده بودند از حسن معاشرت و تورع از اخذ مال و کفّ از دماء [خون ریزی] و بسیاری عدل و احسان او.

پس جماعتی بر محمد بن عبداللّه بن طاهر وارد شدند و او را به فتح و ظفر تهنیت گفتند، و ابوهاشم جعفری نیز بر

محمد داخل شد و گفت:

اَیُّهَا اْلاَمیر!

آمدم تو را تهنیت گویم به چیزی که اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم زنده بود باید او را تعزیت گفت!

محمد او را جوابی نگفت، پس ابوهاشم بیرون آمد و این شعر بگفت:

یا بَنی طاهِرِ کُلُوهُ وَبِیّا

اِنَّ لَحْمَ النَّبِیِّ غَیْرُ مَرِی

اِنَّ وِتْرا یَکُوُنَ طالِبَهُ اللّهُ

لَوِتْرٌ نَجاحُهُ بِالْحَرِیِّ

پس محمد امر کرد اسیران اهل بیت یحیی را به جانب خراسان کوچ دهند و گفت سرهای اولاد پیغمبر در هر خانه ای که باشد باعث زوال نعمت آن خانه می شود.

ابوالفرج از ابن عمّار حدیث کرده که:

هنگامی که اسیران اهل بیت یحیی و اصحاب او را به بغداد می آوردند به سختی تمام با پای برهنه ایشان را می دوانیدند و هرگاه یکی از ایشان از کثرت خستگی و تعب عقب می ماند او را گردن می زدند، و تا آن زمان شنیده نشده بود که با اسیری با این نحو بدرفتاری کنند. (۱۴۶)

و بالجمله، در همان ایامی که در بغداد بودند مکتوب مستعین باللّه رسید که اسیران را از بند و حبس رها کنند، پس محمد بن طاهر همگی را رها کرد مگر اسحاق بن جناح صاحب شرطه یحیی را که او را در حبس بداشت تا در محبس وفات کرد، پس جنازه او را در خرابه ای افکندند و دیواری بر روی او خراب کردند.

و بالجمله، یحیی مردی شریف و ورع و دیّن و خیّر و کثیر الاحسان و عطوف و رؤوف بر رعیت و حامی اهل بیت خود از طالبیین بود، و پیوسته با ایشان نیکی و احسان می نمود و لهذا قتل او در قلوب مردم از

خاصّه و عامّه و صغیر و کبیر و قریب و بعید سخت اثر کرد و شهادتش در حدود سنه دویست و پنجاه واقع شد و جماعت بسیاری او را مرثیه گفتند، از جمله بعض شعرای آن عصر گفته:

بَکَتِ الْخَیْلُ شَجْوَها (۱۴۷) بَعْدَ یَحْیی

وَ بَکاهُ الْمُهَنَّدُ الْمَصْقُولُ

وَ بَکاهُ الْعِراقُ شَرْقا وَ غَربا

وَ بَکاهُ الْکِتابُ وَ التَّنْزیلُ

وَ الْمُصَّلی وَ الْبَیْتُ وَ الرُّکْن

وَ الْحِجْرُ جَمیعا لَهُ عَلَیْهِ عِویلُ

کَیْفَ لَمْ تَسْقُطِ السَّماءُ عَلَیْنا

یَوْمَ قالُوا اَبُوالْحُسَیْنِ قَتیلُ

وَ بَناتُ النَّبِیِّ یَنْدُبْنَ شَجْوا

مُوْجِعاتٌ دُمُوعُهُنَّ هُمُولُ

وَ یُرَثّینَ (۱۴۸) لِلرَّزیَّهِ بَدْرا

فَقْدُهُ مُفْظِعٌ عَزیزٌ جَلیلُ

قَطَعَتْ وَجْهُهُ سُیُوفُ الاَعادی

بِاَبِی وَجْهُهُ الْوَسیُم الْجَمیلُ

قَتْلُهُ مُذْکِرٌ لِقَتْلِ عَلِی

وَ حُسَیْنٍ یَوْمَ اوُذِی الرَّسُولُ

صَلَواتُ الاِلهِ وَقْفا عَلَیْهِمْ

ما بَکی مُوْجِعٌ وَ حَنَّ ثَکُولُ

علامه نحریر بهاءالدین

و نیز از اعقاب حسین ذوالدّمعه است:

سید اجل نسّابه علامه نحریر بهاءالدین علی بن غیاث الدین عبدالکریم نیلی نجفی ابن عبدالحمید بن عبداللّه بن احمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن غیاث الدین عالم تقی.

و او همان است که جمعی از اعراب در شط سواره بر او حمله کردند و لباسهای او را ربودند و خواستند سراویل او را بربایند مانع شد او را شهید کردند.

ابن سید جلال الدین عبدالحمید که محمد بن جعفر المشهدی در مزار کبیر از او روایت می کند ابن عالم فاضل محدث عبداللّه التقی النّسابه ابن نجم الدین اسامه نقیب عراق ابن نقیب شمس الدین احمد بن نقیب ابوالحسین علی بن سید فاضل نسّاب ابوطالب محمد بن ابوعلی عمر الشریف رئیس جلیل امیر حاج بود و در سنه سیصد و سی و نهم حجرالاسود به دست او به جای خود برگشت.

و در واقعه قرامطه که به مکه آمدند و حجرالاسود را

کندند و به کوفه بردند و چندی او را در ستون هفتم مسجد نصب کردند.

و به این واقعه اشاره کرده بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبیّه خود که روزی در کوفه فرمود:

لابُدَّ اَنْ یُصْلَبَ فِی هذِهِ السّارِیَهِ؛

نیست چاره ای از آن که آویخته شود در این ستون و اشاره فرمود به ستون هفتم؛ و این قصه طولانی است.

و این سید جلیل همان است که قبّه جدش امیرالمومنین علیه السلام را بنا کرد از خلّص مال خود. ابن یحیی النّسابه نقیب النّقباء القائم به کوفه ابن الحسین النّسابه النّقیب الطّاهر ابن ابی عاتقه احمد محدّث ابن ابی علی عمر بن یحیی بن الحسین ذوالدّمعه ابن زید الشّهید ابن امام زین العابدین علیه السلام.

و بالجمله، بهاءالدین علی مذکور جلالت شأنش بسیار و مناقبش بی شمار و از جمله تالیفات شریفه او است که نقده اخبار و سدنه آثار بر آن رکون و اعتماد نموده، و از آن نقل کرده اند مانند کتاب انوار المضیئه و الدّر النّضید و کتاب سرور اهل الا یمان فی علامات ظهور صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه و کتاب الغیبه و الانصاف فی الرّد علی صاحب الکشّاف و شرح مصباح صغیر شیخ و غیر ذلک.

استاد شیخ حسن بن سلیمان حلّی صاحب مختصر البصائر و ابن فهد حلّی و تلمیذ شیخ شهید و فخر المحققین و سید عمیدالدّین است و جد او محمد الشریف الجلیل ابن عمر بن یحیی بن الحسین النّسابه ابن ابی عاتقه احمد محدث است

و احمد محدث همان است که صاحب عمده الطّالب در حق او گفته که او مردی وجیه و متمول بود و هیچیک از علویین را آن مقدار

اموال و املاک و زراعت و فلاحت نبود، بعضی گفته اند در یک سال به تنهایی هفتاد و هشت هزار جریب زمین را زراعت می فرمود.

و از غرائب حکایت او این است که وقتی در دیوان جلوس فرموده بود و مطهّر بن عبداللّه وزیر عزّالدّوله بن بویه در دیوان حاضر بود در این حال توقیع به او رسید که رسول قرامطه به کوفه می رسد و شایسته چنان است که برای تهیه اسباب دفاع او چیزی به کوفه مکتوب شود. مطهر بن عبداللّه وزیر آن توقیع را به شریف نشان داد و به او اشارت کرد که یکی را به عنوان این خدمت به آن شخص رسول به کوفه روانه دارد و منزل و مایحتاج او را فراهم کند از آن پس وزیر به بعض مهمات دیوان مشغول گردید و ساعتی به آن حال بود.

چون ملتفت گشت شریف را فارغ البال و آسوده خیال بر جای خود نشسته دید و از روی تعجب گفت که ای شریف! این امر و قضیه از آن امور نباشد که به تهاون و تکاسل بگذرد.

شریف گفت:

همانا من به جانب کوفه رسول بفرستادم و جواب بازآمد که در تهیه اسباب کار هستند، وزیر از این امر تعجب کرد و از وی از چگونگی امر پرسیدن گرفت، شریف او را خبر داد که او را در بغداد مرغهای کوفی و در کوفه طیور بغدادیه است و چون تو به آنچه رای زدی مرا اشارت فرمودی من فرمان کردم تا به توسط مرغ به کوفه مکتوب بفرستد و هم اکنون خبر باز رسید که آن مکتوب به کوفه وصول یافت و اینک به اطاعت

امر مشغول هستند. (۱۴۹)

بهاءالشّرف نجم الدین ابوالحسن

و نیز از اعقاب حسین ذوالدّمعه است سید اجل بهاءالشّرف نجم الدین ابوالحسن محمد بن الحسن بن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن یحیی ابن الحسین النّسابه بن احمد المحدّث ابن عمر بن یحیی بن الحسین ذوالدّمعه که در اول صحیفهه کامله اسمش هست و عمیدالرؤ ساء از او روایت می کند و جماعت بسیاری غیر از عمید الرؤساء نیز از او روایت می کنند مانند ابن سکون و جعفر بن علی والد شیخ محمد بن المشهدی و شیخ هبه اللّه بن نما و غیر ایشان علیهم الرّضوان.

عیسی پسر سوم زید بن علی بن الحسین

ذکر عیسی پسر سوم زید بن علی بن الحسین علیه السلام

همانا عیسی بن زید مکنّی است به ابو یحیی و ملقب است به موتم الاشبال و این لقب از آن یافت که وقتی شیری را که دارای بچگان بود و سر راه بر مردم گرفته بود بکشت از آن وقت لقب موتم الاشبال یافت یعنی یتیم کننده شیر بچگان.

ابوالفرج ستایش بلیغی از او نموده و گفته که او مردی جلیل القدر و صاحب علم و ورع و تقوی و زهد بوده، و از حضرت صادق علیه السلام و برادر آن حضرت عبداللّه محمد علیه السلام و از پدر خود زید بن علی علیه السلام و غیرهم روایت می کرد و علماء عصر او مقدم او را مبارک می شمردند. (۱۵۰)

و سفیان ثوری را با او ارادتی تام بود و او را به زیادت تعظیم و احترام می نمود و لکن موافق روایتی مدح او محل نظر است چه سوء ادبی و جسارتی از او بالنّسبه به امام زمان خود حضرت صادق علیه السلام ظاهر گشته.

و

بـالجمله، عیسـی در واقعه محمـد و ابراهیم پسـران عبـداللّه بن حسن حاضـر بود و چون آن دو تن کشـته شدنـد عیسـی از مردم اعتزال جست و در کوفه در خانه علی بن صالـح بن حیّ متواری گشت و نسـبش را از مردم پوشـیده داشت تا وفات یافت و در ایامی که عیسـی پنهان بود یحیی بن حسـین بن زیـد و به قول صاحب عمـده الطالب محمـد بن محمد بن زید به پدر گفت که دوست دارم مرا بر عمویم دلالت کنی و بگویی در کجا است تا او را ملاقات کنم، همانا قبیح است بر من که من چنین عمویی داشته باشم و او را دیدار ننمایم.

پدر گفت:

ای پسـر جان! این خیال از سر به در کن؛ چه آنکه عموی تو عیسی خود را پنهان کرده است و دوست ندارد که شناخته شود و می ترسم اگر تو را به سوی او دلالت کنم و به نزد او روی به سـختی افتد و منزل خود را تغییر دهد، یحیی در این باب مبالغه و اصرار کرد تا آنکه پدر را راضی نمود که مکان عیسی را نشان دهد.

حسین گفت:

ای پسـر! اگر خواهی عموی خود را ملاقات کنی از مدینه به کوفه سفر کن چون به کوفه رسیدی از محله بنی حیّ پرسش نما، چـون این دانسـتی برو به فلاـن کـوچه، و آن کـوچه را برای او وصف کرد، چون به آن کوچه رسـیدی خـانه ای بینی به فلاـن صفت و فلاـن نشـانی، آن خـانه عموی تست؛ لکن تو بر در خانه منشـین بلکه برو در اوایل کوچه بنشـین تا وقت مغرب، آنگاه مردی بینی بلند قامت

به سن کهولت که صورت نیکویی دارد و آثار سجده در جبهه [پیشانی] او نمایان است. جبّه ای از پشم در بر دارد و شتری در پیش انداخته از سقّایی برگشته و به هر قدمی که بر می دارد و می نهد ذکر خدا را به جا می آورد و اشک از چشمان او فرو می ریزد همان شخص عموی تو عیسی است، چون او را دیدی برخیز و بر او سلام کن و دست در گردن او آور و عمویت ابتدا از تو وحشت خواهد کرد تو خود را به او بشناسان تا قلبش ساکن شود.

پس زمان کمی با او ملاقات می کنی و مجلس خود را با او طولانی مکن که مبادا کسی شما را ببیند و او را بشناسد آنگاه او را وداع کن و دیگر به نزد او مرو وگرنه از تو نیز پنهان خواهد شد و به مشقّت خواهد افتاد.

یحیی گفت:

آنچه فرمودی اطاعت خواهم کرد، پس تجهیز سفر کرده با پدر وداع نموده به جانب کوفه روان شد.

چون به کوفه رسیده منزل نمود، آنگاه در تجسس عم خود شد، و از محله بنی حیّ پرسش نمود و آن خانه را که پدرش وصف کرده بود پیدا نمود، پس در بیرون کوچه به انتظار عمو بنشست تا وقتی که آفتاب غروب کرد، ناگاه مردی را دید که شتری در پیش انداخته و می آید به همان اوصافی که پدرش نشانی داده بود و هر قدمی که بر می دارد و می گذارد لبهایش به ذکر خدا حرکت می کند و اشک از دیدگانش فرو می ریزد، یحیی برخاست و بر او سلام

کرد و با او معانقه نمود. یحیی گفت چون چنین کردم عمویم مانند وحشی که از انسی وحشت کند از من وحشت کرد، گفتم:

ای عمو! من یحیی بن حسین بن زید پسر برادر تو می باشم.

چون این از من شنید مرا به سینه چسبانید و چنان گریست و حالش منقلب شد که گفتم الحال سکته خواهد کرد، چون قدری به خویشتن آمد شتر خود را بخوابانید و با من بنشست و از احوال خویشان و اهل بیت خود از مردان و زنان و کودکان یک یک پرسید و من حالات ایشان را برای او شرح دادم و او می گریست.

آنگاه که از حال ایشان مطلع شد حال خود را برای من نقل کرد و گفت:

ای پسرک!

اگر از حال من خواسته باشی بدان که من نسب و حال خودم را از مردم پنهان کرده ام و این شتر را کرایه کرده هر روز به سقّایی می روم و آب بار می کنم و برای مردم می برم و آنچه تحصیل کردم اجرت شتر را به صاحبش می دهم و آنچه باقی مانده باشد در وجه قوت خود صرف می کنم و اگر روزی مانعی برای من پیدا شود که نتوانم در آن روز به آب کشی بیرون روم آن روز را قوتی ندارم که صرف کنم لاجرم از کوفه به صحرا بیرون می شوم و از فضول بقول، یعنی برگ کاهو و پوست خیار و امثال اینها که مردم دور افکنده اند جمع می کنم و آن را قوت و غذای خود می گردانم، و در این مدت که پنهان گشته ام در همین خانه منزل کرده ام و صاحب خانه

هنوز مرا نشناخته و چندی که در این خانه ماندم دختر خود را به من تزویج کرد و حق تعالی از او دختری به من کرامت فرمود، چون به حدّ بلوغ رسید مادرش به من گفت که دختر را به پسر فلان سقّا که همسایه ما است تزویج کن؛ زیرا که به خواستگاری او آمده اند.

من او را پاسخ ندادم زوجه ام اصرار بلیغی کرد من در جواب ساکت بودم و جرات نمی کردم که نسب خود را با وی بگویم و او را خبر دهم که دختر من فرزند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است کفو و هم شان او پسر فلان مرد سقّا نیست.

زوجه من به ملاحظه فقر و افلاس و گمنامی من چنان پنداشت لقمه ای که هرگز در خیالش نمی گنجید به چنگش افتاده، لاجرم در این باب مبالغه بسیار کرد تا آنکه من از تدبیر کار عاجز شدم و از خدا کفایت این امر را خواستم. حق تعالی دعای مرا مستجاب فرمود و بعد از چند روزی دخترم وفات یافت و از غصه او راحت شدم، لکن پسر جان من یک غصه در دلم ماند که گمان نمی کنم احدی آن قدر غصه در دل داشته باشد و آن غصه آن است که مادامی که دخترم زنده بود من نتوانستم خود را به او بشناسانم و با او بگویم که ای نور دیده تو از فرزندان پیغمبری و خانم می باشی نه آنکه دختر یک عمله باشی و او بمرد و شان خود را ندانست؛ پس عمویم با من وداع کرد و مرا قسم داد که دیگر به نزد او

نروم مبـادا که شـناخته شود و دسـتگیر گردد، پس من بعـد از چنـد روز دیگر رفتم او را ببینم دیگر او را دیـدار نکردم و همان یک دفعه بود ملاقات من با او. (۱۵۱)

ابوالفرج روایت کرده از خصیب وابشی که از اصحاب زید بن علی و مخصوصین عیسی بن زید بود گفت:

در اوقـاتی که عیسـی در کوفه متواری و پنهـان بود گاهی ما به دیـدن او با حال خوف می رفتیم و بسا بود که در صـحرا بود و آب کشـی می کرد پس می نشـست با ما و حـدیث می کرد ما را و می گفت واللّه دوست داشـتم که من ایمن بودم بر شـما از اینها یعنی مهـدی عباسـی و اعوان او پس طول می دادم مجالست با شـما را و توشه می بردم از حـدیث با شـماها و نظر بر روی شماها.

به خدا سوگند که من شوق ملاقات شـما را دارم و پیوسته به یاد شما هستم در خلوات و در رختخواب خود در خواب بروید تا مشهور نشود موضع شما و امر شما پس برسد بدی یا ضرری. (۱۵۲)

و بالجمله، عیسی به همین حال بود تا وفات یافت.

و او را چند نفر مخصوص بود که پوشیده بر امر او مطلع بودند:

یکی ابن علّاق صیرفی، و دیگر حاضر، و سوم صباح زعفرانی، و چهارم حسن بن صالح.

و مهـدی در صـدد بود که اگر عیسـی را نمی یابـد لااقل بر این چند تن ظفر یابد تا هنگامی که بر حاضـر ظفر یافت و او را در محبس انداخت و به هر حیله که باید و شاید خواست تا مگر از عیسی و اصحاب

او از حاضـر خبر گیرد او کتمان کرد و بروز نداد تا او را کشـتند، و چون عیسـی دنیا را وداع کرد دو طفل صـغیر از او بماند، و صباح کفالت ایشان می نمود.

و نقل شده که صباح به حسن، گفت:

اکنون که عیسی وفات کرد چه مانع است که ما خود را ظاهر کنیم و خبر موت عیسی را به مهدی رسانیم تا او راحت شود و ما نیز از خوف او ایمن شویم، چه آنکه طلب کردن مهدی ما را به جهت عیسی است الحال که او بمرد دیگر با ما کاری ندارد.

حسن گفت:

نه واللّه!

چشم دشـمن خـدا را به مرگ ولی اللّه فرزنـد نبی اللّه روشن نخواهم کرد، همانـا یـک شبی که من به حالت ترس به پایان برم بهتر است از جهاد و عبادت یک سال.

صباح گفت:

چون دو ماه از موت عیسـی بگذشت حسن بن صالح نیز از دنیا بگذشت آنگاه من احمد و زید کودکان یتیم عیسی را برداشتم و به جـانب بغـداد پا گذاشـتم چون به بغـداد رسـیدم کودکان را در خانه ای سپردم و خود با جامه کهنه به دار الخلافه مهـدی شـدم چون به آنجـا رسـیدم گفتم من صـباح زعفرانی می باشم و اذن بار طلبیـدم خلیفه مرا طلب کرد و چون بر او داخل شـدم گفت:

تویی صباح زعفرانی؟

گفتم:

بلی، گفت:

لا حَیّاکَ اللّهُ وَ لا بَیّاکَ اللّهُ وَ لا قَرَّبَ دارَکَ

ای دشمن خدا تویی که مردم را به بیعت دشمن من عیسی می خواندی؟

گفتم:

بلی،

گفت:

پس به پای خود به سوی مرگ آمدی.

گفتم:

ای خلیفه! من از برای شما بشارتی دارم و هم تعزیتی،

گفت:

بشارت و تعزیت تو چیست؟

گفتم:

اما بشارت تو به مرگ عیسی بن

زید است و اما تعزیت نیز برای موت عیسی است؛ چه آنکه عیسی پسر عم و خویش تو بود.

مهدی چون این بشنید سجده شکر به جای آورد، پس از آن پرسید که عیسی کی وفات کرد؟

گفتم:

تا به حال دو ماه است،

گفت:

چرا تا به حال مرا خبر ندادی؟

گفتم:

حسن بن صالح نمی گذاشت تا آنکه او نیز بمرد من به سوی تو آمدم، مهدی چون خبر مرگ حسن شنید سجده دیگر به جای آورد و گفت:

الحمدللّه که خدا شر او را از من کفایت کرد؛ چه آنکه او سخت ترین دشمنان من بود.

آنگاه گفت:

ای مرد! هرچه خواهی از من بخواه که حاجت تو برآورده خواهد شد و من تو را از مال دنیا بی نیاز خواهم کرد،

گفتم:

به خدا سوگند که من از تو چیزی نمی طلبم و حاجتی نمی خواهم جز یک حاجت، گفت:

آن کدام است؟

گفتم:

کفالت یتیمان عیسی بن زید است و به خدا قسم است اگر من چیزی می داشتم که بتوانم آنها را کفالت کنم این حاجت را نیز از تو نمی طلبیدم و ایشان را به بغداد نمی آوردم.

پس شرحی از عیسی و کودکان او نقل کردم و گفتم:

شایسته است که شما در حق این کودکان یتیم گرسنه که نزدیک است هلاک شوند پدری کنی و ایشان را از گرسنگی و پریشانی برهانی.

مهدی چون حال یتیمان عیسی را شنید بی اختیار بگریست چندان که اشک چشمش سرازیر شد، گفت:

ای مرد خدا! خدا جزای خیر دهد تو را خوب کردی که حال ایشان را برای من نقل کردی و حق ایشان را ادا نمودی همانا فرزندان عیسی نیز مانند فرزندان من اند اکنون برو و

ایشان را به نزد من آر،

گفتم:

از برای ایشان امان است؟

گفت:

بلی در امان خدا و در امان من و در ذمّه من و ذمّه پدران من می باشند، و من پیوسته او را قسم می دادم و از او امان می گرفتم که مبادا اگر ایشان را برای او آورم آسیبی به ایشان رساند و مهدی هم ایشان را امان می داد تا آنکه در پایان کلام گفت:

ای حبیب من! اطفال کوچک را چه تقصیر است که من ایشان را آسیبی برسانم، همانا آنکه با سلطنت من معارض بود پدر ایشان بود.

و اگر او نیز به نزد من می آمد و با من منازعت نمی کرد مرا با وی کاری نبود تا چه رسد به کودکان یتیم، الحال برخیز و برو و ایشان را به نزد من آر خدای جزای خیرت دهد و از تو هم استدعا می کنم که عطای مرا قبول کنی،

گفتم:

من چیزی نمی خواهم.

آنگاه رفتم و کودکان عیسی را حاضر کردم، چون مهدی ایشان را بدید به حال ایشان رقت کرد و ایشان را به خود چسبانید و امر کرد کنیزکی را که پرستاری ایشان کند و چند نفر هم موکل خدمت ایشان نمود و من نیز در هر چندی از حال ایشان تحقیق می کردم و پیوسته در دار الخلافه بودند تا زمانی که محمد امین مقتول گشت آنگاه از دار الخلافه بیرون شدند و زید به مرض از دنیا بگذشت و احمد مختفی و متواری گشت. (۱۵۳)

ذکر اولاد و اعقاب عیسی بن زید شهید

همانا عیسی بن زید را از چهار فرزند اعقاب به یادگار ماند:

احمد المختفی و زید و محمد و حسین غضاره و حسین جد علی

بن زیـد بن الحسـین است که در ایـام مهتـدی بـاللّه خروج کرد در کـوفه، جمـاعتی از عوام و اعراب کوفه بـا او بیعت کردنـد. مهتـدی شاه بن میکال را با لشـکری عظیم به جنگ او فرسـتاد خبر گوشـزد لشـکر علی گردیـد متوحش شدنـد؛ چه آنکه عدد ایشان به دویست سوار می رسید. علی چون وحشت ایشان را بدید گفت:

همانا ای مردم!

این لشـکر مرا می طلبنـد و با غیر من کاری ندارنـد من بیعت خود را از گردن شـما برداشـتم پی کار خود رویـد و مرا با ایشان گذارید.

گفتند:

به خدا قسم که ما چنین نخواهیم کرد، چون لشکر شاه بن میکال رسید لشکر علی را فزعی غالب شد.

علی گفت:

ای مردم!

به خود بمانید و تماشای شجاعت من نمایید.

پس شمشـیر از نیام کشـید و اسب خود را در میان آن لشـکر عظیم دوانید و بر ایشان از یمین و یسار شمشیر زد تا آنکه از میان لشـکر بیرون شـد و بر فراز تلّی رفت، دیگر بـاره از پشت ایشان درآمـد و بر ایشان حمله کرد لشـکر از ترس برای او کوچه می دادنـد تا به مکان اول خود عود نمود و دو سه کرّت این چنین حمله کرد بر ایشان، لشـکر او دل قوی شدند و بر لشـکر شاه بن میکال حمله کردنـد، لشـکر شاه هزیمتی شـنیع نمودنـد و علی بن زیـد فتح کرد، و ببود تا در ایام معتمد در بصـره ناجم او را با طاهر بن محمد بن ابوالقاسم بن حمزه بن حسن بن عبیداللّه بن العباس ابن امیرالمؤمنین علیه السـلام و طاهر بن احمد بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زید بن

الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام گردن زد. (۱۵۴)

احمد بن عیسی بن زید

ذکر احمد بن عیسی بن زید و ناجم صاحب زنج

احمد بن عیسی بن زید مردی عالم و فقیه و بزرگ و زاهد و صاحب کتابی در فقه بوده و مادرش عاتکه دختر فضیل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب هاشمیه بوده و تولدش در سال یک صد و پنجاه و هشتم و وفاتش در سال دویست و چهلم روی داد.

در پایان روزگار نابینا گشت و چنانکه در ذیل وفات پدرش عیسی اشارت رفت از آن هنگام که او را به مهدی تسلیم کردند در دار الخلافه می زیست تا زمان رشید، صاحب عمده الطالب گفته که نزد رشید می زیست تا کبیر شد و خروج نمود پس او را ماخوذ و محبوس داشتند پس خلاص گشت و پنهان گردید و ببود تا در بصره وفات نمود و این هنگام روزگارش از هشتاد سال گذشته بود و از این روی او را مختفی می نامیدند انتهی. (۱۵۵)

و زوجه اش خدیجه دختر علی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام است و او مادر محمد پسرش است که مردی وجیه و فاضل بوده و در بغداد در حبس وفات یافت.

مؤلف گوید:

از کسانی که خود را به احمد مختفی نسبت داده صاحب زنج است ادعا می کرده که من علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام می باشم و جماعتی او را دعّی آل ابوطالب می گفتند و در توقیع حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است:

صاحِبُ الزَّنْجِ لَیْسَ مِنْ اَهْلَ الْبَیْتِ (۱۵۶)

و اصلش از یکی

از قراء ری بود و به مذهب ازراقه و خوارج میل داشت و تمام گناهان را شرک می دانست و انصار و اصحابش زنجی بودند.

در ایام خلافت مهتـدی باللّه سه روز به آخر ماه رمضان مانده سـنه دویست و پنجاه و پنجم در حدود بصـره خروج کرد پس از آن به سوی بصره شـده و بصـره را مالك گردید و جماعت زنگ را برای انگیزش فتنه و غوغا برآشـفت و آن جماعت در آن هنگام در بصـره و اهواز و نواحی اهواز جمعی بزرگ بودند و اهل این نواحی این جماعت را می خریدند و در املاک و ضیاع و باغسـتان خود به خدمت مامور می ساختند و جماعتی از اعراب ایشان نیز او را متابعت می کردند و از وی افعالی ظهور یافت که هیـچ کس پیش از وی چنین نکرده بود و زمـان المعتمـد علی اللّه ابوالعباس احمـد بن متوکل برادرش طلحه بن متوکل که ملقب به موفق و قـائم به امر خلافت بود به جنـگ وی بیرون شـد و پیوسـته به حیلت و تـدبیر جنـگ و گریز می کرد تـا او را بکشت و مردم را از شر او آسوده کرد و مدت ایام تسلط و قهر صاحب زنج چهارده سال و چهار ماه بود.

و او مردی قسـی القلب و ذمیم الافعال بود و در سـفک دماء مسـلمانان و اسـر نساء و کشتن زنان و اطفال و غارت کردن اموال خودداری نکرد.

و نقل شده که در یک واقعه در بصره سیصد هزار نفس از مردم بکشت و فتنه او بر مردم سخت عظیم بود. (۱۵۷)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبیه خود

مکرر اشاره فرموده به صاحب زنج و گرفتاریهای اهل بصره.

از جمله فرموده:

یـا اَحْنَفُ کَاَنّی بِهِ وَ قَدْ سارَ بِالْجَیْشِ الَّذی لایَکوُنَ لَهُ غُبـارَ [وَ لا ـ لَجَبٌ] وَ لا ـ قَعْقَعَهُ لُجُمٍ وَ لا ـ حَمْحَمَهُ خَیْلٍ وَ یُثیروُنَ اْلاَرْضَ بِاَقْدامِهِمْ کَاَنَّها اَقْدامُ النَّعامِ. (۱۵۸)

سید رضی رضی اللّه عنه فرموده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه اشاره به صاحب زنج فرموده و معنی کلام آن حضرت آن است که:

ای احنف!

گویا می نگرم او را که با سپاهی سیر می کند که نه گرد و غباری و نه صدایی و نه آواز سلاح و لگامی دارد با قدمهای خویشتن زمین را بر هم می شورانند و گامهای آنها مانند قدمهای شترمرغ است.

مؤلف گوید:

که در اوائل ظهور صاحب زنج که زنگیان به او پناهنده گشتند و جمعیت وی بسیار گشت مورخین نوشته اند که در تمامی سپاه او به غیر از سه شمشیر نبود.

چون به آهنگ بصره شد به قریه معروف به کرخ رسید بزرگان قریه به دیدار او بشتافتند و لوازم پذیرایی به جای آوردند و صاحب الزنج آن شب با ایشان به پای برد و چون بامداد شد اسبی کمیت از بهرش از آن قریه هدیه کردند و آن اسب را زین و لگام نبود و از هیچ کجا به دست نیامد سپس ریسمانی بر او استوار کردند و سوار شدند و هم با ریسمان از لیف دهانش بستند.

ابن ابی الحدید می گوید:

این داستان مصدق قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده:

کَاَنّی بِهِ قَدْ سارَ فِی الْجَیْشِ الَّذی لَیْسَ لَهُ غُبارٌ وَ لالَجَبٌ الخ. (۱۵۹)

پس از آن حضرت به احنف، می فرماید:

وَیْلٌ لِسِکَکِمُ الْعامِرَهِ وَ الدُّوْرِ

الْمُزَخْرَفِهِ الَّتی لَها اَجْنِحَهٌ کَاَجْنِحَهِ النُّسوُرِ وَ خَراطیمُ کَخَراطیمُ الْفیلَهِ مِنْ اَولئِکَ الَّذینَ لایُنْدَبُ قَتیلُهُمْ وَ لا یُفتَقَدُ عائِبُهُمْ.

می فرماید:

ای احنف!

وای بر کوی و بر زنهای آبادان شما و خانه های آراسته و زینت و نگار کرده که بالها دارد مانند بالهای کرکس و خرطومها مانند خرطوم فیل از چنین گروهی که نه بر کشته ایشان کسی ندبه می کند و نه گمشده ایشان را کسی جستجو می کند، چون که زنگیان عبید و غریب بودند و کسی نداشتند که بر ایشان ندبه کند یا از نابود شدن ایشان جایش خالی بماند، و شاید مراد از این بالها رواشن باشد یا اخشاب و بوریاهایی که بیرون عمارتها از سقفها آویزان می کنند که درها و دیوارها را از صدمه باران و تابش آفتاب نگهدارد.

و خرطوم خانه ها، ناودانهای متصل به دیوار است تا به زمین که قیر بر آنها مالیده اند و بسیار شبیه است به خرطوم فیل و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این فرمایش اشاره می فرماید به خراب شدن و سوختن این عمارت در فتنه صاحب زنج.

همانا مورخین نقل کرده اند که در روز جمعه هفدهم شوال سنه دویست و پنجاه و هفت صاحب زنج داخل بصره شد و مردم بصره را بکشت و مسجد جامع و خانه های مردم را آتش زد و در روز جمعه و شب شنبه پیوسته مردم را کشت و خانه ها را آتش زد تا آنکه جویها را از خون روان گشت و کوی و بازار خون گسار گردید و کوشک و گلستان، گورستان گردید و خانه ها و هرکجا که رهگذر انسان یا چارپایان بود با هر

اسب و اثاث و متاعی بود به جمله بسوخت.

وَاتَّسَعَ الْحَريقُ مِنَ الْجَبَلِ اِلَی الْجَبَلِ وَ عَظُمِ الْخَطْبُ وَ عَمَّهَا الْقَتْلُ وَ النَّهْبُ وَ اْلاِحْراقُ.

پس از این قتل عام، مردم را امان دادند و گفتند هرکه حاضر شود در امان است، هنگامی که مردم جمع شدند بنای غدر نهادند و شمشیر در میان ایشان نهادند و صدای مردم به شهادت جاری و خونشان در زمین ساری بود، کشتند هر کس را که دیدند.

در بصره که هرکه مالدار بود اول مال او را می گرفتند یعنی شکنجه می کردند او را تا ظاهر کند مال خود را و ناگهان او را می کشتند و هرکه فقیر بود بدون فرصت در همان وقت او را می کشتند تا آنکه نقل شده که هر کس از مردم بصره به حیل مختلفه جان به سلامت ببرد در آن آبار و چاهها که در سراها کنده بودند پنهان گردیده و چون تاریکی شب جهان را فرو می گرفت از ظلمت چاه طلوع می کردند، و چون مأکولی موجود نبود ناچار از گوشت سگ و موش و گربه کار خورش و خوردنی می ساختند و چون خورشید طلوع می کرد به چاه غروب می نمودند و به همین گونه می گذرانیدند چندان که از آن حیوانات نیز چیزی به جای نماند و بر هیچ چیز دست نیافتند این وقت نگران بودند تا از همگنان و هم جنسان خود هر کس از گرسنگی بمردی دیگران از گوشتش زندگی گرفتی و هر کس را قدرت بودی رفیق خود را بکشتی و او را بخوردی و چنان سختی کار بر مردم شدت کرد که زنی

را دیدند که سر بر دست گرفته و می گرید از سبب آن پرسیدند گفت:

مردم دور خواهرم جمع شدنـد تا بمیرد گوشت او را بخوردند هنوز خواهرم نمرده بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را قسمت نمودند و از گوشت او قسمتی به من ندادند جز سرش و در این قسمت بر من ظلم نمودند! (۱۶۰)

مؤلف گوید:

معلوم شد فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خطبه شریفه که فرموده:

فَوَیْلٌ لَکِ یا بَصْرَهُ مِنْ جَیْشٍ مِنْ نِقَمِ اللّهِ لا رَهَجَ لَهُ وَ لاحِسَّ وَ سَیُبْتَلی اَهْلُکِ بِالْمَوْتِ الاَحْمَرِ وَ الْجُوعِ الاَغْبَرِ:

وای بر تو ای بصـره! از لشـکری که نقمت و شکنج خداوند است و بانگ و غبار و جنبش ندارد، چه سیاه زنگی را چون دیگر لشـکرها آواز و آهنگ و جرنگ اسـلحه و مرکب بسیار نبود و زود باشد ای بصره که اهل تو، به مرگ احمر و جوع اَغبَر مبتلا شوند، (یعنی به قتل و قحط تباه گردند.) (۱۶۱)

و این کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معجزه بزرگی است.

محمد بن زید

ذکر محمد بن زید بن الا مام زین العابدین علیه السلام و اعقاب او

محمد بن زید کوچکترین فرزندان زید شـهید است و او را در عراق اعقاب بسـیار بوده، کنیتش ابوجعفر، فضـلی بسیار و نَبالَتی به کمال داشت، و قصه ای از فتوت و جوانمردی او معروف است که داعی کبیر آن را برای سادات و علویین نقل کرده که آن را سـرمشق خود قرار داده و به آن طریق رفتـار نماینـد، و مـا آن قصه را در ذکر اولاـد حضـرت امام حسن علیه السـلام نگارش دادیم به آنجا رجوع شود.

و پسرش محمد

بن محمـد بن زید همان است که در ایام ابوالسّرایا یا در سـنه صد و نود و نه بعد از وفات محمد بن ابراهیم طباطبا مردم با وی بیعت کردند و آخرالامر او را گرفته به نزد مامون در مرو فرستادند و در آن وقت بیست سال داشت، مامون تعجب کرد از صغر سن او، با وی گفت:

کَیْفَ رَاَیْتَ صُنْعَ اللّهِ بِاْبِنِ عَمَّکَ؟

محمد گفت:

رَاَیْتُ اَمینَ اللّهِ فِی الْعَفْوِ وَ الْحِلْمِ

وَ کانَ یَسیرا عِنْدَهُ اَعْظَمُ الْجُرْمِ

گویند چهل روز در مرو بود آنگاه مامون او را زهر خورانید و جگرش پاره پاره شده در طشت می ریخت و او نظر می کرد به آنها و خلالی در دست داشت و آنها را می گردانید.

و مادرش فاطمه دختر علی بن جعفر بن اسحاق بن علی بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب بوده است.

و پسـر دیگری جعفر بن محمـد بن زیـد مردی عـالم و فقیه و ادیب و شـاعر و آمر به معروف و نـاهی از منکر بوده در کلاجرد نیشابور به خاک رفته،

کذا فی بعض المشجّرات،

و ظاهرا او است پدر احمد سکّین که بیاید ذکرش بعد از این.

سید علی خان شیرازی

و بدان که از احفاد محمد بن زید است، سید اجل وحید عصره و فرید دهره صدرالدّین علی بن نظام الدّین احمد بن میر محمد معصوم مدنی مشـهور به سید علی خان شیرازی جامع جمیع کمالات و علوم، صاحب مؤلفات نفیسه مانند شرح صمدیه و شرح صحیفه و سـلافه و انوار الربیع و سـلوه الغریب و غیر ذلک. وفاتش سـنه هزار و صد و نوزده در شیراز واقع شده و قبرش در شاه چراغ نزدیک قبر سید اجل سید

ماجد است، پدران سید علی خان همگی علما و فضلا و محدثین بوده اند، در کتاب سلافه العصر من محاسن اعیان العصر در ترجمه والدش نظام الدین احمد، فرمود:

اَمامُ ابْنُ اِمامٍ وَ هُمامُ ابْنُ هُمامُ هَلُمَّ جَرّا اَلی اَنْ اُجاوِزَ الْمَجَرَّهَ مَجَرّا لا اَقِفُ عَلی حَدٍّ حَتّی اِنْتِهِیَ اِلی اَشْرَفِ جَدٍّ وَ کَفی شاهِدا عَلی هذا الْمَرامِ قَوْل اَحَدِ اَجْدادِهِ الْکِرامِ لَیْسَ فی نَسَبِنا اِلاّ ذُوفَضْلٍ وَ حِلْمٍ حَتّی نَقِفَ عَلی بابِ مَدینَهِ الْعِلْمِ. (۱۶۲)

و از جمله پدران او است استاد البشر و العقل الحادی عشر غیاث الدّین منصور دشتکی که قاضی نوراللّه در مجالس در ترجمه او فرموده:

خاتم الحکماء و غوث العلماء الا میر غیاث الدّین منصور شیرازی آنکه ارسطو و افلاطون بلکه حکمای دهر و قرون اگر در زمان آن قبله اهل ایمان بودندی مفاخرت و مباهات به انخراط در سلک مستفیدان و ملازمان مجلس عالیش نمودندی انتهی. (۱۶۳)

گویند در بیست سالگی از ضبط علوم فارغ گردیده و در چهارده سالگی داعیه مناظره با علامه دوانی در خود دیده، در سنه نهصد و سی و شش که زمان سلطنت در کفّ با کفایت شاه طهماسب صفوی بود آن جناب به صدارت عظمی رسید ملقب به صدر صدور ممالک گردید، و در سنه نهصد و سی و هشت جناب خاتم المجتهدین محقق کرکی از عراق عرب به تبریز آمد و از جانب سلطان نهایت احترام می دید به امیر غیاث الدّین مذکور در طریقه محبت مسلوک فرمود.

گویند که این دو بزرگوار با هم قرار دادند که در یک هفته جناب محقق کتاب شرح تجرید را نزد میر بخواند و در هفته دیگر جناب میر کتاب

قواعـد را از جنـاب محقق اسـتفاده نمایـد. مـدتی بر این منوال گـذشت تـا آنکه مفسـدین سـخنی چینی کردنـد و مابین این دو بزرگوار را به هم زدنـد، پس جنـاب میر، از منصب صـدارت اسـتعفا و عود به شـیراز نمود و در سـنه نهصـد و چهل و هشت به رحمت ایزدی پیوست و در جوار مزار پدر بزرگوارش به خاك رفت، و آن جناب را مصـنفات بسیار است که ذکرش در اینجا مهم نیست و والـد ماجـدش سـید الحکماء و المـدقّقین ابوالمعالی صدرالدّین محمد بن ابراهیم است که معروف به صدرالدّین کبیر که قاضی نوراللّه در ترجمه او فرموده:

آباء و اجداد امجاد او تا حضرت ائمه معصومین علیهم السلام همگی حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده اند انتهی. (۱۶۴)

از مآثر او، مدرسه رفیعه منصوریه است در شیراز، در سنه نهصد و سه از دنیا رحلت بفرمود.

و از جمله اجـداد ایشان است نصـر الدّین ابوجعفر احمد سـکّین که مقرب به خدمت حضـرت امام رضا علیه السـلام بوده و آن حضـرت فقه الرضـا را به خـط مبـارك خویش برای او نوشـته و آن کتـاب شـریف در جمله کتب سـید علی خان در بلاد مکه معظمه بوده چنانکه صاحب ریاض فرموده، و سید صدرالدّین محمّد مذکور فرموده:

ثُمَّ اِنَّ اَحْمَدَ السِّكین جَدّی صَحِبَ الاِ مامَ الرِّضا علیه السلام مِنْ لَدُنْ كانَ بِالْمَدینَهِ اِلی اَنْ اُشْخِصَ تَلْقاءَ خُراسانَ عَشْرَ سِنینَ فَاَخَذَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ اِجازَتُهُ عِنْدی فَاَحْمَدُ یَرْوی عَنِ الاِمامِ الرِّضا علیه السـلام عَنْ آبائِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عَنْ رَسولِ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله و سلم وَ هذَا الاَسْنادُ اَیْضَا مِمّا اَتَفَرَّدُ بِهِ لایُشْرِكُنی فیهِ اَحَدٌ وَ قَدْ خَصَّنِیَ اللّهُ

تَعالیَ بِذلِکَ وَ الْحَمْدُ للّهِ.

حسین بن الامام زین العابدین ذکر علیه السلام و بعض اعقاب او

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که حسین بن علی بن الحسین علیه السلام سیدی فاضل و صاحب ورع بوده و روایت کرده حدیث بسیار از پدر بزرگوار و از عمه اش فاطمه بنت الحسین علیه السلام و از برادرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام، احمد بن عیسی از پدرش حدیث کرده که گفت:

می دیدم حسین بن علی را که دعا می کرد من با خود می گفتم که دست خود را از دعا پایین نمی آورد تا مستجاب شود دعای او در تمامی خلق. (۱۶۵)

و از سعید صاحب حسن بن صالح مروی است که هیچ کس را ندیده بودم که از حسن بن صالح بیمناکتر از خدای باشد تا هنگامی که به مدینه طیبه درآمدم و حسین بن علی بن الحسین علیه السلام را بدیدم و از وی خائفتر و به آن درجه از خدای بیمناک ندیدم از شدت بیم و خوف چنان نمودی که گویا او را به آتش در برده، دیگر باره اش بیرون آورده اند.(۱۶۶)

یحیی بن سلیمان بن حسین از عمش ابراهیم بن الحسین از پدرش حسین بن علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که حسین گفت:

ابراهیم بن هشام مخزومی والی مدینه بود و در هر جمعه ما را به مسجد رسول خدای صلی اللّه علیه و آله و سلم نزدیک منبر جمع کردی و بر منبر بالا رفتی و امیرالمؤمنین علیه السلام را ناسزا گفتی، حسین می گوید:

پس روزی در آنجا حاضر شدم در وقتی که آن مکان از جمعیت پر شده بود من خود را به منبر چسبانیدم پس مرا خواب ربود در آن حال دیدم

که قبر شریف پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شکافته شد و مردی با جامه سفید نمایان گشت، به من گفت:

ای ابوعبداللّه!

محزون نمی کند تو را آنچه این می گوید؟

گفتم:

بلی واللّه، گفت:

چشمهای خود را بگشا و ببین خدا با او چه می کند، پس دیدم ابراهیم بن هشام را در حالتی که به علی علیه السلام بد می گفت ناگاه از بالای منبر به زیر افتاد و بمرد لعنه اللّه علیه. (۱۶۷)

مؤلف گوید:

پیش از این دانستی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را دو پسر بوده به نام حسین و آنکه کوچکتر بوده حسین اصغرش می گفتند و فرمایش شیخ مفید در توصیف حسین معلوم نیست که کدام یک مراد او است لکن شیخ مادر مستدرک الوسائل ع و بعضی دیگر، فرمایش او را بر حسین اصغر وارد کرده اند، به هر جهت آن حسین که صاحب اولاد و اعقاب است، حسین اصغر است که کنیه اش ابوعبداللّه بوده و مردی عفیف و محدث و فاضل بوده و جماعتی از وی روایت حدیث کرده اند از جمله عبداللّه بن المبارك و محمّد بن عمر واقدی شیعی است در سنه صد پنجاه و هفت به سن شصت و چهار سالگی وفات کر و در بقیع به خاك رفت.

و او را چند پسر بوده یکی عبداللّه پدر قاسم است که رئیس و جلیل بوده و دیگر حسن بن حسین است که مردی محدث نزیل مکه بوده و در ارض روم وفات کرده و دیگر ابوالحسین علی بن حسین است که او را از رجال بنی هاشم می شمردند و صاحب فضل و لسان و بیان و سخاوت بوده

و از اخلاق او نقل شده که چون طعام برایش حاضر می کردند صدای سائل که بلند می شد طعام خود را به سائل می داد دیگر باره طعام برای او حاضر می کردند باز صدای سائل می شنید آن طعام را به سائل می داد. لاجرم در وقت غذا خوردن او زوجه اش کنیزی را می فرستاد به نزد در بایستد تا سائل پیدا شود و به او چیزی دهد که سائل صدا نکند تا علی آن طعام را بخورد.

و دیگر عبیدالله اعرج است که بیاید ذکرش و بیای در ذکر اولاد حضرت صادق علیه السلام آنکه فاطمه دختر حسین زوجه آن حضرت و مادر اسماعیل و عبدالله پسران آن حضرت بوده و بالجمله، فرزندان و بازماندگان حسین اصغر در حجاز و عراق و بلاد عجم و مغرب بسیار بوده اند.

از ایشان است حفیدش ابوعبدالله محمّد بن عبدالله بن الحسین مذکور مدنی نزیل کوفه که علماء رجال او را ذکر کرده اند، وفاتش سنه صد و هشتاد و یک واقع شده.

و برادرش قاسم بن عبدالله بن الحسین مردی رئیس و فاضل بوده، ابوالفرج در مقاتل الطالبیین او را ذکر نموده. (۱۶۸)

و از جمله ایشان است عبدالله بن الحسن بن الحسین الا صغر مدفون در شوشتر که قاضی نورالله در مجالس در حق او گفته که او از اکابر ذریّه سیدالمرسلین، و در فضل و طهارت مشابه جد خود حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود و لهذا در دست اعادی دین شهید گردید،

و هم نقل کرده که نام شریف او عبدالله و لقب مُنیفش زین العابدین بود. بانی اصل عمارت او مستنصر خلیفه عباسی که اول بار

قبّه شریف حضرت امام موسی کاظم و امام محمّدجواد علیهما السلام را بنا نهاد و بعد از آن متاخراً سادات حسینی مرعشی شوشتر بر آن عمارت افزودند و مساعی جمیله در تزویج مزار فایض البرکات او که از اشراف و الطف بقاع شوشتر است نمودند،

شکراللّه سمیهم انتهی. (۱۶۹)

و نیز از ایشان است که احمد بن علی بن محمّد بن جعفر بن عبداللّه بن الحسین الا صغر که معروف است به عقیقی و مقیم مکه معظمه بوده و از اصحابنا الکوفیین روایت بسیار سماع کرده و کتبی تصنیف نموده و پسرش علی بن احمد معروف به عقیقی صاحب کتب کثیره و کتاب رجال، معاصر شیخ صدوق است.

و شیخ ابوعلی در منتهی المقال از او بسیار نقل می کند و علامت او را عق قرار داده و فرموده که او از اجله علماء امامیه و اعاظم فقهاء اثنی عشریه صاحب مصنفات مشهور است، و آیه اللّه علامه در خلاصه (۱۷۰)

از کتاب رجال او بسیار نقل می کند.

و شیخ صدوق در کتاب اکمال الدّین (۱۷۱) حدیثی نقل کرده که صریح است در جلالت و علو منزلت او و عمش حسن بن محمّد بن جعفر بن عبداللّه بن الحسین الا صغر از جانب داعی کبیر حکومت شهر ساری داشت.

در غیبت داعی، جامه سیاه که شعار عباسیان بود بپوشید و خطبه به نام سلاطین خراسان کرد.

چون داعی قوت گرفت و معاودت نمود او را به قتل رسانید.

و از جمله ایشان است سید شریف نسّابه امام زاده قاضی صابر که در ونک که یکی از قراء طهران است مدفون است و نسب شریفش چنانچه در روح و ریحانه است چنین است:

ابوالقاسم

على بن محمّد بن نصر بن مهدى بن محمّد بن على بن عبداللّه بن عيسى بن على بن حسين الا صغر بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليه السلام و نقل كرده از نهايه الا عقاب كه تولد اين امام زاده در همان قريه بوده و در علم نسب كمال امتياز داشته و در زمانهاى گذشته هر بلدى را نسّابه اى بوده و نسّابه رى او بوده و نسّابين به خدمتش مى رسيدند و از او استفاده مى نمودند.

و از مجدالدّين كه يكى از نسّابين رى بوده نقل كرده كه گفته:

وَ قَدْ رَاءَيْتُهُ بِالرَّيْ وَ حَضَرْتُ مَجْلِسَهُ وَ كانَ يَدْخُلُ عَلَيَّ وَ يَجْرى بَيْنَنا مُذاكَرَةٌ فِى عِلْمِ الاَنْسابِ فى شُهُورِ سَنَهِ سِتّ وَ عِشرْيَنَ وَ خَمْسَماءَهِ. (۱۷۲)

و از جمله ايشان است محمّد السّليق و على المرعشى پسران عبيداللّه بن محمّد بن حسن بن حسين الا صغر، اما اين كلمه ماخوذ است از قوله تعالى سَلَقُوكُمْ بِاَلْسِنَهٍ حِدادٍ (۱۷۳)

و اما على المرعش، قاضى نوراللّه شوشترى گفته كه كبوتر بلند پرواز را مرعش مى گويند و چون على مذكور به علو شان و رفعت منزلت و مكان اتّصاف داشت توصيف او به مرعش جهت استعاره علو منزلت او بوده باشد، و فرموده:

به او منتسب اند سادات مرعشيه و آنها چهار فرقه اند:

فرقه اول:

سادات عالى درجات مازندران كه به تشيع مشهورند، و از جمله ايشان است مير قوام الدّين كه سلاطين قواميه مرعشيه مازندران به او منسوب اند و او مشهور به مير بزرگ است و نسبش بدين طريق است:

سيد قوام الدّين صادق بن عبداللّه بن محمّد بن ابى هاشم بن على بن حسن بن على المرعش،

و آن جناب مـدتی در خراسان به سـلوک مشـغول بود بعد از آن به مازندران وطن اصـلی خود رجوع کرد و در سـنه هفتصد و شصت فرومانده مازندران گردید و در سـنه هفتصد و هشـتاد و یک وفات کرد و در آمل مدفون گشت، و مشـهدش مزاریست ساطع الانوار که در عهد صفویه بارگاهش به اهتمام تمام پرداخته قبه عظیمی بر آن افراخته شد، و او را چند پسر والاگهر بوده، از آن جمله است سید رضی الدّین والی آمل و سید فخرالدّین سردار رستمدار و سید کمال الدّین فرمانفرمای ساری؛

فرقه دوم سادات شوشترانـد که از مازنـدران به آنجا آمـده انـد و ترویـج مـذهب ائمه اطهار علیهم السـلام نموده انـد و از اکابر متأخر ایشان صدر عالی مقدار امیر شمس الدّین اسداللّه الشهیر به شاه میر و پدر منشرح الصّدر میر سید شریف است؛

فرقه سوم مرعشیه اصفهان اند که ایشان نیز از مازندران به اصفهان آمده اند؛

فرقه چهارم مرعشـیه قزوین انـد که از قـدیم الایّام در آن دیار روزگار گذرانیـده اند، و بعضـی از ایشان نقیب و متولی آسـتانه حضرت شاهزاده حسین اند. (۱۷۴)

و بـدان که از اولاـد علی مرعش است سـید فاضل فقیه عارف زاهـد ورع ادیب ابومحمّـد حسن بن حمزه بن علی مرعش که از اجلاّـی فقهای طایفه شـیعه و از علمای امامیه مائه رابعه است و در طبرسـتان بوده، شـیخ نجاشـی و طوسـی و علامه سایر ارباب رجال رضوان اللّه علیهم او را ذکر کرده انـد و سـتایش بلیغ از او نموده انـد و مصـنفات او را نام برده اند، روایت می کند از او تَلْعَکْبَری؛

شیخ نجاشی فرموده که او معروف است به مرعشی و از بزرگان این طایفه

و فقهای ایشان بود، به بغداد آمد و شیوخ ما با او در سنه سیصد و پنجاه و شش ست و خمسین و ثلاث مائه ملاقات کردند و در سنه سیصد و پنجاه و هشت ثمانی و خمسین و ثلاث مائه وفات یافت. (۱۷۵) و سید بحرالعلوم او را توثیق نموده و فرموده:

وَ قَدْ صَحَّ بِما قُلْناهُ اَنَّ حَديثَ الْحَسَنِ صَحيحٌ

و ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء ذکر نموده از جمله مصنفات او کتاب غیبت است. (۱۷۶)

مؤلف گوید:

که از کتاب غیبت او نقل شده این حکایت که فرموده حدیث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب ما امامیه، گفت:

سالی از سالها به اراده حج بیرون رفتم در آن سال گرما شدت تمام داشت و سموم بسیار بود، س از قافله منقطع گشتم و راه را گم کردم و از غایت تشنگی از پای درآمده بر زمین افتادم و مشرف به مرگ شدم، پس شیهه اسبی به گوشم رسید چشم گشوده جوانی دیدم خوشروی و خوشبوی بر اسبی شهبا سوار و آن جوان، آبی به من آشامانید که از برف خنک تر و از عسل شیرین تر بود و مرا از هلاک شدن رهانید.

گفتم:

ای سید من! تو کیستی که این مرحمت درباره من فرمودی؟

فرمود:

منم حجت خدای بر بندگان خدا و بقیه اللّه در زمین او، منم آن کسی که پر خواهم کرد زمین را از عدل آن چنان که پر شده باشد از ظلم و جور، منم فرزند حسین بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، بعد از

آن فرمود که:

چشمانت را بپوش، پوشیدم.

فرمود:

بگشا، گشودم خود را در پیش روی قافله دیدم، پس آن حضرت از نظرم غایب شد.

صلوات اللّه علیه

شرح حال شهید قاضی نوراللّه

مؤلف گوید:

که در احوال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیاید ان شاء اللّه تعالی خبری مناسب با این حکایت، و بدان نیز که منتهی می شود به علی مرعش نسب شریف سید شهید و عالم فاضل جلیل قاضی نوراللّه ابن شریف الدین حسینی مرعشی صاحب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و الصوارم المهرقه و غیر ذلک، معاصر شیخنا البهائی بوده و در اکبرآباد هند قاضی القضاه بود، و با آنکه مابین اهل سنت بود تقیه می نمود، آنچه قضاوت نمود و حکم داد تمامش بر مذهب امامیه بود و لکن آن را مطابق می کرد با فتوای یکی از ائمه اهل سنت از کثرت اطلاع و مهارتی که داشت در فقه شیعه و سنی و احاطه به کتب و تصانیف آنها، اهل سنت او را به سبب تالیف کتاب احقاق الحق شهید کردند و مرقد شریفش در اکبرآباد مزار و مشهور است. قریب نود مجلد در غالب علوم تالیف نموده که از جمله آنها است مصائب النّواصب در رد میرزا مخدوم شریفی که در مدت هفده روز نوشته و والدش نیز از اهل علم و حدیث بوده.

شرح حال سلطان العلماء

و نیز از سادات مرعشیه است سید محقق علامه خلیفه سلطان حسین بن محمّد بن محمود الحسین الا ملی الاصفهانی ملقب به سلطان العلماء صاحب مصنفات و حواشی دقیقه موجزه مفیده در زمان شاه عباس اول امر وزارت و صدارت به وی تفویض شد و چندان مکانت و مرتبت پیدا کرد نزد سلطان که داماد سلطان گردید. صاحب تاریخ عالم آراء در تاریخ وزارت او این مصرع گفته:

وزیر شاه شد داماد سلطان.

در سنه هزار و شصت و چهار

در اشرف مازندران وفات کرد جنازه شریفش را از اشرف به نجف اشرف حمل کردند و به خاک سپردند.

شرح حال میرزا محمّد حسین شهرستانی

و نیز از سادات مرعشیه است سید سند و رکن معتمد عالم فاضل جلیل و فقیه محقق بی بدیل محدث باهر و سحاب ماطر و بحر زاخر جناب آقا میرزا محمّد حسین شهرستانی حائری صاحب مؤلفات فائقه و تصنیفات رائقه، ولادت شریفش یک هزار سال و دو ماه بعد از ولادت مبارک حضرت حضرت حجت علیه السلام روی داده از بطن کریمه قدوه العلماء العظام آقا احمد بن آقا محمّد علی کرمانشاهی ابن استاد اکبر محقق بهبهانی رضی اللّه عنه و عمده تحصیلش نزد علامه ثانی سمیّش مرحوم فاضل اردکانی بوده، خود آن جناب در کتاب موائد در ترجمه آقا محمّد ابراهیم بن آقا احمد، فرمود:

وی خالوی حقیر است در کرمانشاهان متولد شدم والد در سفری بود خال (دایی) مذکور به ایشان نوشت که خداوند مولودی به شما عطا کرده که با شما مفاخره می کند می گوید منم حسین و پدرم علی و مادرم فاطمه و جدم احمد و خالم ابراهیم، حقیر گوید بلی و برادرم حسن و پسرانم علی و زین العابدین و دخترانم سکینه و فاطمه انتهی.

شرح حال عبیداللّه اعرج

ذکر عبیداللّه الا عرج بن الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علیه السلام و بعض اولاد و اعقاب او:

همانا عبیداللّه بن الحسین الا صغر را ابوعلی کنیت است مادرش ام خالد یا خالده دختر حمزه بن مصعب بن زبیر بن العوام است و چون در یکی از دو پای او نقصانی بود اعرجش خواندند.

وقتی وارد شد بر ابوالعباس سفاح، سفاح ضیعتی از ضیاع مدائن را به هر سال هشتاد هزار دینار را از آن مدخل برخاستی در اقطاع وی مقرر فرمود و عبیداللّه از بیعت

محمّـد بن عبـداللّه معروف به نفس زکیه تخلـف جست، از این روی محمّـد سوگنـد خورد که اگر او را بنگرد به قتـل رسانـد، چون وی را نزد محمّـد آوردنـد محمّـد هر دو چشم خود فرو خوابانیـد تا خلاف سوگند خود نکرده باشد؛ چه اگر دیدارش به دیـدارش افتادی به تقاضای سوگنـد او را بایستی به قتل رسانـد و عبیـداللّه در خراسان به ابومسلم درآمد، ابومسـلم مقدمش را گرامی داشت و از بهرش رزق واسع و روزی فراوان مقرر داشت و مردم خراسان او را بزرگ داشـتند و عبیداللّه در ضـیعتی که در ذی امران یا ذی امان داشت وفات یافت و او را از چهار تن عقب بماند:

علی الصالح

و جعفر الحجه

و محمّد الجوانی

و حمزه المختلس.

اما علی الصالـح بن عبیـداللّه الا عرج کنیه اش ابوالحسن و مردی کریم و با ورع و فاضل و پرهیزکار و ازهد آل ابوطالب بود و او و زوجه اش ام سلمه دختر عبداللّه بن الحسین الا صغر را که دختر عمویش باشد الزوج الصالح می خواندند.

قاضـی نوراللّه در مجـالس المؤمنین گفته آنچه حاصـلش این است که ابوالحسن علی بن عبیـداللّه اعرج سـخت بزرگ و عظیم القـدر بود و ریاست عراق به او تعلق داشت و مسـتجاب الدعوه و اعبد آل ابوطالب بود در زمان خویش و از اختصاص یافتگان به حضـرت امام موسـی و امام رضا علیه السـلام بود و حضرت امام رضا علیه السلام او را زوج الصالح می نامید و آخرالامر در خدمت آن حضـرت به خراسان رفت، و چون محمّد بن ابراهیم طباطبا خواست از بهر ولایت ابوالسّـرایا از وی بیعت ستاند قبول نکرد. (۱۷۷)

و در رجال کشّی از

سلیمـان بن جعفر مروی است که علی بن عبیـداللّه در آغـاز امر به من گفت می خواهم در حضـرت امام رضا علیه السـلام فایز شوم و بر وی سلام فرستم گفتم:

چه تو را باز می دارد؟

گفت:

عظمت و هیبت آن حضـرت، چون روزی چند برآمد امام علیه السلام رنجور شد. مردم به عیادت آن جناب مبادرت نمودند به وی گفتم وقت [مناسب] است که به حضور مبارکش مشـرف شوی، چون به خدمت آن حضـرت رسـید امام علیه السـلام او را مکرم و معظم داشت، علی بن عبیداللّه نیک شادان شد از آن پس وی در بستر رنجوری در افتاد،

امام علیه السلام او را عیادت فرمود من نیز در خدمت آن حضرت بودم و آن حضرت چندان جلوس فرمود تا آنکه در آن خانه بودند بیرون رفتند و چون آن حضـرت بیرون شد من نیز در خدمت آن حضـرت بیرون شدم، کنیز من در خانه علی بن عبیداللّه بود به من گفت که امّ سـلمه زن علی از پس پرده به حضرت امام رضا علیه السلام به نظاره بود، چون آن حضرت بیرون شد از پرده بیرون آمـد و روی خود را بر آن مکـان که آن حضـرت نشسـته بود بگـذاشت و همی بوسـید و دست بر آنجا کشـید و بر چهره مالید، من این داستان را در آستان آن امام انس و جان به عرض رسانیدم فرمود:

ای سلیمان! بدان که علی بن عبیداللّه و زن او و فرزندان او از اهل بهشت باشند.

ای سلیمان! بدان که اولاد علی و فاطمه هرگاه خدای تعالی این امر را یعنی معرفت امامت ائمه اهل بیت را به ایشان روزی

فرمایـد ایشان چون دیگر مردم نخواهند بود. (۱۷۸) و علی صالـح را اولاـد و اعقـاب بوده و در اولاد او بوده ریاست عراق و از احفاد او است شیخ شرف النّسابه ابوالحسن محمّد بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابراهیم بن علی صالح که شیخ سید بن رضی و مرتضی بوده.

حُکِیَ اِنَّهُ بَلَغَ تِسْعَا وَ تِسْعینَ سَنَهَ وَ هُوَ صَحیحُ الاَعضاءِ.

جعفر الحجه بن عبیداللّه الا عرج

و اما جعفر الحجه بن عبیداللّه الا عرج:

پس او سیدی است شریف، عفیف، عظیم الشأن، جلیل القدر، عالی همت، رفیع مرتبت، فصیح اللّسان؛

گوینـد در فصـاحت و براعت شبیه زیـد بن علی علیه السـلام بود، و زیـدیه او را حجه اللّه می گفتنـد و جمعی به امامت او قائل بودنـد. ابوالبختری وهب بن وهب والی مـدینه از جانب هارون الرشـید او را در حبس کرد و هیجـده ماه در حبس بود تا وفات کرد، و پیوسته قـائم اللیـل و صـائم النهار بود و افطار نمی کرد مگر در عیـدین، و پیوسـته امارت و ریاست در اولاد او بوده در مدینه تا سـنه هزار و هشـتاد و هشت بلکه زیادتر و او را چند پسر بوده یکی ابوعبداللّه الحسین و او مسافرت کرد به بلخ و اولاد پیـدا کرد در آنجا، و از اولاد او است ابوالقاسم علی بودله بن محمّـد الزّاهـد که سـیدی جلیل القدر، عظیم الشأن، عالم، فاضل، کامل، صالح، عابد رفیع المنزله بوده که سـید ضامن در تحفه ترجمه او و اولاد او را ذکر کرده و دیگر ابومحمّد حسن است از اولاد اوست نجم المله و الحق والدین سید مهنّا قاضی مدینه.

شرح سید مهنّا

ذکر مهنّا بن سنان و نسب طاهر جد او رحمه اللّه علیه:

هو السـید مهنّا بن سـنان بن عبـدالوهّاب بن نمیله بن محمّـد بن ابراهیم بن عبـدالوهّاب و تمامی این جماعت هر کدام در عصـر خود قاضـی مـدینه مشـرفه بوده اند، ابن ابی عماره مهنّا الا کبر بن ابی هاشم داود بن امیر شـمس الدّین ابی احمد قاسم بن امیر علی عبیداللّه که امارت و ریاست داشت در مدینه در عقیق. ابن ابی الحسن

طاهر که در حق او گفته اند عالم، فاضل کامل، جامع، ورع، زاهد، صالح، عابد، تقی، نفی، میمون جلیل القدر عظیم الشأن، رفیع المنزله، عالی الهمّه بوده به حدی که فرزندان برادرش را ابن اخی طاهر می گفتند از ایشان است شریف ابومحمّد حسن بن محمّد یحیی النّسابه که شیخ تلعکبری از او روایت می کند و در سنه سیصد و پنجاه و هشت وفات کرده و در منزل خود در بغداد در سوق العطش که نام محله ای است مدفون شده.

و شیخ مفید رحمه اللّه در اوایل جوانیش او را درک کرده و از او اخذ نموده.

و بیاید در ذکر اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حال احمد بن موسی علیه السلام روایتی از شیخ مفید از شریف مذکور، و سید ضامن بن شدقم نقل کرده است که:

مابین ابوالحسن طاهر و یکی از اهل خراسان محبت و مودت بود و آن مرد خراسانی هر سال که به حج مشرف می گشت چون به مدینه مشرف می شد بعد از زیارت حضرت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام به زیارت این سید مشرف می شد و دویست دینار تقدیم آن جناب می نمود، و این مستمری شده بود برای آن سید معظم تا آنکه بعضی از معاندین به آن شخص خراسانی گفتند تو مال خود را ضایع و در غیر محل صرف می نمایی؛ چه این سید در غیر طاعت خدا و رسول آن را صرف می نماید، آن شخص خراسانی سه سال آن مستمری را قطع نمود. سید بزرگوار دل شکسته شد، جدش را در خواب دید، به وی فرمود:

غمناک مباش که من امر

کردم آن مرد خراسانی را که آن وجه را هر ساله به تو بدهد و آنچه هم از تو فوت شده عوض آن را به تو بدهد و آن خراسانی نیز رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را در خواب دید که به وی فرمود:

ای فلان! قبول کردی حرف دشمنان را در حق پسرم طاهر، قطع مکن صله او را و بده به او عوض آنچه از تو فوت شده در سالهای قبل.

آن مرد بیدار شد و با کمال مسرت و خوشحالی به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت جناب سید رسید و دست و پای او را بوسید و ششصد دینار و بعض هدایا تسلیم سید نمود.

سید فرمود:

خواب دیدی جدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را که تو را امر به آن نمود؟

گفت:

بلی! پس خود سید خواب خود را نقل کرد،

آن خراسانی دیگر باره دست و پای او را بوسه داد و از او معذرت خواست.

و آن سید پسر عالم فاضل و عارف و ورع و زاهد ابوالحسن یحیی نسّابه است. اول کسی که جمع کرده کتابی در نسب آل ابوطالب.

وَ کانَ رَحْمَهُ اللّهُ عارِفا بِاُصوُلِ الْعَرَبِ وَ فُرُوعِها حافِظَا لانْسابِها وَ وَقایعَ الْحَرَمَیْنِ وَ اَخْبارِهاَ.

در محرم سنه دویست و چهارده در عقیق مدینه به دنیا آمد و در سنه دویست و هفتاد و هفت در مکه وفات کرد و در نزدیکی قبر خدیجه کبری علیهما السلام به خاك رفت. ابی محمّد حسن بن ابی الحسن جعفر الحجه بن عبیداللّه الحسین الا صغر بن الا مام زین العابدین علیه السلام.

و بالجمله، سید مهنّای مذکور علامه فقیه

نبیه محقق مدقق جامع فضائل و کمالات در نهایت جلالت قدر و عظمت شان است و صاحب مسائل مدنیات است و آن مسائلی است که از آیه اللّه علامه حلی رحمه اللّه سؤال کرده و علامه جواب داده و تجلیل بسیار از او فرموده از جمله در یکی از اجوبه مسائل فرموده:

اَلسَّیِّدُ الْکَبیرُ النَّقیبُ الْحَسیبُ النَّسیُب الْمُرَتَضی مُفْخَرُ السّادَهِ وَ زَیْنَ السِّیادَهِ مَعْدِنُ الْمَجْدِ وَ الْفِخارِ وَ الْحِکَمَ وَ الا ثارِ الْجامِعُ لِلقِسْطِ الاَوفی مِنْ فَضائل الاَخْلاقِ وَ السَّهْم الْمُعَلّی مِنْ طیبِ الاَعْراقِ مُزَیَّنُ دیوانِ الْقَضآءِ بِاِظْهارِ الْحَقِّ عَلَی الْحُجَّهِ الْبَیْضآءِ عِنْدَ تَرافُعِ الخُصَماَءِ نِجْمُ الْمِلَّه وَ الْحَقِّ وَ الدِّینِ مُهَنَّا بْنِ سِنانِ الْحُسَیْنی الْقاطِنُ بِمَدینَهِ جَدِّهِ رَسُولِ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله و سلم، السّاکِنُ مَهْبِطَ وَحیِ اللّهِ سَیِّدُ الْقُضاهِ وَ الْحُکام بَیْنَ الْخاصِّ وَ الْعامِّ شَرَّفَ اَصْغَرَ خَدَمِهِ وَ اَقَلَّ خُدّامِهِ رَسائِلَ فِی ضِمْنِها مَسآئِلُ الی غیر ذلک. (۱۷۹)

روایت می کند سید مهنّای مذکور از علامه و فخرالمحققین و اجازه داده به شیخ شهید رحمه اللّه.

و سید علی سمهودی در جواهر العقدین حکایتی از جلالت او نقل کرده شبیه به حکایت جدش سید ابوالحسن طاهر که شیخ ما در خاتمه مستدرک آن را نقل فرموده و سید ضامن بن شدقم مدنی در تحفه در ذکر سید مهنّا بن سنان گفته که والدم علی بن حسین ذکر کرده در شجره انساب اتصال نسب سادات بدلاء را که در قرب کاشان از بلاد عجم می باشند به سنان قاضی و ایشان در آنجا معروفند به وحاحده انتهی.

و حموی در معجم گفته که به عقیق مدینه منسوب است محمّد بن جعفر بن عبداللّه بن الحسین الا

صغر معروف به عقیقی و او را عقب است و در اولاد او ریاست بوده، و از اولاد او است احمـد بن حسـین بن احمد بن علی بن محمّد عقیقی ابوالقاسم که از وجوه اشراف بوده، در دمشق وفات کرد، چهار روز مانده از جمادی الاولی سنه سیصد و هفتاد و هشت در باب صغیر به خاک رفت. انتهی. (۱۸۰)

و نیز از اولاد ابومحمّد حسن بن جعفر الحجه است:

سیـد مجدالـدّین ابوالفوارس محمّـد بن ابی الحسن فخرالدّین علی عالم فاضل ادیب شاعر نسّابه ابن محمّد بن احمد بن علی الا عرج بن سالم بن برکات بن ابی العز محمّد بن ابی منصور الحسن نقیب الحائر ابن ابوالحسن علی بن حسن بن محمّد المعمّر بن احمد الزائر بن علی بن یحیی النسّابه ابن حسن بن جعفر الحجه.

و بالجمله، سید مجد الدین ابوالفوارس عالم جلیل القدر بوده و صاحب تحفه الا زهار ثنا بلیغی از او نموده و فرموده که اسمش در حائر امام حسـین علیه السـلام و مساجد حلّه مرقوم است و اولاد او را بنو الفوارس می گویند و او پدر سید عالم جلیل محقق مـدقّق عمید الدّین عبدالمطلب بن محمّد است که بسـیار جلیل القدر و رفیع المنزله است و از مشایخ شـیخ شـهید است و والده اش دختر شیخ سدید الدین والد علامه است. (۱۸۱)

شیخ شهید رحمه اللّه در اجازه ابن بجده (۱۸۲) در حق او فرموده:

عَنْ عِدَّهِ مِنْ اَصْحابِنا مِنْهُمُ الْمَوْلی السَّیِّدُ الا مامُ الْمُرْتضی عَلَمُ الْهُدی شَیْخُ اَهْلِ الْبَیْتِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ فی زَمانِهِ عَمیدُ الْحَقِّ وَ الدّینِ اَبُوعَبْدِاللّهِ عَبْدُ الْمُطَّلِب بِنُ الاَعْرَجِ الْحُسَیْنی طابَ اللّه ثَراهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّهَ مَثْواهُ.

مصنفات آن جناب مشهور

است و اکثر آنها تعلیقات و شروحی است بر جمله ای از کتب خالویش علامه مانند منیه اللّبیب شرح تهذیب الاصول (۱۸۳) کنزالفوائد فی حلّ مشکلات القواعد و تبصره الطالبیین فی شرح نهج المسترشدین و شرح مبادی الاصول الی غیر ذلک.

ولادتش شب نیمه شعبان سنه ششصد و هشتاد و یک در حلّه، وفاتش شب دهم شعبان سنه هفتصد و پنجاه و شش واقع شده و از مجموعه شیخ شهید نقل شده که فرمود در بغداد وفات کرده و جنازه اش را به مشهد مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند.

بَعْدَ اَنْ صُلِّیِ عَلَیْهِ بِالْحِلَّهِ فِی یَوْمِ الثُّلثاءِ بِمَقامِ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ علیه السلام.

روایت می کند از پدر و جدش و از دو خالش علامه و رضی الدّین علی بن یوسف برادر علامه و غیر ذلک و پسرش سید جمال الدین محمّد بن عبدالمطلب عالم جلیل عالی الهمّه رفیع القدر و المنزله در مشهد غروی به ظلم و ستم شهید گشت. (۱۸۴)

و در تحفه الازهار است که آن جناب را در نجف اشرف به ظلم و عدوان آتش زدند و سوزانیدند، و برادران عمید الدین فاضل علامه نظام الدّین عبدالحمید و فاضل علامه ضیاءالدین عبداللّه و اولاد او نیز از فقها و علما می باشند. (۱۸۵) و در عمده الطّالب به ایشان اشاره شده. (۱۸۶)

محمّد الجوانی بن عبداللّه الا عرج

و اما محمّد الجوانی بن عبداللّه الا عرج:

پس منسوب است به جوانیه که قریه ای است در نزدیک مدینه که منسوب است به آن علویون بنو الجوانی که از ایشان است ابوالحسن علی بن ابراهیم بن محمّد بن الحسن بن محمّد الجوانی بن عبیداللّه الاعرج که علماء رجال او را ذکر کرده اند و توثیق نموده اند و

گفته اند ثقه و صحیح الحدیث بوده و با حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان رفته.

و لکن احقر در رفتن او به خراسان با حضرت امام رضا علیه السلام تأمل دارم؛ زیرا که او زیاده از صد سال بعد از حضرت امام رضا علیه السلام بوده، به دلیل اینکه ابوالفرج اصفهانی که تاریخ وفاتش در سنه سیصد و پنجاه و شش است از او سماع کرده و کتب او را از او نقل می کند و شیخ تلعکبری که وفاتش سنه سیصد و هشتاد و پنج است از پسرش ابوالعباس احمد بن علی بن ابراهیم جوّانی اجازه گرفته و از او روایت می کند و دعای حریق را از او شنیده، پس بسیار بعید است که علی بن ابراهیم مذکور در سنه دویست هجری با حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان رفته باشد و آنچه به نظر احقر می رسد آن است که محمّد جوانی که جد جد علی است با حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان رفته، زیرا که در روایت اسم جوانی برده نشده بلکه خبر این است:

عَنْ اَبی جَعْفَرٍ مَحَمَّدِ بْنِ عیسی قال:

کانَ الْجَوّانی خَرِجَ مَعَ اَبی الْحَسَنِ علیه السلام اِلی خُراسانَ وَ کانَ مِنْ قَرابَتِهِ.

و مراد از جوانی محمّد بن عبیدالله اعرج است و آنکه مراد علی بن ابراهیم باشد ظاهرا اشتباه است؛ زیرا که علی مذکور ولادتش در مدینه شده و نشو و نمای او در کوفه و در کوفه وفات کرده و اگر جوانی به او بگویند به تبع جدش محمّد جوانی است واللّه العالم.

و محتمل است که او را پسری بوده علی نام و او با

حضرت همراه بوده چنانکه فاضل نسّابه جناب سید ضامن بن شدقم در تحفه الازهار در احوال ابی الحسن علی بن محمّد جوانی بن عبیداللّه اعرج گفته که او سیدی بود جلیل القدر و عظیم الشأن و رفیع المنزله، حسن الشّمائل، جم الفضائل، عالم فاضل، تقی نقی مبارک، همراه حضرت امام رضا علیه السلام بود در طریق خراسان و از آن حضرت حدیث روایت کرده و کثیر العباده بود، روزها روزه می گرفت و شب را قائم به عبادت بود و در هر روزی هزار مرتبه قل هو اللّه احد می خواند. بعد از موتش یکی از اولادش او را در خواب دید از حالش پرسید گفت:

جایم در بهشت است به جهت تلاوت کردنم سوره اخلاص را؛ و او را مصنفات عدیده جلیله است در بیشتر علوم انتهی.

و نیز از اولاد محمّد جوانی است ابوعبداللّه محمّد بن الحسن بن عبداللّه بن الحسین بن محمّد بن الحسن بن محمّد جوانی ابن عبیداللّه الا عرج که نجاشی فرموده ساکن طبرستان بود و فقیه بود و سماع حدیث کرده و از مصنفات اوست کتاب ثواب الا عمال. (۱۸۷)

و اما حمزه المختلس بن عبیداللّه الا عرج پس اعقاب او قلیل است، و از اعقاب او است حسین بن محمد بن حمزه المختلس معروف به حرون که بعد از ایام یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن الا مام زین العابدین علیه السلام که گذشت ذکر او، در سنه دویست و پنجاه و یک در کوفه خروج کرد. مستعین، مزاحم بن خاقان را با لشکری عظیم به حرب او فرستاد، چون عباسیین به کوفه نزدیک شدند حسین از

راه دیگر از کوفه بیرون شد و به سامراء رفت و با متعزّ باللّه بیعت کرد، و این در ایامی بود که مستعین باللّه در بغداد بود و مردم سامراء با متعزّ باللّه بیعت کرده بودند، و مدتی بر این منوال بر حسین گذشت دیگر باره اراده خروج کرد، او را بگرفتند و در محبس افکندند و تا سال دویست و شصت و هشت در زندان بود معتمد او را رها کرد دیگر باره در کوفه خروج کرد، در سنه دویست و شصت و نه او را بگرفتند و به نزد موفق بردند، امر کرد او را در واسط حبس کردند و چندی در زندان بود تا وفات کرد.

شرح حال علی اصغر بن سجاد علیه السلام

ذکر علی اصغر بن الا مام زین العابدین علیه السلام و پسرش حسن افطس و اولاد و اعقاب او:

همانا علی بن علی بن الحسین علیه السلام کوچکترین فرزندان حضرت سجاد علیه السلام بوده و صاحب شرف و قدر بوده، و گفته شده که از برای او آثاری از فضایل و مناقب بوده و حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را به نام برادرش علی بن الحسین علیه السلام نام نهاد و اولاد او بسیار شدند.

صاحب عمده الطالب می گوید:

علی اصغر مکنّی به ابوالحسن است و از پسرش حسن افطس اعقاب پیدا کرد (۱۸۸)

ابونصر بخاری گفته است:

افطس با محمّد بن عبداللّه بن الحسن نفس زکیه خروج کرد و رایتی بیضاء در دست داشت و آزموده بود و هیچ کس به شجاعت و صبر او با نفس زکیه خروج ننمود، و افطس را به سبب طول قامت رمح (۱۸۹) آل ابوطالب می گفتند. (۱۹۰) ابوالحسن عمری گفته

که افطس صاحب رایت صفراء نفس زکیه بود و چون نفس زکیه به قتل رسید حسن افطس مختفی گردید و چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به عراق آمد و ابوجعفر منصور را بدید به وی فرمود:

ای امیرالمؤمنین! می خواهی که به حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم احسانی کرده باشی؟

گفت:

بلی یا اباعبداللّه.

فرمود:

از پسر عمّش حسن بن علی بن علی یعنی افطس درگذر، منصور از او در گذشت.

و روایت شده از سالمه کنیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که گفت:

مریض شد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پس ترسید بر خود پس موسی علیه السلام پسرش را بخواست و فرمود:

ای موسی! بده به افطس هفتاد اشرفی و فلان و فلان، سالمه گوید:

من نزدیک شدم و گفتم آیا عطا می کنی به افطس و حال آنکه نشست در کمین تو و می خواست تو را بکشد؟

فرمود:

ای سالمه!

می خواهی من از آن کسان باشم که خدای تعالی فرموده:

وَ یَقْطَعُونَ ما اَمَرَ اللّهِ بِهِ اَن ْیُوصَل (۱۹۱)؛

یعنی قطع می کنند و می برند چیزی را که حق تعالی فرمان کرده که به هم پیوسته دارند، یعنی رحم. (۱۹۲)

و حسن افطس را اولاد بسیار است و عقب او از پنج تن است:

علی الحوری و عمر و حسین و حسن مکفوف و عبیداللّه قتیل برامکه.

علی الحوریّ بن افطس

اما علی الحوریّ (۱۹۳) بن افطس بن علی اصغر بن الا مام زین العابدین علیه السلام مادرش امّ ولد اسمش عبّاده بوده، و علی شاعری فصیح و همان کس باشد که دختر عمر عثمانیّه را که از نخست در تحت نکاح مهدی عباسی بود به نکاح درآورد و

الهادی را این امر گران افتاد و فرمان داد تا او را طلاق گوید.

علی امتناع نمود و گفت:

مهدی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم نبوده است تا زنان او بعد از وی بر دیگران حرام باشند و از من اشرف نبوده است، موسی هادی از این سخن در خشم شد و فرمان داد چندان او را بزدند تا بی هوش گشت، و این علی را هارون رشید به قتل رسانید.

شرح حال سید رضی الدین آوی

ذکر سید رضی الدّین محمّد آوی که یکی از اعقاب علی الحوریّ است:

همانا از اعقاب علی الحوریّ می باشد سید جلیل عابد نبیل رضی الدّین محمّد آوی النقیب ابن فخرالدّین محمّد بن رضی الدّین محمّد بن زید بن الدّاعی زید بن علی بن الحسین بن الحسن بن ابی الحسن علی بن ابی محمّد الحسن النّقیب الرّئیس ابن علی بن محمّد بن علی الحوریّ ابن حسن بن علی اصغر ابن الا مام زین العابدین علیه السلام و این سید جلیل صاحب مقامات عالیه و کرامات باهره است و عدیل سید رضی الدّین بن طاووس و صدیق او است و بسیار می شود که سید بن طاووس تعبیر می کند از او در کتب خود به برادر صالح چنانکه در رساله مواسعه و مضایقه فرموده که توجه کردم من با برادر صالح خود محمّد بن محمّد بن محمّد قاضی آوی - ضاعف اللّه سعادته و شرّف خاتمته - از حلّه به سوی مشهد مولایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس بیان فرموده که در این سفر مکاشفات جمیله و بشارات جلیله برای من روی داد. (۱۹۴)

مؤلف گوید:

که از برای این سید بزرگوار قصه ای است متعلق به دعای

عبرات که سید بن طاووس در مهج الدّعوات و علامه در منهاج الصلاح به آن اشاره کرده اند و آن حکایت چنین است که خَفَر المحقّقین از والدش علامه از جدش شیخ سدید الدّین از سید مذکور روایت کرده که آن جناب محبوس بود در نزد امیری از امرای سلطان جرماغون مدت طویلی در نهایت سختی و تنگی، پس در خواب خود دید خلف صالح منتظر صلوات اللّه علیه را پس گریست و گفت:

ای مولای من!

شفاعت کن در خلاص شدن من از این گروه ظلمه،

حضرت فرمود:

بخوان دعای عبرات را.

سید گفت:

کدام است دعای عبرات؟

فرمود:

آن دعا در مصباح تو است.

سید گفت:

ای مولای من! دعا در مصباح من نیست. فرمود نظر کن در مصباح خواهی یافت دا را در آن، پس از خواب بیدار شده نماز صبح را ادا کرد و مصباح را باز نمود پس ورقه ای یافت در میان اوراق که این دعا نوشته بود در آن، پس چهل مرتبه آن دعا را خواند.

آن امیر را دو زن بود یکی از آن دو زن عاقله و مدیره و آن امیر بر او اعتماد داشت، پس امیر نزد او آمد در نوبه اش پس گفت به امیر، گرفتی یکی از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را؟

امیر گفت:

چرا سؤال کردی از این مطلب؟

گفت:

در خواب دیدم شخصی را و گویا نور آفتاب می درخشد از رخسار او، پس حلق مرا میان دو انگشت خود گرفت آنگاه فرمود که:

می بینم شوهرت را که گرفت یکی از فرزندان مرا، و طعام و شراب بر او تنگ گرفته.

پس من به او گفتم:

ای سید من! تو کیستی؟

فرمود:

من علی بن ابی طالبم، بگو به او اگر او را

رها نکرد هر آینه خراب خواهم کرد خانه او را.

پس این خواب منتشر شد و به سلطان رسید، پس گفت مرا علمی به این مطلب نیست و از بوّاب خود جستجو کرد و گفت کی محبوس است در نزد شما؟

گفتند:

شیخ علوی که امر کردی به گرفتن او.

گفت:

او را رها کنید و اسبی به او بدهید که سوار شود و راه را به او دلالت کنید که رود به خانه خود انتهی. (۱۹۵)

و این سید جلیل همان است که سند یک قسم استخاره به تسبیح به او منتهی می شود.

و او روایت می کند از حضرت صاحب الا مر علیه السلام چنانکه شیخ شهید در ذکری نقل فرموده و ظاهر آن است ک سید آن استخاره را تلقی کرده از حضرت حجت علیه السلام مشافههً بدون واسطه و این در غیبت کبری منقبتی است عظیمه **لا** يَحُومُ حَلوْلَها فَضيلَهٌ.

و من کیفیت آن استخاره را در کتاب باقیات صالحات که در حاشیه مفاتیح است نقل کردم به آنجا رجوع کنند. (۱۹۶)

روایت می کند این بزرگوار از برادر روحانی خود سید بن طاووس و از پدر بزرگوار خود از پدرش از پدرش داعی بن زید که پدر چهارم او است از سید مرتضی و شیخ طوسی و سلاّر و غیره و وفاتش در چهارم صفر سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شده.

و آویّ نسبت به آوه بر وزن ساوه از توابع قم است و فضیلت بسیار برای آن نقل شده که جمله ای از آن را قاضی نوراللّه در مجالس المؤمنین ایراد فرموده. (۱۹۷)

و بدان که از بنی اعمام سید رضی مذکور است سید جلیل شهید

تاج الدّین ابوالفضل محمّد بن مجد الدّین حسین بن علی بن زید بن داعی و شایسته است که ما به نحو اختصار به شهادت او اشاره کنیم.

ابوالفضل تاج الدّین محمّد الحسینی

شهادت ابوالفضل تاج الدّین محمّد الحسینی رحمه اللّه:

صاحب عمده الطالب گفته که این سید جلیل در آغاز امر واعظ بود، و روزگار خویش را به مواعظ و نصایح به پای گذاشت، سلطان اولجایتو محمّد او را احضار کرده به حضرت خویش اختصاص داد، و نقابت نقباء ممالک عراق و مملکت ری و بلاد خراسان و فارس و سایر ممالک خود را به تمامت به عهده کفایتش حوالت داد، اما رشیدالدّین طبیب که در حضرت سلطان وزارت داشت با تاج الدّین به عداوت و کین بوده و سبب آن شد که در مشهد ذی الکفل نبی علیه السلام که در قریه ای در میان حلّه و کوفه بود مردم یهود به زیارت می رفتند و به آن مکان شریف حمل نذور می نمودند، سید تاج الدّین بفرمود تا مردم یهود را از آن قریه ممنوع داشتند، و در بامداد آن شب منبری در آنجا نصب نموده نماز جمعه و جماعتی به پای می رفت. رشیدالدّین که از علو مقام و منزلت سید والا رتبت در حضرت سلطنت دلی پر کین و خاطری اندوهگین داشت از این کردار بر حسد و عداوتش بر افزود پس اسباب قتل او را فراهم نمود به نحوی که جای ذکرش نیست.

پس این سید جلیل را با دو پسرش شمس الدّین حسین و شرف الدّین علی در کنار دجله حاضر کردند بر طبق میل رشید خبیث، اول دو پسرش را و پس از آن خود آن

سید جلیل را به قتل رسانیدند، و این قضیه در ماه ذی القعده سنه هفتصد و یازده روی داد، و بعد از قتل ایشان مردم عوام بغداد و جماعت حنابله شقاوت نهاد خباثت فطری خویش را ظاهر کره بدن آن سید جلیل را پاره پاره کرده گوشتش را بخوردند، موهای شریفش را کنده هر دسته از موی مبارکش را به یک دینار بفروختند، چون سلطان این داستان بشنید سخت خشمناک شده و از قتل او و پسرانش متاسف گردید و بفرمود تا قاضی حنابله را به دار کشند جماعتی لب به شفاعت گشودند، فرمان داد تا واژگونه اش بر دراز گوشی کور نشانده در بازارهای بغداد گردش دهند و هم فرمان داد که بعد از آن حنابله کسی قضاوت نکند. (۱۹۸)

ذکر بعض اعقاب عمربن حسن افطس بن علی اصغر بن الا مام زین العابدین علیه السلام

شرح حال سید عبدالّله شبّر

از جمله ایشان است سید.

بدان که از اعقاب او است سید جلیل الشأن سید عبدالّله معروف به شبّر، ابن سید جلیل عالی همت رفیع مرتبت سید محمّدرضا ابن محمّد بن الحسن بن احمد بن علی بن احمد بن ناصرالدّین بن شمس الدّین محمّد بن نجم الدّین بن حسن شبّر بن محمّد بن حمزه بن احمد بن علی بن طلحه بن الحسن بن علی بن عمر بن الحسن افطس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام فاضل محدث جلیل و فقیه خبیر متتبع نبیل عالم ربانی مجلسی عصر خود تلمّذ کرده بر جماعتی از فقهاء اعلام مانند شیخ جعفر کبیر و صاحب ریاض و آقامیرزا محمّد مهدی شهرستانی و محقق قمی و شیخ احسانی و

غیرهم و تصنیف کرده کتب نافعه بسیار در تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عبادات و غیر ذلک و تعریف کرده جمله ای از کتابهای فارسی علامه مجلسی را.

و شیخ ما مرحوم ثقه الاسلام نوری در دار السّلام اسامی مصنّفات او را به اعداد ابیات آنها ذکر فرموده و نقل کرده از شیخ اجل محقق مدقّق شیخ اسداللّه صاحب مقابس الانوار که وقتی داخل شد بر سید مذکور و تعجب کرد از کثرت مصنفات او و قلت مصنفات خود با آن فهم و استقامت و اطلاع و دقت که حق تعالی به او مرحمت فرموده بود و سرّ او را از سید پرسید، سید گفت که کثرت تصانیف از من توجه امام همام حضرت امام موسی علیه السلام است؛ زیرا که من آن حضرت را در خواب دیدم که قلمی به من داد و فرمود:

بنویس! از آن وقت من موفق شدم به تالیف، پس هرچه از قلمم بیرون آمده از برکات آن قلم شریف است. (۱۹۹)

وفات کرد در رجب سنه هزار و دویست و چهل و دو به سن پنجاه و چهل سالگی و قبر شریفش در جوار حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است با مرحوم والدش در رواق شریف در حجره ای که قریب به باب القبله است در یمین کسی که داخل حرم مطهر شود.

و نیز از اعقاب عمر بن حسن افطس است امیر عمادالدّین محمّد بن نقیب النّقباء امیر حسین بن جلال الدّین مرتضی بن حسن بن حسین بن شرف الدّین مجدد الدّین محمّد بن تاج الدّین حسن بن شرف الدّین حسین بن الا میر الکبیر عماد الشّرف بن عباد بن

محمّـد بن حسـین بن محمّـد بن الا میر حسـین القمی بن الامیر علی بن عمر الاکبر بن حسن الافطس بن علی الاصـغر بن الا مام زین العابدین علیه السلام.

و امیر عمادالدّین مذکور اول کسی است که وارد شد به اصفهان و مدفون است در کوه جورت اصفهان جنب قریه خاتون آباد و او را دو پسر معروف بوده:

میر سـید علی که مدفون است نزد او و دیگر میر اسماعیل که او نیز در بقعه جورت مدفون است، و مشهور است به شاه مراد، و محل نذور و صاحب کرامات جلیله است و اولاد و احفاد او علماء و مدرس و رئیس بوده اند و شایسته است که من در اینجا به جهت احیاء ذکر آنها اشاره به معروفین از آنها نمایم بنا بر آن چه از بعض مشجرات التقاط کرده ایم.

شرح حال خاتون آبادی

ذکر اولاد و اعقاب میر اسماعیل بن میر عمادالدّین محمّد معروف به خاتون آبادی:

میر اسماعیل بن میر عماد را دو پسر معروف بوده است:

میر محمـد باقر، و میر محمّـد صالـح، اما میر محمـد باقر پس مردی عالم و ورع و زاهد و صاحب مقامات عالیه و کرامات جلیه بـوده اخـذ حـدیث کرده از تقی مجلسـی و حافـظ قرآن مجیـد بـوده و هفت مرتبه حـج مشـرف شـده که بیشـترش پیـاده بوده، ولادتش در خاتون آباد بوده و قبرش در جورت معروف و مزار است.

و پسـرش میر عبدالحسـین فاضل کامل عالم ورع محـدث فقیه و ثقه مجمع اخلاق فاضـله کثیر الجـد در عبادت و زهـد و تقوی است و تلمیذ محقق سبزواری و تقی مجلسی است، در شعبان سنه هزار و سی و هفت در خاتون آباد متولد

شده و در اصفهان وفات کرده.

و در تخت فولاد در مقبره بابا رکن الدّین مدفون گشته و پسرش میر معصوم است که در سنه هزار و صد و پنجاه و شش وفات کرده و در تخت فولاد در نزدیکی تکیه محقق خوانساری در جلو قبر مرحوم خلد مقام آقا محمّد بید آبادی مدفون گشته و معروف است به کرامات و محل نذور خلق است. گویند آقامحمّد وصیت کرده بود که نزد او دفنش کنند.

و فرزند دیگر میر محمد باقر، میر محمّد اسماعیل است که عالمی عامل فاضل کامل، زاهد، تارک دنیا بوده و در علم فقه و حدیث و تفسیر و کلام و حکمت و غیرها ماهر بوده و در جامع جدید عباسی در اصفهان مدرس بوده و قریب پنجاه سال تدریس می کرده و اخذ علم از مولی محمدتقی مجلسی و میرزا رفیع الدّین نائینی و سید میرزا جزائری نموده و هشتاد و پنج سال عمر نموده و در روز دوشنبه شانزدهم ربیع الثّانی سنه یک هزار و سی و یک متولد شده و در سنه یک هزار و یک صد و شانزده وفات فرموده.

و از رساله اجازات سید نورالدّین بن سید نعمت اللّه جزایری رحمه اللّه نقل شده که در حال این سید جلیل نگاشته که در سن هفتاد سالگی عزلت از خلق اختیار کرده در مدرسه تخت فولاد که از بنای خود ایشان است سکنی نموده و قبر خود را حجره ای از حجرات کنده و شبها بعد از فریضه مغرب و عشاء در میان آن قبر رفته و تهجّد در قبر گذاشته و بعد از آن از قبر بیرون می آمد و

شرح بر اصول کافی و تفسیر قرآن می نوشته و روزها جمعی از طلاب مستعد که از جمله مرحوم والدم و سید نعمت اللّه بوده در خدمت ایشان بودند. عاقبت در همانجا وفات فرمود و در همان قبر مدفون شد و بعد از فوت ایشان شاه سلطان حسین حجره را بزرگ کرده و قبه برای او ساخت الا ن در تخت فولاد موجود است.

میر محمد باقر ملا باشی

و میر محمد اسماعیل مذکور را چند فرزند بوده از جمله میر محمد باقر ملاّ باشی که فاضل کامل متبحر در فنون علم، صاحب مؤلفات بوده از جمله ترجمه مکارم الا خلاق، اخذ علم کرده بود از والد ماجدش و از محقق خوانساری، و در مدرسه چهار باغ اصفهان تدریس می فرمود، و در سنه هزار و یکصد و بیست و هفت او را به زهر شهید کردند در تاریخ او گفته شده:

آمد جگر [دویست و بیست و سه] از شهید ثالث بیرون [هزار و سیصد و پنجاه] (۲۰۰)،

در تخت فولاد در جوار والدش در یکی از حجرات مدفون گشت.

و در نزد او است قبر فرزند جلیلش زاهد ماهر در فنون علم، سیّما فقه و حدیث و تفسیر بوده. اخذ علم کرده بود از والد ماجد خود و از فاضل خوانساری و امامت می کرده در جامع عباسی و تدریس می نموده در مدرسه جدیده سلطانیه و چون در زمان افاغنه بوده مجهول القدر مانده.

و فرزند جلیلش استاد الکل فی الکل میرزا ابوالقاسم مدرس عالم فاضل کامل تقی نقی جامع اغلب علوم از فقه و حدیث و تفسیر و اخلاق و کلام، استاد فضلاء عصر خود بوده مانند والد ماجدش سید محمداسماعیل

در جامع عباسی امامت داشته و قریب سی سال در مدرسه سلطانیه تدریس می نموده و در علم حکمت و کلام بر عالم جلیل مولی اسماعیل خواجوئی تلمّذ کرده و در فقه و اصول و حدیث بر علامه طباطبائی بحرالعلوم تلمّذ نموده و جناب بحرالعلوم از ایشان حکمت و کلام چهار سال اخذ کرده و در سنه هزار و دویست و دو به سن پنجاه و هفت سالگی در اصفهان وفات کرده جنازه اش را به نجف اشرف حمل کردند و در نزدیکی مضجع شریف او را در سردابی دفن نمودند.

و فرزند جلیلش میر محمّدرضا عالم فاضل تقی نقی ماهر در فقه و حدیث بوده، محترز از لذات و منعزل از خلق بوده بعد از پدرش مدت سی سال در مدرسه سلطانیه تدریس و در جامع عباسی امامت داشته، در ماه رجب سنه هزار و دویست و سی و هشت در اصفهان وفات کرده جنازه اش را به نجف اشرف حمل نمودند.

و فرزند جلیلش میر محمّد صادق عالم فاضل کامل ورع تقی نقی جامع معقول و منقول و مدرس در اغلب علوم بوده، اکثر علماء بلاد از تلامذه او بودند، امامت کرد در جامع عباسی مدت سی و دو سال، ازهد اهل زمان خود بوده چهل سال روزه گرفته و به اندك چیزی تعیّش کرده و در مدت عمر خود در محبس حکام و سلاطین داخل نشده مگر یك شب به جهت محاجّه با میرزا علی محمّد باب.

اخذ کرده بود علم فقه را از محقق قمی و شیخ محمدتقی صاحب حاشیه بر معالیم و علم حکمت و کلام را از مولی علی نوری و ملاّ محراب و

ملاّ اسماعیل خواجوئی، در سنه هزار و دویست و هفت متولد شده و در چهاردهم رجب سنه هزار و دویست و هفتاد و دو بعد از تحویل به شش ساعت وفات فرمود و عجب آن است که والد ماجدش میر محمدرضا و جدّ امجدش میرزا ابوالقاسم نیز هر کدام بعد از تحویل شمس به شش ساعت وفات کردند

رضوان اللّه علیهم اجمعین.

و نافله (۲۰۱) ایشان عالم فاضل کامل حاج میر محمّد صادق بن حاج میر محمّد حسین بن میر محمد صادق مذکور است که مقامش در علم مقامی است رفیع، مانند آباء امجادش در اصفهان به تدریس و نشر علم اشتغال داشت تا سال گذشته که سنه یک هزار و سیصد و چهل و هشت باشد به رحمت ایزدی پیوست.

شرح حال میر محمّد صالح

ذکر میر محمّد صالح فرزند دیگر میر اسماعیل بن میر عمادالدّین محمّد و ذکر اولاد و اعقاب او:

همانا میر محمّد صالح را از زوجه خود سیده النساء بنت سید حسین حسینی که منتسب به گلستانه است دو فرزند بود:

سید عبد الواسع و سید محمد رفیع، سید محمّد رفیع مشغول به عبادت بود هشتاد و هشت سال عبادت کرد و در اصفهان وفات نمود و در مقبره بابا رکن الدّین مدفون گشت و سید محمّد صالح والدش در اوایل شباب (جوانی) وفات کرد و در خاتون آباد با سید حسین پدر زوجه خود در جنب بقعه ای که منسوب است به ابن محمّد حنفیّه، مدفون گشت.

و امام میر عبدالواسع بن میر محمّد صالح سبط او میر محمّدحسین در ترجمه او گفته که جدم سید عبدالواسع عالم ورع متعبد، ماهر در فنون علم و انحاء نحو و سایر علوم

و فنون عربیت بود تعلّم کرده بود بر فاضل علامه ابوالقاسم جرفادقانی و اخذ حدیث کرده از جماعتی از افاضل عصر خویش خصوص از جدم علامه ملاّ محمدتقی مجلسی رحمه اللّه، ولادتش در خاتون آباد شد و لکن به اصفهان رحلت کرد و متوطّن در آنجا شد. نود و نه سال عمر کرد و در ماه رمضان سنه هزار و یک صد و نه وفات کرد و در مقبره بابا رکن الدّین مدفون گشت، بعد از چندی از سنین (سالها)، نعشش را به نجف اشرف حمل کردند و نزدیک قبر مطهر به خاک سپردند و من او را درک کردم، و نزد او مصحف شریف و مقداری از نحو و صرف و منطق خواندم و او مرا در حجر خود تربیت کرد و حقوقش بر من بسیار است.

جَزاهُ اللّهُ عَنّی اَحْسَنَ الْجَزاءِ وَ حَشَرَهُ مَعَ مَوالیهِ.

و فرزند جلیلش میر محمّد صالح بن میر عبدالواسع عالم جلیل القدر داماد علامه مجلسی رحمه اللّه بوده.

در اصفهان شیخ الا سلام بوده، و او را مصنفاتی است از جمله حدائق المقرّبین و ذریعه و شرح فقیه و استبصار، روایت می کند از علامه مجلسی رحمه اللّه.

و فرزند جلیلش میر محمّد حسین خاتون آبادی سبط علامه مجلسی امام جمعه اصفهان عالم عامل کامل فاضل ماهر در فقه و حدیث و تفسیر و خط بوده، اخذ کرده از پدرش و از میر محمّد اسماعیل و از فرزندش میرمحمّد باقر مدرّس و او را کتابی است در اعمال سنه و رسائلی در فقه و آن بزرگوار در زمان افاغنه بوده لاجرم از ایشان گریخته و در جورت مختفی شد و در شب

دوشنبه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و یک وفات کرد.

و از میر محمّد حسین دو فرزند معروف است:

میر محمدمهدی که بعد از پدر ماجدش امام جمعه اصفهان گردید و او پدر میر سید مرتضی است و او پدر میر محمّد صالح که مدرّس مدرسه کاسه گران بوده و میر محمدمهدی که امام جمعه طهران بوده و این هر دو برادر عقیم بودند و برادر سوم ایشان میر محسن است که والد میر سید مرتضی صدر العلماء طهران و میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران است.

و میرزا ابوالقاسم عالم عامل تقی نقی ماهر در فقه و حدیث و غیره صاحب اخلاق حسنه و دارای جود و سخا بوده به حدی که دیگران را بر خود ایثار می کرده و جد و جهد داشت در قضاء حوائج مسلمین، و آن جناب از شاگردان شیخ اکبر مرحوم شیخ جعفر و صاحب جواهر است، در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک وفات کرد و در طهران دفن شد.

و قبر آن جناب در طهران مزاری است معروف با قبّه عالیه و آن بزرگوار والد مرحوم آمیر زین العابدین امام جمعه و جد امام جمعه حالیه است.

و فرزند دیگر میر محمدحسین خاتون آبادی، میر عبدالباقی است که بعد از فوت برادرش میر محمّدمهدی امام جمعه اصفهان گردید و آن جناب را در علم و عمل و زهد و تقوی مقامی است معلوم، و او است یکی از اساتید علامه طباطبائی بحرالعلوم، روایت می کند از پدرش از جدش از علامه مجلسی مرحوم، وفات کرد در سنه هزار و دویست و یازده.

و فرزند جلیلش حاج میر

محمدحسین سلطان العلماء و امام جمعه اصفهان است که وفات کرد در سنه هزار و دویست و سی و سه.

و فرزند جلیلش حاج میرزا حسن امام جمعه و سلطان العلماء را سه فرزند است:

یکی میرمحمّد مهدی امام جمعه اصفهان که وفاتش سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار بوده، و دیگر میر سیدمحمّد امام جمعه که در سنه هزار و دویست و نود و یک وفات کرده، و دیگر محمدحسین امام جمعه که فاضل ماهر در غالب علوم بوده خصوص در کلام و تفسیر، وفات کرده در سنه هزار و دویست و نود و هفت و بعد از آن جناب میرزا محمّد علی بن میرزا جعفر بن میر سید محمّد بن میر عبدالباقی بن میر محمّد حسین خاتون آبادی امام جمعه اصفهان گردید، و این سید جلیل عالم عامل فقیه محدث تلمیذ میر محمدرضا و حاج ملاّ حسینعلی تویسرکانی است و صاحب تصنیفاتی است از جمله رساله منجّزات مریض و رساله تقلید میّت و غیر ذلک. وفات کرده سنه هزار و سیصد، قبرش جنب قبر مجلسیین است.

و میر سید محمّد بن حاج میرزا حسن والد جناب حاج میرزا هاشم امام جمعه اصفهان است که در سنه هزار و سیصد و بیست و یک وفات کرد.

رحمه اللّه و رضوانه علیهم اجمعین.

ذکر عبداللّه بن حسن بن علی اصغر بن الا مام زین العابدین علیه السلام و بعض اعقاب او که از جمله ابیض است که در ری مدفون است:

صاحب عمده الطالب گفته که عبداللّه الشهید بن افطس در واقعه فخ حضور داشت و دو شمشیر حمایل کرده و کوششی به سزا نموده، و بعضی گفته اند که

حسین صاحب فخّ او را وصی خود قرار داده و گفت که اگر من کشته گشتم این امر بعد از من برای تو است. (۲۰۲)

فقیر گوید:

که من در احوال بنی الحسن در مجلد اول در قصه فخ نقل کردم که در ابتداء خروج صاحب فخ که علویین اجتماع کردند چون وقت نماز صبح مؤذّن بالای مناره رفت که اذان گوید، عبداللّه افطس با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذّن را گفت در اذان حَیِّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلْ بگوید، مؤذّن از ترس شمشیر حیّ علی خیرالعمل گفت، عبدالعزیز عمری که نایب الایاله مدینه معظمه بود از شنیدن حَیَّ عَلی احساس شرّ کرد و دهشت زده فریاد برداشت که استر مرا در خانه حاضر کنید و مرا به دو حبّه آب طعام دهید، این بگفت و فرار کرد و از ترس ضرطه می داد تا خود را از ترس علویین نجات داد.

و بالجمله، عبداللّه همان است که هارون الرّشید او را بگرفت و نزد جعفر بن یحیی حبس کرد، عبداللّه از زحمت زندان سینه اش تنگی گرفت رقعه ای به سوی رشید نوشت و در آن نوشته دشنامهای زشت برای او نوشت رشید به آن رقعه اعتنایی نکرد و فرمان داد تا بر وی وسعت و گشایش دهند و گفته بود روزی به حضور جعفر که:

خدایا کفایت کن امر او را بر دست دوستی از دوستان من و دوستان خودت.

جعفر پس از شنیدن این سخن امر کرد در شب نوروزی او را بکشتند و سرش را از تن بر گرفتند پس آن سر را در جمله هدایای نوروزی به نزد رشید فرستاد، چون سرپوش از روی سر برگرفتند

و نظر رشید بر آن سر افتاد و آن شقاوت را از جعفر نگران شد، این امر بر وی عظیم و گران آمد، جعفر گفت هرچه بیندیشیدم هیچ چیزی را برای هدیه پیشگاه تو در این جشن نوروز و روز دلفروز بهتر از این نیافتم که سر دشمن تو و دشمن پدران تو را به حضور تو بفرستم، و این بود تا وقتی که هارون الرّشید اراده کشتن جعفر کرد. جعفر با مسرور کبیر گفت که امیرالمؤمنین به کدام جرم خون مرا روا شمرده؟

گفت به کشتن پسر عمّش عبداللّه بن حسن بن علی بدون اذن او.

عمری نسّابه گفته که قبر عبداللّه در بغداد در سوق الطّعام است و مشهدی (مزاری) دارد. (۲۰۳) و اعقاب او در مدائن جماعت بسیارند و او را عقب از دو فرزند است:

عباس و محمّد امیر جلیل شهید که معتصم خلیفه او را به زهر کشته، اما عباس بن عبداللّه شهید عقبش قلیل است

و در تاریخ قم است که پسرش عبداللّه بن عباس با علی بن محمّد علوی صاحب زنج در بصره بوده، چون علی بن محمّد را بکشتند عبداللّه بن عباس در قم ابوالفضل العباس و ابوعبداللّه الحسین ملقّب به ابیض و سه دختر به وجود آمدند، و از عباس، ابوعلی احمد متولد شد و ابوعبداللّه الابیض به ری رفت و اعقاب او در ری اند. انتهی.

ابونصر بخاری گفته که حسین بن عبداللّه بن عباس ابیض در سنه سیصد و نوزده در ری وفات کرد و قبرش ظاهر است و در قرب مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام و زیارت کرده می شود و عقبش منقرض شد و نسل محمّد بن عبداللّه

به جای ماند. (۲۰۴)

مؤلف گوید:

که از نسل عبداللّه بن الحسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که عباد اللّه الصالحین و از فقها و علما و متکلمین است ساکن نیشابور بوده و کتبی تصنیف کرده و در امامت و فرائض و غیره، و شیخ نجاشی و علامه و دیگران در کتب خود او را ذکر کرده اند.(۲۰۵)

پاورقی ها

۱- خرائج قطب راوندی ۲/۷۵۱.

۲- جلاءالعیون ص ۸۳۱، انتشارات سرور، قم.

۳- ارشاد شیخ مفید ۲/۳۷، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، لاحیاء التراث.

۴- الکافی ۶/۴۷۳ ۴۷۴، باب نقش الخواتیم.

۵- علل الشرایع شیخ صدوق ۱/۲۷۲، باب ۱۶۶، دار الحجّه للثقافه، قم.

۶- علل الشرایع ۱/۲۷۳، باب ۱۶۷، حدیث اول.

۷- علل الشرایع ۱/۲۶۹، باب ۱۶۵، حدیث اول.

۸- کشف الغمّه ۲/۲۶۰، ترجمه علی زواره ای رحمه اللّه.

۹- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۴.

۱۰- ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۴۵ ۱۴۶.

۱۱- ترجمه کشف الغمّه ۲/۲۹۶.

۱۲- همان مأخذ، به اختصار آمده.

۱۳- ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۴۷.

۱۴- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۷۶، تحقیق: دکتر بقاعی.

۱۵- عیون الاخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق ۲/۱۴۵، طوس، قم.

۱۶- خصال شیخ صدوق، ص ۵۱۷ ۵۱۹، حدیث چهارم.

۱۷- حلیه الاولیاء ۳/۱۳۳.

۱۸- دعوات راوندی ص ۱۶۸.

۱۹- تاریخ ابن اثیر ۴/۱۱۳.

۲۰- ربیع الابرار ۱/۳۵۲، اعلمی، بیروت.

۲۱- حلیه الاولیاء ۳/۱۳۳.

۲۲- عین الحیاه ۱/۷۰ ۷۲، چاپ دار الاعتصام، قم.

۲۳- عین الحیاه ۱/۷۲.

۲۴- الکافی ۳/۳۰۰، حدیث پنجم.

۲۵- بحار الانوار ۴۶/۶۱.

۲۶- بحار الانوار ۴۶/۸۰

۲۷- عین الحیاه ۱/۷۰ ۷۳.

۲۸- فرحه الغری ص ۷۵، حدیث ۱۹، تحقیق: آل شبیب الموسوی.

۲۹- الکافی ۲/۴۵۱.

۳۰- احیاء العلوم غزالی، ۱/۲۶۸، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۳۱- حدیقه الشیعه ۲/۶۹۳ ۶۹۴، چاپ انصاریان، قم.

۳۲- خرائج قطب راوندی ۱/۲۶۵.

۳۳- امالی شیخ مفید ص ۴۳،

مجلس ۶، حدیث اول، به جای اصحابی)، لا صحابه آمده است.

۳۴- جامع الاخبار ص ۹۱.

۳۵- بحار الانوار ۷۵/۴۱۵ از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده.

۳۶- ترجمه کشف الغمّه ۲/۳۰۴.

۳۷- دعوات راوندی ص ۱۴۴.

۳۸- عین الحیاه ۲/۴۴.

۳۹- ترجمه کشف الغمّه ۲/۲۷۴.

۴۰- بحار الانوار ۴۶/۹۵.

۴۱- ترجمه کشف الغمّه ۲/۳۱۳.

۴۲- خصال شیخ صدوق ص ۲۴۰، حدیث ۹۰.

۴۳- بحار الانوار ۷۸/۱۶۱.

۴۴- نهج البلاغه ترجمه شهیدی، ص ۳۹، خطبه ۴۱.

۴۵- بحار الانوار ۷۸/۱۶۰.

۴۶- بحار الانوار ۷۴/۲۶۴.

۴۷- خصال شیخ صدوق ص ۱۵۹، حدیث ۲۰۷.

۴۸- بحار الانوار ۷۸/۱۵۱.

۴۹- بمذئبه باد الذارعین (نسخه بدل).

۵۰- یخصمونها (نسخه بدل).

۵۱- الصحیفه السجادیه الجامعه ص ۴۹۹ ۵۱۲

مناجات ۲۱۴، زیر نظر: سید محمد باقر ابطحی اصفهانی، چاپ دوم، سال ۱۴۱۳ ه ق.

۵۲- بحار الانوار ۴۶/۸۵ ۸۷.

۵۳- الامام زین العابدین علیه السلام عبدالرزّاق مقرم، ص ۲۴۳ ۲۴۵، نجف، مکتبه النجاح، سال ۱۳۷۴ ق.

۵۴- الصحیفه السجّادیه الجامعه ص ۵۲۰

مناجات ۲۱۹.

۵۵- نگهبان و باغبان باغ انگور.

۵۶- دلائل الامامه طبری، ص ۸۷.

۵۷- حدیقه الشیعه ۲/۶۸۳، چاپ انصاریان، قم.

۵۸- حدیقه الشیعه ۲/۶۸۳ ۶۸۵، چاپ انصاریان، قم.

۵۹- دفاع از تشیع) (ترجمه الفصول المختاره شیخ مفید) ص ۵۴۷.

۶۰- حدیقه الشیعه ۲/۶۸۸.

۶۱- حدیقه الشیعه ۲/۶۹۱ ۶۹۳.

۶۲- کمال الدین شیخ صدوق، ص ۵۳۶.

۶۳- تنقیح المقال علامه مامقانی ۳/۷۵ (فصل النساء) چاپ سه جلدی.

۶۴- رجال کشّی ۱/۳۸۶.

۶۵- قواعد شهید اول، ص ۲۳۲.

۶۶- کلمه طیبه محدث نوری، ص ۱۸، چاپ اسلامیّه.

۶۷- حلیه المتقین ص ۱۵۶، فصل پنجم، چاپ اعلمی، تهران.

۶۸- کلمه طیّبه ص ۱۸.

۶۹- غوالی اللّئالی ۱/ ۱۱۱.

۷۰- معلوم است مراد از بلند گذاشتن ریش مقابل گرفتن شارب است که چندان بلند گذارند از حد قبضه تجاوز کند،

و لقد احسن من قال:

اللّحيه لحليه مالم تطل عن الطّليه؛

يعنی

ریش زینت است مادامی که تجاوز نکند از طلیه (به معنی گردن و بیخ آن است.)

۷۱- کلمه طیّبه محدث نوری، ص ۱۸ ۱۹.

۷۲- جامع صغیر ۲/۱۵۵.

۷۳- کلمه طیّبه محدث نوری، ص ۱۹.

۷۴- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۲.

۷۵- بحارالانوار ۷۶/۶۸، حدیث سوم.

۷۶- توحید مفضل ص ۸۵، چاپ هجرت، قم.

۷۷- رد: رساله فی حرمه حلق اللحیه علامه محمد جواد بلاغی، که در کتاب الرّسائل الاربعه عشره تحقیق: آیه اللّه استادی، چاپ شده است.

۷۸- رک: همان مأخذ.

۷۹- رک: همان مأخذ.

۸۰- بحارالانوار ۷۶/۹۹.

۸۱- بحارالانوار ۷۶/۹۹.

۸۲- بحارالانوار ۷۶/۱۱۳ ۱۱۴.

۸۳- بحارالانوار ۷۶/۱۱۷.

۸۴- سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱.

۸۵- البرهان فی تفسیر القرآن ۳/۱۴۹، حدیث ۱۱، اعلمی، بیروت.

۸۶- دلائل الامامه ابوجعفر طبری، ص ۲۰۱، حدیث ۱۱۹

مدینه المعاجز ۹/۲۹۴.

۸۷- بحارالانوار ۴۶/۴۱.

۸۸- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹.

۸۹- مناقب ابن شهر آشوب، ۴/۱۵۰.

۹۰- الخرائج ۱/۲۶۷.

۹۱- الاصابه ابن حجر عقلانی ۵/۳۰۱، شماره ۷۰۵۰.

۹۲- مجالس المؤمنین شوشتری ۲/۴۹۸.

۹۳- مجالس المؤمنین ۲/۴۹۵.

۹۴- ترجمه کشف الغمّه ۲/۳۰۷ ۳۰۸.

۹۵- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۵۵ ۱۵۶.

۹۶- مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۲۲.

۹۷- مروج الذهب مسعودی ۳/۷۰.

۹۸- الامامه والسیاسه ابن قتیبه ۱/۲۳۷ ۲۳۸.

۹۹- ناسخ التواریخ ع زندگی امام سجاد علیه السلام ۲/۳۸۷ ۳۸۸.

۱۰۰- الکامل ۴/۱۱۱.

۱۰۱- الاحتجاج طبرسی، ۲/۱۴۹.

۱۰۲- اثبات الوصیه ص ۱۷۴، چاپ انصاریان، قم.

۱۰۳- الکافی ۱/۳۶۰.

۱۰۴- کفایه الاثر ص ۲۳۹ ۲۴۰.

۱۰۵- کفایه الاثر ص ۲۴۱ ۲۴۳، چاپ بیدار، قم.

۱۰۶- الکافی ۲/۲۴۹.

۱۰۷- بحارالانوار ۴۶/۲۲۹.

۱۰۸- جلاءالعیون ص ۸۴۰

بصائرالدرجات ص ۴۸۳، حدیث ۱۱.

۱۰۹- سوره زمر، آیه ۷۴.

۱۱۰- تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲/۲۵۴.

۱۱۱- الکافی ۱/۴۶۸، حدیث ۵.

۱۱۲- مدینه المعاجز ۲۳/۲۹۸.

۱۱۳- دعوات راوندی ص ۲۵۰.

۱۱۴- بحارالانوار ۴۶/۱۴۹.

۱۱۵- جنّات الخلود ص ۲۵، جدول یازدهم.

۱۱۶- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۴۹.

۱۱۷- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۶۹.

۱۱۸- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۰.

۱۱۹-

عمده الطالب ص ۲۵۳.

۱۲۰- الفهرست منتجب الدین تحقیق: علامه محدث ارموی، ص ۱۳۱.

۱۲۱- همان مأخذ، ص ۲۹.

۱۲۲- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۰ ۱۷۱.

۱۲۳- رسائل سید مرتضی علم الهدی.

۱۲۴- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳، در قرآن به جای یمشی یمشون ذکر شده است.

۱۲۵- مروج الذهب ۴/۲۷۸.

۱۲۶- احکام النساء ص ۱۳.

۱۲۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۴۱.

۱۲۸- مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص ۴۶۴، ۴۷۲.

۱۲۹- معجم البلدان ۴/۳۰۵.

۱۳۰- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۱ ۱۷۲.

۱۳۱- مجالس المؤمنین) ۲/۲۵۳.

این ابیات از حسن بن کنانی است که مرحوم شوشتری از کتاب ربیع الانوار نقل کرده است.

۱۳۲- ریاض السالکین سید علی خان ۱/۷۳.

۱۳۳- ریاض السالکین ۱/۷۳.

۱۳۴- مروج الذهب ۳/۲۰۶ ۲۰۸.

۱۳۵- نگهبان و باغبان باغ انگور.

۱۳۶- امالی شیخ صدوق ص ۴۷۷، مجلس ۶۲، حدیث ۶۴۳.

۱۳۷- عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق ۱/۲۵۲.

۱۳۸- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۳.

۱۳۹- مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۴۵ ۱۵۰.

۱۴۰- دیوان دعبل الخزاعی ع ص ۱۳۶، تحقیق: عبد الصاحب عمران الدّجیلی.

۱۴۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹.

۱۴۲- سوره نساء، (۴)، آیه ۵۸.

۱۴۳- ریاض السالکین ۱/۶۹ ۱۴۴.

۱۴۴- مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲.

۱۴۵- مقاتل الطالبیین ص ۵۰۶.

۱۴۶- مقاتل الطالبیین ص ۵۱۰.

۱۴۷- یعنی حاجت و اندوه (شیخ عباس قمی).

۱۴۸- رثّیت المّیت تربیه؛

یعنی ستودم میت را و گریستم بر وی.

۱۴۹- عمده الطالب ص ۲۷۸.

۱۵۰- مقاتل الطالبیین ص ۳۴۲ ۳۶۱.

۱۵۱- مقاتل الطالبیین ص ۳۴۵ ۳۴۷.

۱۵۲- همان مأخذ، ص ۳۴۹.

۱۵۳- مقاتل الطالبیین ص ۳۵۵ ۳۵۶.

۱۵۴- مقاتل الطالبیین ص ۵۲۸ ۵۲۹. ابوالفرج اصفهانی به جای میکال ضبط کرده است.

۱۵۵- عمده الطالب ص ۲۹۰.

۱۵۶- بحارالانوار ۶۶/۱۹۷.

۱۵۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸/۱۲۶ ۲۱۴.

۱۵۸- نهج البلاغه ترجمه شهیدی، ص ۱۲۶، خطبه ۱۲۸.

۱۵۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸/۱۳۶.

۱۶۰- شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸/۱۵۰.

۱۶۱- نهج البلاغه ترجمه شهیدی، ص، خطبه ۱۰۲.

۱۶۲- سلافه العصر ص ۱۰.

۱۶۳- مجالس المؤمنین ۲/۲۳۰.

۱۶۴- همان مأخذ ۲/ ۲۳۱.

۱۶۵- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۴.

۱۶۶- همان مأخذ.

۱۶۷- همان مأخذ.

۱۶۸- مقاتل الطالبیین ص ۴۹۱.

۱۶۹- مجالس المؤمنین ۱/۴۹۶.

۱۷۰- رجال علامه حلی ص ۲۳۳، شماره ۱۲.

۱۷۱- (اکمال الدّین ص ۵۰۵، حدیث ۳۶.

۱۷۲- روح و ریحان ص ۴۹۳ ۴۹۵.

۱۷۳- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۱۹.

۱۷۴- مجالس المؤمنین ۱/۱۴۷ ۱۴۸.

۱۷۵- رجال نجاشی ص ۶۴، شماره ۱۵۰.

۱۷۶- معالم العلماء ص ۳۶.

۱۷۷- مجالس المؤمنین ۱/۱۹۶.

۱۷۸- رجال کشّی ۲/۸۵۶

مجالس المؤمنین ۱/۴۹۶ ۴۹۷.

۱۷۹- رک: ریاض العلماء ۵/۲۲۲ ۲۲۳.

۱۸۰- معجم البلدان ۴/۱۳۹.

۱۸۱- تحفه الا زهار ۲/۱۸۱ ۱۸۲، چاپ میراث مکتوب.

۱۸۲- در ریاض العلماء به جای بجده، نجده ضبط شده.

۱۸۳- در (ریاض العلماء به جای «منبه»، «غنیه» ذکر شده است.

۱۸۴- ریاض العلماء ۳/ ۲۵۸ ۲۶۵.

۱۸۵- تحفه الا زهار ۲/۱۸۲.

۱۸۶- عمده الطالب ص ۳۳۳.

۱۸۷- رجال نجاشی ص ۳۹۵، شماره ۱۰۸۵.

۱۸۸- عمده الطالب ص ۳۳۹.

۱۸۹- رمح: نیزه.

۱۹۰- سرّ السلسله العلویه ص ۷۷.

۱۹۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۷.

۱۹۲- المجدی ص ۲۱۲ با مختصر تفاوت.

۱۹۳- حوری منسوب است به حوره و آن قریه ای است در طرف فرات.

۱۹۴- المواسعه و المضایقه ص ۶.

۱۹۵- رک: مهج الدّعوات ص ۴۰۳.

۱۹۶- مفاتیح الجنان ص ۷۸۳، چاپ انصاریان، قم.

۱۹۷- مجالس المؤمنین ۱/۸۸ ۸۹.

۱۹۸- عمده الطالب ص ۳۴۱.

۱۹۹- دار السلام محدث نوری، ۲/۲۵۰.

۲۰۰- ۱۳۵۰ ۲۲۳ برابر ۱۱۲۷.

۲۰۱- نوه.

۲۰۲- عمده الطالب ص ۳۴۸.

۲۰۳- المجدی ص ۲۲۰.

۲۰۴- سرّ السلسله العلویّه ص ۸۰.

۲۰۵- رجال النجاشی ص ۴۴۳، شماره ۱۱۹۴.

سیره

روشهای مبارزاتی

نویسنده

روشهای مبارزاتی و به کارگیری دعا برای انقلاب سازی

پژوهشگر: محمد غمامی

چکیده

پیش از آنکه آنان بر شما بتازند شما بر آنان بتازید

به خدا سوگند که هیچ قومی در میان خانه خود مورد تاخت و تاز قرار نگرفتند مگر اینکه ذلیل شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در جنگ های خود از این نکته ی روانی استفاده می فرمود و چه بسیار جنگ هایی که لشگر اسلام بر سر دشمن در مراکز خود تاختند و پیروز شدند و تاریخ نویسان اسلامی همه آنها را ثبت و ضبط کردند ...

به کارگیری دعا در جهت مقاصد سیاسی

بخشی از دعاهای منقول امام سجاد علیه السلام دارای مضامین و ابعاد سیاسی هستند.

در آن بحث ها از عدالت، رهبری، معرفی و ارائه ی اصول و تاکتیک های مبارزه با خصم، عدم سکوت و عدم ترک وظیفه برابر مسئولیت هایی است که بر عهده ی آدمی است.

همچنین در آن از مسأله ی رهبری امت که واجد سه صفات و شرایطی باید باشد، بحث است.

از علم ها و آگاهی های لازم برای رهبر؛ احتراز مردم از قبول زمامدار ظالم و پرهیز از تملق نسبت به دستگاه جبار، طردها و ردها و عدم همکاری با آنها، خواستاری حکومت حق و عدل، فراهم سازی زمینه های آن، مقاومت در برابر دشمن، مصداق ربَّنا أفرغ علینا صبراً و ثبِّت أقدامنا بودن در آن مطرح است.

۱) صلوات

الف) درودهای مکرر بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله – تأکیدی بر حقانیت بینش عقیدتی و سیاسی شیعه

پیامی که در همه و یا بیشتر دعاهای صحیفه، حضور دارد و از چشم و ذهن هیچ خواننده ای، مخفی نمی ماند، صلوات و درود بر خاندان اوست.

تکرار این درودها قبل از مطرح ساختن هر آرزو و استدعا از درگاه خدا، تحلیل ها و تفسیرهای متعددی را می تواند به دنبال داشته باشد.

بر این باوریم که تکرار صلوات ها و اصرار امام بر مطرح ساختن نام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، آن هم قبل از هر درخواست و حاجت خواهی از درگاه خدا، دربردارنده ی پیامی اعتقادی- سیاسی است.

درستی این اعتقاد و باور زمانی آشکار می شود که عصر تاریک حاکمیت امویان و اقدام های ضد علوی آنان در جهت محو تشیّع مورد توجه قرار گیرد.

در عصری که راویانِ وابسته به دربار و مغرض، کرامت هایی دروغین برای حاکمان ناصالح می تراشند و در

خاموش ساختن نام و یاد خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام تلاشـی پیگیر دارند، مطرح ساختن نام ائمه علیه السـلام به عنوان اذکار مقدسـی که در استجابت دعا نقش دارد و موجب جلب رحمت و غفران و فضل الهی می شود، حرکتی صرفاً عبادی نیست بلکه عبارتی است سراسر سیاست و مناجاتی است سراسر پیام و قیام.

درود بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در عصری که امام علیه السلام می زیست، کوبنده ترین شعار علیه حاکمیت غاصبان خلافت بود؛ شعاری که موضع سیاسی و بینش اعتقادی را در خود نهفته داشت.

ب) تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه علیهم السلام

«ربّ صـلِّ علی اطـائب اهـل بیته الـذین اخترتهم لامـرک و جعلتَهم ... حفظه دینـکَ و خلفـاءکَ فی ارضِـک و حججک علی عبادک ...»

«پروردگـارا! بر پاکیزگـان از خانـدان پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه درود فرسـت؛ آنـان را کـه برای امر دیـن و هـدایت مؤمنـان برگزیدی و ایشان را حافظ دین و جانشینان خویش در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی.»

امام سجاد علیه السلام در این عبارت به چند نکته ی اساسی تصریح کرده است:

۱ـ الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین علیهم السلام

کلینی در اصول کافی از امام محمد باقر علیه السـلام و همچنین دیگران در کتب خود با اختلافات کمی نقل کرده اند که پس از شـهادت امام حسین علیه السـلام بر سر مقام امامت میان محمّد حنفیّه و حضرت سجاد علیه السلام اختلاف و منازعه افتاد و آن موقع هر دو در مکّه بودنـد و خلاـصه ی داسـتان چنین بود که امـام چهـارم عمویش را به حکمیت حجرالاسود فراخوانـد و محمّد حنفیّه از این امر تعجب نمود بالاخره نزدیک حجر رفتند آنگاه حضرت سـجاد علیه السلام به عمویش فرمود تو ابتدا در پیشگاه خداوند تضرّع کن و از او بخواه که حجر را برای تو به سخن درآورد.

محمّد حنفیّه جلو آمد و هر چه دعا و زاری نمود که حجر درباره ی امامت او سخن گوید جوابی نشنید.

حضـرت سـجاد علیه السـلام فرمود ای عمو اگر تو امام بودی پاسخ می شـنیدی محمّد گفت ای پسر برادر پس تو دعا کن و از خواه بخواه آنگاه امام جلو آمـد و پس از دعا به حجرالاسود خطاب کرد و فرمود به آن خدایی که عهد و میثاق پیغمبران را در تو نهاد امام پس از حسین بن

علی علیه السلام را به ما خبر ده در آن موقع حجر جنبشی کرد که نزدیک بود از جا کنده شود و خداوند آن را به سخن درآورد و گفت بار خدایا وصیت و امامت پس از حسین بن علی علیه السلام به عهده ی علی بن الحسین علیه السلام است و به نقل بعضی گفت:

ای محمّد بن حنفیّه امامت را به علی بن الحسین علیه السلام تسلیم کن.

پس محمّد برگشت و پیرو امام گردید.

۲- ویژگی ائمه و معصومین علیهم السلام در میان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه همه ی همسران و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله از مرتبه ی طهارت و عصمت برخوردار نبوده اند.

۳- معصومین علیهم السلام از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت پاسدار دین و ارزش های معنوی هستند.

۴- معصومین علیهم السلام علاوه بر رهبری معنوی، در نظام اجتماعی نیز برخوردار از مقام خلافت الهی هستند و تا زمانی که آنان در میان امت هستند رهبری دین و دنیای مردم، حق دیگران نیست.

به این مفهوم امامت در قالب دعا

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَثَل اهل بیتی مثل سفینه نوح رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق)

مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس بر کشتی نجات ایشان سوار شود نجات خواهد یافت و هر کس تخلف کند و در مقابل آنها بایستد غرق خواهد شد. طریق مثلی که در کلام سید الساجدین علیه السلام آمده جز راه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود.

زیرا که به خاطر رابطه ی این بزرگواران با عالم غیب و دارا بودن شرایط عصمت می توانند ما را به طریق

مثلی راهنمایی کنند.

امام معصوم و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کسی نمی تواند باشد.

در احراز مقام امامت استعداد ذاتی و صفا و نورانیت باطنی و خدادادی لازم است. امامت یک عهد و پیمان خدایی است که به جعل و انتخاب و نصب و از طرف خدا اثبات می شود یعنی رفراندوم و آراء مردم در آن دخالت ندارد.

امامان رکن اسلام و پناهگاه مردم هستند. امامان راسخ در علم و اهل ذکر می باشند هر کس با آنها تمسک کند و در کشتی نجات ایشان سوار شود و از هلاک شدن نجات می یابد.

نقش امامان در تربیت معنوی انسانها همان نقش پیامبران الهی است همان طور که پیامبر اسلام اعمال و رفتارش قانون مجسّم و خلقتش عظیم و کلماتش هدایتگر جامعه بود امامان نیز چنین بودند.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:

الامام مطهر من الذنوب مبرء من العیوب مخلوص بالعلم موسوم بالحلم نظام الدین و عزا المسلمین و غیظ المنافقین:

امام پاکیزه و مظلوم از گناهان، از عیوب مبری است، پایگاه علم، معروف به حلم و نظم دهنده ی به دین، عزت مسلمانان و باعث غیظ و بغض منافقین است.

ج) توجه دادن به اهل بیت علیهم السلام

«... وَ طَهَّرتَهم من الرِّجس وَ الدَّنَس تطهیراً بِارادَتک و جَعلتهم الوسیلَة الیک وَ المسلکَ الی جَنَّتِک ...»

«... آنها را از پلیدی و رجس بخواست خود تطهیر فرمودی و آنها را واسطه ای بین خود و خلق قرار داده و از آنها راهی به سوی بهشت خود برگزیده ای ...»

و نمونه ی این عبارات در صحیفه سجادیه زیاد است.

و همه ی آنها خط سیاسی امام را در توجه دادن به اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد.

و این درست در عصر و زمانی است که

حتی بلند ادا کردن درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله جرم است. او اصرار داشت که اهل بیت علیهم السلام زنده بماند زیرا بنی امیه در پی خاموش کردن نور آنها و قمع و قلع پیروان آنها بودند.

او حتی فرموده بود خداوند درود بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را واجب فرموده است. هر که بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاده و بر ما درود نفرستد خدای را ملاقات کرده است در حالی که درود او ابتر است و امر او را ترک کرده است.

«انَّ الله فَرَضَ علی العالِمِ الصواهَ علی رسول الله وَ فرّرِنا بِه- فَمَن صَلّی علی رِسولِ الله صلی الله علیه و آله و لَمْ یُصَلِّ علینا لَقِیَ الله تَعالی وَ قَد بَتَر اصَّلواه علیه وَ تَرَکَ اَوامِرِهِ.»

د) افشاگری امام علیه غاصبان خلافت

«اللّهم انّ هدا المقام (أی خلافّه) لخلفائک و أصفیائک و مواضع أمنائک فی الدرجه الرفیعه التی اختصصتهم بها قد ابتّروها ...»

«خداوندا! این مقام (مقام خلافت و رهبری سیاسی امت) از آنِ جانشینان و برگزیدگان توست و در خور شخصیت های امینی است که در جایگاه عالی ویژه ی خود قرار دارند، ولی این مقام را از ایشان ربودند، ... تا آنجا که برگزیدگان و جانشینان تو به وسیله ی غاصبان مقام امامت، مغلوب و مقهور شدند. حکم تو تغییر داده شد و کتاب تو پشت سر قرار گرفت و واجبات تو از شیوه ی اصلیش منحرف شد و روش های پیامبر صلی الله علیه و آله ترک گردید.»

ه) ترویج امام علیه السلام از آرمان حاکمیت ائمه علیهم السلام

«اللّهم ... و عجل الفرج و الروح و النصره و التمکین و التأئید لهم.»

«بارالها! در فرارسیدن فرج و گشایش دشواری ها و نیز پیروزی و سر فرود آوردن مردم برای ائمه علیه السلام و قرار گرفتن امکانات در اختیار ایشان، تعجیل نما!»

امام سجاد علیه السلام در روزگار استبداد اموی و حرمان شیعه، به شیعیان خود با این پیام ها می آموزد که روح انتظار و امید و آرمان خواهی را در خود زنده نگاه دارند و از درگاه خداوند امید فرارسیدن حاکمیت حق و حکومت الهی را داشته باشند.

۲) حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم

امام سجاد علیه السلام به گواهی تاریخ نه لحظه ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت، نه از ایشان حمایت کرد و نه حتی از حمایت مظلومات دریغ نمود ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده ی بی عدالتی ها و جباریت ها چشم بر هم می نهادند و خود را به غفلت می زدند، با زبان دعا، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی تفاوت در برابر بی عدالتی ها پرداخته، چنین بیان داشته اند:

«اللّهم انّی اعْتَذرُ الیک مِن مظلومٍ بحضرتی فَلم اَنْصُرهُ، ... و مِن حقٍّ ذی حقٍ لَزِمَنی لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ اُوَفِّرْهُ.»

«خداونـدا! من از اینکه مظلومی در برابر چشـمان من مورد سـتم قرار گرفته باشـد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش می خواهم ... و از هر حقی که از ناحیه ی مؤمنی بر عهده ی من بوده است و من آن را به جای نیاورده ام، عذر می جویم.»

امام علیه السلام در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می دارد:

«وَ ذُبَّنی عنِ التماسِ ما عند الفاسقین، و لاتجعلنی للظالمین ظهیراً، و لا لهم علی محو کتابِکَ یداً و لا نصیراً.»

«خداوندا! مرا از روی آوردن به فاسقان و

اظهار نیاز نزد آنان، دور گردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مده و وسیله ی عملی ساختن اهداف خائنانه ی ستمکاران در محو قرآن، مگردان.»

گاهی دعا می کند که خدای مشرکان را با مشرکان مشغول دارد:

اللهم اشغل المشرکین بالمشرکینَ عَنْ تناوُلِ اطرافِ المُسلمینَ ...

خدایا مشرکان را با مشرکان مشغول دار تا دستشان از مسلمانان کوتاه باشد و در این راه گاهی به مناجات می پردازد و از نصرت خدا کمک می طلبد یا مَن قَرُبَتْ نُصْرَتُه مِن المظلومین وَ یا مَن بَعُدَ عَوْنُه عَن الظّالمینَ.

و هم در دعایش فرماید خداوندا به من توفیق ده تا باطل را ناچیز شمارم و آن را خوار سازم- حق را یاری کرده و آن را بزرگ دارم

وَ انتقاضِ الباطلِ وَ اِذلالِهِ و نُصْرَهِ الحقِّ وَ اعِزارِهِ

و هم دعا می کند خدای آنان را از پشتیبان محروم کند، از تعدادشان بکاهد، دل هایشان را از بیم و تردید پر کند ... طوری که دیگر جرأت نکنند به مرزهای ما حمله کنند.

الف) تبری از ستمکاران

اصل مبارزه با پادشاه ستمگر است و آنگاه که توان مبارزه نباشد دوری از معاونت و همکاری با او و در آنگاه که این نیز میسر نگردد لااقل تبری و اعلام نصرت از اوست که این اقلّ موضع داری در زندگی سیاسی است و در این زمینه راه ها و طرقی است که از جمله آنها عبارت است از:

۱- لعنت فرستادن بر آنها:

ایشان در دعای ۴۸ سخن از این دارند که خداوندا مقام خلافت مقامی است که در خور اصفیای توست ولی در اثر خیانت دیگران آنها مغلوب و مقهور قرار گرفتند و حقشان بر باد رفت.

- حتی عاد صَفوَتَک و خَلفائُکَ مغلوبینَ، مُبتَزِّینَ

و آنگاه فرماید:

خداوندا

دشمنان

آنها را از اولین و آخرین مورد لعنت قرار ده و هم همه ی کسانی را که به افعال آنها راضیند و پیروان و تابعان آنها را:

اللهم الْعَنُ اَعْداهُمْ مِن الاوَّلینَ و الآخرینَ وَ مَن رَضِیَ بِفَعالِهِمْ و اشیاعهِم و اَتباعِهِم.

۲- نفرین بر ظالم:

امام علیه السلام در قالب دعا گاهی از خدای می خواهد ستمکار را اخذ کند و تیر ستمش را کند سازد و برای او سرگرمی و اشتغالی فراهم کند که دستش دراز نگردد و در وصول به هدف ناپسند خود ناموفق بار آید.

اللّهم فصَلِّ علی محمدٍ وَ آلهِ و خُذْ ظالِمی وعَدُّوی عَنْ ظُلمی بِقُوَّتِک و اظُل حَدَّهُ عنّی بِقُدْرَتِکَ واجْل لَهُ شُغلاً فیما یلیهِ وَ عجزاً عَمّا یُناویهِ

و در دعایی دیگر می فرماید:

خداوندا روانشان را از امنیت و بدنشان را از قوت و جانشان را از توان حیله گری دور دار و ... فرشتگانی از لشکریانت را علیه آنان بفرست و ...

اللهم اخْلِ قُلوبَهم مِن الاَمَنَة وَ ابْدالَهُم مِنَ القُوَّهِ وَ اَذْهِلْ قُلوبَهُم عن الاحتیالِ وَ اوْهِنْ ارکانَهُم عن مُنازَلَهِ الرِّجالِ- وَ جَنِّبهُمْ، عَن مُقارَعَه الإبْطالِ ...

۳- دعا برای خود در برابر شر آنها:

گاهی امام به ما می آموزد که خود را در پناه خدا قرار دهید و از او بخواهید که به شما امنیت دهد و شر ستمکاران را از شما دور دارد، جبروت ستمکار را در هم شکند و ما را از شر هر فتنه و بدگویی و حد و دشمنی و کید خود و لشکریانشان دور دارد.

اللهم صل علی محمدٍ و آل محمّد، و ادْحِز عنی شره، و رد کیده ... و تقْمَعَ رأْسَهُ و تذل عزه، و تکسر جبروته، و تدل رقبته،

و تف سخ کبره و تؤمنین من جمیع ضره، و سره و اغفره و همزه ...

ب) دعای چهل و نهم صحیفه ی سجادیه

دعا جهت دفع کید و مکر دشمنان

حضرت با این دعا جهت دفع کید و مکر دشمنان به درگاه خدا راز و نیاز می کرد:

شمشیر عداوت دشمنان امام سجاد، همواره امام سجاد را مورد هدف قرار می داد.

امام سجاد باید تدبیر و سیاستی برای دفع مکاید دشمنان به کار می بست.

امام سجاد علیه السلام با تمام وجود از خدا یاری می طلبید تا به او در این راه یاری کند و این یعنی همراهی دین و سیاست.

و در دعایش ذکر می کند که:

فنظرت یا الهی إلی ضعفی عن احتمال فوارج و عجزی عن الإنتصارِ ممن قصدنی بمحاریته وحدتی فی کثیر عدد و من ناوانی و أرصد با البلاء بنی کم أعمل فیه فکری فابتدا تنی بنصرک

و تو نظر به ضعف و ناتوانی من از تحمل بار گران ستم های دشمن کردی و از مدد جستن بر آنکه با من به جنگ و خصومت برخاسته عاجز یافتی و تنها در مقابل بسیاری از آنچه او در کار هلاکت من می اندیشید و در کمین من بود مشاهده کردی و دیدی که فکر و تدبیر من به جایی نمی رسد پس تو به قوت و قدرت ازلی مرا یاری کردی.

قسمتی از دعا به شرح زیر است:

ثم فللت لی حدیه و صیرته من بعد جمع عدید وحده و أعلیت کعبی علیه و جعلت ما سدده مردوداً علیه فرددته لم یشف غیطه و لم یسکن غلیله قدعض علی شواه و أدبر مولیاً قد اخلفت سرایاه و کم من باغ بغانی بمکائده و نصب لی شرک مصآئده و کل بی تفقد رعایته و

اضبا اِضبآء السبع لطریدته إنتظاراً لانتهاز الفرصهِ لفریسته و هو یظهر لی بشاشت الحلق و ینظرنی علی شده الحئق فلما رأیت

یـا إلهی تبـارکت و تعـالیت دغل سـریرته و قبـح ما انْطوی علیه اَرکسـته لأم رأسه فی زبیتهٍ و ردّدبه فی مهوی حفرته فانقمع بعد اسـتطاکته ذلیلاً فی ربق حباکته التی کان یقدر أن یرانی فیها و قد کاد أن یحل بی لولا رحمتک ما حل بساحته و کم من حاسدٍ قد شـرق بی بغضـته و شـجی منی بفیطه و سلقنی بحد لسانه و وحرنی بقرف عیوبه و جعل عرضی غرضا لحرامیه و قلدنی خلالاً لم تزل فیه و وحرنی بکیده و تصدنی بجکیدته فنادیتک یا إلهی مستفیثاً بک واثقاً بسرعه إجابتک ...

آنگاه تنـدی تیغ دشـمن را بر من کنـد کرد و با آن همه تهیه و تجهیز آن دشـمن را با عده سـپاه لشـگری تنها گزاردی و مرا به شرف و بزرگـواری بر او قــدرت و برتری دادی و آنچــه از مکر و حیلتش کــار بر مـن محکـم کرد همـه را بر علیـه او، بـه او برگردانیدی و شـعله کینه او خاموش نشد و آتش غضبش فرو ننشست و کینه ی درونیش آرامش نیافت و از شدت کینه بر من لب به دندان می گزید و سپاهش غنیمت جنگی نیافت وای خدا چه بسـیار ستمگر که در پی آزار من مکرها اندیشید و دام ها برای شـکارم گسترد و از پی جستجویم موکل و دیده بانانش را برانگیخت و مانند سبح و درنده ای که برای شکار خود کمین کرده در کمین گاه من به انتظار فرصت بود و برای فریب من متملقانه رخساره ی بشاش نشان می داد و از دل به

چشم کینه به من می نگریست.

ای خدای بزرگوار متعالی چون خیانت و خبث سریرتش را دیدی و قبح و زشتی نیت شومش را، تو هم از مغز سر سرنگون به چاه هلاکش کردی و او را به گودال عمیق در افکندی و پس از همه سرکشی و سربلندی در طناب های مکر و تزویری که در آن روز قدرتش انتظار داشت اسیر ببیند، خود، اسیر و دستگیر شد که اگر رحمتت شامل حال من نمی شد آن رنج و بلا که به او رسید بر سر من وارد می شد و باز چه بسیار حسود و بدخواه که از شدت غصه و کینه قلبی حسدش را بر من کاملاً آشکار کرد و غیظ و غضبش بر من به هیجان می آمد و زبانش مانند تیر زهرآلود مرا آماج بدگویی و زخم زبان می کرد و به گوشه ی چشم خشمگین به من می نگریست و عرض و آبرویم را هدف تهمت هایش قرار می دهد و خلل و عیوبی که همیشه در خود او بود به گردن من می انداخت و از کید و کینه به من طعن می زد و به مکر و حیله قصد هلاکم داشت و من ای خدا همیشه تو را به دادخواهی و یاری خواندم و به سوی تو پناه جستم و به سرعت اجابت و یاری تو اطمینان کامل داشتم ...

۴- دعا به آل محمّد صلی الله علیه و آله که در واقع خلفای راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و منادیان بر حق به سوی نجاتند.

ایشان دعا می کنند که خداوندا بر عده شان بیفزا، و سلاحشان را تند و تیز ب فرما، حوزه آنها را مصون بدار و ...

اللهم صلی

علی محمّدٍ و آل محمّدٍ صلی الله علیه و آله وَ کَثِّرْ عِدَّتَهُمْ، وَ اشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ، وَ احْرُسْ حَوْزَتَهُم و ...

ایشان همچنان دعاهایی در مورد مرزداران، سپاهیان اسلام و صحت و عافیت آنها دارند که فرازهایی از آن خواهد آمد.

۳) اهتمام امام به حفظ کیان سرزمین های اسلامی

امام سجاد علیه السلام هر چند خلافت را در دست ناصالحان می بیند و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه علیه السلام را مورد هجوم حکام می داند امّا از آنجا که در بینش امام علیه السلام، مسأله ی اسلام و گسترش اندیشه ی توحیدی و باورهای اسلامی در رأس اهداف سیاسی مکتب امامت قرار داد و اصولاً مسأله ی ولایت در جهت تأمین صحیح همین اهداف مطرح شده است، امام علیه السلام موضوع «حاکمان جبار و ناصالح» را از «اصل پاسداری از کیان اسلام و سرزمین های اسلامی» جدا ساخته و به دلیل تضادی که با دستگاه سیاسی حاکم دارد، خود را از سایر واقعیت های اجتماعی کنار نمی کشد و در برابر تحولات جاری جهان اسلام بی تفاوت نمی ماند، بلکه با صراحت هر چه تمام تر موضع خود را بیان می دارد و در قبال عواملی که مرزهای سرزمین های اسلامی را تهدید می کند، موضع می گیرد و مسلمانان را برای پاسداری از مرزها تهییج می نماید.

دعای امام علیه السلام برای مرزداران، در حقیقت اعلامیه ای است برای بسیج مسلمانان به سوی مرزها برای مقابله با دشمنان خارجی اسلام و پاسداری از دستاوردهای سیاسی- نظامی مسلمانان.

این بسیج در شرایطی صورت می گیرد که امام علیه السلام، کمترین اعتماد و دلبستگی به دستگاه سیاسی و دولتمردان عصرش ندارد، بلکه در ستیز کامل با آنان است.

بنابراین، حفظ عقیده ی اسلامی و حدود آن از التزام به فروع دین و واجبات و محرمات

آن- در صورتی که امر میان این دو دور بزند- مهمتر است.

تشویق مسلمانان از سوی امام علیه السلام برای روی آوردن به جهاد و پاسداری از مرزها، هر چند در ظاهر به تحکیم پایه های سیاسی دولتمردان عصر کمک می کند، امّا امام با بینش سیاسی ژرف خود و دلبستگی عمیقی که با اسلام دارد، دریافته است که در آن شرایط، حفظ کیان اسلام در اولویت نخست قرار دارد و با تداوم کیان جامعه ی اسلامی است که می توان به تعیین نوع حکومت و اصلاح حاکمان پرداخت.

سخنان امام در این زمینه سراسر روح و رهنمود و تهییج است.

حماسه ای که در قامت نیایش، محراب را با قیام کفر ستیزان و سجده و رکوع مناجاتیان پیوند داده است.

نگهبانان مرزها- هویتشان هر چه باشد- بیش از آنکه از یاران حکومت به شمار آیند، پاسداران سرزمین مقدس اسلامی و شرافت اسلام هستند، زیرا ایرانیان از مرزها دفاع و از خطوط مقدم رویارویی با دشمن نگهبانی می کنند و این امری است که بر هر مسلمانی واجب است و هر مسلمانی باید بکوشد به هر شکل ممکن از کسانی که مدافع مرزها هستند، پشتیبانی کند.

زمامداران هر چند در داخل کشور، در وضعیت بد و فاسدی به سر ببرند، ناگزیر (دیر یا زود) از بین خواهند رفت و نیز هر چند در کشتار و ستمگری و جنایت و ویرانگری بکوشند، هرگز نمی توانند تمامی آثار و نشانه های این دین را که مسلمانان پاسداری از آنها را جزء وظایف خود می دانند، از بین ببرند.

امام سجاد علیه السلام هر چند با رژیم اموی مخالف است و می کوشید آنها را رسوا کند و عملکردش را نادرست معرفی نماید و

بـدی مـدیریت او را برملا سازد و بر پا دارندگان این رژیم را کسانی بداند که پا را از دایره ی حق و عدالت بیرون نهاده اند و هنوز به قتلگاه شـهیدان کربلا با چشـمان اشکبار می نگرد، لیکن همن طور با صدایی که گریه آن را قطع می کند و با آهنگی نیرومند که هر عذر و بهانه ای را از میان برمی دارد، برای مرزبانان دعا می کند.

فرازهایی از دعای ۲۷ صحیفه برای مرزبانان:

«الهـا بر محمّـد صـلی الله علیه و آله و آل علیه السـلام او درود فرست و تعـداد مرزبانان را زیاد و اسـلحه ایشان را تنـد و تیز، از حوزه مأموریتشان محافظت فرما و حومه کارشان را محکم و جمعشان را نسبت به یکدیگر مهربان گردان.

خـدایا بر محمّد صـلی الله علیه و آله و آل او علیه السـلام درود فرست و در مسائل مربوط به جنگ و مرزبانی آنچه را که نمی دانند بدانها شناسان و به آنچه آگاه نیستند آگاهشان ساز و به آنچه بصیرت ندارند بینش و بصیرتشان ده.

بارالها بر محمّـد صـلی الله علیه و آله و آل او علیه السـلام درود فرست، و در آن هنگام که با دشـمن روبرو می شونـد توجه به دنیـای نیرنـگ بـاز و گول زننـده را از آنهـا دور کن و از دل هایشان فکر به ثروت فتنه انگیز را محو فرما و بهشت را در مقابل چشمانشان قرار ده ...

هر گاه با دشمن تو و دشمن خودش روبرو شد دشمن را در برابرش کم جلوه بده و مقامشان را در دلش کوچک ساز، رزمنده ات را بر آنها پیروز کن و آنها را بر رزمنده ات پیروز مفرما و اگر خواهی زندگی اش را به نیک بختی پایان دهی و به خلعت

شهادتش بنوازی چنان کن که شـهادت او پس از آن باشد که دشمنت را هلاک ساخته، یا به بند اسارت آورده باشد و اطراف بلاد اسلامیان از تجاوز خصم ایمن گردیده باشد و دشمنان تو پشت کرده رو به هزیمت نهاده باشند.

بارالها هر مسلمانی که در پشت جبهه جانشین رزمندگان می شود و کارِ خانه ی رزمندگان را انجام می دهد و از خانواده های آنهـا نگهـداری می کنـد و یا کمک مالی می نمایـد و یا وسایل جنگی رزمنـدگان را آماده می سازد و آنها را به جهاد در راه خدا وادار می نماید و یا حداقل به دعاگویی آنها مشـغول می شود و در پشت سر رزمنده آبرویش را حفظ می کند و به همان انـدازه که به رزمندگان مزد و پاداش می دهی به وی نیز پاداش ده و عوض کارش را در همین دنیا عطا فرما تا نتیجه کار خود را نسبت به آنچه انجام داده و شادی کاری که به جا آورده ببینـد تا آن زمان که عمرش به پایان رسد و به آنچه در آخرت از فضل و کرمت برایش در نظر گرفته ای نایل گردد ...

الف) دعای بیست و هفت

دعا برای مرزداران اسلام

دعای ۲۷ که امـام سـجاد در این دعا برای مرزداران اسـلام دعا می کنـد و از خـدا نصـرت و قـدرت و حفظ آنها را به دعا می طلبـد. روی این دعا می توان نگاهی از جنبه ی سیاسـی انـداخت اینکه امام سـجاد برای مرزداران دعا می کنـد نشان دهنـده ی اهمیت دفـاع مرزهـای حکومت اسـلامی است و می خواهـد هر چه بیشتر به واسـطه ی دعاهایش به اهل الثغور نیرو و توانایی و امید دهد تا هرگز حوزه ی حکومت اسلامی مورد تجاوز بیگانگان قرار نگیرد و این خود مسئله ی اهمیت

حکومت اسلامی را در نظر امام سجاد می رساند.

بحث خود را به چند فراز از این دعا محدود می کنیم:

اللهم ... حصِّن ثغور المسلمین بعزتک و أید حماتها بِقُوَّتِک

پروردگارا ثغور و سرحدات مسلمین را به عزت و جلال خود محفوظ بدار و سپاهیان اسلام را که به حمایت و نگهبانی مرزهای کشورهای اسلام همت گماشته اند به قوت کامل خود آنها را یاری فرما.

امام سجاد حمایت و نگهبانی مرزهای کشور را که به واسطه ی سپاهیان اسلام صورت می گیرد از خدا خواستار است حفظ مرزهای کشور اسلام، حکم حفظ حریم یک انسان را دارد. انسان هرگز تحمل آن را ندارد که بفهمد مورد تجاوز قرار گرفته بلکه با تمام وجود از شرف و عزت و شخصیت خود دفاع می کند.

مسلمین و حکومت مسلمین نیز باید از چنان درک و فهم و شعور بالایی نسبت به اسلام برخوردار باشد که تجاوز به کشور اسلامی را تجاوز به حیثیت خود دانند. البته باید روز به روز وحدت مردم یک کشور با هم و همچنین وحدت کشورهای اسلامی بیشتر شود تا قدرت مسلمانان بیشتر شود. همان طور که امام سجاد می فرمایند:

- أَلِّف جَمعَهم. دل های آنها را با هم جمع و هم آهنگ ساز.

- امام سجاد تدبیر امور سپاهیان اسلام را از خداوند می خواهد.

زیرا تدبیر کامل از سوی خداست و در تدابیر آدمی نقص وجود دارد.

دبِّر أَمَرهُم. خود مدبر امرشان باش.

- امام سجاد در تمام دعا، برای سپاهیان اسلام نصرت و فتح و عزت و قوت و صبر و تدبیر دقیق از خداوند مسألت می کند.

و واتِر بَیْنَ مِیَرِهِم وَ تَوَحَّدْ بِکِفایَهِ واعْضُدْهُم بالنَّصِر و أعِنْهُمْ بالصَّبر و الْطُفْ لَهُمْ فی الحَکْر

قوت و آذوقه آنها را

پی در پی بی رنج انتظار عطا فرما و تو خود به تنهایی مؤنه آنها تکفّل کن و به نصرت و فتح و پیروزی یاریشان فرما و به صبر و شکیبایی آنها را نیرو بخش و فکر و تدبیر دقیق به آنان عطا فرما.

– امام سجاد برای اینکه هیچ کس از جنگ روی نتابد از خداوند می خواهد فکر دنیای مادی را از اذهان مرزداران بیرون برد و وعده های اخروی خود را در نظر آنها مجسم کند.

أنسهم عند لقائهم العدو ذکر دنیاهم الخداعه الغرور وامْحُ عن قلوبهم خطرات الحال الفتون واجعل الجنه نصب أعینهم و لوح منها لأبصارهم ما أعدوت فیها من مساکن الخلد و منازل الکرامه و الحور الحسان و الأنهار الحطرده بانواع الأشربه و الأشجار المتبدلیه بصفوف الثمر حتی لایهم أحد بالإدبار و لایحدث مرنه بفرار.

هنگام جنگ با دشمن فکر دنیا مغرور کننده فریبنده را از خاطرشان ببر و خیالات مال فتنه انگیز دنیا را از روح دل هایشان به کلی محو ساز و بهشت رضوان را نصب العینشان قرار ده و آنچه را وعده کردی از قصرهای بهشت خلد و منزل های عالی ابدیت و حوران زیبا و جویبارهای پر از انواع مشروبات و درختان پربار به میوه های گوناگون آنها را در دیدگانشان آشکار گردان تا هیچ کس روی از جنگ نتابد و هرگز خیال فرار از دشمن در دل نیاورد.

– از طرف دیگر امام سجاد علیه السلام برای دشمنان ضعف و سرگردانی و گمراهی و ترس و شکست و پراکندگی از خدا می خواهد.

و فرق بینهم و بین أسلحتهم واخلع و ثائق أخئدتهم و باعد بینهم و بین أزودتهم و حیرتهم فی سبلهم و ضلّلهم عن و وجههِم و ...

میان

دشـمنان و اسـلحه جنگشـان جـدایی انـداز و محل وثوق و نقطه اتکای آنها را نابود ساز و میان آنها را با محل آذوقه شان دور گردان و از راه پیشرفت آنها را حیران و سرگردان ساز و هر جا رو کنند گمراهشان گردان و ...

امام سـجاد برای دشـمنان از خداونـد طلب قطع روزی می طلبـد و حتی از خداونـد قطع نسل دشـمنان را می خواهـد یعنی امام سجاد نه تنها برای یک حکومت اسـلامی به معنای واقعی نیرومندی سـپاه اسلام را طلب می کند و می خواهد جناح اسلامی را از هر جهت قدرتمند کند بلکه نابودی و شـکست دشـمنان را نیز در تمام عرصه ها از خداوند طلب می کند یعنی مثبت ها باید بمانند امّا منفی ها هم باید از بین روند همان طور که در اسـلام نه فقط امر به معروف لازم داشته شده بلکه نهی از منکر نیز در کنـار آن و همگام با آن لازم است و اینکه فردی یا جامعه ای بتوانـد در کنار ایجاد خصوصـیات برتر، خصوصـیات پست را از خود دور کنـد نهایت قدرت آن فرد و جامعه را می رساند مردم عادی که هرگز به فکر پیشـرفت و ترقی نیسـتند حتی شاید هر روز نقـاط منفی را در خود بیشتر کننـد افرادی هسـتند که یا فقط به نقاط مثبت توجه می کننـد و یا فقط به نقاط منفی و اصـلاً این دو را با هم حفظ نمی کننـد (یعنی ایجاد نقاط مثبت و مبارزه با نقاط منفی) بعضـی ها هم که اصـلاً هیچ چیز برایشان مهم نیست. اینکه چگونه زندگی کنند برایشان مهم نیست فقط می خواهند لذت نفسانی در کارشان باشد.

اللهم عقم أرحام نسائهم و یبس أصلب رجالهم و اقطع نسل

دوابهم و انعامهم لَائاذن لسحائهم فی قطر و لا لأرضهم فی نباتٍ

خـدایا تـو رَحِـم زنانشـان و پشـت مردانشـان را عقیـم و محروم از فرزنـدان سـاز و داب و انعامشـان مقطـوع النسـل گردان و به آسمانشان إذن یک قطره بارش مده و به زمینشان اجازه ی روییدن گیاهی نفرما.

ب) از مهمترین عوامل پیروزی

شکست روحیه دشمن است

– فخزاهم فی عقر دارهم و هجم علیهم فی بحبوحه قرارهم:

با دشمنان دین در میان خانه شان جنگید و در وسط قرارگاهشان به آنان هجوم کرد.

امـام علیـه السـلام در ایـن دو جمله به نکته مهمی اشـاره می فرماینـد که در پیروزی بر دشـمن نقش مهمی دارد و آن شکسـت روحیه دشـمن است، در جنـگ هـای امروز می بینیم که یکی از عوامـل پیروزی، بالاـ بردن روحیه مبـارزان و جنگ کننـدگان است، افراد مبارز به هر مقدار از روحیه ی بالا برخوردار باشـند شانس بیشتری از پیروزی دارند. افراد سپاهی اگر از روحیه ای برخوردار باشـند که دشـمن را در خانه ی خود و در میان اسـتحکامات خود صدد حمله و هجوم قرار دهند بی شـبهه اثر مهمی در شـکست روحیه ی دشـمن خواهند داشت از اینجاست که امیرالمؤمنین، آن یگانه قهرمان میدان های جنگ و استاد در فنون جنگی وقتی اهل کوفه را توبیخ و سرزنش می کند که در جنگ با معاویه مسامحه کردند می فرماید:

من به شما گفتم که:

اعزوهم بتل أن یغزوکم فوا ... ما غزی قوم فی عقر دارهم ألا ذلّوا:

پیش از آنکه آنان بر شما بتازند شما بر آنان بتازید

به خدا سوگند که هیچ قومی در میان خانه خود مورد تاخت و تاز قرار نگرفتند مگر اینکه ذلیل شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در جنگ های خود از این نکته ی روانی استفاده

می فرمود و چه بسیار جنگ هایی که لشگر اسلام بر سر دشمن در مراکز خود تاختند و پیروز شدند و تاریخ نویسان اسلامی همه آنها را ثبت و ضبط کردند.

۴) ترغیب و تشویق به جهاد

«اللهم و ایّما غازٍ غزاهُم مِن اَهْلِ مِلّتک، او مجاهدٍ جاهَدَهُم مِن اتباع سنّتک لیکونَ دینُک الاَعْلی وَ حِزُبک الاقوی و حظُّک الاوفی فَلَقَّه الْیُسْرَ، و هَیّء له الامر ...»

«خداوندا!

هر رزمنده ی مسلمانی که به ستیزه با مشرکان و مهاجمان به قلمرو اسلام، همت گمارد و یا هر جهادگری که در راستای پیروی از دین به جهاد برخیزد تا اینکه دین تو برتری یابد و حزب تو تقویت شود و دستاوردها و منافع اسلام و امت اسلامی کامل تر شود، خداوندا! مشکلات را از پیش پایش بردار و راهش را هموار ساز و کارهایش را سامان بخش و پیروزی را برایش تضمین کرده، یارانی شایسته برای او تدارک کن ...»

امام سجاد فاتح قلبها

نویسنده

امام سجاد علیه السلام فاتح قلبها - نویسنده عبدالکریم پاک نیا

مقدمه

بی تردید یکی از مهم ترین رازهای توفیق پیشوایان معصوم علیهم السلام در طول حیات و بعد از شهادت آن بزرگواران، جایگاه معنوی و شخصیت والایشان در قلوب انسان های مشتاق فضائل و کمالات بوده است. از آنجا که حضرات معصومین علیهم السلام هرکدام در عصر خویش به عنوان اسوه کامل انسانیت و بارزترین نمونه کمالات و صفات انسانی بوده اند و عموم مردم فطرتاً چنین صفاتی را دوست دارند به این جهت، به امامان معصوم علیهم السلام به دیده محبت و عشق می نگریسته اند.

حتی دشمنان آن بزرگواران با اعتراف به این حقیقت انکارناپذیر، بارها زبان به ستایش پیشوایان معصوم گشوده و مناقب و افتخارات آنان را به دیگران یادآور شده اند.

در این فرصت، مروری کوتاه بر جایگاه معنوی حضرت زین العابدین علیه السلام در جامعه و برخی علل محبوبیت آن پیشوای راستین خلق در دلهای مشتاق، خواهیم داشت ، باشد که ما نیز با پرورش محبت روزافزون آن امام همام، دلهایمان را از زنگار جهل و خرافه ها زدوده و در پرتو دوستی اهل بیت علیهم السلام گامهای سعادت آفرین به سوی کمال برداریم.

ان شاء الله

ناگفته نماند که مقصود ائمه اطهار علیهم السلام جلب رضایت مخلوق در مقابل سخط و خشم خالق نبوده است زیرا:

الف) ساختار شخصیت آن بزرگواران و رفتار و کردارهای پسندیده شان طبیعتا با فطرت مردم سازگار بوده و انسان های پاک فطرت و عموم مردم عادی به دیده محبت و احترام به آنان می نگریستند.

ب) چون امامان معصوم علیهم السلام برای هدایت مردم و پیشبرد مقاصد الهی خود به مقبولیت اجتماعی نیاز داشتند تا آنجا که اهداف الهی و اصول

مسلم اسلام اجازه می داد، سعی می کردند افکار عمومی و رضایت مردم را در راستای ارزش های معنوی جلب کرده و آنان را در مقابل اهل باطل بسیج نمایند. چنان که بارها از این نیروی عظیم بر ضد ستمگران و زورگویان بهره می بردند.

البته هرگاه هم که مردم آن بزرگواران را همراهی نمی کردند، ائمه اطهار علیهم السلام به دنبال اهداف الهی خود می رفتند و از مردم زمانه خود که جانب باطل را انتخاب کرده بودند، فاصله می گرفتند.

به همین علت امام سجاد علیه السلام به مردی که می گفت:

«اللهم اغننی عن خلقک خدایا! مرا از این مردم بی نیاز کن.»

اعتراض کرده و فرمود:

«بی نیازی از مردم، ممکن نیست و انسان در هر صورت در زندگی دنیوی به ارتباط مردم نیاز دارد بلکه چنین دعا کن:

اللهم اغننی عن شرار خلقک (۱)

خدایا! مرا از مردم شرور و بد سرشت بی نیاز کن.»

جوانمردی و ایثار

از عوامل مهمی که شخصیت والای حضرت سجاد علیه السلام را در منظر دیگران محبوب ساخته بود و اطرافیان، دوستان، غلامان و کنیزان آن حضرت با تمام وجود به امام عشق می ورزیدند، خصلت پسندیده «عفو، گذشت و جوانمردی » بود.

در این راستا امام سجاد علیه السلام از یک شیوه کارآمد و پسندیده تربیتی بهره می گرفت.

امام صادق علیه السلام فرمود:

در طول ماه مبارک رمضان، حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مورد غلامان و کنیزان و سایر زیردستان خود روش عفو و گذشت را به کار می گرفت به این ترتیب که هرگاه غلامان و کنیزان آن حضرت خطائی را مرتکب می شدند، آنان را تنبیه نمی کرد.

آن حضرت فقط خطاها و گناهان آنان را در دفتری ثبت کرده و تخلفات هر کس را با نام و موضوع

تخلف مشخص می نمود.

در آخر ماه همه آنان را جمع کرده و در میان آنان می ایستاد.

آنگاه از روی نوشته، تمام خطاها و اشتباهاتشان را که در طول ماه رمضان مرتکب شده بودند، برایشان یادآور می شد و به تک تک آنان می فرمود:

فلانی! تو در فلان روز و فلان ساعت تخلفی کردی و من تو را تنبیه نکردم، آیا به یاد می آوری؟!

فرد خطاکار هم می گفت:

بلی، ای پسر رسول خدا! و تا آخرین نفر این مطالب را متذکر می شد و آنان به اشتباهات و خطاهای خود اعتراف می کردند.

آنگاه به آنان می فرمود:

با صدای بلند به من بگویید:

ای علی بن الحسین! پروردگارت تمام اعمال و رفتار تو را نوشته است چنان که تو اعمال ما را نوشته ای نزد خداوند نامه اعمالی هست که با تو به حق سخن می گوید و هیچ عمل ریز و درشتی را فروگذاری نمی کند، و هرچه انجام داده ای، به حساب آورده و تمام اعمالت را نزد او حاضر و آماده خواهی یافت، همچنان که ما اعمال خود را در نزد تو آماده و ثبت شده دیدیم.

پس ما را ببخش همان طور که دوست داری خدا تو را ببخشد.

ای علی بن الحسین! به یاد آر، آن حقارت و ذلتی را که فردای قیامت در پیشگاه خدای حکیم و عادل خواهی داشت آن پروردگار عادل و حکیمی که ذره ای و کمتر از ذره ای به کسی ستم روا نمی دارد و اعمال بندگان را همچنان که انجام داده اند، به آنان عرضه خواهد کرد و حسابگری و گواهی خدا کافی است.

پس ببخش و عفو کن تا پادشاه روز قیامت از تو عفو کرده و درگذرد. چنان که خودش در قرآن می فرماید:

«ولیعفوا و

لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم » (۲)

باید ببخشند و عفو کنند.

آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد؟!

و خداوند آمرزنده و مهربان است.

امـام سـجاد علیه السـلام این کلمـات را برای خویش و غلامان و کنیزانش تلقین می کرد و آنان باهم تکرار می کردنـد و خود امام علیه السلام که در میان آنان ایستاده بود، می گریست و با لحنی ملتمسانه می گفت:

«رب! انـک امرتنا ان نعفوا عمن ظلمنا فنحن قـد عفونا عمن ظلمنا کما امرت، فاعف عنا فانک اولی بـذلک منا و من المامورین (۳)

پروردگـارا! تو به مـا فرمودی از سـتمکاران خویش در گـذریم، همان طور که فرمودی، ما از کسانی که به ما سـتم کرده انـد، درگذشتیم، توهم از ما درگذرا! که در عفو کردن از ما و از تمام ماموران برتری.»

پس از این برنامه عرفانی و تربیتی، امام سجاد علیه السلام خطاب به خدمتگزاران خویش می فرمود:

من شـما را عفو کردم، آیا شـما هم من و بـد رفتاری های مرا که فرمانروای بـدی برای شـما و بنده فرو مایه ای برای فرمانروای بخشاینده عادل و نیکوکار بوده ام، بخشیدید؟!

همگی یکصدا می گفتند:

با اینکه ما از تو، جز خوبی ندیده ایم، تو را بخشیدیم.

آنگاه به آنان می فرمود:

بگویید:

خداونـدا! از علی بن الحسین درگـذرا، همان طور که او از ما درگذشت. او را از آتش جهنم آزاد کن، همان طور که او ما را از بردگی آزاد کرد. آنان دعا می کردند و امام چهارم علیه السلام آمین می گفت و در پایان می فرمود:

بروید! من از همه شما عفو کردم و آزادتان می کنم به امید اینکه خدا نیز عفو کرده و آزادم کند.

حضرت زین العابدین علیه السلام در روز عید فطر آنقدر به خدمتگزاران خود

جایزه و هدیه می بخشید که از دیگران بی نیاز می شدند. سیره امام سجاد علیه السلام چنان بود که هرگاه بنده ای را در اول سال یا وسط سال مالک می شد، بعد از یک دوره آموزش و اعمال شیوه های تربیتی صحیح، در شب عید فطر آزادش می کرد.

آن بزرگوار بندگان سیاه را که هیچ گونه نیازی به آنان نداشت، می خرید و در عرفات بعد از مراسم عرفه همراه هدایای قابل توجهی آزادشان می ساخت. (۴)

و به این ترتیب امام، بردگان را نه تنها در بعد جسمانی بلکه از افکار و اندیشه های خرافی، جهل و غفلت رها می ساخت. لذا تربیت یافتگان مکتب حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذلت غفلت و خرافه پرستی به اوج عزت معنوی و عرفانی نائل می شدند.

و بیچاره ترین بردگان عصر آن حضرت در اثر ارتباط با درگاه امامت، به رهبران جامعه و عارفان خداجوی و عالمان ربانی مبدل می گشتند.

سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، ابواسحاق بن عبدالله سبیعی، سالم بن ابی حفصه، شرحبیل بن سعد، عبدالله بن دینار، ابوخالد کابلی، محمد بن شهاب زهری، معروف بن خربوذ مکی، یحیی بن ام طویل، حبابه والبیه و ... (۵) از جمله تربیت یافتگان مکتب حضرت سجاد علیه السلام می باشند.

این شیوه خداپسندانه امام چهارم علیه السلام موجب شد که دوست و دشمن، کوچک و بزرگ و مرد و زن از اعماق وجود خویش آن حضرت را دوست بدارند. آری محبوبیت اجتماعی آن حضرت، رهین کردارهای انسانی و کمالات الهی اش بود تا آنجایی که خلفای بنی امیه نیز به آن اعتراف می کردند.

ابن شهر آشوب می گوید:

امام سجاد علیه السلام در نزد عمر بن عبدالعزیز (هفتمین خلیفه اموی) حضور داشت هنگامی که

آن حضرت از نزد او بلند شده و بیرون رفت، عمر بن عبدالعزیز رو به اطرافیانش کرده و گفت:

بهترین و شریف ترین مردم به نظر شما امروزه کیست؟

همه گفتند:

شما ای خلیفه! او گفت:

نه، هرگز! بهترین و شریف ترین مردم همین فردی است که الآن از حضور ما بیرون رفت! او چنان قلبها را به خود متمایل ساخته است که همه دوست دارند مثل او باشند اما او هیچگاه آرزو نمی کند که به جای یکی از ما ها باشد. (۶)

خدمتگزاری به نیازمندان

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در عرصه خدمت به محرومان آن چنان درخشیده، که موجب اعجاب و شگفتی همگان گردید و آنان خواهی، نخواهی دوستدار حقیقی امام سجاد علیه السلام گردیدند.

زمانی که تاریکی شب همه جا گسترده می شد و چشمهای مردم به خواب می رفت، آن حضرت اموال موجود خود را از درهم و دینار جمع می کرد و نان و آذوقه را که فراهم کرده بود، برمی داشت و شبانه به منزل محرومان و بینوایان می شتافت.

آن حضرت در حالی که صورت خود را پوشانده بود آذوقه ها و هدایا را به دوش می کشید و در سطح گسترده ای به بیچارگان مساعدت می نمود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«کان علی ابن الحسین علیه السلام یحمل جراب الخبز علی ظهره باللیل فیتصدق (۷)

پیشوای چهارم علیه السلام کیسه های نان را در شبهای تاریک به دوش می کشید و به فقرا و نیازمندان تصدق می نمود.» و بر این اندیشه پافشاری می کرد که:

«ان صدقه السر تطفیء غضب الرب (۸)

صدقه پنهانی، خشم خداوند را فرو می نشاند.»

محمد بن اسحاق می گوید:

عده ای از نیازمندان مدینه عادت کرده بودند که در ساعات معینی از شب، مرد ناشناسی به کمک آنان بیاید و او را

به عنوان صاحب انبان به همدیگر معرفی می کردند.

و آنان تا روز شهادت امام زین العابدین علیه السلام وی را نمی شناختند. (۹)

امام باقر علیه السلام فرمود:

پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام دوبار برای خدا اموال خود را احسان نمود. (۱۰)

امام سجاد علیه السلام همواره می فرمود:

«ساده الناس فی الدنیا الاسخیاء و ساده الناس فی الاخره الاتقیاء (۱۱)

سرور و آقای مردم در دنیا سخاوتمندان و بخشندگان هستند و در جهان آخرت، پرهیزگاران سرآمد دیگران خواهند بود.»

زیباترین شیوه معاشرت

در اینجا به برخی از رفتارهای پسندیده امام سجاد علیه السلام که در جذب قلوب و صید دلهای مردم تاثیر فراوان داشته است، اشاره می کنیم:

۱. زمخشری نقل کرده است:

هنگامی که یزید بن معاویه عامل جنایتکار خود مسرف بن عقبه را به مدینه فرستاد و لشکر وی به قتل و غارت اهل مدینه پرداختند.

حضرت زین العابدین علیه السلام چهارصد نفر از بانوان بی پناه را پناه داد و آن حضرت در کمال سخاوت و جوانمردی از آنان پذیرایی نمود. هنگامی که لشکر مسلم بن عقبه از مدینه بیرون رفت، آن بانوان گفتند:

به خدا قسم! در کنار پدر و مادرمان این چنین زندگانی خوش و آرامش روحی و روانی نداشته ایم که در سایه عطوفت و محبت این مرد شریف (حضرت سجاد علیه السلام) در این مدت بحرانی این چنین در آرامش و در کمال احترام به سر بردیم. (۱۲)

۲.امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت سجاد علیه السلام هرگاه مسافرت می رفت، سعی می کرد با کاروانی سفر کند که او را نشناسند و شرط می کرد که در طول سفر یکی از خدمتگزاران به همسفرانش باشد. یک بار که با افرادی ناشناس به مسافرت رفته بود، مردی آن

حضرت را دیده و شناخت، بعد به دیگر دوستانش گفت:

آیا می دانید این آقا که به شما خدمت می کند، کیست؟

گفتند:

نه، نمی شناسیم.

آن مرد گفت:

این شخص حضرت علی بن الحسین علیه السلام است! اهل کاروان که این جمله را شنیده و امام را شناختند، یک دفعه از جای خود برخاسته و دست و پای حضرتش را بوسیدند و عرضه داشتند:

ای فرزند رسول خدا! آیا می خواهی ما را آتش جهنم فراگیرد؟!

اگر خدای نکرده از دست و زبان ما خطائی سر می زد و به شما جسارتی می کردیم، آیا ما تا ابد هلاک نمی شدیم؟!

چه انگیزه ای باعث شد که شما به صورت ناشناس به ما خدمت کنید؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«هنگامی که من با عده ای آشنا به مسافرت رفتم، آنان به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از استحقاق من، برایم خدمت کرده، عطوفت و مهربانی نثارم کردند. به همین جهت، به صورت ناشناس آمدم که مبادا شما نیز بیش از حد بر من احترام کنید.

و ناشناس بودن را بهتر می پسندم.» (۱۳)

بی تردید این سیره پسندیده حضرت سجاد علیه السلام برگرفته از کلام حضرت خاتم الانبیاء، صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که فرمود:

«من اعان مؤمنا مسافرا فرج الله عنه ثلاثا و سبعین کربه (۱۴)

هرکس به یک مؤمن مسافر یاری و خدمت نماید، خداوند متعال هفتاد و سه بلا و اندوه را از او زایل خواهد کرد.»

۳. علی بن عیسی اربلی می نویسد:

روزی امام سجاد علیه السلام از مسجد بیرون آمد و با مردی که با آن حضرت عداوت دیرینه داشت، مواجه شد. مرد همین که چشمش به امام افتاد، به حضرت زین العابدین علیه السلام

جسارت کرده و دشنام و ناسزا گفت. یاران و غلامان امام علیه السلام خواستند که آن شخص را تادیبش کنند.

اما حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

با او کاری نداشته باشید.

آنگاه به او نزدیک شده و گفت:

آنچه از صفات و کارهای ما بر تو پوشیده است، بیشتر از آن است که تو مطلع هستی! سپس با مهربانی و عطوفت تمام فرمود:

الک حاجه نعینک علیها آیا مشکلی داری که ما در حل آن تو را یاری نماییم؟!

مرد با مشاهده این رفتار انسانی، از کرده خود شرمسار گردید.

اما امام چهارم علیه السلام او را نوازش کرده و عبای ارزشمند خود را به همراه هزار درهم به وی بخشید. بعد از آن واقعه، آن مرد شدیدا به امام علاقه مند گردید و در هرکجا که می رسید، به بیان فضائل و مناقب آن حضرت می پرداخت و خطاب به حضرتش می گفت:

به راستی که تو از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی. (۱۵)

این رفتارهای آموزنده و انسانی موجب شده بود که مخالف و موافق، آن حضرت را از اعماق وجودشان دوست بدارند و به شخصیت والای امام سجاد علیه السلام به دیده احترام و عظمت بنگرند.

راز محبوبیت اجتماعی

محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۶) روزی با حالتی افسرده و اندوهگین به حضور امام سجاد علیه السلام آمد. وقتی امام علت ناراحتی وی را پرسید، گفت:

اندوه من از سوی برخی مردم به ویژه افرادی است که به آنان خدمت کرده ام ولی آنها برخلاف انتظارم به من حسد ورزیده و چشم طمع در اموالم دوخته اند.

امام چهارم علیه السلام رهنمودهای راهگشایی به وی ارائه فرموده و سپس افزود:

«احفظ علیک لسانک تملک

به اخوانک اگر از زبانت مواظبت کنی، همه دوستان و آشنایانت در اختیار تو خواهند بود [و تو را دوست خواهند داشت].»

سپس فرمود:

«زهری! کسی که عقلش کامل ترین اعضاء وجودش نباشد، با کوچک ترین اعضایش (زبان) هلاک می شود.»

حضرت سجاد علیه السلام مهم ترین رمز توفیق در زندگی را، تواضع و احترام به دیگران دانسته و می فرماید:

«اگر دیدی که مسلمانان تو را احترام می کنند و مقامت را بزرگ می شمارند، بگو آنها بزرگوارند که با من چنین رفتار می کنند و اگر از مردم نسبت به خود بی توجهی مشاهده کردی، بگو از من خطایی سرزده که مستوجب چنین بی احترامی شده ام. هرگاه چنین اندیشیده باشی و طبق این تفکر عمل کنی، خداوند متعال زندگی را بر تو آسان کرده، دوستانت زیاد و دشمنانت به حداقل خواهند رسید.

در این صورت نیکی های دیگران تو را خوشحال می کند و از بدی و اذیت های آنان آزرده نخواهی شد.» (۱۷)

در اوج محبوبیت

داستان معروف امام سجاد علیه السلام هنگام زیارت بیت الله الحرام دلیل واضحی بر جایگاه والای معنوی و اجتماعی آن حضرت در عصر خود می باشد. خلاصه آن ماجرا چنین است:

در زمان خلافت عبدالملک بن مروان سالی پسرش هشام بن عبدالملک (۱۸) به زیارت خانه خدا رفت.

اما در اثر ازدحام جمعیت نتوانست «حجرالاسود» را زیارت کند و کوشش اطرافیانش نیز در این زمینه نتیجه ای نداشت. ناگزیر برای او در کنار کعبه تختی نصب کردند و وی در آنجا نشسته و به تماشای حجاج و طواف کنندگان پرداخت. اطرافیان شامی او نیز در کنارش گرد آمده و به اجتماع پرشکوه حج نظاره می کردند.

در همین حال، ناگهان حضرت سجاد علیه السلام پدیدار شد آن حضرت که در میان جمعیت

بـا سـیمایی زیبـا و وجودی نورانی همچون سـتاره ای می درخشـید، گرد خـانه خـدا طواف کرد و هنگـامی که به حجرالاـسود نزدیک شد، مردم با کمال احترام و تواضع راه را بر امام باز کردند و حضرت به راحتی حجرالاسود را زیارت نمود.

این منظره که هشام و اطرافیانش را به حیرت واداشته بود، موجب شد تا یکی از شامیان از هشام بپرسد که:

این شخص با عظمت کیست که مردم این چنین احترامش می کنند؟

اما هشام به جهت اینکه شامیان آن حضرت را نشناسند، پاسخ داد:

من هم نمی شناسم! «فرزدق » شاعر که در آنجا حاضر بود، بلند شده و با جرئت تمام گفت:

اما من او را می شناسم!

گفت:

من می شناسمش نیکو

زو چه پرسی، به سوی من کن رو

اگر هشام او را نمی شناسد، من آن جوان زیبا روی و نورانی چهره را خوب می شناسم. مرد شامی گفت:

او کیست ای ابو فراس؟!

فرزدق در پاسخ آن مرد شامی قصیده معروف خود را در چهل بیت سرود از جمله اینکه:

هذا الذی تعرف البطحاء و طاته

و البیت یعرفه و الحل و الحرم

این کسی است که سرزمین پاک مکه قدر و منزلت او را می شناسد و خانه کعبه، حل و حرم او را می شناسند.

هذا ابن خیر عبادالله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم

این فرزند بهترین بندگان خداست.

این جوان پاک و پاکیزه و پیراسته و شناخته شده است.

هذا ابن فاطمه ان کنت جاهله

بجده انبیاء الله قد ختموا

این فرزند فاطمه است. اگر او را نمی شناسی، او کسی است که جدش خاتم الانبیاء می باشد.

... او از خاندانی است که محبت ایشان، دین و دشمنی با آنان، کفر و نزدیک شدن به آنان، پناهگاه و نجات بخش است.

هرکسی خدای را بشناسد، نیاکان او

را نیز نیک می شناسد که دین اسلام از خانه او به سایر مردم رسیده است ...

هشام بن عبدالملک بعد از شنیدن این قصیده، خشمگین شد و حقوق فرزدق را از بیت المال قطع نموده و او را در عسفان (بین مکه و مدینه) زندانی کرد. حتی در اعتراض به فرزدق گفت:

تو تا به حال برای ما چنین مدحی نگفته ای! فرزدق گفت:

تو نیز جدی مثل جد او و پدری مثل پدر او و مادری مثل مادر او بیاور تا من شبیه این ابیات را در مورد شما نیز بسرایم.

بعد از این ماجرا، امام سجاد علیه السلام دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد و فرمود:

ای ابوفراس ما را معذور دار اگر بیش از این مقدورمان بود، برایت می فرستادیم.

اما او نپذیرفت و گفت:

ای پسر رسول خدا! آنچه من گفتم، به خاطر جایزه نبوده بلکه برای رضای خدا و رسولش بوده است.

من پاداشی از شما نمی خواهم.

امام دوباره آن اموال را برای فرزدق فرستاد و فرمود:

«خداوند مکان و منزلت و نیت تو را می داند، به حق من آن را قبول کن.» و فرزدق آن را پذیرفت. (۱۹)

پی نوشت ها:

۱. تحف العقول، ص ۲۸۷.

۲. سوره نور، آیه ۲۲.

۳. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۴.

۴. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۴۶.

۵. رجال الشیخ، اصحاب علی بن الحسین (ع).

۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۶۷.

۷. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۸.

۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۳.

۹. همان

۱۰. همان، ص ۱۵۴.

۱۱. روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۸۵.

۱۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸.

۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

۱۴. همان، ص ۴۲۹.

۱۵. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱.

۱۶. وی در ابتدا از علمای

اهل سنت بود اما در اثر معاشرت با امام چهارم (ع) و نیل به بهره های شایان علمی و انسانی از محضر امام سجاد (ع)، به آن حضرت علاقه شدیدی پیدا کرد و از امام همیشه با لقب «زین العابدین » یاد می نمود.

۱۷. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۹.

۱۸. وی از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ ه. زمام حکومت را به دست گرفت. از آنجایی که امام چهارم (ع) در سال ۹۵ ه. توسط ولید بن عبدالملک به شهادت رسید، هشام بن عبدالملک جانشین خلیفه به شمار می آمده است.

۱۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۶۹.

فضائل

امام سجاد سرچشمه کمالات انسانی

نویسنده

امام سجاد علیه السلام سرچشمه کمالات انسانی - نویسنده محمد محمدی اشتهاردی

اشاره

امام سجاد علیه السلام در عین آن که زینت عبادت کنندگان، بزرگ مرد عبادت، عرفان و سجده بود، مجاهد بزرگ فی سبیل الله بود، او در عین آن که کانون علم و اندیشه ومعرفت بود، تواضع ویژه ای داشت، و در عین آن که شکوه و جلال و ابهت خاصی داشت، دارای حلم و بردباری و سعه صدر مخصوصی بود، و در یک کلمه کانون همه کمالات انسانی و ارزش های والای معنوی، و زیبنده این شعر معروف بود که:

رخ زیبا ید بیضا دم عیسی داری

آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری

در این گفتار برآنیم تا به چند نمونه از رفتار آن حضرت زندگی اشاره کنیم، به این امید که درس های سودمند زندگی سالم و سازنده را از شیوه زندگی درخشان آن بزرگمرد فضایل بیاموزیم:

زینت پرستش کنندگان الهی

آن حضرت با عنوان زین العابدین و سجاد خوانده می شود، چرا که او قبل از هر چیز بنده خالص و صالح خدا بود، و سجده های طولانی او، هر بیننده را به سوی خدا و پرستش خدا جذب می کرد.

خداوند در حدیث لوح که آن نامه ای از سوی خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است او را چنین معرفی کرده است:

«سید العابدین و زین اولیائی الماضین

او آقای عبادت کنندگان و زینت اولیای پیشین من است.»

یوسف بن اسباط می گوید.

پدرم گفت:

نیمه های شب به مسجد رفتم، جوانی را که به سجده افتاده بود دیدم که چنین با خدا راز و نیاز می کرد:

«سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له

صورتم خاک آلود، برای آفریدگارم سجده کرد، که خداوند سزاوار سجده است.»

به محضرش رفتم، دریافتم امام سجاد علیه السلام است، صبر کردم تا هوا روشن شد،

به نزد ایشان رفتم و عرض کردم:

«ای فرزند پیامبر! چرا آن همه به خود زحمت می دهی با این که خداوند تو را برتری بخشیده و تو در پیشگاه خدا مقام بسیار ارجمندی داری؟»

او با شنیدن این سخن منقلب شده و گریه کرد و فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هنگامی که روز قیامت بر پا گردد هر چشمی جز چهار چشم گریان است:

۱- چشمی که از خوف خدا بگرید

۲- چشمی که در راه (جهاد) برای خدا نابینا شده باشد

۳- چشمی که از حرام های خدا پوشیده شده باشد

۴- چشمی که شب تا صبح در حال سجده بیدار باشد ...»

عبادت امام سجاد علیه السلام پرستش کاملا آگاهانه و بسیار عمیق بود، او با لذت و شیفتگی مخصوص، آمیخته با عرفان کامل، خدا را عبادت می کرد. ارتباط و پیوند او با خدا به گونه ای بود که روایت شده:

شبی برای عبادت برخاست، هنگام وضو، چشمش به ستارگان آسمان افتاد، و هم چنان به ستارگان می نگریست، و در اندیشه آفریدگار و آفرینش آنها فرو رفت، حیران و بهت زده در حالی که دستش در آب بود، به آسمان چشم دوخته بود تا صدای اذان صبح را شنید.

فاطمه علیهاالسلام یکی از دختران امیر مومنان علی علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری تقاضا کرد که نزد امام سجاد علیه السلام برود، به عنوان دلسوزی از آن حضرت بخواهد که جانش را از آسیب عبادت بسیار حفظ کند، زیرا او بر اثر عبادت بسیار، از ناحیه بینی و سر زانوها و کف دستها و پیشانی، آسیب سختی دیده بود، جابر نزد امام سجاد علیه السلام رفت وآن حضرت را از تحمل آن

همه رنج طاقت فرسا در عبادت برحذر داشت.

امام سجاد علیه السلام به او فرمود:

«ای همنشین رسول خدا صلی الله علیه و آله! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر عبادت کرد که پاهایش ورم کرد، شخصی به او عرض کرد:

چرا آنقدر به خود رنج می دهی؟

فرمود:

«افلا اکون عبدا شکورا

آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم.»

جابر به امام سجاد علیه السلام عرض کرد:

«جان عزیزت در خطر است، کمتر خود را در فشار قرار بده.»

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«یا جابر لا ازال علی منهاج ابوی موتاسیا بهما حتی القاهما

ای جابر همواره راه پدرانم (پیامبر و علی) را می پیمایم، و آنها را الگو قرار می دهم تا به آنها بپیوندم.» صحیفه سجادیه، یکی از نمادهای عرفانی و زاییده اندیشه های معرفت شناسی امام سجاد علیه السلام است که به عنوان زبور آل محمد صلی الله علیه و آله شناخته شده، و با مطالعه آن، می توان به عظمت بی کران پرستش آگاهانه آن بزرگوار واقف شد.

توجه عمیق به بینوایان

امام سجاد علیه السلام به تامین معاش زندگی افراد بی بضاعت و مستمند، توجه عمیق و اقدام همه جانبه داشت، علاوه بر این که با نظم خاصی از صد خانواده فقیر مدینه به طور مستمر سرپرستی می کرد، به بینوایان دیگر نیز توجه داشت، او نان و آذوقه را در انبان می کرد و خودش آن را بر دوش می گرفت و به صورت ناشناس و محرمانه برای آنها می برد، نیازمندان هرگاه او را می دیدند به همدیگر می گفتند صاحب الجراب (صاحب انبان) آمد.

آن بزرگوار وقتی که فقیر را می دید نه تنها با نظر خشمگین یا تحقیرآمیز به او نگاه نمی کرد، بلکه با شادمانی می گفت:

«مرحبا بمن یحمل زادی الی الاخره

آفرین به

کسی که توشه مرا به سوی آخرت حمل می کند.»

یکی از شخصیت های عصر آن حضرت به نام زهری می گوید:

در یک شب سرد وتاریک زمستانی امام سجاد علیه السلام را دیدم بار آرد و هیزم بر پشت گرفته بود و عبور می کرد، پرسیدم:

این بار چیست؟

فرمود:

قصد سفر دارم، این توشه راه سفر است که آماده کرده ام تا به محله حریز ببرم.

غلام خود را به آن حضرت معرفی نمودم و عرض کردم:

«شما زحمت نکشید، این غلام من است که آن بار شما را حمل می کند.»

فرمود:

نه.

عرض کردم:

پس اجازه بدهید خودم آن را حمل کنم.

فرمود:

«من زحمتی را که موجب نجات من در سفر خواهد شد، و پیمودن راه سفر مرا نیکو کند، از خود دور نمی کنم.» پس از چند روزی او را در مدینه دیدم، پرسیدم شما فرمودید به مسافرت می روم، پس چرا مسافرت نکردی؟

فرمود:

ای زهری، منظورم از مسافرت، آن سفری که تو گمان کردی نبود، بلکه منظورم سفر مرگ بود که خود را برای آن آماده می ساختم، آن گاه فرمود:

«انما الاستعداد للموت تجنب الحرام و بذل الندی فی الخیر

همانا آمادگی برای سفر مرگ، اجتناب از کارهای حرام، و بخشش عطایای نیک به مردم است.»

آن حضـرت بر همین اسـاس از بیمـاران عیـادت می کرد، و اگر بـا خبر می شـد که آنها مقروض هسـتند، قرض آنها را ادا می نمود،

چنان که روایت شده شنید که «محمد بن اسامه » بیمار و بستری شده، به عیادتش رفت، وقتی فهمید او مقروض است و دوست دارد قبل از مرگش، قرض هایش پرداخته شود، همه قرض های او را برعهده گرفت و پرداخت.

پس از آن که آن بزرگوار مهربان، به شهادت رسید، هنگامی که پیکر پاکش را غسل می دادند،

خراش هایی در پشت مبارکش دیدند، بعضی از حاضران از علت آن پرسیدند، یکی از حاضران پاسخ داد:

«این سیاهی ها و خراش ها از آثار انبان های طعام است که آن حضرت آن را به طور مکرر حمل می کرد و به خانه مستمندان می برد، و نیز از آثار آبکشی آن حضرت از چاه است که برای همسایگان، از آن چاه آب می کشید، و اینک جای طناب آب کشی در پشتش باقی مانده است .»

خوف از حساب روز قیامت

امام سجاد علیه السلام در طول زندگی برای انجام مناسک حج و عمره بسیار به مکه می رفت، با این که فاصله بین مدینه و مکه حدود هشتاد فرسخ است، آن حضرت برای انجام عبادت بزرگ حج، گاهی این راه را پیاده می پیمود، و از این که برای انجام عبادت خدا، رنج می کشید، لذت می برد.

آن بزرگوار بیست بار (و به نقلی ۲۲ بار) سوار بر شترش شده و به مکه می رفت، و پس از انجام مراسم عمره یا حج، به مکه باز می گشت، او در این مدت حتی یک بار تازیانه بر شترش نزد، هرگاه می خواست شترش تندتر حرکت کند، تازیانه اش را بر بالای سر شتر به حرکت در می آورد، و می فرمود:

«لولا خوف القصاص لفعلت

اگر ترس قصاص قیامت نبود، با زدن تازیانه بر شتر، آن را به تند حرکت کردن وادار می کردم.»

با توجه به فاصله بین مکه و مدینه که حدود هشتاد فرسخ بود، نتیجه می گیریم که بیست بار رفتن و بازگشتن آن حضرت معادل ۳۲۰۰ فرسخ خواهد شد، آن بزرگوار در تمام طول این مدت با این که تازیانه در دستش بود، از خوف قصاص قیامت، حتی یک بار تازیانه اش را بر شترش نزد، با این

که شتر در میان مرکب ها به پوست کلفتی معروف است، و تازیانه زدن به آن، رنجش چندانی برای او نخواهد بود.

در صفحه دیگری از زندگی امام سجاد علیه السلام می خوانیم:

او یکی از غلامان آزاد کرده اش را سرپرست رسیدگی به مزرعه ای نموده بود، روزی برای دیدن آن مزرعه به آن جا رفت مشاهده کرد که بر اثر سهل انگاری غلام آسیب فراوانی به آن مزرعه وارد شده است، ناراحت شد و برای تنبیه غلام، یک بار تازیانه ای به او زد.

پس از این کار پشیمان شد، وقتی که آن حضرت به خانه بازگشت، شخصی را نزد آن غلام فرستاد تا او را به حضورش بیاورد، آن شخص پیام امام را به او ابلاغ کرد، غلام به محضر امام سجاد علیه السلام آمد، دید امام خود را برهنه کرده، و تازیانه اش را پیش رویش انداخته است. غلام گمان برد که امام می خواهد او را مجازات کند، از این رو به شدت ترسید، ولی ناگاه دید امام سجاد علیه السلام آن تازیانه را برداشت و به غلام داد و فرمود:

«ای مرد امروز کاری از من در مورد تو سرزد که سابقه نداشت، لغزشی بود که رخ داد، اینک این تازیانه را بگیر و همان گونه که به تو زدم به من بزن و از من قصاص کن.»

غلام گفت:

سوگند به خدا جز این گمان نداشتم که مرا مجازات کنی که سزاوار آن هستم، تا چه رسد به این که من از تو قصاص کنم.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

عزیزم!

تازیانه را بردار و قصاص کن.

غلام گفت:

معاذالله! هرگز چنین نکنم، تو را (اگر لغزشی بود) بخشیدم.

این گفت و گو به طور مکرر بین

امام سجاد علیه السلام و آن غلام رد و بدل شد، هنگامی که امام علیه السلام دید آن غلام از قصاص کردن خودداری می کند به او فرمود:

«اما اذا ابیت فالضیعه صدقه علیک

هـان آگاه باش اکنون که از قصاص خود داری می کنی آن مزرعه را به تو انفاق کردم، مال تو باشـد.» سـپس امام سـجاد علیه السلام آن مزرعه را در اختیار آن غلام گذاشت.

همنشینی با مستضعفان

از شـیوه های زنـدگی امام سـجاد علیه السـلام این که بسـیار متواضع بود، نه تنها از همنشـینی با تهی دسـتان و مستضـعفان عار نداشت، بلکه مشتاقانه درکنار آنها می نشست و همچون دوست صمیمی با آنها هم صحبت می شد، بعضی این روش را از آن حضـرت نپسـندیدند، و از نشـست و برخاست آن حضـرت با طبقه پایین دست، انتقاد کردند، امام سـجاد علیه السـلام در پاسخ آنها فرمود:

«انی اجالس من انتفع بمجالسته فی دینی

من با کسی همنشین می شوم که از مجالست او به نفع دینم بهره مند گردم.»

یـک روز امـام سـجاد علیه السـلام سوار بر مرکب از راهی می گـذشت چشـمش به جمعی از بیماران جـذامی که در کنار هم نشسته بودند و غذا می خوردند افتاد، آنها وقتی که امام را دیدند او را دعوت به خوردن غذا کردند.

امام علیه السلام آن روز را روزه بود، به آنها فرمود:

«اگر روزه نبودم، در کنار سفره شما می نشستم.»

امام سـجاد علیه السـلام آن روز به خانه خود بازگشت، دستور داد غذای مطبوعی آماده کردند، آن گاه همه آن جذامیان را به خانه خود دعوت کرد، آنها به خانه آن حضرت آمدند، امام علیه السلام در کنار آنها نشست و با هم از غذا خوردند.

احترام به نامادری

امـام سـجاد علیه السـلام مادرش را به هنگامی که نوزادی بیش نبود ازدست داد. از این رو، بانویی پرسـتاری آن حضـرت را بر عهـده گرفت و به عنوان نامـادری در حفـظ آن حضـرت کوشـید، امـام سـجاد علیه السـلام وقتی که بزرگ شـد، بـا نامادریش دریک کاسه غذا نمی خورد، شخصی از آن حضرت پرسید:

«با این که شما مادرت (نامادریت) را دوست داری، چرا در یک کاسه با او غذا نمی خوری؟»

آن

حضرت در پاسخ فرمود:

«انی اکره ان تستبق یدی الی ما سبقت الیه عینها فاکون عاقا لها

من دوست ندارم که دستم به لقمه ای سبقت گیرد که چشم مادرم به آن سبقت گرفته است، آن گاه جفاکار نسبت به مادرم گردم.»

به راستی وقتی که آن حضرت به نامادری این گونه احترام می گذاشت، برای مقام مقدس مادر چقدر ارج و ارزش قائل بود؟!

خشنودی به رضای الهی

امام باقر علیه السلام نقل کرد، پدرم امام سجاد علیه السلام فرمود:

دچار بیماری سختی شدم، پدرم به من فرمود:

چه میل داری؟

گفتم:

میل دارم به گونه ای باشم که در برابر تدبیر و خواست خدا، خواسته دیگری نداشته باشم. پدرم فرمود:

«احسنت ضاهیت ابراهیم الخلیل

احسن و آفرین که به ابراهیم خلیل علیه السلام شباهت یافته ای.»

در آن هنگام که دشمنان می خواستند او را به درون آتش شعله ور بیفکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت:

آیا حاجتی داری؟

ابراهیم علیه السلام گفت:

«لا ـ اقترح علی ربی، بل حسبی الله و نعم الوکیل در برابر مقدرات پروردگارم چیز دیگری درخواست نمی کنم، بلکه خدا مرا کفایت می کند، و او پشتیبان خوبیست.»

پاسخ شدید به طاغوت عراق

امام سجاد علیه السلام در تمام مصائب کربلا و اسارت، شرکت داشت، و سخت ترین و جانکاه ترین حوادث را تحمل کرد، او و همراهانش را به صورت اسیر، در کوفه به مجلس عبیدالله بن زیاد حاکم عراق که طاغوتی سنگ دل و بی رحم بود وارد نمودند. عبیدالله پس از گستاخی های بسیار بی شرمانه متوجه امام سجاد علیه السلام شد، و گفت:

«این شخص کیست؟»

یکی از حاضران گفت:

علی بن حسین علیه السلام است.

عبیدالله گفت:

مگر خداوند علی پسر حسین علیه السلام را نکشت؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

من برادری به نام علی بن حسین علیه السلام [علی اکبر] داشتم، مردم او را کشتند.

عبیدالله با خشونت گفت:

«بلکه خدا او را کشت.»

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«الله یتوفی الانفس حین موتها

خداوند جانها را هنگام مرگشان، قبض می کند.»

عبیدالله گفت:

آیا تو جرئت پیدا کرده ای پاسخ مرا می دهی؟

سپس به ماموران جلادش گفت:

برخیزید و گردنش را بزنید.

حضرت زینب علیها السلام به دفاع برخاست، و پس از گفتاری، خطاب به عبیدالله فرمود:

«اگر بنا است علی بن الحسین علیه

السلام را بکشی، مرا نیز با او بکش.»

در این هنگام امام سجاد علیه السلام به عمه اش زینب علیها السلام فرمود:

آرام باش، تا من با عبیدالله سخن بگویم، سپس به عبیدالله رو کرد و با صلابت و قاطعیت فرمود:

«ابالقتل تهددنی یابن زیاد اما علمت ان القتل لنا عاده، و کرامتنا الشهاده

ای پسر زیاد! آیا مرا به کشتن تهدید می کنی و می ترسانی، آیا نمی دانی که کشته شدن عادت ما است، و شهادت مایه کرامت و سرافرازی ما می باشد؟!»

دخالت در سیاست

ماجرای نهضت کربلا، یک حادثه بزرگ سیاسی بود، امام سجاد علیه السلام در پیدایش آن و ابلاغ پیام شهیدان و پی گیری نتایج نهضت نقش اصلی را داشت، آن حضرت پس از ماجرای خونین عاشورا، چه هنگام اسارت، وچه هنگام بازگشت به مدینه، در هر فرصتی مردم را بر ضد طاغوت عصر، یزید بن معاویه می شوراند، خطبه غرا و کوبنده او در شام، یزید و حکومتش را رسوا نمود، و ماهیت پلید حکومت خودکامه او را افشا کرد، با این که در جو خفقان آن عصر، حتی ذکر نام حسین علیه السلام ممنوع بود، به دستور آن حضرت در نگین انگشترش چنین نوشته بودند:

«خزی و شقی قاتل الحسین بن علی علیه السلام رسوا و بدبخت شد قاتل حسین پسر علی (ع).»

آن حضرت چهل سال، مصائب پدرش امام حسین علیه السلام را یاد می کرد و می گریست، هنگام غذا خوردن، دست از غذا می کشید، می گفتند بفرمایید غذا میل کنید، در پاسخ می فرمود:

«قتل ابن رسول الله جائعا، قتل ابن رسول الله عطشانا حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد.»

کوتاه سخن آنکه آن حضرت اکثر بهره برداری

را از نهضت امام حسین علیه السلام به عناوین گوناگون بر ضد طاغوت های وقت نمود.

پس از بنی امیه، هنگامی که خلفای بنی مروان روی کار آمدند، موضع گیری امام سجاد علیه السلام در برابر آنها نیز نوع دیگری از رو در رویی شدید در برابر طاغوتیان بود.

آن حضرت قیام مختار بر ضد بنی امیه را تایید کرد و با صراحت فرمود:

«لا تسبوا المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا

از مختار بدگویی نکنید، چرا که او قاتلان ما را کشت، و به خون خواهی از ما قیام کرد.»

آن حضرت قبل از قیام انقلابی پسرش «زید» که بر ضد حکومت هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) رخ داد، قیام او را تایید می کرد و می فرمود:

«پدرم از پدرش امیر مومنان علی علیه السلام نقل کرد در پشت کوفه مردی قیام کند که او را «زید» می گویند ... او و یارانش در قیامت با شکوهی بسیار با عظمت در کنار مردم عبور کنند، و فرشتگان به آنها اشاره کرده و می گویند:

اینها جانشینان صالحان پیشین و دعوت کنندگان به حق هستند، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها استقبال کند و خطاب به زید می فرماید:

ای فرزندم! شما مسوولیت خود را به انجام رساندید، اکنون بدون حساب، وارد بهشت شوید.»

راز شهادت امام سجاد علیه السلام

موضع گیری های قاطع و پر صلابت امام سجاد علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) و عظمت روز افزون امام علیه السلام در میان مردم، به ویژه در میان مردم حجاز موجب شد که هشام به قتل امام سجاد علیه السلام کمر بست، برادر او ولید بن عبدالملک، به دستور او، آن حضرت را مسموم

کرده و به شهادت رساندند.

آن بزرگوار به جرم دفاع از حیثیت اسلام، و مبارزه با طاغوت های اموی و مروانی، شهد شهادت نوشید، چند روز در بستر شهادت آرمیده بود، معالجات سودی نبخشید، او در لحظه آخر عمر همان وصیت پدرش را بازگو کرد و فرمود:

هنگامی که پدرم امام حسین علیه السلام وفات کرد، ساعتی قبل مرا به سینه اش چسبانید و فرمود:

«یا بنی ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصرا الا الله

ای پسر جانم!

بپرهیز از ستم کردن بر کسی که یاوری برای انتقام تو، جز خدا ندارد.»

نیز به پسرش امام باقر علیه السلام فرمود:

پسرم! تو را به همان سخن وصیت می کنم که پدرم هنگام شهادت مرا به آن وصیت کرد:

«یا بنی اصبر علی الحق و ان کان مرا

ای پسر جان! در راه حق صبور و مقاوم باش گرچه تلخ و رنج آور باشد.»

به این ترتیب آن امام همام بعد از نهضت عظیم امام حسین علیه السلام پس از حدود ۳۵سال مبارزه به صورت های گوناگون، در ۷۵سالگی به لقاءالله پیوست، و با خون سرخ خود پای نهضت خونین پدرش را امضاء کرد.

او در فرازی از صحیفه سجادیه که از گنجینه های بزرگ معارف و عرفان است و ازاو به یادگار مانده، به درگاه خدا چنین عرض می کند:

«اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره

خدایا! من از پیشگاه تو عذرخواهی می کنم در مورد مظلومی که در برابر من به او ستم شده، و من به یاری او نشتافته ام.»

«خدایا! به من دست و نیرویی ده تا بتوانم بر کسانی که به من ستم می کنند پیروز شوم، و زبانی عنایت فرما تا در مقام احتجاج و استدلال بر مخالف چیره

شوم، و اندیشه ای ده تا نیرنگ فکری دشمن را درهم شکنم، و دست ستمگران را از تعدی و تجاوز، کوتاه سازم.»

ماهنامه پاسدار اسلام شماره ۱۹۷

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۱)

نویسنده

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۱)

نویسنده: حسین باقر، ترجمه محمد مهدی رضایی

مقدمه

در بررسی اساسی ترین مظاهر زندگی امام سجاد علیه السلام به مواردی چون ترک دنیا، کثرت عبادت، زهد نسبت به مال دنیا و خوشی های آن خواهیم رسید. ما از این مظاهر به «تعبد» و روی گردانی از دنیا، تعبیر می کنیم.

«تعبد» در حیات پربرکت امام علیه السلام به گونه ای است که محتاج دلیل و نص تاریخی نیست.

همین کافی است که بدانیم آن حضرت را «زین العابدین » و «سجاد» لقب دادند.

در نظر علمای غیر شیعی، امام سجاد علیه السلام عابدترین و زاهدترین فرد خود زمانه است که مانند خورشیدی بر تارک انسانیت می درخشد و تاریخ او را در اعلا مرتبه می ستاید. برای معرفی عبادت امام علیه السلام به صورت زنده و شناساندن کیفیت و مقدار آن و بررسی حالاتی مانند ترس از خدا، زهد و موعظه که از لوازم عبادت امام بشمار می آید، برخی از روایات را که متضمن این معنایند، یادآور می شویم:

۱) از یکی از کنیزان امام علیه السلام، درباره عبادت آن جناب، سؤال کردند، او گفت:

«آیا مختصر بگویم یا تفصیل بدهم »

گفتند:

«مختصر بگو»

گفت:

«هرگاه برای ایشان غذا می بردم یا می رفتم که رختخواب شان را پهن کنم، در حال نماز و عبادت می دیدمشان. هر روز و شب هزار رکعت نماز می خواند. پیشانی حضرت از زیادی سجده پینه بسته بود و مانند پوست زانوی شتر شده بود.»

۲) امام باقر -علیه السلام- عبادت پدر بزرگوارشان را چنین توصیف می کند:

«پدرم شب ها آن قدر نماز می خواند که هنگام رفتن به رختخواب، از ناتوانی بر روی زمین خود را می کشاند.»

روایاتی هم کیفیت عبادت امام -علیه السلام- را شرح داده اند گفته اند:

امام علیه السلام در

حال نماز، مانند چوب خشکی بی حرکت می ایستاد، مگر این که باد لباس های ایشان را به حرکت در می آورد.

چون به نماز قامت می بست، رنگ چهره اش متغیر می شد و در حال سجده، آن قدر می ماند که عرق از سر و روی مبارکش جاری می شد. هنگام وضو گرفتن، از خوف خدا، رنگش می پرید و این چنین خود را برای دیدار پروردگار آماده می ساخت. بعضی از دوستداران امام، با دیدن آن همه عبادت و سخت گیری حضرت در تضرع و مناجات، خوف بر آنان را برمی داشت و از امام تقاضا می کردند که از عبادت خود کم کند و اندکی مراعات حال خود را بنماید. دخترش فاطمه، روزی به صحابی جلیل القدر، جابر بن عبدالله انصاری، گفت که هر طور شده امام علیه السلام را قانع سازد از عبادتش بکاهد، تا خدای ناکرده صدمه ای به ایشان نرسد و به مریضی گرفتار نیاید.

زیرا او تنها فرزند به جا مانده حسین علیه السلام و تنها حجت خدا، بر روی زمین است. کیفیت عبادت امام، اختیار از کف حاضران می ربود و دل آنها را می سوزاند. آنها می گریستند و می ترسیدند که ضعف و ناتوانی، که بی سابقه نبود، کار دست امام بدهد. می گوید، روزی امام باقر علیه السلام نزد پدر رفت و او را در نماز، به حالتی عجیب مشاهده کرد. حالتی که کسی را یارای رسیدن به مرتبه آن نبود. رخسار امام علیه السلام از شدت شب زنده داری زرد شده بود و چشمانش از گریه بسیار سرخ.

در اثر سجده های طولانی، پیشانی مبارکش پینه بسته بود و بینی ایشان زخم شده بود و ساق پاها به کلی از کار افتاده بود.

امام باقر علیه السلام گویند:

وقتی

پدرم را بدین حالت دیدم، نتوانستم تحمل کنم و گریستم. همه کسانی که درباره امام سجاد علیه السلام کتابی نگاشته اند و این حالات را متعرض شده اند، کمتر به تفسیری روشن و دقیق دراین باره دست زده اند.

توضیح نداده اند که چرا در زندگی ائمه دیگر، عبادت را بدین صورت مشاهده نمی کنیم. البته این نویسندگان بی میل نیستند که عبادت را به گونه ای که در زندگی امام سجاد علیه السلام بروز یافته، دلیل برتری ایشان بدانند و کثرت تضرع و شب زنده داری آن حضرت را، گواه عظمت مرتبه و امامت به شمار آرند. بسنده کردن به این گونه تفاسیر نارس و عقیم، نشان از درک ناقصی دارد که با شان و منزلت، و شخصیت امام علیه السلام سازگار نیست. عبادت را صرفا یک فضیلت و ارزش قلمداد کردن، یعنی بررسی حیات و شخصیت ائمه -علیهم السلام- به صورتی غیر دقیق و غیر شیعی ورسیدن به فهمی نادرست و غیر واقعی.

اما معرفت شیعی که مبتنی بر اصول اعتقادی ماست، مجال گسترده تری را برای بررسی نقش ائمه -علیهم السلام- و پی گیری هدف های مشترک ایشان و بحث در وسایلی که برای رسیدن به این اهداف به کار گرفته اند، پیش روی ما می گذارد.

این که چنین پدیده ای را بدین کیفیت در طول حیات ائمه پیش و بعد از امام سجاد علیه السلام نمی بینیم، ما را به این نتیجه می رساند که عبادت آن گونه امام، حرکتی اصولی و وسیله ای کارآمد بود، تا در پرتو آن، اهداف بزرگی را که بر عهده داشت، تحقق ببخشد. نه امام حسن علیه السلام و نه امام صادق علیه السلام هیچ کدام، آن گونه که امام سجاد علیه

السلام به عبادت می پرداخت، نپرداختند، و حال آنکه همه امامان-علیهم السلام- در رتبه و شان، برابر و یکسان بوده اند.

کدام اوضاع و احوال، امام سجاد علیه السلام را به اتخاذ چنین رویه ای مجبور می ساخت و اهدافی که این رویه متضمن تحقق بخشیدن بدانها بود، کدام است؟

برای این که خواننده بتواند ما را در فهم هر چه بهتر این پدیده همراهی کند و از ابعاد و مفاهیم و مضامینی که در آن پدیده هست، آگاهی یابد، ناچاریم که آن را از دیدگاه های مختلف بررسی کنیم و به همان نظرگاه معمول و واحد اکتفا نکنیم، زیرا به درک ناقص و نا استوار ما از جای گاه حقیقی پدیده عبادت در حیات طیبه امام سجاد علیه السلام خواهد انجامید.

۱. بررسی حالت تعبد همگام با مظاهر انسانی دیگر

تعبد، تنها جنبه قابل بررسی زندگی امام سجاد علیه السلام نیست. جنبه های ارزشمندی چون، آزاد کردن بردگان، بخشش و انفاق نیز در کنار تعبد وجود داشتند.

در بحث از زندگی امام علیه السلام، باید این جنبه ها را کنار هم گذارد و از زاویه ای واحد بدانها نگریست.

این روش، ما را به لمس زیبایی تناسب بین آنها و درک ضرورت ارتباطشان با یکدیگر می رساند و فهم دقیق جوانب قدرت و تاثیرگذاری این پدیده ها را در فربهی و تکامل شخصیت، به ما ارزانی می کند.

آن وقت است که به چگونگی به کارگیری این ابزار توسط امام علیه السلام و شیوه جمع کردن بین آن ها، به عنوان یک صفت واحد پی خواهیم برد.

در بررسی مشترک این پدیده ها، به خاطر وحدت انگیزه و هدف، نقش هر یک از این پدیده ها در تحقق بخشیدن به هدف های جزیی مختص به خود، انکارناپذیر است، اما مجموع این اهداف جزیی است

که هدف عام و گسترده امام علیه السلام را شکل می دهد و متبلور می سازد.

۲. بررسی حالت تعبد

بررسی حالت تعبد از رهگذر توجه به اوضاع و احوال زمان امام علیه السلام

اوضاع سیاسی زمان امام سجاد علیه السلام مختص آن حضرت بود و با اوضاع سیاسی روزگار ائمه دیگر، تفاوت داشت.

امام علیه السلام فرزند یک انقلابی بود که بر ضد حکومت اموی قیام کرده بود و در راه تصحیح افکار انحرافی آن زمان، شهادت را برگزیده بود. سرزمین های اسلامی، در زمان امام علیه السلام، خاصه در دوره اول امامت، در تب تند اضطراب، هرج و مرج و نا امنی می سوخت. دولت اموی درحال نابودی و فروپاشی بود و دولت زبیری در حال شکل گیری و سامان یافتن.

البته دوره دوم امامت حضرت علیه السلام بهتر از دوره اول نبود. جامعه اسلامی در چنگال کابوس وحشتناك و خفه کننده، و ظلم فاجعه آفرینی گرفتار شده بود که علم آن را عبد الملك و والیان قسی القلب او یعنی حجاج، خالد قسری و بشیر بن مروان بر دوش می کشیدند. هم چنین آن دوران، دوران تحولات اجتماعی بود که در پی فتوحات گسترده مسلمانان پدید آمد فتوحاتی که حکام را، بی آن که به مخاطرات کشور گشایی و آمیخته شدن مسلمین با کفار بیندیشند، به غنائم و خوشی های فتح سرگرم می کرد.

در آن دوران، همچنین سردمداران فکری و شخصیت های دینی، پا به عرصه اجتماع گذاردند و مردم را به تبعیت از خویش فراخواندند کاری که در دوران زندگی امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ کسی جرات انجام آن را نداشت.

در کنار همه این امور، اعمال تبلیغاتی امویان، ضد اهل بیت و بنی

هاشم، همچنین کوشش حکومت در مسخ کردن چهره نورانی فرزندان رسول صلی الله علیه و آله، کم کم به ثمر نشست و در دل مردم رسوخ نمود.

در این زمان بود که کار تحریف آغاز گشت و دستگاه اموی با خریدن فحاشان و اجیر کردن راویان دروغ گو، به نیرنگ بازی و دسیسه با مسلمانان پرداخت.

همه این امور بود که دست به دست هم داد و چهره واقعی دوران حیات امام علیه السلام را شکل بخشید، لذا در بررسی پدیده تعبد ناچاریم اسباب، اهداف و نتایج آن را مورد توجه و دقت قرار دهیم.

۳. بررسی پدیده تعبد

بررسی پدیده تعبد، با توجه به نقش امام علیه السلام و عمل هر یک از ائمه –علیهم السلام– در هر مرحله

نقش و عملکرد امام سجاد علیه السلام نشان دهنده نوعی انعطاف در سیره وعمل ائمه علیه السلام بود. دوره ائمه پیش از ایشان دوره جنگ سیاسی و مطالبه حکومت بود، اما دوره دوم یعنی دوره امام سجاد علیه السلام وبعد از او، دوره رهبری فکری و جدال بر محور این موضوع بود. حیات حضرت در ابتدای این دوره، ظهور یافت و طبیعتا پدیده ها و تجلیات جدید و رفتار هم شان آن را طلب می کرد. رنگ و کیفیت این پدیده ها به فهم شیعه آن زمان، مقدار آگاهی و سطح فرهنگ آنها و نوع ارتباطشان با هم بستگی داشت، چرا که شیعه، مجموعه ای بود از تمایلات عاطفی و جمعیتی که دارای اصول و مبانی است. وظیفه ماست که به بررسی اهداف واقعی و برنامه های تبلیغی امام بپردازیم، اهدافی چون:

پاسداری از احکام اسلام

و تبعیت امت از آن احکام،

روشنگری مسلمانان،

پروردن علما و به وجود آوردن یک شخصیت

نمونه و کامل.

همچنین باید به مقدار عنایت مردم و شیعیان به امام علیه السلام برای به عهده گرفتن رهبری و ادامه رهبری، توجه داشته باشیم.

در این مجال به بررسی پدیده تعبد در زندگی امام زین العابدین علیه السلام می پردازیم تا به تفسیری درست و روشن ازآن و انگیزه هایی که امام را به انتخاب این روش، واداشت، برسیم.

عزلت امام و حالت تعبد

معروف است که امام سجاد علیه السلام به دور از کارهای اجتماعی، اندیشه ای جز عبادت و روی گردانی از امور دنیا نداشته است. دراین باره گفته اند:

ایشان بیرون از مدینه، اتاقکی از مو برای خود ساخته بود و در آن جا به عبادت و تضرع به درگاه پروردگار می پرداخت.

در بعضی از روایات علت انزوا و روی گردانی امام علیه السلام از فعالیت های اجتماعی، فرمان و امر الهی و خط مشی غیبی، ذکر شده است. به امام صادق علیه السلام نسبت داده اند که فرمود:

علی بن حسین علیه السلام بعد از شهادت پدرش، مهر چهارم وصیت فرود آمده از جانب خدا را گشود.

در آن نوشته بود:

«سکوت کن و خاموش بنشین.»

جای آن است که بپرسیم:

به کدامین علت و انگیزه، امام سجاد علیه السلام به انزوا روی آورد و برای چه خداوند او را به سکوت و خاموشی فرمان داد و این که در امور اجتماعی و عامه و رهبری آنها وارد نشود؟!

در پاسخ به این سؤال، به دو عامل مهم برمی خوریم که امام را به گزینش چنین زندگی ای آن هم در میان مردم وادار کرد:

اول:

اوضاع و احوال سیاسی دوم:

شفاف شدن عمل مرحله ای امام علیه السلام

منظور از وضع سیاسی، سیاستی است که در زمان حیات امام سجاد علیه السلام جریان داشت و دو دوره

داشت:

دوره اول که با حکومت یزید آغاز شد و ستیزه جویی و سخت گیری را به نمایش گذارد.

این دوره نه سال اضطراب و جنگ بین امویان و زبیری ها را بر سر حکومت، در پی داشت و انقلاب های شیعی متعددی را در عراق شاهد بود. دوره دوم هم بعد از سیطره عبد الملک بر حکومت و ظلم و ستم او، و به کار گماردن والیان قسی القلب و خونریز بر امت مسلمان شروع شد.

امام علیه السلام فرزند مرد انقلابی ای چون حسین علیه السلام بود.

همین امر او را از رهبران بنی هاشم و در صف دشمنان شماره یک امویان و داعیه داران حکومت، قرار می داد. علاوه بر این، شورش های شیعی که در گوشه و کنار به وقوع می پیوست، امام را به رهبری خویش فرا می خواندند. همه اینها عرصه را بر امام علیه السلام تنگ می کرد و از خطرهای بسیاری که در کمین او بود، برحذر می داشت.

اما شفاف شدن عملکرد مرحله ای امام علیه السلام:

انتقال از مرحله جنگ با دولت حاکم که روش ائمه پیشین بود به مرحله آتش بس و فرصت یابی برای نشر علم و تربیت شیعیان و بالابردن سطح فرهنگ آنها و رسوخ دادن مفاهیم اندیشه امامت در ذهن و زبان ها، همه نشان از انعطاف و نرمش بسیار در شیوه عمل ائمه داشت.

این انعطاف به یک شخصیت بزرگ و عمل عمیق و ریشه دار احتیاج داشت تا مرز بین آثار مرحله اول را به وجود آورد و لوازم و مقدمات فعالیت مرحله دوم را سازمان دهد. قصد امام علیه السلام از روی کار آوردن مرحله دوم این بود که مردم و شیعیان نوع برخورد با ائمه

خود را، که بـدان خو کرده بودنـد، کنار بگذارنـد و آن گونه با ایشان برخورد کننـد که برخاسـته از یک فهم و شـعور اصولی باشد و نه عاطفی صرف. انزوای حضرت، همان عملکرد فاصل بین دو مرحله و مرز ممیز آن بود.

مرحله دوم از آن جا آغاز شـد که با روی کار آمـدن روش های نو و وسایل جدید، ته مانده های مرحله دوم تمامی پذیرفت و راه برای ائمه بعدی باز و هموار گردید. بنابر این، می توان ادعا کرد که امام سـجاد علیه السـلام به تدریج، دامن خود را برچید و انزوا را به گوشه ای نهاد و بعـد از به ثمر نشسـتن آن روش و تحقق یافتن هدف ها، آرام آرام به کارهای اجتماعی و فعالیت های هدف مند در بین صفوف جامعه اسلامی، روی خوش نشان داد.

پس خانه ای که امام علیه السـلام در بیرون مدینه، برای عبادت خود ساخته بود، به دوره اول زندگی حضرت تعلق داشت یعنی به زمانی که از کربلا به مدینه مراجعت فرمود.

این که امام علیه السـلام تمام عمر خود رادر آن خانه به عبادت صـرف، پرداخته باشد سخنی ناصواب است. بی شک این کار، با توجه به این که امام، هادی مردم و حجت خداوند است، از ایشان بعید و با هدف امامت ناسازگار می نماید.

گرچه امام علیه السلام از انزوای خود کاست و تدریجا آن را به کناری نهاد، اما هیچ گاه با تمام وجود وارد جامعه نشد و خود را با فعالیت های اجتماعی آشتی نداد.

او مانند انسانی زاهد و عابد، به دور از مسائل و مشـغولیات دنیا، زندگی کرد و وقت خود را صـرف موعظه مردم، رسیدگی به فقرا و برآوردن نیازهای

مردم نمود.

این که روش امام سجاد علیه السلام با دیگر ائمه علیه السلام سر از تناقض درآورد، غیر ممکن است. بنابراین بین دوره اول از زندگی امام و دوره دوم فاصله ای که آن دو دوره را در برابر هم قرار دهد، وجود ندارد.

آن اوضاع و احوال و به تبعش آن انگیزه های خاص، امام علیه السلام را احاطه کرد و انزوا و نپرداختن به فعالیت های اجتماعی را پیش روی ایشان گذارد و طبیعی است که در چنین موقعیتی، شخص به آن چه محبوب و مرغوب اوست، روی می آورد.

امام علیه السلام نیز عبادت پروردگار و مناجات و تضرع با او را انتخاب نمود و خود را با نماز و روزه مشغول داشت.

این حالت امام علیه السلام، با وضع ظاهری و روحی امام کاظم علیه السلام و ائمه دیگری که به زندان می افتادند شباهت کامل دارد. آنها به پاس این فرصت ناب، خدا را شاکر بودند و از موقعیت فراهم آمده، نهایت سود معنوی را می بردند.

رهبری امام و حالت تعبد

جنبه روحی مردم عابد و زاهد را به دو گونه می توان تفسیر نمود:

گونه اول، روی کرد روحی صحیح و اسلامی، که مورد توجه اسلام و اولیای الهی است. کسی که در عبادت خود چنین سمت و سویی دارد، نور ایمان، روح تقوا، اخلاق اسلامی و روح جهادگری در راه خدا، در او آشکار و نمایان است و زندگی دنیایی بین خصلت های او جدایی نمی اندازد.

این انسان، هم مجاهد است، هم زاهد و عابد. هر که با او بنشیند خشنود برخیزد، حال آن که میل همنشینی هنوز در آن شخص باقی است و این همه از اثر بشاشت یقین و ایمان و گریه بر

گناهان و تقصیرات، پدید آمده است.

اما روی کرد دوم که از آن به روی کرد روحی منحرف (صوفیانه) یاد می کنیم آنکه چنین جهت گیری را برمی گزینند، در فهم اسلام و مفاهیم آن، و درک شریعت محمدی، به کژ راهه خواهد رفت. او گرچه، بیشتر به عبادت متوجه است اما این عبادت در او کارگر نیست و چه بسیارند عابدان و زاهدان این چنین که زنگارهای جاهلیت و ارزش های آن، از قلوبشان آویخته است و از شفافیت ایمان و طهارت روح در آنها اثری نیست.

این گروه از مدعیان، اسلام را در همین حد فهمیده اند و آن را کافی دانسته اند.

پس زندگی را رها کرده به عبادت سرگرم شده اند.

و این همان انحراف و صوفیانه عبادت کردن است. جهت گیری اول -که اسلام نیز به آن سفارش کرده- فاصل عملکرد ائمه علیه السلام و وجه تمایز آنها از دیگران است. روحیه امام و عبادت او، اجتماعی و عامه است. به گونه ای که همنشینی با امام، انس و الفت را به دنبال دارد و علاوه بر مردم که جذب ایشان می شوند مخالفان نیز نوعی میل و کشش به آن حضرت، احساس می کنند. لب مطلب این که، زهد و عبادت امامان علیه السلام هیچ تاثیر سوء و ناگواری برای مردم به بار نمی آورد. هر انسان مسلمان و با ایمان، در برخورد با صنف اول از زاهدان و عابدان، و شنیدن سخنان ایشان، مهرشان را به دل می گیرد و بزرگشان می دارد. چرا که این گروه، نمونه ای صد درصد اسلامی، از یقین استوار و ایمان پا بر جایند. حتی کسانی که از مسلمانی و التزامات روحی و عملی آن بویی نبرده اند، به انسان عابد،

به این اعتبار که او شخصیتی قدرتمند و میل و رغبتی دیگرگون نسبت به دنیای مادی دارد، احترام عمیق می گذارند و از او تجلیل می کنند. از آن جا که خداوند در ذات بشر تمایلات خیر و گرایش به خوبی ها را به ودیعت نهاده، هر انسانی، انسان زاهد و سالک الی الله رابه دیده تکریم می نگرد و از این احترام، به حب و تقرب و رابطه تعبیر می کند و گاه، گرچه آن ارتباط را آشکار نمی سازد، ولی از رهگذر آن، با انسان متعبد، برخورد و سلوک می کند.

این معنا را بیشتر ما، به تجربه دریافته ایم.

اگر درباره یک انسان زاهد و عابد، مطالبی بشنویم که بوی بدگویی و ناسزا می دهد، با دیدن آن شخص و مشاهده رفتار و گفتار او، حالت روحی ما به سرعت تغییر می کند، و ما چاره ای جز دفاع از آبروی آن انسان و تکذیب شنیده های خود نخواهیم داشت. برای نمونه، از سرگذشت حضرت کاظم علیه السلام و زندانبان او حکایتی بشنویم. روزی که امام علیه السلام را به زندان بردند، زندان بانی بر ایشان گماشتند تا مراقب حضرت و اوضاع زندان باشد.

این شخص نسبت به امام علیه السلام بسیار جسور بود و در آزار و اذیت، سعی بلیغ می کرد. روزها گذشت و زندانبان جز عبادت و نیک رفتاری امام علیه السلام چیزی مشاهده نکرد، دانست که آن چه درباره امام علیه السلام شنیده و نسبت های زشت و ناروایی که به ایشان داده اند، یکسره دروغ و بی اساس است.

پس از کار خود کناره گرفت.

این اندک ثمره ای بود که بر زهد و عبادت بی پرده امام کاظم علیه السلام مترتب گشت، تا برسد به نتیجه برتر و

مقصود اصـلی ایشان. پیش ازاو، امام سجاد علیه السلام عینا، همین روش را درباره عبادت خود، پی گرفته بود. عبادت روشمند امام علیه السـلام با آن شـکل خاص، مردم را برآن می داشت که او را بزرگ بدارنـد، قـدرش را بداننـد و با او همدردی و هم فکری کنند.

امام علیه السـلام این گونه، قلب بسـیاری از مردم و شـیعیان را صاحب شده بود. حالت تعبد، به عنوان یک صفت بارز در امام، نظر مردم را جلب کرده بود و در نگـاه آنهـا امـام شخصـی بود، زاهـد، روی گردان از متاع دنیا و لـذات آن، که هم خود را به عبادت و تضرع صرف می کرد.

در آن زمان، فرد دیگری را نمی شد سـراغ گرفت که مانند امام سـجاد علیه السـلام عمل کند و سـخن بگوید. مردم این را می دانستند و احترام و تکریمشان، رنگ تقدیس به خود می گرفت و با گذشت روزها، ماه ها و سال ها، افزون هم می شد.

امام علیه السـلام منحصـر به فرد بود. مـدام ذکر خـدا می گفت و پیوسـته می گریست. چنان از قیامت بیم داشت، گویی آن را پیش روی خود می بینـد. سـلوک عبـادی حضـرت، همواره بـا پدیـده هـای دیگری چون انفاق، دسـتگیری از بیچارگان، انجام اعمـال نیـک و دوسـتی بـا مردم، توام بود. اهـل مـدینه، به فضـل و برتری امـام علیه السـلام بر دیگران معترف بودنـد و او را بر بسیاری از اطرافیانش که گاه مانند او عمل می کردند و از بزرگان بنی هاشم بودند، ترجیح می دادند.

در روایت است که شخصی به سعید بن مسیب گفت:

«با تقوی تر از فلانی ندیدم.»

سعید گفت:

«آیا، تا به حال علی بن حسین را دیده ای؟»

گفت:

«نه.»

گفت:

«کسی را ندیدم که از او پرهیزگارتر و عابدتر

باشد.»

زهری، همصدا با بزرگان عصر خود، گفته است:

«در میان بنی هاشم، کسی را برتر از علی بن حسین علیه السلام نیافتم.»

این سخن هم از اوست که:

«کسی از اهل این خاندان را نمی شناسم که شایسته تر از علی بن حسین علیه السلام باشد.»

«حرب صحاف » از سعید، غلام حسن بن صالح نقل کرده است که گفت:

«کسی را سراغ نداشتم که در ترس از خدا به مقام حسن بن صالح رسیده باشد، تا این که به مدینه رفتم و با علی بن حسین علیه السلام آشنا شدم. او آن چنان از خوف خدا و آتش دوزخ بیمناک بود که گویی جهنم را تجربه کرده و چشیده است.»

خلاصه سخن این که تعبد، آن گونه که در زندگی امام علیه السلام چهره نمود، به بار نشست، رهبری و زعامت حضرت را پایدار ساخت و امامت و قدسی بودن او را، به همگان ثابت نمود. ادامه دارد

این مقاله، ترجمه یک فصل از این کتاب است:

الامام السجاد، (محاوله لاکتشاف دور الامام الرابع فی الامه من خلال تشخیص المرحله و الاهداف و الوسائل التی کان یعتمد علیها فی قیاده المسیره الاسلامیه المظفره)، حسین باقر، شماره ۹ از سلسله «کتاب قضایا الاسلامیه معاصره » حسین باقر از شاگردان شهید صدر می باشد که درباره زندگانی امام سجاد علیه السلام فعالیت های فکری و قلمی بسیار جالبی کرده است.

ماهنامه پاسدار اسلام شماره ۲۱۰

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۲)

نویسنده

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۲) نویسنده: حسین باقر، ترجمه محمدمهدی رضایی

اشاره

گفتیم که:

پدیده تعبد، به عنوان یکی از مظاهر شگفت انگیز حیات امام سجاد علیه السلام، دارای کیفیت و کمیت خاصی است و برای بررسی آن، باید از دیدگاه های گوناگون مورد توجه قرار گیرد. فهم دقیق، ولی غیر متعارف عبادت امام در گرو چند عامل

است:

۱- بررسی حالت تعبد، همگام با مظاهر و پدیده های دیگر.

۲- بررسی تعبد امام از رهگذر توجه به اوضاع و احوال آن روزگار.

۳- بررسی پدیده عبادت، با توجه به نقش امام، و عمل هر یک از ائمه در دو دوره پیش و بعد از امام سجاد.

در بحث عزلت امام و رابطه آن با عبادت آن حضرت، دو عامل مهم را برشمردیم که امام را به یک زندگی انزوا گرایانه و دور از مسائل اجتماعی سیاسی، وا می داشت. یکی از آن دو عامل، اوضاع و احوال سیاسی بود و دیگری، شفاف شدن عمل مرحله ای امام.

و در بررسی پدیده عبادت و رابطه آن با رهبری و زعامت امام.

گفتیم که، زهد و تعبد، دو گونه کاملا متفاوت دارد. یک گونه آنکه مورد تایید اسلام نیز هست، سمت و سویی صحیح و سالم دارد و در برگیرنده فضائل و برتری های اخلاقی است و اما گونه دیگر که روی کردی است صوفیانه و منحرف، تنها کثرت عبادت را مد نظر دارد و از حقیقت و روح اسلام در آن خبری نیست.

و بیان شد زهد وعبادت امام از گونه اول بوده است و بس.

و اینک ادامه این بحث.

حکومت و تعبد امام

از جمله فوایدی که بر تعبد و انزوای امام سجاد علیه السلام مترتب بود، این بود که خیال حاکمان وقت را از جانب ایشان آسوده می گذاشت و امام را آن

گونه جلوه می داد که گویی هیچ به فکر حکومت نیست و مشغولیتی جز عبادت و زهد ورزی ندارد. عبادت ها و حالت های روحی امام، بیشتر، پیش چشم مردم، واقع می شد و البته، امام را از این کار مقصود و غرضی مورد نظر بوده است. از جمله آن که دست حکومت را از خود کوتاه بدارد و از فعالیت ها و موضع گیری های خطرناک، دوری گزینند. خاصه که ایشان، شیعه، مخالف حکومت وقت، و فرزند انقلابگر عصر، حسین بن علی علیه السلام بود و این همه امام را در مرکز حساسیت قرار می داد. امام، با پیش گرفتن این روش بی خطر، حاکمان را مطمئن ساخت و آنها را به دور از خویش نگه می داشت و موفق شد بسیاری از مشکلات و گرفتاری هایی که می توانست دامن گیر ایشان شود، برطرف سازد.

گفته اند:

چون عبد الملک تصمیم به قتل امام سجاد گرفت، تا هر احتمال خطری را از جانب آن حضرت، عقیم بگذارد، «زهری » بر پا خاست و به او گفت:

«علی بن حسین، آن گونه نیست که تو فکر می کنی. او به خود مشغول است .»

عبد الملک شادمان گشت و دانست که امام خیال منازعه و در افتادن با او را ندارد، لذا به زهری گفت:

«به! امام، چه کار خوبی می کند.»

روزی امام به عبد الملک، که نظاره گر عبادت ایشان بود، گفت:

«اگر نبود که خانواده ام بر گردن من حق دارند، و درقبال مردم مسلمان، مسئول هستم، چشم هایم را به آسمان می دوختم و قلبم را برای همیشه متوجه خدا می ساختم، تا آن لحظه که جانم را بستاند، که او بهترین حاکم است .»

در این هنگام امام به گریه افتاد و عبد الملک نیز گریست.

این سخن،

عبـد الملك را متوجه می کرد که امام کسـی نیست که به گمان او، حکومت خواه باشـد، بلکه جز عبادت و تهجد، اندیشه ای ندارد.

این تاکیـد امـام البته ضـرورت داشت تـا بسـیاری از خطرهـای گرداگرد او را دفع نمایـد و نقشه های حکومتیان را ناکام سازد. حجاج به عبـد الملک می نویسد که امام را بکشد و بدین وسـیله پایه های حکومت خود را محکم نماید. زبیر، جاسوسانش را به مراقبت امـام می گمارد، تا مانع گرد آمـدن مردم در اطراف ایشان شونـد و آن حضـرت را از روی آوردن به جنگ برحـذر دارند، و اگر انقلابیون کوفه (توابین و یاران مختار) خواسـتند با او تماس بگیرند، نگذارند. همه این امور، حکومت را پیوسـته، هوشیار و ترسان می داشت.

امـا امـام که سـرد و گرم روزگـار را چشیده بود و بصـیرت کـافی داشت، سـخت گیری ها و خطرهای حکومتیان را خنثی می ساخت و ناکام می گذاشت. سفاح مسلم بن عقبه، سردسته لشکر اموی در واقعه «حره » درباره امام می گوید:

«با این که فرزند رسول الله است، جز خیر و خوبی، هیچ از او صادر نشود.» البته منظور سفاح از «خیر»

این است که امام با حکومت کاری ندارد و در پی آن نیست که خطر و آشوبی برای دستگاه حکومتی دست و پا کند.

این سـخن که از شخصـی چون سـفاح بروز می کند، بهترین دلیل است بر این که امام، در تحقق هدف خود، که همان مطمئن ساختن حکومت اموی بود، موفق بوده است.

تفرقه و تلاش امت، و مسئله تعبد

وقتی که دین اسـلام بر طهـارت مظاهر حکومت و تقوای حاکمان و التزام آنها بر امور دین و دنیای مردم، تکیه می کنـد، نشان از تاثیر به سزای این عوامل در بدنه جامعه اسلامی، می دهد،

چرا که انحراف و کجروی حکومت، تدریجا به از هم پاشیدگی اجتماع و شایع شدن محارم خواهد انجامید.

آن جا که حکومت به دست حاکمان بی قید و لاابالی سپرده شود، بذر معصیت آرام آرام رشد کرده، مظاهر جرم و تباهی در اجتماع اسلامی آشکار می گردد و به دلیل ناتوانی حاکمان از ضبط و ربط امور و حفظ تقید جامعه به شئون دینی، گسترش می یابد چه رسد به جایی که خود حاکمان قدرت تشخیص موارد حرام و قدرت جلوگیری از رشد آن را نداشته باشند. دورانی که بنی امیه حکومت را به چنگ آورد و والیان فاسق آن، امور جامعه اسلامی را بر عهده گرفتند، و تا توانستند در پستی ها و انحرافات فرو رفتند و بی حیایی و گستاخی را مباح کردند، واموال مردم را به پای لهو و لعب خویش، قربانی نمودند، حال و روز جامعه به جایی رسید که آثار تلاش و انهدام، تضعیف روابط و مناسبات دینی و تعهدات روحی، نمایان گردید و فساد و فراوانی مجالس باطل و حرام، همه گیر و همه جایی شد. آثار تخریبی به جا مانده از فتوحات مسلمین، یعنی درآمیختن با جامعه کفر و برخورد با اموال و ثروت های انباشته، که البته به چنگ حکام و رجال حکومتی می افتاد، باعث به وجود آمدن طبقه ای ممتاز و اسراف کار شد که آثار غیر قابل انکاری در شیوع اسراف کاری و گسترش فساد داشت.

این روند تخریبی تا آن جا پیش رفت که جامعه اسلامی، در زمان امام سجاد علیه السلام، به خصوص در مکه و مدینه، دچار فروپاشی، و ضعف و رخوت مسلمانی مردم و روحیه آنها گردید. جان های مردم، لانه ی

پستی ها و فسادهای اخلاقی بود و ارزش های اسلامی دستخوش تحول و دگرگونی می شد.

و این همه، دو علت اساسی بیش نداشت:

۱. انحراف حکومت و زیاده خواهی طبقه حاکم

۲. آثار تخریبی فتوحات حکومت در این وضعیت ناگوار، چاره ای جز عملیات بازدارنده و درمان گر، که جامعه مریض آن وقت را رو به بهبودی ببرد، وجود نداشت. ضرورت وجود یک جریان مانع، که در برابر همه گیر شدن این «وبا» در میان فرزندان جامعه اسلامی، بایستد، به شدت احساس می شد.

پس حیات روحی امام و روش عبادی آن حضرت، و زهد نسبت به دنیا و فریبندگی های آن، چیزی بود که برای پای داری و مانع تراشی در مقابل همه گیر شدن زشتی ها و فسادهای اخلاقی که جامعه را رو به تلاشی و نابودی می برد، پیش بینی شده بود.

قصد امام از آن همه عبادت که با کیفیتی خاص انجام می شد، این بود که جامعه اسلامی را به روی کردی عکس جریان مادی گری بی قید و بند، وا دارد و سطح معنویت و مصونیت فرزندان آن جامعه را بالا ببرد و نمونه ای کامل و اسوه ای بی نظیر را پیش روی آنها بگذارد، تا نه تنها اصحاب و شیعیان، بلکه تمام مسلمین از آن خط بگیرند و به دنبال آن حرکت کنند. جهت گیری روحی امام، به مثابه طبیبی حاذق، در میان جامعه اسلامی، نقش بسیار مهم و ارزنده خود را به اجرا می گذاشت. هرگاه که مریضی عمق پیدا می کرد و گسترش می یافت، نصیحت های مهربانانه طبیب بود که درد و رنج را می کاست و نجات بعضی جان های بیمار رادر پی داشت. همان گونه که وجود یک عالم روشن فکر، سطح علمی و فرهنگی مردم را

ارتقا می دهد و هرچه بر عمر او افزوده گردد، فواید بیشتری به دیگران خواهد رساند.

همین گونه بود، آثاری که عبادت امام سجاد علیه السلام در جامعه اسلامی و زندگی مردم بر جای می گذارد. به خصوص که مردم، پیوسته بروز آن حالات روحانی را که با اخلاص و ایمان واخلاق همراه بود، طی ربع قرن، یا بیشتر مشاهده می کردند.

تربیت و مظاهر تعبد

بشریت در راه رسیدن به خدا، نمونه ها و اسوه هایی را می طلبد که نشان دهنده صورت علمی حیات دینی و حالات ربانی، باشند. تربیت، نتیجه مطلوب خود را نخواهد داد، اگر نظریه ها به عمل تبدیل نشوند و افکار و مفاهیم، در زندگی مربیان، صورت تحقق نپذیرد. حیات ائمه بزرگوار ما، نمونه ای مثال زدنی در تربیت و تزکیه است.

نمونه ای که گروه های مختلف انسانی، می توانند دنباله رو آثار آن باشند و به روش آن عمل نمایند. زندگی ائمه به خود ایشان پایان نمی پذیرد، بلکه حیات مردم زمانه آنها را نیز متاثر می سازد. بالاتر، حیات ایشان، درسی است برای همه مردم در همه زمان ها. حیات ائمه، اسلام مجسم و نوری است که ظلمات زندگی بشر را به نور تبدیل می نماید. امامان ما، نمونه ها و الگوهایی عالی به فرهنگ اسلامی، پیش کش نمودند.

و مؤمنان و پیشوایان، در طی سلوک الهی خویش، بدان نیازمند و به یاری آن نمونه ها، در فهم طریق و التزام به آن محتاجند. همان گونه که انقلاب امام حسین علیه السلام، تنها یک نهضت ضد یزیدی نبود، بلکه یک درس و پیام روشن و یک رسالت ماندگار تاریخی برای امت مسلمان، در طول مدت حیات آن بود تعبد امام زین العابدین علیه السلام نیز، در حقیقت، یک نظریه تاریخی

ماندگار برای جامعه اسلامی بود.

یک الگوی دینی و نمونه اسلامی بود که مؤمنان خود را در مسیر آموختن از آن قرار می دادند و آثار آن را دنبال می کردند.

امـام حسـین علیه السـلام نظریه انقلاب بر علیه ظلم و فسـاد را بنیـان نهاد و امام سـجاد علیه السـلام نظریه عمل عبادی، در برابر انحرافات اخلاقی را.

و این گونه بود که روح عبادت او، در دل های مردم رسوخ پیدا می کرد و آنان را متاثر می ساخت. بسیاری از اهالی تصوف، عبادت وزهد حضرت را الگوی خود قرار دادند و براساس آن به عمل پرداختند.

پس سـکوت امام علی، صـلح امام حسن، انقلاب امام حسـین وعبادت امام سـجاد –علیهم السلام– همه، درس های عملی برای تربیت مردم مسـلمان، در ادوار گونـاگون زمـان، بود. بنـابراین بایـد گفت، قصـد امـام، از آن همه عبادت، این بود که نمونه و الگویی دینی و مثال زدنی، در روی کرد روحانی و تربیت ایمانی، به جامعه اسلامی تقدیم کند.

پس امام ناچار بود، عبادت خود را در برابر چشم مردم و پیش روی آنها انجام دهـد تا اثرگذار باشد و درس آموز. شاید بتوان بدین وسـیله انگیزه امام را در جلوه دادن عبادت ها و راز و نیازهای خود، درک کرد و علت یابی نمود. عبادت امام، به خود او خلاصه نمی شد.

عبادت امام درسی تربیتی، روحی و اخلاقی بود. فرصتی که امام در برابر خود می دید، بسیار قیمتی و غنیمت بود و بعید بود از او که آن فرصت طلایی را از دست بنهد و از آن بهره لازم را نبرد.

در بعضی روایات، شرح عبادت های امام آمده است و این که آن حضرت چگونه تجربه های عبادتی خود را علنی و

پیش چشم مردم انجام می داد، امام باقر علیه السلام در توصیف عبادت پدر بزرگوار خود می گوید:

«هرگاه نعمتی از نعمتهای الهی را به یاد می آورد، سجده می کرد.

با شنیدن آیات سجده دار، هر کجا که بود، به سجده می افتاد.

اگر بلا و شری از او برداشته می شد، به شکرانه آن، فورا سجده می کرد. هرگاه از نمازهای واجب فارغ می گشت به سجده می رفت، هرگاه بین دو شخص را اصلاح می کرد، سجده را فراموش نمی نمود.»

این اعمال به گونه ای نبود که مردم از آن بی خبر بمانند. بلکه می دیدند و می آموختند. مردم، صدای قرآن خواندن امام را بسیار می شنیدند.

گفته اند که:

«امام، قرآن را از همه زیباتر می خواند. سقاها، وقتی به کنار خانه امام می رسیدند، با شنیدن صدای قرائت قرآن، می ایستادند و گوش می سپردند.»

در بسیاری از روایات این معنا ذکر شده که:

هرگاه امام همراه با جمعیتی از مردم به سوی مکه به راه می افتاد، در بعضی از منازل میان راه، می ایستاد، به سجده می افتاد و در سجده تسبیح می گفت و بسیار دعا می خواند و گریه می کرد.

و مردم با مشاهده این کارها، به معارفی دست می یافتند که بصیرت و آگاهی شان را نورانی و خدایی می ساخت.

بسیاری از آن چه درباره عبادت امام گفته شد، در ملاء انجام می یافت. مردم که کوشش امام را در عبادت و ناله و زاری، مشاهده می کردند، به گریه می افتادند و بر ایشان دل می سوزاندند. یک روز شخصی از امام پرسید:

«ای فرزند رسول خدا! این بی تابی و گریه های پی درپی برای چیست؟

ما که گناه کار و جنایت پیشه هستیم، نمی توانیم مثل شما عمل کنیم. پدر شما حسین و مادرتان فاطمه است و جدی چون رسول خدا داری »

این اعتراف صریح، ازجمله فواید

تربیتی عبادت امام بود، که جز با جلوه دادن آن به دست نمی آمد. دعاهای امام سجاد، بلند مرتبه ترین معارف الهی و ارزشمندترین مفاهیم دینی را پیش روی خوانندگان قرار می دهد.

امام از رهگذر این دعاها شیوه سلوک فردی و اجتماعی، طرز دعا کردن و روش اندیشیدن را آموزش می دهد هم چنین، مسائل اعتقادی صحیح و بایدها و نبایدها را توضیح می دهد و به ما می گوید که چرا باید دعا کنیم، چگونه باید دعا کنیم و دعاها چگونه مستجاب می شوند و در صورت اجابت نشدن دعا، چه باید بکنیم. دعاهای حضرت اصول دین را یاد می دهد و مسائل مختلف حیاتی برای بشر را یاد آور می شود و دیدگاه صحیح اسلامی را بیان می کند. هر وقت که به زمزمه دعاهای زین العابدین می نشینیم، در آن واحد، هم دعا می خوانیم و هم چیزها می آموزیم. کافی است که اشتیاق امام را به این درس ها و تبلیغ آنها به دیگران، درک کنیم.

امام، صحیفه را نزد اولاد خود به امانت می گذارد و آنها نیز در حفظ صحیفه نهایت کوشش خود را به کار می بندند. بعد از بیان همه این مطالب، دو اشکال اساسی و عمده را باید طرح کنیم و بدانها پاسخ بگوییم.

اشکال اول

سخن ما این است که عبادت امام سجاد علیه السلام، با آن کمیت زیاد، نمونه ای بزرگ بلکه بزرگ ترین الگویی است که ائمه ما برای انسان های عابد و زاهد، به ثبت رسانده اند.

دیگر این که:

رویکرد معنوی امام و توجه خاص ایشان به دعا، راز و نیاز و تعبد طاقت فرسا، عکس العملی است در قبال اوضاع و احوال اجتماعی آن دوران، که امام را به انزوا و کناره گیری از امور

دنیایی واجتماعی مجبور می ساخت.

و این امر، سبب مباشر برای پدید آمدن تعبد بود، که حیات امام را از زندگی دیگر امامان، متمایز می ساخت. اگر چنین است که گفتیم، پس آن چه از خود امام به ما رسیده، که درباره عبادت امیرالمومنین علیه السلام سخن می گوید، چه توجیهی دارد.

امام اعتراف کرده که عبادت او به پایه عبادت علی بن ابی طالب نمی رسد و تنها به اندکی از عبادت آن حضرت توانایی و قدرت دارد.

ظاهرا این سخنان خلاف چیزی است که ما بر آن اصرار داریم و با تعبیری که از تعبد ارائه نمودیم همخوانی ندارد.

برای یافتن پاسخی دقیق و قانع کننده، ناگزیر از توضیح دو مطلب مهم هستیم:

اول:

اصطلاح عبادت، به دو معنا آمده است:

اول معنای خاص که همان نماز و روزه و حج و ... و اموری مانند دعا، گریه و شب زنده داری است. دوم، معنای عام که عبارت است از همه کارهای خوب و مورد پسند شارع مقدس که شرط قبول آنها قصد قربت است. مانند صدقه دادن به فقیران همراه با قصد قربت. یا آشتی دادن دو نفر و حکم کردن بین مردم به قصد قربت. حتی آب خوردن به قصد قربت نیز داخل در معنای عام عبادت است.

دوم:

در بررسی تاریخ شیعه، کسانی را می بینیم که به جرم شیعه بودن و پیروی از علی بن ابی طالب، مورد تعقیب بوده اند و مدام عذاب دیده اند و شکنجه شده اند.

آن هم به دست بدترین و پست ترین دشمنان اسلام، یعنی امویان. حاکمان اموی، با اجیر کردن راویان دغل و نیرنگ باز، و جعل احادیث دروغین، برای خلفا و صحابه شان و مرتبه جعل می کردند و قصدشان از این

کـار، کم رنـگ جلوه دادن فضایـل اهـل بیت، به خصوص علی علیه السـلام بود، و در صورت توانایی، محو و نابود کردن آن فضایل. دسـیسه ها و نیرنگ بازی های حکام اموی و روش حکومتی آن ها، همه انگیزه ای بود برای مسخ فضایل و مناقب امام علی علیه السلام و از میان برداشتن شان و منزلت ایشان «جابر جعفی » به امام سجاد علیه السلام، شکایت می کند که بنی امیه و پیروان آن ها، شـیعیان را می کشـند و مولایشان علی را دشـنام می دهنـد و بر بالای منبرها و در بازارها ومیان راه ها و حتی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر علی لعن می فرستند وکسی آنها را منع نمی کند.

و اگر کسـی به قصد بازداشـتن مردم، چیزی بگوید، او را دسـتگیر می کنند و به او «رافضی » و «ترابی» خطاب می کنند، و بعد او را نزد امیر خود می برند.

در مقـابله بـا این اعمال خشونت آمیز و اهانت بار، روش ائمه علیه السـلام بر عکس است. آن ها، قدسـی بودن شخصـیت علی علیه السلام و فضایل و برتری های او را، بیان می کردند و بر آن اصرار داشتند.

و بـدین وسـیله الگـویی بیماننـد و عنـوانی چشم گیر را پیش روی مردم قرار می دادنـد تـا به اهـل بیت تـوجه کننـد و به آنها گرایش یابند. حال، بعد از توضیح این دو امر، می توان اشکال مطرح شده را این گونه پاسخ گفت که:

اگر امام سجاد، عبادت علی بن ابی طالب علیه السلام را آن گونه بزرگ می شمارد و عبادت خود را در برابر آن ذره ای بیش نمی بیند، معنای عام عبادت را در نظر دارد. منظور امام آنست که:

امام علی به کارهایی پرداخت و اموری را سامان داد،

که من هنوز به آنها نپرداخته ام.

او حکومت و زمامداری مردم را بر عهده گرفت در میان مردم قضاوت می کرد و به کارهای اجتماعی و عمومی سرگرم بود و این ها اموری است که نزد خداوند بیشترین ثواب را نسبت به روزه و نماز، خمس ... دارد.

آن چه این معنی را تاکید می کند، روایتی است از امام باقر علیه السلام که در گفتگو با اصحاب و یاران خود، از عظمت پدرش یاد می کند و سعی بلیغ او را در عبادت خدا یادآور می شود، و در عین حال، از برتری امام علی سخن می گوید و به این روش حکیمانه، درس مهمی رابه یاران خود می آموزد. شاید این عمل ائمه، که برترین فضایل را به حضرت علی علیه السلام، نسبت می دادند، کاری بوده است در جهت حفظ تاریخ از دسیسه های بدکاران و بیمه کردن آن در برابر دشمنی و کینه دشمنان و معاندان خاندان اهل بیت.

اشکال دوم

پیش از این دانستیم که عبادت امام، امری هدف دار بوده است و دانستیم که آن حضرت بعضی تجربه های عبادتی خود را، در برابر مردم انجام می داده و ایشان را به انصراف خود از دنیا و مشغول بودن به امور معنوی توجه می داده است و بدین وسیله هم اسباب اطمینان حکومتیان را فراهم می آورده و هم با تعلیم مردم، الگویی مناسب و بی نظیر را پیش چشم آنها قرار می داده است.

سؤال این جاست که:

آیا عبادت امام، صفتی عارضی برای ایشان بود و آن چه انجام می داد فقط در جهت رسیدن به اهدافی بود که ذکر کردیم؟

آیا عبادت امام از جنبه اسلامی و بعد روحی خالی و تهی بود؟!

و آیا سزاوار است که عبادت های عمیق و

معرفت آموز امام را این چنین سطحی تفسیر کنیم و پدیده ای بدین شگفتی را فقط وسیله ای برای محقق کردن اهدافی چند بدانیم؟!

جواب این اشکال با توضیح چند امر، آشکار می گردد:

اولا:

پیش از این گفته شد که سبب مباشر پدیده تعبد، که در زندگی امام سجاد مجال بروز یافت، ظرف زمانی خاصی بود که امام را احاطه کرده بود. آری، همان گونه که روزگاری، امام حسن علیه السلام، بنا به مقتضای زمان، مجبور به صلح گردید و امام حسین علیه السلام چاره ای جز انقلاب و براندازی حکومت وقت، نداشت، امام سجاد علیه السلام نیز ناگزیر به انزوا پناه برد و به عبادت پروردگار خویش مشغول گردید.

ثانیا:

در صورتی که امام می توانست با تمسک به انزوا و یاری جستن از پدیده تعبد، اهداف معینی را در جهت مصالح عامه مسلمین، تحقق بخشد، از دست دادن این فرصت شایسته امام نبود، چون او مقامی الهی داشت و امام و هادی مردم بود و می بایست آن ها را تعلیم می داد و ارشاد می نمود.

ثالثا:

برای انسانی که به کاری عادت کرده، مثلا به عبادت، جمع کردن بین عبادت خالص برای پروردگار، و توجه کردن به تاثیرگذاری این عبادت در مردم، بسیار سخت و مشکل است، زیرا دراین صورت، خلوص نیت که شرط اساسی است، به آسانی تحصیل نمی شود.

اما آن کسی که ایمانی عمیق و مخلصانه دارد، قادر است بی آن که شائبه ای از شرک و ریا در عبادتش پدید آید، با عبادت خود مردم را تعلیم دهد.

از این رو است که عبادت امام سجاد، مانند ندارد و زین العابدین، صفت مختص به اوست.

پس می توان تصور نمود که عبادت امام هم خالص برای خدا بود و هم وسیله ای

برای تعلیم و ارشاد مردم و توجه دادن آنها به امور معنوی خدایی.

ماهنامه پاسدار اسلام شماره ۲۱۱

صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه

۱ – ستایش خداوند

۱- کیفیت دعـای آن حضـرت این بود که پیش از آغـاز هر دعـا شـروع می کرد به سـتایش خـدای عزوجل و ثنای بر او و می گفت:

(۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالدّعَاءِ بَدَأَ بِالتّحْمِيدِ لِلّهِ عَزّ وَ جَلّ وَ الثّنَاءِ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلّهِ الْأَوّلِ بِلَا أَوّلٍ كَانَ قَبْلَهُ،

وَ الآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ الّذِى قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَتِهِ أَبْصَارُ النّاظِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ.

ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيّتِهِ اخْتِرَاعاً.

ثُمّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِى سَبِيلِ مَحَبّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمّا قَدّمَهُمْ إِلَيْهِ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدّماً إِلَى مَا أَخّرَهُمْ عَنْهُ.

وَ جَعَلَ لِكُلّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتاً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.

ثُمّ ضَرَبَ لَهُ فِى الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْقُوتاً، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً، يَتَخَطّى إِلَيْهِ بِأَيّامِ عُمُرِهِ، وَ يَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ، حَتّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهِ، قَبَضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهِ، لِيَجْزِىَ الّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِىَ الّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. عَدْلًا مِنْهُ، تَقَدّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ، لَا يُسْأَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِى لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِنَنِهِ الْمُتَتَابِعَهِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَهِ، لَتَصَرّفُوا فِى مِنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسّعُوا فِى رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ.

و لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْانسانيّهِ إِلَى حَدّ الْبَهِيمِيّهِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِى مُحْكَمِ كِتَابِهِ

«إِنْ هُمْ إِلّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلّ سَبِيلًا.»

وَ الْحَمْدُ

لِلّهِ عَلَى مَا عَرّفَنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ، وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيّتِهِ، وَ دَلّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِی تَوْحِيدِهِ، وَ جَنّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشّكّ فِی أَمْرِهِ.

حَمْداً نُعَمّرُ بِهِ فِيمَنْ حَمِدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ.

حَمْداً يُضِی ءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَ يُسَهّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَ يُشَرّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُغْنِی مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

حَمْداً يَرْتَفِعُ مِنّا إِلَى أَعْلَى عِلّيّينَ فِی كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرّبُونَ.

حَمْداً تَقَرّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرِقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدّتِ الْأَبْشَارُ.

حَمْداً نُعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللّهِ.

حَمْداً نُزَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرّبِينَ، وَ نُضَامّ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِی دَارِ الْمُقَامَهِ الّتِی لَا تَزُولُ، وَ مَحَلّ كَرَامَتِهِ الّتِی لَا تَحُولُ.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيّبَاتِ الرّزْقِ.

و جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَهَ بِالْمَلَكَهِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَهٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَهٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزّتِهِ.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی أَغْلَقَ عَنّا بَابَ الْحَاجَهِ إِلّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدّی شُكْرَهُ لَا، مَتَى.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی رَكّبَ فِينَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ، وَ مَتّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاهِ، وَ أَثْبَتَ فِينَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَ غَذّانَا بِطَيّبَاتِ الرّزْقِ، وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنّهِ.

ثُمّ أَمَرَنَا لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيَبْتَلِیَ شُكْرَنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنّانَا بِرَحْمَتِهِ تَكَرّماً، وَ انْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْماً.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی دَلّنَا عَلَى

التّوْبَهِ الّتِی لَمْ نُفِدْهَا إِلّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ إِلّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلّ إِحْسَانُهُ إِلَیْنَا وَ جَسُمَ فَضْلُهُ عَلَیْنَا فَمَا هَکَذَا کَانَتْ سُنّتُهُ فِی التّوْبَهِ لِمَنْ کَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنّا مَا لَا طَاقَهَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ یُکَلّفْنَا إِلّا وُسْعاً، وَ لَمْ یُجَشّمْنَا إِلّا یُسْراً، وَ لَمْ یَدَعْ لِأَحَدٍ مِنّا حُجّهً وَ لَا عُذْراً.

فَالْهَالِکُ مِنّا مَنْ هَلَکَ عَلَیْهِ، وَ السّعِیدُ مِنّا مَنْ رَغِبَ إِلَیْهِ

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ بِکُلّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَی مَلَائِکَتِهِ إِلَیْهِ وَ أَکْرَمُ خَلِیقَتِهِ عَلَیْهِ وَ أَرْضَی حَامِدِیهِ لَدَیْهِ

حَمْداً یَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ کَفَضْلِ رَبّنَا عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ.

ثُمّ لَهُ الْحَمْدُ مَکَانَ کُلّ نِعْمَهٍ لَهُ عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ عِبَادِهِ الْمَاضِینَ وَ الْبَاقِینَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِیعِ الْأَشْیَاءِ، وَ مَکَانَ کُلّ وَاحِدَهٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَهً أَبَداً سَرْمَداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.

حَمْداً لَا مُنْتَهَی لِحَدّهِ، وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَ لَا مَبْلَغَ لِغَایَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ

حَمْداً یَکُونُ وُصْلَهً إِلَی طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَباً إِلَی رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِیعَهً إِلَی مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِیقاً إِلَی جَنّتِهِ، وَ خَفِیراً مِنْ نَقِمَتِهِ، وَ أَمْناً مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِیراً عَلَی طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزاً عَنْ مَعْصِیَتِهِ، وَ عَوْناً عَلَی تَأْدِیَهِ حَقّهِ وَ وَظَائِفِهِ.

حَمْداً نَسْعَدُ بِهِ فِی السّعَدَاءِ مِنْ أَوْلِیَائِهِ، وَ نَصِیرُ بِهِ فِی نَظْمِ الشّهَدَاءِ بِسُیُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنّهُ وَلِیّ حَمِیدٌ

ترجمه دعای ۱

ترجمه:

سپاس خدائی را که اول است بی آنکه پیش از او اولی باشد، و آخر است بی آنکه پس از او آخری باشد خدائی که دیده های بینندگان از دیدنش فرو مانده و اندیشه های توصیف کنندگان از وصفش عاجز شده اند.

آفریدگان را به قدرت خود پدیده آورده، و ایشان را بر وفق

خواست خود اختراع فرموده، آنگاه در طریق اراده خود روان ساخته و در راه محبت خود برانگیخته، در حالی که از حدی که بر ایشان تعیین نموده قدمی پیش و پس نتوانند نهاد، و برای هر یک از ایشان روزی معلوم مقسومی قرار داده:

هر که را فزونی داده، کاهنده ای را نیروی کاستن آن نه.

و هر که را که را کاستی داده افزاینده ای را قدرت افزون بر آن نیست سپس برای او در زندگی مدت معلومی تعیین کرده و پایان معینی قرار داده که با روزهای عمر خود به سوی آن گام بر می دارد و با سالهای زندگیش به آن نزدیک می شود، تا چون به پایان مدتش رسید و پیمانه عمرش را پر کرد او را به طرف ثواب سرشار یا عقاب وحشت بار خود فرا کشد، و به آئین عدالت کسانی را که بدی کرده اند به عمل خود و آنان را که نیکوئی کرده اند به نیکی جزا دهد.

منزه است نامهای او و پیاپی است نعمتهای او، از کرده خود مسئول نیست و دیگران مسوولند.

و سپاس خدائی را که اگر بندگانش را از شناختن آئین سپاسگزاریش بر عطایای متواتری که به ایشان داده و نعمتهای پیوسته ای که بر ایشان کامل ساخته محروم می ساخت، در نعمتهایش تصرف می کردند و سپاس نمی گزاردند و در روزیش دست می گشودند و شکر نمی کردند، و اگر چنین می بودند از حدود انسانیت به مرز بهیمیت می رفتند، و چنان می بودند که در کتاب محکم خود وصف کرده است

«ایشان جز مانند چار پایان نیستند بلکه خود گمراه ترند.»

و سپاس خدای را بر آنچه از خدائی خود به ما شناسانده، و بر آنچه از شکر خود به ما

الهـام کرده، و بر آن درهـا که از علم ربوبیتش بر مـا گشوده و بر اخلاـص در توحیـدش که ما را به آن رهبری کرده و ما را از کجروی و شک در کار خودش دور ساخته، چنان سپاسـی که به آن در زمره سپاسگزاران خلقش زندگی کنیم، و بر هر که به خشنودی و عفوش پیشی جسته سبقت گیریم.

سپاسـی که تاریکی های برزخ در پرتوش بر ما روشن شود و راه رستاخیز را بر ما هموار سازد و منازل ما را در پیشگاه گواهان از فرشتگان و پیغمبران و امامان بلند گرداند.

در آن روزی که هر کسـی به سـزای عمـل خـود می رسـد، و به مردم سـتم نمی شـود. روزی که به هیـچ وجه دوسـتی به کـار دوستی نمی خورد و کسی ایشان را یاری نمی کند.

سپاسی که در نامه نوشته شده ای که مقربین آن را مشاهده می کنند از جانب ما با علی علیین بالا رود.

سپاسـی که چون از هول رستاخیز چشمها خیره شود دیده های ما به آن روشن گردد و چون روی ها سیاه شود چهره های ما به آن سفید گردد.

سپاسی که در پرتوش از آتش دردناک خدا آزاد شویم و به جوار کرمش در آئیم.

سپاسـی که به یمن تأییـد آن شانه بر شانه فرشـتگان مقرب او زنیم، و در اقامتگاه جاودانی و سـرای عزت سـرمدیش در سـلک پیغمبران مرسل در آئیم.

سپـاس خـدائی را که زیبائیهـای آفرینش را برای مـا برگزیـد و روزیهـای پـاکیزه را بر ما روان ساخت، و ما را به تسلط بر همه آفریدگان برتری داد و از این جهت همه مخلوقاتش ما را به قدرت او فرمانبردار، و به نیرویش از اطاعت ما ناچارند و

سپاس خدائی را که در احتیاج ما را از غیر خود فرو بست.

پس در برابر این همه نعمت چگونه بر سپاس او طاقت داریم؟

یا کی توانیم شکرش را به جا آریم؟

چنین کار محال است، نه جای استفهام و سؤال است!

سپاس خدائی را که برای قبض و بسط اعضاء آلات و عضلاتی در بدن ما ترکیب کرد، و ما را از آسایشهای زندگی بهره مند گردانید، و اعضائی برای کار در پیکر ما برقرار کرد و ما را از روزی های پاکیزه اطعام فرمود، و به فضل خود توانگر ساخت، و به نعمت خود سرمایه بخشید، سپس ما را به پیروی اوامر خود فرمان داد تا طاعتمان را بسنجد، و از ارتکاب نواهی خود نهی فرمود تا شکرمان را بیازماید، پس از راه امرش منحرف شدیم و بر مرکب نهیش برآمدیم با این حال به عقوبت ما شتاب نکرد، و در انتقام ما تعجیل نفرمود، بلکه به رحمت خود از روی کرم با ما مدارا کرد، و به مهربانی خویش از روی حلم بازگشتن ما را انتظار کشید

و سپاس خدائی را که ما را به توبه رهبری کرد و آن را جز از فضل او نیافته ایم.

پس اگر جز این یک نعمت از فضل او را به شما نیاوریم هر آینه عطای او در حق ما بزرگ و احسانش درباره ما جلیل و فضلش بر ما عظیم خواهد بود.

زیرا سنت او در باب توبه نسبت به اقوام قبل از ما چنین نبود او به حقیقت آنچه را که تاب تحمل آن را نداشتیم از ذمه ما برداشته و بیرون از حد طاقتمان تکلیف نفرموده و جز به کار آسانمان

نگماشته و برای هیچ یک از ما حجتی و عذری باقی نگذاشته.

پس بـدبخت از میان ما کسـی است که بر خلاف رضای خـدا خود را به هلاک افکند، و نیکبخت کسـی است که روی دل به سوی او آورد.

سپاس خدای را بهر آن آئین که نزدیکترین فرشـتگان به او و گرامی ترین آفریدگان او و پسـندیده ترین سـتایش کنندگان در پیشگاه او وی را سپاس گزارده اند، سپاسی که از دیگر سپاسها برتر باشد مانند برتری پروردگار ما بر همه آفریدگانش.

سپس حمد او را به جای هر نعمتی که بر ذمه ما و همه بندگان گذشـته و بازمانده خود دارد، به شـماره هر چیزی که از همگی آنها علم او بر آن احاطه کرده و به جای هر یک از آنها چندین برابر آن همیشه و جاوید تا روز رستاخیز.

سپاسی که کشش آن پایان نپذیرد و شماره اش به احصا در نیاید، و به نهایتش دسترسی و برای مدتش انقطاعی نباشد.

سپاسـی که موجب رسـیدن به طـاعت و عفو او، و سـبب خشـنودی، و وسـیله آمرزش، و راه به سوی بهشت، و پنـاه از انتقام، و ایمنی از خشم، و پشتیبان طاعت، و مانع از نافرمانی، و مددکار بر اداء حق و وظائف او باشد.

سپاسـی که به آن در میان نیکبختان از دوسـتانش نیکبخت شویم و به وسـیله آن در سلک شـهیدان شمشـیرهای دشمنانش در آئیم. همانا که خدا یاری دهنده و ستوده است.

۲ – طلب رحمت برای رسول خدا

۲- نیایش پس از ستایش خدا در طلب رحمت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ بَعْدَ هَذَا التّحْمِيدِ فِي الصّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللّهِ صَلّى اللّهُ علیه و آله:

وَ

الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی مَنّ عَلیْنَا بِمُحَمّدٍ نَبِیّهِ صَلّی اللّهُ علیه و آله دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِیَهِ وَ الْقُرُونِ السّالِفَهِ، بِقُدْرَتِهِ الّتِی لَا تَعْجِزُ عَنْ شَیْ‌ءٍ وَ إِنْ عَظُمَ، وَ لَا یَفُوتُهَا شَیْ‌ءٌ وَ إِنْ لَطُفَ.

فَخَتَمَ بِنَا عَلَی جَمِیعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَی مَنْ جَحَدَ، وَ کَثّرَنَا بِمَنّهِ عَلَی مَنْ قَلّ.

اللّهُمّ

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ أَمِینِکَ عَلَی وَحْیِکَ، وَ نَجِیبِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ صَفِیّکَ مِنْ عِبَادِکَ، إِمَامِ الرّحْمَهِ، وَ قَائِدِ الْخَیْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَکَهِ. کَمَا نَصَبَ لِأَمْرِکَ نَفْسَهُ وَ عَرّضَ فِیکَ لِلْمَکْرُوهِ بَدَنَهُ وَ کَاشَفَ فِی الدّعَاءِ إِلَیْکَ حَامّتَهُ وَ حَارَبَ فِی رِضَاکَ أُسْرَتَهُ وَ قَطَعَ فِی إِحْیَاءِ دِینِکَ رَحِمَهُ.

و أَقْصَی الْأَدْنَیْنَ عَلَی جُحُودِهِمْ وَ قَرّبَ الْأَقْصَیْنَ عَلَی اسْتِجَابَتِهِمْ لَکَ.

و وَالَی فِیکَ الْأَبْعَدِینَ وَ عَادَی فِیکَ الْأَقْرَبِینَ و أَدْأَبَ نَفْسَهُ فِی تَبْلِیغِ رِسَالَتِکَ وَ أَتْعَبَهَا بِالدّعَاءِ إِلَی مِلّتِکَ.

و شَغَلَهَا بِالنّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِکَ وَ هَاجَرَ إِلَی بِلَادِ الْغُرْبَهِ، وَ مَحَلّ النّأْیِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رِجْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِرَادَهً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِینِکَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَی أَهْلِ الْکُفْرِ بِکَ. حَتّی اسْتَتَبّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِی أَعْدَائِکَ وَ اسْتَتَمّ لَهُ مَا دَبّرَ فِی أَوْلِیَائِکَ.

فَنَهَدَ إِلَیْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِکَ، وَ مُتَقَوّیاً عَلَی ضَعْفِهِ بِنَصْرِکَ فَغَزَاهُمْ فِی عُقْرِ دِیَارِهِمْ.

و هَجَمَ عَلَیْهِمْ فِی بُحْبُوحَهِ قَرَارِهِمْ حَتّی ظَهَرَ أَمْرُکَ، وَ عَلَتْ کَلِمَتُکَ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.

اللّهُمّ فَارْفَعْهُ بِمَا کَدَحَ فِیکَ إِلَی الدّرَجَهِ الْعُلْیَا مِنْ جَنّتِکَ حَتّی لَا یُسَاوَی فِی مَنْزِلَهٍ، وَ لَا یُکَافَأَ فِی مَرْتَبَهٍ، وَ لَا یُوَازِیَهُ لَدَیْکَ مَلَکٌ مُقَرّبٌ، وَ لَا نَبِیّ مُرْسَلٌ.

و عَرّفْهُ فِی أَهْلِهِ الطّاهِرِینَ وَ أُمّتِهِ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ حُسْنِ الشّفَاعَهِ أَجَلّ مَا وَعَدْتَهُ یَا نَافِذَ الْعِدَهِ، یَا وَافِیَ الْقَوْلِ، یَا مُبَدّلَ السّیّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ

إِنّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

ترجمه دعای ۲

سپاس خدائی را که نعمت وجود محمد صلی الله علیه و آله را به ما ارزانی داشت، نه بر امم گذشته و قرون در نوشته؛ به آن قدرت خود که از هیچ چیز به هر بزرگی که باشد فرو نمی ماند، و چیزی به هر خردی که باشد از آن فوت نمی گردد.

پس ما را خاتم همه آفریدگان از امم قرار داد، و بر منکران گواه گرفت، و در پرتو لطف خود، بر امممی که از جهت شماره و ثروت و قدرت اندک بودند، فزونی بخشید.

خدایا، پس رحمت فرست بر محمد،امین تو بر وحیت، و برگزیده ات از آفریدگانت، و پسندیده ات از بندگانت، امام رحمت و قافله سالار خیر و برکت، همچنانکه او برای اجرای فرمان تو جان خویش را به مشقت انداخت، و در راه تو بدن خود را آماج تیرهای آزار ساخت، و در دعوت به سوی تو با خویشان خود در افتاد و برای خشنودی تو با قبیله خود کارزار نمود و در راه احیای دین تو رشته خویشاوندی خود را بگسیخت و نزدیکترین بستگانش رابه علت اصرار بر انکار تو از خویش دور کرد و دورترین مردم را به جهت پذیرفتن دین تو به خود نزدیک ساخت، و برای تو با دورترین مردم دوستی گزید و با نزدیکترین آنها دشمنی ورزید،و جان خود را در رساندن پیام تو فرو خست و به سبب دعوت به شریعت تو به رنج افکند و به نصیحت پذیرندگان دعوتت مشغول داشت و به سرزمین غربت و محل دوری از جایگاه اهل و عشیرت و منشأ و مولد و آرامگاه جانش هجرت کرد، به قصد

آنکه دین تو را عزیز سازد و بر کافران به تو غلبه کند تا تصمیمش درباره دشمنان تو راست و استوار آمد، و تدبیرش درباره دوستانت به کمال پیوست، پس در حالی که از تو یاری می جست و در ناتوانی از تو نیرو می گرفت؛ به جنگ دشمنان برخاست تا به کنج خانه هاشان لشگر کشید، و در میان آرامگاهشان بر ایشان هجوم برد، تا فرمان تو آشکار و کلمه ات بلند گردید؛ اگر چه مشرکین کراهت می داشتند.

خدایا پس به سبب زحمتی که برای تو کشیده؛ او را به بالاترین درجات بهشت برآورد، تا کسی در منزلت با او برابر نباشد و در مرتبت با او همسر نگردد و هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل نزد تو با او به موازات بر نیاید.

و قبول شفاعتش را در میان اهل بیت طاهرین و مؤمنان از امتش بیش از آنچه وعده داده ای به او اعلام فرمای، ای کسی که وعده ات نافذ است.

ای کسی که بدیها را به چندین برابرش از خوبیها تبدیل می کنی! زیرا که تو صاحب فضل عظیمی!

۳- نیایش در طلب رحمت بر حمله عرش

نیایش در طلب رحمت بر حمله عرش و بر هر فرشته مقرب

(۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِی الصّلَاهِ عَلَی حَمَلَهِ الْعَرْشِ وَ كُلّ مَلَكٍ مُقَرّبٍ:

اللّهُمّ وَ حَمَلَهُ عَرْشِكَ الّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا يُؤْثِرُونَ التّقْصِيرَ عَلَى الْجِدّ فِی أَمْرِكَ، وَ لَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَهِ إِلَيْكَ وَ إِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصّورِ، الشّاخِصُ الّذِی يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ، فَيُنَبّهُ بِالنّفْخَهِ صَرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ.

و مِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ.

وَ جِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِی

أَهْلِ سَمَاوَاتِکَ، الْمَکِينُ لَدَيْکَ، الْمُقَرّبُ عِنْدَکَ وَ الرّوحُ الّذِی هُوَ عَلَی مَلَائِکَهِ الْحُجُبِ.

وَ الرّوحُ الّذِی هُوَ مِنْ أَمْرِکَ، فَصَلّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَی الْمَلَائِکَهِ الّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُکّانِ سَمَاوَاتِکَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَهِ عَلَی رِسَالَاتِکَ وَ الّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَهٌ مِنْ دُءُوبٍ، وَ لَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ، وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِکَ الشّهَوَاتُ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِکَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ. الْخُشّعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النّظَرَ إِلَيْکَ، النّوَاکِسُ الْأَذْقَانِ، الّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْکَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِکْرِ آلَائِکَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِکَ وَ جَلَالِ کِبْرِيَائِکَ وَ الّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَی جَهَنّمَ تَزْفِرُ عَلَی أَهْلِ مَعْصِيَتِکَ سُبْحَانَکَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقّ عِبَادَتِکَ.

فَصَلّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَی الرّوْحَانِيّينَ مِنْ مَلَائِکَتِکَ، وَ أَهْلِ الزّلْفَهِ عِنْدَکَ، وَ حُمّالِ الْغَيْبِ إِلَی رُسُلِکَ، وَ الْمُؤْتَمَنِينَ عَلَی وَحْيِکَ وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِکَهِ الّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ، وَ أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطّعَامِ وَ الشّرَابِ بِتَقْدِيسِکَ، وَ أَسْکَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِکَ.

و الّذِينَ عَلَی أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِکَ وَ خُزّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السّحَابِ وَ الّذِی بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرّعُودِ، وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَهُ السّحَابِ الْتَمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ.

و مُشَيّعِی الثّلْجِ وَ الْبَرَدِ، وَ الْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ، وَ الْقُوّامِ عَلَی خَزَائِنِ الرّيَاحِ، وَ الْمُوَکّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ وَ الّذِينَ عَرّفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ، وَ کَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا وَ رُسُلِکَ مِنَ الْمَلَائِکَهِ إِلَی أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَکْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْبُوبِ الرّخَاءِ وَ السّفَرَهِ الْکِرَامِ الْبَرَرَهِ، وَ الْحَفَظَهِ الْکِرَامِ الْکَاتِبِينَ، وَ مَلَکِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ، وَ مُنْکَرٍ وَ نَکِيرٍ، وَ رُومَانَ فَتّانِ الْقُبُورِ، وَ الطّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَ مَالِکٍ، وَ الْخَزَنَهِ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَهِ الْجِنَانِ.

و الّذِينَ لَا يَعْصُونَ

اللّهَ ما أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ الّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكَمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّارِ وَ الزّبَانِيَهِ الّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلّوهُ ثُمّ الْجَحِيمَ صَلّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ يُنْظِرُوهُ.

و مَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْك، و بِأَيّ أَمْرٍ وَكّلْتَهُ.

و سُكّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ فَصَلّ عَلَيْهِمْ يَومَ يَأْتِى كُلّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ وَ صَلّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ

اللّهُمّ وَ إِذَا صَلّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

ترجمه دعای۳

خدایا و اما، حَمَله ی عرشت که از تسبیح تو سست نمی شوند، و از تقدیست ملول نمی گردند و از عبادتت وا نمی مانند، و در مقام امر تو کوتاهی را بر کوشش نمی گزینند و از شدت اشتیاق به قرب تو غافل نمی شوند و اسرافیل صاحب صور که «چشم بر حکم و گوش بر فرمان» در انتظار صدور دستور و حلول امر تو است تا به دمیدن در صور در افتادگان به زندان قبور را از خواب مرگ بیدار کند و میکائیل که نزد تو صاحب جاه و از طاعت تو بلند جایگاه است و جبرئیل امین وحیت که فرمانروا در میان اهل آسمانهاست و صاحب منزلت در پیشگاهت و مقرب درگاهت و بر آن روح که بر فرشتگان پرده دار حرم کبریایت گمارده است.

آن روح که از عالم امر تو است، پس بر همگی ایشان رحمت فرست، همچنین بر فرشتگانی که پائین تر از ایشانند از ساکنان آسمانهایت، و اهل امانت بر پیامهایت و آن فرشتگان که از

کوشش ملول نمی شوند، و از هیچ تعبی واماندگی و سستی نمی گیرند، و هوسها ایشان را از تسبیح تو باز نمی دارد و سهوی که ناشی از غفلتها است، رشته تعظیمشان را در پیشگاه تو نمی گسلد، چشم خشوع فرو بستگانی که تمنای نگریستن به نور جمال تو در ضمیرشان نمی گذرد و سر تعظیم بزیر افکندگانی که آتش شوقشان به کمال معرفت و زلال محبت نمی افسرد، آنان که سودازدگان یاد عطایای تو اند و خاضع و راکع در برابر عظمت شکوه کبریای تو اند و بر آن فرشتگان که چون دوزخ را بر گنهکاران خروشان بینند همی گویند:

«منزهی تو (ای خدا) ما تو را چنانکه سزاوار عبادت تو است عبادت نکردیم.»

پس رحمت فرست بر ایشان و رحمت گستران از فرشتگانت، و اهل قرب و منزلت در پیشگاهت و حاملین پیام غیب به سوی پیغمبرانت، و امناء بر وحیت، و بر آن قبائل از فرشتگان که ایشان را به خود اختصاص بخشیده ای و به وسیله تسبیح و تقدیس خود از خوردنی و آشامیدنی بی نیاز کرده ای و در اندرون طبقات آسمانهایت جای داده ای، و بر آن فرشتگان که چون فرمان به انجام وعده ات به قیام رستاخیز صادر شود بر اطراف آسمانها گماشته شوند و بر خزانه داران باران و رانندگان ابر و بر آن فرشته ای که از صدای زجرش بانگ رعدها شنیده شود، و چون ابر خروشان به وسیله او به شنا در آید شعله های برقها بدرخشد، و بر فرشتگانی که دانه های برف تگرگ را بدرقه می کنند، و فرشتگانی با قطره های باران فرود می آیند، و فرشتگانی که وکیلند بر خزانه باد و فرشتگانی که بر کوهها گماشته شده اند تا از

جای در نرونـد، و فرشـتگانی کـه مقـدار وزن آبهـا وکیـل بارانهـای سـخت و رگبارهـای مـتراکم را به ایشـان شـناسانده ای و فرسـتادگان از فرشـتگانت که با محنت بلای ناگوار یا نعمت دلپسـند سـرشار به اهل زمین فرود می آیند و بر سـفیران بزرگوار نیکوکار، از فرشـتگان پروردگار و پاسداران عالیقدر و نویسـندگان اعمال ابرار و فجار و بر فرشته مرگ و یارانش و بر منکر و نکیر و بر «رومان» آزمایش کننده اهل قبور و بر طواف کنندگان بیت المعمور و بر مالك و خازنان دوزخ، و بر رضوان و کلید داران بهشت، و بر فرشـتگانی که مأمور آتشـند و خـدا را در آنچه به ایشان فرمان دهـد نافرمانی نمی کنند، و مأموریت خود را انجام می دهند و بر فرشتگانی که به اهل بهشت می گویند:

«درود بر شما باد در برابر آنکه صبر کردید پس اینک بهشت نیکو سرانجامی است»

و بر فرشتگان پاسبانی که چون به ایشان گفته شود که:

«او را بگیرید و در غل کشید و به دوزخ در افکنید»

شتابان به سوی دوزخ رو می آورند و گنهکار را مهلت نمی دهند و بر هر فرشـته ای که نام او را از شـمار انداختیم، و منزلت و مقامش را نزد تو و مأموریتی را که به او محول فرموده ای ندانستیم.

و بر فرشتگان ساکن هوا و زمین و آب.

و بر هر فرشـته ای که بر خلق گماشـته ای پس بر همگی ایشـان رحمت فرست آن روز که هر کسـی در حالتی به عرصه قیامت می آید که راننده ای و گواهی با او است.

و رحمت فرست بر ایشان که کرامتی بر کرامت و پاکیزگی بر پاکیزگیشان بیفزاید.

خدایا و چون بر فرشتگان و فرستادگانت رحمت فرستی و

درود ما را به ایشان رسانی پس به سبب آنکه ما را به ذکر خیر ایشان توفیق داده ای بر ما نیز رحمت فرست.

زیرا که تو بخشایشگر و کریمی.

۴- نیایش در طلب رحمت

نیایش در طلب رحمت بر پیروان پیمبران و مصدقین ایشان.

(۴) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی الصّلَاهِ عَلَی أَتْبَاعِ الرّسُلِ وَ مُصَدّقِیهِمْ:

اللّهُمّ وَ أَتْبَاعُ الرّسُلِ وَ مُصَدّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَیْبِ عِنْدَ مُعَارَضَهِ الْمُعَانِدِینَ لَهُمْ بِالتّکْذِیبِ وَ الِاشْتِیَاقِ إِلَی الْمُرْسَلِینَ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ فِی کُلّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِیهِ رَسُولًا وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِیلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَی مُحَمّدٍ صَلّی اللّهُ علیه و آله مِنْ أَئِمّهِ الْهُدَی، وَ قَادَهِ أَهْلِ التّقَی، عَلَی جَمِیعِهِمُ السّلَامُ، فَاذْکُرْهُمْ مِنْکَ بِمَغْفِرَهٍ وَ رِضْوَانٍ.

اللّهُمّ وَ أَصْحَابُ مُحَمّدٍ خَاصّهً الّذِینَ أَحْسَنُوا الصّحَابَهَ وَ الّذِینَ أَبْلَوُا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِی نَصْرِهِ، وَ کَانَفُوهُ، وَ أَسْرَعُوا إِلَی وِفَادَتِهِ، وَ سَابَقُوا إِلَی دَعْوَتِهِ، وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَیْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجّهَ رِسَالَاتِهِ.

و فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِی إِظْهَارِ کَلِمَتِهِ، وَ قَاتَلُوا الآبَاءَ وَ الْأَبْنَاءَ فِی تَثْبِیتِ نُبُوّتِهِ، وَ انْتَصَرُوا بِهِ.

وَ مَنْ کَانُوا مُنْطَوِینَ عَلَی مَحَبّتِهِ یَرْجُونَ تِجَارَهً لَنْ تَبُورَ فِی مَوَدّتِهِ.

و الّذِینَ هَجَرَتْهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَ انْتَفَتْ مِنْهُمُ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَکَنُوا فِی ظِلّ قَرَابَتِهِ.

فَلَا تَنْسَ لَهُمُ

اللّهُمّ مَا تَرَکُوا لَکَ وَ فِیکَ، وَ أَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِکَ، وَ بِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَیْکَ، وَ کَانُوا مَعَ رَسُولِکَ دُعَاهً لَکَ إِلَیْکَ.

و اشْکُرْهُمْ عَلَی هَجْرِهِمْ فِیکَ دِیَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَهِ الْمَعَاشِ إِلَی ضِیقِهِ، وَ مَنْ کَثّرْتَ فِی إِعْزَازِ دِینِکَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ.

اللّهُمّ وَ أَوْصِلْ إِلَی التّابِعِینَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الّذِینَ یَقُولُونَ رَبّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الّذِینَ سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ خَیْرَ جَزَائِکَ. الّذِینَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَ تَحَرّوْا وِجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَی شَاکِلَتِهِمْ.

لَمْ یَثْنِهِمْ رَیْبٌ فِی بَصِیرَتِهِمْ، وَ لَمْ یَخْتَلِجْهُمْ شَکٌّ فِی قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَ الِائْتِمَامِ بِهِدَایَهِ مَنَارِهِمْ. مُکَانِفِینَ وَ مُوَازِرِینَ لَهُمْ، یَدِینُونَ بِدِینِهِمْ، وَ یَهْتَدُونَ بِهَدْیِهِمْ، یَتّفِقُونَ عَلَیْهِمْ، وَ لَا یَتّهِمُونَهُمْ فِیمَا أَدّوْا إِلَیْهِمْ.

اللّهُمّ وَ صَلّ عَلَی التّابِعِینَ مِنْ یَوْمِنَا هَذَا إِلَی یَوْمِ الدّینِ وَ عَلَی أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَی ذُرّیّاتِهِمْ وَ عَلَی مَنْ أَطَاعَکَ مِنْهُمْ. صَلَاهً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِیَتِکَ، وَ تَفْسَحُ لَهُمْ فِی رِیَاضِ جَنّتِکَ، وَ تَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ کَیْدِ الشّیْطَانِ، وَ تُعِینُهُمْ بِهَا عَلَی مَا اسْتَعَانُوکَ عَلَیْهِ مِنْ بِرٍّ، وَ تَقِیهِمْ طَوَارِقَ اللّیْلِ وَ النّهَارِ إِلّا طَارِقاً یَطْرُقُ بِخَیْرٍ.

و تَبْعَثُهُمْ بِهَا عَلَی اعْتِقَادِ حُسْنِ الرّجَاءِ لَکَ، وَ الطّمَعِ فِیمَا عِنْدَکَ وَ تَرْکِ التّهَمَهِ فِیمَا تَحْوِیهِ أَیْدِی الْعِبَادِ لِتَرُدّهُمْ إِلَی الرّغْبَهِ إِلَیْکَ وَ الرّهْبَهِ مِنْکَ، وَ تُزَهّدَهُمْ فِی سَعَهِ الْعَاجِلِ، وَ تُحَبّبَ إِلَیْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ، وَ الِاسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ تُهَوّنَ عَلَیْهِمْ کُلّ کَرْبٍ یَحِلّ بِهِمْ یَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا وَ تُعَافِیَهُمْ مِمّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَهُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا، وَ کَبّهِ النّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِیهَا وَ تُصَیّرَهُمْ إِلَی أَمْنٍ مِنْ مَقِیلِ الْمُتّقِینَ.

ترجمه دعای ۴

خدایا، و اما پیرو پیمبران و مصدقین ایشان به غیب از اهل زمین به هنگام حضور پیمبران ک معاندینشان با سلاح تکذیب به معارضه ایشان برخاسته بودند، و به هنگام فترت و غیبت پیمبران که مؤمنان در پرتو حقائق ایمان در شوق دیدارشان به سر می بردند.

در هر عصر و زمان راهنمائی به پا داشته ای،از زمان آدم تا روزگار محمد خاتم صلی الله علیه و آله از پیشوایان هدایت و قائدین اهل تقوی (که بر همگی ایشان درود باد)

پس خدایا ایشان را از لطف و کرم خود به غفرانی و رضوانی یاد

و شاد فرمای.

خدایا، و به خصوص اصحاب محمد صلی الله علیه و آله به خصوص همان کسان که شرط صحبت آن حضرت را به خوبی رعایت کردند و آنان که در یاریش از عهده امتحان پایداری بخوبی بر آمدند و با او مددکاری کردند، و به تصدیق رسالتش شتافتند و به پذیرفتن دعوتش سبقت گرفتند.

و چون حجت رسالتهای خود را به گوش ایشان فرو خواندند او را اجابت و در راه پیروز ساختن رسالتش از همسران و فرزندان مفارقت گزیدند و برای تثبیت نبوتش با پدران و پسران خود کارزار کردند و به برکت او پیروزی یافتند، و آنان که محبت او را در جان و دل می پروردند و در دوستیش امید تجارتی ایمن از زیان و کساد می داشتند و آنان که چون به عروه دین آن حضرت چنگ در زدند قبائلشان از ایشان دوری کردند، و چون در سایه خویشاوندی او مسکن گزیدند خویشان از ایشان بیگانه گشتند.

پس خدایا گذشتی را که برای تو و در راه تو انجام دادند از نظر دور مدار، و به سبب آن فداکاریها و در برابر آنکه خلق را بر تو گرد آوردند و با پیغمبرت از جمله داعیان به سوی تو بودند، ایشان را از خشنودی خود خشنود ساز.

و سعی ایشان را به پاس آنکه در راه تو از شهر و دیار قوم خود هجرت کردند و خویش را از فراخی زندگی به سختی و تنگی در افکندند، مشکور دار و (همچنین) آنان را که برای اعزاز دینت ستمزدگانشان را فراوان ساختی خشنود فرمای خدایا، بهترین پاداش خود را به پیروان اصحاب در راه ایمان و عمل

صالح برسان، آنان که می گویند:

پروردگارا، ما و آن برادرانمان را که به ایمان بر ما سبقت گرفته اند، بیامرز، همان پیروانی که آهنگ طریقه صحابه کردند، و وجهه ایشان را سلوک کردند، در حالی که هیچ شبهه ای آنان را از عقیده خود برنگرداند و در پیروی آثار و اقتداء به علامات هدایت صحابه هیچ شکی خاطرشان را پریشان نساخت، معاونین

و مساعدین صحابه اند چنانکه در دین پیرو ایشان و در اخلاق پویای راه آنانند در تعظیم شأن صحابه اتفاق می ورزند و در اخبار و احکامی که از پیغمبر ابلاغ می کنند متهمشان نمی دارند.

خدایا از امروز تا روز جزا بر تابعین صحابه و بر همسران و اولادشان و بر هر کدامشان که تو را اطاعت کرده اند رحمت فرست، چنان رحمتی که به وسیله آن ایشان را از نافرمانی خود نگاهداری، و در باغهای بهشت در وسعت و رفاه قرار دهی، و آنان را به یمن آن از مکر شیطان باز داری، و در هر کار خیر که از تو مدد خواهند اعانت کنی، و از حوادث شب و روز مگر پیش آمدی که مژده خیر دهد نگاه داری.

و به نیروی آن ایشان را بر عقیده حسن رجاء به تو، و بر طمع در آنچه نزد تو است و بر متهم نساختن تو به بی عدالتی در آنچه در دست بندگان است، بر انگیری، تا ایشان را به رغبت به سوی خود و ترس از خود بازگردانی و در توسعه زندگی دنیا بی رغبت کنی، و عمل برای آخرت و ساختن توشه مراحل بعد از مرگ را در نظرشان خوشایند سازی و هر اندوه را که روز بر آمدن جانها از

بدنهایشان رخ دهد برایشان آسان نمائی و از خطرهائی که امتحان آن را بوجود می آورد و از شدت آتش و درازنای خلود در آن عافیت بخشی، و به سر منزل امنی از آسایشگاه پرهیزگاران منتقل سازی.

۵– نیایش درباره خود و دوستانش

(۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَفْسِهِ و لِأَهْلِ وَلَايَتِهِ:

يَا مَنْ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ وَ يَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةُ مُلْكِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ.

وَ يَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لَنَا نَصِيباً فِي رَحْمَتِكَ.

وَ يَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَتِهِ الْأَبْصَارُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَدْنِنَا إِلَى قُرْبِكَ

وَ يَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ كَرِّمْنَا عَلَيْكَ.

وَ يَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ.

اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هِبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهِبَتِكَ، وَ اكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَذْلِكَ، وَ لَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ.

اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ كِدْ لَنَا وَ لَا تَكِدْ عَلَيْنَا، وَ امْكُرْ لَنَا وَ لَا تَمْكُرْ بِنَا، وَ أَدِلْ لَنَا وَ لَا تُدِلْ مِنَّا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ قِنَا مِنْكَ، وَ احْفَظْنَا بِكَ، وَ اهْدِنَا إِلَيْكَ، وَ لَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنَّ مَنْ تَقِهِ يَسْلَمْ وَ مَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمْ، وَ مَنْ تُقَرِّبْهُ إِلَيْكَ يَغْنَمْ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَايِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ.

اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنَا، وَ إِنَّمَا يُعْطِي الْمُعْطُونَ مِنْ

فَضْلِ جِدَتِکَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْطِنَا، وَ إِنّمَا يَهْتَدِى الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِکَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اهْدِنَا.

اللّهُمّ إِنّکَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضْرُرْهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَ مَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنْعُ الْمَانِعِينَ، وَ مَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلّينَ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ امْنَعْنَا بِعِزّکَ مِنْ عِبَادِکَ، وَ أَغْنِنَا عَنْ غَيْرِکَ بِإِرْفَادِکَ، وَ اسْلُکْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقّ بِإِرْشَادِکَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِى ذِکْرِ عَظَمَتِکَ، وَ فَرَاغَ أَبْدَانِنَا فِى شُکْرِ نِعْمَتِکَ، وَ انْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِى وَصْفِ مِنّتِکَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِکَ الدّاعِينَ إِلَيْکَ، وَ هُدَاتِکَ الدّالّينَ عَلَيْکَ، وَ مِنْ خَاصّتِکَ الْخَاصّينَ لَدَيْکَ، يَا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ۵

ای کسی که شگفتی های عظمتت پایان نمی پذیرد بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را از جدال در عظمت بازدار.

و ای کسی که مدت پادشاهیت به آخر نمی رسد، بر محمد و آلش رحمت فرست.

و گردنهای ما را از بند عقاب خود آزاد ساز.

و ای کسی که خزانه های رحمتت فنا نمی پذیرد بر محمد و آلش رحمت فرست

و برای ما در رحمت خود بهره ای بر قرار کن.

و ای کسی که دیدگان از دیدنت فرو می مانند، بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را به ساحت قرب خود نزدیک ساز.

و ای کسی که در برابر قدر و منزلتت قدرها و منزلتها خوار و بی مقدار است، بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را نزد خود گرامی دار.

و ای کسی که اسرار اخبار در نظرت آشکار است، بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را نزد خود رسوا مساز.

خدایا به برکت بخشش خود ما را از بخشش بخشندگان بی نیاز

فرما، و با پیوستن خود ما را از وحشت کسانی که از ما می برند نگهدار. تا با وجود بخشش تو به در دیگری روی نیاوریم و با وجود احسان تو از احدی نهراسیم.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و به نفع ما تدبیر فرمای و بر ضرر ما تدبیر منمای، و مکر خود را درباره دشمنان ما قرار داده و متوجه ما مساز و ما را پیروزی ده و دیگران را بر ما پیروز مگردان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از خشم خود نگاهدار و به لطف خود حفظ کن و به سوی خود رهبری نما و از خود دور مگردان.

زیرا هر که را که تو نگاه داری سالم می ماند، و هر که را که تو هدایت کنی دانا می شود و هر که را تو مقرب سازی غنیمت می برد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از تندی و سختی مصائب روزگار و شر دامهای شیطان و تلخی قهر سلطان نگاه دار.

خدایا همانا که بی نیازان به فضل قوت تو بی نیاز می شوند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را بی نیاز کن، و همانا که عطا کنندگان از مازاد عطای تو می بخشند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و دست عطا؛ به جانب ما بگشای.

و همانا که راه یافتگان در پرتو نور ذات تو راه می یابند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را رهبری نمای.

خدایا هر که را تو یاری دهی خوار ساختن خوار کنندگان به او زیان نرساند و هر که را تو عطا کنی امساک ممسکان از او نکاهد.

و هر که را تو هدایت کنی گمراه ساختن

گمراه کنندگان از راه نبرد.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و ما را به قوت خود از شر بندگانت بازدار، و به عطای خویش از غیر خود بی نیاز فرمای و در پرتو ارشاد خود به راه حق رهسپار ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و سلامت دلهای ما را در یاد کردن عظمت خود و آسایش بدنهامان را در شکر نعمت خود و چرب زبانی مان را در توصیف عطای خود قرار ده.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از دعوت کنندگانت که به سوی تو دلالت می کنند و از خاصانت که نزد تو اختصاص یافته اند قرار ده، ای مهربان ترین مهربانان.

۶- نیایش هنگام صبح و شام

(۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ عِنْدَ الصّبَاحِ وَ الْمَسَاءِ

الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی خَلَقَ اللّيْلَ وَ النّهَارَ بِقُوّتِهِ وَ مَيّزَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لِكُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدّاً مَحْدُوداً، وَ أَمَداً مَمْدُوداً يُولِجُ كُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِی صَاحِبِهِ، وَ يُولِجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَغْذُوهُمْ بِهِ، وَ يُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ فَخَلَقَ لَهُمُ اللّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ رَكَاتِ التّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النّصَبِ، وَ جَعَلَهُ لِبَاساً لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامِهِ، فَيَكُونَ ذَلِكَ لَهُمْ جَمَاماً وَ قُوّةً، وَ لِيَنَالُوا بِهِ لَذّةً وَ شَهْوَةً وَ خَلَقَ لَهُمُ النّهَارَ مُبْصِراً لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ لِيَتَسَبّبُوا إِلَى رِزْقِهِ، وَ يَسْرَحُوا فِی أَرْضِهِ، طَلَباً لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ، وَ دَرَكُ الآجِلِ فِی أُخْرَاهُمْ بِكُلّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ، وَ يَبْلُو أَخْبَارَهُمْ، وَ يَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِی أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ، وَ مَنَازِلِ فُرُوضِهِ، وَ مَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ، لِيَجْزِیَ الّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا، وَ يَجْزِیَ الّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى.

اللّهُمّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ، وَ مَتّعْتَنَا بِهِ

مِنْ ضَوْءِ النّهَارِ، وَ بَصّرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ، وَ وَقَيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الآفَاتِ.

أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلّهَا بِجُمْلَتِهَا لَكَ سَمَاؤُهَا وَ أَرْضُهَا، وَ مَا بَثَثْتَ فِي كُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرّكُهُ، وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ، وَ مَا كَنّ تَحتَ الثّرَى أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ وَ سُلْطَانُكَ، وَ تَضُمّنَا مَشِيّتُكَ، وَ نَتَصَرّفُ عَنْ أَمْرِكَ، وَ نَتَقَلّبُ فِي تَدْبِيرِكَ.

لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلّا مَا قَضَيْتَ، وَ لَا مِنَ الْخَيْرِ إِلّا مَا أَعْطَيْتَ.

وَ هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنْ أَحْسَنّا وَدّعَنَا بِحَمْدٍ، وَ إِنْ أَسَأْنَا فَارَقَنَا بِذَمّ ٍ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ، وَ اعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ، أَوِ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ وَ أَجْزِلْ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ، وَ أَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السّيّئَاتِ، وَ امْلَأْ لَنَا مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ حَمْداً وَ شُكْراً وَ أَجْراً وَ ذُخْراً وَ فَضْلًا وَ إِحْسَاناً.

اللّهُمّ يَسّرْ عَلَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ مَئُونَتَنَا، وَ امْلَأْ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفَنَا، وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا.

اللّهُمّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظّاً مِنْ عِبَادِكَ، وَ نَصِيباً مِنْ شُكْرِكَ وَ شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ احْفَظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَ مِنْ خَلْفِنَا وَ عَنْ أَيْمَانِنَا وَ عَنْ شَمَائِلِنَا وَ مِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا، حِفْظاً عَاصِماً مِنْ مَعْصِيَتِكَ، هَادِياً إِلَى طَاعَتِكَ، مُسْتَعْمِلًا؛!!ً لِمَحَبّتِكَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ وَفّقْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَ فِي جَمِيعِ أَيّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ، وَ هِجْرَانِ الشّرّ، وَ شُكْرِ النّعَمِ، وَ اتّبَاعِ السّنَنِ، وَ مُجَانَبَةِ الْبِدَعِ، وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ حِيَاطَةِ الْإِسْلَامِ، وَ

انْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَ إِذْلَالِهِ، وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِعْزَازِهِ، وَ إِرْشَادِ الضَّالِّ، وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ، وَ إِدْرَاكِ اللَّهِيفِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْهُ أَيْمَنَ يَوْمٍ عَهِدْنَاهُ، وَ أَفْضَلَ صَاحِبٍ صَحِبْنَاهُ، وَ خَيْرَ وَقْتٍ ظَلِلْنَا فِيهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضَى مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ، أَشْكَرَهُمْ لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ، وَ أَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ، وَ أَوْقَفَهُمْ عَمَّا حَذَّرْتَ مِنْ نَهْيِكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَ كَفَى بِكَ شَهِيداً، وَ أُشْهِدُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ وَ مَنْ أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلائِكَتِكَ وَ سَائِرِ خَلْقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِي هَذِهِ وَ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ مُسْتَقَرِّي هَذَا، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ، رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ، مَالِكُ الْمُلْكِ، رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ.

و أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ و خِيَرَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ، حَمَّلْتَهُ رِسَالَتَكَ فَأَدَّاهَا، وَ أَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، وَ آتِهِ عَنَّا أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَداً مِنْ عِبَادِكَ، وَ اجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَ أَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَداً مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ، الْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ، وَ أَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ.

ترجمه دعای ۶

سپاس خدای را که شب و روز را به نیروی خود بیافرید و میان آن در به قدرت خود امتیاز بر قرار کرد و برای هر یک از آن دو حدی محدود و مدتی ممدود قرار داد خدائی که بنابر سنت مقدر خود برای بندگان در تأمین وسائل تغذیه و پرورش ایشان هر یک از شب و روز را جای گزین آن دیگر

می سازد و هر یک از آن دو را بـدون دیگری می برد و بر می آورد و می افزاید و می کاهد برای تأمین روزی بندگان و نشـو و نمای ایشان شب و روز را جای گزین یکدیگر می سازد پس شب را برای ایشان بیافریده تا در آن از حرکات خسـته کننده و فعالیتهای آزار دهنده بیاسایند و آن را جامه ای ساخته که از به هر آسودن و غنودنش بپوشـند تا موجب رفع خستگی و تجدید نیرو و نشاطشان باشد و به آن وسـیله به کام دل خود برسند و روز را برای ایشان بینائی بخش و روشنگر بیافریده تا در پرتو آن به تحصـیل فضل و احسانش بکوشـند و اسـباب دست یافتن به روزیش را فراهم سازند و در طلب آنچه رسیدن به نعمت عاجل دنیاشان و درک سـعادت آخرتشان در گرو آن است در عرصه زمین خـدا روان گردنـد او به همه این تـدبیرها کار ایشان را به سامـان می آورد و اعمالشـان را می آزمایـد، و چگـونگی احـوال ایشـان را در اوقـات طـاعتش و در منـازل واجبـاتش و موارد احکامش همی نگرد. تا آن را که بد کرده اند به کیفر عمل خود برساند و آنان را که کار نیک کرده اند پاداش نیک دهد.

خـدایا پس سـپاس تو را بر آنکه پرده تاریکی شب را به نور صـبح شـکافتی و ما را از روشـنی روز بهره مند ساختی، و به منافع روزیها بینا فرمودی، و از پیش آمدهای آفات نگاه داشتی.

صبح کردیم و همه اشـیاء یکسـره صبح کردند در حالی که همگی ملک توایم،از آسمان گرفته تا زمینش و هر چه در هر یک از آن دو پراکنده ساخته ای ساکن و

جنبنده اش، ثابت و سیارش و آنچه در هوا برآمده، و آنچه در زیر خاک پنهان شده.

صبح کردیم در قبضه قدرت تو، در حالی که پادشاهی و سلطه ات ما را فرا می گیرد و مشیت ما را به هم می پیوندد، و به فرمان تو در کارها تصرف می نمائیم، و در محیط تدبیر تو در انقلاب و تحولیم از امور جز آنچه تو فرمان داده ای و از خیر جز آنچه تو بخشیده ای در اختیار ما نیست، و این، روزی نوین و تازه است و او بر ما گواهی آماده است، اگر نیکی کنیم ما را با سپاس به درود می کند، و اگر بدی کنیم از ما. به نکوهش جدا می شود.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و حسن مصاحبت این روز را روزی ما ساز و از سوء مفارقتش به سبب ارتکاب نافرمانی یا اکتساب گناه کوچک یا بزرگی نگاه دار.

و بهره ما را از نیکیها در آن سرشار کن، و ما را در این روز از بدیها به پیرای و از آغاز تا انجام آن را برای ما از ستایش و سپاس و مزد و اندوخته و فضل و احسان پر ساز.

خدایا زحمت ما رابه سبب خود داریمان از گناه بر فرشتگان کرام الکاتبین کم و آسان ساز، و نامه های اعمالمان را از حسناتمان پر کن و ما را نزد آن فرشتگان به کردارهای بدمان رسوا مساز.

خدایا در هر ساعت از ساعات روز بهره ای از اعمال بندگانت و نصیبی از شکرت و گواه صدقی از فرشتگانت را برای ما مقرر دار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را از پیش رو و پشت سر و از جهات راست

و چپمان، و از همه جوانبمان نگاه دار:

نگاه داشتنی که از نافرمانی تو باز دارنده، و به پیرویت راهنما، و در راه محبتت به کار برده شده باشد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را در این روزمان و این شبمان و در همه روزهامان موفق دار،برای کار بستن خیر، و دوری از شر، و شکر نعمتها، و پیروی سنتها، و اجتناب از بدعتها و امر به معروف، و نهی از منکر، و طرفداری اسلام، و نکوهش باطل، و خوار ساختن آن، و یاری حق و گرامی داشتن آن، و ارشاد گمراه، و معاونت ناتوان، و فریادرسی مظلوم.

خداوندا بر محمد و آلش رحمت فرست، و این روز را مبارک ترین روزی قرار ده که در یافته ایم، و کامل ترین رفیقی که با او همراه شده ایم، و بهترین وقتی که در آن به سر برده ایم.

و ما را از خشنودترین کسانی از جمله خلق خود قرار ده، که شب و روز برایشان گذشته است.

شاکرترین ایشان در برابر نعمتهائی که به او ارزانی داشته ای.

و پایدارترین ایشان به شریعتهایت که پدید آورده ای.

و خوددارترین ایشان از نواهی ای که از آن بر حذر ساخته ای.

خدایا همانا که من تو را گواه می گیرم، و تو از گواه دیگر بی نیاز کننده ای، و آسمان تو و زمین تو و آن فرشتگانت را که در آن دو مسکن داده ای و سایر آفریدگانت را در این روز خود و این ساعت خود و این شب خود و این مکان خود گواه می گیرم که من شهادت می دهم که تو به حقیقت آن خدائی هستی که معبودی جز تو نیست که به پا دارنده انصاف و عادل در حکم

و مهربان و بندگان، و مالک ملک و رحیم به خلقی.

و شهادت می دهم که محمد بنده تو و فرستاده تو و برگزیده تو از خلق تو است. بار رسالت خود را به دوش او نهادی پس آن را ابلاغ کرد.

و او را به پند دادن امتش فرمان دادی پس ایشان را پند داد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست بیش از آنچه بر کسی از خلق خود رحمت فرستاده ای، و از جانب ما کاملترین و بهترین پاداشی را که به کسی از بندگانت یا یکی از پیغمبرانت از جانب امتش داده ای به او پاداش ده.

زیرا که توئی بسیار بخشنده نعمت بزرگ و آمرزنده گناه سترک.

و تو از هر مهربانی مهربانتری.

پس رحمت فرست بر محمد و آل او که پاکیزگان و پاکان و نیکوکاران و سرآمد گزیدگانند.

۷- دعا هنگام اندوه

دعای حضرت هنگامی که مهمی برایش رخ می داد، یا حادثه ای بر او نازل می شد و در هنگام اندوه:

(۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ مُهِمّةٌ أَوْ نَزَلَتْ بِهِ، مُلِمّةٌ وَ عِنْدَ الْكَرْبِ:

يَا مَنْ تُحَلّ بِهِ عُقَدُ الْمَكَارِهِ، وَ يَا مَنْ يَفْثَأُ بِهِ حَدّ الشّدَائِدِ، وَ يَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ.

ذَلّتْ لِقُدْرَتِكَ الصّعَابُ، وَ تَسَبّبَتْ بِلُطْفِكَ الْأَسْبَابُ، وَ جَرَى بِقُدرَتِكَ الْقَضَاءُ، وَ مَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ. فَهِيَ بِمَشِيّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ.

أَنْتَ الْمَدْعُوّ لِلْمُهِمّاتِ، وَ أَنْتَ الْمَفْزَعُ فِي الْمُلِمّاتِ، لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلّا مَا دَفَعْتَ، وَ لَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلّا مَا كَشَفْتَ وَ قَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبّ مَا قَدْ تَكَأّدَنِي ثِقْلُهُ، وَ أَلَمّ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ.

و بِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيّ وَ بِسُلْطَانِكَ وَجّهْتَهُ إِلَيّ.

فَلَا مُصْدِرَ لِمَا أَوْرَدْتَ، وَ

لَا صَارِفَ لِمَا وَجّهْتَ، وَ لَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ، وَ لَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ، وَ لَا مُيَسّرَ لِمَا عَسّرْتَ، وَ لَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ.

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ افْتَحْ لِي يَا رَبّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ، وَ اكْسِرْ عَنّي سُلْطَانَ الْهَمّ بِحَوْلِكَ، وَ أَنِلْنِي حُسْنَ النّظَرِ فِيمَا شَكَوْتُ، وَ أَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ، وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ فَرَجاً هَنِيئاً، وَ اجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجاً وَحِيّاً.

وَ لَا تَشْغَلْنِي بِالِاهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ، وَ اسْتِعْمَالِ سُنّتِكَ.

فَقَدْ ضِقْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبّ ذَرْعاً، وَ امْتَلَأْتُ بِحَمْلِ مَا حَدَثَ عَلَيّ هَمّاً، وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ، وَ دَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ، يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

ترجمه دعای ۷

ای کسی که گره های سختیها به وسیله تو گشوده می شود،

و ای کسی که تندی و سورت شدائد به تو می شکند،

و ای کسی که بیرون شدن از تنگی به راحتی فرج از تو طلبیده می شود. دشواریها به قدرت تو هموار شده و سلسله اسباب به لطف تو بر قرار گشته، و قضا به قدرت تو جریان یافته و اشیاء بر وفق اراده تو روان شده اند، پس همه چیز به مجرد خواست تو بی گفتنت فرمان پذیرند، و به محض اراده تو بدون نهی کردنت، باز داشته شده اند.

توئی خوانده شده برای حل مشکلات و توئی پناه در بلیات. جز بلائی که تواَش دفع کنی بلائی دفع نمی شود، و غیر از آنچه تواَش بر طرف سازی بر طرف نمی گردد هم اکنون، ای پروردگار من بلائی بر من فرود آمده که سنگینیش مرا به زانو در افکنده و گرفتاری ای به من رو

آورده که تحملش مرا از پا در آورده، و آن را تو به قدرت خود وارد آورده ای و به اقتدار خود بر من متوجه ساخته ای، پس برای آنچه تو وارد کرده ای برگرداننده ای، و برای آنچه تو پیش آورده ای تغییر دهنده ای، و برای آنچه تو فرو بسته ای گشاینده ای، و برای آنچه تو مشکل ساخته ای آسان کننده ای، و برای آنکه تو خوار کرده ای، یاری دهنده ای نیست،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و به رحمت خود در آسایش را ای پروردگار من به رویم بگشای، و به قوت خود سلطان غم را از هجوم بر من منهزم ساز، و مرا در شکوایم به توجه کامل نائل فرمای، و در آنچه مسألت کرده ام شیرینی احسان خود را به من بچشان، و از نزد خود رحمت و گشایش آسان ارزانی دار، و از لطف خود نجات و خلاصی سریع مقرر ساز و مرا به سبب غلبه غم از رعایت واجبات و به کار بستن مستحبات خود باز مدار زیرا که من ای پروردگار به علت آنچه بر سرم آمده بی تاب و توان شده ام و قلبم از تحمل آنچه بر من رخ داده لبریز از غم شده است و تو بر رفع گرفتاری من و دفع آنچه در آن افتاده ام قادری.

پس قدرتت را درباره من به کار بر، اگر چه از جانب تو سزاوار آن نباشم.

ای صاحب عرش عظیم:

۸- نیایش در پناه جستن به خدا

نیایش در پناه جستن به خدا از ناملایمات و اخلاق ناستوده و کردارهای ناپسندیده

(۸)وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی الِاسْتِعَاذَهِ مِنَ الْمَکَارِهِ وَ سَیّئِ الْأَخْلَاقِ وَ مَذَامّ الْأَفْعَالِ اللّهُمّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَیَجَانِ الْحِرْصِ، وَ سَوْرَهِ الْغَضَبِ، وَ

غَلَبَهِ الْحَسَدِ، وَ ضَعْفِ الصّبْرِ، وَ قِلّهِ الْقَنَاعَهِ، وَ شَكَاسَهِ الْخُلُقِ، وَ إِلْحَاحِ الشّهْوَهِ، وَ مَلَكَهِ الْحَمِيّهِ وَ مُتَابَعَهِ الْهَوَى، وَ مُخَالَفَهِ الْهُدَى، وَ سِنَهِ الْغَفْلَهِ، وَ تَعَاطِی الْكُلْفَهِ، وَ إِيثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقّ، وَ الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْثَمِ، وَ اسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَهِ، وَ اسْتِكْبَارِ الطّاعَهِ.

وَ مُبَاهَاهِ الْمُكْثِرِينَ، وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقِلّينَ، وَ سُوءِ الْوِلَايَهِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا، وَ تَرْكِ الشّكْرِ لِمَنِ اصْطَنَعَ الْعَارِفَهَ عِنْدَنَا أَوْ أَنْ نَعْضُدَ ظَالِماً، أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفاً، أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقّ ٍ، أَوْ نَقُولَ فِی الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ نَعُوذُ بِکَ أَنْ نَنْطَوِیَ عَلَى غِشّ أَحَدٍ، وَ أَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا، وَ نَمُدّ فِی آمَالِنَا وَ نَعُوذُ بِکَ مِنْ سُوءِ السّرِيرَهِ، وَ احْتِقَارِ الصّغِيرَهِ، وَ أَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشّيْطَانُ، أَوْ يَنْكُبَنَا الزّمَانُ، أَوْ يَتَهَضّمَنَا السّلْطَانُ وَ نَعُوذُ بِکَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسرَافِ، وَ مِنْ فِقْدَانِ الْكَفَافِ وَ نَعُوذُ بِکَ مِنْ شَمَاتَهِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنَ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ، وَ مِنْ مَعِيشَهٍ فِی شِدّهٍ، وَ مِيتَهٍ عَلَى غَيْرِ عُدّهٍ.

وَ نَعُوذُ بِکَ مِنَ الْحَسْرَهِ الْعُظْمَى، وَ الْمُصِيبَهِ الْكُبْرَى، وَ أَشْقَى الشّقَاءِ، وَ سُوءِ الْمآبِ، وَ حِرْمَانِ الثّوَابِ، وَ حُلُولِ الْعِقَابِ

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِذْنِی مِنْ كُلّ ذَلِکَ بِرَحْمَتِکَ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ۸

خدایا، من به تو پناه می برم از طغیان حرص، و تندی خشم، و غلبه حسد.

و ضعف نیروی صبر، و کمی قناعت، و سوء خلق، و افراط شهوت، و غلبه عصبیت، و پیروی هوس، و مخالف هدایت، و از خواب غفلت، و اقدام بر تکلف، و گزیدن باطل بر حق، و پافشاری بر گناه، و خرد شمردن معصیت، و بزرگ شمردن طاعت، و تفاخر توانگران، و تحقیر نسبت به

درویشان، و کوتاهی در حق زیردستان.

و ناسپاسی نسبت به کسی که بر ما حقی داشته باشد.

و از آنکه به ستمکاری کمک دهیم. یا ستمزده ای را خوار گذاریم. یا آنچه را که حق ما نیست بخواهیم. یا در علم از روی بی اطلاعی و بر خلاف عقیده سخنی گوئیم.

و پناه می بریم به تو از آنکه قصد خیانت با کسی داشته باشیم.

و از آنکه در اعمالمان خود پسندی کنیم، و آرزوهای خود را دراز سازیم و پناه می بریم به تو از بدی باطن، و کوچک شمردن گناه خرد، و از آنکه شیطان بر ما چیره گردد، یا روزگار ما را واژگون بخت سازد، یا سلطان در بازه ما ستم کند.

و پناه می بریم به تو از دست آلودن به اسراف، و از نایافتن رزق کفاف و پناه می بریم به تو از شماتت دشمنان و احتیاج به همگنان، و زیستن در سختی، و مرگ بدون آمادگی، و پناه می بریم به تو از عظیمترین حسرت و بزرگترین مصیبت و بدترین بدبختی، که حسرت قیامت و مصیبت در دین و دخول به دوزخ است و از بدی عاقبت، و نومیدی از ثواب و نزول عقاب.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا و همه مؤمنین و مؤمنات را از همه این شرور پناه ده، ای مهربان ترین مهربانان.

۹- نیایش در اشتیاق به طلب آمرزش

نیایش در اشتیاق به طلب آمرزش از خدای تعالی

(۹) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِی الِاشْتِيَاقِ إِلَی طَلَبِ الْمَغْفِرَهِ مِنَ اللّهِ جَلّ جَلَالُهُ:

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ صَيّرْنَا إِلَی مَحْبُوبِکَ مِنَ التّوْبَهِ، و أَزِلْنا عَنْ مَکْرُوهِکَ مِنَ الْإِصْرَارِاللّهُمّ وَ مَتَی وَقَفْنَا بَيْنَ نَقْصَيْنِ فِی دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَأَوْقِعِ النّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءً،

وَ اجْعَلِ التَّوْبَةَ فِی أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً وَ إِذَا هَمَمْنَا بِهَمَّیْنِ یُرْضِیکَ أَحَدُهُمَا عَنَّا، وَ یُسْخِطُکَ الْآخَرُ عَلَیْنَا، فَمِلْ بِنَا إِلَی مَا یُرْضِیکَ عَنَّا، وَ أَوْهِنْ قُوَّتَنَا عَمَّا یُسْخِطُکَ عَلَیْنَا

وَ لَا تُخَلِّ فِی ذَلِکَ بَیْنَ نُفُوسِنَا وَ اخْتِیَارِهَا، فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ، أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ اللَّهُمَّ وَ إِنَّکَ مِنَ الضَّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَ عَلَی الْوَهْنِ بَنَیْتَنَا، وَ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِکَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِکَ فَأَیِّدْنَا بِتَوْفِیقِکَ، وَ سَدِّدْنَا بِتَسْدِیدِکَ، وَ أَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَکَ، وَ لَا تَجْعَلْ لِشَیْءٍ مِنْ جَوَارِحِنَا نُفُوذاً فِی مَعْصِیَتِکَ اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا، وَ حَرَکَاتِ أَعْضَائِنَا وَ لَمَحَاتِ أَعْیُنِنَا، وَ لَهَجَاتِ أَلْسِنَتِنَا فِی مُوجِبَاتِ ثَوَابِکَ حَتَّی لَا تَفُوتَنَا حَسَنَةٌ نَسْتَحِقُّ بِهَا جَزَاءَکَ، وَ لَا تَبْقَی لَنَا سَیِّئَةٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَکَ.

ترجمه دعای۹

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را بسر منزل آن توبه ای که پسند تو است رهسپار ساز، و از اصرار بر آنچه ناپسند تو است دور گردان.

خدایا و هر زمان که از ما تقصیری سر زند که مستوجب خسران در دین یا زیان در دنیا شویم، پس آن خسران را در آن یک که زود گذرتر است (یعنی دنیا) قرار ده و عفو از عقوبتت را در آنچه دوامش طولانی تر است (یعنی دین) بر قرار ساز و چون آهنگ دو کار کنیم که یکی از آنها تو را از ما خشنود کند و آن دیگر تو را بر ما خشمگین سازد.

پس به آنچه تو را از ما خشنود کند متمایلمان ساز، و از قدرتمان بر آنچه موجب خشم تو بر ما

است بکاه، و در این مرحله نفس ما را در اختیار خود آزاد مگذار، زیرا که نفس ما را در اختیار خود آزاد مگذار، زیرا که نفس جز در آنجا که تواَش توفیق دهی گزیننده باطل است، و جز در آن مورد که تواَش رحم کنی بکار بد فرمان دهنده است.

خدایا تو ما را از ضعف آفریده ای، و بر سستی بنیاد کرده ای و آفرینشمان را از آبی بی ارزش آغاز نموده ای، پس ما را هیچگونه جنبشی نیست، مگر به نیروی تو.

و هیچ نیروئی، مگر به یاری تو.

پس ما را به توفیق خود تأیید فرمای.

و بار شاد به راه راست استوار ساز.

و چشمهای دلمان را از آنچه بر خلاف محبت تو است، بر بند، و هیچ یک از اعضای ما را در نافرمانی خود پیشرفت مده.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و رازهای دلها، و حرکات اعضاء و نگاههای دزدیده چشمها و سخنان زبانهای ما را در اموری قرار ده که موجب ثواب تو باشد، تا کار نیکی که به وسیله آن سزاوار پاداش تو شویم و از ما فوت نگردد، و کار بدی که در اثر آن مستوجب عقابت گردیم برای ما باقی نماند.

۱۰- نیایش در مقام التجاء به خدای تعالی

(۱۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِي اللّجَإِ إِلَى اللّهِ تَعَالَى:

اللّهُمّ إِنْ تَشَأْ تَعْفُ عَنّا فَبِفَضْلِكَ، وَ إِنْ تَشَأْ تُعَذّبْنَا فَبِعَدْلِكَ فَسَهّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنّكَ، وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ، فَإِنّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ، وَ لَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِنّا دُونَ عَفْوِكَ يَا غَنِيّ الْأَغْنِيَاءِ، هَا، نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ أَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ، فَاجْبُرْ فَاقَتَنَا بِوُسْعِكَ، وَ لَا تَقْطَعْ رَجَاءَنَا بِمَنْعِكَ، فَتَكُونَ قَدْ أَشْقَيْتَ مَنِ اسْتَسْعَدَ بِكَ، وَ حَرَمْتَ

مَنِ اسْتَرْفَدَ فَضْلَكَ فَإِلَى مَنْ حِينَئِذٍ مُنْقَلَبُنَا عَنْكَ، وَ إِلَى أَيْنَ مَذْهَبُنَا عَنْ بَابِكَ، سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرّونَ الّذِينَ أَوْجَبْتَ إِجَابَتَهُمْ، وَ أَهْلُ السّوءِ الّذِينَ وَعَدْتَ الْكَشْفَ عَنْهُمْ وَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِمَشِيّتِكَ، وَ أَوْلَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَةُ مَنِ اسْتَرْحَمَكَ، وَ غَوْثُ مَنِ اسْتَغَاثَ بِكَ، فَارْحَمْ تَضَرّعَنَا إِلَيْكَ، وَ أَغْنِنَا إِذْ طَرَحْنَا أَنْفُسَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ اللّهُمّ إِنّ الشّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا إِذْ شَايَعْنَاهُ عَلَى مَعْصِيَتِكَ،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تُشْمِتْهُ بِنَا بَعْدَ تَرْكِنَا إِيّاهُ لَكَ، وَ رَغْبَتِنَا عَنْهُ إِلَيْكَ.

ترجمه دعای ۱۰

خدایا اگر خواهی که از ما در گذری، پس به سبب تفضل تو است.

و اگر خواهی که ما را عذاب کنی پس به موجب عدل تو است، پس به آئین انعام خود عفو خویش را بی دریغ به ما ارزانی دار، و به سنت گذشت خود ما را از عذاب خویش ایمن ساز.

زیرا که ما تاب تحمل عدل تو را نداریم، و بی مدد عفوت برای احدی از ما نجاتی نیست ای بی نیاز بی نیازان، اینک ما بندگان توئیم در پیشگاه تو، و من از همه محتاجان به تو محتاج ترم.

پس به توانگری خود فقر ما را جبران کن و رشته امید ما را با تیغ دریغ مبُر که اگر چنین کنی کسی را که از رحمت تو نیکبختی طلبیده بدبخت ساخته ای، و آن را که از فضل تو اعانت خواسته نومید کرده ای، پس در این صورت بازگشت ما از طرف تو به سوی که خواهد بود؟

و از در خانه تو به کجا خواهیم رفت؟

منزهی تو ای خدا، از آنکه ما را از درگاه خود برانی مائیم آن درماندگان که اجابتشان را واجب ساخته ای،

و مائیم آن گرفتاران رنج که رفع گرفتاری را به ایشان وعده داده ای.

و مناسبترین چیزها به مقتضای مشیت تو، و سزاوارترین کارها برای تو در آئین عظمتت، رحمت آوردن بر کسی است که از تو طلب رحمت کند، و فریاد رسی که از تو فریاد رسی خواهد پس بر زاری ما نزد خود رحمت آور.

و برای آنکه خود را در پیشگاه به خاک افکنده ایم از گرفتاری نجاتمان بخش.

خدایا شیطان که از او پیروی کردیم ما را شماتت کرد

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و اکنون که او را برای تو ترک کردیم و از طرف او به سوی تو متوجه شدیم او را بر ما مجال شماتت مده.

۱۱- نیایش در طلب فرجام نیک

(۱۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ بِخَوَاتِمِ الْخَيْرِ:

يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذّاكِرِينَ، وَ يَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشّاكِرِينَ، وَ يَا مَنْ طَاعَتُهُ نَجاةٌ لِلْمُطِيعِينَ، صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اشْغَلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلّ ذِكْرٍ، وَ أَلْسِنَتَنَا بِشُكْرِكَ عَنْ كُلّ شُكْرٍ، وَ جَوَارِحَنا بِطَاعَتِكَ عَنْ كُلّ طَاعَةٍ.

فَإِنْ قَدّرْتَ لَنَا فَرَاغاً مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاغَ سَلَامَةٍ لَا تُدْرِكُنَا فِيهِ تَبِعَةٌ، وَ لَا تَلْحَقُنَا فِيهِ سَأْمَةٌ، حَتّى يَنْصَرِفَ عَنّا كُتّابُ السّيّئَاتِ بِصَحِيفَةٍ خَالِيَةٍ مِنْ ذِكْرِ سَيّئَاتِنَا، وَ يَتَوَلّى كُتّابُ الْحَسَنَاتِ عَنّا مَسْرُورِينَ بِمَا كَتَبُوا مِنْ حَسَنَاتِنَا وَ إِذَا انْقَضَتْ أَيّامُ حَيَاتِنَا، وَ تَصَرّمَتْ مُدَدُ أَعْمَارِنَا، وَ اسْتَحْضَرَتْنَا دَعْوَتُكَ الّتِي لَا بُدّ مِنْهَا وَ مِنْ إِجَابَتِهَا،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ خِتَامَ مَا تُحْصِي عَلَيْنَا كَتَبَةُ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً لَا تُوقِفُنَا بَعْدَهَا عَلَى ذَنْبٍ اجْتَرَحْنَاهُ، وَ لَا مَعْصِيَةٍ اقْتَرَفْنَاهَا.

و لَا تَكْشِفْ عَنّا سِتْراً سَتَرْتَهُ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تَبْلُو أَخْبَارَ عِبَادِكَ.

إِنّكَ رَحِيمٌ بِمَنْ دَعَاكَ، وَ مُسْتَجِيبٌ لِمَنْ

نَادَاکَ.

ترجمه دعای ۱۱

ای کسی که یادت مایه آبروی یاد کنندگان است،

و ای کسی که شکرت موجب کامروائی شاکران است،

و ای کسی که طاعتت باعث نجات مطیعان است، بر محمد و آلش رحمت فرست

و دلهای ما را به یاد خود از هر یاد و زبانهامان را به شکر خود از هر شکر و اعضایمان را به طاعت خود از هر طاعت مشغول دار و اگر برای ما فراغتی از کارها تقدیر کرده باشی، پس آن را فراغت توأم با سلامتی قرار ده که به سبب آن گناهی دامنگیرمان نشود، و خستگی ای به ما نپیوندد. تا نویسندگان گناهان با نامه ای خالی از ذکر بدیهامان از طرف ما باز گردند، و نویسندگان حسنات به سبب آنچه از نیکی های ما نوشته اند شادان باز آیند، و چون ایام عمرمان سپری شود و رشته زندگیمان بگسلد.

و آن دعوت تو. که از وقوع و اجابتش گریز نیست. ما را احضار کند

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و پایان آنچه را که نویسندگان اعمالمان بر ما می نویسند توبه ای پذیرفته قرار ده که بعد از آن ما را بر گناهی که کرده باشیم و نافرمانی ای که مرتکب شده باشیم توبیخ نکنی،و روزی که اسرار و اخبار بندگانت را می آزمائی در برابر حاضران و ناظران پرده ای را که خود فرو گسترده ای از روی کار ما بر نداری زیرا که تو نسبت به هر که تو را بخواند مهربانی و درباره هر که تو را ندا دهد اجابت کننده ای.

۱۲- نیایش در مقام اعتراف و طلب توبه

(۱۲) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی الِاعْتِرَافِ وَ طَلَبِ التّوْبَهِ إِلَی اللّهِ تَعَالَی:

اللّهُمّ إِنّهُ یَحْجُبُنِی عَنْ مَسْأَلَتِکَ خِلَالٌ ثَلَاثٌ، وَ تَحْدُونِی عَلَیْهَا خَلّهٌ وَاحِدَهٌ یَحْجُبُنِی أَمْرٌ أَمَرْتَ

بِهِ فَأَبْطَأْتُ عَنْهُ، وَ نَهْیٌ نَهَیْتَنِی عَنْهُ فَأَسْرَعْتُ إِلَیْهِ، وَ نِعْمَهٌ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیّ فَقَصّرْتُ فِی شُکْرِهَا.

وَ یَحِدُونِی عَلَی مَسْأَلَتِکَ تَفَضّلُکَ عَلَی مَنْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَیْکَ، وَ وَفَدَ بِحُسْنِ ظَنّهِ إِلَیْکَ، إِذْ جَمِیعُ إِحْسَانِکَ تَفَضّلٌ، وَ إِذْ کُلّ نِعَمِکَ ابْتِدَاءٌ فَهَا أَنَا ذَا، یَا إِلَهِی، وَاقِفٌ بِبَابِ عِزّکَ وُقُوفَ الْمُسْتَسْلِمِ الذّلِیلِ، وَ سَائِلُکَ عَلَی الْحَیَاءِ مِنّی سُؤَالَ الْبَائِسِ الْمُعِیلِ مُقِرٌّ لَکَ بِأَنّی لَمْ أَسْتَسْلِمْ وَقْتَ إِحْسَانِکَ إِلّا بِالْإِقْلَاعِ عَنْ عِصْیَانِکَ، وَ لَمْ أَخْلُ فِی الْحَالَاتِ کُلّهَا مِنِ امْتِنَانِکَ.

فَهَلْ یَنْفَعُنِی، یَا إِلَهِی، إِقْرَارِی عِنْدَکَ بِسُوءِ مَا اکْتَسَبْتُ وَ هَلْ یُنْجِینِی مِنْکَ اعْتِرَافِی لَکَ بِقَبِیحِ مَا ارْتَکَبْتُ أَمْ أَوْجَبْتَ لِی فِی مَقَامِی هَذَا سُخْطَکَ أَمْ لَزِمَنِی فِی وَقْتِ دُعَایَ مَقْتُکَ.

سُبْحَانَکَ، لَا أَیْأَسُ مِنْکَ وَ قَدْ فَتَحْتَ لِی بَابَ التّوْبَهِ إِلَیْکَ، بَلْ أَقُولُ مَقَالَ الْعَبْدِ الذّلِیلِ الظّالِمِ لِنَفْسِهِ الْمُسْتَخِفّ بِحُرْمَهِ رَبّهِ.

الّذِی عَظُمَتْ ذُنُوبُهُ فَجَلّتْ، وَ أَدْبَرَتْ أَیّامُهُ فَوَلّتْ حَتّی إِذَا رَأَی مُدّهَ الْعَمَلِ قَدِ انْقَضَتْ وَ غَایَهَ الْعُمُرِ قَدِ انْتَهَتْ، وَ أَیْقَنَ أَنّهُ لَا مَحِیصَ لَهُ مِنْکَ، وَ لَا مَهْرَبَ لَهُ عَنْکَ، تَلَقّاکَ بِالْإِنَابَهِ، وَ أَخْلَصَ لَکَ التّوْبَهَ، فَقَامَ إِلَیْکَ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ نَقِیٍ، ثُمّ دَعَاکَ بِصَوْتٍ حَائِلٍ خَفِیٍ.

قَدْ تَطَأْطَأَ لَکَ فَانْحَنَی، وَ نَکّسَ رَأْسَهُ فَانْثَنَی، قَدْ أَرْعَشَتْ خَشْیَتُهُ رِجْلَیْهِ، وَ غَرّقَتْ دُمُوعُهُ خَدّیْهِ، یَدْعُوکَ بِیَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ، وَ یَا أَرْحَمَ مَنِ انْتَابَهُ الْمُسْتَرْحِمُونَ، وَ یَا أَعْطَفَ مَنْ أَطَافَ بِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ، وَ یَا مَنْ عَفْوُهُ أَکْثَرُ مِنْ نَقِمَتِهِ، وَ یَا مَنْ رِضَاهُ أَوْفَرُ مِنْ سَخَطِهِ.

وَ یَا مَنْ تَحَمّدَ إِلَی خَلْقِهِ بِحُسْنِ التّجَاوُزِ، وَ یَا مَنْ عَوّدَ عِبَادَهُ قَبُولَ الْإِنَابَهِ، وَ یَا مَنِ اسْتَصْلَحَ فَاسِدَهُمْ بِالتّوْبَهِ وَ یَا مَنْ رَضِیَ مِنْ فِعْلِهِمْ بِالْیَسِیرِ، وَ مَنْ کَافَی قَلِیلَهُمْ بِالْکَثِیرِ، وَ یَا

مَنْ ضَمِنَ لَهُمْ إِجَابَهَ الدّعَاءِ، وَ يَا مَنْ وَعَدَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ بِتَفَضّلِهِ حُسْنَ الْجَزَاءِ.

مَا أَنَا بِأَعْصَى مَنْ عَصَاكَ فَغَفَرْتَ لَهُ، وَ مَا أَنَا بِأَلْوَمِ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَ مِنْهُ، وَ مَا أَنَا بِأَظْلَمِ مَنْ تَابَ إِلَيْكَ فَعُدْتَ عَلَيْهِ.

أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا تَوْبَهَ نَادِمٍ عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُ، مُشْفِقٍ مِمّا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ، خَالِصِ الْحَيَاءِ مِمّا وَقَعَ فِيهِ.

عَالِمٍ بِأَنّ الْعَفْوَ عَنِ الذّنْبِ الْعَظِيمِ لَا يَتَعَاظَمُكَ، وَ أَنّ التّجَاوُزَ عَنِ الْإِثْمِ الْجَلِيلِ لَا يَسْتَصْعِبُكَ، وَ أَنّ احْتِمَالَ الْجِنَايَاتِ الْفَاحِشَهِ لَا يَتَكَأّدُكَ، وَ أَنّ أَحَبّ عِبَادِكَ إِلَيْكَ مَنْ تَرَكَ الِاسْتِكْبَارَ عَلَيْكَ، وَ جَانَبَ الْإِصْرَارَ، وَ لَزِمَ الِاسْتِغْفَارَ.

وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ أَنْ أَسْتَكْبِرَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُصِرّ، وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا قَصّرْتُ فِيهِ، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا عَجَزْتُ عَنْهُ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي مَا يَجِبُ عَلَيّ لَكَ، وَ عَافِنِي مِمّا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ، وَ أَجِرْنِي مِمّا يَخَافُهُ أَهْلُ الْإِسَاءَهِ، فَإِنّكَ مَلِيءٌ بِالْعَفْوِ، مَرْجُوٌّ لِلْمَغْفِرَهِ، مَعْرُوفٌ بِالتّجَاوُزِ، لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ، وَ لَا لِذَنْبِي غَافِرٌ غَيْرُكَ، حَاشَاكَ وَ لَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي إِلّا إِيّاكَ، إِنّكَ أَهْلُ التّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ، صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ اقْضِ حَاجَتِي، وَ أَنْجِحْ طَلِبَتِي، وَ اغْفِرْ ذَنْبِي، وَ آمِنْ خَوْفَ نَفْسِي، إِنّكَ عَلَى كُلّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ ذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ، آمِينَ رَبّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۱۲

خدایا سه خصلت مرا از مسألت تو باز می دارد و یک خصلت مرا بر آن برمی انگیزد:

باز می دارد مرا امری که صادر کرده ای و من از امتثال آن کندی کرده ام و نهیی که فرموده ای و من به مخالفتش شتافته ام، و نعمتی که آن را به من بخشیده ای و من در شکرش کوتاهی نموده ام.

و بر

می انگیزد مرا، به مسألت تو، تفضلت بر هر که رو به تو آورد، و از راه نیکبختی به درگاه تو آید، زیرا که همه احسانهای تو از روی تفضل است و همه نعمتهایت بی مقدمه و بدون سابقه استحقاق است.

پس اکنون این منم ای خدای من که بر در خانه عزتت مانند منقادی ذلیل ایستاده ام و در عین شرمندگی به مانند سائل محتاجی عیالبار در پیشگاه تو معترفم که به هنگام احسانت جز به خودداری از عصیانت گردن ننهادم و از همگی وظایفی که در برابر تو داشتم تنها به همین خودداری اکتفا کردم و با این همه در همگی احوال از انعام تو بی بهره نبوده ام، پس ای خدای من آیا اقرارم به بدی کردارم به نزد تو، مرا سود می دهد؟

و آیا اعترافم به زشتی رفتارم مرا از عذاب رهائی می بخشد؟

یا در این مقام و موقعیتم تیغ خشم خود را بر من آخته ای و در همین هنگام که تو را همی خوانم غضب خود را ملازم من ساخته ای؟

منزهی تو ای خدا از تو نومید نمی شوم زیرا تو خود در توبه را به روی من گشوده ای بلکه همچون آن بنده ذلیل به سخن می پردازم که درباره خود ستمکار و نسبت به حرمت پروردگار خود سهل انگار شده.

آن بنده که شمار گناهانش عظیم گشته تا خطرناک شده، و ایام عمرش روی برتافته تا سپری گشته، تا چون بنگریسته که وقت کار بگذشته و دوران عمر به پایان رسیده، و یقین کرده که از عذاب تو پناهی و از انتقام تو گریزگاهی نیست، به قصد انابه به سوی تو روی آورده، و توبه اش را برای تو خالص ساخته، پس

با دلی پاک و پاکیزه به سوی تو برخاسته و آنگاه تو را با ناله ای محزون و آهسته بخوانده، در حالی که از شدت فروتنی در برابر تو خم شده، و در اثر سرافکندگی چنبر گشته، و ترس هر دو پایش را به لرزه افکنده، و سیل اشک گونه هایش را فرا گرفته، و در آن حال که تو را همی خواند که:

ای مهربان ترین مهربانان، و ای رحیم تر کسی که طالبان رحمت شب و روز آهنگ او کنند، و ای مهربانتر کسی که آمرزش طلبان گرد او گردند،

و ای کسی که عفوت از انتقامت فزون است.

و ای کسی که خشنودیت از خشمت بیشتر است.

و ای کسی که به وسیله حسن تجاوز بر خلق خود منت نهاده ای،

و ای کسی که بندگانت را به پذیرفتن توبه عادت داده ای

و ای کسی که اصلاح امور فاسدشان را به وسیله توبه خواسته ای.

و ای کسی که از عمل ایشان به مقدار اندک خشنود شده ای

و ای کسی که اندک ایشان را پاداش فراوان داده ای.

و ای کسی که اجابت دعا را بر ایشان ضمانت کرده ای

و ای کسی که به آیین تفضل، پاداش نیک را بر عهده خود به ایشان وعده داده ای من گناهکارترین گناهکاری نیستم که تو او را آمرزیده باشی و نکوهیده ترین کسی نیستم که عذر به درگاه تو آورده و تو عذرش را پذیرفته باشی، و ستمکارترین کسی نیستم که نزد تو توبه کرده و تو باز با او احسان کرده باشی باز می گردم به سوی تو در چنین حال، بازگشتن کسی که از کرده پیشین خود پشیمان، و از آنچه بر او گرد آمده نگران است و از ورطه ای که

در آن افتاده از روی خلوص شرمسار است، و می داند که عفو از معصیت عظیم در نظر تو بزرگ نمی نماید و در گذشتن از گناه بزرگ بر تو دشوار نیست، و تحمل جرمهای بیرون از حد بر تو گران نمی آید و محبوبترین بندگانت نزد تو کسی است که سرکشی بر تو را فرو گذارد.

و از اصرار بر گناه، اجتناب کند، و طلب آمرزش را ادامه دهد.

و من نزد تو بیزاری می جویم از آنکه سرکشی کنم، و به تو پناه می برم از آنکه در گناه اصرار ورزم، و برای آنچه در آن کوتاهی کرده ام، از تو آمرزش می طلبم، و برای هر عملی که از انجامش فرو مانده ام از تو یاری می جویم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و حقوقی را که بر ذمه من داری بر من ببخش، و از آنچه مستوجب آنم معافم دار و از آنچه بدکاران از آن هراسانند، پناهم ده، زیرا که تو بر عفوت کمال قدرت داری، و برای آمرزش، مورد امیدواری هستی و به درگذشتن از گناه معروفی، حاجتم را جز در خانه تو محل طلبیدنی، و گناهم را غیر از تو آمرزنده ای نیست. حاشا که چنین نباشی! و من جز از تو بر خود بیم ندارم.

زیرا که توئی سزاوار پرهیزکاری، و اهل آمرزش.

بر محمد و آلش رحمت فرست، و حاجتم را روا کن.

و مطلبم را برآور و گناهم را بیامرز.

و دلم را از ترس ایمن ساز، زیرا که تو بر هر چیز قدرت کامل داری.

و آن کار بر تو آسان است. دعایم را مستجاب فرمای، ای پروردگار جهانیان.

۱۳– نیایش در طلب حاجتها از خدای تعالی

۱۳) وَ كَانَ مِن دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى

اللّهِ تَعالَی:

اللّهُمّ یا مُنْتَهَی مَطْلَبِ الْحاجات وَ یا مَنْ عِنْدَهُ نَیْلُ الطّلِبات وَ یا مَنْ لَا یَبِیعُ نِعَمَهُ بِالْأَثْمانِ وَ یا مَنْ لَا یُکَدّرُ عَطَایَاهُ بِالِامْتِنَانِ وَ یا مَنْ یُسْتَغْنَی بِهِ وَ لَا یُسْتَغْنَی عَنْهُ وَ یا مَنْ یُرْغَبُ إِلَیْهِ وَ لَا یُرْغَبُ عَنْهُ وَ یا مَنْ لَا تُفْنِی خَزَائِنَهُ الْمَسَائِلُ وَ یا مَنْ لَا تُبَدّلُ حِکْمَتَهُ الْوَسَائِلُ وَ یا مَنْ لَا تَنْقَطِعُ عَنْهُ حَوَائِجُ الْمُحْتَاجِینَ وَ یا مَنْ لَا یُعَنّیهِ دُعَاءُ الدّاعِینَ.

تَمَدّحْتَ بِالْغَنَاءِ عَنْ خَلْقِکَ وَ أَنْتَ أَهْلُ الْغِنَی عَنْهُمْ وَ نَسَبْتَهُمْ إِلَی الْفَقْرِ وَ هُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَیْکَ.

فَمَنْ حَاوَلَ سَدّ خَلّتِهِ مِنْ عِنْدِکَ، وَ رَامَ صَرْفَ الْفَقْرِ عَنْ نَفْسِهِ بِکَ فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِی مَظَانّهَا، وَ أَتَی طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهِهَا.

وَ مَنْ تَوَجّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَی أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَکَ فَقَدْ تَعَرّضَ لِلْحِرْمَانِ، وَ اسْتَحَقّ مِنْ عِنْدِکَ فَوْتَ الْإِحْسَانِ.

اللّهُمّ وَ لِی إِلَیْکَ حَاجَةٌ قَدْ قَصّرَ عَنْهَا جُهْدِی، وَ تَقَطّعَتْ دُونَهَا حِیَلِی، وَ سَوّلَتْ لِی نَفْسِی رَفْعَهَا إِلَی مَنْ یَرْفَعُ حَوَائِجَهُ إِلَیْکَ، وَ لَا یَسْتَغْنِی فِی طَلِبَاتِهِ عَنْکَ، وَ هِیَ زَلّةٌ مِنْ زَلَلِ الْخَاطِئِینَ، وَ عَثْرَةٌ مِنْ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِینَ.

ثُمّ انْتَبَهْتُ بِتَذْکِیرِکَ لِی مِنْ غَفْلَتِی، وَ نَهَضْتُ بِتَوْفِیقِکَ مِنْ زَلّتِی، وَ رَجَعْتُ وَ نَکَصْتُ بِتَسْدِیدِکَ عَنْ عَثْرَتِی.

وَ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبّی کَیْفَ یَسْأَلُ مُحْتَاجٌ مُحْتَاجاً وَ أَنّی یَرْغَبُ مُعْدِمٌ إِلَی مُعْدِمٍ فَقَصَدْتُکَ، یَا إِلَهِی، بِالرّغْبَةِ، وَ أَوْفَدْتُ عَلَیْکَ رَجَائِی بِالثّقَةِ بِکَ.

وَ عَلِمْتُ أَنّ کَثِیرَ مَا أَسْأَلُکَ یَسِیرٌ فِی وُجْدِکَ، وَ أَنّ خَطِیرَ مَا أَسْتَوْهِبُکَ حَقِیرٌ فِی وُسْعِکَ، وَ أَنّ کَرَمَکَ لَا یَضِیقُ عَنْ سُؤَالِ أَحَدٍ، وَ أَنّ یَدَکَ بِالْعَطَایَا أَعْلَی مِنْ کُلّ یَدٍ.

اللّهُمّ

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ احْمِلْنِی بِکَرَمِکَ عَلَی التّفَضّلِ، وَ لَا

تَحمِلْنِی بِعَدْلِکَ عَلَی الِاسْتِحقَاقِ، فَمَا أَنَا بِأَوّلِ رَاغِبٍ رَغِبَ إِلَیْکَ فَأَعْطَیْتَهُ وَ هُوَ یَسْتَحِقّ الْمَنْعَ، وَ لَا بِأَوّلِ سَائِلٍ سَأَلَکَ فَأَفْضَلْتَ عَلَیْهِ وَ هُوَ یَسْتَوْجِبُ الْحِرْمَانَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ کُنْ لِدُعَائِی مُجِیباً، وَ مِنْ نِدَائِی قَرِیباً، وَ لِتَضَرّعِی رَاحِماً، وَ لِصَوْتِی سَامِعاً.

وَ لَا تَقْطَعْ رَجَائِی عَنْکَ، وَ لَا تَبُتّ سَبَبِی مِنْکَ، وَ لَا تُوَجّهْنِی فِی حَاجَتِی هَذِهِ وَ غَیْرِهَا إِلَی سِوَاکَ وَ تَوَلّنِی بِنُجْحِ طَلِبَتِی وَ قَضَاءِ حَاجَتِی وَ نَیْلِ سُؤْلِی قَبْلَ زَوَالِی عَنْ مَوْقِفِی هَذَا بِتَیْسِیرِکَ لِیَ الْعَسِیرَ وَ حُسْنِ تَقْدِیرِکَ لِی فِی جَمِیعِ الْأُمُورِ وَ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاةً دَائِمَةً نَامِیَةً لَا انْقِطَاعَ لِأَبَدِهَا وَ لَا مُنْتَهَی لِأَمَدِهَا، وَ اجْعَلْ ذَلِکَ عَوْناً لِی وَ سَبَباً لِنَجَاحِ طَلِبَتِی، إِنّکَ وَاسِعٌ کَرِیمٌ.

وَ مِنْ حَاجَتِی یَا رَبّ کَذَا وَ کَذَا [وَ تَذْکُرُ حَاجَتَکَ ثُمّ تَسْجُدُ وَ تَقُولُ فِی سُجُودِکَ] فَضْلُکَ آنَسَنِی، وَ إِحْسَانُکَ دَلّنِی، فَأَسْأَلُکَ بِکَ وَ بِمُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِمْ، أَن لَا تَرُدّنِی خَائِباً.

ترجمه دعای ۱۳

خدایا ای آخرین مقصد آرزوها

و ای کسی که درگاه او جای دست یافتن به خواسته ها است

و ای کسی که نعمتهایش را به بها نمی دهد[و به بهانه می دهد،]

و ای کسی که عطاهایش را به کدورت منت نمی آلاید.

و ای کسی که به او بی نیاز توان شد، و از او بی نیاز نتوان گشت،

و ای کسی که روی به او توان آورد، و از او روی بر نتوان تافت،

و ای کسی که مسئلتها گنجهایش را فانی نمی سازد،

و ای کسی که توسل به وسیله ها حکمتش را تغییر نمی دهد،

و ای کسی که رشته احتیاج محتاجان از او بریده نمی شود،

و ای کسی که دعای خوانندگان او را خسته نمی سازد، تو خود را

به بی نیازی از آفریدگانت ستوده ای، و تو به بی نیازی از ایشان شایسته ای و ایشان را به فقر نسبت داده ای، و ایشان سزاوار احتیاج به تواند. از این رو هر که جبران احتیاج خود را از جانب تو طلب کند و برگرداندن فقر را از خود به وسیله تو بخواهد، پس حقا که او حاجتش را در جایگاه خود طلبیده، و در پی مطلب خود از راهش بر آمده.

و هر که حاجت خود را به یکی از آفریدگان تو متوجه سازد یا او را به جای تو وسیله بر آمدن آن حاجت قرار دهد، پس حقا که خود را در معرض نومیدی گذاشته.

و از جانب تو سزاوار حرمان از احسان شده است.

خدایا مرا به سوی تو حاجتی است که برای رسیدن به آن طاقتم طاق شده، و رشته چاره جوئی هایم در برابر آن گسسته، و نفس من بردن آن را پیش کسی که حاجتش را نزد تو می آورد، و در مطالب خود از تو بی نیاز نیست، در نظرم بیاراست، و این لغزشی از لغزشهای خطاکاران، و در افتادنی از در افتادنهای گناهکاران است.

پس به سبب یادآوری تو از غفلت خود متنبه شدم و به توفیق تو از لغزش خود، به پا خاستم، و به سبب آنکه تو خود مرا استوار ساختی از در افتادن برگشتم.

و باز پس رفتم، و گفتم:

منزه است پروردگار من، چگونه محتاجی از محتاجی مسألت می کند؟

و کجا فقیری دست تضرع به سوی فقیر دیگر می گشاید؟

آنگاه از روی رغبت ای خدای من، آهنگ تو کردم.

و امیدم را از روی اعتماد به تو به سوی تو آوردم، و دانستم که مسئلتهای بسیار من، در جنب

توانگری تو کم است.

و خواهشهای عظیم من در برابر وسعت رحمت تو کوچک است.

و دائره کرم تو از مسألت احدی تنگ نمی گردد.

و دست تو در بخششها از هر دستی بالاتر است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به کرم خویش بر مرکب تفضل برآور و به عدل خود بر توسن استحقاق منشان زیرا که من نخستین آرزومندی نیستم که روی نیاز به تو آورده، و در صورتی که سزاوار منع بوده، به او عطا کرده ای.

و اولین سائلی نیستم که از تو مسألت کرده، و با آنکه مستحق حرمان بوده. بر او تفضل فرموده ای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و دعای مرا پذیرنده، و به ندایم التفات کننده و به زاریم رحم آورنده، و صوتم را شنونده باش.

و رشته امید مرا از خود مگسل.

و پیوند توسلم را از خویش قطع منمای، و در این حالت و حاجات دیگرم به غیر خود حواله مکن، و به وسیله آسان ساختن مشکلم به حسن تقدیر خود درباره ام در همه امورم، به برآمدن مطلب و روا شدن حاجت و رسیدن به مسئلتم پیش از آنکه از اینجا بروم یاریم فرمای، و بر محمد و آلش رحمتی پایدار و روزافزون فرست که روزگارش را انقطاعی و مدتش را پایانی نباشد.

و آن را برای من پشتیبانی و برای برآمدن مطلبم وسیله ای قرار ده.

زیرا که توئی صاحب رحمت پهناور و کرم سرشار.

(سپس حاجتهای خود را عرضه می داری و آنگاه سجده می گزاری و در حال سجود می گوئی:) فضل تو آسوده خاطرم ساخته، و احسانت به سوی تو رهبریم کرده. از این رو تو را به حق خودت و به محمد و

آلش «صلواتک علیهم» می خوانم که مرا نومید بر نگردانی.

۱۴- نیایش هنگامی که ستمی به او می رسید

نیایش هنگامی که ستمی به او می رسید یا از ستمگران کاری که خوش نمی داشت می دید

(۱۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا اعْتُدِىَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى مِنَ الظّالِمِينَ مَا لَا يُحِبّ:

يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَنْبَاءُ الْمُتَظَلّمِينَ وَ يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ فِى قَصَصِهِمْ إِلَى شَهَادَاتِ الشّاهِدِينَ.

وَ يَا مَنْ قَرُبَتْ نُصْرَتُهُ مِنَ الْمَظْلُومِينَ وَ يَا مَنْ بَعُدَ عَوْنُهُ عَنِ الظّالِمِينَ قَدْ عَلِمْتَ، يَا إِلَهِى، مَا نَالَنِى مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِمّا حَظَرْتَ وَ انْتَهَكَهُ مِنّى مِمّا حَجَزْتَ عَلَيْهِ، بَطَراً فِى نِعْمَتِكَ عِنْدَهُ، وَ اغْتِرَاراً بِنَكِيرِكَ عَلَيْهِ.

اللّهُمّ

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ خُذْ ظَالِمِى وَ عَدُوّى عَنْ ظُلْمِى بِقُوّتِكَ، وَ افْلُلْ حَدّهُ عَنّى بِقُدْرَتِكَ، وَ اجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا يَلِيهِ، وَ عَجْزاً عَمّا يُنَاوِيهِ اللّهُمّ وَ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تُسَوّغْ لَهُ ظُلْمِى، وَ أَحْسِنْ عَلَيْهِ عَوْنِى، وَ اعْصِمْنِى مِنْ مِثْلِ أَفْعَالِهِ، وَ لَا تَجْعَلْنِى فِى مِثْلِ حَالِهِ اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْدِنِى عَلَيْهِ عَدْوَى حَاضِرَةً، تَكُونُ مِنْ غَيْظِى بِهِ شِفَاءً، وَ مِنْ حَنَقِى عَلَيْهِ وَفَاءً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ عَوّضْنِى مِنْ ظُلْمِهِ لِى عَفْوَكَ، وَ أَبْدِلْنِى بِسُوءِ صَنِيعِهِ بِى رَحْمَتَكَ، فَكُلّ مَكْرُوهٍ جَلَلٌ دُونَ سَخَطِكَ، وَ كُلّ مَرْزِئَةٍ سَوَاءٌ مَعَ مَوْجِدَتِكَ.

اللّهُمّ فَكَمَا كَرّهْتَ إِلَيّ أَنْ أُظْلَمَ فَقِنِى مِنْ أَنْ أَظْلِمَ.

اللّهُمّ لَا أَشْكُو إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ، وَ لَا أَسْتَعِينُ بِحَاكِمٍ غَيْرِكَ، حَاشَاكَ،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ صِلْ دُعَائِى بِالْإِجَابَهِ، وَ اقْرِنْ شِكَايَتِى بِالتّغْيِيرِ.

اللّهُمّ لَا تَفْتِنّى بِالْقُنُوطِ مِنْ إِنْصَافِكَ، وَ لَا تَفْتِنْهُ بِالْأَمْنِ مِنْ إِنْكَارِكَ، فَيُصِرّ عَلَى ظُلْمِى، وَ يُحَاضِرَنِى بِحَقّى، وَ عَرّفْهُ عَمّا قَلِيلٍ مَا أَوْعَدْتَ الظّالِمِينَ، وَ

عَرِّفْنِی مَا وَعَدْتَ مِنْ إِجَابَهِ الْمُضْطَرِّينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ وَفِّقْنِی لِقَبُولِ مَا قَضَيْتَ لِی وَ عَلَيَّ وَ رَضِّنِی بِمَا أَخَذْتَ لِی وَ مِنِّی، وَ اهْدِنِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِمَا هُوَ أَسْلَمُ.

اللَّهُمَّ وَ إِنْ كَانَتِ الْخِيَرَهُ لِی عِنْدَكَ فِی تَأْخِيرِ الْأَخْذِ لِی وَ تَرْكِ الِانْتِقَامِ مِمَّنْ ظَلَمَنِی إِلَى يَوْمِ الْفَصْلِ وَ مَجْمَعِ الْخَصْمِ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَيِّدْنِی مِنْكَ بِنِيَّهٍ صَادِقَهٍ وَ صَبْرٍ دَائِمٍ وَ أَعِذْنِی مِنْ سُوءِ الرَّغْبَهِ وَ هَلَعِ أَهْلِ الْحِرْصِ، وَ صَوِّرْ فِی قَلْبِی مِثَالَ مَا ادَّخَرْتَ لِی مِنْ ثَوَابِكَ، وَ أَعْدَدْتَ لِخَصْمِی مِنْ جَزَائِكَ وَ عِقَابِكَ، وَ اجْعَلْ ذَلِكَ سَبَباً لِقَنَاعَتِی بِمَا قَضَيْتَ، وَ ثِقَتِی بِمَا تَخَيَّرْتَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۱۴

ای کسی که اخبار شاکیان بر او پوشیده نیست.

و ای کسی که در شناخت حقیقت اخبار ایشان به گواهی های گواهان احتیاج ندارد.

و ای کسی که یاریش به ستمزدگان نزدیک است

و ای کسی که مددکاریش از ستمگران دور است.

تو خود دانسته ای ای معبود من آنچه را که فلان فرزند فلان در اثر غرور و بی اعتنائی به عذاب و کیفری که تو مقرر داشته ای از من هتک کرده، از آن گونه امور که تو او را از آن منع فرموده ای.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و ستم کننده بر من و دشمن مرا، با نیروی خود از اجرای ستم درباره من باز دار، و با قدرت خود تندی تیغ دشمنی او را از من فرو کاه و او را در کار خود مشغول دار، و در برابر آنکه با او معارضه می کند ناتوان ساز.

خدایا، بر محمد و آلش

رحمت، و ستمکار را به ستم درباره من رخصت مده و مرا در برابرش نیکو یاری کن و از ارتکاب نظیر کارهای او نگاهدار.

و در حالی مانند حال او قرار مده.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا در مقابل دشمنم نصرت عاجلی ببخش که شعله خشمی را که از او در دل دارم بنشاند، و داد دلم را از او بستاند.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و عفو خود را در برابر ستم او به من عطا کن، و در مقابل بد رفتاریش با من، رحمتت را به من پاداش ده، زیرا هر ناملایم در برابر قهر تو اندک است.

و هر مصیبتی پیش خشم تو سهل است.

خدایا من به هیچ کس جز تو شکایت نمی کنم و از هیچ حاکمی غیر از تو یاری نمی جویم. حاشا که چنین کنم!

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و دعایم را به اجابت پیوسته ساز.

و شکایتم را با تغییر دادن وضع موجود مقرون فرمای.

خدایا مرا به نومیدی از عدل خود میازمای، و دشمن را به ایمنی از عقوبت خود امتحان مفرمای تا بر ظلم من اصرار ورزد و بر حقم مستولی شود و بزودی عذابی را که به ستمگران وعده داده ای، به او و اجابتی را که به بیچارگان وعده داده ای به من بنمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به قبول هر سود و زیانی که درباره ام تقدیر کرده ای موفق دار، و به آنچه به نفع من از دیگران و به نفع دیگران از من گرفته ای خشنودم ساز، به آن راهی که راست تر است رهبریم کن و به کاری که سالمتر و بی زیانتر

است بگمار.

خدایا اگر خیر مرا در آن بدانی که گرفتن حق من به تأخیر افتد و انتقام از کسی که بر من ستم کرده تا روز فصل خصومتها و محل اجتماع متخاصمین متروک ماند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از جانب خود به نیت صادق و صبر دائم تأیید فرما و از خواهش بد و آزمندی اهل حرص پناه ده، و تصویری از ثواب خود که برای من ذخیره کرده ای، و از جزاء و عقاب خود که برای دشمنم فراهم ساخته ای در دلم مصور ساز، و آن را وسیله خرسندی من به قضای خود و اطمینانم به آنچه اختیار کرده ای، قرار ده.

ای پروردگار جهانیان، دعای مرا اجابت کن، زیرا تو صاحب فضل عظیم و بر هر چیز بی نهایت قادری.

۱۵- نیایش هنگامی که بیماری

نیایش هنگامی که بیمار می شد یا اندوه یا گرفتارئی بر او وارد می گشت

(۱۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا مَرِضَ أَوْ نَزَلَ بِهِ كَرْبٌ أَوْ بَلِيّةٌ:

اللّهُمّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةِ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحْدَثْتَ بِي مِنْ عِلّةٍ فِي جَسَدِي فَمَا أَدْرِي،

يَا إِلَهِي، أَيّ الْحَالَيْنِ أَحَقّ بِالشّكْرِ لَكَ، وَ أَيّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ أَ وَقْتُ الصّحّةِ الّتِي هَنّأْتَنِي فِيهَا طَيّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَشّطْتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ، وَ قَوّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ أَمْ وَقْتُ الْعِلّةِ الّتِي مَحّصْتَنِي بِهَا، وَ النّعَمِ الّتِي أَتْحَفْتَنِي بِهَا، تَخْفِيفاً لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَيّ ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ تَطْهِيراً لِمَا انْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السّيّئَاتِ، وَ تَنْبِيهاً لِتَنَاوُلِ التّوْبَةِ، وَ تَذْكِيراً لِمَحْوِ الْحَوْبَةِ بِقَدِيمِ النّعْمَةِ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِيَ الْكَاتِبَانِ مِنْ زَكِيّ الْأَعْمَالِ،

مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ، وَ لَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ، وَ لَا جَارِحَهٌ تَكَلَّفَتْهُ، بَلْ إِفْضَالًا مِنْکَ عَلَيّ، وَ إِحْسَاناً مِنْ صَنِيعِکَ إِلَيّ.

اللّهُمّ فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ حَبّبْ إِلَيّ مَا رَضِيتَ لِي، وَ يَسّرْ لِي مَا أَحْلَلْتَ بِي، وَ طَهّرْنِي مِنْ دَنَسِ مَا أَسْلَفْتُ، وَ امْحُ عَنّي شَرّ مَا قَدّمْتُ، وَ أَوْجِدْنِي حَلَاوَهَ الْعَافِيَهِ، وَ أَذِقْنِي بَرْدَ السّلَامَهِ، وَ اجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عِلّتِي إِلَى عَفْوِکَ، وَ مُتَحَوّلِي عَنْ صَرْعَتِي إِلَى تَجَاوُزِکَ، وَ خَلَاصِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِکَ، وَ سَلَامَتِي مِنْ هَذِهِ الشّدّهِ إِلَى فَرَجِکَ إِنّکَ الْمُتَفَضّلُ بِالْإِحْسَانِ، الْمُتَطَوّلُ بِالِامْتِنَانِ، الْوَهّابُ الْكَرِيمُ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ.

ترجمه دعای ۱۵

خدایا سپاس تو را بر آن نعمت تندرستی که پیوسته در فضای آن می گشتم.

و سپاس تو را بر علتی که اکنون در بدنم پدید آورده ای.

زیرا نمی دانم ای معبود من که کدام یک از این دو حال برای شکر تو سزاوارتر است، و کدام یک از این دو وقت به ستایش تو اولی است! زمان تندرستی که روزیهای پاکیزه ات را بر من گوارا ساخته بودی، و مرا برای طلب خشنودی و فضل خود نشاط بخشیده بودی.

و به وسیله آن، بر طاعتی که به انجامش موفقم می داشتی، نیرو بخشیده بودی؟

یا در زمان بیمارئی که مرا به آن آزموده ای، و نعمت دردهائی که به من تحفه فرستاده ای تا گناهانی را که از آن گرانبار شده ام تخفیف بخشی، و مرا از بدیهائی که در آن فرو رفته ام پاک سازی، و به فرا گرفتن توبه متنبهم کنی.

و به وسیله تذکر نعمت سلامت پیشین گناه بزرگم را محو نمائی.

و حال آنکه در خلال این احوال اعمال پاکیزه ای وجود دارد که دو فرشته کاتب اعمال

برایم نوشته اند:

اعمالی که فکر آن به خاطری نگذشته، و زبانی به آن گویا نشده، و هیچ کدام از اعضاء در انجامش رنج نبرده است. بلکه از روی تفضل تو بر من و احسانت درباره من نوشته شده است.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و هر چه را که برایم پسندیده ای در نظرم محبوب ساز.

و تحمل آنچه را که بر من وارد ساخته ای آسان فرمای و مرا از آلودگی اعمال پیشینم پاک ساز و از شر افعال ناستوده ای که از این پیش مرتکب شده ام بپیرای.

و از لذت عافیت کامیابم کن،و گوارائی سلامت را به من بچشان، و بیرون شدنم از این بیماری را به سوی عفو و انتقالم از این در افتادن را بسر منزل گذشت، و بیرون شدنم از این اندوه را به سوی رحمت، و نجات یافتنم از این شدت را به سوی گشایش خودت قرار ده، زیرا توئی که بی شرط استحقاق، احسان می کنی.

و بدون سابقه، نعمت عظیم می بخشی.

و توئی بخشایشگر کریم.

و صاحب عظمت و تکریم.

۱۶- نیایش، هنگام طلب گذشت از خدا

نیایش، هنگامی که از گناهان خود طلب گذشت می کرد، یا در طلب عفو از عیوب خود زاری می نمود

(۱۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا اسْتَقَالَ مِنْ ذُنُوبِهِ، أَوْ تَضرّعَ فِی طَلَبِ الْعَفْوِ عَنْ عُيُوبِهِ:

اللّهُمّ يَا مَنْ بِرَحْمَتِهِ يَسْتَغيثُ الْمُذْنِبُونَ وَ يَا مَنْ إِلَی ذِكْرِ إِحْسَانِهِ يَفْزَعُ الْمُضْطَرّونَ وَ يَا مَنْ لِخِيفَتِهِ يَنْتَحِبُ الْخَاطِئُونَ يَا أُنْسَ كُلّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ، وَ يَا فَرَجَ كُلّ مَكْرُوبٍ كَئِيبٍ، وَ يَا غَوْثَ كُلّ مَخْذُولٍ فَرِيدٍ، وَ يَا عَضُدَ كُلّ مُحْتَاجٍ طَرِيدٍ أَنْتَ الّذِی وَسِعْتَ كُلّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً وَ أَنْتَ الّذِی جَعَلْتَ لِكُلّ مَخْلُوقٍ فِی نِعَمِكَ سَهْماً وَ أَنْتَ الّذِی

عَفْوُهُ أَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ وَ أَنْتَ الَّذِی تَسْعَی رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ.

وَ أَنْتَ الَّذِی عَطَاؤُهُ أَکْثَرُ مِنْ مَنْعِهِ.

وَ أَنْتَ الَّذِی اتَّسَعَ الْخَلَائِقُ کُلُّهُمْ فِی وُسْعِهِ.

وَ أَنْتَ الَّذِی لَا یَرْغَبُ فِی جَزَاءِ مَنْ أَعْطَاهُ.

وَ أَنْتَ الَّذِی لَا یُفْرِطُ فِی عِقَابِ مَنْ عَصَاهُ.

وَ أَنَا، یَا إِلَهِی، عَبْدُکَ الَّذِی أَمَرْتَهُ بِالدُّعَاءِ فَقَالَ لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ، هَا أَنَا ذَا، یَا رَبِّ، مَطْرُوحٌ بَیْنَ یَدَیْکَ.

أَنَا الَّذِی أَوْقَرَتِ الْخَطَایَا ظَهْرَهُ، وَ أَنَا الَّذِی أَفْنَتِ الذُّنُوبُ عُمُرَهُ، وَ أَنَا الَّذِی بِجَهْلِهِ عَصَاکَ، وَ لَمْ تَکُنْ أَهْلًا مِنْهُ لِذَاکَ.

هَلْ أَنْتَ، یَا إِلَهِی، رَاحِمٌ مَنْ دَعَاکَ فَأُبْلِغَ فِی الدُّعَاءِ أَمْ أَنْتَ غَافِرٌ لِمَنْ بَکَاکَ فَأُسْرِعَ فِی الْبُکَاءِ أَمْ أَنْتَ مُتَجَاوِزٌ عَمَّنْ عَفَّرَ لَکَ وَجْهَهُ تَذَلُّلًا أَمْ أَنْتَ مُغْنٍ مَنْ شَکَا إِلَیْکَ فَقْرَهُ تَوَکُّلًا إِ

لَهِی لَا تُخَیِّبْ مَنْ لَا یَجِدُ مُعْطِیاً غَیْرَکَ، وَ لَا تَخْذُلْ مَنْ لَا یَسْتَغْنِی عَنْکَ بِأَحَدٍ دُونَکَ.

إِلَهِی

فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تُعْرِضْ عَنِّی وَ قَدْ أَقْبَلْتُ عَلَیْکَ، وَ لَا تَحْرِمْنِی وَ قَدْ رَغِبْتُ إِلَیْکَ، وَ لَا تَجْبَهْنِی بِالرَّدِّ وَ قَدِ انْتَصَبْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ.

أَنْتَ الَّذِی وَصَفْتَ نَفْسَکَ بِالرَّحْمَهِ،

فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْحَمْنِی، وَ أَنْتَ الَّذِی سَمَّیْتَ نَفْسَکَ بِالْعَفْوِ فَاعْفُ عَنِّی قَدْ تَرَی

یَا إِلَهِی، فَیْضَ دَمْعِی مِنْ خِیفَتِکَ، وَ وَجِیبَ قَلْبِی مِنْ خَشْیَتِکَ، وَ انْتِقَاضَ جَوَارِحِی مِنْ هَیْبَتِکَ کُلُّ ذَلِکَ حَیَاءٌ مِنْکَ لِسُوءِ عَمَلِی، وَ لِذَاکَ خَمَدَ صَوْتِی عَنِ الْجَأْرِ إِلَیْکَ، وَ کَلَّ لِسَانِی عَنْ مُنَاجَاتِکَ.

یَا

إِلَهِی فَلَکَ الْحَمْدُ فَکَمْ مِنْ عَائِبَهٍ سَتَرْتَهَا عَلَیَّ فَلَمْ تَفْضَحْنِی، وَ کَمْ مِنْ ذَنْبٍ غَطَّیْتَهُ عَلَیَّ فَلَمْ تَشْهَرْنِی، وَ کَمْ مِنْ شَائِبَهٍ أَلْمَمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهْتِکْ عَنِّی سِتْرَهَا، وَ لَمْ تُقَلِّدْنِی مَکْرُوهَ شَنَارِهَا، وَ لَمْ تُبْدِ سَوْءَاتِهَا لِمَنْ یَلْتَمِسُ مَعَایِبِی مِنْ جِیرَتِی، وَ حَسَدَهِ نِعْمَتِکَ

عِنْدِی ثُمّ لَمْ یَنْهَنِی ذَلِکَ عَنْ أَنْ جَرَیْتُ إِلَی سُوءِ مَا عَهِدْتَ مِنّی فَمَنْ أَجْهَلُ مِنّی، یَا إِلَهِی، بِرُشْدِهِ وَ مَنْ أَغْفَلُ مِنّی عَنْ حَظّهِ وَ مَنْ أَبْعَدُ مِنّی مِنِ اسْتِصْلَاحِ نَفْسِهِ حِینَ أُنْفِقُ مَا أَجْرَیْتَ عَلَیّ مِنْ رِزْقِکَ فِیمَا نَهَیْتَنِی عَنْهُ مِنْ مَعْصِیَتِکَ وَ مَنْ أَبْعَدُ غَوْراً فِی الْبَاطِلِ، وَ أَشَدّ إِقْدَاماً عَلَی السّوءِ مِنّی حِینَ أَقِفُ بَیْنَ دَعْوَتِکَ وَ دَعْوَهِ الشّیْطَانِ فَأَتّبِعُ دَعْوَتَهُ عَلَی غَیْرِ عَمًی مِنّی فِی مَعْرِفَهٍ بِهِ وَ لَا نِسْیَانٍ مِنْ حِفْظِی لَهُ وَ أَنَا حِینَئِذٍ مُوقِنٌ بِأَنّ مُنْتَهَی دَعْوَتِکَ إِلَی الْجَنّهِ، وَ مُنْتَهَی دَعْوَتِهِ إِلَی النّارِ.

سُبْحَانَکَ مَا أَعْجَبَ مَا أَشْهَدُ بِهِ عَلَی نَفْسِی، وَ أُعَدّدُهُ مِنْ مَکْتُومِ أَمْرِی.

وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِکَ أَنَاتُکَ عَنّی، وَ إِبْطَاؤُکَ عَنْ مُعَاجَلَتِی، وَ لَیْسَ ذَلِکَ مِنْ کَرَمِی عَلَیْکَ، بَلْ تَأَنّیاً مِنْکَ لِی، وَ تَفَضّلًا مِنْکَ عَلَیّ لِأَنْ أَرْتَدِعَ عَنْ مَعْصِیَتِکَ الْمُسْخِطَهِ، وَ أُقْلِعَ عَنْ سَیّئَاتِیَ الْمُخْلِقَهِ، وَ لِأَنّ عَفْوَکَ عَنّی أَحَبّ إِلَیْکَ مِنْ عُقُوبَتِی بَلْ أَنَا، یَا إِلَهِی، أَکْثَرُ ذُنُوباً، وَ أَقْبَحُ آثَاراً، وَ أَشْنَعُ أَفْعَالًا، وَ أَشَدّ فِی الْبَاطِلِ تَهَوّراً، وَ أَضْعَفُ عِنْدَ طَاعَتِکَ تَیَقّظاً، وَ أَقَلّ لِوَعِیدِکَ انْتِبَاهاً وَ ارْتِقَاباً مِنْ أَنْ أُحْصِیَ لَکَ عُیُوبِی، أَوْ أَقْدِرَ عَلَی ذِکْرِ ذُنُوبِی.

وَ إِنّمَا أُوَبّخُ بِهَذَا نَفْسِی طَمَعاً فِی رَأْفَتِکَ الّتِی بِهَا صَلَاحُ أَمْرِ الْمُذْنِبِینَ، وَ رَجَاءً لِرَحْمَتِکَ الّتِی بِهَا فَکَاکُ رِقَابِ الْخَاطِئِینَ.

اللّهُمّ وَ هَذِهِ رَقَبَتِی قَدْ أَرَقّتْهَا الذّنُوبُ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْتِقْهَا بِعَفْوِکَ، وَ هَذَا ظَهْرِی قَدْ أَثْقَلَتْهُ الْخَطَایَا،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ خَفّفْ عَنْهُ بِمَنّکَ

یَا إِلَهِی لَوْ بَکَیْتُ إِلَیْکَ حَتّی تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَیْنَیّ، وَ انْتَحَبْتُ حَتّی یَنْقَطِعَ صَوْتِی، وَ قُمْتُ لَکَ حَتّی تَتَنَشّرَ قَدَمَایَ، وَ رَکَعْتُ لَکَ حَتّی یَنْخَلِعَ صُلْبِی،

وَ سَجَدْتُ لَکَ حَتّی تَتَفَقّأَ حَدَقَتَایَ، وَ أَکَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِی، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرّمَادِ آخِرَ دَهْرِی، وَ ذَکَرْتُکَ فِی خِلَالِ ذَلِکَ حَتّی یَکِلّ لِسَانِی، ثُمّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِی إِلَی آفَاقِ السّمَاءِ اسْتِحْیَاءً مِنْکَ مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِکَ مَحْوَ سَیّئَهٍ وَاحِدَهٍ مِنْ سَیّئَاتِی.

وَ إِنْ کُنْتَ تَغْفِرُ لِی حِینَ أَسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَکَ، وَ تَعْفُو عَنّی حِینَ أَسْتَحِقّ عَفْوَکَ فَإِنّ ذَلِکَ غَیْرُ وَاجِبٍ لِی بِاسْتِحْقَاقٍ، وَ لَا أَنَا أَهْلٌ لَهُ بِاسْتِیجَابٍ، إِذْ کَانَ جَزَائِی مِنْکَ فِی أَوّلِ مَا عَصَیْتُکَ النّارَ، فَإِنْ تُعَذّبْنِی فَأَنْتَ غَیْرُ ظَالِمٍ لِی.

إِلَهِی فَإِذْ قَدْ تَغَمّدْتَنِی بِسِتْرِکَ فَلَمْ تَفْضَحْنِی، وَ تَأَنّیْتَنِی بِکَرَمِکَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِی، وَ حَلُمْتَ عَنّی بِتَفَضّلِکَ فَلَمْ تُغَیّرْ نِعْمَتَکَ عَلَیّ، وَ لَمْ تُکَدّرْ مَعْرُوفَکَ عِنْدِی، فَارْحَمْ طُولَ تَضَرّعِی وَ شِدّهَ مَسْکَنَتِی، وَ سُوءَ مَوْقِفِی.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ قِنِی مِنَ الْمَعَاصِی، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِالطّاعَهِ، وَ ارْزُقْنِی حُسْنَ الْإِنَابَهِ، وَ طَهّرْنِی بِالتّوْبَهِ، وَ أَیّدْنِی بِالْعِصْمَهِ، وَ اسْتَصْلِحْنِی بِالْعَافِیَهِ، وَ أَذِقْنِی حَلَاوَهَ الْمَغْفِرَهِ، وَ اجْعَلْنِی طَلِیقَ عَفْوِکَ، وَ عَتِیقَ رَحْمَتِکَ، وَ اکْتُبْ لِی أَمَاناً مِنْ سُخْطِکَ، وَ بَشّرْنِی بِذَلِکَ فِی الْعَاجِلِ دُونَ الآجِلِ، بُشْرَی أَعْرِفُهَا، وَ عَرّفْنِی فِیهِ عَلَامَهً أَتَبَیّنُهَا.

إِنّ ذَلِکَ لَا یَضِیقُ عَلَیْکَ فِی وُسْعِکَ، وَ لَا یَتَکَأّدُکَ فِی قُدْرَتِکَ، وَ لَا یَتَصَعّدُکَ فِی أَنَاتِکَ، وَ لَا یَئُودُکَ فِی جَزِیلِ هِبَاتِکَ الّتِی دَلّتْ عَلَیْهَا آیَاتُکَ، إِنّکَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَ تَحْکُمُ مَا تُرِیدُ، إِنّکَ عَلَی کُلّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

ترجمه دعای ۱۶

خدایا ای کسی که گنهکاران به وسیله رحمتش طلب فریاد رسی می کنند،

و ای کسی که بیچارگان به یاد احسانش پناه می برند.

و ای کسی که دل وحشت زدگان از وطن دور گشته، و ای غمگسار غم دیدگان دل شکسته.

و ای فریادرس هر تنهای درمانده، و

ای مددکار هر محتاج عقب رانده.

توئی که همه چیز را به علم و رحمتت فرا گرفته ای، و توئی که برای هر آفریده در نعمتهایت بهره ای برقرار کرده ای.

و توئی که عفوت بر عقابت غالب است، و توئی که رحمتت بر غضبت سابق است و توئی که عطایت از منعت فزون است، و توئی که آفریدگان همگی در محیط توانگریت گنجیده اند.

و توئی که از هر که به او نعمت بخشی توقع پاداش نداری، و توئی که در عقاب عاصیان افراط نمی کنی.

و من ای معبود من، آن بنده توأم که چون او را به دعا فرمان دادی، گفت:

لبیک؛ و سعدیک

اینک منم ای پروردگار من که در پیشگاهت به خاک افتاده ام،

منم که بار خطاها پشتم را گران کرده،

و منم که گناهان عمر مرا به سر برده،

و منم که از سر نادانی تو را عصیان کرده ام،

در صورتی که تو از طرف من سزاوار عصیان نبوده ای.

آیا تو ای معبود من بر هر که تو را بخواند رحم کننده ای تا در دعا بکوشم؟

یا هر که را پیشت بگرید آمرزنده ای، تا در گریه شتاب کنم؟

یا از هر که برسم تذلل روی خویش را در پیشگاهت به خاک ساید، در گذرنده ای؟

یا هر که را از سر توکل از فقر خود به تو شکایت کند بی نیاز کننده ای؟

خداوندا آنکه را جز تو دهنده ای نمی یابد، نومید مگردان.

و کسی را که از تو به غیر تو بی نیاز نمی شود وا مگذار ای معبود من!

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و اکنون که از روی حقیقت به تو رو آورده ام، روی از من مگردان، و در صورتی که روی دل را به تو متوجه ساخته ام محرومم مکن.

و در این

حال که در پیشگاهت ایستاده ام، دست رد بر سینه ام مگذار توئی که خود را به رحمت توصیف کرده ای.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و بر من رحمت آور.

و توئی که خود را خطابخش نامیده ای پس از من در گذر. تو ای معبود من هم اکنون اشک مرا از خوف خود و پریشانی دلم را از ترس خویش، و لرزیدن اعضایم را از هیبت خود، می بینی. همه اینها در اثر شرمندگیم از سوء رفتار خویش است.

و به این جهت از شدت زاری به درگاه تو صدایم گرفته و زبانم از راز و نیاز با تو کند شده.

پس سپاس تو را ای معبود من چه بسا، عیبها که بر من مستور ساخته ای و مرا از افشای آن رسوا نکرده ای! و چه بسا گناه که بر من پوشیده ای و مرا به آن شهره نساخته ای و چه بسا آلودگیها و زشتیها که به جا آورده ام و پرده آن را بر من ندریده ای! و طوق آزار ننگ آن را بر گردنم نیفکنده ای.

و زشتیهایش را بر همسایگان عیبجو و حسودان نعمتی که به من بخشیده ای آشکار نساخته ای! آنگاه این همه مرحمتها مرا از تعقیب بدیهائی که از من سراغ داری باز نداشته است پس کیست که از من ای معبود من به خیر و صلاح خود نادان تر، و از بهره خود غافلتر، و از اصلاح و تهذیب نفس خود دورتر باشد؟

در صورتی که رزقی را که بر من روان ساخته ای در معصیتهائی که مرا از آن نهی کرده ای صرف می کنم! و کیست که بیش از من به قعر باطل فرو رفته و بر اقدام به بدی جرأت ورزیده باشد.

در آن

هنگام که بر سر دو راه دعوت تو و دعوت شیطان می ایستم پس دعوت شیطان را با چشم باز و حواس جمع می پذیرم.

در صورتی که یقین دارم که دعوت تو به بهشت و دعوت او به سوی جهنم منتهی می شود.

منزهی تو که از جانب من سزاوار چنین رفتار باشی چه شگفت انگیز است آنچه من درباره خویش به آن گواهی می دهم، و آن کارهای پنهانیم که خود آن را بر می شمارم.

و عجبتر از آن بردباری تو از من و درنگ کردنت از مؤاخذه سریع من است! و این نه از جهت گرامی بودن من پیش تو است. بلکه از جهت مدارای تو با من و تفضلت بر من است:

تا از نافرمانی خشم انگیز تو باز ایستم، و خود را از گناهان فرساینده خویش باز دارم.

و از جهت آن است که عفو تو از من در نظرت از عقوبتم خوشایندتر است. بلکه من ای معبود من گناهم بیشتر، و آثارم زشت تر، و کردارم بدتر، و تهورم در باطل سخت تر، و تنبهم در مقام اطاعت تو ضعیف تر و آگاهی و مراقبتم نسبت به تهدید تو کمتر از آن است که عیوب خود را برای تو بشمارم. یا بر یاد کردن گناهانم قادر باشم و منظورم از این اعتراف جز آن نیست که از روی طمع در مهربانی تو که صلاح کار گنهکاران در آن است که آزادی گردنهای خطاکاران به آن است خویش را سرزنش کنم.

خدایا و این گردن من است که طوق و بند گناهان آن را باریک کرده.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و به عفو خود آن را آزاد ساز.

و این پشت من است که باز

خطاها آن را سنگین ساخته،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و به انعام خود آن را سبک ساز.

ای معبود من، اگر چندان در برابر تو بگریم که پلکهای هر دو چشمم بیفتد، و اگر چندان صدا به گریه بلند کنم که صوتم قطع شود، و اگر چندان برایت به پا ایستم که هر دو پایم آماس کند، و آنقدر برایت رکوع کنم که استخوانهای پشتم از هم بپاشد.

و آنقدر تو را سجده کنم که چشمهایم از کاسه به درد آید، و در دوره عمر خود خاک زمین بخورم و تا پایان زندگی آب خاکستر آلود بنوشم، و در اثنای این احوال آنقدر ذکر تو را بگویم که زبانم از کار فرو ماند، سپس از روی شرمندگی از تو چشمم را به آفاق آسمان نگشایم، با این همه سزاوار محو یکی از گناهانم نخواهم بود.

و اگر در آن هنگام که مستوجب آمرزشت شوم مرا بیامرزی.

و در آن زمان که مستحق عفو تو گردم از من درگذری، پس همانا که آن آمرزش و عفو در حق من از جهت استحقاق من لازم نیامده، و من از روی سزاواری شایسته آن نشده ام، زیرا جزای من در اولین بار که تو را عصیان کرده ام جهنم بوده و به این جهت اگر مرا عذاب فرمائی درباره من ستمکار نخواهی بود! پس اکنون که مرا به ستاری خود مستور داشته ای، و رسوا نکرده ای، و به کرم خود با من مدارا کرده ای و در عقابم شتاب ننموده ای، و به تفضل خود درباره ام حکم کرده ای، و نعمتت را از من نگردانده ای، و احسانت را نسبت به من تیره و آلوده نساخته ای پس بر

طول تضرع و شدت مسکنت و بدی حالم رحمت آورد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا از گناهان نگاهدار و به فرمانبرداری وادار و حسن انابت را روزیم کن، و به توبه پاکم ساز، و با نگهداری خود تأییدم کن، و به عافیت روبراهم نمای، و شیرینی آمرزش را به من بچشان، و مرا رها شده عفو و آزاد گشته رحمت خود قرار ده، و برات ایمنی از خشم خود برایم بنویس، و مرا هم اکنون نه در آینده به آن ایمنی و نشانه ای در آن به من معرفی کن که به آسانی آن را دریابم، زیرا که این کار برای تو در جنب قوتت دشوار نیست و تو را در قدرتت دچار مشکلی نمی سازد، و تو بر هر چیز به منتهی درجه قدرت داری.

۱۷- نیایش، هنگام یاد شیطان

نیایش، هنگامی که شیطان را به یاد می آورد و از او و دشمنی و مکر او، به خدا پناه می برد

(۱۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا ذُكِرَ الشّيْطَانُ فَاسْتَعَاذَ مِنْهُ وَ مِنْ عَدَاوَتِهِ وَ كَيْدِهِ:

اللّهُمّ إِنّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَغَاتِ الشّيْطَانِ الرّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَايِدِهِ، وَ مِنَ الثّقَهِ بِأَمَانِيّهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَايِدِهِ.

و أَنْ يُطْمِعَ نَفْسَهُ فِي إِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِكَ، وَ امْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ، أَوْ أَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسّنَ لَنَا، أَوْ أَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرّهَ إِلَيْنَا.

اللّهُمّ اخْسَأْهُ عَنّا بِعِبَادَتِكَ، وَ اكْبِتْهُ بِدُءوبِنَا فِي مَحَبّتِكَ، وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْراً لَا يَهْتِكُهُ، وَ رَدْماً مُصْمِتاً لَا يَفْتُقُهُ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اشْغَلْهُ عَنّا بِبَعْضِ أَعْدَائِكَ، وَ اعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَايَتِكَ، وَ اكْفِنَا خَتْرَهُ، وَ وَلّنَا ظَهْرَهُ، وَ اقْطَعْ عَنّا إِثْرَهُ.

اللّهُمّ صَلّ

عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَمْتِعْنَا مِنَ الْهُدَی بِمِثْلِ ضَلَالَتِهِ، وَ زَوّدْنَا مِنَ التّقْوَی ضِدّ غَوَایَتِهِ، وَ اسْلُکْ بِنَا مِنَ التّقَی خِلَافَ سَبِیلِهِ مِنَ الرّدَی.

اللّهُمّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِی قُلُوبِنَا مَدْخَلًا وَ لَا تُوطِنَنّ لَهُ فِیمَا لَدَیْنَا مَنْزِلًا.

اللّهُمّ وَ مَا سَوّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرّفْنَاهُ، وَ إِذَا عَرّفْتَنَاهُ فَقِنَاهُ، وَ بَصّرْنَا مَا نُکَایِدُهُ بِهِ، وَ أَلْهِمْنَا مَا نُعِدّهُ لَهُ، وَ أَیْقِظْنَا عَنْ سِنَةِ الْغَفْلَةِ بِالرّکُونِ إِلَیْهِ، وَ أَحْسِنْ بِتَوْفِیقِکَ عَوْنَنَا عَلَیْهِ.

اللّهُمّ وَ أَشْرِبْ قُلُوبَنَا إِنْکَارَ عَمَلِهِ، وَ الْطُفْ لَنَا فِی نَقْضِ حِیَلِهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ حَوّلْ سُلْطَانَهُ عَنّا، وَ اقْطَعْ رَجَاءَهُ مِنّا، وَ ادْرَأْهُ عَنِ الْوُلُوعِ بِنَا.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ آبَاءَنَا وَ أُمّهَاتِنَا وَ أَوْلَادَنَا وَ أَهَالِیَنَا وَ ذَوِی أَرْحَامِنَا وَ قَرَابَاتِنَا وَ جِیرَانَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنْهُ فِی حِرْزٍ حَارِزٍ، وَ حِصْنٍ حَافِظٍ، وَ کَهْفٍ مَانِعٍ، وَ أَلْبِسْهُمْ مِنْهُ جُنَناً وَاقِیَةً، وَ أَعْطِهِمْ عَلَیْهِ أَسْلِحَةً مَاضِیَةً.

اللّهُمّ وَ اعْمُمْ بِذَلِکَ مَنْ شَهِدَ لَکَ بِالرّبُوبِیّهِ، وَ أَخْلَصَ لَکَ بِالْوَحْدَانِیّهِ، وَ عَادَاهُ لَکَ بِحَقِیقَهِ الْعُبُودِیّهِ، وَ اسْتَظْهَرَ بِکَ عَلَیْهِ فِی مَعْرِفَهِ الْعُلُومِ الرّبّانِیّهِ.

اللّهُمّ احْلُلْ مَا عَقَدَ، وَ افْتُقْ مَا رَتَقَ، وَ افْسَخْ مَا دَبّرَ، وَ ثَبّطْهُ إِذَا عَزَمَ، وَ انْقُضْ مَا أَبْرَمَ.

اللّهُمّ وَ اهْزِمْ جُنْدَهُ، وَ أَبْطِلْ کَیْدَهُ وَ اهْدِمْ کَهْفَهُ، وَ أَرْغِمْ أَنْفَهُ اللّهُمّ اجْعَلْنَا فِی نَظْمِ أَعْدَائِهِ، وَ اعْزِلْنَا عَنْ عِدَادِ أَوْلِیَائِهِ، لَا نُطِیعُ لَهُ إِذَا اسْتَهْوَانَا، وَ لَا نَسْتَجِیبُ لَهُ إِذَا دَعَانَا، نَأْمُرُ بِمُنَاوَأَتِهِ، مَنْ أَطَاعَ أَمْرَنَا، وَ نَعِظُ عَنْ مُتَابَعَتِهِ مَنِ اتّبَعَ زَجْرَنَا.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ خَاتَمِ النّبِیّینَ وَ سَیّدِ الْمُرْسَلِینَ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِهِ الطّیّبِینَ الطّاهِرِینَ، وَ أَعِذْنَا وَ أَهَالِیَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ جَمِیعَ

الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِمّا اسْتَعَذْنَا مِنْهُ، وَ أَجِرْنَا مِمّا اسْتَجَرْنَا بِکَ مِنْ خَوْفِهِ وَ اسْمَعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بِهِ، وَ أَعْطِنَا مَا أَغْفَلْنَاهُ، وَ احْفَظْ لَنَا مَا نَسِينَاهُ، وَ صَيّرْنَا بِذَلِکَ فِی دَرَجَاتِ الصّالِحِينَ وَ مَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِينَ، آمِينَ رَبّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۱۷

خدایا ما به تو پناه می بریم از وسوسه های شیطان رجیم، و مکرهای او، و از اعتماد به هوسهای باطلش که در دل ما می افکند و وعده هایش و فریب و دامهایش و از آنکه در گمراه کردن ما از طریق طاعت تو و استخدام ما در معصیت تو، خود را به طمع اندازد، و یا چیزی که او پیش ما زیبا جلوه داده در نظرمان زیبا آید و یا چیزی را که به ما ناپسند نشان داده بر ما گران آید.

خدایا او را به وسیله عبادتت از ما بران، و به سبب سعی ما در راه محبتت به خاک ذلت بسر در افکن، و میان ما و او حجابی قرار ده، که آن را ندرد، و سد نیرومندی که آن را نشکافد خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و شیطان را به وسیله سرگرمی با بعضی از دشمنانت از ما منصرف ساز، و ما را به حسن رعایت خود، از او نگاهدار، و مکرش را از ما دفع کن، و او را از برابر ما به هزیمت بران و نقش پایش را از حدود ما بزدای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از هدایتی که در ثبات و دوام مانند ضلالت او باشد، بهره مند ساز، و در مقابل گمراهی او از تقوی توشه ده، و در مسیر عفت و پرهیز، براهی مخالف

راه مهلکه انگیز او روان ساز.

خدایا، برای او در دلهای ما مدخلی قرار مده و در محیط زندگی ما منزلی فراهم مساز.

خدایا، و هر باطلی را که در نظر ما بیاراید، پس آن را به ما بشناسان، و چون آن را به ما بشناساندی، پس ما را از آن نگاهدار، و ما را براه و رسم فریب دادن شیطان بینا ساز، و به آنچه برای مبارزه با او لازم است ملهم نمای و از خواب غفلتی که از تمایل و اعتماد به او رخ دهد بیدار کن، و به وسیله توفیق خود ما را در مخالفت او نیکو یاری ده. خدایا و انکار کار او را در دلهای ما بیامیز و مراد ما را در گسستن گره های نیرنگش آسان برآور.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و تسلط شیطان را از ما بگردان، و امیدش را از ما قطع کن، و او را از حرص به گمراه کردن ما دفع نمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و پدران و مادران و فرزندان و عشیره و خویشان و نزدیکان و همسایگان ما را از مردان مؤمن و زنان مؤمنه از شر او در سنگری محکم و قلعه ای رفیع و پناهگاهی منیع قرار ده، و ایشان را برای رفع شر او در زره های نگاهدارنده ای بپوشان و برای مبارزه او سلاح هائی بران عطا فرمای.

خدایا و این خواهش مرا تعمیم ده درباره هر کس که به پروردگاریت گواهی دهد، و به یگانگیت اخلاص ورزد، و از روی حقیقت عبودیت برای تو با شیطان دشمنی کند، و در معرفت علوم ربانی از جانب تو بر ضد او یاری جوید.

خدایا

هر گرهی را که شیطان بزند بگسل و آنچه را که فرو بندد بگشای، و هر تدبیری را که بیندیشد در هم شکن، و چون عزیمتی کند او را بازدار، و آنچه را که محکم کند نقض فرمای.

خدایا سپاهش را شکست ده، و مکرش را باطل ساز، و پناهگاهش را ویران کن و بینیش را به خاک بسای.

خدایا ما را در سلک دشمنان او قرار ده، و از شمار دوستانش بر کنار کن، تا چون آهنگ فریب ما کند فرمانش را نبریم و چون ما را بخواند اجابتش نکنیم هر که را از ما اطاعت کند به دشمنی شیطان فرمان دهیم، و هر که را از نهی و منع ما پیروی کند از متابعتش منع کنیم.

خدایا بر محمد خاتم پیغمبران و سرور رسولان، و بر اهل بیت پاکان و پاکیزگانش رحمت فرست، و ما را و همه مؤمنین و مؤمنات را از ذمائمی که از شر آن به تو پناه جستیم پناه ده.

و از مخاطری که از بیم آن از تو زنهار خواستیم زنهار بخش.

و آنچه را که به وسیله دعا خواستیم بپذیر، و آنچه را از ذکرش غفلت کردیم به ما عطا فرمای، و آنچه را فراموش کردیم برای ما محفوظ دار، و ما را به این وسیله به درجات صالحین و مراتب مؤمنین انتقال ده، دعای ما را اجابت فرمای، ای پروردگار جهانیان.

۱۸- نیایش، هنگامی که خطری از او می گذشت

نیایش، هنگامی که خطری از او می گذشت، یا مطلبی که داشت بزودی بر آورده می شد

(۱۸) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دُفِعَ عَنْهُ مَا يَحْذَرُ، أَوْ عُجّلَ لَهُ مَطْلَبُهُ:

اللّهُمّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ قَضَائِکَ، وَ بِمَا صَرَفْتَ عَنّی مِنْ

بَلَائِکَ، فَلَا تَجْعَلْ حَظّی مِنْ رَحْمَتِکَ مَا عَجّلْتَ لِی مِنْ عَافِیَتِکَ فَأَکُونَ قَدْ شَقِیتُ بِمَا أَحْبَبْتُ وَ سَعِدَ غَیْرِی بِمَا کَرِهْتُ.

و إِنْ یَکُنْ مَا ظَلِلْتُ فِیهِ أَوْ بِتّ فِیهِ مِنْ هَذِهِ الْعَافِیَهِ بَیْنَ یَدَیْ بَلَاءٍ لَا یَنْقَطِعُ وَ وِزْرٍ لَا یَرْتَفِعُ فَقَدّمْ لِی مَا أَخّرْتَ، وَ أَخّرْ عَنّی مَا قَدّمْتَ.

فَغَیْرُ کَثِیرٍ مَا عَاقِبَتُهُ الْفَنَاءُ، وَ غَیْرُ قَلِیلٍ مَا عَاقِبَتُهُ الْبَقَاءُ، وَ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ.

ترجمه ۱۸

خدایا سپاس تو را بر نیکوئی قضایت، و بر آنچه از من بگرداندی از بلایت.

پس نصیب مرا از رحمت خود، در این عافیت عاجل و نعمت دنیای زائل منحصر مساز که به وسیله آنچه دوست دارم بدبخت شوم، و دیگری به سبب آنچه من ناپسند دارم خوشبخت گردد و در صورتی که آن عافیت که روز را در آن به شب برده یا شب را در آن به روز آورده ام مقدمه بلائی دائم و وبالی مستمر باشد، پس آن بلا و وبال را که برایم به تأخیر افکنده ای پیش انداز و آن نعمت و عافیت را که پیش انداخته ای به تأخیر افکن، زیرا چیزی که پایانش بقا است، کم نیست.

و بر محمد و آلش رحمت فرست.

۱۹- نیایش، هنگام طلب باران پس از قحطی و خشکسالی

(۱۹) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ، عَلَیْهِ السّلَامُ عِنْدَ الِاسْتِسْقَاءِ بَعْدَ الْجَدْبِ:

اللّهُمّ اسْقِنَا الْغَیْثَ، وَ انْشُرْ عَلَیْنَا رَحْمَتَکَ بِغَیْثِکَ الْمُغْدِقِ مِنَ السّحَابِ الْمُنْسَاقِ لِنَبَاتِ أَرْضِکَ الْمُونِقِ فِی جَمِیعِ الْآفَاقِ. وَ امْنُنْ عَلَی عِبَادِکَ بِإِینَاعِ الثّمَرَهِ، وَ أَحْیِ بِلَادَکَ بِبُلُوغِ الزّهَرَهِ، وَ أَشْهِدْ مَلَائِکَتَکَ الْکِرَامَ السّفَرَهَ بِسَقْیٍ مِنْکَ نَافِعٍ، دَائِمٍ غُزْرُهُ، وَاسِعٍ دِرَرُهُ، وَابِلٍ سَرِیعٍ عَاجِلٍ. تُحْیِی بِهِ مَا قَدْ مَاتَ، وَ تَرُدّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ وَ تُخْرِجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ، وَ تُوَسّعُ بِهِ فِی الْأَقْوَاتِ، سَحَاباً مُتَرَاکِماً هَنِیئاً مَرِیئاً طَبَقاً مُجَلْجَلًا، غَیْرَ مُلِثّ وَدْقُهُ، وَ لَا خُلّبٍ بَرْقُهُ.

اللّهُمّ اسْقِنَا غَیْثاً مُغِیثاً مَرِیعاً مُمْرِعاً عَرِیضاً وَاسِعاً غَزِیراً، تَرُدّ بِهِ النّهِیضَ، وَ تَجْبُرُ بِهِ الْمَهِیضَ اللّهُمّ اسْقِنَا سَقْیاً تُسِیلُ مِنْهُ الظّرَابَ، وَ تَمْلَأُ مِنْهُ الْجِبَابَ، وَ تُفَجّرُ بِهِ الْأَنْهَارَ، وَ تُنْبِتُ بِهِ الْأَشْجَارَ، وَ تُرْخِصُ بِهِ الْأَسْعَارَ فِی جَمِیعِ الْأَمْصَارِ، وَ تَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ وَ الْخَلْقَ، وَ تُکْمِلُ لَنَا بِهِ

طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، و تُنْبِتُ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ وَ تُدِرّ بِهِ الضَّرْعَ وَ تَزِيدُنَا بِهِ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِنَا.

اللّهُمّ لَا تَجْعَلْ ظِلّهُ عَلَيْنَا سَمُوماً، وَ لَا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُوماً، وَ لَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُوماً، وَ لَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا أُجَاجاً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ ارْزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، إِنّكَ عَلَى كُلّ شيء قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۱۹

خدایا، ما را به وسیله باران سیراب ساز، و رحمتت را به باران فراوانت از ابری که برای رویانیدن گیاه زیبا و بهجت انگیز در همه آفاق زمینت روان گشته بر ما بگستران و با شکوفا ساختن و مایه بستن شکوفه، سرزمین های خود را حیاتی تازه بخش، و فرشتگان نویسنده اخبار و آثار را شاهد و ناظر بر سقایت نافعی ساز از لطف خود که مایه بخشندگیش برقرار و فیض بارندگیش دامنه دار باشد، تند بارانی که آنچه را که فرو مرده به فیضش زنده کنی، و آنچه را که از دست رفته است باز آری، و هر آن نعمت را که از مخزن کرمت آمدنی است به خان احسانت بر آری و در دسترس خلق خود بگذاری و روزها را به وسیله آن بیفزائی، و از آسمان لطفت ابری را چشم همی داریم که انبوه و فشرده و بی خطر و بی ضرر و فراگیرنده و خروشنده باشد و بارانش خسته کننده و برقش فریب دهنده نباشد.

خدایا ما را از بارانی فریادرس ئ قحط زدا و رویاننده گل و گیاه خرمی بخش صحرا و چمن سرسبز کننده دشت و دمن پهناور و دامنه دار و سرشار و مایه دار سیراب ساز که به وسیله آن گیاه به پا خاسته را از پژمردگی

به خرمی بازاری، و فیض آن را مومیائی شکستگی گیاهان شکسته قرار دهی.

خدایا ما را چنان سقایت کن که از برکت آن آب در تل و تپه ها به راه اندازی و چاهها را پر آب سازی و نهرها را روان کنی، و درختان را خلعت سبز بپوشانی، و نرخ ها را در همه شهرها ارزان نمائی و چهارپایان و خلایق را سرزنده سازی و روزی های پاکیزه را برای ما کامل گردانی و کشت و زرعمان را برویانی و پستانها را پر شیر کنی و نیروئی بر نیروی ما بیفزائی.

خدایا سایه آن ابر را بر ما سموم مساز، و سردیش را بر ما شوم مگردان، و بارانش را بر ما عذاب قرار مده و آبش را در کام ما تلخ و شور مگردان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و برکات آسمانها و زمین را روزی ما ساز.

زیرا که تو بر هر چیز کمال قدرت داری

۲۰- نیایش، در طلب اخلاق ستوده و افعال پسندیده

(۲۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِی مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَرْضِیِّ الْأَفْعَالِ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ بَلِّغْ بِإِيمَانِی أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَ اجْعَلْ يَقِينِی أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَ انْتَهِ بِنِيَّتِی إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ، وَ بِعَمَلِی إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نِيَّتِی، وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِی، وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِی مَا يَشْغَلُنِی الِاهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِمَا تَسْأَلُنِی غَداً عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِی فِيمَا خَلَقْتَنِی لَهُ، وَ أَغْنِنِی وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِی رِزْقِكَ، وَ لَا تَفْتِنِّی بِالنَّظَرِ، وَ أَعِزَّنِی وَ لَا تَبْتَلِيَنِّی بِالْكِبْرِ، وَ عَبِّدْنِی لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِی بِالْعُجْبِ، وَ أَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِیَ الْخَيْرَ وَ لَا تَمْحَقْهُ بِالْمَنِّ،

وَ هَبْ لِی مَعَالِیَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِی مِنَ الْفَخْرِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَرْفَعْنِی فِی النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِی عِنْدَ نَفْسِی مِثْلَهَا، وَ لَا تُحْدِثْ لِی عِزّاً ظَاهِراً إِلَّا أَحْدَثْتَ لِی ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِی بِقَدَرِهَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَتِّعْنِی بِهُدًی صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَ طَرِیقَةِ حَقٍّ لَا أَزِیغُ عَنْهَا، وَ نِیَّةِ رُشْدٍ لَا أَشُکُّ فِیهَا، وَ عَمِّرْنِی مَا کَانَ عُمُرِی بِذْلَةً فِی طَاعَتِکَ، فَإِذَا کَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّیْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَیْکَ قَبْلَ أَنْ یَسْبِقَ مَقْتُکَ إِلَیَّ، أَوْ یَسْتَحْکِمَ غَضَبُکَ عَلَیَّ.

اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّی إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَ لَا عَائِبَةً أُوَنَّبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا، وَ لَا أُکْرُومَةً فِیَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَتْمَمْتَهَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَبْدِلْنِی مِنْ بِغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَآنِ الْمَحَبَّةَ، وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْیِ الْمَوَدَّةَ، وَ مِنْ ظِنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثِّقَةَ، وَ مِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْنَیْنَ الْوَلَایَةَ، وَ مِنْ عُقُوقِ ذَوِی الْأَرْحَامِ الْمَبَرَّةَ، وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِینَ النُّصْرَةَ، وَ مِنْ حُبِّ الْمُدَارِینَ تَصْحِیحَ الْمِقَةِ، وَ مِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِینَ کَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِینَ حَلَاوَةَ الْأَمَنَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لِی یَداً عَلَی مَنْ ظَلَمَنِی، وَ لِسَاناً عَلَی مَنْ خَاصَمَنِی، وَ ظَفَراً بِمَنْ عَانَدَنِی، وَ هَبْ لِی مَکْراً عَلَی مَنْ کَایَدَنِی، وَ قُدْرَةً عَلَی مَنِ اضْطَهَدَنِی، وَ تَکْذِیباً لِمَنْ قَصَبَنِی، وَ سَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِی، وَ وَفِّقْنِی لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِی، وَ مُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَدِّدْنِی لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّنِی بِالنُّصْحِ، وَ أَجْزِیَ مَنْ هَجَرَنِی بِالْبِرِّ، وَ أُثِیبَ مَنْ حَرَمَنِی بِالْبَذْلِ، وَ أُکَافِیَ مَنْ قَطَعَنِی بِالصِّلَةِ، وَ أُخَالِفَ مَنِ اغْتَابَنِی إِلَی حُسْنِ الذِّکْرِ، وَ أَنْ

أَشْکَرَ الْحَسَنَهَ، وَ أَغْضِیَ عَنِ السّیِّئَهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ حَلّنِی بِحِلْیَهِ الصّالِحِینَ، وَ أَلْبِسْنِی زِینَهَ الْمُتّقِینَ، فِی بَسْطِ الْعَدْلِ، وَ کَظْمِ الغَیْظِ، وَ إِطْفَاءِ النّائِرَهِ، وَ ضَمّ أَهْلِ الْفُرْقَهِ، وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَیْنِ، وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَهِ، وَ سَتْرِ الْعَائِبَهِ، وَ لِینِ الْعَرِیکَهِ، وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ، وَ حُسْنِ السّیرَهِ، وَ سُکُونِ الرّیحِ، وَ طِیبِ الْمُخَالَقَهِ، وَ السّبْقِ إِلَی الْفَضِیلَهِ، وَ إِیثَارِ التّفَضّلِ، وَ تَرْکِ التّعْیِیرِ، وَ الْإِفْضَالِ عَلَی غَیْرِ الْمُسْتَحِقّ، وَ الْقَوْلِ بِالْحَقّ وَ إِنْ عَزّ، وَ اسْتِقْلَالِ الْخَیْرِ وَ إِنْ کَثُرَ مِنْ قَوْلِی وَ فِعْلِی، وَ اسْتِکْثَارِ الشّرّ وَ إِنْ قَلّ مِنْ قَوْلِی وَ فِعْلِی، وَ أَکْمِلْ ذَلِکَ لِی بِدَوَامِ الطّاعَهِ، وَ لُزُومِ الْجَمَاعَهِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدَعِ، وَ مُسْتَعْمِلِ الرّأْیِ الْمُخْتَرَعِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِکَ عَلَیّ إِذَا کَبِرْتُ، وَ أَقْوَی قُوّتِکَ فِیّ إِذَا نَصِبْتُ، وَ لَا تَبْتَلِیَنّی بِالْکَسَلِ عَنْ عِبَادَتِکَ، وَ لَا الْعَمَی عَنْ سَبِیلِکَ، وَ لَا بِالتّعَرّضِ لِخِلَافِ مَحَبّتِکَ، وَ لَا مُجَامَعَهِ مَنْ تَفَرّقَ عَنْکَ، وَ لَا مُفَارَقَهِ مَنِ اجْتَمَعَ إِلَیْکَ.

اللّهُمّ اجْعَلْنِی أَصُولُ بِکَ عِنْدَ الضّرُورَهِ، وَ أَسْأَلُکَ عِنْدَ الْحَاجَهِ، وَ أَتَضَرّعُ إِلَیْکَ عِنْدَ الْمَسْکَنَهِ، وَ لَا تَفْتِنّی بِالِاسْتِعَانَهِ بِغَیْرِکَ إِذَا اضْطُرِرْتُ، وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَیْرِکَ إِذَا افْتَقَرْتُ، وَ لَا بِالتّضَرّعِ إِلَی مَنْ دُونَکَ إِذَا رَهِبْتُ، فَأَسْتَحِقّ بِذَلِکَ خِذْلَانَکَ وَ مَنْعَکَ وَ إِعْرَاضَکَ، یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.

اللّهُمّ اجْعَلْ مَا یُلْقِی الشّیْطَانُ فِی رُوعِی مِنَ التّمَنّی وَ التّظَنّی وَ الْحَسَدِ ذِکْراً لِعَظَمَتِکَ، وَ تَفَکّراً فِی قُدْرَتِکَ، وَ تَدْبِیراً عَلَی عَدُوّکَ، وَ مَا أَجْرَی عَلَی لِسَانِی مِنْ لَفْظَهِ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شَتْمِ عِرْضٍ أَوْ شَهَادَهِ بَاطِلٍ أَوِ اغْتِیَابِ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ

ذَلِكَ نُطْقاً بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ إِغْرَاقاً فِى الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَاباً فِى تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْراً لِنِعْمَتِكَ، وَ اعْتِرَافاً بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءً لِمِنَنِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا أُظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّى، وَ لَا أَظْلِمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّى، وَ لَا أَضِلَّنَّ وَ قَدْ أَمْكَنَتْكَ هِدَايَتِى، وَ لَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وُسْعِى، وَ لَا أَطْغَيَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وُجْدِى.

اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ، وَ إِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ، وَ إِلَى تَجَاوُزِكَ اشْتَقْتُ، وَ بِفَضْلِكَ وَثِقْتُ، وَ لَيْسَ عِنْدِى مَا يُوجِبُ لِى مَغْفِرَتَكَ، وَ لَا فِى عَمَلِى مَا أَسْتَحِقّ بِهِ عَفْوَكَ، وَ مَا لِى بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِى إِلَّا فَضْلُكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفَضَّلْ عَلَيّ.

اللّهُمّ وَ أَنْطِقْنِى بِالْهُدَى، وَ أَلْهِمْنِى التّقْوَى، وَ وَفّقْنِى لِلّتِى هِيَ أَزْكَى، وَ اسْتَعْمِلْنِى بِمَا هُوَ أَرْضَى.

اللّهُمّ اسْلُكْ بِيَ الطّرِيقَةَ الْمُثْلَى، وَ اجْعَلْنِى عَلَى مِلّتِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتّعْنِى بِالِاقْتِصَادِ، وَ اجْعَلْنِى مِنْ أَهْلِ السّدَادِ، وَ مِنْ أَدِلّهِ الرّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ، وَ ارْزُقْنِى فَوْزَ الْمَعَادِ، وَ سلَامَهَ الْمِرْصَادِ.

اللّهُمّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِى مَا يُخَلّصُهَا، وَ أَبْقِ لِنَفْسِى مِنْ نَفْسِى مَا يُصْلِحُهَا، فَإِنّ نَفْسِى هَالِكَهٌ أَوْ تَعْصِمَهَا.

اللّهُمّ أَنْتَ عُدّتِى إِنْ حَزِنْتُ، وَ أَنْتَ مُنْتَجَعِى إِنْ حُرِمْتُ، وَ بِكَ اسْتِغَاثَتِى إِنْ كَرِثْتُ، وَ عِنْدَكَ مِمّا فَاتَ خَلَفٌ، وَ لِمَا فَسَدَ صَلَاحٌ، وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ، فَامْنُنْ عَلَيّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَهِ، وَ قَبْلَ الطّلَبِ بِالْجِدَهِ، وَ قَبْلَ الضّلَالِ بِالرّشَادِ، وَ اكْفِنِى مَئُونَهَ مَعَرّهِ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِى أَمْنَ يَوْمِ الْمَعَادِ، وَ امْنَحْنِى حُسْنَ الْإِرْشَادِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ادْرَأْ عَنّى بِلُطْفِكَ، وَ اغْذُنِى بِنِعْمَتِكَ، وَ أَصْلِحْنِى بِكَرَمِكَ، وَ

دَاوِنِی بِصُنْعِکَ، وَ أَظِلَّنِی فِی ذَرَاکَ، وَ جَلِّلْنِی رِضَاکَ، وَ وَفِّقْنِی إِذَا اشْتَکَلَتْ عَلَیّ الْأُمُورُ لِأَهْدَاهَا، وَ إِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَزْکَاهَا، وَ إِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا.

اللّهُمّ صَلِّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ تَوّجْنِی بِالْکِفَایَهِ، وَ سُمْنِی حُسْنَ الْوِلَایَهِ، وَ هَبْ لِی صِدْقَ الْهِدَایَهِ، وَ لَا تَفْتِنّی بِالسّعَهِ، وَ امْنَحْنِی حُسْنَ الدّعَهِ، وَ لَا تَجْعَلْ عَیْشِی کَدّاً کَدّاً، وَ لَا تَرُدّ دُعَائِی عَلَیّ رَدّاً، فَإِنّی لَا أَجْعَلُ لَکَ ضِدّاً، وَ لَا أَدْعُو مَعَکَ نِدّاً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ امْنَعْنِی مِنَ السّرَفِ، وَ حَصّنْ رِزْقِی مِنَ التّلَفِ، وَ وَفّرْ مَلَکَتِی بِالْبَرَکَهِ فِیهِ، وَ أَصِبْ بِی سَبِیلَ الْهِدَایَهِ لِلْبِرّ فِیمَا أُنْفِقُ مِنْهُ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اکْفِنِی مَئُونَهَ الِاکْتِسَابِ، وَ ارْزُقْنِی مِنْ غَیْرِ احْتِسَابٍ، فَلَا أَشْتَغِلَ عَنْ عِبَادَتِکَ بِالطّلَبِ، وَ لَا أَحْتَمِلَ إِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَکْسَبِ.

اللّهُمّ فَأَطْلِبْنِی بِقُدْرَتِکَ مَا أَطْلُبُ، وَ أَجِرْنِی بِعِزّتِکَ مِمّا أَرْهَبُ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ صُنْ وَجْهِی بِالْیَسَارِ، وَ لَا تَبْتَذِلْ جَاهِی بِالْإِقْتَارِ فَأَسْتَرْزِقَ أَهْلَ رِزْقِکَ، وَ أَسْتَعْطِیَ شِرَارَ خَلْقِکَ، فَأَفْتَتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِی، و أُبْتَلَی بِذَمّ مَنْ مَنَعَنِی، وَ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیّ الْإِعْطَاءِ وَ الْمَنْعِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِی صِحّهً فِی عِبَادَهٍ، وَ فَرَاغاً فِی زَهَادَهٍ، وَ عِلْماً فِی اسْتِعْمَالٍ، وَ وَرَعاً فِی إِجْمَالٍ.

اللّهُمّ اخْتِمْ بِعَفْوِکَ أَجَلِی، وَ حَقّقْ فِی رَجَاءِ رَحْمَتِکَ أَمَلِی، وَ سَهّلْ إِلَی بُلُوغِ رِضَاکَ سُبُلِی، وَ حَسّنْ فِی جَمِیعِ أَحْوَالِی عَمَلِی.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ نَبّهْنِی لِذِکْرِکَ فِی أَوْقَاتِ الْغَفْلَهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِطَاعَتِکَ فِی أَیّامِ الْمُهْلَهِ، وَ انْهَجْ لِی إِلَی مَحَبّتِکَ سَبِیلًا سَهْلَهً، أَکْمِلْ لِی بِهَا خَیْرَ الدّنْیَا وَ الْآخِرَهِ اللّهُمّ وَ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، کَأَفْضَلِ

مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَ أَنْتَ مُصَلّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَ آتِنَا فِي الدّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَ قِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النّارِ.

ترجمه دعای ۲۰

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ایمان مرا به کاملترین مراتب ایمان برسان، و یقینم را فاضلترین درجات یقین ساز، و نیتم را به بهترین نیتها و عملم رابه بهترین اعمال ترفیع ده.

خدایا به لطف خود نیتم را کامل و خالص ساز.

و یقینم را ثابت و پا برجای دار و به قدرت خود آنچه را که از من تباه شده اصلاح فرمای.

خداوندا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مهماتم را که باعث دل مشغولی من است، کفایت کن و مرا به کاری که فردا از آن مورد سؤال قرار می دهی بگمار، و روزگارم را در آنچه برای آنم آفریده ای مصروف دار و از غیر خود بی نیاز ساز و روزیت را بر من بگستر و به نگاه کردن به حسرت در مال و منال و جاه و جلال توانگرانم دچار مکن و عزیزم گردان و گرفتار کبرم مساز و بر بندگی خود رامم کن و عبادتم را به سبب خود پسندی تباه منمای.

و خیر را برای مردم به دستم روان کن.

و کار نیکم را به منت نهادن باطل مگردان و اخلاق عالیه را به من مرحمت فرمای.

و مرا از تفاخر و مباهات نگاهدار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا در میان مردم به درجه ای ترفیع مده مگر آنکه به همان اندازه پیش نفس خویشم پست گردانی، و عزتی آشکارا برایم بوجود میاور مگر آنکه به همان نسبت پیش نفس خویشم خوار سازی.

خدایا بر محمد و

آلش رحمت، و از هدایتی پر سود و گراینده به مقصود برخوردارم ساز که روشی دیگر به جای آن نگزینم و از طریقت حقی که از آن منحرف نگردم و از نیت صوابی که در آن شک نکنم و مرا تا آنگاه که عمرم جامه خدمت در راه طاعت تو باشد زنده بدار پس هر زمان که بیم آن رود که مزرع عمرم چراگاه شیطان گردد پیش از آنکه شدت غضبت به سوی من بشتابد یا خشمت بر من مستحکم گردد، مرا به سوی خود فرا گیر.

خدایا هیچ خوئی که بر من عیب شمرده شود باقی مگذار جز آنکه آن را اصلاح کنی و هیچ صفت نکوهیده ای را به جای منه مگر آنکه آن را نکو سازی.

و هیچ خصلت کریمه ناقصی بر جای مگذار، جز آنکه آن را کامل کنی. بر محمد و آل محمد رحمت فرست

و شدت کینه کینه توزان را درباره من به محبت، و حسد متعدیان را به مودت، و بدگمانی اهل صلاح را به اعتماد، و دشمنی نزدیکان را به دوستی، و بدرفتاری خویشان را به نیکوئی و بی اعتنائی اقربا را به نصرت، و دوستی مجامله کاران را به دوستی حقیقی و اهانت مصاحبان را به حسن عشرت، و تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت مبدل ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا بر کسی که درباره ام ستم کند دستی و بر آنکه با من مخاصمه کند زبانی، و بر آنکه عناد ورزد پیروزی ای قرار ده.

و در برابر آنکه با من مکر کند مکری و بر آنکه مرا مقهور خواهد قدرتی، و بر آنکه مرا عیب کند و

دشنام گوید تکذیبی، و از کسی که مرا تهدید کند سلامتی بخش و به اطاعت کسی که مرا براه صواب آرد و پیروی کسی که مرا ارشاد کند، موفق دار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا؛ توفیق ده تا با آن کس که با من غش و دغلی کند به نصیحت و اخلاص مقابله کنم، و آن را که از من دوری گزیند به نیکوئی پاداش دهم. و به آنکه مرا محروم سازد به بخشش عوض دهم، و آن را که از من ببرد با پیوستن مکافات کنم، و با کسی که از من غیبت کند، به وسیله ذکر خیرش مخالفت نمایم و در برابر نیکی سپاسگزاری نمایم و از بدی چشم بپوشم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به زیور صالحین بیارای، در گستردن داد و فرو خوردن خشم، و خاموش کردن آتش فتنه و خصومت و جمع آوری پراکندگان و اصلاح میان مردمان و فاش کردن نیکیهای اهل ایمان و پوشاندن عیب ایشان و نرم خوئی و فروتنی و خوش رفتاری و سنگینی و وقار و حسن معاشرت و سبقت جستن به فضیلت و برگزیدن انعام و تفضل و فرو گذاشتن سرزنش و خرده گیری و ترک احسان درباره نااهل و گفتن حق هر چند دشوار آید و اندک شمردن خیر در گفتار و کردارم گر چه بسیار باشد و بسیار دیدن شر در گفتار و کردار خویش گر چه اندک باشد مرا در همگی این صفات به خلعت زیبای پرهیزگاران بپوش.

و این صفات را وسیله ادامه اطاعت و التزام جماعت و فرو گذاشتن اهل بدعت، و بکار برنده رأی

خودت در آور و کامل ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و وسیع ترین روزی هایت را بر من در هنگام پیر شدنم و قوی ترین نیروهایت را در من به هنگام خستگیم قرار ده و مرا به کاهلی در عبادتت، و کوری در تشخیص طریقتت و ارتکاب خلاف دوستیت، و پیوستن با کسی که از تو جدا شود و جدا شدن از کسی که با تو بپیوندد مبتلا مساز.

خدایا مرا مرا چنان کن که هنگام ضرورت با سلاح یاری تو حمله ور شوم و هنگام حاجت از تو مسألت کنم و هنگام مسکنت پیش تو به تضرع و زاری آیم و مرا چون بیچاره شوم به کمک خواستن از غیر خودت و چون فقیر شوم به فروتنی برای مسألت از غیر خود، و چون بترسم، به تضرع پیش غیر خود گرفتار مکن که به آن سبب سزاوار خواری و منع و بی اعتنائی تو گردم.

ای مهربانترین مهربانان.

خدایا آنچه را از آرزومندی و گمان گرائی و حسد ورزی که شیطان در دل من همی افکند به یاد عظمتت و تفکر در قدرتت و تدبیر بر ضد دشمنت مبدل ساز.

و آن کلمه زشت یا سخن ناستوده یا دشنام عرضی یا شهادت باطل یا غیبت مؤمن غائب، یا بد گفتن به شخص حاضر و مانند اینها را که شیطان بر زبان من جاری کند. به سخن حمد، و مبالغه در ثنا، و سعی و دقت در تمجید، و شکر نعمت، و اعتراف به احسان و شمردن نعمتهای خودت، بدل فرمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و چنان کن که ستمزده نشوم و حال آنکه تو بر دفاع از من قادری، و

ستم نکنم و حال آنکه تو بر جلوگیری من توانائی و گمراه نشوم در صورتی که هدایت من برای تو ممکن است، و فقیر نگردم با اینکه گشایش زندگیم از جانب تو است.

و سرکشی نکنم با اینکه توانگریم از ناحیه تو است.

خدایا به سوی آمرزش تو کوچ کرده ام.

و به سوی عفو تو آهنگ نموده ام و به گذشت تو مشتاق شده ام.

و به فضل تو اعتماد کرده ام.

در صورتی که موجبات مغفرت تو نزد من نیست و چیزی که به وسیله آن سزاوار عفو تو گردم در کردار من نیست.

و پس از این حکم، که من خود درباره خویش راندم جز فضل و احسان تو سرمایه امیدی ندارم.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و بر من تفضل فرمای.

خدایا مرا به منطق هدایت گویا ساز، و به آئین تقوی ملهم نمای و به خوی و خصلتی که پاکیزه تر است موفق دار و به کاری که پسندیده تر است بگمار.

خدایا مرا به بهترین راه روان ساز و چنان کن که بر آئین تو بمیرم و هم بر آن آئین زندگی از سر گیرم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا در مجاری اعمال و مجالی احوال از نعمت اعتدال برخوردار ساز و در اقوال و افعال از اهل صواب و سداد و از ادله هدایت و رشاد و از زمره صالحین عباد قرار ده و رستگاری در معاد و سلامت از کمینگاه عذاب را نصیبم فرمای.

خدایا برای خودت از نیروهای نفس من آنچه را که باعث آزادی و پیراستگیش گردد بستان و آنچه را که وسیله تأمین حوائج و اصلاح کار نفس من شود به آن باز گذار، زیرا نفس من

در معرض هلاک است مگر آنکه تواَش نگاه داری.

خـدایا اگر عم به سوی من لشـگر انگیزد ساز و سـلاح من توئی و اگر از همه جا و همه کس محروم شوم هـدف امیدم توئی و اگر حوادث و شدائد بر من هجوم آورد استغاثه ام به تو است و هر چه از دست برود عوضش، و هر چه تباه شود اصلاحش نزد تو، و هر چه را ناپسند داری تغییرش به دست تو است.

پس پیش از بلا عافیت، و پیش از طلب توانگری، و پیش از گمراه شـدن هـدایت را بر من انعام کن، و مرا از رنـج عیب جوئی بندگان محفوظ دار، و ایمنی از عذاب روز بازپسینم ارزانی دار، و از رهبری کاملم برخوردار ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و بـدیها را به لطف خود از من بر طرف کن، و مرا به نعمت خود بپروران و به کرم خود اصـلاح فرمای، و به احسان خود مداوا کن.

و در سـایه رحمتت جـای ده و در خلعت خشـنودیت بپوشـان و چون کارهـا بر من دشوار و درهم شود، به صواب ترین آنهـا و چون کردارها مشتبه گردد به پاکیزه ترین و نافع ترین آنها؛ و چون مذاهب متناقض شود و پسندیده ترین آنها موفق ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و تارکم را به تاج بی نیازی بیارای، و مرا به حسن تدبیر در امور بگمار، و دوام هدایت ارزانی دار، و به توسـعه دسـتگاه آشفته مسـاز، و زنـدگی سـاده و آرام عطـا فرمای، و زنـدگانیم را به مشـقت دائم و رنـج روزافزون مبـدل منمای و دعایم را بسویم بر مگردان، زیرا که من برای تو معارضی نمی شناسم

و با تو مثل و مانندی نمی پرستم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از اسراف بازدار و رزقم را از تلف حفظ کن،و دارائیم را به وسیله برکت دادنش افزون ساز، و مرا در انفاق از آن در امور خیر به راه صواب رهبری کن.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از رنج بسیار کسب و تحصیل روزی بی نیاز ساز، و رزق بی دریغ روزی کن تا از عبادت تو به طلب رزق مشغول نگردم.

و سنگینی وبال کسب روزی را بر دوش نکشم.

خدایا و آنچه را که می طلبم به قدرت خود برآور، و از آنچه می ترسم مرا به جوار عزت خود پناه ده.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و آبرویم را به توانگری نگاه دار، و منزلتم را به تنگدستی پست مکن، که از روزی خوارانت روزی طلبم، و از اشرار خلقت خواهش عطا کنم. تا به ستایش آنکه به من عطا کند، و به نکوهش آنکه منع کند مبتلا گردم.

در صورتی که متصدی حقیقی عطا توئی. نه ایشان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا تندرستیی در عبادت و آسایشی در پارسائی و علمی توأم با عمل، و پارسائیی مقرون با رفق و اقتصاد روزی ساز.

خدایا مدت عمر مرا با عفو خود به پایان بر، و آرزویم را در امید رحمتت به تحقیق رسان. و راه هایم را برای رسیدن بسر منزل خشنودیت هموار ساز، و عملم را در همه احوالم نیکو گردان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا در اوقات غفلت برای یاد کردن خود، متنبه کن.

و در روزگار مهلت در اطاعت خود بکار دار، و راهی هموار به سوی محبت خود

برایم آشکار ساز، و به وسیله آن خیر دنیا و آخرت را برایم کامل فرمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست. مانند بهترین رحمتی که پیش از او بر کسی از خلق خود فرستاده ای، و بعد از او بر کسی خواهی فرستاد.

و ما را در دنیا بهره ای نیکو و در آخرت نیز عطائی نیکو ببخش.

و مرا به رحمت خود از عذاب دوزخ نگاه دار.

۲۱- نیایش هنگامی که کاری او را اندوهگین می ساخت

نیایش او، چون کاری او را اندوهگین می ساخت و خطاها او را پریشان می کرد

(۲۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَ أَهَمّتْهُ الْخَطَايَا:

اللّهُمّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضّعِيفِ، وَ وَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ، أَفْرَدَتْنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِي، وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيّدَ لِي، وَ أَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكّنَ لِرَوْعَتِي وَ مَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخَفْتَنِي، وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي، وَ مَنْ يُقَوّيِنِي وَ أَنْتَ أَضْعَفْتَنِي لَا يُجِيرُ،

يَا إِلَهِي، إِلّا رَبّ عَلَى مَرْبُوبٍ، وَ لَا يُؤْمِنُ إِلّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ، وَ لَا يُعِينُ إِلّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ.

و بِيَدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السّبَبِ، وَ إِلَيْكَ الْمَفَرّ وَ الْمَهْرَبُ،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِرْ هَرَبِي، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي.

اللّهُمّ إِنّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنّي سَبَبَكَ لَمْ أَجِدِ السّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ، وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ، فَإِنّي عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ. لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ، مَاضٍ فِيّ حُكْمُكَ، عَدْلٌ فِيّ قَضَاؤُكَ، وَ لَا قُوّةَ لِي عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ، وَ لَا أَسْتَطِيعُ مُجَاوَزَةَ قُدْرَتِكَ، وَ لَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ، وَ لَا أَبْلُغُ رِضَاكَ، وَ لَا أَنَالُ

مَا عِنْدَکَ إِلّا بِطَاعَتِکَ وَ بِفَضْلِ رَحْمَتِکَ.

إِلَهِی أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَیْتُ عَبْداً دَاخِراً لَکَ، لَا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً إِلّا بِکَ، أَشْهَدُ بِذَلِکَ عَلَى نَفْسِی، وَ أَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِی وَ قِلَّهِ حِیلَتِی، فَأَنْجِزْ لِی مَا وَعَدْتَنِی، وَ تَمِّمْ لِی مَا آتَیْتَنِی، فَإِنِّی عَبْدُکَ الْمِسْکِینُ الْمُسْتَکِینُ الضَّعِیفُ الضَّرِیرُ الْحَقِیرُ الْمَهِینُ الْفَقِیرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِیرُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَجْعَلْنِی نَاسِیاً لِذِکْرِکَ فِیمَا أَوْلَیْتَنِی، وَ لَا غَافِلًا لِإِحْسَانِکَ فِیمَا أَبْلَیْتَنِی، وَ لَا آیِساً مِنْ إِجَابَتِکَ لِی وَ إِنْ أَبْطَأَتْ عَنِّی، فِی سَرَّاءَ کُنْتُ أَوْ ضَرَّاءَ، أَوْ شِدَّهٍ أَوْ رَخَاءٍ، أَوْ عَافِیَهٍ أَوْ بَلَاءٍ، أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نَعْمَاءَ، أَوْ جِدَهٍ أَوْ لَأْوَاءَ، أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنًى.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ ثَنَائِی عَلَیْکَ، وَ مَدْحِی إِیَّاکَ، وَ حَمْدِی لَکَ فِی کُلِّ حَالَاتِی حَتَّى لَا أَفْرَحَ بِمَا آتَیْتَنِی مِنَ الدُّنْیَا، وَ لَا أَحْزَنَ عَلَى مَا مَنَعْتَنِی فِیهَا، وَ أَشْعِرْ قَلْبِی تَقْوَاکَ، وَ اسْتَعْمِلْ بَدَنِی فِیمَا تَقْبَلُهُ مِنِّی، وَ اشْغَلْ بِطَاعَتِکَ نَفْسِی عَنْ کُلِّ مَا یَرِدُ عَلَیَّ حَتَّى لَا أُحِبَّ شَیْئاً مِنْ سُخْطِکَ، وَ لَا أَسْخَطَ شَیْئاً مِنْ رِضَاکَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ فَرِّغْ قَلْبِی لِمَحَبَّتِکَ، وَ اشْغَلْهُ بِذِکْرِکَ، وَ انْعَشْهُ بِخَوْفِکَ وَ بِالْوَجَلِ مِنْکَ، وَ قَوِّهِ بِالرَّغْبَهِ إِلَیْکَ، وَ أَمِلْهُ إِلَى طَاعَتِکَ، وَ أَجْرِ بِهِ فِی أَحَبِّ السُّبُلِ إِلَیْکَ، وَ ذَلِّلْهُ بِالرَّغْبَهِ فِیمَا عِنْدَکَ أَیَّامَ حَیَاتِی کُلِّهَا.

و اجْعَلْ تَقْوَاکَ مِنَ الدُّنْیَا زَادِی، وَ إِلَى رَحْمَتِکَ رِحْلَتِی، وَ فِی مَرْضَاتِکَ مَدْخَلِی، وَ اجْعَلْ فِی جَنَّتِکَ مَثْوَایَ، وَ هَبْ لِی قُوَّهً أَحْتَمِلُ بِهَا جَمِیعَ مَرْضَاتِکَ، وَ اجْعَلْ فِرَارِی إِلَیْکَ، وَ رَغْبَتِی فِیمَا عِنْدَکَ، وَ أَلْبِسْ قَلْبِیَ الْوَحْشَهَ مِنْ شِرَارِ خَلْقِکَ، وَ هَبْ لِیَ الْأُنْسَ

بِکَ وَ بِأَوْلِیَائِکَ وَ أَهْلِ طَاعَتِکَ.

و لَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَ لَا کَافِرٍ عَلَیّ مِنّهً، وَ لَا لَهُ عِنْدِی یَداً، وَ لَا بِی إِلَیْهِمْ حَاجَهً، بَلِ اجْعَلْ سُکُونَ قَلْبِی وَ أُنْسَ نَفْسِی وَ اسْتِغْنَائِی وَ کِفَایَتِی بِکَ وَ بِخِیَارِ خَلْقِکَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِی لَهُمْ قَرِیناً، وَ اجْعَلْنِی لَهُمْ نَصِیراً، وَ امْنُنْ عَلَیّ بِشَوْقٍ إِلَیْکَ، وَ بِالْعَمَلِ لَکَ بِمَا تُحِبّ وَ تَرْضَی، إِنّکَ عَلَی کُلّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، وَ ذَلِکَ عَلَیْکَ یَسِیرٌ.

ترجمه دعای ۲۱

خدایا ای بی نیاز کننده بنده تنها مانده ناتوان و ای نگاه دارنده از پیش آمد سهمگین و گزند حوادث زمان، خطاها مرا به بی کسی کشیده، پس یار و یاوری ندارم و از تحمل خشم تو فرو مانده ام، پس نیرو دهنده ای نمی یابم و به خوف برخورد یادآوری تو مشرف شده ام، پس تسکین دهنده ای برای وحشتم نمی بینم و کدام کس مرا از تو ایمن می سازد، در صورتی که تو مرا ترسانده باشی و کدام کس به یاری من می پردازد، در حالی که تو تنهایم گذاشته باشی؟

و کدامین کس مرا نیرو می بخشد، آنجا که تو ناتوانم کرده باشی زنهار نمی تواند داد ای معبود من پرورده ای را مگر پروردگارش، و امان نمی تواند بخشید مغلوبی را مگر غالبش، و یاری نمی تواند داد فراری مورد تعقیبی را مگر تعقیب کننده ی مقتدرش، تنها پناهگاه حمایت تو گشوده است.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و فرارم را زنهار بخش و مطلبم را برآر.

خدایا تو اگر روی نیکویت را از من بگردانی. یا فضل عظیمت را از من دریغ داری، یا روزیت را از من بازگیری، یا رشته رحمتت را از من بگسلی، غیر از تو وسیله ای برای هیچ یک از

آزروهایم نخواهم داشت.

و بر آنچه نزد تو است به کمک غیر تو دست نخواهم یافت.

زیرا که من بنده تو و مسخر و مقهور توأم.

با فرمانت مرا فرمانی نیست، حکمت درباره من روان و قضایت در حق من به آئین عدل است.

و بیرون رفتن از قلمرو سلطنت تو نمی توانم و بر تجاوز از قدرتت توانائی ندارم، و به جلب محبتت، قادر نیستم.

و به خشنودیت نمی رسم و به خزانه های رحمتت دست نمی یابم مگر به مدد اطاعت تو و رحمت سرشار تو.

خدایا شب را به صبح آوردم و روز را به شام بردم، در حالی که بنده ذلیلی از آن توأم که جز به مدد تو بر جلب نفعی و دفع ضرری قادر نیستم.

من درباره خود به این ذلت و مسکنت گواهی می دهم.

و به ضعف نیرو و بیچارگی خود اعتراف می کنم.

پس به آنچه مرا وعده داده ای وفا کن.

و آنچه را که عطا کرده ای کامل ساز.

زیرا که من بنده بینوای زار ناتوان، و مستمند بی سامان و خوار بی مقدار فقیر ترسان و زینهار خواه توأم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا از یاد عطایای خود دچار فراموشی مکن.

و از احسانت در آنچه بخشیده ای غافل مساز.

و از اجابت دعایم. اگر چه به تأخیر افتد ناامیدم منمای، در خوشی باشم یا در ناخوشی، در سختی یا در رفاه، در سلامت یا بلاء، در شدت حاجت یا در آغوش نعمت، در توانگری یا درویشی، در فقر یا در غنی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا، در همه حال به ثناء و مدح و سپاس خود مشغول دار، تا به بهره ای که از دنیا به من داده ای خوشحال نشوم و بر

آنچه مرا از آن باز داشته ای، غمگین نگردم.

و دلم را به خلعت تقوی بپوشان، و بدنم را در آنچه از من مقبول تو است بگمار، و نفسم را به طاعت خود از اندیشه ها و خاطراتی که بر من وارد می شود بازدار، تا؛ چیزی را که تو دشمن داری دوست ندارم.

و آنچه را که موجب خشنودی تو است، دشمن ندارم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و دلم را برای محبت خود فارغ و به یاد خویش مشغول ساز.

و به ترس و هراس خود از در افتادن به پرتگاه هوی نگاه دار، و به رغبت به سوی خود نیرومند کن، و به فرمانبرداریت متمایل نمای.

و آن را در خوشایندترین راهها در نظر خود روان کن، و سراسر ایام زندگیم به رغبت در رحمتهای خود رام ساز.

و تقوایت را از دنیا توشه ام گردان و سفر مرا به جانب رحمتت و ورود مرا بسر منزل خشنودیت قرار ده و مسکنم را در بهشت خود مقرر دار و مرا نیروئی بخش که به وسیله آن همه بار رضای تو را بر دوش کشم و فرارم را به سوی تو و رغبتم را در آنچه نزد تو است قرار ده، و دلم را در جامه رمیدگی از اشرار خلق خود بپوشان، و الفت و انس با خود و دوستان و اهل طاعتت را به من ارزانی دار.

و از فاجری و کافری منتی بر من قرار مده.

و برای آنان درباره من نعمتی و مرا به سوی ایشان حاجتی مگذار. بلکه آسایش دل و آرامش جان و بی نیازی و کفایت کار مرا به عهده لطف خود و گزیدگان خلق خود گیر.

خدایا بر محمد

و آلش رحمت فرست

و مرا با ایشان همنشین و یار ساز، و به شوق به سوی تو و به انجام آنچه دوست داری و بپسندی بر من منت بگذار.

زیرا تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری، و این کار برای تو آسان است.

۲۲- نیایش، هنگام سختی

نیایش، هنگام سختی و مشقت و فرو بستگی کارها

(۲۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ عِنْدَ الشّدّهِ وَ الْجَهْدِ وَ تَعَسّرِ الْأُمُورِ:

اللّهُمّ إِنّكَ كَلّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلَكُ بِهِ مِنّي، وَ قُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيّ أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي، فَأَعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيكَ عَنّي، وَ خُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيَهٍ.

اللّهُمّ لَا طَاقَهَ لِي بِالْجَهْدِ، وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ، وَ لَا قُوّهَ لِي عَلَى الْفَقْرِ، فَلَا تَحْظُرْ عَلَيّ رِزْقِي، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَفَرّدْ بِحَاجَتِي، وَ تَوَلّ كِفَايَتِي.

و انْظُرْ إِلَيّ وَ انْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَ لَمْ أُقِمْ مَا؛ پ پّ فِيهِ مَصْلَحَتُهَا، وَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهّمُونِي، وَ إِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي، وَ إِنْ أَعْطَوْا أَعْطَوْا قَلِيلًا نَكِداً، وَ مَنّوا عَلَيّ طَوِيلًا، وَ ذَمّوا كَثِيراً.

فَبِفَضْلِكَ، اللّهُمّ، فَأَغْنِنِي، وَ بِعَظَمَتِكَ فَانْعَشْنِي، وَ بِسَعَتِكَ، فَابْسُطْ يَدِي، وَ بِمَا عِنْدَكَ فَاكْفِنِي.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ خَلّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ، وَ احْصُرْنِي عَنِ الذّنُوبِ، وَ وَرّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ، وَ لَا تُجَرّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي، وَ اجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ، وَ رِضَايَ فِيمَا يَرِدُ عَلَيّ مِنْكَ، وَ بَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَ فِيمَا خَوّلْتَنِي وَ فِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيّ، وَ اجْعَلْنِي فِي كُلّ حَالَاتِي مَحْفُوظاً مَكْلُوءاً مَسْتُوراً مَمْنُوعاً مُعَاذاً مُجَاراً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اقْضِ عَنّي كُلّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَ

فَرَضْتَهُ عَلَيّ لَكَ فِى وَجْهٍ مِنْ وُجُوهِ طَاعَتِكَ أَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ إِنْ ضَعُفَ عَنْ ذَلِكَ يَدَنِى، وَ وَهَنَتْ عَنْهُ قُوّتِى، وَ لَمْ تَنَلْهُ مَقْدُرَتِى، وَ لَمْ يَسَعْهُ مَالِى وَ لَا ذَاتُ يَدِى، ذَكَرْتُهُ أَوْ نَسِيتُهُ. هُوَ، يَا رَبّ، مِمّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيّ وَ أَغْفَلْتُهُ أَنَا مِنْ نَفْسِى، فَأَدّهِ عَنّى مِنْ جَزِيلِ عَطِيّتِكَ وَ كَثِيرِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، حَتّى لَا يَبْقَى عَلَيّ شَيْءٍ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصّنِى بِهِ مِنْ حَسَنَاتِى، أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيّئَاتِى يَوْمَ أَلْقَاكَ يَا رَبّ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِى الرّغْبَةَ فِى الْعَمَلِ لَكَ لِآخِرَتِى حَتّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِى، وَ حَتّى يَكُونَ الْغَالِبُ عَلَيّ الزّهْدَ فِى دُنْيَايَ، وَ حَتّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقاً، وَ آمَنَ مِنَ السّيّئَاتِ فَرَقاً وَ خَوْفاً، وَ هَبْ لِى نُوراً أَمْشِى بِهِ فِى النّاسِ، وَ أَهْتَدِى بِهِ فِى الظّلُمَاتِ، وَ أَسْتَضِى ءُ بِهِ مِنَ الشّكّ وَ الشّبُهَاتِ اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِى خَوْفَ غَمّ الْوَعِيدِ، وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتّى أَجِدَ لَذّةَ مَا أَدْعُوكَ لَهُ، وَ كَأْبَةَ مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ اللّهُمّ قَدْ تَعْلَمُ مَا يُصْلِحُنِى مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِى فَكُنْ بِحَوَائِجِى حَفِيّاً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ ارْزُقْنِى الْحَقّ عِنْدَ تَقْصِيرِى فِى الشّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيّ فِى الْيُسْرِ وَ الْعُسْرِ وَ الصّحّةِ وَ السّقَمِ، حَتّى أَتَعَرّفَ مِنْ نَفْسِى رَوْحَ الرّضَا وَ طُمَأْنِينَةَ النّفْسِ مِنّى بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِى حَالِ الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ الرّضَا وَ السّخْطِ وَ الضّرّ وَ النّفْعِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِى سَلَامَةَ الصّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتّى لَا أَحْسُدَ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَ

حَتّی لَا أَرَی نِعْمَهً مِنْ نِعَمِکَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ فِی دِینٍ أَوْ دُنْیَا أَوْ عَافِیَهٍ أَوْ تَقْوَی أَوْ سَعَهٍ أَوْ رَخَاءٍ إِلّا رَجَوْتُ لِنَفْسِی أَفْضَلَ ذَلِکَ بِکَ وَ مِنْکَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِی التّحَفّظَ مِنَ الْخَطَایَا، وَ الِاحْتِرَاسَ مِنَ الزّلَلِ فِی الدّنْیَا وَ الآخِرَهِ فِی حَالِ الرّضَا وَ الْغَضَبِ، حَتّی أَکُونَ بِمَا یَرِدُ عَلَیّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَهٍ سَوَاءٍ، عَامِلًا بِطَاعَتِکَ، مُؤْثِراً لِرِضَاکَ عَلَی مَا سِوَاهُمَا فِی الْأَوْلِیَاءِ وَ الْأَعْدَاءِ، حَتّی یَأْمَنَ عَدُوّی مِنْ ظُلْمِی وَ جَوْرِی، وَ یَیْأَسَ وَلِیّی مِنْ مَیْلِی وَ انْحِطَاطِ هَوَایَ وَ اجْعَلْنِی مِمّنْ یَدْعُوکَ مُخْلِصاً فِی الرّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِینَ الْمُضْطَرّینَ لَکَ فِی الدّعَاءِ، إِنّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.

ترجمه دعای ۲۲

خدایا تو درباره اصلاح و تهذیب نفس من مرا به کاری مکلف ساخته ای که خود بر انجام آن از من تواناتری.

و قدرت تو بر آن کار و بر خود من غالبتر از قدرت من است، پس از نیروهای نفس من آنچه را که موجب خشنودی تو از من شود به من عطا کن، و برای نفس خود آنچه را که خوش دارد از نیروهای نفس من با حفظ عافیت و در حد طاقت بستان.

خدایا مرا بر مشقت طاقت، و بر بلا صبر و بر فقر قدرت نیست، پس روزیم را باز مدار، و مرا به خلق خود وا مگذار. بلکه تو خود به تنهائی حاجتم را بر آور، و کار مرا به عهده گیر، و مرا منظور نظر خود ساز، و در همه کارهایم با چشم لطف بنگر.

زیرا اگر مرا به نفس خود وا گذاری از اداره آن فرو مانم، و آنچه را که صلاح نفس من در

آن است بر پا نـدارم، و اگر مرا به خلق خود وا گـذاری روی بر من ترش کننـد و اگر بر عهـده خویشانم موکول کنی محرومم سازند.

و اگر عطا کنند عطائی کم و بی برکت دهنده و منتی فراوان نهند.

و نکوهشی بسیار کنند.

خـدایا پس به فضل خود بی نیازم کن، و بـدست عظمتت زیر بازویم را بگیر، و بر پایم دار و به توانگری خود دسـتم را گشاده ساز.

و به رحمتت بی نیازم کن.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از حسـد برهـان و از گناهان بازدار، و از کارهای حرام توفیق پرهیز بخش و بر ارتکاب معاصـی دلیرم مکن و مرغ دلم را در شاخسار لطف و رحمت خود به پرواز دار و به هر شـهد و شـرنگ که از جام تقدیر تو به کامم در آید شادم ساز و روزی و بخشش و انعامت را بر من بیفزای.

و مرا در همه احوالم محفوظ و محروس و مستور و در پناه و در عصمت و در زینهار خود بدار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا به انجـام هر گـونه طـاعتی که برای خـود یـا یکی از خلـق خود بر من لازم و واجب کرده ای موفق دار، اگر چه بـدنم از انجامش ناتوان باشد، و نیرویم از آن سستی گیرد، و قدرتم به آن نرسد.

و مال و سرمایه من گنجایش آن را نداشته باشد، خواه آن طاعت را به یاد داشته باشم یا فراموش کرده باشم.

زیرا آن طاعت از تکالیفی است که تو ای پروردگار من آن را به حساب من گذاشته ای، و من آن را از یاد خود برده ام.

پس آن را به عطای عظیم و

رحمت فراوانت از جانب من به جای آر زیرا که تو توانگری کریمی، تا چیزی از آن بر ذمه من نماند که بخواهی ای پروردگار من در روز لقای خود، در مقابل آن از حسناتم بکاهی، یا به سبب آن بر سیئاتم بیفزائی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا رغبت آن بخش که کار تو را برای آخرتم به جا آورم. تا آنجا که صدق این معنی را در دل خود احساس کنم، و بی رغبتی در دنیا بر من غالب شود، و کارهای نیک را از روی شوق به جا آورم و از کارهای بد به علت بیم از عقاب آن ایمن باشم و نوری به من ببخش که در پرتوش در میان مردم سلوک کنم و در تاریکی ها راه بیابم.

و با فروغش از ظلمت شک و شبهات برهم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و بیم اندوه عذاب و شوق وعده ثواب را روزیم ساز، تا لذت چیزی که تو را برای آن می خوانم، و اندوه چیزی را که از آن به تو پناه می برم، دریابم.

خدایا تو موجبات صلاح کار دنیا و آخرت مرا می دانی پس در قضاء حوائجم عنایت فرمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و چون در انجام وظیفه شکر نعمتهایت در حال آسایش و سختی و تندرستی و بیماری کوتاهی کنم، اعتراف به حق خودت را روزیم ساز، تا به هنگام ترس و ایمنی، و خشم و رضا، و سود و زیان. مسرت خاطر و آرامش دل خود را در انجام وظیفه ام نسبت به تو بیابم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و دلم را از حسد پاک ساز،

تـا بر احـدی از آفریـدگانت به علت چیزی از فضـل و احسـانت حسـد نبرم، و تا آنکه نعمتی از نعمتهایت را، در دین یا دنیا، یا عافیت یا تقوی، یا سعه رزق یا آسایش، بر احدی از خلق تو نبینم، مگر آنکه بهتر از آن را به لطف تو و از جانب تو ای خدای یگانه بی شریک برای خود آرزو کنم.

خـدایا بر محمـد و آلش رحمت فرست، و تحفـظ از خطاهـا و پاسـداری از لغزشـها را در دنیـا و آخرت و در حال خشـنودی و غضب، روزیم کن. که در پـذیرفتن موجبـات خشـنودی و علـل خشم یکسـان و به طـاعت تو عامـل بـاشم، و درباره دوسـتان و دشـمنانت طاعت و رضای تو را بر غیر آن ترجیح دهم، تا دشـمنم از ظلم و جورم ایمن، و دوسـتم از آنکه از حق منحرف و به هوای نفس او متمایل شوم ناامید گردد.

و مرا از کسانی قرار ده که در حال رفاه تو را با همان اخلاص مخلصان مضطر می خوانند.

زیرا که تو ستوده و بخشنده و کریمی.

۲۳– نیایش، هنگام عافیت

نیایش، هنگامی که عافیت و شکر بر آن را از خدا طلب می کرد

(۲۳) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ إِذَا سَأَلَ اللّهَ الْعَافِیَهَ وَ شُکْرَهَا:

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْبِسْـنِی عَافِیَتَکَ، وَ جَلّلْنِی عَافِیَتَکَ، وَ حَصّـنّی بِعَافِیَتِکَ، وَ أَکْرِمْنِی بِعَافِیَتِکَ، وَ أَغْنِنِی بِعَافِیَتِکَ، وَ تَصَـدّقْ عَلَیّ بِعَافِیَتِـکَ، وَ هَبْ لِی عَافِیَتَکَ وَ أَفْرِشْـنِی عَافِیَتَکَ، وَ أَصْـلِحْ لِی عَافِیَتَکَ، وَ لَا تُفَرّقْ بَیْنِی وَ بَیْنَ عَافِیَتِکَ فِی الـدّنْیَا وَ الْآخِرَهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ عَافِنِی عَافِیَهً کَافِیَهً شَافِیَهً عَالِیَهً نَامِیَهً، عَافِیَهً تُوَلّدُ فِی بَدَنِی الْعَافِیَهَ، عَافِیَهَ الدّنْیَا

وَ الآخِرَهِ.

و امْنُنْ عَلَيّ بِالصّحّهِ وَ الْأَمْنِ وَ السّلَامَهِ فِی دِینِی وَ بَدَنِی، وَ الْبَصِیرَهِ فِی قَلْبِی، وَ النّفَاذِ فِی أُمُورِی، وَ الْخَشْیَهِ لَکَ، وَ الْخَوْفِ مِنْکَ، وَ الْقُوّهِ عَلَی مَا أَمَرْتَنِی بِهِ مِنْ طَاعَتِکَ، وَ الِاجْتِنَابِ لِمَا نَهَیْتَنِی عَنْهُ مِنْ مَعْصِیَتِکَ.

اللّهُمّ وَ امْنُنْ عَلَيّ بِالْحَجّ وَ الْعُمْرَهِ، وَ زِیَارَهِ قَبْرِ رَسُولِکَ، صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ رَحْمَتُکَ وَ بَرَکَاتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ، وَ آلِ رَسُولِکَ عَلَیْهِمُ السّلَامُ أَبَداً مَا أَبْقَیْتَنِی فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلّ عَامٍ، وَ اجْعَلْ ذَلِکَ مَقْبُولًا مَشْکُوراً، مَذْکُوراً لَدَیْکَ، مَذْخُوراً عِنْدَکَ.

وَ أَنْطِقْ بِحَمْدِکَ وَ شُکْرِکَ وَ ذِکْرِکَ وَ حُسْنِ الثّنَاءِ عَلَیْکَ لِسَانِی، وَ اشْرَحْ لِمَرَاشِدِ دِینِکَ قَلْبِی.

و أَعِذْنِی وَ ذُرّیّتِی مِنَ الشّیْطَانِ الرّجِیمِ، وَ مِنْ شَرّ السّامّهِ وَ الْهَامّهِ و الْعَامّهِ وَ اللّامّهِ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ سُلْطَانٍ عَنِیدٍ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ مُتْرَفٍ حَفِیدٍ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ ضَعِیفٍ وَ شَدِیدٍ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ شَرِیفٍ وَ وَضِیعٍ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ قَرِیبٍ وَ بَعِیدٍ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ مَنْ نَصَبَ لِرَسُولِکَ وَ لِأَهْلِ بَیْتِهِ حَرْباً مِنَ الْجِنّ وَ الْإِنْسِ، وَ مِنْ شَرّ کُلّ دَابّهٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا، إِنّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ مَنْ أَرَادَنِی بِسُوءٍ فَاصْرِفْهُ عَنّی، وَ ادْحَرْ عَنّی مَکْرَهُ، وَ ادْرَأْ عَنّی شَرّهُ، وَ رُدّ کَیْدَهُ فِی نَحْرِهِ.

و اجْعَلْ بَیْنَ یَدَیْهِ سُدّاً حَتّی تُعْمِیَ عَنّی بَصَرَهُ، وَ تُصِمّ عَنْ ذِکْرِی سَمْعَهُ، وَ تُقْفِلَ دُونَ إِخْطَارِی قَلْبَهُ، وَ تُخْرِسَ عَنّی لِسَانَهُ، وَ تَقْمَعَ رَأْسَهُ، وَ تُذِلّ عِزّهُ، وَ تَکْسِرَ جَبَرُوتَهُ، وَ تُذِلّ رَقَبَتَهُ، وَ تَفْسَخَ کِبْرَهُ، وَ تُؤْمِنَنِی مِنْ

جَمِیعِ ضَرِّهِ وَ شَرِّهِ وَ غَمْزِهِ وَ هَمْزِهِ وَ لَمْزِهِ وَ حَسَدِهِ وَ عَدَاوَتِهِ وَ حَبَائِلِهِ وَ مَصَایِدِهِ وَ رَجِلِهِ وَ خَیْلِهِ، إِنَّکَ عَزِیزٌ قَدِیرٌ.

ترجمه:

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و خلعت عافیت را بر من بپوشان، و مرا به عافیت فرا گیر، و به عافیت محفوظ دار، و به عافیت گرامی ساز، و به عافیت بی نیاز کن، و عافیت را بر من صدقه کن، و عافیت را به من ببخش، و عافیت را برایم بگستران، و عافیت را بر من شایسته ساز و میان من عافیت در دنیا و آخرت جدائی میفکن.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا عافیتی بی نیاز کننده و شفا دهنده ببخش که از دسترس بیماریها و علتها بالاتر و در کشاکش عمر رو به فزونی باشد، عافیتی که در بدنم تولید عافیت کند:

عافیت در دنیا و آخرت.

و انعام فرمای بر من به تندرستی، و امنیت، و سلامت دین و بدن، و بصیرت قلب، و پیشرفت در کار، و بیم و هراس از تو، و قدرت بر انجام طاعتی که مرا به آن فرمان داده ای، و اجتناب از معصیتی که مرا از آن نهی فرموده ای.

خدایا انعام فرمای بر من به حج و عمره و زیارت قبر پیمبرت که صلوات و رحمت و برکات تو بر او و بر آل او باد و زیارت قبول آل پیمبرت (که جاودانه بر ایشان سلام باد) مادامی که مرا باقی داری در این سال و در هر سال دیگر و آن عبادات را پذیرفته و پسندیده و منظور نظر و ذخیره نزد خود قرار ده، و زبان مرا به حمد و شکر

و ذکر و ثنای جمیل بر خودت گویا کن، و دلم را برای پذیرفتن مقاصد دین خود منشرح و گشاده ساز، و مرا و فرزندان مرا از شر شیطان رجیم پناه بخش و از شر حشرات گزنده و جانوران زهرناک کشنده و غوغای عوام و چشم زخم لئام و از شر هر شیطان سرکش جبار و شر سلطان ستمکار و از شر هر ناتوان و هر توانا و از شر هر بلندپایه و فرومایه و از شر هر خرد و بزرگ و از شر هر نزدیک و دور و از شر هر کسی از جن و انس که به جنگ پیمبر تو و اهل بیتش برخاسته، و از شر هر جنبنده ای که مسخر قدرت تو گشته پناه ده.

زیرا که تو در سلطنتت پویای راه حق و عدلی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و هر که را درباره من اندیشه بدی کند از من بگردان، و مکرش را از من بران و شرش را از من دور ساز و تیر نیرنگش به گلوگاهش باز گردان.

و سدی در برابرش بگذار که چشمش را از دیدن من کور و گوشش را از شنیدن ذکر من کر سازی، و دلش را هنگام خطور یاد من قفل بر نهی، و زبانش را از گفتگو درباره من لال کنی، و سرش را بکوبی، و عزتش را به ذلت مبدل سازی، و جبروتش را در هم شکنی، و طوق خواری بر گردنش نهی، و دستگاه کبریائش را بر هم زنی، و مرا از همه ضرر و شر و طعن و غیبت و عیبجوئی و حسد و دشمنی و بندها و دامها

و پیادگان و سواران او ایمن نمائی.

زیرا که تو غالب و بی نهایت قادری.

۲۴– نیایش، درباره پدر و مادر

نیایش، درباره پدر و مادرش که درود بر ایشان باد

(۲۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبَوَيْهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ، وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ اخْصُصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ سَلَامِكَ.

و اخْصُصِ اللَّهُمَّ وَالِدَيَّ بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ، وَ الصَّلَاةِ مِنْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْهِمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَيَّ إِلْهَاماً، وَ اجْمَعْ لِي عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ تَمَاماً، ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تُلْهِمُنِي مِنْهُ، وَ وَفِّقْنِي لِلنُّفُوذِ فِيمَا تُبَصِّرُنِي مِنْ عِلْمِهِ حَتَّى لَا يَفُوتَنِي اسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عَلَّمْتَنِيهِ، وَ لَا تَثْقُلَ أَرْكَانِي عَنِ الْحُفُوفِ فِيمَا أَلْهَمْتَنِيهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ كَمَا شَرَّفْتَنَا بِهِ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَمَا أَوْجَبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعَسُوفِ، وَ أَبَرُّهُمَا بِرَّ الْأُمِّ الرَّءُوفِ، وَ اجْعَلْ طَاعَتِي لِوَالِدَيَّ وَ بِرِّي بِهِمَا أَقَرَّ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْنَانِ، وَ أَثْلَجَ لِصَدْرِي مِنْ شَرْبَةِ الظَّمْآنِ حَتَّى أُوثِرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا، وَ أُقَدِّمَ عَلَى رِضَايَ رِضَاهُمَا وَ أَسْتَكْثِرَ بِرَّهُمَا بِي وَ إِنْ قَلَّ، وَ أَسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَ إِنْ كَثُرَ.

اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَ أَطِبْ لَهُمَا كَلَامِي، وَ أَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي، وَ اعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَ صَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقاً، وَ عَلَيْهِمَا شَفِيقاً.

اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَتِي، وَ أَثِبْهُمَا عَلَى تَكْرِمَتِي، وَ احْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صِغَرِي.

اللَّهُمَّ وَ مَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ أَذًى، أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهٍ، أَوْ ضَاعَ قِبَلِي لَهُمَا مِنْ حَقٍّ فَاجْعَلْهُ حِطَّةً لِذُنُوبِهِمَا، وَ عُلُوّاً فِي دَرَجَاتِهِمَا، وَ زِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ.

اللَّهُمَّ

وَ مَا تَعَدَّيَا عَلَيّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفَا؛ عَلَيّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيّعَاهُ لِی مِنْ حَقّ ٍ، أَوْ قَصّرَا بِی عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُمَا، وَ جُدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِی وَضْعِ تَبِعَتِهِ عَنْهُمَا، فَإِنّی لَا أَتّهِمُهُمَا عَلَی نَفْسِی، وَ لَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِی بِرّی، وَ لَا أَكْرَهُ مَا تَوَلّيَاهُ مِنْ أَمْرِی يَا رَبّ.

فَهُمَا أَوْجَبُ حَقّاً عَلَيّ، وَ أَقْدَمُ إِحْسَاناً إِلَيّ، وَ أَعْظَمُ مِنّهً لَدَيّ مِنْ أَنْ أُقَاصّهُمَا بِعَدْلٍ، أَوْ أُجَازِيَهُمَا عَلَی مِثْلٍ، أَيْنَ إِذاً يَا إِلَهِی طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَتِی وَ أَيْنَ شِدّهُ تَعَبِهِمَا فِی حِرَاسَتِی وَ أَيْنَ إِقْتَارُهُمَا عَلَی أَنْفُسِهِمَا لِلتّوْسِعَهِ عَلَيّ هَيْهَاتَ مَا يَسْتَوْفِيَانِ مِنّی حَقّهُمَا، وَ لَا أُدْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَيّ لَهُمَا، وَ لَا أَنَا بِقَاضٍ وَظِيفَهَ خِدْمَتِهِمَا،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِنّی يَا خَيْرَ مَنِ اسْتُعِينَ بِهِ، وَ وَفّقْنِی يَا أَهْدَی مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَ لَا تَجْعَلْنِی فِی أَهْلِ الْعُقُوقِ لِلْآبَاءِ وَ الْأُمّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَی كُلّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ذُرّيّتِهِ، وَ اخْصُصْ أَبَوَيّ بِأَفْضَلِ مَا خَصَصْتَ بِهِ آبَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُمّهَاتِهِمْ، يَا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ.

اللّهُمّ لَا تُنْسِنِی ذِكْرَهُمَا فِی أَدْبَارِ صَلَوَاتِی، وَ فِی إِنًی مِنْ آنَاءِ لَيْلِی، وَ فِی كُلّ سَاعَهٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِی.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْ لِی بِدُعَائِی لَهُمَا، وَ اغْفِرْ لَهُمَا بِبِرّهِمَا بِی مَغْفِرَهً حَتْماً، وَ ارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِی لَهُمَا رِضًی عَزْماً، وَ بَلّغْهُمَا بِالْكَرَامَهِ مَوَاطِنَ السّلَامَهِ.

اللّهُمّ وَ إِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لَهُمَا فَشَفّعْهُمَا فِيّ، وَ إِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِی فَشَفّعْنِی فِيهِمَا حَتّی نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِی دَارِ كَرَامَتِكَ وَ مَحَلّ مَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ، إِنّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَ الْمَنّ الْقَدِيمِ، وَ أَنْتَ

أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ۲۴

خدایا رحمت فرست بر محمد، بنده و پیغمبرت، و بر خاندان پاکش، و ایشان را به بهترین صلوات و رحمت و برکات و سلام خود امتیاز بخش، و پدر و مادرم را.

خدایا به کرامت نزد خود، و رحمت از جانب خود اختصاص ده، ای مهربانترین مهربانان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و علم آنچه را که درباره ایشان بر من واجب است به من الهام نما، و آموختن همگی آن واجبات را بی کم و کاست برایم فراهم ساز، و آنگاه مرا خود بر آن دار که هر چه به من الهام نموده ای بکار بندم، و توفیق ده تا در آنچه بصیرت می دهی غور کنم، تا به کار بستن چیزی از آنچه به من آموخته ای از من فوت نگردد، و اعضایم از انجام خدمتی که مرا به آنان ملهم ساخته ای سنگینی نگیرد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، همچنان که ما را با انتساب به او شرف بخشیدی، و بر محمد و آلش رحمت فرست، همچنان که به سبب او حق ما را بر خلق واجب ساختی.

خدایا مرا چنان کن که از والدینم همچون از پادشاه ستمکار بترسم، و همچون مادر مهربان درباره ایشان خوش رفتاری کنم. فرمانبرداری و نیکوکاری درباره ایشان را در نظرم از لذت خواب در چشم خواب آلوده لذیذتر، و در کام دلم از شربت گوارا در مذاق تشنه گواراتر ساز. تا آرزوی ایشان را بر آرزوی خود ترجیح دهم و خشنودیشان را بر خشنودی خود بگزینم، و نیکوئی ایشان را درباره خود هر چند کم باشد افزون بینم و نیکوئی خویش را درباره ایشان گر چه بسیار

باشد کم شمارم.

خدایا بانگم را در گوششان ملایم گردان، و سخنم را بر ایشان خوشایند کن، و خویم را برای ایشان نرم ساز و دلم را بر ایشان مهربان نما و مرا نسبت به آن دو سازگار و مشفق گردان.

خدایا ایشان را در برابر پرورش من جزای نیکو ده و در مقابل گرامی داشتنم، مأجور دار، و آنچه را که در کودکیم منظور داشته اند بر ایشان منظور فرمای.

خدایا هر آزار که از من به ایشان رسیده یا هر مکروه که از من به ایشان پیوسته، یا هر حقی که در مقام ایشان از طرف من تضییع شده، پس آن را وسیله ریختن از گناهان و بلندی درجات و فزونی حسنات ایشان قرار ده.

ای کسی که بدیها را به چندین برابرش از خوبیها تبدیل می کنی.

خدایا هر تندروی که در گفتار با من کرده اند، یا هر زیاده روی که درباره من روا داشته اند، یا هر حق که از من فرو گذاشته اند، یا هر وظیفه که در انجامش درباره من کوتاهی کرده اند، پس من آن را به ایشان بخشیدم، و آن را وسیله احسان درباره ایشان ساختم، و از تو می خواهم که بار وبال آن را از دوش ایشان فرو گذاری، زیرا که من نسبت به خود گمان بد به ایشان نمی برم، و ایشان را در مهربانی نسبت به خود مسامحه کار نمی دانم، و از آنچه درباره ام انجام داده اند ناراضی نیستم ای پروردگار من زیرا که رعایت حق ایشان بر من واجب تر، و احسانشان به من قدیم تر، و نعمتشان نزد من بزرگتر از آن است که ایشان را در گرو عدالت کشم، یا نسبت به ایشان معارضه به

مثل کنم و گر نه ای خدای من طول اشتغال ایشان به پرورش من، و شدت رنجشان در پاس داشتنم چه خواهد شد؟

و تنگی و عسرتی که در راه رفاه من تحمل کرده اند کجا بشمار خواهد آمد؟

هیهات! ایشان نمی توانند حق خود را از من استیفاء کنند و من نمی توانم حقوقی را که بر ذمه من دارند تدارک کنم، و وظیفه خدمت ایشان را به جا آورم

پس بر محمد و آل او رحمت فرست، و مرا اعانت کن، ای بهترین کسی که از او مدد طلبیده می شود، و مرا توفیق ده، ای راهنماینده تر کسی که به او روی آورده می شود، و در آن روز که همه نفوس را بدون آن که ستم کرده شوند جزا می دهی، مرا در زمره کسانی که پدران و مادران خود را خوار می دارند قرار مده.

خدایا بر محمد و آل و نسل و تبار او رحمت فرست، و پدر و مادر مرا به بهترین امتیازی که به پدران و مادران بندگان مؤمنت بخشیده ای اختصاص ده، ای مهربانترین مهربانان. خدایا در پی نمازها و در قسمتی از اوقات شب و در ساعتی از ساعات روزم ذکر ایشان را از یادم مبر.

خدایا بر محمد و آل او رحمت فرست، و مرا به وسیله دعایم درباره ایشان و ایشان را به سبب مهربانی شان درباره من مشمول آمرزش حتمی قرار ده، و به وسیله شفاعت من به طور قطع از ایشان خشنود شو و ایشان را با اکرام به سر منزلهای سلامت برسان.

خدایا اگر ایشان را پیش از من آمرزیده ای پس ایشان را شفیع من ساز و اگر مرا پیش از ایشان مورد آمرزش قرار داده ای

پس مرا شفیع ایشان کن، تا در پرتو مهربانی تو در سرای کرامت و محل مغفرت و رحمتت گرد آئیم، زیرا که تو صاحب فضل عظیم و نعمت قدیمی، و تو مهربان تر مهربانانی.

۲۵- نیایش، درباره فرزندان.

(۲۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ:

اللَّهُمَّ وَ مُنَّ عَلَيَّ بِبَقَاءِ وُلْدِي وَ بِإِصْلَاحِهِمْ لِي و بِإِمْتَاعِي بِهِمْ.

إِلَهِي امْدُدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ، وَ زِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ، وَ رَبِّ لِي صَغِيرَهُمْ، وَ قَوِّ لِي ضَعِيفَهُمْ، وَ أَصِحَّ لِي أَبْدَانَهُمْ وَ أَدْيَانَهُمْ وَ أَخْلَاقَهُمْ، وَ عَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ فِي جَوَارِحِهِمْ وَ فِي كُلِّ مَا عُنِيتُ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ أَدْرِرْ لِي وَ عَلَى يَدِي أَرْزَاقَهُمْ.

و اجْعَلْهُمْ أَبْرَاراً أَتْقِيَاءَ بُصَرَاءَ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ لَكَ، وَ لِأَوْلِيَائِكَ مُحِبِّينَ مُنَاصِحِينَ، وَ لِجَمِيعِ أَعْدَائِكَ مُعَانِدِينَ وَ مُبْغِضِينَ، آمِينَ.

اللَّهُمَّ اشْدُدْ بِهِمْ عَضُدِي، وَ أَقِمْ بِهِمْ أَوَدِي، وَ كَثِّرْ بِهِمْ عَدَدِي، وَ زَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِي، وَ أَحْيِ بِهِمْ ذِكْرِي، وَ اكْفِنِي بِهِمْ فِي غَيْبَتِي، وَ أَعِنِّي بِهِمْ عَلَى حَاجَتِي، وَ اجْعَلْهُمْ لِي مُحِبِّينَ، وَ عَلَيَّ حَدِبِينَ مُقْبِلِينَ مُسْتَقِيمِينَ لِي، مُطِيعِينَ، غَيْرَ عَاصِينَ وَ لَا عَاقِّينَ وَ لَا مُخَالِفِينَ وَ لَا خَاطِئِينَ.

و أَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ، وَ بِرِّهِمْ، وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ مَعَهُمْ أَوْلَاداً ذُكُوراً، وَ اجْعَلْ ذَلِكَ خَيْراً لِي، وَ اجْعَلْهُمْ لِي عَوْناً عَلَى مَا سَأَلْتُكَ.

و أَعِذْنِي وَ ذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، فَإِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَ أَمَرْتَنَا وَ نَهَيْتَنَا وَ رَغَّبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَ رَهَّبْتَنَا عِقَابَهُ، وَ جَعَلْتَ لَنَا عَدُوّاً يَكِيدُنَا، سَلَّطْتَهُ مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ، أَسْكَنْتَهُ صُدُورَنَا، وَ أَجْرَيْتَهُ مَجَارِيَ دِمَائِنَا، لَا يَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا، وَ لَا يَنْسَى إِنْ نَسِينَا، يُؤْمِنُنَا عِقَابَكَ، وَ يُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ.

إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشَةٍ شَجَّعَنَا عَلَيْهَا،

وَ إِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ ثَبَّطَنَا عَنْهُ، يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، وَ يَنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ، إِنْ وَعَدَنَا كَذَبَنَا، وَ إِنْ مَنَّانَا أَخْلَفَنَا، وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنَّا كَيْدَهُ يُضِلَّنَا، وَ إِلَّا تَقِنَا خَبَالَهُ يَسْتَزِلَّنَا.

اللَّهُمَّ فَاقْهَرْ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ الدُّعَاءِ لَكَ فَنُصْبِحَ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي، وَ اقْضِ لِي حَوَائِجِي، وَ لَا تَمْنَعْنِي الْإِجَابَةَ وَ قَدْ ضَمِنْتَهَا لِي، وَ لَا تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَ قَدْ أَمَرْتَنِي بِهِ، وَ امْنُنْ عَلَيَّ بِكُلِّ مَا يُصْلِحُنِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَ مَا نَسِيتُ، أَوْ أَظْهَرْتُ أَوْ أَخْفَيْتُ أَوْ أَعْلَنْتُ أَوْ أَسْرَرْتُ.

و اجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ، الْمُنْجِحِينَ بِالطَّلَبِ إِلَيْكَ غَيْرِ الْمَمْنُوعِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ. الْمُعَوَّدِينَ بِالتَّعَوُّذِ بِكَ، الرَّابِحِينَ فِي التِّجَارَهِ عَلَيْكَ، الْمُجَارِينَ بِعِزِّكَ، الْمُوَسَّعِ عَلَيْهِمُ الرِّزْقُ الْحَلَالُ مِنْ فَضْلِكَ، الْوَاسِعِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، الْمُعَزِّينَ مِنَ الذُّلِّ بِكَ، وَ الْمُجَارِينَ مِنَ الظُّلْمِ بِعَدْلِكَ، وَ الْمُعَافَيْنَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ، وَ الْمُغْنَيْنَ مِنَ الْفَقْرِ بِغِنَاكَ، وَ الْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الزَّلَلِ وَ الْخَطَاءِ بِتَقْوَاكَ، وَ الْمُوَفَّقِينَ لِلْخَيْرِ وَ الرُّشْدِ وَ الصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ، وَ الْمُحَالِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الذُّنُوبِ بِقُدْرَتِكَ، التَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ، السَّاكِنِينَ فِي جِوَارِكَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَ رَحْمَتِكَ، وَ أَعِذْنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، وَ أَعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الَّذِي سَأَلْتُكَ لِنَفْسِي وَ لِوُلْدِي فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَهِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ عَفُوٌّ غَفُورٌ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

و آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَهً، وَ فِي الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.

ترجمه دعای ۲۵

خدایا بر من منت گذار به باقی گذاشتن فرزندانم.

و به شایسته ساختن ایشان برای من و به بهره مند کردن من از ایشان.

خدایا

عمرشـان را برای من برکت بخش و مـدت زنـدگانی شـان را طولاـنی سـاز، و خردسالشان را برایم پرورش ده، و ضـعیفشان را نیرومنـد کن، و بـدنها و دینهـا و اخلاقشـان را به صـحت بـدار، ایشـان را در جانهـا و اعضایشـان و هر چیز از کارشان که مورد اهتمـام من است مشـمول عـافیت قرار ده و روزیهاشـان را برای من و بـدست من افزون سـاز، و ایشان را نیکوکار و پرهیزکار و روشن دل و حق نیوش و فرمانبردار خودت، و دوسـتدار و نصـیحت گزار دوسـتانت، و معاند و کینه توز همه دشمنانت قرار ده. آمین.

خدایا بازویم را به وسیله ایشان سخت گردان.

و اختلال حالم را به ایشان اصـلاح کن، و جمعیت مرا به ایشان فزونی ده، و محضـر مرا به وجودشان بیارای، و نامم را به وسیله ایشان زنده بدار، و ایشان را در غیابم جانشـین من ساز، و به وسیله آنان مرا بر قضاء حاجتم یاری ده، و ایشان را دوستدار من و مهربـان بر من و متوجه به من و در نیکی بر من مسـتقیم و در برابر فرمـان من مطیع قرار ده، که نسـبت به من نافرمانی و بـدی و مخالفت و خطا نکننـد و مرا در تربیت و تأدیب و نیکی درباره ایشان یاری ده، و از جانب خود علاوه بر ایشان اولاد ذکوری به من ببخش.

و آن بخشش را به صلاح و خیر من قرار ده.

و ایشان را در آنچه از تو خواسته ام یاورم ساز، و مرا و فرزندانم را از شیطان رجیم حفظ کن.

زیرا تو ما را آفریدی، و امر و نهی کردی.

و در مزد اطاعت از امر خود تشویق و

از عقاب ارتکاب نهی خود تهدید فرمودی.

و تو برای ما دشمنی قرار دادی که با ما مکر می کند و او را بر ما تسلطی دادی، که ما را بدان پایه بر او تسلط نیست، او را در دلهای ما منزل دادی و در مجاری خون ما روان ساختی. اگر ما غافل شویم او غافل نمی شود، و اگر ما فراموش کنیم او فراموش نمی کند. ما را از عقاب تو ایمن می سازد، و از غیر تو می ترساند.

چون به کار زشت و رسوائی همت گماریم تشجیعمان می کند، و چون به کار شایسته ای رو آوریم ما را از آن باز می دارد. ما را به گناهان و شهوات آلوده می خواهد، و به پیروی از شبهات اشاره می کند. اگر ما را وعده ای دهد دروغ می گوید، و اگر به آرزوها سرگرمان سازد، خلف می کند، و اگر مکرش را از ما نگردانی ما را گمراه می سازد، و اگر از فساد او نگاهمان نداری ما را می لغزاند.

خدایا پس به سلطنت خود او را از تسلط بر ما مقهور ساز، تا به وسیله کثرت دعایمان او را از ما بازداری و سر انجام به مدد لطف تو در زمره معصومین از نیرنگ او در آئیم.

خدایا همه مسألت هایم را عطا کن، و حوائجم را بر آور، و مرا از اجابت دعا ممنوع مساز و حال آنکه خود آن را برایم ضمانت کرده ای و میان خود و دعای من حجاب قرار مده و حال آن که تو خود مرا به آن فرمان داده ای. هر چه را که در دنیا و آخرت باعث اصلاح حال من شود به من انعام فرمای. یاد کرده باشم یا فراموش، ظاهر

کرده باشم یا پنهان، آشکارا خواسته باشم یا در پنهان، و مرا در همه این احوال، به وسیله مسئلتم از تو از جمله مصلحان، و به طلبیدن از تو در عداد کامیابان، و به توکل بر تو از نامحرمان قرار ده.

و در زمره کسانی در آور که به پناه بردن بر تو عادت کرده، و در سوداگری با تو سود برده، و در پناه عزت تو قرار گرفته، و در پرتو جود و کرمت، از خوان فضل پهناورت روزی حلال بر ایشان توسعه یافته، و با مدد لطفت از ذلت به عزت رسیده و در کنف عدلت از ظلم پناه جسته، و به رحمتت از بلا عافیت یافته، و به برکت بی نیازیت از درویشی توانگر شده، و به نگهداریت از گناهان و لغزشها و خطاها معصوم مانده، و به یمن طاعتت به پوییدن راه خیر و هدایت و صواب موفق شده اند، و به قدرتت میان ایشان و گناهان حائلی و حاجبی پدید آمده است، و هر گونه نافرمانی تو را فرو گذاشته، و در جوار تو سکونت جسته اند.

خدایا همه آن مراتب را به توفیق و رحمتت به ما عطا فرمای، و ما را از عذاب جهنم پناه ده و به همه مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات مانند آنچه من از تو برای خود و فرزندانم خواسته در عاجل دنیا و در آجل آخرت عطا فرمای، زیرا که تو نزدیک و اجابت کننده و شنوا و دانا و عفو کننده و آمرزنده مهربان و بخشنده ای.

و ما را در دنیا حسنه ای و در آخرت حسنه ای عطا فرمای و از عذاب جهنم نگاه دار.

۲۶- نیایش، درباره همسایگان

نیایش، درباره

همسایگان و دوستانش هنگامی که از ایشان یاد می کرد

(۲۶) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ لِجِیرَانِهِ وَ أَوْلِیَائِهِ إِذَا ذَکَرَهُمْ:

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ تَوَلّنِی فِی جِیرَانِی وَ مَوَالِیّ الْعَارِفِینَ بِحَقّنَا، وَ الْمُنَابِذِینَ لِأَعْدَائِنَا بِأَفْضَلِ وَلَایَتِکَ.

و وَفّقْهُمْ لِإِقَامَهِ سُنّتِکَ، وَ الْأَخْذِ بِمَحَاسِنِ أَدَبِکَ فِی إِرْفَاقِ ضَعِیفِهِمْ، وَ سَدّ خَلّتِهِمْ، وَ عِیَادَهِ مَرِیضِهِمْ، وَ هِدَایَهِ مُسْتَرْشِدِهِمْ، وَ مُنَاصَحَهِ مُسْتَشِیرِهِمْ، وَ تَعَهّدِ قَادِمِهِمْ، وَ کِتْمَانِ أَسْرَارِهِمْ، وَ سَتْرِ عَوْرَاتِهِمْ، وَ نُصْرَهِ مَظْلُومِهِمْ، وَ حُسْنِ مُوَاسَاتِهِمْ بِالْمَاعُونِ، وَ الْعَوْدِ عَلَیْهِمْ بِالْجِدَهِ وَ الْإِفْضَالِ، وَ إِعْطَاءِ مَا یَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السّؤَالِ وَ اجْعَلْنِی اللّهُمّ أَجْزِی بِالْإِحْسَانِ مُسِیئَهُمْ، وَ أُعْرِضُ بِالتّجَاوُزِ عَنْ ظَالِمِهِمْ، وَ أَسْتَعْمِلُ حُسْنَ الظّنّ فِی کَافّتِهِمْ، وَ أَتَوَلّی بِالْبِرّ عَامّتَهُمْ، وَ أَغُضّ بَصَرِی عَنْهُمْ عِفّهً، وَ أُلِینُ جَانِبِی لَهُمْ تَوَاضُعاً، وَ أَرِقّ عَلَی أَهْلِ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ رَحْمَهً، وَ أُسِرّ لَهُمْ بِالْغَیْبِ مَوَدّهً، وَ أُحِبّ بَقَاءَ النّعْمَهِ عِنْدَهُمْ نُصْحاً، وَ أُوجِبُ لَهُمْ مَا أُوجِبُ لِحَامّتِی، وَ أَرْعَی لَهُمْ مَا أَرْعَی لِخَاصّتِی.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِی مِثْلَ ذَلِکَ مِنْهُمْ، وَ اجْعَلْ لِی أَوْفَی الْحُظُوظِ فِیمَا عِنْدَهُمْ، وَ زِدْهُمْ بَصِیرَهً فِی حَقّی، وَ مَعْرِفَهً بِفَضْلِی حَتّی یَسْعَدُوا بِی وَ أَسْعَدَ بِهِمْ، آمِینَ رَبّ الْعَالَمِینَ.

ترجمه دعای ۲۶

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به بهترین وجهی در رعایت حق همسایگان و دوستانم که به حق ما عارف و با دشمنان ما مخالفند اعانت کن، و ایشان را در اصلاح خودشان برای بر پا داشتن سنت و فرا گرفتن آداب پسندیده خودت در ارفاق به ضعیف، و جبران فقر، و عیادت بیمار، و راهنمائی هدایت جوی، و نصیحت مشورت کننده، و دیدن کردن از تازه وارد،

و پنهان داشتن اسرار و پوشاندن عیبها، و یاری مظلوم، و حسن مواسات در مایحتاج و ابزار خانه و نفع رساندن به وسیله عطیه و بخشش فراوان، و بخشیدن ضروریات زندگی به یکدیگر پیش از سؤال، موفق دار.

و مرا نیز.

خدایا بر آن دار که بد کردارشان را به نیکی پاداش دهم، و از ستمکارشان به عفو و اغماض در گذرم، و خوش بینی را درباره همه ایشان بکار بندم.

و دست مهر و شفقت بالای سرشان بگشایم و دیده ام را به آئین عفت از ایشان فرو پوشم، و از سر فروتنی با ایشان سازش و نرمش کنم، و بر مبتلایانشان از سر مهر دلسوزی کنم و در غیابشان دوستی خود را ظاهر سازم، و از روی اخلاص بقاء نعمت را نزد ایشان دوست بدارم، و هر چه درباره خویشان خود مقرر می دارم درباره ایشان نیز برقرار سازم، و آنچه درباره خواص خود منظور می کنم نسبت به ایشان نیز منظور دارم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا نیز از جانب ایشان رفتاری از این گونه نصیب فرمای، و کاملترین بهره ها را در آنچه نزد ایشان است برایم مقرر ساز و بصیرتشان را در حق من و معرفتشان را به فضل من بیفزای، تا ایشان به وسیله من سعادتمند شوند و من به وسیله ایشان نیکبخت گردم دعایم را مستجاب فرمای ای پروردگار جهانیان.

۲۷– نیایش، درباره مرزداران

(۲۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ لِأَهْلِ الثّغُورِ:

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ حَصّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزّتِک، وَ أَيّدْ حُمَاتَهَا بِقُوّتِک، وَ أَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَتِک.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ كَثّرْ عِدّتَهُمْ، وَ اشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ، وَ احْرُسْ حَوْزَتَهُمْ،

وَ امْنَعْ حَوْمَتَهُمْ، وَ أَلِّفْ جَمْعَهُمْ، وَ دَبِّرْ أَمْرَهُمْ، وَ وَاتِرْ بَيْنَ مِيَرِهِمْ، وَ تَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤَنِهِمْ، وَ اعْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ، وَ أَعِنْهُمْ بِالصَّبْرِ، وَ الْطُفْ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلِّمْهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ بَصِّرْهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمُ الْخَدَّاعَةِ الْغَرُورِ، وَ امْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفَتُونِ، وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ، وَ لَوِّحْ مِنْهَا لِأَبْصَارِهِمْ مَا أَعْدَدْتَ فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكَرَامَةِ وَ الْحُورِ الْحِسَانِ وَ الْأَنْهَارِ الْمُطَّرِدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرِبَةِ وَ الْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لَا يَهُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ، وَ لَا يُحَدِّثَ نَفْسَهُ عَنْ قِرْنِهِ بِفِرَارٍ.

اللَّهُمَّ افْلُلْ بِذَلِكَ عَدُوَّهُمْ، وَ اقْلِمْ عَنْهُمْ أَظْفَارَهُمْ، وَ فَرِّقْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَسْلِحَتِهِمْ، وَ اخْلَعْ وَثَائِقَ أَفْئِدَتِهِمْ، وَ بَاعِدْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَزْوِدَتِهِمْ، وَ حَيِّرْهُمْ فِي سُبُلِهِمْ، وَ ضَلِّلْهُمْ عَنْ وَجْهِهِمْ، وَ اقْطَعْ عَنْهُمُ الْمَدَدَ، وَ انْقُصْ مِنْهُمُ الْعَدَدَ، وَ امْلَأْ أَفْئِدَتَهُمُ الرُّعْبَ، وَ اقْبِضْ أَيْدِيَهُمْ عَنِ الْبَسْطِ، وَ اخْزِمْ أَلْسِنَتَهُمْ عَنِ النُّطْقِ، وَ شَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ وَ نَكِّلْ بِهِمْ مَنْ وَرَاءَهُمْ، وَ اقْطَعْ بِخِزْيِهِمْ أَطْمَاعَ مَنْ بَعْدَهُمْ.

اللَّهُمَّ عَقِّمْ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ، وَ يَبِّسْ أَصْلَابَ رِجَالِهِمْ، وَ اقْطَعْ نَسْلَ دَوَابِّهِمْ وَ أَنْعَامِهِمْ، لَا تَأْذَنْ لِسَمَائِهِمْ فِي قَطْرٍ، وَ لَا لِأَرْضِهِمْ فِي نَبَاتٍ.

اللَّهُمَّ وَ قَوِّ بِذَلِكَ مِحَالَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَ حَصِّنْ بِهِ دِيَارَهُمْ، وَ ثَمِّرْ بِهِ أَمْوَالَهُمْ، وَ فَرِّغْهُمْ عَنْ مُحَارَبَتِهِمْ لِعِبَادَتِكَ، وَ عَنْ مُنَابَذَتِهِمْ لِلْخَلْوَةِ بِكَ حَتَّى لَا يُعْبَدَ فِي بِقَاعِ الْأَرْضِ غَيْرُكَ، وَ لَا تُعَفَّرَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ جَبْهَةٌ دُونَكَ.

اللَّهُمَّ اغْزُ بِكُلِّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى مَنْ بِإِزَائِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَ أَمْدِدْهُمْ بِمَلَائِكَةٍ

مِنْ عِنْدِكَ مُرْدِفِينَ حَتّى يَكْشِفُوهُمْ إِلَى مُنْقَطَعِ التّرَابِ قَتْلًا فِى أَرْضِكَ وَ أَسْراً، أَوْ يُقِرّوا بِأَنّكَ أَنْتَ اللّهُ الّذِى لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

اللّهُمّ وَ اعْمُمْ بِذَلِكَ أَعْدَاءَكَ فِى أَقْطَارِ الْبِلَادِ مِنَ الْهِنْدِ وَ الرّومِ وَ التّرْكِ وَ الْخَزَرِ وَ الْحَبَشِ وَ النّوبَهِ وَ الزّنْجِ وَ السّقَالِبَهِ وَ الدّيَالِمَهِ وَ سَائِرِ أُمَمِ الشّرْكِ، الّذِينَ تَخْفَى أَسْمَاؤُهُمْ وَ صِفَاتُهُمْ، وَ قَدْ أَحْصَيْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ، وَ أَشْرَفْتَ عَلَيْهِمْ بِقُدْرَتِكَ.

اللّهُمّ اشْغَلِ الْمُشْرِكِينَ بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ أَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ، وَ خُذْهُمْ بِالنّقْصِ عَنْ تَنَقّصِهِمْ، وَ ثَبّطْهُمْ بِالْفُرْقَهِ عَنِ الِاحْتِشَادِ عَلَيْهِمْ.

اللّهُمّ أَخْلِ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْأَمَنَهِ، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنَ الْقُوّهِ، وَ أَذْهِلْ قُلُوبَهُمْ عَنِ الِاحْتِيَالِ، وَ أَوْهِنْ أَرْكَانَهُمْ عَنْ مُنَازَلَهِ الرّجَالِ، وَ جَبّنْهُمْ عَنْ مُقَارَعَهِ الْأَبْطَالِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنْداً مِنْ مَلَائِكَتِكَ بِبَأْسٍ مِنْ بَأْسِكَ كَفِعْلِكَ يَوْمَ بَدْرٍ، تَقْطَعُ بِهِ دَابِرَهُمْ وَ تَحْصُدُ بِهِ شَوْكَتَهُمْ، وَ تُفَرّقُ بِهِ عَدَدَهُمْ.

اللّهُمّ وَ امْزُجْ مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ، وَ أَطْعِمَتَهُمْ بِالْأَدْوَاءِ، وَ ارْمِ بِلَادَهُمْ بِالْخُسُوفِ، وَ أَلِحّ عَلَيْهَا بِالْقُذُوفِ، وَ افْرَعْهَا بِالْمُحُولِ، وَ اجْعَلْ مِيَرَهُمْ فِى أَحَصّ أَرْضِكَ وَ أَبْعَدِهَا عَنْهُمْ، وَ امْنَعْ حُصُونَهَا مِنْهُمْ، أَصِبْهُمْ بِالْجُوعِ الْمُقِيمِ وَ السّقْمِ الْأَلِيمِ. للّهُمّ وَ أَيّمَا غَازٍ غَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلّتِكَ، أَوْ مُجَاهِدٍ جَاهَدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ سُنّتِكَ لِيَكُونَ دِينُكَ الْأَعْلَى وَ حِزْبُكَ الْأَقْوَى وَ حَظّكَ الْأَوْفَى فَلَقّهِ الْيُسْرَ، وَ هَيّئْ لَهُ الْأَمْرَ، وَ تَوَلّهُ بِالنّجْحِ، وَ تَخَيّرْ لَهُ الْأَصْحَابَ، وَ اسْتَقْوِ لَهُ الظّهْرَ، وَ أَسْبِغْ عَلَيْهِ فِى النّفَقَهِ، وَ مَتّعْهُ بِالنّشَاطِ، وَ أَطْفِ عَنْهُ حَرَارَهَ الشّوْقِ، وَ أَجِرْهُ مِنْ غَمّ الْوَحْشَهِ، وَ أَنْسِهِ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ. أْثُرْ لَهُ حُسْنَ النّيّهِ، وَ تَوَلّهُ بِالْعَافِيَهِ، وَ أَصْحِبْهُ السّلَامَهَ، وَ أَعْفِهِ مِنَ الْجُبْنِ، وَ أَلْهِمْهُ الْجُرْأَهَ، وَ ارْزُقْهُ

الشّدّة، وَ أَيِّدْهُ بِالنّصْرة، وَ عَلّمْهُ السّيَرَ وَ السّنَنَ، وَ سَدّدْهُ فِی الْحُكْمِ، وَ اعْزِلْ عَنْهُ الرّيَاءَ، وَ خَلّصْهُ مِنَ السّمْعَهِ، وَ اجْعَلْ فِكْرَهُ وَ ذِكْرَهُ وَ ظَعْنَهُ وَ إِقَامَتَهُ، فِيكَ وَ لَكَ.

فَإِذَا صَافّ عَدُوّكَ وَ عَدُوّهُ فَقَلّلْهُمْ فِی عَيْنِهِ، وَ صَغّرْ شَأْنَهُمْ فِی قَلْبِهِ، وَ أَدِلْ لَهُ مِنْهُمْ، وَ لَا تُدِلْهُمْ مِنْهُ، فَإِنْ خَتَمْتَ لَهُ بِالسّعَادَهِ، وَ قَضَيْتَ لَهُ بِالشّهَادَهِ فَبَعْدَ أَنْ يَجْتَاحَ عَدُوّكَ بِالْقَتْلِ، وَ بَعْدَ أَنْ يَجْهَدَ بِهِمُ الْأَسْرُ، وَ بَعْدَ أَنْ تَأْمَنَ أَطْرَافُ الْمُسْلِمِينَ، وَ بَعْدَ أَنْ يُوَلّیَ عَدُوّكَ مُدْبِرِينَ.

اللّهُمّ وَ أَيّمَا مُسْلِمٍ خَلَفَ غَازِياً أَوْ مُرَابِطاً فِی دَارِهِ، أَوْ تَعَهّدَ خَالِفِيهِ فِی غَيْبَتِهِ، أَوْ أَعَانَهُ بِطَائِفَهٍ مِنْ مَالِهِ، أَوْ أَمَدّهُ بِعِتَادٍ، أَوْ شَحَذَهُ عَلَی جِهَادٍ، أَوْ أَتْبَعَهُ فِی وَجْهِهِ دَعْوَهً، أَوْ رَعَی لَهُ مِنْ وَرَائِهِ حُرْمَهً، فَأَجِرْ لَهُ مِثْلَ أَجْرِهِ وَزْناً بِوَزْنٍ وَ مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَ عَوّضْهُ مِنْ فِعْلِهِ عِوَضاً حَاضِراً يَتَعَجّلُ بِهِ نَفْعَ مَا قَدّمَ وَ سُرُورَ مَا أَتَی بِهِ، إِلَی أَنْ يَنْتَهِیَ بِهِ الْوَقْتُ إِلَی مَا أَجْرَيْتَ لَهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَ أَعْدَدْتَ لَهُ مِنْ كَرَامَتِكَ.

اللّهُمّ وَ أَيّمَا مُسْلِمٍ أَهَمّهُ أَمْرُ الْإِسْلَامِ، وَ أَحْزَنَهُ تَحَزّبُ أَهْلِ الشّرْكِ عَلَيْهِمْ فَنَوَی غَزْواً، أَوْ هَمّ بِجِهَادٍ فَقَعَدَ بِهِ ضَعْفٌ، أَوْ أَبْطَأَتْ بِهِ فَاقَهٌ، أَوْ أَخّرَهُ عَنْهُ حَادِثٌ، أَوْ عَرَضَ لَهُ دُونَ إِرَادَتِهِ مَانِعٌ فَاكْتُبِ اسْمَهُ فِی الْعَابِدِينَ، وَ أَوْجِبْ لَهُ ثَوَابَ الْمُجَاهِدِينَ، وَ اجْعَلْهُ فِی نِظَامِ الشّهَدَاءِ وَ الصّالِحِينَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ آلِ مُحَمّدٍ، صَلَاهً عَالِيَهً عَلَی الصّلَوَاتِ، مُشْرِفَهً فَوْقَ التّحِيّاتِ، صَلَاهً لَا يَنْتَهِی أَمَدُهَا، وَ لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهَا كَأَتَمّ مَا مَضَی مِنْ صَلَوَاتِكَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ، إِنّكَ الْمَنّانُ الْحَمِيدُ الْمُبْدِئُ الْمُعِيدُ الْفَعّالُ لِمَا تُرِيدُ.

ترجمه دعای ۲۷

خدایا بر

محمـد و آلش رحمت فرست، و مرزهـای مسـلمانان را به عزت و به قـدرت خود محکم گردان، و محـافظين مرزها رابه نيروی خود تقويت فرمای و عطايای ايشان را از توانگری خود سرشار ساز.

خدايا بر محمد و آلش رحمت فرست، و عده ايشان را افزون ساز، و اسلحه ايشان را برا کن، و حوزه ايشان را حراست نمای، و نقـاط حسـاس جبهه شـان را محکم کن، و جمعيتشان را الفت بخش و کارشان را به وجه شايسـته رو براه کن، و آذوقه شان را پيـاپی برسـان، و مشـکلاتشان را خود به تنهـائی کفـايت نمای، و ايشان را به نصـرت خود تقويت کن، و به صبر مـدد رسان، و چاره جوئيهای دقيق بياموز.

خـدايا بر محمـد و آلش رحمـت فرست، و آن دقـايق جنگی را که به آن جاهلنـد به ايشـان بشـناسان، و آنچه را که نمی دانند تعليمشان کن، و آنچه را که نمی بينند به ايشان بنمای.

خـدايا بر محمـد و آلش رحمت فرست، و هنگام برخورد با دشـمن فکر دنيای فريبنـده گول زننـده را از يادشان ببر، و انديشـه های مال گمراه کننده را از دلهاشان بزدای.

و بهشت را نصب العينشـان سـاز، و آنچه را که در بهشت فراهم سـاخته ای، از مسـکنهای جاويـد، و منزلهـای عزت، و حوريان زيبا، و نهرهائی که به انواع آشاميدنی ها روان شده، و درختانی که زير بار ميوه ها خم گشـته، پيش چشمشان جلوه گر ساز، تا هيچ يک از ايشان آهنگ روی برگرداندن از دشمنی نکند و به خيال فرار از برابر هماوردی مانند خود نيفتد.

خدايا به اين وسيله دشمنانشان را در هم شکن و چنگ قدرت دشمنان را از ايشان کوتاه گردان و ميان دشمنان

و سلاح هاشان جدائی افکن، و روحیه دشمنانشان را ضعیف کن، و میان آنان و زاد و توشه ایشان فاصله بیفکن، و در راهها سرگردانشان ساز، و از مقصد آواره و گمراهشان کن، و کمک را از ایشان ببر و از شمارشان بکاه، و دلهاشان را از ترس پر ساز، و دستهاشان را از گشودن بازدار، و زبانهاشان را از گفتار فرو بند، و با هزیمت پیشتازانشان قلب لشگرشان را پراکنده کن و شکست ایشان را؛ باعث روی بر تافتن ساقه ساز، و به خوار ساختن ایشان امیدهای قوای ذخیره را که دنبال ایشانند قطع کن.

خدایا رحمهای مادرانشان را از حمل و ولادت عقیم ساز، و اصلاب پدرانشان را خشک گردان، و نسل اسبها و شتر و گاو و گوسفندشان را قطع کن، و آسمانشان را باریدن و زمینشان را روئیدن مفرمای.

خدایا از این راه تدبیر اهل اسلام را نیرومند، و شهرهاشان را محکم، و اموالشان را افزون ساز و خاطرشان را از جنگ با دشمنان برای عبادتت بپرداز و از مبارزه با ایشان برای خلوت گزیدن با تو آسوده ساز. تا در سراسر زمین غیر از تو پرستیده نشود، و جز در پیشگاه تو برای احدی پیشانی ای به خاک سوده نگردد.

خدایا هر یک از صفوف مسلمانان را بر صفهای مشرکانی که با ایشان بر سر جنگند غالب ساز، و ایشان را به صفوف پیاپی از فرشتگانت مدد فرست، تا دشمنان را تا آخرین نقاط خاک در زمین تو به قتل و اسارت منهزم سازند. مگر آنکه اقرار کنند که توئی آن خدائی که جز او معبودی نیست، و تنها و بی شریکی.

خدایا و این سرنوشت را

بر همه دشـمنانت در اقطار کشورها تعمیم ده، از هنـد، روم، ترکسـتان، کرانه های خزر، حبشه، نوبه، زنگبار. سـرزمین صـقالبه، دیـالمه و سـایر طوایف مشـرکینی که نـام و نشانشـان پوشـیده است، و تو خود ایشـان را می شناسـی و به قـدرت خود بر ایشان مشرفی.

خدایا مشـرکان را از دستبرد به مرزهای مسلمین با اختلاف داخلی مشغول و به کاهش یکدیگرشان از کاستن مسلمانان بازدار، و رشته اتحادشان را از صف آرائی در برابر مسلمین بگسل.

خدایا دلهاشان را از ایمنی، و بدنهاشان را از توانائی تهی کن.

و افکارشـان را از چـاره جوئی غافـل سـاز، و مقاومتشان را در مبارزه با پیادگان اسـلام سـست کن، و ایشان را از زد و خورد با قهرمانان سـپاه اسـلام بترسان، و مانند روز بدر لشـگری از فرشتگانت را با عذابی از عذابهایت بر ایشان برانگیز که به وسیله آن ریشه ایشان را قطع کنی، و شوکتشان را بدروی وعده ایشان را پراکنده سازی.

خدایا آبهاشان را به وبا و خوراکشان را به امراض بیامیز، و شهرهاشان را به زمین فرو بر، و بلاهای پیاپی بر سرزمینشان ببار.

و خشـکسالی و قحط را بر سـرشان بکـوب، و آذوقـه هاشـان را در بی برکـت تریـن و دورتریـن نقـاط زمیـن خـود قرار ده، و سنگرهای زمین را از پناه دادن ایشان بازدار، آنان را به گرسنگی دائم، و بیماری دردناک دچار کن.

خـدایا هر جنگ آوری از اهل دین تو که با ایشان بجنگـد، یا هر مجاهـدی از پیروان طریقت تو که با ایشان جهاد کند. تا دین تو برتر و حزب تو قویتر، و نصیب تو کاملتر گردد، پس آسانی را در امر او فراز آور و کار را

برایش روبراه ساز، و پیروزیش را خود بر عهده گیر، و یاران را برایش برگزین، و پشتش را قوی ساز.

و درآمدش را سرشار کن، و او را از خرمی کامیاب ساز، و آتش اشتیاق دیدار وطن را در دلش سرد کن.

و او را از غم تنهائی برهان، و یاد خویشان و فرزندان را فراموشش ساز، و حسن نیت را برایش برگزین، و عافیتش را به عهده خود گیر، و سلامت را رفیق راهش ساز، و او را از جبن محفوظ دار، و جرأت را در دلش بیفکن و نیرومندی را روزیش کن و او را به یاری خود تأیید فرمای، و طریقه ها و سنتهای حق را به او بیاموز و در حکومت، او را راه صواب بنما، و ریاکاری را از او برطرف کن، و او را از دلبستگی به اسم و آوازه برهان، و فکر و ذکر و رفتن و ایستادنش را در راه خود و برای خودت قرار ده، پس چون با دشمن خود و دشمن تو روبرو شود ایشان را در نظرش اندک بنمای، و مقاومتشان را در دلش کوچک ساز، و او را بر ایشان غلبه ده، و ایشان را بر او چیره مساز.

پس اگر عمرش را به نیکبختی پایان دهی و شهادت را روزیش سازی، شهادتش را بعد از آن قرار ده که ریشه دشمنانت را برکند، و اهل و عیالشان را اسیر کند، بعد از آنکه آرامش در مرزهای مسلمانان برقرار شده باشد.

و دشمنانت پشت به میدان جنگ کرده باشند.

خدایا هر مسلمانی که امور خانه جنگجوئی یا مرزداری را اداره کند، یا در غیبت او خانواده اش را کفالت کند،

یـا او را به قسـمتی از مـال خود اعـانت نمایـد، یـا او را به ساز و برگی مـدد دهـد، یا بر جهاد وا دارد، یا دعای خیری، به طرف مقصدی که پیش گرفته، روانه سازد، یا در غیاب او احترام و آبرویش را رعایت کند، پس او را سـنگ به سنگ و مثل به مثل، برابر اجر آن مجاهـد، اجر ده، و در مقابـل کـارش مزد نقـدی عطـا کن که در دنیـا نفع آنچه را پیش از این انجام داده و شادی کـاری را که به جـا آورده دریابـد. تـا آنگاه که کاروان زمان او را در آخرت به فضل و احسانی که برایش جاری ساخته ای و کرامت و عزتی که برایش مهیا کرده ای برساند.

خـدایا هر مسـلمانی که کار و فکر اسـلام او را دل مشـغول سازد، و اجتماع اهل شـرک در برابر مسـلمین او را غمگین کنـد، تا آنجا که نیت جنگ و آهنگ جهاد کند، پس ضـعف او را فرو نشاند، یا فقر، کارش را به تعویق اندازد، یا پیش آمدی او را از اجرای قصـد خود به تـأخیر افکنـد، یـا مـانعی در برابر اراده اش پیش آیـد، پس نامش را در دفتر عبادت کننـدگان ثبت کن، و ثواب مجاهدین را به او ارزانی دار، او را در زمره شهیدان و صالحان محسوب کن.

خدایا رحمت فرست بر محمد، بنده و فرسـتاده خود و بر آل محمد، رحمتی بلندتر و برتر از همه رحمتها، و بر فراز کنگره کاخ درودها؛ رحمتی که مدتش پایان نپذیرد، و شماره اش قطع نشود، از کاملترین نمونه رحمتهائی که بر یکی از دوستانت گذشته است.

زیرا که توئی عطابخش ستوده آغاز

کننده باز گرداننده به جا آورنده هر چه بخواهی

۲۸– در اظهار ترس از خدا

(۲۸) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَفَزِّعاً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِی إِلَيْکَ وَ أَقْبَلْتُ بِکُلِّی عَلَيْکَ وَ صَرَفْتُ وَجْهِی عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَی رِفْدِکَ وَ قَلَبْتُ مَسْأَلَتِی عَمَّنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ فَضْلِکَ وَ رَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَی الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ.

فَکَمْ قَدْ رَأَيْتُ يَا إِلَهِی مِنْ أُنَاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِکَ فَذَلُّوا، وَ رَامُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاکَ فَافْتَقَرُوا، وَ حَاوَلُوا الِارْتِفَاعَ فَاتَّضَعُوا، فَصَحَّ بِمُعَايَنَةِ أَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ وَفَّقَهُ اعْتِبَارُهُ، وَ أَرْشَدَهُ إِلَی طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارُهُ.

فَأَنْتَ يَا مَوْلَایَ دُونَ کُلِّ مَسْئُولٍ مَوْضِعُ مَسْأَلَتِی، وَ دُونَ کُلِّ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَلِیُّ حَاجَتِی أَنْتَ الْمَخْصُوصُ قَبْلَ کُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِی، لَا يَشْرَکُکَ أَحَدٌ فِی رَجَائِی، وَ لَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَکَ فِی دُعَائِی، وَ لَا يَنْظِمُهُ وَ إِيَّاکَ نِدَائِی لَکَ يَا إِلَهِی وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ، وَ مَلَکَةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ، وَ فَضِيلَةُ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ، وَ دَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَ الرِّفْعَةِ.

و مَنْ سِوَاکَ مَرْحُومٌ فِی عُمُرِهِ، مَغْلُوبٌ عَلَی أَمْرِهِ، مَقْهُورٌ عَلَی شَأْنِهِ، مُخْتَلِفُ الْحَالَاتِ، مُتَنَقِّلٌ فِی الصِّفَات فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ، وَ تَکَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَ الْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

ترجمه دعای ۲۸

خدایا همانا که من، به بریدنم از غیر و به پیوستنم به تو، دل را پیراسته ام، و سراپا به سوی تو رو آورده ام، و از کسی که خود به عطای تو محتاج است روی بر تافته ام.

و دست مسألت از جانب آنکه خود از فضل تو بی نیاز نیست، گردانده ام.

و دانسته ام که خواهش محتاج از محتاج دیگر دلیل سفاهت رأی و گمراهی عقل او است.

زیرا چه بسا مردمی را دیده ام ای معبود من که به وسیله غیر تو عزت طلبیدند و خوار شدند، و از دیگری

ثروت خواستند و فقیر شدند، و قصد بلندی کردند و پست گشتند.

پس در اثر مشاهده امثال ایشان پیش بینی آن شخص دور اندیش درست در آمد، که عبرت گرفتنش او را موفق ساخته بود و آزمایشش او را به راه راست رهبری کرده بود.

و از این جهت مرجع خواهش من ای مولای من توئی، نه مسئول دیگر، و متصدی حاجتم توئی، نه مطلوب دیگر. پیش از هر مدعوی تو مخصوص به دعای منی، در حالتی که هیچکس در نظر امید من با تو شریک نیست، و هیچکس در دعای من با تو برابر نیست، و ندای من هیچکس را با تو در نمی پیوندد.

ای معبود من، یگانگی ذات و صفات یا «وحدانیت عدد» و اداره نیروی نفوذناپذیر و افزون از حد و کمال توانائی بر هر گونه تصرف و نیرومندی بر هر کار دشوار و منزلت علو سلطان و رفعت شأن مخصوص تو است و ما سوای تو در دوره عمر خود، به چشم شفقت منظور، و در امور خود مسخر و مجبور، و در کار خود مغلوب و مقهورند و از حالی به حالی متحول و از صفتی به صفتی منتقل می شوند.

پس تو از داشتن اشتباه و اضداد برتر، و از مقایسه امثال و اقران بزرگتری.

پس منزهی تو، معبودی به جز تو نیست.

۲۹- نیایش، هنگامی که روزی بر او تنگ می شد

(۲۹) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا قُتّرَ عَلَيْهِ الرّزْقُ:

اللّهُمّ إِنّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظّنّ، وَ فِي آجَالِنَا بِطُولِ الْأَمَلِ حَتّى الْتَمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوقِينَ، وَ طَمِعْنَا بِآمَالِنَا فِي أَعْمَارِ الْمُعَمّرِينَ.

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لَنَا يَقِيناً صَادِقاً تَكْفِينَا بِهِ مِنْ مَئُونَةِ الطّلَبِ، وَ أَلْهِمْنَا ثِقَةً

خَالِصَةً تُغْفِینَا بِهَا مِنْ شِدّهِ النّصَبِ وَ اجْعَلْ مَا صَرّحْتَ بِهِ مِنْ عِدَتِکَ فِی وَحْیِکَ، وَ أَتْبَعْتَهُ مِنْ قَسَمِکَ فِی کِتَابِکَ، قَاطِعاً لِاهْتِمَامِنَا بِالرّزْقِ الّذِی تَکَفّلْتَ بِهِ، وَ حَسْماً لِلِاشْتِغَالِ بِمَا ضَمِنْتَ الْکِفَایَهَ لَهُ فَقُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقّ الْأَصْدَقُ، وَ أَقْسَمْتَ وَ قَسَمُکَ الْأَبَرّ الْأَوْفَی وَ فِی السّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ.

ثُمّ قُلْتَ فَوَ رَبّ السّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنّهُ لَحَقّ مِثْلَ مَا أَنّکُمْ تَنْطِقُونَ.

ترجمه دعای ۲۹

خدایا تو ما را در روزیهامان به سوء ظن و در عمرهامان به طول أمل آزموده ای تا آنجا که ارزاق تو را از نزد روزیخواران طلب کردیم، و به سبب آرزوهای دراز در عمرهای طولانی معمرین طمع بستیم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را یقین راسخی ببخش که به وسیله آن از رنج طلب با زمان داری، و اطمینان خالصی در دل ما افکن که با آن از شدت تعب معافمان کنی.

و وعده ای را که در وحی خود به تصریح کرده ای و در کتاب خود به دنبالش قسم یاد فرموده ای وسیله قطع اهتمام و دل مشغولی ما از رزقمان قرار ده، رزقی که تو خود تعهد آن را کفالت کرده ای.

پس گفته ای و گفته تو حق و راست ترین گفته ها است.

و قسم یاد کرده ای و قسم تو راست ترین و وفا کننده ترین قسمها است:

«روزی شما و آنچه به آن وعده داده می شوید در آسمان است»

آنگاه فرموده ای:

پس به پروردگار آسمان و زمین قسم که هر آینه آن حق است مثل آنکه شما سخن می گوئید.»

۳۰- نیایش، در طلب کمک بر پرداختن قرض

(۳۰) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی الْمَعُونَهِ عَلَی قَضَاءِ الدّیْنِ:

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِیَ الْعَافِیَهَ مِنْ دَیْنٍ تُخْلِقُ بِهِ وَجْهِی، وَ یَحَارُ فِیهِ ذِهْنِی، وَ یَتَشَعّبُ لَهُ فِکْرِی، وَ یَطُولُ بِمُمَارَسَتِهِ شُغْلِی وَ أَعُوذُ بِکَ، یَا رَبّ، مِنْ هَمّ الدّیْنِ وَ فِکْرِهِ، وَ شُغْلِ الدّیْنِ وَ سَهَرِهِ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِذْنِی مِنْهُ، وَ أَسْتَجِیرُ بِکَ، یَا رَبّ، مِنْ ذِلّتِهِ فِی الْحَیَاهِ، وَ مِنْ تَبِعَتِهِ بَعْدَ الْوَفَاهِ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِرْنِی مِنْهُ بِوُسْعٍ فَاضِلٍ أَوْ کَفَافٍ وَاصِلٍ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ

احْجُبْنِی عَنِ السَّرَفِ وَ الِازْدِیَادِ، وَ قَوِّمْنِی بِالْبَذْلِ وَ الِاقْتِصَادِ، وَ عَلِّمْنِی حُسْنَ التَّقْدِیرِ، وَ اقْبِضْنِی بِلُطْفِکَ عَنِ التَّبْذِیرِ، وَ أَجْرِ مِنْ أَسْبَابِ الْحَلَالِ أَرْزَاقِی، وَ وَجِّهْ فِی أَبْوَابِ الْبِرِّ إِنْفَاقِی، وَ ازْوِ عَنِّی مِنَ الْمَالِ مَا یُحْدِثُ لِی مَخِیلَةً أَوْ تَأَدِّیاً إِلَی بَغْیٍ أَوْ مَا أَتَعَقَّبُ مِنْهُ طُغْیَاناً.

اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَیَّ صُحْبَةَ الْفُقَرَاءِ، وَ أَعِنِّی عَلَی صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ

وَ مَا زَوَیْتَ عَنِّی مِنْ مَتَاعِ الدُّنْیَا الْفَانِیَةِ فَاذْخَرْهُ لِی فِی خَزَائِنِکَ الْبَاقِیَةِ وَ اجْعَلْ مَا خَوَّلْتَنِی مِنْ حُطَامِهَا، وَ عَجَّلْتَ لِی مِنْ مَتَاعِهَا بُلْغَةً إِلَی جِوَارِکَ وَ وُصْلَةً إِلَی قُرْبِکَ وَ ذَرِیعَةً إِلَی جَنَّتِکَ، إِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ، وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْکَرِیمُ.

ترجمه دعای ۳۰

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا رهائی بخش از قرضی که خفت آن آبرویم را ببرد و ذهنم را متشتت و پریشان کند، و فکرم برای آن پراکنده شود، و کارم در علاج آن به طول انجامد.

و به تو پناه می برم ای پروردگار من از غصه قرض و اندیشه اش و از کار وام و بی خوابیش.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا از آن پناه ده.

و زنهار می طلبم از تو - ای پروردگار من از ذلت قرض در زندگی و از وبال آن پس از مرگ.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به توانگری سرشار، یا زندگی کفاف تا پایان کار از آن رهائی بخش.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا از اسراف و زیاده روی باز دار،

و به انفاق و میانه روی تعدیل فرمای، و نیک اندازه گرفتن خرج را به من بیاموز، و مرا به لطف خود از چنگ تبذیر باز گیر، و ارزاقم

را از رهگذر حلال روان ساز، و انفاقم را متوجه ابواب خیر گردان و آن مال را که برای من تکبر پدید آورد، یا منجر به ارتکاب ظلم گردد، یا در اثر آن گرفتار سرکشی شوم از من باز ستان.

خدایا همنشینی فقیران را برایم دلپسند ساز، و مرا به نیروی صبر بر همنشینی ایشان مدد ده، و آنچه را از متاع دنیای فانی از من باز گرفتی پس در خزانه های باقی خود برایم ذخیره کن، و آنچه را از حطام دنیا که به من ارزانی داشته ای و هر متاعی از آن را که اکنون به من عطا کرده ای وسیله رسیدن به جوار خود و پیوستن به مقام قرب خود و وسیله ورود به بهشت خود قرار ده.

زیرا که تو صاحب فضل عظیم و بخشنده کریمی

۳۱- نیایش در ذکر توبه

نیایش در ذکر توبه و طلب آن از خدای تعالی

(۳۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِی ذِكْرِ التّوْبَهِ وَ طَلَبِهَا:

اللّهُمّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَ يَا مَنْ لَا يُجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرّاجِينَ وَ يَا مَنْ لَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ وَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَابِدِينَ.

و يَا مَنْ هُوَ غَايَهُ خَشْيَهِ الْمُتّقِينَ هَذَا مَقَامُ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِی الذّنُوبِ، وَ قَادَتْهُ أَزِمّهُ الْخَطَايَا، وَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشّيْطَانُ، فَقَصّرَ عَمّا أَمَرْتَ بِهِ تَفْرِيطاً، وَ تَعَاطَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيراً. كَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ، أَوْ كَالْمُنْكِرِ فَضْلَ إِحْسَانِكَ إِلَيْهِ حَتّى إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصَرُ الْهُدَى، وَ تَقَشّعَتْ عَنْهُ سَحَائِبُ الْعَمَى، أَحْصَى مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ، وَ فَكّرَ فِيمَا خَالَفَ بِهِ رَبّهُ، فَرَأَى كَبِيرَ عِصْيَانِهِ كَبِيراً وَ جَلِيلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِيلًا.

فَأَقْبَلَ نَحْوَكَ مُؤَمّلًا لَكَ مُسْتَحْيِياً مِنْكَ، وَ وَجّهَ رَغْبَتَهُ إِلَيْكَ ثِقَةً بِكَ، فَأَمّكَ

بِطَمَعِهِ يَقِيناً، وَ قَصَدَکَ بِخَوْفِهِ إِخْلَاصاً، قَدْ خَلَا طَمَعُهُ مِنْ کُلِّ مَطْمُوعٍ فِیهِ غَیْرِکَ، وَ أَفْرَخَ رَوْعُهُ مِنْ کُلِّ مَحْذُورٍ مِنْهُ سِوَاکَ.

فَمَثَلَ بَیْنَ یَدَیْکَ مُتَضَرِّعاً، وَ غَمَّضَ بَصَرَهُ إِلَی الْأَرْضِ مُتَخَشِّعاً، وَ طَأْطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِکَ مُتَذَلِّلًا، وَ أَبَثَّکَ مِنْ سِرِّهِ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعاً، وَ عَدَّدَ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا أَنْتَ أَحْصَی لَهَا خُشُوعاً، وَ اسْتَغَاثَ بِکَ مِنْ عَظِیمِ مَا وَقَعَ بِهِ فِی عِلْمِکَ وَ قَبِیحِ مَا فَضَحَهُ فِی حُکْمِکَ مِنْ ذُنُوبٍ أَدْبَرَتْ لَذَّاتُهَا فَذَهَبَتْ، وَ أَقَامَتْ تَبِعَاتُهَا فَلَزِمَتْ.

لَا یُنْکِرُ یَا إِلَهِی عَدْلَکَ إِنْ عَاقَبْتَهُ، وَ لَا یَسْتَعْظِمُ عَفْوَکَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ وَ رَحِمْتَهُ، لِأَنَّکَ الرَّبُّ الْکَرِیمُ الَّذِی لَا یَتَعَاظَمُهُ غُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِیمِ اللَّهُمَّ فَهَا أَنَا ذَا قَدْ جِئْتُکَ مُطِیعاً لِأَمْرِکَ فِیمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ، مُتَنَجِّزاً وَعْدَکَ فِیمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الْإِجَابَةِ، إِذْ تَقُولُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ.

اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ الْقَنِی بِمَغْفِرَتِکَ کَمَا لَقِیتُکَ بِإِقْرَارِی، وَ ارْفَعْنِی عَنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ کَمَا وَضَعْتُ لَکَ نَفْسِی، وَ اسْتُرْنِی بِسِتْرِکَ کَمَا تَأَنَّیْتَنِی عَنِ الِانْتِقَامِ مِنِّی.

اللَّهُمَّ وَ ثَبِّتْ فِی طَاعَتِکَ نِیَّتِی، وَ أَحْکِمْ فِی عِبَادَتِکَ بَصِیرَتِی، وَ وَفِّقْنِی مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَایَا عَنِّی، وَ تَوَفَّنِی عَلَی مِلَّتِکَ وَ مِلَّةِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوَفَّیْتَنِی.

اللَّهُمَّ إِنِّی أَتُوبُ إِلَیْکَ فِی مَقَامِی هَذَا مِنْ کَبَائِرِ ذُنُوبِی وَ صَغَائِرِهَا، وَ بَوَاطِنِ سَیِّئَاتِی وَ ظَوَاهِرِهَا، وَ سَوَالِفِ زَلَّاتِی وَ حَوَادِثِهَا، تَوْبَةَ مَنْ لَا یُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِمَعْصِیَةٍ، وَ لَا یُضْمِرُ أَنْ یَعُودَ فِی خَطِیئَةٍ وَ قَدْ قُلْتَ یَا إِلَهِی فِی مُحْکَمِ کِتَابِکَ إِنَّکَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِکَ، وَ تَعْفُو عَنِ السَّیِّئَاتِ، وَ تُحِبُّ التَّوَّابِینَ، فَاقْبَلْ تَوْبَتِی کَمَا وَعَدْتَ، وَ اعْفُ عَنْ سَیِّئَاتِی کَمَا ضَمِنْتَ، وَ أَوْجِبْ لِی

مَحَبَّتِکَ کَمَا شَرَطْت وَ لَکَ یَا رَبّ شَرْطِی أَلَّا أَعُودَ فِی مَکْرُوهِکَ، وَ ضَمَانِی أَنْ لَا أَرْجِعَ فِی مَذْمُومِکَ، وَ عَهْدِی أَنْ أَهْجُرَ جَمِیعَ مَعَاصِیکَ.

اللَّهُمّ إِنّکَ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُ فَاغْفِرْ لِی مَا عَلِمْتَ، وَ اصْرِفْنِی بِقُدْرَتِکَ إِلَی مَا أَحْبَبْتَ.

اللَّهُمّ وَ عَلَیّ تَبِعَاتٌ قَدْ حَفِظْتُهُنّ، وَ تَبِعَاتٌ قَدْ نَسِیتُهُنّ، وَ کُلّهُنّ بِعَیْنِکَ الّتِی لَا تَنَامُ، وَ عِلْمِکَ الّذِی لَا یَنْسَی، فَعَوّضْ مِنْهَا أَهْلَهَا، وَ احْطُطْ عَنّی وِزْرَهَا، وَ خَفّفْ عَنّی ثِقْلَهَا، وَ اعْصِمْنِی مِنْ أَنْ أُقَارِفَ مِثْلَهَا.

اللَّهُمّ وَ إِنّهُ لَا وَفَاءَ لِی بِالتّوْبَهِ إِلّا بِعِصْمَتِکَ، وَ لَا اسْتِمْسَاکَ بِی عَنِ الْخَطَایَا إِلّا عَنْ قُوّتِکَ، فَقَوّنِی بِقُوّهٍ کَافِیَهٍ، وَ تَوَلّنِی بِعِصْمَهٍ مَانِعَهٍ.

اللَّهُمّ أَیّمَا عَبْدٍ تَابَ إِلَیْکَ وَ هُوَ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ فَاسِخٌ لِتَوْبَتِهِ، وَ عَائِدٌ فِی ذَنْبِهِ وَ خَطِیئَتِهِ، فَإِنّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَکُونَ کَذَلِکَ، فَاجْعَلْ تَوْبَتِی هَذِهِ تَوْبَهً لَا أَحْتَاجُ بَعْدَهَا إِلَی تَوْبَهٍ، تَوْبَهً مُوجِبَهً لِمَحْوِ مَا سَلَفَ، وَ السّلَامَهِ فِیمَا بَقِیَ.

اللَّهُمّ إِنّی أَعْتَذِرُ إِلَیْکَ مِنْ جَهْلِی، وَ أَسْتَوْهِبُکَ سُوءَ فِعْلِی، فَاضْمُمْنِی إِلَی کَنَفِ رَحْمَتِکَ تَطَوّلًا، وَ اسْتُرْنِی بِسِتْرِ عَافِیَتِکَ تَفَضّلًا.

اللَّهُمّ وَ إِنّی أَتُوبُ إِلَیْکَ مِنْ کُلّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَکَ، أَوْ زَالَ عَنْ مَحَبّتِکَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِی، وَ لَحَظَاتِ عَیْنِی، وَ حِکَایَاتِ لِسَانِی، تَوْبَهً تَسْلَمُ بِهَا کُلّ جَارِحَهٍ عَلَی حِیَالِهَا مِنْ تَبِعَاتِکَ، وَ تَأْمَنُ مِمَا یَخَافُ الْمُعْتَدُونَ مِنْ أَلِیمِ سَطَوَاتِکَ.

اللَّهُمّ فَارْحَمْ وَحْدَتِی بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ وَجِیبَ قَلْبِی مِنْ خَشْیَتِکَ، وَ اضْطِرَابَ أَرْکَانِی مِنْ هَیْبَتِکَ، فَقَدْ أَقَامَتْنِی یَا رَبّ ذُنُوبِی مَقَامَ الْخِزْیِ بِفِنَائِکَ، فَإِنْ سَکَتّ لَمْ یَنْطِقْ عَنّی أَحَدٌ، وَ إِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِأَهْلِ الشّفَاعَهِ.

اللَّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ شَفّعْ فِی خَطَایَایَ کَرَمَکَ، وَ عُدْ عَلَی سَیّئَاتِی بِعَفْوِکَ، وَ لَا تَجْزِنِی جَزَائِی مِنْ عُقُوبَتِکَ،

وَ ابْسُطْ عَلَيّ طَوْلَكَ، وَ جَلّلْنِي بِسِتْرِكَ، وَ افْعَلْ بِي فِعْلَ عَزِيزٍ تَضَرّعَ إِلَيْهِ عَبْدٌ ذَلِيلٌ فَرَحِمَهُ، أَوْ غَنِيّ تَعَرّضَ لَهُ عَبْدٌ فَقِيرٌ فَنَعَشَهُ.

اللّهُمّ لَا خَفِيرَ لِي مِنْكَ فَلْيَخْفُرْنِي عِزّكَ، وَ لَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلُكَ، وَ قَدْ أَوْجَلَتْنِي خَطَايَايَ فَلْيُؤْمِنّي عَفْوُكَ.

فَمَا كُلّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلٍ مِنّي بِسُوءِ أَثَرِي، وَ لَا نِسْيَانٍ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمِ فِعْلِي، لَكِنْ لِتَسْمَعَ سَمَاؤُكَ وَ مَنْ فِيهَا وَ أَرْضُكَ وَ مَنْ عَلَيْهَا مَا أَظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النّدَمِ، وَ لَجَأْتُ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ التّوْبَةِ.

فَلَعَلّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَرْحَمُنِي لِسُوءِ مَوْقِفِي، أَوْ تُدْرِكُهُ الرّقّةُ عَلَيّ لِسُوءِ حَالِي فَيَنَالَنِي مِنْهُ بِدَعْوَةٍ هِيَ أَسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ دُعَائِي، أَوْ شَفَاعَةٍ أَوْكَدُ عِنْدَكَ مِنْ شَفَاعَتِي تَكُونُ بِهَا نَجَاتِي مِنْ غَضَبِكَ وَ فَوْزَتِي بِرِضَاكَ.

اللّهُمّ إِنْ يَكُنِ النّدَمُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَنَا أَنْدَمُ النّادِمِينَ، وَ إِنْ يَكُنِ التّرْكُ لِمَعْصِيَتِكَ إِنَابَةً فَأَنَا أَوّلُ الْمُنِيبِينَ، وَ إِنْ يَكُنِ الِاسْتِغْفَارُ حِطّةً لِلذّنُوبِ فَإِنّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ.

اللّهُمّ فَكَمَا أَمَرْتَ بِالتّوْبَةِ، وَ ضَمِنْتَ الْقَبُولَ، وَ حَثَثْتَ عَلَى الدّعَاءِ، وَ وَعَدْتَ الْإِجَابَةَ،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اقْبَلْ تَوْبَتِي، وَ لَا تَرْجِعْنِي مَرْجِعَ الْخَيْبَةِ مِنْ رَحْمَتِكَ، إِنّكَ أَنْتَ التّوّابُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ، وَ الرّحِيمُ لِلْخَاطِئِينَ الْمُنِيبِينَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ، وَ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ، وَ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاةً تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَوْمَ الْفَاقَةِ إِلَيْكَ، إِنّكَ عَلَى كُلّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ هُوَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ.

ترجمه دعای ۳۱

خدایا ای کسی که توصیف واصفان از وصفت فرو ماند،

و ای کسی که امید امیدواران از تو در نگذرد،

و ای کسی که اجر نکوکاران نزد تو ضایع نشود،

و ای کسی که خوف عبادت کنندگان به

تو پایان پذیرد،

و ای کسی که بیم پرهیزکاران به تو منتهی گردد، این مقام کسی است که گناهان او را دست بدست گردانده، و شیطان بر او غالب گشته است، و از این جهت در برابر امر تو از روی بی مبالاتی کوتاهی کرده.

و از سر غرور به نواهی تو گرائیده است. مانند کسی که به قدرت تو بر خود جاهل، یا فضل و احسان تو را درباره خویش منکر باشد. تا چون چشم هدایتش گشوده گشته و ابرهای کوری از برابرش پراکنده شده، ظلم های خود را درباره نفس خویش برشمرده، و در موارد مخالفت خود با پروردگارش فکر کرده، تا گناه بزرگش را بزرگ و مخالفت عظیمش را عظیم دیده، پس در حالی که به تو امیدوار و از تو شرمسار بوده به سوی تو رو آورده، و از سر اعتماد روی دلش را به جانب تو متوجه ساخته.

پس از فرط اطمینان و یقین با بار طمعش آهنگ تو کرده، و از سر اخلاص با توشه ترسش قصد درگاه تو نموده، در حالی که به هیچ کس جز تو طمع نداشته، و از هیچ چیز غیر از تو نمی ترسیده، پس در حضور تو با حال تضرع ایستاده، و دیده اش را از روی خضوع به زمین دوخته، و در برابر عزتت با تذلل و خواری سر بزیر افکنده، و از سر فروتنی راز درونی خود را که تو بهتر از او می دانی برای تو آشکار ساخته، و به آئین خشوع گناهانش را که تو حساب آن را بهتر داری برشمرده، و از مهلکه عظیمی که در عالم علم تو بر او وارد شده و از

کار زشتی که او را در دادگاه حکومت تو رسوا ساخته به تو استغاثه کرده، همان گناهان که لذت هایش روی برتافته تا سپری شده و وبالش همچنان بر جای مانده، تا مزمن گشته است. اکنون من، در پیشگاه تو مانند چنین بنده ای هستم که با این اوصاف در حالی پیش تو ایستاده، که اگر عقوبتش کنی منکر عدل تو نشود، و اگر از او در گذری و بر او رحمت آوری عفو تو را عجیب و عظیم نشمارد.

زیرا که تو آن پروردگار کریمی هستی که آمرزش گناه بزرگ در نظرت بزرگ نمی نماید.

خدایا پس اینک منم که در حال اطاعت فرمان تو در دعائی که به آن امر کرده ای، و در حال طلب وفای به وعده ات در اجابتی که وعده داده ای به درگاه تو آمده ام. آنجا که فرموده ای:

«مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و با آمرزش خود با من برخورد کن، همچنانکه من با اعتراف خود با تو برخورد کردم، و مرا از افتادن گاه های گناهان بردار، همچنانکه خود را برای تو پست ساخته ام، و مرا در پرده ستّاریت بپوشان، همچنانکه در انتقامم درنگ کردی.

خدایا و نیتم را در طاعت خود ثابت ساز، و بصیرتم را در عبادتت قوی گردان، و مرا به اعمالی موفق دار که به وسیله آن چرک گناهان را از من بشوئی، و هنگام وفات مرا به ملت خود و ملت پیغمبرت، محمد علیه السلام بمیران.

خدایا من در این مقام خود به سوی تو باز می گردم. از گناهان کبیره و صغیره ام، و از معصیتهای پوشیده و آشکارم، و از لغزشهای دیرینه و تازه ام، مانند باز گشتن

تائبی که خیال گناه در دلش نگذرد و فکر برگشتن به خطائی را به ضمیر راه ندهد، و تو خود فرموده ای - ای پروردگار من - در کتاب محکمت، که توبه را از بندگانت می پذیری، و از گناهان در می گذری، و توبه کنندگان را دوست می داری.

پس به مقتضای وعده خود توبه ام را بپذیر، و بر حسب ضمانت خود از گناهم درگذر و چنانکه شرط کرده ای، محبتت را بر من لازم گردان، و شرط من با تو - ای پرورگار من - آن است که به آنچه ناپسند تو است باز نگردم، و ضمانتم آنکه بکاری که پیش تو نکوهیده است رجوع نکنم، و پیمانم این است که از همه معاصی تو دوری گزینم.

خدایا تو به آنچه من کرده ام داناتری پس بیامرز برای من آنچه را که می دانی و بازگردان مرا به قدرت خود به آنچه دوست داری.

خدایا، بر ذمه من غرامتها و مسئولیتهائی است که آنها را به یاد دارم و غرامتها و مسئولیتهائی هست که فراموش کرده ام، و همه آنها برابر چشم تو است که به خواب نمی رود و پیش علم تو است که فراموش نمی کند.

پس در برابر آنها به صاحبانش عوض بده، و وزرش را از دوش من بینداز، و سنگینیش را از من تخفیف ده و مرا از ارتکاب مانند آنها بازدار.

خدایا، و من یارای انجام توبه ندارم مگر به نگهداری تو و از گناهها خودداری نمی توانم، مگر به قوت تو.

پس مرا به نیروئی کافی و عصمتی مانع از گناه تعهد فرمای.

خدایا هر بنده که به سوی تو باز گردد و حال آنکه در علم غیب تو ش کننده توبه و باز

گردنده به گناه و خطای خویش باشد.

پس من به تو پناه می برم از آنکه مانند او باشم.

پس توبه مرا چنان توبه ای قرار ده که پس از آن به توبه ای محتاج نباشم، توبه ای که موجب محو گناهان گذشته و سلامت از گناه در بقیه ایام عمر باشد.

خدایا من از نادانی خود به درگاه تو عذر می طلبم، و بخشش بدی کردارم را از تو می خواهم.

پس از روی احسان مرا به کنف رحمت خود در آور و از راه تفضل در جامه عافیت بپوشان.

خدایا من از آن خاطرات دل و نگاههای چشم و گفتگوهای زبانم که مخالف اراده تو یا بیرون از حد محبت تو باشد، پیش تو چنان توبه می کنم که هر یک از اعضایم - جداگانه - از عقوبتهای تو سالم بماند، و از قهر و انتقام شدید و دردناک که بیدادگران از آن می هراسند ایمن گردد.

خدایا پس بر تنهائیم در برابر تو، و بر تپیدن دلم از ترس تو، و لرزه اعضایم از هیبت تو، رحمت آور زیرا گناهانم ای پروردگار من در ساحت تو مرا در مقام رسوائی به پا داشته.

پس اگر ساکت شوم، احدی درباره ام سخن نمی گوید و اگر وسیله ای یا کفیلی طلبم، سزاوار شفاعت نیستم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و کرمت را در خطاهایم شفیع ساز، و به آئین مهربانی گناهانم را ببخش، و مرا به آنچه سزاوار آنم عقوبت مفرمای.

و دامن احسانت را بر من بگستر، و مرا در پرده عفوت بپوشان، و با من معامله شخص مقتدری کن که بنده ای ذلیل با تضرع و خضوع به درگاه او رفته، پس آن مقتدر بر او رحمت آورده. یا توانگری

که بنده ای فقیر نزد او آمده، پس آن توانگر او را از خاک برداشته.

خدایا مرا از تو پناه دهنده ای نیست، پس باید که قدرتت مرا پناه دهد، و مرا شفیعی به سوی تو نیست، پس باید فضل تو شفیعم شود، و گناهم مرا به هراس افکنده، پس باید عفو تو مرا ایمن سازد.

پس با این حال آنچه بر زبان راندم، از جهت جهل به کردار زشت و در اثر فراموشی کارهای نکوهیده پیشینم نیست. بلکه برای آن است که آسمان تو و هر که در آن ساکن است، و زمین تو و هر که بر روی آن است ندامتی را که آشکار کردم و توبه ای را که در آن به تو پناه بردم، بشنوند تا مگر یکی از ایشان - به رحمت تو - بر پریشان حالیم رحم آورد. یا برای آشفتگیم بر من رقت کند.

پس از جانب او دعائی بمن رسد که از دعای من نزد تو به اجابت نزدیکتر باشد. یا شفاعتی دست دهد که نزد تو از شفاعت من استوارتر باشد که نجات من از خشم تو، و دست یافتنم به خشنودی تو در طی آن باشد.

خدایا اگر پشیمانی پیش تو توبه است، پس من پشیمانترین پشیمان هایم و اگر ترک گناهت انابه است پس من اولین انابت کنندگانم، و اگر استغفار سبب ریختن گناهان است پس من پیش تو از مستغفرانم.

خدایا پس همچنانکه به توبه فرمان دادی و قبول آن را ضمانت کردی، و بر دعا تحریص و ترغیب کردی و وعده اجابت دادی، بر محمد و آلش رحمت فرست، و توبه مرا قبول کن، و به ناامیدی از رحمتت بازم مگردان،

زیرا توئی پذیرنده توبه گناه کاران و بخشنده بر خطا پیشگان باز گرایندگان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، همچنانکه به وسیله او ما را هدایت کردی، و بر محمد و آلش رحمت فرست همچنانکه به سبب او ما را رهائی دادی، و بر محمد و آلش رحمت فرست، چنان رحمتی که ما را در روز رستاخیز و در روز احتیاج به تو شفاعت کند.

زیرا که تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری.

و آن برای تو آسان است.

۳۲– نیایش، بعد از نماز شب

نیایش، درباره خود پس از انجام نماز شب، در مقام اعتراف به گناه

(۳۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ صَلَاةِ اللّيْلِ لِنَفْسِهِ فِی الِاعْتِرَافِ بِالذّنْبِ:

اللّهُمّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَأَبّدِ بِالْخُلُودِ وَ السّلْطَانِ الْمُمْتَنِعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَ لَا أَعْوَانٍ.

و الْعِزّ الْبَاقِی عَلَى مَرّ الدّهُورِ وَ خَوَالِی الْأَعْوَام وَ مَوَاضِی الْأَزمَانِ وَ الْأَيّام عَزّ سُلْطَانُک عِزّاً لَا حَدّ لَهُ بِأَوّلِيّهِ، وَ لَا مُنْتَهَی لَهُ بِآخِرِيّهِ وَ اسْتَعْلَی مُلْكُكَ عَلُوّاً سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ وَ لَا يَبْلُغُ أَدْنَی مَا اسْتَأْثَرْتَ بِهِ مِنْ ذَلِک أَقْصَی نَعْتِ النّاعِتِينَ. ضَلّتْ فِيكَ الصّفَاتُ، وَ تَفَسّخَتْ دُونَكَ النّعُوتُ، وَ حَارَتْ فِی كِبْرِيَائِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَام كَذَلِكَ أَنْتَ اللّهُ الْأَوّلُ فِی أَوّلِيّتِک، وَ عَلَی ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ وَ أَنَا الْعَبْدُ الضّعِيفُ عَمَلًا، الْجَسِيمُ أَمَلًا، خَرَجَتْ مِنْ يَدِی أَسْبَابُ الْوُصُلَاتِ إِلّا مَا وَصَلَهُ رَحْمَتُک، وَ تَقَطّعَتْ عَنّی عِصَمُ الآمَالِ إِلّا مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ قَلّ عِنْدِی مَا أَعْتَدّ بِهِ مِنْ طَاعَتِک، و كَثُرَ عَلَیّ مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِک وَ لَنْ يَضِيقَ عَلَيْک عَفْوٌ عَنْ عَبْدِكَ وَ إِنْ أَسَاءَ، فَاعْفُ عَنّی.

اللّهُمّ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَلَی خَفَايَا الْأَعْمَالِ عِلْمُک، وَ انْكَشَفَ كُلّ

مَسْتُورٍ دُونَ خُبْرِکَ، وَ لَا تَنْطَوِی عَنْکَ دَقَائِقُ الْأُمُورِ، وَ لَا تَعْزُبُ عَنْکَ غَیِّبَاتُ السَّرَائِرِ وَ قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیَّ عَدُوِّکَ الَّذِی اسْتَنْظَرَکَ لِغَوَایَتِی فَأَنْظَرْتَهُ، وَ اسْتَمْهَلَکَ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ لِإِضْلَالِی فَأَمْهَلْتَهُ.

فَأَوْقَعَنِی وَ قَدْ هَرَبْتُ إِلَیْکَ مِنْ صَغَائِرِ ذُنُوبٍ مُوبِقَهٍ، وَ کَبَائِرِ أَعْمَالٍ مُرْدِیَهٍ حَتَّی إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِیَتَکَ، وَ اسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَعْیِی سَخْطَتَکَ، فَتَلَ عَنِّی عِذَارَ غَدْرِهِ، وَ تَلَقَّانِی بِکَلِمَهِ کُفْرِهِ، وَ تَوَلَّی الْبَرَاءَهَ مِنِّی، وَ أَدْبَرَ مُوَلِّیاً عَنِّی، فَأَصْحَرَنِی لِغَضَبِکَ فَرِیداً، وَ أَخْرَجَنِی إِلَی فِنَاءِ نَقِمَتِکَ طَرِیداً.

لَا شَفِیعٌ یَشْفَعُ لِی إِلَیْکَ، وَ لَا خَفِیرٌ یُؤْمِنُنِی عَلَیْکَ، وَ لَا حِصْنٌ یَحْجُبُنِی عَنْکَ، وَ لَا مَلَاذٌ أَلْجَأُ إِلَیْهِ مِنْکَ.

فَهَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ، وَ مَحَلُّ الْمُعْتَرِفِ لَکَ، فَلَا یَضِیقَنَّ عَنِّی فَضْلُکَ، وَ لَا یَقْصُرَنَّ دُونِی عَفْوُکَ، وَ لَا أَکُنْ أَخْیَبَ عِبَادِکَ التَّائِبِینَ، وَ لَا أَقْنَطَ وُفُودِکَ الْآمِلِینَ، وَ اغْفِرْ لِی، إِنَّکَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ.

اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَمَرْتَنِی فَتَرَکْتُ، وَ نَهَیْتَنِی فَرَکِبْتُ، وَ سَوَّلَ لِیَ الْخَطَاءَ خَاطِرُ السُّوءِ فَفَرَّطْتُ.

و لَا أَسْتَشْهِدُ عَلَی صِیَامِی نَهَاراً، وَ لَا أَسْتَجِیرُ بِتَهَجُّدِی لَیْلًا، وَ لَا تُثْنِی عَلَیَّ بِإِحْیَائِهَا سُنَّهٌ حَاشَا فُرُوضِکَ الَّتِی مَنْ ضَیَّعَهَا هَلَکَ.

و لَسْتُ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِفَضْلِ نَافِلَهٍ مَعَ کَثِیرِ مَا أَغْفَلْتُ مِنْ وَظَائِفِ فُرُوضِکَ، وَ تَعَدَّیْتُ عَنْ مَقَامَاتِ حُدُودِکَ إِلَی حُرُمَاتٍ انْتَهَکْتُهَا، وَ کَبَائِرِ ذُنُوبٍ اجْتَرَحْتُهَا، کَانَتْ عَافِیَتُکَ لِی مِنْ فَضَائِحِهَا سِتْراً.

و هَذَا مَقَامُ مَنِ اسْتَحْیَا لِنَفْسِهِ مِنْکَ، وَ سَخِطَ عَلَیْهَا، وَ رَضِیَ عَنْکَ، فَتَلَقَّاکَ بِنَفْسٍ خَاشِعَهٍ، وَ رَقَبَهٍ خَاضِعَهٍ، وَ ظَهْرٍ مُثْقَلٍ مِنَ الْخَطَایَا وَاقِفاً بَیْنَ الرَّغْبَهِ إِلَیْکَ وَ الرَّهْبَهِ مِنْکَ.

و أَنْتَ أَوْلَی مَنْ رَجَاهُ، وَ أَحَقّ مَنْ خَشِیَهُ وَ اتَّقَاهُ، فَأَعْطِنِی یَا رَبِّ مَا رَجَوْتُ، وَ آمِنِّی مَا حَذِرْتُ، وَ عُدْ عَلَیَّ بِعَائِدَهِ رَحْمَتِکَ، إِنَّکَ أَکْرَمُ الْمَسْئُولِینَ.

اللَّهُمَّ وَ إِذْ سَتَرْتَنِی

بِعفْوِکَ، وَ تَغَمّدْتَنِی بِفَضْلِکَ فِی دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَهِ الْأَکْفَاءِ، فَأَجِرْنِی مِنْ فَضِيحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ مِنَ الْمَلَائِکَهِ الْمُقَرّبِينَ، وَ الرّسُلِ الْمُکَرّمِينَ، وَ الشّهَدَاءِ وَ الصّالِحِينَ، مِنْ جَارٍ کُنْتُ أُکَاتِمُهُ سَيّئَاتِی، وَ مِنْ ذِی رَحِمٍ کُنْتُ أَحْتَشِمُ مِنْهُ فِی سَرِيرَاتِی. لَمْ أَثِقْ بِهِمْ رَبّ فِی السّتْرِ عَلَیّ، وَ وَثِقْتُ بِکَ رَبّ فِی الْمَغْفِرَهِ لِی، وَ أَنْتَ أَوْلَی مَنْ وُثِقَ بِهِ، وَ أَعْطَی مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَ أَرْأَفُ مَنِ اسْتُرْحِمَ، فَارْحَمْنِی.

اللّهُمّ وَ أَنْتَ حَدَرْتَنِی مَاءً مَهِيناً مِنْ صُلْبٍ مُتَضَايِقِ الْعِظَامِ، حَرِجِ الْمَسَالِکِ إِلَی رَحِمٍ ضَيّقَهٍ سَتَرْتَهَا بِالْحُجُبِ، تُصَرّفُنِی حَالًا عَنْ حَالٍ حَتّی انْتَهَيْتَ بِی إِلَی تَمَامِ الصّورَهِ، وَ أَثْبَتّ فِیّ الْجَوَارِحَ کَمَا نَعَتّ فِی کِتَابِکَ نُطْفَهً ثُمّ عَلَقَهً ثُمّ مُضْغَهً ثُمّ عَظْماً ثُمّ کَسَوْتَ الْعِظَامَ لَحْماً، ثُمّ أَنْشَأْتَنِی خَلْقاً آخَرَ کَمَا شِئْتَ. حَتّی إِذَا احْتَجْتُ إِلَی رِزْقِکَ، وَ لَمْ أَسْتَغْنِ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِکَ، جَعَلْتَ لِی قُوتاً مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَ شَرَابٍ أَجْرَيْتَهُ لِأَمَتِکَ الّتِی أَسْکَنْتَنِی جَوْفَهَا، وَ أَوْدَعْتَنِی قَرَارَ رَحِمِهَا.

و لَوْ تَکِلُنِی يَا رَبّ فِی تِلْکَ الْحَالَاتِ إِلَی حَوْلِی، أَوْ تَضْطَرّنِی إِلَی قُوّتِی لَکَانَ الْحَوْلُ عَنّی مُعْتَزِلًا، وَ لَکَانَتِ الْقُوّهُ مِنّی بَعِيدَهً.

فَغَذَوْتَنِی بِفَضْلِکَ غِذَاءَ الْبَرّ اللّطِيفِ، تَفْعَلُ ذَلِکَ بِی تَطَوّلًا عَلَیّ إِلَی غَايَتِی هَذِهِ، لَا أَعْدَمُ بِرّکَ، وَ لَا يُبْطِئُ بِی حُسْنُ صَنِيعِکَ، وَ لَا تَتَأَکّدُ مَعَ ذَلِکَ ثِقَتِی فَأَتَفَرّغَ لِمَا هُوَ أَحْظَی لِی عِنْدَکَ. قَدْ مَلَکَ الشّيْطَانُ عِنَانِی فِی سُوءِ الظّنّ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ، فَأَنَا أَشْکُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِی، وَ طَاعَهَ نَفْسِی لَهُ، وَ أَسْتَعْصِمُکَ مِنْ مَلَکَتِهِ، وَ أَتَضَرّعُ إِلَيْکَ فِی صَرْفِ کَيْدِهِ عَنّی.

و أَسْأَلُکَ فِی أَنْ تُسَهّلَ إِلَی رِزْقِی سَبِيلًا، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی ابْتِدَائِکَ بِالنّعَمِ الْجِسَامِ، وَ إِلْهَامِکَ الشّکْرَ عَلَی الْإِحْسَانِ وَ الْإِنْعَامِ،

فَصَلّ

عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ سَهّلْ عَلَیّ رِزْقِی، وَ أَنْ تُقَنّعَنِی بِتَقْدِیرِکَ لِی، وَ أَنْ تُرْضِیَنِی بِحِصّتِی فِیمَا قَسَمْتَ لِی، وَ أَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِی وَ عُمُرِی فِی سَبِیلِ طَاعَتِکَ، إِنّکَ خَیْرُ الرّازِقِینَ.

اللّهُمّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ نَارٍ تَغَلّظْتَ بِهَا عَلَی مَنْ عَصَاکَ، وَ تَوَعّدْتَ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاکَ، وَ مِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَهٌ، وَ هَیّنُهَا أَلِیمٌ، وَ بَعِیدُهَا قَرِیبٌ، وَ مِنْ نَارٍ یَأْکُلُ بَعْضَهَا بَعْضٌ، وَ یَصُولُ بَعْضُهَا عَلَی بَعْضٍ.

و مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِیماً، وَ تَسقِی أَهْلَهَا حَمِیماً، وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِی عَلَی مَنْ تَضَرّعَ إِلَیْهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَی التّخْفِیفِ عَمّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسْلَمَ إِلَیْهَا تَلْقَی سُکّانَهَا بِأَحَرّ مَا لَدَیْهَا مِنْ أَلِیمِ النّکَالِ وَ شَدِیدِ الْوَبَالِ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَهِ أَفْوَاهُهَا، وَ حَیّاتِهَا الصّالِقَهِ بِأَنْیابِهَا، وَ شَرَابِهَا الّذِی یُقَطّعُ أَمْعَاءَ وَ أَفْئِدَهَ سُکّانِهَا، وَ یَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ، وَ أَسْتَهْدِیکَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا، وَ أَخّرَ عَنْهَا.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِرْنِی مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِکَ، وَ أَقِلْنِی عَثَرَاتِی بِحُسْنِ إِقَالَتِکَ، وَ لَا تَخْذُلْنِی یَا خَیْرَ الْمُجِیرِینَ اللّهُمّ إِنّکَ تَقِی الْکَرِیهَهَ، وَ تُعْطِی الْحَسَنَهَ، وَ تَفْعَلُ مَا تُرِیدُ، وَ أَنْتَ عَلَی کُلّ شَیْءٍ قَدِیرٌ اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، إِذَا ذُکِرَ الْأَبْرَارُ، وَ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، مَا اخْتَلَفَ اللّیْلُ وَ النّهَارُ، صَلَاهً لَا یَنْقَطِعُ مَدَدُهَا، وَ لَا یُحْصَی عَدَدُهَا، صَلَاهً تَشْحَنُ الْهَوَاءَ، وَ تَمْلَأُ الْأَرْضَ وَ السّمَاءَ. صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ حَتّی یَرْضَی، وَ صَلّی اللّهُ علیه و آله بَعْدَ الرّضَا، صَلَاهً لَا حَدّ لَهَا وَ لَا مُنْتَهَی، یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.

ترجمه دعای ۳۲

خدایا ای صاحب پادشاهی ای که جاودانه دائم است، و

سلطنتی که خود بـدون سـپاه و پشتیبانهـا نیرومنـد است، و عزتی که بر مرور دهور و سالهای گذشـته و زمانهای در نوشـته باقی است. سلطنتت چنان غالب است که محدود به آغاز و انجام نیست.

و پادشاهیت چنان بلند پایه است که همه چیز از رسیدن به کنه آن فرو مانده است.

و منتهـای توصـیف واصـفان، به نـازلترین مرتبه از آن رفعت که به خود تخصـیص داده ای نمی رسـد. کاروان اوصاف در بیان عظمتت به گمراهی افتاده و رشته نعمتها در پیشگاه تو از هم بگسیخته، و لطائف تصورات در مقام کبریائیت سرگردان شده اند تو ای خدای ازلی - در ازلیت چنان بوده ای، و تو - ای خدای جاودان بی زوال بر همین منوال خواهی بود.

و من آن بنده کم کار پر آرزویم که اسباب وصول به سعادت از کفم بیرون رفته، جز آن سبب که رحمت تو آن را در پیوسته و رشته های امید از جانم بگسیخته جز آن رشته عفو تو که بدان در آویخته ام، مرا از طاعت چیزی که به حساب آرم اندک، و از معصـیت آنچه بر دوش دارم بسـیار است و در گذشـتن از بنـده ات بر تو دشوار نیست اگر چه بـد کرده باشد پس از من در گذر.

خدایا علم تو بر کارهای نهانی مشرف است، و هر پوشـیده ای در برابر آگاهی تو آشـکار است، و دقایق امور از نظرت مکتوم نیست، و رازهای نهانی از تو پنهان نمی ماند و تو عالم و ناظری که آن دشمن دیرینه ات که برای گمراه کردن من از تو مهلت طلبید و تو او را مهلت دادی، و برای منحرف کردن من تا روز قیامت از تو فرصت

خواست و تو او را فرصت دادی، بر من چیره گشت، و در همـان حـال که از گناهـان خرد هلاک کننـده، و معصـیتهای بزرگ کشنده به سوی تو همی گریختم، مرا بر زمین زد و از وصول به پناهگاه عصمت و سنگر حفظ و حراست تو باز داشت، تا چون به معصـیت تو آلوده شدم و به سوء عمل خود مسـتوجب خشم تو گشـتم، عنان حیله خود را از من بر تافت، و انکار خود را در مقابل رفتار من اعلام کرد، و از من بیزاری جست، و پشت به من کرده به راه افتاد.

پس مرا در بیابـان گمراهی در معرض غضب تو تنها گـذاشت، و به ساحت انتقام تو به حالتی در آورد که نه شـفیعی نزد تو از من شـفاعت می کنـد، و نه پنـاه دهنـده ای مرا در برابر تو ایمن می سـازد، و نه قلعه ای مرا از تو مـانع می شود، و نه پناهگاهی هست که از تو به آن پناه برم.

پس اکنون مقام من در پیشگاه تو مقام پناه آورنده به تو و محل معترف به گناه در پیشگاه تو است.

پس مبادا که کنف فضل تو از من تنگی گیرد، و جامه عفوت از من کوتاهی نماید.

و من بی نصیب ترین بندگان تائب تو و ناامیدترین واردین امیدوار تو گردم.

و مرا بیامرز زیرا که تو بهترین آمرزندگانی.

خـدایا تو مرا فرمان دادی، پس من امر تو را فرو گذاشـتم، و مرا نهی کردی، پس مناهی تو را مرتکب شدم، و اندیشه بد، گناه را در نظرم بیاراست، پس در اجتناب آن تقصیر کردم.

و هیچ روز را به روزه به سر نبرده ام که آن را گواه خود سازم،

و هیچ شب را به تهجد نگذاشته ام که آن را وسیله زینهار خود قرار دهم، و هیچ سنت را احیاء نکرده ام که از جانب آن مورد ستایش واقع شوم، جز فرائضی که هر که آن را ترک کند هلاک شود، و هیچ نافله ای در خور اعتبار و قابل شمار ندارم که آن را و سیله تقرب خود قرار دهم.

با آنکه بسیاری از آداب و شروط فرائض تو را به غفلت سپرده ام و از بسیاری پایگاههای حدود تو تجاوز کرده ام، و به هتک حرمتها و ارتکاب گناهان بزرگی پیوسته ام که تنها عافیت تو در برابر رسوائی هایش حافظ و ساتر من بوده است و این مقام من مقام کسی است که به علت شرمساری از تو، نفس خود را از کارهای ناشایسته باز داشته و بر نفس خود خشم گرفته و از مشیت و قضاء تو خشنود شده تا با دلی خاشع و گردنی خاضع و پشتی از خطاها گرانبار به پیشواز کرم تو آمده، در حالی که میان بیم و امید به پا ایستاده و تو شایسته تر کسی هستی که به او امید ورزد و سزاوارتر کسی هستی که از او بترسد و بپرهیزد.

پس ای پروردگار من، آنچه را به آن امیدوارم بمن عطا کن.

و از آنچه بیم دارم مرا ایمن ساز، وصله رحمتت را بمن تفضل فرمای زیرا که تو کریم ترین مسئولینی.

خدایا اکنون که مرا به پرده عفوت مستور ساختی، و در سرای فنا در حضور امثال و اقران به خلعت فضل خود پوشیدی، پس مرا از رسوایی های سرای بقاء در توقفگاه های حضار و تماشائیان، از فرشتگان مقرب، و پیغمبران مکرم و از همسایه ای که

بدی هایم را از او می پوشیدم، و از خویشاوندی که در کارهای پنهانی خود از او شرم می داشتم، پناه ده.

پروردگارا، من به رازپوشی ایشان اطمینان نکردم، و به تو - ای پروردگار من - در آمرزش خود اعتماد کردم، و تو سزاوارتر کسی هستی که به او اعتماد کنند و بخشنده تر کسی هستی که به او رو آورند.

و مهربانتر کسی هستی که از او مهربانی جویند، پس بر من رحمت آور.

خدایا تو مرا در صورت آبی بی مقدار از صلبی دارای استخوانهای بهم پیوسته و درهم فشرده و راه هائی باریک و تنگ به تنگنای رحمی که آن را به پرده ها پوشیده ای، سرازیر کردی - در حالی که مرا از حالی به حال دیگر می گرداندی، تا آنگاه که به کمال صورت رساندی.

و در نقشی کامل بیاراستی و شبکه اعضاء را در پیکر من برقرار کردی، و چنانکه در کتاب خود توصیف کرده ای، در آغاز به صورت نطفه، سپس علقه و آنگاه مضغه و بعد از آن به صورت استخوان آفریدی، سپس استخوانها را به گوشت پوشانیدی، و آنگاه مرا چنانکه خود خواستی به مرحله دیگری از آفرینش در آوردی. تا در آن دوران که به رزق تو نیازمند شدم، و از فریاد رسی و دستگیری فضیلت بی نیاز نبودم، از مازاد خوردنی و آشامیدنی کنیز خود که مرا در اندرون او مسکن دادی، و در نهاد رحمش ودیعت نهادی قوتی برایم تعیین کردی.

و اگر مرا - ای پروردگار من - در این احوال به تدبیر خودم وا می گذاشتی، و به نیروی خویشتنم ملجأ می ساختی، هر آینه تدبیر از من برکنار و نیرو از من دور می بود.

پس مرا به فضل

خود همچون مهربانی با لطف، غـذا دادی، و آن همه لطف را - از روی تفضل - تا این پایه که رسـیده ام همچنان درباره ام به جا می آوری، رشـته خیر و صـله ات از من نمی گسلد، و حسن انعامت درباره ام به تعویق نمی افتد. ولی با وجود این، اعتمادم بر تو محکم نمی شود، تا کوشـش خود را در کاری که نزد تو برایم مفیـد است مصـروف دارم چندان که شـیطان عنان مرا در وادی سوء ظن و ضـعف یقین بدست گرفته است. از این رو من از بد همسایگی او نسبت به خود، و از پیروی نفسم از او به نزد تو شـکایت می کنم، و از تسـلط او در دامن امن تو می آویزم، و در گرداندن مکر او از خویش به سوی تو تضـرع و زاری می کنم، و از تو می خواهم که برای تحصیل روزیم راهی آسان فراهم سازی.

پس سپاس تو را بر آنکه نعمتهای بزرگ را درباره من آغاز کردی، و شکر احسان و انعام را بمن الهام فرمودی.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و روزیم را بر من سهل و آسان ساز.

و از تـو می خـواهم که مرا به حـد و انـدازه ای که خـود برایم تعیین کرده ای خرسـند سـازی، و به سـهم خـودم در آنچه برایم قسـمت فرموده ای، خشـنود گردانی، و آنچه را از نیروی بدن و ایام عمرم صـرف شده در راه طاعت خود محسوب داری، زیرا که تو بهترین روزی دهندگانی.

خدایا من به تو پناه می برم از آتشـی که آن را وسیله سختگیری بر گنهکاران ساخته ای و منحرفین از شاهراه رضای خود را به وسیله آن تهدید کرده ای.

و به تو پناه می برم از آتشی که

روشنیش تاریکی، و ملایمش دردناک و دورش نزدیک است و از آتشی که قسمتی از آن قسمت دیگر را می خورد و پاره ای از آن بر پاره دیگر حمله می برد.

و از آتشی که استخوانها را می پوساند و ساکنین خود را از آب جوشان سیراب می سازد، و از آتشی که بر زاری کنندگانش ابقاء نمی کند، و بر مهرجویانش رحم نمی آورد، و بر تخفیف از کسی که برایش خضوع کند و در برابرش تسلیم شود، قادر نیست. آتشی که ساکنین خود را با سوزنده ترین عقاب دردناک خود و با مصیبت سخت استقبال می کند.

و به تو پناه می برم از کژدم های کام گشوده و مارهای نیش زننده اش و از آشامیدنیش که امعاء و احشاء ساکنینش را پاره پاره می کند، و دلهاشان را از جای بر می کند.

و از تو هدایت می طلبم به آنچه مرا از آن دور سازد، و باز پس دارد،

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به فضل رحمت خود از آن آتش پناه ده، و به حسن عفو خود از لغزشهایم در گذر، و مرا خوار مساز.

ای بهترین پناه دهندگان. زیرا، تو بندگان را از مکروه نگاه می داری و خوبی را عطا می کنی و هر چه بخواهی به جا می آوری، و تو بر هر کار قدرت بی پایان داری.

خدایا هر زمان که نیکان یاد کرده شوند، بر محمد و آلش رحمت فرست، و تا شب و روز از پس هم درآیند بر محمد و آلش چنان رحمتی فرست که دنباله اش قطع نشود، و شماره اش به احصاء در نیاید، چنان رحمتی که هوا را پر کند، و زمین و آسمان را بیاگند. خدای بر او رحمت فرستد تا

آن زمان که او از تواتر رحمت راضی شود، و پس از راضی شدنش همچنان فیض رحمت را بر او گسترده دارد. چنان رحمتی که حد و پایان برایش نباشد.

ای بخشنده تر بخشندگان.

۳۳- نیایش، در طلب خیر

(۳۳) وَ كَانَ، مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِی الِاسْتِخَارَه:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اقْضِ لِی بِالْخِيَرَهِ وَ أَلْهِمْنَا مَعْرِفَهَ الِاخْتِيَارِ، وَ اجْعَلْ ذَلِكَ ذَرِيعَهً إِلَى الرِّضَا بِمَا قَضَيْتَ لَنَا وَ التَّسْلِيمِ لِمَا حَكَمْتَ فَأَزِحْ عَنَّا رَيْبَ الِارْتِيَابِ، وَ أَيِّدْنَا بِيَقِينِ الْمُخْلِصِينَ.

و لَا تَسُمْنَا عَجْزَ الْمَعْرِفَهِ عَمَّا تَخَيَّرْتَ فَنَغْمِطَ قَدْرَكَ، وَ نَكْرَهَ مَوْضِعَ رِضَاكَ، وَ نَجْنَحَ إِلَى الَّتِی هِیَ أَبْعَدُ مِنْ حُسْنِ الْعَاقِبَهِ، وَ أَقْرَبُ إِلَى ضِدِّ الْعَافِيَهِ حَبِّبْ إِلَيْنَا مَا نَكْرَهُ مِنْ قَضَائِكَ، وَ سَهِّلْ عَلَيْنَا مَا نَسْتَصْعِبُ مِنْ حُكْمِكَ وَ أَلْهِمْنَا الِانْقِيَادَ لِمَا أَوْرَدْتَ عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، وَ لَا تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَ لَا نَكْرَهَ مَا أَحْبَبْتَ، وَ لَا نَتَخَيَّرَ مَا كَرِهْتَ.

و اخْتِمْ لَنَا بِالَّتِی هِیَ أَحْمَدُ عَاقِبَهً، وَ أَكْرَمُ مَصِيراً، إِنَّكَ تُفِيدُ الْكَرِيمَهَ، وَ تُعْطِی الْجَسِيمَهَ، وَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَیْ‏ءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۳۳

خدایا از تو می خواهم که به دانائیت خیر را برایم بگزینی.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و درباره ام به خیر حکم فرمای، و ما را به حکمت اختیار خود ملهم ساز، و آن را برای ما وسیله رضای به قضاء و تسلیم به حکم خود قرار ده.

و به این وسیله پریشانی شک و تردید را از ما دور ساز، و ما را به یقین مخلصین تأیید فرمای، و به خویشتن وا مگذار، که از معرفت آنچه برای ما برگزیده ای فرو مانیم، تا آنجا که قدر تو را سبک شماریم، و مورد رضای تو را مکروه داریم، و به چیزی که از حسن عاقبت دورتر و به خلاف عافیت نزدیکتر است متمایل شویم. آنچه را از

قضای خود که ما از آن اکراه داریم پیش ما محبوب ساز.

و آنچه را از حکم تو که دشوار می پنداریم بر ما آسان کن و ما را به گردن نهادن مشیتی که بر ما وارد ساخته ای ملهم ساز. تا تأخیر آنچه را تعجیل فرموده ای، و تعجیل آنچه را به تأخیر افکنده ای، دوست نداریم، و آنچه را تو دوست داری مکروه نشماریم و آنچه را مکروه داری بر نگزینیم.

و کار ما را به آنچه فرجامش پسندیده تر و مآلش بهتر است پایان بخش زیرا که تو عطایای نفیس می دهی.

و نعمتهای بزرگ می بخشی، و تو بر هر کار قدرت بی پایان داری.

۳۴- نیایش هنگام گرفتاری

نیایش وی هرگاه گرفتار می شد یا کسی را به رسوائی گناه گرفتار می دید

(۳۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتُلِيَ أَوْ رَأَى مُبْتَلًى بِفَضِيحَةٍ بِذَنْبٍ:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سِتْرِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ، وَ مُعَافَاتِكَ بَعْدَ خُبْرِكَ، فَكُلُّنَا قَدِ اقْتَرَفَ الْعَائِبَةَ فَلَمْ تَشْهَرْهُ، وَ ارْتَكَبَ الْفَاحِشَةَ فَلَمْ تَفْضَحْهُ، وَ تَسَتَّرَ بِالْمَسَاوِئِ فَلَمْ تَدْلُلْ عَلَيْهِ. كَمْ نَهْيٍ لَكَ قَدْ أَتَيْنَاهُ، وَ أَمْرٍ قَدْ وَقَفْتَنَا عَلَيْهِ فَتَعَدَّيْنَاهُ، وَ سَيِّئَةٍ اكْتَسَبْنَاهَا، وَ خَطِيئَةٍ ارْتَكَبْنَاهَا، كُنْتَ الْمُطَّلِعَ عَلَيْهَا دُونَ النَّاظِرِينَ، وَ الْقَادِرَ عَلَى إِعْلَانِهَا فَوْقَ الْقَادِرِينَ، كَانَتْ عَافِيَتُكَ لَنَا حِجَاباً دُونَ أَبْصَارِهِمْ، وَ رَدْماً دُونَ أَسْمَاعِهِمْ فَاجْعَلْ مَا سَتَرْتَ مِنَ الْعَوْرَهِ، وَ أَخْفَيْتَ مِنَ الدَّخِيلَهِ، وَاعِظاً لَنَا، وَ زَاجِراً عَنْ سُوءِ الْخُلُقِ، وَ اقْتِرَافِ الْخَطِيئَهِ، وَ سَعْياً إِلَى التَّوْبَهِ الْمَاحِيَهِ، وَ الطَّرِيقِ الْمَحْمُودَهِ وَ قَرِّبِ الْوَقْتَ فِيهِ، وَ لَا تَسُمْنَا الْغَفْلَهَ عَنْكَ، إِنَّا إِلَيْكَ رَاغِبُونَ، وَ مِنَ الذُّنُوبِ تَائِبُونَ.

و صَلِّ عَلَى خِيَرَتِكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الصَّفْوَهِ مِنْ بَرِيَّتِكَ الطَّاهِرِينَ، وَ اجْعَلْنَا لَهُمْ سَامِعِينَ وَ مُطِيعِينَ كَمَا أَمَرْتَ.

ترجمه دعای ۳۴

خدایا سپاس تو را بر پرده پوشیت پس از علمت، و بر عافیت بخشیدنت پس از آگاهیت.

زیرا هر یک از ما، در کسب عیب کوشیده است و تو او را مشهور نکرده ای و مرتکب کار زشت شده و تو او را رسوا نساخته ای، و در پرده استتار خود را به نقائص و عیوب بیالوده و تو کسی را به راز او رهبری نکرده ای.

و چه بسا نهی تو که ما آن را مرتکب شده ایم! و چه بسا امر تو که ما را بر آن واقف ساخته ای و ما از آن تجاوز و تعدی کرده ایم! و چه بسا گناهان که در کسب

آن کوشیده ایم و چه بسا خطاها که آن را مرتکب شده ایم! در صورتی که تو بر آن مطلع بوده ای، نه ناظر آن، و تو بر افشاء آن قادر بوده ای بیشتر از قادران و در همگی این موارد و احوال عافیت تو در برابر چشمهای ایشان برای ما حجابی و در مقابل گوشهاشان سدی بوده.

پس این پرده داری و عیب پوشی را برای ما واعظ و زاجر از ارتکاب گناه و وسیله پیمودن راه توبه معصیت زدای و پوییدن طریقه پسندیده قرار ده، و وقت پیمودن این راه را نزدیک ساز، و ما را به غفلت از خود گرفتار مکن.

زیرا که ما به سوی تو راغب و از گناهان تائبیم.

خدایا رحمت فرست به برگزیده ات از خلقت، محمد و عترتش که از آفریدگانت ممتاز و پاکیزه و پا کند.

و ما را بر آن گونه که خود فرموده ای، در برابر ایشان نیوشنده و فرمانبردار ساز.

۳۵– نیایش، در مقام رضا

نیایش، در مقام رضا در آن هنگام که به دنیاداران می نگریست

(۳۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِي الرّضَا إِذَا نَظَرَ إِلَى أَصْحَابِ الدّنْيَا:

الْحَمْدُ لِلّهِ رِضًى بِحُكْمِ اللّهِ، شَهِدْتُ أَنّ اللّهَ قَسَمَ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ، وَ أَخَذَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَفْتِنّي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ، وَ لَا تَفْتِنْهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي فَأَحْسُدَ خَلْقَكَ، وَ أَغْمَطَ حُكْمَكَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ طَيّبْ بِقَضَائِكَ نَفْسِي، وَ وَسّعْ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صَدْرِي، وَ هَبْ لِيَ الثّقَةَ لِأُقِرّ مَعَهَا بِأَنّ قَضَاءَكَ لَمْ يَجْرِ إِلّا بِالْخِيَرَةِ، وَ اجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَى مَا زَوَيْتَ عَنّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي إِيّاكَ عَلَى مَا خَوّلْتَنِي وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنّ بِذِي عَدَمٍ خَسَاسَةً، أَوْ أَظُنّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا،

فَإِنّ الشّرِيفَ مَنْ شَرّفَتْهُ طَاعَتُکَ، وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزّتْهُ عِبَادَتُکَ

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتّعْنَا بِثَرْوَهٍ لَا تَنْفَدُ، وَ أَيّدْنَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ، وَ اسْرَحْنَا فِی مُلْکِ الْأَبَدِ، إِنّکَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصّمَدُ، الّذِی لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولَدْ وَ لَمْ يَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ.

ترجمه دعای ۳۵

سپاس خدای را به عنوان خشنودی به قضای خدا شهادت می دهم که خدا معیشتهای بندگانش را به آئین عدل قسمت کرده، و با همه آفریدگانش راه تفضل و احسان پیش گرفته است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا به سبب آنچه به مردم عطا کرده ای آشفته مساز و ایشان را به سبب آنچه از من باز داشته ای گرفتار مکن که بر خلق تو حسد برم و حکمت را خوار شمارم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا به قضای خود دلخوش ساز، و دلم را در موارد حکم خود باز و مسرور کن، و روح اعتماد بمن ببخش تا سبب آن اقرار کنم که قضای تو جز به بهترین وجوه روان نشده و شکر مرا بر آنچه از من باز داشته ای، از شکرم بر آنچه بمن بخشیده ای فزونتر ساز، و مرا از آن نگهدار که تهیدستی را به چشم خواری بنگرم، یا درباره ثروتمندی گمان برتری برم.

زیرا شریف کسی است که طاعت تو او را شرف تو او را عزت داده باشد.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و ما را از ثروتی فنا ناپذیر برخوردار کن، و به عزتی بی زوال تأیید فرمای، و در ملک جاودانیت روان و کامران ساز.

زیرا توئی آن یکتای یگانه بی نیازی که فرزند نیاورده ای و فرزند کسی نبوده ای و کفو و همسری نداشته ای.

۳۶- نیایش به هنگام رعد و برق

نیایش، هنگامی که به ابر و برق می نگریست و بانگ رعد را می شنید

(۳۶) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا نَظَرَ إِلَى السّحَابِ وَ الْبَرْقِ وَ سَمِعَ صَوْتَ الرّعْدِ

اللّهُمّ إِنّ هَذَيْنِ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِکَ، وَ هَذَيْنِ عَوْنَانِ مِنْ أَعْوَانِکَ، يَبْتَدِرَانِ طَاعَتَکَ بِرَحْمَهٍ نَافِعَهٍ أَوْ نَقِمَهٍ ضَارّهٍ،

فَلَا تُمْطِرْنَا بِهِمَا مَطَرَ السَّوْءِ، وَ لَا تُلْبِسْنَا بِهِمَا لِبَاسَ الْبَلَاءِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْزِلْ عَلَيْنَا نَفْعَ هَذِهِ السَّحَائِبِ وَ بَرَكَتَهَا، وَ اصْرِفْ عَنَّا أَذَاهَا وَ مَضَرَّتَهَا، وَ لَا تُصِبْنَا فِيهَا بِ آفَةٍ، وَ لَا تُرْسِلْ عَلَى مَعَايِشِنَا عَاهَةً.

اللَّهُمَّ وَ إِنْ كُنْتَ بَعَثْتَهَا نَقِمَةً وَ أَرْسَلْتَهَا سَخْطَةً فَإِنَّا نَسْتَجِيرُكَ مِنْ غَضَبِكَ، وَ نَبْتَهِلُ إِلَيْكَ فِي سُؤَالِ عَفْوِكَ، فَمِلْ بِالْغَضَبِ إِلَى الْمُشْرِكِينَ، وَ أَدِرْ رَحَى نَقِمَتِكَ عَلَى الْمُلْحِدِينَ.

اللَّهُمَّ أَذْهِبْ مَحْلَ بِلَادِنَا بِسُقْيَاكَ، وَ أَخْرِجْ وَحَرَ صُدُورِنَا بِرِزْقِكَ، وَ لَا تَشْغَلْنَا عَنْكَ بِغَيْرِكَ، وَ لَا تَقْطَعْ عَنْ كَافَّتِنَا مَادَّةَ بِرِّكَ، فَإِنَّ الْغَنِيَّ مَنْ أَغْنَيْتَ، وَ إِنَّ السَّالِمَ مَنْ وَقَيْتَ مَا عِنْدَ أَحَدٍ دُونَكَ دِفَاعٌ، وَ لَا بِأَحَدٍ عَنْ سَطْوَتِكَ امْتِنَاعٌ، تَحْكُمُ بِمَا شِئْتَ عَلَى مَنْ شِئْتَ، وَ تَقْضِي بِمَا أَرَدْتَ فِيمَنْ أَرَدْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَقَيْتَنَا مِنَ الْبَلَاءِ، وَ لَكَ الشُّكْرُ عَلَى مَا خَوَّلْتَنَا مِنَ النَّعْمَاءِ، حَمْداً يُخَلِّفُ حَمْدَ الْحَامِدِينَ وَرَاءَهُ، حَمْداً يَمْلَأُ أَرْضَهُ وَ سَمَاءَهُ إِنَّكَ الْمَنَّانُ بِجَسِيمِ الْمِنَنِ، الْوَهَّابُ لِعَظِيمِ النِّعَمِ، الْقَابِلُ يَسِيرَ الْحَمْدِ، الشَّاكِرُ قَلِيلَ الشُّكْرِ، الْمُحْسِنُ الْمُجْمِلُ ذُو الطَّوْلِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

ترجمه دعای ۳۶

خدایا این ابر و برق، دو نشان از نشانه های تو، و دو خدمتگزار از خدمتگزاران تواند، که در مقام فرمانبرداریت به آوردن رحمتی سود بخش یا عقوبتی زیان بار می شتابند پس به آن دو باران عذاب بر ما مبار، و لباس محنت بر ما مپوشان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و منفعت و برکت این ابرها را بر ما نازل کن، و آزار و ضررش را از ما بگردان، و ما را در آن آفتی مرسان و بلیه ای بر معیشتهامان مگمار، خدایا، اگر این

ابر را برای عقوبت بر انگیخته ای، و از راه خشم فرستاده ای پس ما از غضب تو هم به تو پناه می بریم و برای طلب عفوت زاری می کنیم پس غضبت را متوجه مشرکین ساز و آسیای عقوبتت را بر حق ناپرستان به گردش آور.

خدایا خشکی سرزمینهای ما را به سقایت خود برطرف ساز، و وسوسه های دلهامان را به افزودن رزق خود بزدای و ما را از خود به غیر سرگرم منما، و ماده احسانت را، از همه ما مبر، زیرا بی نیاز آن است که تو او را بی نیاز کنی، و سالم کسی است که تو او را از بلا نگاه داری.

زیرا چون از تو بگذرد حمایت و دفاعی و از سطوت و حشمت تو نزد دیگری پناهی نیست، تو هر چه بخواهی و درباره هر که بخواهی حکم می رانی، و به آنچه اراده کنی درباره هر که اراده کنی، فرمان می دهی پس تو را سپاس بر آنکه ما را از بلا نگاه داشتی، و تو را شکر، بر آن نعمتها که به ما عطا کردی، چنان سپاسی که سپاس سپاسگزاران را پشت سر گذارد، و چنان سپاسی که آسمان و زمین خدا را پر سازد زیرا که توئی منعم مواهب جسیم، و بخشایشگر نعمتهای عظیم، و پذیرنده سپاس مختصر و شکر اندك و توئی نیکوکار و خوش رفتار و صاحب نعمت، هیچ معبودی، جز تو نیست. بازگشت به سوی تو است.

۳۷– نیایش، به هنگام شکر

نیایش، هنگامی که به تقصیر از اداء شکر اعتراف می نمود

(۳۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا اعْتَرَفَ بِالتّقْصِيرِ عَنْ تَأْدِيَهِ الشّكْرِ:

اللّهُمّ إِنّ أَحداً لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةً إِلّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا

يُلْزِمُهُ شُكْراً.

وَ لَا يَبْلُغُ مَبْلَغاً مِنْ طَاعَتِكَ وَ إِنِ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقَصِّراً دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ فَأَشْكَرُ عِبَادِكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ، وَ أَعْبَدُهُمْ مُقَصِّرٌ عَنْ طَاعَتِكَ لَا يَجِبُ لِأَحَدٍ أَنْ تَغْفِرَ لَهُ بِاسْتِحْقَاقِهِ، وَ لَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُ بِاسْتِيجَابِهِ فَمَنْ غَفَرْتَ لَهُ فَبِطَوْلِكَ، وَ مَنْ رَضِيتَ عَنْهُ فَبِفَضْلِكَ تَشْكُرُ يَسِيرَ مَا شَكَرْتَهُ، وَ تُثِيبُ عَلَى قَلِيلِ مَا تُطَاعُ فِيهِ حَتَّى كَأَنَّ شُكْرَ عِبَادِكَ الَّذِي أَوْجَبْتَ عَلَيْهِ ثَوَابَهُمْ وَ أَعْظَمْتَ عَنْهُ جَزَاءَهُمْ أَمْرٌ مَلَكُوا اسْتِطَاعَةَ الِامْتِنَاعِ مِنْهُ دُونَكَ فَكَافَيْتَهُمْ، أَوْ لَمْ يَكُنْ سَبَبُهُ بِيَدِكَ فَجَازَيْتَهُمْ بَلْ مَلَكْتَ يَا إِلَهِي أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَمْلِكُوا عِبَادَتَكَ، وَ أَعْدَدْتَ ثَوَابَهُمْ قَبْلَ أَنْ يُفِيضُوا فِي طَاعَتِكَ، وَ ذَلِكَ أَنَّ سُنَّتَكَ الْإِفْضَالُ، وَ عَادَتَكَ الْإِحْسَانُ، وَ سَبِيلَكَ الْعَفْوُ فَكُلُّ الْبَرِيَّةِ مُعْتَرِفَةٌ بِأَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ، وَ شَاهِدَةٌ بِأَنَّكَ مُتَفَضِّلٌ عَلَى مَنْ عَافَيْتَ، وَ كُلٌّ مُقِرٌّ عَلَى نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ عَمَّا اسْتَوْجَبْتَ

فَلَوْ لَا أَنَّ الشَّيْطَانَ يَخْتَدِعُهُمْ عَنْ طَاعَتِكَ مَا عَصَاكَ عَاصٍ، وَ لَوْ لَا أَنَّهُ صَوَّرَ لَهُمُ الْبَاطِلَ فِي مِثَالِ الْحَقِّ مَا ضَلَّ عَنْ طَرِيقِكَ ضَالٌّ فَسُبْحَانَكَ مَا أَبْيَنَ كَرَمَكَ فِي مُعَامَلَةِ مَنْ أَطَاعَكَ أَوْ عَصَاكَ تَشْكُرُ لِلْمُطِيعِ مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَهُ، وَ تُمْلِي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجَلَتَهُ فِيهِ. أَعْطَيْتَ كُلًّا مِنْهُمَا مَا لَمْ يَجِبْ لَهُ، وَ تَفَضَّلْتَ عَلَى كُلٍّ مِنْهُمَا بِمَا يَقْصُرُ عَمَلُهُ عَنْهُ.

و لَوْ كَافَأْتَ الْمُطِيعَ عَلَى مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَأَوْشَكَ أَنْ يَفْقِدَ ثَوَابَكَ، وَ أَنْ تَزُولَ عَنْهُ نِعْمَتُكَ، وَ لَكِنَّكَ بِكَرَمِكَ جَازَيْتَهُ عَلَى الْمُدَّةِ الْقَصِيرَةِ الْفَانِيَةِ بِالْمُدَّةِ الطَّوِيلَةِ الْخَالِدَةِ، وَ عَلَى الْغَايَةِ الْقَرِيبَةِ الزَّائِلَةِ بِالْغَايَةِ الْمَدِيدَةِ الْبَاقِيَةِ.

ثُمَّ لَمْ تَسُمْهُ الْقِصَاصَ فِيمَا أَكَلَ مِنْ رِزْقِكَ الَّذِي يَقْوَى بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ، وَ لَمْ تَحْمِلْهُ عَلَى الْمُنَاقَشَاتِ فِي الْآلَاتِ الَّتِي تَسَبَّبَ بِاسْتِعْمَالِهَا

إِلَى مَغْفِرَتِكَ، وَ لَوْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِهِ لَذَهَبَ بِجَمِيعِ مَا كَدَحَ لَهُ وَ جُمْلَةِ مَا سَعَى فِيهِ جَزَاءً لِلصُّغْرَى مِنْ أَيَادِيكَ وَ مِنَنِكَ، وَ لَبَقِيَ رَهِيناً بَيْنَ يَدَيْكَ بِسَائِرِ نِعَمِكَ، فَمَتَى كَانَ يَسْتَحِقُّ شَيْئاً مِنْ ثَوَابِكَ لَا مَتَى هَذَا يَا إِلَهِي حَالُ مَنْ أَطَاعَكَ، وَ سَبِيلُ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ، فَأَمَّا الْعَاصِي أَمْرَكَ وَ الْمُوَاقِعُ نَهْيَكَ فَلَمْ تُعَاجِلْهُ بِنَقِمَتِكَ لِكَيْ يَسْتَبْدِلَ بِحَالِهِ فِي مَعْصِيَتِكَ حَالَ الْإِنَابَةِ إِلَى طَاعَتِكَ، وَ لَقَدْ كَانَ يَسْتَحِقُّ فِي أَوَّلِ مَا هَمَّ بِعِصْيَانِكَ كُلَّ مَا أَعْدَدْتَ لِجَمِيعِ خَلْقِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ.

فَجَمِيعُ مَا أَخَّرْتَ عَنْهُ مِنَ الْعَذَابِ وَ أَبْطَأْتَ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ سَطَوَاتِ النَّقِمَةِ وَ الْعِقَابِ تَرْكٌ مِنْ حَقِّكَ، وَ رِضًى بِدُونِ وَاجِبِكَ فَمَنْ أَكْرَمُ يَا إِلَهِي مِنْكَ، وَ مَنْ أَشْقَى مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْكَ لَا مَنْ فَتَبَارَكْتَ أَنْ تُوصَفَ إِلَّا بِالْإِحْسَانِ، وَ كَرُمْتَ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلُ، لَا يُخْشَى جَوْرُكَ عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَ لَا يُخَافُ إِغْفَالُكَ ثَوَابَ مَنْ أَرْضَاكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي أَمَلِي، وَ زِدْنِي مِنْ هُدَاكَ مَا أَصِلُ بِهِ إِلَى التَّوْفِيقِ فِي عَمَلِي، إِنَّكَ مَنَّانٌ كَرِيمٌ.

ترجمه دعای ۳۷

خدایا کسی در طی مراحل شکر تو به سرمنزلی نمی رسد، مگر آنکه باز چندان از احسانت بر او فراهم می آید، که او را به شکری دیگر ملزم می سازد.

و هر چند کوشش کند به درجه ای از طاعت دست نمی یابد مگر آنکه در برابر استحقاق تو به علت فضلت مقصر می ماند.

پس شاکرترین بندگانت از شکر تو عاجز است، و عابدترین ایشان از طاعتت مقصر است. هیچکس مستوجب آن نیست که به علت استحقاقش او را بیامرزی، یا به سبب سزاواریش از او خشنود باشی.

پس هر که را بیامرزی از انعام و احسان تو

است، و از هر که خشنود شوی از تفضل تو است. عمل کمی را که بپذیری جزای فراوان می بخشی، و طاعت اندک را مزد می دهی، تا آنجا که گوئی شکر بندگانت که مزدشان را در برابر آن واجب کرده ای و جزای ایشان را عظیم ساخته ای امری است که امتناع از آن تحت قدرت ایشان بوده، نه بدست تو، و از این سبب ایشان را پاداش داده ای. یا گوئی سبب آن بدست تو نبوده و به این جهت به ایشان اجر بخشیده ای!

نه چنین است بلکه تو ای معبود من مالک امر ایشان بوده ای، پیش از آنکه ایشان مالک عبادت تو شوند، و مزدشان را آماده کرده ای پیش از آنکه به طاعتت در آیند.

و این از آن جهت است که آئین تو انعام و عادتت احسان، و طریقتت عفو است، از این جهت همه آفریدگان معترفند که تو درباره هر که عقوبتش کنی ستم نکرده ای، و گواهند که هر که را ببخشی درباره اش تفضل فرموده ای.

و همه درباره خویش به تقصیر از آنچه سزاوار آنی معترفند.

و از این جهت اگر شیطان ایشان را از طاعتت نفریبد، هیچ نافرمانی تو را عصیان نکند.

و اگر شیطان باطل را در نظرشان به صورت حق مصور نسازد، هیچ گمراهی از راه تو منحرف نگردد.

پس منزهی تو، چه روشن و آشکار است کرم تو در معامله کسی که تو را اطاعت کرده یا عصیان نموده باشد! مطیع را در برابر آنچه خود برایش فراهم ساخته ای پاداش می بخشی! و معصیت کار را در آنچه شتاب در باز خواستش بدست تو است مهلت می دهی! به هر یک از آن دو چیزی عطا کرده ای، که مستوجب آن

نبوده، و بر هر یک از ایشان تفضلی فرموده ای که عملش از آن قاصر است.

و اگر مطیع را بر مجرد عملش بـا آنکه تـو خـود او را بر آن گماشـته ای پـاداش می دادی، بیم آن بود که ثواب تو را از کف بدهـد، و نعمت از او زایل گردد. ولی تو به کرم خود، او را در برابر مـدت کوتاه فانی به مدتی طولانی و جاودانی، و در مقابل عمل زودگذر به ثواب مستمر پاداش داده ای.

آنگـاه در برابر رزقی که از خوان نعمت تو خورده تا به وسـیله آن بر طاعت نیرو گرفته از او مطالبه عوض و بها نکرده ای و در رسیدگی به حساب آلات و ابزاری که استعمال آنها را وسیله رسیدن به آمرزش تو قرار داده با او سختگیری ننموده ای.

و اگر بـا او چنین رفتـار کرده بودی یکسـره حاصـل دسترنجش و نتیجه کوشـشـش در برابر کوچکترین نعمتهـا و عطایـای تو از دست می رفت، و خود در پیشگاه تو برای سایر نعمتهایت در گرو می ماند.

پس در این صورت کی و کجا چیزی از ثواب تو را استحقاق می داشت؟!

نه! (استحقاق نمی داشت) که استحقاق می داشت این، ای معبود من حال کسی است که تو را اطاعت کرده باشد.

و سـرنوشت کسـی است که در عبادت تو کوشـیده باشـد، اما آن کس که فرمان تو را عصـیان کرده و نهی تو را مرتکب شده پس تو در انتقـامش شـتاب نکرده ای، تـا مگر حـال بـازگشت به طاعت تو را بر حال نافرمانی تو برگزینـد. حقا که او در اولین لحظه ای که بر نافرمانی تو همت گماشته، هر عقوبتی را که برای همه آفریدگانت مهیا کرده ای مستوجب شده.

پس هر عذابی

را که از او به تأخیر افکنده ای و هر سطوت و انتقام و عقابی را که از او باز پس داشته ای ترک قسمتی از حق تو، و رضا دادن به کمتر از استحقاق تو است.

پس با وجود انی کیست کریمتر از تو؟

ای معبود من و کیست بدبخت تر از کسی که در راه مخالفت تو هلاک شود؟

هیچ کس بدبخت تر از چنین کسی نیست! زیرا تو بزرگتر از آنی که جز به احسان تو را توصیف کنند و منزه تر از آنی که جز از جهت عدل از تو بترسند. بیم آن نیست که تو درباره عاصیت ستم کنی، و مزد کسی را که تو را خشنود کرده فرو گذاری.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و آرزویم را بر آور، و هدایتت را چندان بر من بیفزای که به وسیله آن به توفیق در کار خود دست یابم زیرا که تو منعمی، کریمی.

۳۸- نیایش، در اعتذار

نیایش، در اعتذار از تبعات بندگان و از تقصیر در حقوقشان و در طلب آزادی از آتش دوزخ

۳۸) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی الِاعْتِذَارِ مِنْ تَبِعَاتِ الْعِبَادِ وَ مِنَ التّقْصِیرِ فِی حُقُوقِهِمْ وَ فِی فَکَاکِ رَقَبَتِهِ مِنَ النّارِ:

اللّهُمّ إِنّی أَعْتَذِرُ إِلَیْکَ مِنْ مَظْلُوم ظُلِمَ بِحَضْرَتِی فَلَمْ أَنْصُرْهُ، وَ مِنْ مَعْرُوفٍ أُسْدِیَ إِلَیّ فَلَمْ أَشْکُرْهُ، وَ مِنْ مُسِیءٍ اعْتَذَرَ إِلَیّ فَلَمْ أَعْذِرْهُ، وَ مِنْ ذِی فَاقَةٍ سَأَلَنِی فَلَمْ أُوثِرْهُ، وَ مِنْ حَقّ ذِی حَقّ لَزِمَنِی لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ أُوَفّرْهُ، وَ مِنْ عَیْبِ مُؤْمِنٍ ظَهَرَ لِی فَلَمْ أَسْتُرْهُ، وَ مِنْ کُلّ إِثْمٍ عَرَضَ لِی فَلَمْ أَهْجُرْهُ. أَعْتَذِرُ إِلَیْکَ یَا إِلَهِی مِنْهُنّ وَ مِنْ نَظَائِرِهِنّ اعْتِذَارَ نَدَامَةٍ یَکُونُ وَاعِظاً لِمَا بَیْنَ یَدَیّ مِنْ أَشْبَاهِهِنّ.

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ

وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ نَدَامَتِی عَلَی مَا وَقَعْتُ فِیهِ مِنَ الزّلّاتِ، وَ عَزْمِی عَلَی تَرْكِ مَا یَعْرِضُ لِی مِنَ السّیّئَاتِ، تَوْبَهً تُوجِبُ لِی مَحَبّتَکَ، یَا مُحِبّ التّوّابِینَ.

ترجمه دعای ۳۸

خدایا من در پیشگاه تو عذر می خواهم از مظلومی که در حضور من به او ستم رسیده و من او را یاری نکرده باشم، و از احسانی که درباره من انجام گرفته و شکر آن را به جا نیاورده باشم، و از بد کرداری که از من عذر خواسته باشد و من عذرش را نپذیرفته باشم، و از فقیری که از من خواهشی کرده باشد، و من او را به برآوردن حاجتش بر خویشتن ترجیح نداده باشم و از حق حقدار مؤمنی که بر ذمه ام مانده باشد و آن را نپرداخته باشم، و از عیب مؤمنی که بر من پدید شده باشد و آن را نپوشانده باشم و از هر گناهی که برایم پیش آمده باشد و از آن دوری نکرده باشم.

خدایا از همه آنها و نظائر آنها از تو عذر می خواهم، عذر ندامتی که مرا در برابر پیشامدهای نظیر آن، واعظی باشد.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و پشیمانیم را از لغزشهائی که به آن دچار شده ام، و تصمیمم را بر ترک گناهانی که برایم پیش آید توبه ای قرار ده، که برای من موجب محبت تو گردد.

ای دوستدار توابان.

۳۹- نیایش، در طلب عفو و رحمت

(۳۹) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی طَلَبِ الْعَفْوِ وَ الرّحْمَهِ:

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اکْسِرْ شَهْوَتِی عَنْ کُلّ مَحْرَمٍ، وَ ازْوِ حِرْصِی عَنْ کُلّ مَأْثَمٍ، وَ امْنَعْنِی عَنْ أَذَی کُلّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ، وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَهٍ.

اللّهُمّ وَ أَیّمَا عَبْدٍ نَالَ مِنّی مَا حَظَرْتَ عَلَیْهِ، وَ انْتَهَکَ مِنّی مَا حَجَزْتَ عَلَیْهِ، فَمَضَی بِظُلَامَتِی مَیّتاً، أَوْ حَصَلَتْ لِی قِبَلَهُ حَیّاً فَاغْفِرْ لَهُ مَا أَلَمّ بِهِ مِنّی، وَ اعْفُ لَهُ عَمّا أَدْبَرَ بِهِ

عَنّی، وَ لَا تَقِفْهُ عَلَی مَا ارْتَکَبَ فِیّ، وَ لَا تَکْشِفْهُ عَمّا اکْتَسَبَ بِی، وَ اجْعَلْ مَا سَمَحْتُ بِهِ مِنَ الْعَفْوِ عَنْهُمْ، وَ تَبَرّعْتُ بِهِ مِنَ الصّدَقَةِ عَلَیْهِمْ أَزْکَی صَدَقَاتِ الْمُتَصَدّقِینَ، وَ أَعْلَی صِلَاتِ الْمُتَقَرّبِینَ وَ عَوّضْنِی مِنْ عَفْوِی عَنْهُمْ عَفْوَکَ، وَ مِنْ دُعَائِی لَهُمْ رَحْمَتَکَ حَتّی یَسْعَدَ کُلّ وَاحِدٍ مِنّا بِفَضْلِکَ، وَ یَنْجُوَ کُلّ مِنّا بِمَنّکَ.

اللّهُمّ وَ أَیّمَا عَبْدٍ مِنْ عَبِیدِکَ أَدْرَکَهُ مِنّی دَرَکٌ، أَوْ مَسّهُ مِنْ نَاحِیَتِی أَذًی، أَوْ لَحِقَهُ بِی أَوْ بِسَبَبِی ظُلْمٌ فَفُتّهُ بِحَقّهِ، أَوْ سَبَقْتُهُ بِمَظْلِمَتِهِ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَرْضِهِ عَنّی مِنْ وُجْدِکَ، وَ أَوْفِهِ حَقّهُ مِنْ عِنْدِکَ ثُمّ قِنِی مَا یُوجِبُ لَهُ حُکْمُکَ، وَ خَلّصْنِی مِمّا یَحْکُمُ بِهِ عَدْلُکَ، فَإِنّ قُوّتِی لَا تَسْتَقِلّ بِنَقِمَتِکَ، وَ إِنّ طَاقَتِی لَا تَنْهَضُ بِسُخْطِکَ، فَإِنّکَ إِنْ تُکَافِنِی بِالْحَقّ تُهْلِکْنِی، وَ إِلّا تَغَمّدْنِی بِرَحْمَتِکَ تُوبِقْنِی.

اللّهُمّ إِنّی أَسْتَوْهِبُکَ یَا إِلَهِی مَا لَا یُنْقِصُکَ بَذْلُهُ، وَ أَسْتَحْمِلُکَ، مَا لَا یَبْهَظُکَ حَمْلُهُ. أَسْتَوْهِبُکَ یَا إِلَهِی نَفْسِیَ الّتِی لَمْ تَخْلُقْهَا لِتَمْتَنِعَ بِهَا مِنْ سُوءٍ، أَوْ لِتَطَرّقَ بِهَا إِلَی نَفْعٍ، وَ لَکِنْ أَنْشَأْتَهَا إِثْبَاتاً لِقُدْرَتِکَ عَلَی مِثْلِهَا، وَ احْتِجَاجاً بِهَا عَلَی شَکْلِهَا.

و أَسْتَحْمِلُکَ مِنْ ذُنُوبِی مَا قَدْ بَهَظَنِی حَمْلُهُ، وَ أَسْتَعِینُ بِکَ عَلَی مَا قَدْ فَدَحَنِی ثِقْلُهُ.

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِنَفْسِی عَلَی ظُلْمِهَا نَفْسِی، وَ وَکّلْ رَحْمَتَکَ بِاحْتِمَالِ إِصْرِی، فَکَمْ قَدْ لَحِقَتْ رَحْمَتُکَ بِالْمُسِیئِینَ، وَ کَمْ قَدْ شَمِلَ عَفْوُکَ الظّالِمِینَ.

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِی أُسْوَةَ مَنْ قَدْ أَنْهَضْتَهُ بِتَجَاوُزِکَ عَنْ مَصَارِعِ الْخَاطِئِینَ، وَ خَلّصْتَهُ بِتَوْفِیقِکَ مِنْ وَرَطَاتِ الْمُجْرِمِینَ، فَأَصْبَحَ طَلِیقَ عَفْوِکَ مِنْ إِسَارِ سُخْطِکَ، وَ عَتِیقَ صُنْعِکَ مِنْ وَثَاقِ عَدْلِکَ.

إِنّکَ إِنْ تَفْعَلْ ذَلِکَ یَا إِلَهِی تَفْعَلْهُ بِمَنْ لَا یَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِکَ، وَ

لَـا يُبَرِّئُ نَفْسَهُ مِنِ اسْتِيجَابِ نَقِمَتِكَ تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرُ مِنْ طَمَعِهِ فِيكَ، وَ بِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاهِ أَوْكَدُ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَاصِ، لَا أَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطاً، أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَاراً، بَلْ لِقِلَّهِ حَسَنَاتِهِ بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ، وَ ضَعْفِ حُجَجِهِ فِي جَمِيعِ تَبِعَاتِهِ فَأَمَّا أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَهْلٌ أَنْ لَا يَغْتَرَّ بِكَ الصِّدِّيقُونَ، وَ لَا يَيْأَسَ مِنْكَ الْمُجْرِمُونَ، لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَداً فَضْلَهُ، وَ لَا يَسْتَقْصِي مِنْ أَحَدٍ حَقَّهُ. تَعَالَى ذِكْرُكَ عَنِ الْمَذْكُورِينَ، وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمَنْسُوبِينَ، وَ فَشَتْ نِعْمَتُكَ فِي جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۳۹

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و شهوتم را از هر حرامی بشکن، و حرصم را از هر گناهی بگردان،.

و مرا از آوردن هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه باز دار.

خدایا و هر آن بنده که به حقی از حقوق و حدی از حدود من که تواَش از آن نهی فرموده ای تجاوز کرده باشد و پرده حرمتی از حرمات مرا که تواَش از هتک آن منع کرده ای دریده باشد و ظلامه و حقی را از من با خود به گور برده باشد، یا در حال حیات بر ذمه اش مانده باشد، پس او را در ظلمی که بمن روا داشته است بیامرز، و در حقی که از من برده است، عفو کن، و درباره آنچه با من کرده است سرزنش مفرمای، و به سبب آزردن من رسوا مساز و این گذشت را که در عفو ایشان بکار برده ام، و این تبرعی را که در کرم نسبت به ایشان معمول داشته ام، پاکیزه ترین صدقات صدقه دهندگان و

بالاترین عطایای تقرب جویان قرار ده.

و مرا در برابر عفو ایشان به رحمت خود پاداش ده، تا هر یک از ما به سبب فضل تو نیکبخت گردد، و هر کدام از ما در پرتو احسان تو نجات یابد.

خدایا هر بنده ای از بندگانت که از من عقوبتی دیده، و یا از جانب من آزاری به او رسیده. تا حقش را ضایع کرده باشم، یا مظلمه اش را از میان برده باشم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و او را به توانگری خود از من خشنود گردان، و حقش را از جانب خود بپرداز، و آنگاه مرا از عقوبتی که مستوجب آن شده ام نگاه دار، و از قبضه حکم عدل خود رهائی بخش، زیرا که نیروی من با انتقام تو بر نمی آید، و طاقتم با غضب تو برابری نمی تواند، پس اگر تو مرا به حق مکافات کنی هلاکم خواهی کرد، و اگر در رحمت خویشم نپوشانی به مهلکه خواهی افکند.

خدایا بخشش چیزی را ای معبود من از تو می خواهم که بذل آن چیزی از تو نمی کاهد، و برداشتن باری را از دوش خویش می خواهم که برداشتن آن تو را گرانبار نمی سازد، بخشش نفس خویش را از تو می خواهم که آن را برای این نیافریده ای تا از بیم زیانی به آن پناهنده شوی، یا به وسیله آن به منفعتی راه جوئی، بلکه تا وسیله اثبات قدرت خود بر آفریدن مثل آن و حجت توانائی خود بر خلقت نظیر آن قرار دهی، و برداشتن بار گناهانم را از تو می خواهم که حمل آن مرا گرانبار ساخته است و از تو مدد می طلبم بر آنچه سنگینیش مرا به زانو درآورده است

پس

بر محمـد و آلش رحمت فرست، و نفس مرا با وجود سـتم کردنش درباره خود ببخش، و آزاد کن، و رحمتت را به تحمل بار گران من بگمار.

زیرا چه بسا که عفو تو ستمکاران را فرا گرفته است.

پس بر محمـد و آلش رحمت فرست، و پیشوای کسـانی سـاز که به عفو خود از افتادنگاههـای خطاکاران به پا داشـته ای، و به توفیق خود از مهلکه هـای مجرمـان خلاص کرده ای، تا به مـدد عفوت از اسارت خشـمت رها شـده، و بـدست احسانت از بند عـدلت آزاد گشـته. تـو اگر چنین کنی - ای معبود من - این لطف را دربـاره کسـی کرده ای که اسـتحقاق خود را به عقوبتت انکار نمی کند و نفس خویش را از سزاواری عقابت تبرئه نمی نماید.

این معامله را - ای معبود من - نسبت به کسـی می کنی که ترسـش از تو از طمعش به تو افزون است، و نااميديش از نجات از امیدش به خلاص اسـتوارتر است. نه از جهت آنکه نااميديش به علت یأس از رحمت تو یا طمعش از باب غره شدن به مغفرت تو باشـد، بلکه نااميـديش از جهت آن است که اعمال نیکش در میان اعمال بـد انـدك، و حجتها و عذرهایش در برابر همگی مسـئولیتهایش ضـعیف است و تـو - ای معبود من - پس سـزاواری که صـدیقان به تو مغرور نشونـد، و گنهکـاران از تو نـاامید نگردند.

زیرا که تو آن پروردگـار عظیمی هستی که فضـل خود را از هیـچ کس بـاز نمی داری، و در گرفتن حق خود بر کسـی سـخت نمی گیری. یاد تو از یاد شدگان برتر است، و نامهایت از نامیده شدن مردمان منزه است و نعمتت در

همه آفریدگان پراکند است.

پس تو را سپاس بر این بزرگواری ای پروردگار جهانیان.

۴۰- نیایش، هنگام یاد مرگ

نیایش، هنگامی که خبر مرگ کسی را می شنید یا از مرگ یاد می کرد

(۴۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نُعِيَ إِلَيْهِ مَيِّتٌ، أَوْ ذَكَرَ الْمَوْتَ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ، وَ قَصِّرْهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ حَتَّى لَا نُؤَمِّلَ اسْتِتْمَامَ سَاعَةٍ بَعْدَ سَاعَةٍ، وَ لَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ، وَ لَا اتِّصَالَ نَفَسٍ بِنَفَسٍ، وَ لَا لُحُوقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ وَ سَلِّمْنَا مِنْ غُرُورِهِ، وَ آمِنَّا مِنْ شُرُورِهِ، وَ انْصِبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا نَصْباً، وَ لَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِبّاً وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ عَمَلًا نَسْتَبْطِئُ مَعَهُ الْمَصِيرَ إِلَيْكَ، وَ نَحْرِصُ لَهُ عَلَى وَشْكِ اللَّحَاقِ بِكَ حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَأْنَسَنَا الَّذِي نَأْنَسُ بِهِ، وَ مَأْلَفَنَا الَّذِي نَشْتَاقُ إِلَيْهِ، وَ حَامَّتَنَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنُوَّ مِنْهَا فَإِذَا أَوْرَدْتَهُ عَلَيْنَا وَ أَنْزَلْتَهُ بِنَا فَأَسْعِدْنَا بِهِ زَائِراً، وَ آنِسْنَا بِهِ قَادِماً، وَ لَا تُشْقِنَا بِضِيَافَتِهِ، وَ لَا تُخْزِنَا بِزِيَارَتِهِ، وَ اجْعَلْهُ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ مَغْفِرَتِكَ، وَ مِفْتَاحاً مِنْ مَفَاتِيحِ رَحْمَتِكَ أَمِتْنَا مُهْتَدِينَ غَيْرَ ضَالِّينَ، طَائِعِينَ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ، تَائِبِينَ غَيْرَ عَاصِينَ وَ لَا مُصِرِّينَ، يَا ضَامِنَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ، وَ مُسْتَصْلِحَ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ.

ترجمه دعای ۴۰

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از طول امل نگاه دار، و با ادای حق عمل دست آرزو و امل را از گریبان ما کوتاه گردان تا به پایان رساندن ساعتی را پس از ساعتی، و در یافتن روزی را در پی روزی، و پیوستن نفسی رابه نفسی و گامی را در پی گامی آرزو نکنیم، و ما را از فریب آرزو به سلامت و از شُرورش در امان دار، و مرگ را نصب العین ما قرار ده، و

یـاد کردنمـان را از مرگ گسسـته و ناپیوسـته مساز، و از اعمال شایسـته توشه عملی برایمان قرار ده که با آن برای بازگشت به سوی تو شـتاب کنیم، و به زود رسـیدن به کوی تو حرص ورزیم، تـا مرگ برای مـا آرامگـاهی باشـد که با آن انس گیریم، و محل الفتی که به سویش مشتاق باشیم، و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیک شدن به او را دوست بداریم.

پس هر زمان که آن را بر ما وارد سازی و به سوی ما فرود آوری، ما را از دیدار چنان دیدار کننده ای نیکبخت ساز و چون در آید ما را با او مأنوس گردان، و ما را در مهمانی او بدبخت مساز و از دیدنش سـرافکنده مکن و آن را دری از درهای آمرزش و کلیـدی از کلیـدهای رحمت خود قرار ده، و مـا را در سـلک هـدایت شـدگانی بمیران که گمراه نشونـد، و فرمانبردارانی که اکراه نداشته باشند، و تائبانی که عصیان نکنند، و بر گناه اصرار نورزند ای ضامن مزد نیکوکاران.

و ای مصلح کار تباهکاران.

۴۱- نیایش، در طلب پرده پوشی و نگهداری

(۴۱) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی طَلَبِ السّتْرِ وَ الْوِقَایَهِ:

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَفْرِشْنِی مِهَادَ کَرَامَتِکَ، وَ أَوْرِدْنِی مَشَارِعَ رَحْمَتِکَ، وَ أَحْلِلْنِی بُحْبُوحَهَ جَنّتِکَ، وَ لَا تَسُمْنِی بِالرّدّ عَنْکَ، وَ لَا تَحْرِمْنِی بِالْخَیْبَهِ مِنْکَ.

و لَا تُقَاصّنِی بِمَا اجْتَرَحْتُ وَ لَا تُنَاقِشْنِی بِمَا اکْتَسَبْتُ، وَ لَا تُبْرِزْ مَکْتُومِی، وَ لَا تَکْشِفْ مَسْتُورِی، وَ لَا تَحْمِلْ عَلَی مِیزَانِ الْإِنْصَافِ عَمَلِی، وَ لَا تُعْلِنْ عَلَی عُیُونِ الْمَلَإِ خَبَرِی أَخْفِ عَنْهُمْ مَا یَکونُ نَشْرُهُ عَلَیّ عَاراً، وَ اطْوِ عَنْهُمْ مَا یُلْحِقُنِی عِنْدَکَ شَنَاراً شَرّفْ دَرَجَتِی بِرِضْوَانِکَ، وَ أَکْمِلْ کَرَامَتِی

بِغُفْرَانِـكَ، وَ انْظِمْنِی فِی أَصْـحابِ الْیَمِیـنِ، وَ وَجّهْنِی فِی مَسَالِـکِ الآمِنِینَ، وَ اجْعَلْنِی فِی فَوْجِ الْفَـائِزِینَ، وَ اعْمُرْ بِی مَجَالِسَ الصّالِحِینَ، آمِینَ رَبّ الْعَالَمِینَ.

ترجمه دعای ۴۱

خـدایا، بر محمـد و آلش رحمت فرست، و بسترهـای اعزاز خود را برایم بگسـتران، و مرا به شـریعه هـای رحمتت در آور، و به آغوش بهشت خود وارد ساز، و به رانـدن از خویش مرنجان، و به ناامیـدی از خود محروم مکن، و در گرو اعمالم مکش، و بر رفتارم خرده مگیر، و رازم را آشکار مکن، و سرم را فاش مساز.

و عملم را به میزان عـدالت مسـنج و بـاطنم را پیش برگزیـدگان خلق آشـکار مـدار، آنچه را که انتشـارش بر من ننگ است از ایشان بپوشان و آنچه را که مرا پیش تو رسوا کنـد، از نظر ایشان در هم نورد. به رضای خود درجه ام را بلند کن، و به آمرزش خود عزتم را کامل ساز، و مرا در زمره اصحاب یمین در آور، و در راههای ایمان ببر، و در گروه رستگاران قرار ده، و مجالس صالحین را به وسیله من آباد ساز دعایم را مستجاب فرمای.

ای پروردگار جهانیان.

۴۲– نیایش، هنگام ختم قرآن

(۴۲) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ عِنْدَ خَتْمِ الْقُرْآنِ:

اللّهُمّ إِنّکَ أَعَنْتَنِی عَلَی خَتْمِ کِتَابِکَ الّذِی أَنْزَلْتَهُ نُوراً، وَ جَعَلْتَهُ مُهَیْمِناً عَلَی کُلّ کِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَ فَضّلْتَهُ عَلَی کُلّ حَدِیثٍ قَصَصْتَهُ.

و فُرْقَانـاً فَرَقْتَ بِهِ بَیْنَ حَلَالِـکَ وَ حَرَامِـکَ، وَ قُرْآناً أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَـرَائِعِ أَحْکَامِکَ وَ کِتَاباً فَصّـلْتَهُ لِعِبَادِکَ تَفْصِـیلًا، وَ وَحْیاً أَنْزَلْتَهُ عَلَی نَبِیّکَ مُحَمّدٍ صَلَوَاتُکَ علیه و آله تَنْزِیلًا.

و جَعَلْتَهُ نُوراً نَهْتَـدِی مِنْ ظُلَمِ الضّـلَالَهِ وَ الْجَهَالَهِ بِاتّبَاعِهِ، وَ شِـفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهَمِ التّصْدِیقِ إِلَی اسْـتِمَاعِهِ، وَ مِیزَانَ قِسْطٍ لَا یَحِیفُ عَنِ الْحَقّ لِسَانُهُ، وَ نُورَ هُدًی لَا یَطْفَأُ عَنِ الشّاهِدِینَ بُرْهَانُهُ، وَ عَلَمَ نَجَاهٍ لَا یَضِلّ مَنْ أَمّ قَصْدَ سُنّتِهِ، وَ لا

تَنَالُ أَيْدِى الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلّقَ بِعُرْوَه عِصْمَتِه.

اللّهُمّ فَإِذْ أَفَدْتَنَا الْمَعُونَهَ عَلَى تِلَاوَتِهِ، وَ سَهّلْتَ جَوَاسِىَ أَلْسِنَتِنَا بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ، فَاجْعَلْنَا مِمّنْ يَرْعَاهُ حَقّ رِعَايَتِهِ، وَ يَدِينُ لَکَ بِاعْتِقَادِ التّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ، وَ يَفْزَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ، وَ مُوضَحَاتِ بَيّنَاتِهِ.

اللّهُمّ إِنّکَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيّکَ مُحَمّدٍ صَلّى اللّهُ عليه و آله مُجْمَلًا، وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمّلًا، وَ وَرّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسّراً، وَ فَضّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ، وَ قَوّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ.

اللّهُمّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَهً، وَ عَرّفْتَنَا بِرَحْمَتِکَ شَرَفَهُ وَ فَضْلَهُ،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ، وَ عَلَى آلِهِ الْخُزّانِ لَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِمّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنّهُ مِنْ عِنْدِکَ حَتّى لَا يُعَارِضَنَا؛ الشّکّ فِى تَصْدِيقِهِ، وَ لَا يَخْتَلِجَنَا الزّيْغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِمّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ، وَ يَأْوِى مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِرْزِ مَعْقِلِهِ، وَ يَسْكُنُ فِى ظِلّ جَنَاحِهِ، وَ يَهْتَدِى بِضَوْءِ صَبَاحِهِ، وَ يَقْتَدِى بِتَبَلّجِ أَسْفَارِهِ، وَ يَسْتَصْبِحُ بِمِصْبَاحِهِ، وَ لَا يَلْتَمِسُ الْهُدَى فِى غَيْرِهِ.

اللّهُمّ وَ كَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمّداً عَلَماً لِلدّلَالَهِ عَلَيْکَ، وَ أَنْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرّضَا إِلَيْکَ،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَهً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَهِ، وَ سُلّماً نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَحَلّ السّلَامَهِ، وَ سَبَباً نُجْزَى بِهِ النّجَاهَ فِى عَرْصَهِ الْقِيَامَهِ، وَ ذَرِيعَهً نَقْدَمُ بِهَا عَلَى نَعِيمِ دَارِ الْمُقَامَهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ احْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ، وَ اقْفُ بِنَا آثَارَ الّذِينَ قَامُوا لَکَ بِهِ آنَاءَ اللّيْلِ وَ أَطْرَافَ النّهَارِ حَتّى تُطَهّرَنَا مِنْ كُلّ دَنَسٍ بِتَطْهِيرِهِ، وَ تَقْفُوَ بِنَا آثَارَ الّذِينَ اسْتَضَاءُوا بِنُورِهِ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدَعِ غُرُورِهِ.

اللّهُمّ صَلّ

عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنَا فِى ظُلَمِ اللّيَالِى مُونِساً، وَ مِنْ نَزَغَاتِ الشّيْطَانِ وَ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ حَارِساً، وَ لِأَقْدَامِنَا عَنْ نَقْلِهَا إِلَى الْمَعَاصِى حَابِساً، وَ لِأَلْسِنَتِنَا عَنِ الْخَوْضِ فِى الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَهٍ مُخْرِساً، وَ لِجَوَارِحِنَا عَنِ اقْتِرَافِ الآثَامِ زَاجِراً، وَ لِمَا طَوَتِ الْغَفْلَهُ عَنّا مِنْ تَصَفّحِ الِاعْتِبَارِ نَاشِراً، حَتّى تُوصِلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهْمَ عَجَائِبِهِ، وَ زَوَاجِرَ أَمْثَالِهِ الّتِى ضَعُفَتِ الْجِبَالُ الرّوَاسِى عَلَى صَلَابَتِهَا عَنِ احْتِمَالِهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَدِمْ بِالْقُرْآنِ صَلَاحَ ظَاهِرِنَا، وَ احْجُبْ بِهِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنْ صِحّهِ ضَمَائِرِنَا، وَ اغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَ عَلَائِقَ أَوْزَارِنَا، وَ اجْمَعْ بِهِ مُنْتَشَرَ أُمُورِنَا، وَ أَرْوِ بِهِ فِى مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ظَمَأَ هَوَاجِرِنَا، وَ اكْسُنَا بِهِ حُلَلَ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فِى نُشُورِنَا.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْبُرْ بِالْقُرْآنِ خَلّتَنَا مِنْ عَدَمِ الْإِمْلَاقِ، وَ سُقْ إِلَيْنَا بِهِ رَغَدَ الْعَيْشِ وَ خِصْبَ سَعَهِ الْأَرْزَاقِ، وَ جَنّبْنَا بِهِ الضّرَائِبَ الْمَذْمُومَهَ وَ مَدَانِىَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنَا بِهِ مِنْ هُوّهِ الْكُفْرِ وَ دَوَاعِى النّفَاقِ حَتّى يَكُونَ لَنَا فِى الْقِيَامَهِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ جِنَانِكَ قَائِداً، وَ لَنَا فِى الدّنْيَا عَنْ سُخْطِكَ وَ تَعَدّى حُدُودِكَ ذَائِداً، وَ لِمَا عِنْدَكَ بِتَحْلِيلِ حَلَالِهِ وَ تَحْرِيمِ حَرَامِهِ شَاهِداً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ هَوّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَى أَنْفُسِنَا كَرْبَ السّيَاقِ، وَ جَهْدَ الْأَنِينِ، وَ تَرَادُفَ الْحَشَارِجِ إِذَا بَلَغَتِ النّفُوسُ التّرَاقِىَ، وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ تَجَلّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجُبِ الْغُيُوبِ، وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَايَا بِأَسْهُمِ وَحْشَهِ الْفِرَاقِ، وَ دَافَ لَهَا مِنْ ذُعَافِ الْمَوْتِ كَأْساً مَسْمُومَهَ الْمَذَاقِ، وَ دَنَا مِنّا إِلَى الآخِرَهِ رَحِيلٌ وَ انْطِلَاقٌ، وَ صَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِى الْأَعْنَاقِ،

وَ كَانَتِ الْقُبُورُ هِیَ الْمَأْوَی إِلَی مِیقَاتِ یَوْمِ التَّلَاقِ اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ بَارِکْ لَنَا فِی حُلُولِ دَارِ الْبِلَی، وَ طُولِ الْمُقَامَهِ بَیْنَ أَطْبَاقِ الثّرَی، وَ اجْعَلِ الْقُبُورَ بَعْدَ فِرَاقِ الدّنْیَا خَیْرَ مَنَازِلِنَا، وَ افْسَحْ لَنَا بِرَحْمَتِکَ فِی ضِیقِ مَلَاحِدِنَا، وَ لَا تَفْضَحْنَا فِی حَاضِرِی الْقِیَامَهِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا.

و ارْحَمْ بِالْقُرْآنِ فِی مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَیْکَ ذُلّ مَقَامِنَا، وَ ثَبّتْ بِهِ عِنْدَ اضْطِرَابِ جِسْرِ جَهَنّمَ یَوْمَ الْمَجَازِ عَلَیْهَا زَلَلَ أَقْدَامِنَا، وَ نَوّرْ بِهِ قَبْلَ الْبَعْثِ سُدَفَ قُبُورِنَا، وَ نَجّنَا بِهِ مِنْ کُلّ کَرْبٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ شَدَائِدِ أَهْوَالِ یَوْمِ الطّامّهِ وَ بَیّضْ وُجُوهَنَا یَوْمَ تَسْوَدّ وُجُوهُ الظّلَمَهِ فِی یَوْمِ الْحَسْرَهِ وَ النّدَامَهِ، وَ اجْعَلْ لَنَا فِی صُدُورِ الْمُؤْمِنِینَ وُدّاً، وَ لَا تَجْعَلِ الْحَیَاهَ عَلَیْنَا نَکَداً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ کَمَا؛ بَلّغَ رِسَالَتَکَ، وَ صَدَعَ بِأَمْرِکَ، وَ نَصَحَ لِعِبَادِکَ.

اللّهُمّ اجْعَلْ نَبِیّنَا صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَقْرَبَ النّبِیّینَ مِنْکَ مَجْلِساً، وَ أَمْکَنَهُمْ مِنْکَ شَفَاعَهً، وَ أَجَلّهُمْ عِنْدَکَ قَدْراً، وَ أَوْجَهَهُمْ عِنْدَکَ جَاهاً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ شَرّفْ بُنْیَانَهُ، وَ عَظّمْ بُرْهَانَهُ، وَ ثَقّلْ مِیزَانَهُ، وَ تَقَبّلْ شَفَاعَتَهُ، وَ قَرّبْ وَسِیلَتَهُ، وَ بَیّضْ وَجْهَهُ، وَ أَتِمّ نُورَهُ، وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ وَ أَحْیِنَا عَلَی سُنّتِهِ، وَ تَوَفّنَا عَلَی مِلّتِهِ وَ خُذْ بِنَا مِنْهَاجَهُ، وَ اسْلُکْ بِنَا سَبِیلَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ، وَ احْشُرْنَا فِی زُمْرَتِهِ، وَ أَوْرِدْنَا حَوْضَهُ، وَ اسْقِنَا بِکَأْسِهِ وَ صَلّ اللّهُمّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاهً تُبَلّغُهُ بِهَا أَفْضَلَ مَا یَأْمُلُ مِنْ خَیْرِکَ وَ فَضْلِکَ وَ کَرَامَتِکَ، إِنّکَ ذُو رَحْمَهٍ وَاسِعَهٍ، وَ فَضْلٍ کَرِیمٍ.

اللّهُمّ اجْزِهِ بِمَا بَلّغَ مِنْ رِسَالَاتِکَ، وَ أَدّی مِنْ آیَاتِکَ، وَ نَصَحَ لِعِبَادِکَ،

وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ، أَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ أَحَداً مِنْ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُصْطَفَيْنَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

ترجمه دعای ۴۲

خدایا، تو مرا بر ختم کتاب خود یاری فرمودی، همان کتابی که آن را به صورت نور فرو فرستاده ای، و آن را بر هر کتاب که نازل کرده ای گواه ساخته ای و بر هر حدیث که سروده ای تفضیل داده ای، و آن را فرقانی ساخته ای که حلال و حرامت را به وسیله آن جدا کرده ای، و قرآنی که شرایع احکام خود را به آن آشکار ساخته ای، کتابی که آن را برای بندگانت تفضیل و تشریح فرموده ای، و وحیی که بر پیغمبرت، محمد (صلواتک علیه و آله) فرو فرستاده ای.

و آن را نوری قرار داده ای که در پرتوش از تاریکی های گمراهی و نادانی راه می یابیم.

و شفائی برای هر کس که از سر تصدیق به آن به شنیدنش گوش فرا دهد، و ترازوی عدلی که زبانه اش از حق نگردد.

و نور هدایتی که پرتو برهانش از برابر ناظرین خاموش نشود و نشانه رستگاری ای که هر کس آهنگ طریقت آن کند گمراه نگردد و هر که به دستاویز عصمتش درآویزد دستهای مهالک به او نرسد،

خدایا پس اکنون که ما را بر تلاوتش مدد بخشیدی، و به حسن تعبیرش عقده های زبان ما را گشودی، پس ما را از کسانی قرار ده که آن را چنانچه شایسته نگهداری است نگاه می دارند، و به بندگی و اطاعت می کنند، و خود را از اقرار به متشابهات و محکمات آیاتش ناچار می بینند.

خدایا تو کتاب خود را مجمل و سربسته بر پیغمبرت، محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده ای،

و آنگاه او را به علم تفصیلی شگفتی هایش ملهم ساخته ای و علم آن را با تفسیر و توضیح به ما میراث داده ای، و ما را بر آن کسی که نسبت به علم قرآن جاهل بود برتری بخشیده ای، و بر فهم حقایق و عمل به مقتضای آن نیرو داده ای، تا با این افتخار ما را از آن کس که تاب قیام به حق آن را نداشت برتر نهی.

خدایا، پس همچنانکه دلهای ما را حامل قرآن ساختی، و شرف و فضل آن را به رحمتت به ما شناساندی، پس رحمت فرست بر محمد که خطیب منبر قرآن است، و بر خاندانش که خزانه داران جواهر آنند و ما را از کسانی قرار ده که اعتراف دادند که آن از جانب تو است، تا در تصدیقش شک به ما رخ ندهد، و انحراف از راه مستقیمش در خاطرمان نیاید.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان عهد و پیمان قرآن چنگ در می زنند و از امور متشابه به پناهگاه محکمش التجا می کنند، و در سایه پر و بالش می آسایند و به روشنی صبحش راه می یابند و به اشراق روشنگریش راه می جویند، و از چراغش چراغ می افروزند و از غیر آن هدایت نمی طلبند.

خدایا، همچنانکه به کتاب خود محمد را برای دلالت بر خویش نشانه ساختی و به آل محمد راههای رضای خود را آشکار کردی

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و قرآن را برای ما وسیله رسیدن به شرف منازل عزت، و نردبان بر آمدن به محل سلامت، و سبب نجات یافتن در عرصه قیامت، و وسیله ورود به

نعمتهای سرای اقامت قرار ده.

خـدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و به وسـیله قرآن گرانی گناهان را از دوش ما بردار و خوشـخوئی نیکو کاران را به ما ارزانی دار، و ما را به نشان کسـی ببر که در دل شب و صـبح و شام قرآن را در پیشگاه تو به پا داشتند. تا به وسیله تطهیر آن ما را از هر آلودگی پاک سازی.

و در پی کسانی ببری که به نور قرآن روشنی جسته اند.

و هوس، ایشان را از کار غافل نساخته، که به فریب نیرنگهایش آنان را به مهلکه اندازد.

خـدایا، بر محمـد و آلش رحمت فرست، و قرآن را در تاریکی های شب مونس ما و از فسادهای شـیطان و خطرات وسوسه ها نگهبـان، و برای گامهـای مـا از رفتن به سوی معاصـی نگهدارنـده، و برای زبانهامـان از فرو رفتن به باطل - نه به علت ابتلاء به مرضـی - لال کننـده، و برای اعضایمان از ارتکاب گناهان منع کننـده، و برای تحقیق و مطالعه طومار عبرت - که دست غفلت آن را در هم پیچیده - گستراننده ساز. تا فهم عجایب و نصایح و مثلهای آن را - که کوههای اسـتوار، با وجود استحکام خود، از حمل آن عاجز گشته اند - به دلهای ما برسانی.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و به وسـیله قرآن آراستگی برون ما را ادامه ده و خاطرات وساوس را از دست یافتن به سلامـت درون هامـان بازدار و زنگ دلها و آلودگیهای گناهانمان را به آب لطف آن بشوی، و کارهای شوریـده ما را با مـدد آن به سامان آر و در صف محشر سوز تشنگی ما را از

حرارت انفعـال، به آب رحمت قرآن فرو نشان، و در روز ترس بزرگ، هنگام برانگیختن ما از قبور جامه های امان را به وسـیله آن بر ما بپوشان.

خـدایا، بر محمـد و آلش رحمت فرست، و به وسـیله قرآن فقر مـا را جبران فرمـای، و فراخی زنـدگانی و رفاه سـعه ارزاق را به وسیله آن به سوی ما بران، و ما را از خویهای نکوهیده و اخلاق ناپسندیده دور ساز.

و از دره عمیق کفر و موجبات نفاق نگاه دار. تا در قیامت قرآن ما را به سوی خشنودی و بهشت تو سوق دهد.

و در دنیا از خشم تو و تجاوز از حدود تو باز دارد.

و برای ما به حلال شمردن حلال و حرام دانستن حرامش نزد تو گواه باشد.

خـدایا، بر محمـد و آلش رحمت فرست، و از برکت قرآن. به هنگـام مرگ انـدوه جـان دادن و مشـقت نـاله کردن و به شـمار افتـادن نفسـهای آخرین را بر مـا آسان ساز، زمانی که جانها به چنبرهای گردن رسـد و به علت درمانـدگی از افسونگران برای چاره جوئی سراغ گرفته شود و فرشته مرگ برای گرفتن جان از پرده های غیب پدید آید.

و تیرهـای وحشت فراق را از کمانهـای مرگ پرتـاب کنـد، و از مرگ سـریع جـامی زهر مـذاق، برای کام جانها آماده سازد و رخت بسـتن و روان شـدن ما به جهان دیگر نزدیک شود، و اعمال در گردنها به صورت طوقها در آیـد، و تا موعـد روز دیدار در قیامت آرامگاه گورها باشد.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و وارد شدن ما را به خانه فرسودگی، و طول زیستن ما را در میان طبقات خاک بر ما

مبارک ساز و پس از مفارقت دنیا قبرهامان را بهترین منازل ما قرار ده، و به رحمت خود تنگی لحدهامان را گشاده ساز، و در میان حاضران رستاخیز به گناه های هلاک کننده مان رسوا منمای، و به برکت قرآن در مقام صف بستن در پیشگاهت بر ذلت و خواری وضع ما رحمت آور، و هنگام لرزیدن جسر دوزخ در روز عبور از آن گامهای ما را از لغزش استوار بدار، و به برکت قرآن از هر اندوه روز رستاخیز و هولهای سخت روز «طامه» نجات بخش، و در آن روز که روی ستمگران سیاه شود در روز پشیمانی و حسرت چهره های ما را سفید گردان، و برای ما در دلهای مؤمنان مودتی بیفکن، و زندگی را بر ما دشوار مساز.

خدایا بر محمد، بنده و پیامبر خود رحمت فرست، همچنانکه او پیام تو را ابلاغ کرد، و امر تو را آشکار ساخت، و بندگانت را پند داد.

خدایا در روز رستاخیز پیغمبر ما را، (که رحمت تو بر او و بر آلش باد) از حیث مکانت مقربترین پیغمبران به خود، و از جهت شفاعت برترین، و از جهت قدر بزرگترین، و از جهت منزلت، آبرومندترین ایشان نزد خود قرار ده.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و کاخ دین و شرفش را افراخته ساز، و حجتش را قاهر و کفه ی میزانش را سنگین گردان، و شفاعتش را بپذیر، و توسلش را قبول کن، و روسفیدش نمای، و نورش را کامل ساز، و درجه اش را بالا بر، و ما را بر طریقت او زنده بدار.

و بر دین او بمیران و در شاهراهش پویا دار.

و در مسلک او پیش بر و

از پیروان او قرار ده.

و در زمره او گرد آور و به حوض او وارد کن، و از جامش سیراب نما.

و رحمت فرست - بار خدایا - بر محمد و آلش، چنان رحمتی که به وسیله آن او را به بهترین چیزی که از نیکی و فضل و عزتت چشم دارد برسانی.

زیرا که تو صاحب رحمت پهناور و احسان بزرگی.

خدایا به پاداش ابلاغ پیام هایت و رساندن آیاتت، و پند دادن بندگانت، و کارزار در راهت، بهترین مزدی را که به یکی از فرشتگان مقرب خود و پیغمبران مرسل برگزیده خود داده ای به او عطا فرمای.

و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او و بر آل او باد که پاکیزگان و پاکانند.

۴۳- نیایش، هنگام نگاه کردن به ماه نو

(۴۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْهِلَالِ:

أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ، الدَّائِبُ السَّرِيعُ، الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ. آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلَمَ، وَ أَوْضَحَ بِكَ الْبُهَمَ، وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ، وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ، وَ امْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ، وَ الطُّلُوعِ وَ الْأُفُولِ، وَ الْإِنَارَةِ وَ الْكُسُوفِ، فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ، وَ إِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ سُبْحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِي أَمْرِكَ وَ أَلْطَفَ مَا؛ صَنَعَ فِي شَأْنِكَ جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرٍ حَادِثٍ لِأَمْرٍ حَادِثٍ فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكَ، وَ خَالِقِي وَ خَالِقَكَ، وَ مُقَدِّرِي وَ مُقَدِّرَكَ، وَ مُصَوِّرِي وَ مُصَوِّرَكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالَ بَرَكَةٍ لَا تَمْحَقُهَا الْأَيَّامُ، وَ طَهَارَةٍ لَا تُدَنِّسُهَا الآثَامُ هِلَالَ أَمْنٍ مِنَ الآفَاتِ، وَ سَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ، هِلَالَ سَعْدٍ لَا نَحسَ فِيهِ، وَ يُمْنٍ لَا نَكَدَ مَعَهُ، وَ يُسْرٍ لَا يُمَازِجُهُ

عُسْرٌ، وَ خَيْرٍ لَا يَشُوبُهُ شَرٌّ، هِلَالَ أَمْنٍ وَ إِيمَانٍ وَ نِعْمَةٍ وَ إِحْسَانٍ وَ سَلَامَةٍ وَ إِسْلَامٍ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضَى مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ، وَ أَزْكَى مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ، وَ أَسْعَدَ مَنْ تَعَبّدَ لَكَ فِيهِ، وَ وَفّقْنَا فِيهِ لِلتّوْبَةِ، وَ اعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ، وَ احْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ وَ أَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ، وَ أَلْبِسْنَا فِيهِ جُنَنَ الْعَافِيَةِ، وَ أَتْمِمْ عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِنّةَ، إِنّكَ الْمَنّانُ الْحَمِيدُ، وَ صَلّى اللّهُ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ الطّيّبِينَ الطّاهِرِينَ.

ترجمه دعای ۴۳

ای آفریده فرمانبردار، و ای پوینده گرم رفتار، و ای آمد و شد کننده در منازل تقدیر، و ای متصرف در چرخ تدبیر، ایمان آوردم به آن کس که تاریکیها را به وسیله تو روشن کرد، و مبهمات را در پرتوت آشکار ساخت، و تو را نشانی از نشانهای جهانداری و علامتی از علامات پادشاهی خود قرار داد.

و در چنبر فزونی و کاستی و طلوع و غروب، و تابندگی و گرفتگی مسخر ساخت.

در همه این احوال، تو او را مطیع فرمان، و به سوی اراده اش شتابانی. منزه است او! چه شگفت انگیز است تدبیری که درباره تو بکار برده! و چه دقیق است آنچه درباره تو انجام داده، تو را کلید ماهی نو، برای کاری نو ساخته است.

پس از خدائی که پروردگار من و تو، و آفریننده من و تو، و مهندس من و تو، و صورتگر من و تو است، مسألت می کنم که بر محمد و آلش رحمت فرستد، و تو را هلال برکتی قرار دهد که گردش ایام آن را در محاق نیفکند، و پاکی ای که لوث گناهان

آن را نیالاید، هلال ایمنی از آفتها، و سلامت از بدیها، هلال سعدی که نحس در آن نباشد. هلال برکتی که عسرت ضمیمه آن نگردد، و آسانی ای که دشواری با آن نیامیزد، و خیری که شائبه شری در آن نباشد، هلال ایمنی و ایمان، و نعمت و احسان، و سلامت و اسلام.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از خشنودترین کسانی قرار ده که این هلال بر ایشان طلوع کرده، و پاکیزه ترین کسانی که به آن نگریسته اند و نیکبخت ترین کسانی که در این ماه به عبادت تو کوشیده اند.

و ما را در این ماه به توبه موفق دار، و از گناه نگاه دار، و از ارتکاب نافرمانیت حفظ کن، و به شکر نعمتت ملهم ساز، و در جامه های عافیت بپوشان، و به وسیله انجام دادن طاعتت در این ماه نعمت را بر ما تمام کن.

زیرا که تو بخشنده نعمتهای بزرگی و تو ستوده ای، و خدای رحمت فرستد بر محمد و آل او که پاکیزگان و پاکانند.

۴۴- نیایش، هنگامی که ماه رمضان فرا می رسید

(۴۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ:

الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی هَدَانَا لِحَمْدِهِ، وَ جَعَلَنَا مِنْ أَهْلِهِ لِنَكُونَ لِإِحْسَانِهِ مِنَ الشّاكِرِينَ، وَ لِيَجْزِيَنَا عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی حَبَانَا بِدِينِهِ، وَ اخْتَصّنَا بِمِلّتِهِ، وَ سَبّلَنَا فِی سُبُلِ إِحْسَانِهِ لِنَسْلُكَهَا بِمَنّهِ إِلَى رِضْوَانِهِ، حَمْداً يَتَقَبّلُهُ مِنّا، وَ يَرْضَى بِهِ عَنّا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السّبُلِ شَهْرَهُ شَهْرَ رَمَضَانَ، شَهْرَ الصّيَامِ، وَ شَهْرَ الْإِسْلَامِ، وَ شَهْرَ الطّهُورِ، وَ شَهْرَ التّمْحِيصِ، وَ شَهْرَ الْقِيَامِ الّذِی أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ، هُدًى لِلنّاسِ، وَ بَيّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَأَبَانَ فَضِيلَتَهُ عَلَى سَائِرِ الشّهُورِ بِمَا

جَعَلَ لَهُ مِنَ الْحُرُمَاتِ الْمَوْفُورَهِ، وَ الْفَضَائِلِ الْمَشْهُورَهِ، فَحَرّمَ فِيهِ مَا أَحلّ فِی غَيْرِهِ إِعْظَاماً، وَ حَجَرَ فِيهِ الْمَطَاعِمَ وَ الْمَشَارِبَ إِكْرَاماً، وَ جَعَلَ لَهُ وَقْتاً بَيّناً لَا يُجِيزُ جَلّ وَ عَزّ أَنْ يُقَدّمَ قَبْلَهُ، وَ لَا يَقْبَلُ أَنْ يُؤَخّرَ عَنْهُ.

ثُمّ فَضّلَ لَيْلَهً وَاحِدَهً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَی لَيَالِی أَلْفِ شَهْرٍ، وَ سَمّاهَا لَيْلَهَ الْقَدْرِ، تَنَزّلُ الْمَلَائِكَهُ وَ الرّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبّهِمْ مِنْ كُلّ أَمْرٍ سَلَامٌ، دَائِمُ الْبَرَكَهِ إِلَی طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَی مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْهِمْنَا مَعْرِفَهَ فَضْلِهِ وَ إِجْلَالَ حُرْمَتِهِ، وَ التّحَفّظَ مِمّا حَظَرْتَ فِيهِ، وَ أَعِنّا عَلَی صِيَامِهِ بِكَفّ الْجَوَارِحِ عَنْ مَعَاصِيكَ، وَ اسْتِعْمَالِهَا فِيهِ بِمَا يُرْضِيكَ حَتّی لَا نُصْغِیَ بِأَسْمَاعِنَا إِلَی لَغْوٍ، وَ لَا نُسْرِعَ بِأَبْصَارِنَا إِلَی لَهْوٍ وَ حَتّی لَا نَبْسُطَ أَيْدِيَنَا إِلَی مَحْظُورٍ، وَ لَا نَخْطُوَ بِأَقْدَامِنَا إِلَی مَحْجُورٍ، وَ حَتّی لَا تَعِیَ بُطُونُنَا إِلّا مَا أَحْلَلْتَ، وَ لَا تَنْطِقَ أَلْسِنَتُنَا إِلّا بِمَا مَثّلْتَ، وَ لَا نَتَكَلّفَ إِلّا مَا يُدْنِی مِنْ ثَوَابِكَ، وَ لَا نَتَعَاطَی إِلّا الّذِی يَقِی مِنْ عِقَابِكَ، ثُمّ خَلّصْ ذَلِكَ كُلّهُ مِنْ رِئَاءِ الْمُرَاءِينَ، وَ سُمْعَهِ الْمُسْمِعِينَ، لَا نُشْرِكُ فِيهِ أَحَداً دُونَكَ، وَ لَا نَبْتَغِی فِيهِ مُرَاداً سِوَاكَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ قِفْنَا فِيهِ عَلَی مَوَاقِيتِ الصّلَوَاتِ الْخَمْسِ بِحُدُودِهَا الّتِی حَدّدْتَ، وَ فُرُوضِهَا الّتِی فَرَضْتَ، وَ وَظَائِفِهَا الّتِی وَظّفْتَ، وَ أَوْقَاتِهَا الّتِی وَقّتّ وَ أَنْزِلْنَا فِيهَا مَنْزِلَهَ الْمُصِيبِينَ لِمَنَازِلِهَا، الْحَافِظِينَ لِأَرْكَانِهَا، الْمُؤَدّينَ لَهَا فِی أَوْقَاتِهَا عَلَی مَا سَنّهُ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ صَلَوَاتُكَ عليه و آله فِی رُكُوعِهَا وَ سُجُودِهَا وَ جَمِيعِ فَوَاضِلِهَا عَلَی أَتَمّ الطّهُورِ وَ أَسْبَغِهِ، وَ أَبْيَنِ الْخُشُوعِ وَ أَبْلَغِهِ.

و وَفّقْنَا فِيهِ لِأَنْ

نَصِلَ أَرْحَامَنَا بِالْبِرّ وَ الصِّلَهِ، وَ أَنْ نَتَعَاهَدَ جِيرَانَنَا بِالْإِفْضَالِ وَ الْعَطِيّهِ، وَ أَنْ نُخَلّصَ أَمْوَالَنَا مِنَ التّبِعَاتِ، وَ أَنْ نُطَهّرَهَا بِإِخْرَاجِ الزّكَوَاتِ، وَ أَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا، وَ أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا، وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مَنْ عُودِیَ فِيکَ وَ لَکَ، فَإِنّهُ الْعَدُوّ الّذِی لَا نُوَالِيهِ، وَ الْحِزْبُ الّذِی لَا نُصَافِيهِ.

و أَنْ نَتَقَرّبَ إِلَيْکَ فِيهِ مِنَ الْأَعْمَالِ الزّاکِيَهِ بِمَا؛ تُطَهّرُنَا بِهِ مِنَ الذّنُوبِ، وَ تَعْصِمُنَا فِيهِ مِمّا نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُيُوبِ، حَتّی لَا يُورِدَ عَلَيْکَ أَحَدٌ مِنْ مَلَائِکَتِکَ إِلّا دُونَ مَا نُورِدُ مِنْ أَبْوَابِ الطّاعَهِ لَکَ، وَ أَنْوَاعِ الْقُرْبَهِ إِلَيْکَ.

اللّهُمّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِحَقّ هَذَا الشّهْرِ، وَ بِحَقّ مَنْ تَعَبّدَ لَکَ فِيهِ مِنِ ابْتِدَائِهِ إِلَی وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلَکٍ قَرّبْتَهُ، أَوْ نَبِیّ أَرْسَلْتَهُ، أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ، أَنْ تُصَلّیَ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَهّلْنَا فِيهِ لِمَا وَعَدْتَ أَوْلِيَاءَکَ مِنْ کَرَامَتِکَ، وَ أَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا أَوْجَبْتَ لِأَهْلِ الْمُبَالَغَهِ فِی طَاعَتِکَ، وَ اجْعَلْنَا فِی نَظْمِ مَنِ اسْتَحَقّ الرّفِيعَ الْأَعْلَی بِرَحْمَتِکَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ جَنّبْنَا الْإِلْحَادَ فِی تَوْحِيدِکَ، وَ الْتّقْصِيرَ فِی تَمْجِيدِکَ، وَ الشّکّ فِی دِينِکَ، وَ الْعَمَی عَنْ سَبِيلِکَ، وَ الْإِغْفَالَ لِحُرْمَتِکَ، وَ الِانْخِدَاعَ لِعَدُوّکَ الشّيْطَانِ الرّجِيمِ اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ إِذَا کَانَ لَکَ فِی کُلّ لَيْلَهٍ مِنْ لَيَالِی شَهْرِنَا هَذَا رِقَابٌ يُعْتِقُهَا عَفْوُکَ، أَوْ يَهَبُهَا صَفْحُکَ فَاجْعَلْ رِقَابَنَا مِنْ تِلْکَ الرّقَابِ، وَ اجْعَلْنَا لِشَهْرِنَا مِنْ خَيْرِ أَهْلٍ وَ أَصْحَابٍ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ امْحَقْ ذُنُوبَنَا مَعَ امّحَاقِ هِلَالِهِ، وَ اسْلَخْ عَنّا تَبِعَاتِنَا مَعَ انْسِلَاخِ أَيّامِهِ حَتّی يَنْقَضِیَ عَنّا وَ قَدْ صَفّيْتَنَا فِيهِ مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ أَخْلَصْتَنَا فِيهِ مِنَ السّيّئَاتِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ

إِنْ مِلْنَا فِيهِ فَعَدِّلْنَا، وَ إِنْ زُغْنَا فِيهِ فَقَوِّمْنَا، وَ إِنِ اشْتَمَلَ عَلَيْنَا عَدُوّكَ الشّيْطَانُ فَاسْتَنْقِذْنَا مِنْهُ.

اللّهُمّ اشْحَنْهُ بِعِبَادَتِنَا إِيّاكَ، وَ زَيّنْ أَوْقَاتَهُ بِطَاعَتِنَا لَكَ، وَ أَعِنّا فِي نَهَارِهِ عَلَى صِيَامِهِ، وَ فِي لَيْلِهِ عَلَى الصّلَاةِ وَ التّضَرّعِ إِلَيْكَ، وَ الْخُشُوعِ لَكَ، وَ الذّلّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتّى لَا يَشْهَدَ نَهَارُهُ عَلَيْنَا بِغَفْلَةٍ، وَ لَا لَيْلُهُ بِتَفْرِيطٍ.

اللّهُمّ وَ اجْعَلْنَا فِي سَائِرِ الشّهُورِ وَ الْأَيّامِ كَذَلِكَ مَا عَمّرْتَنَا، وَ اجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ الصّالِحِينَ الّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، وَ الّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ، أَنّهُمْ إِلَى رَبّهِمْ رَاجِعُونَ، وَ مِنَ الّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، فِي كُلّ وَقْتٍ وَ كُلّ أَوَانٍ وَ عَلَى كُلّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلّيْتَ عَلَى مَنْ صَلّيْتَ عَلَيْهِ، وَ أَضْعَافَ ذَلِكَ كُلّهِ بِالْأَضْعَافِ الّتِي لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ، إِنّكَ فَعّالٌ لِمَا تُرِيدُ.

ترجمه دعای ۴۴

سپاس خدائی را که ما را به سپاس خود رهبری فرمود.

و از اهل سپاس قرار داد، تا در برابر احسانش از شاکران باشیم، و ما را بر این کار مزد نیکوکاران بخشد.

و سپاس خدائی را که دینش را به ما عطا فرمود، و ما را به آئینش اختصاص داد، و در راههای احسان خود پویا ساخت، تا به سبب نعمتش به سوی سرمنزل خشنودیش بپوئیم

چنان سپاسی که آن را از ما بپذیرد، و به وسیله آن از ما خشنود شود، و سپاس خدائی را که ماه خود یعنی ماه رمضان، ماه روزه، و ماه اسلام، و ماه پاکیزگی، و ماه آزمایش و تصفیه و ماه به پا خاستن برای نماز را یکی از این راههای احسان قرار داد:

چنان ماهی که قرآن

در آن نـازل شـده، در حـالی که برای مردم چراغ رهبری به حق، و نشـانه هـای آشـکاری از هـدایت و تفریق میـان حق و باطل است.

پس برتری آن را بر سایر ماهها - به سبب احترامهای فراوان و فضایل نمایان که برایش قرار داد - آشکار ساخت. از این رو در آن ماه، برای بزرگ داشتن آن، چیزی را که در ماههای دیگر حلال کرده، حرام کرد، و برای گرامی داشـتن آن، خوردنیها و آشامیـدنیها را در آن منع فرمـود، و برای آن، وقت آشـکاری قرار داد که خـدای بزرگ و ارجمنـد اجـازه نمی دهـد که پیش انداخته شود، و نمی پذیرد که از آن وقت به تأخیر افتد، سـپس یکی از شبهایش را بر شبهای هزار ماه برتری داد، و آن را شب قدر نامید.

در آن شب فرشـتگان و روح، به فرمـان پروردگارشان با قضای تغییر ناپـذیر بر آن کس از بنـدگان که خـدا بخواهـد، برای هر امری از رزق و اجل و امور دیگر فرود می آیند، و آن شب سلامتی است که برکتش تا سپیده دم دائم است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مـا را به شـناسائی فضـل این مـاه، و بزرگ داشـتن حرمت آن، و خودداری از آنچه در آن منع کرده ای ملهم ساز، و به روزه داشـتن آن به وسـیله نگه داشتن اعضاء از گناهانت، و بکار بردن آنها - در آن ماه - به آنچه تو را خشنود سازد، یاری ده. تا با گوشـهای خود سـخن لغوی ننیوشـیم، و با چشـمهامان به طرف لهوی نشتابیم، و دستهامان را به حرامی نگشائیم، و گامهامان را در امر ممنوعی پیش نگذاریم.

و تا شکمهامان غیر

آنچه حلال ساخته ای در خود جای ندهد، و زبانهامان جز به آنچه تو حدیث کرده ای گویا نشود، و جز در کاری که به ثواب تو نزدیک سازد زحمت نکشیم، و جز آنچه از عقاب تو نگاه دارد فرا نگیریم، آنگاه همه آن اعمال ما را از ریاکاران، و سمعه ی سمعه پیشگان بپیرای، بطوری که احدی غیر از تو را در آن شریک نگردانیم و جز تو، در آن، مرادی نداشته باشیم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را در این ماه بر اوقات نمازهای پنجگانه - با آن حدودش که تحدیدی کرده ای و واجباتش که مقرر داشته ای و شروطش که تعیین نموده ای و اوقاتش که معین فرموده ای - واقف ساز، و ما را در نماز با کسانی برابر نما که به مراتب شایسته آن بالغ، و ارکانش را حافظند، و آن را در اوقات خود همانطور که پیغمبرت (صلواتک علیه و آله) در رکوع و سجود و همه فضیلتهایش تشریع فرموده، با کاملترین طهارت و بلیغ ترین خشوعی به جا آورنده اند.

و ما را در این ماه موفق دار که به وسیله بر و احسان، به خویشان خود بپیوندیم، و با انعام و بخشش به همسایگان خود رسیدگی نمائیم، و اموالمان را از مظالم و حقوق بپیرائیم، و با بیرون کردن زکات، آن را پاک گردانیم، و با آنکه از ما دوری کرده باز گردیم، و درباره آنکه بر ما ستم کرده انصاف دهیم، و با آنکه به ما دشمنی کرده آشتی کنیم. مگر آن کس که برای تو با او دشمنی شده باشد، زیرا که او دشمنی است که ما با او دوستی نمی کنیم، و

حزبی است که با او صاف نمی شویم.

و ما را توفیق ده بر اینکه، در این ماه به تو تقرب جوئیم، به وسیله اعمال شایسته ای که ما را به آن از گناهان پاک گردانی و از تجدیـد عیوب در این مـاه بـاز گردانی. تا هیچیک از فرشـتگانت جز مرتبه ای نازلتر از ابواب طاعت و انواع تقربی که ما به جا آورده ایم به پیشگاهت تقدیم نکند.

خدایا از تو می خواهیم بحق این ماه و بحق هر فرشـته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده صالح برگزیده ات که از آغاز تا انجام این مـاه در عبـادتت کوشـیده، که بر محمـد و آلش رحمت فرسـتی، و مـا را در این مـاه به کرامتی که به دوسـتانت وعـده داده ای سزاوار سـاز و آنچه را که برای اهـل کوشـش در طـاعتت قرار داده ای برای مـا مقرر فرمای، و ما را به رحمت خود، در سـلک کسانی در آور که استحقاق بلندترین پایه رفیع دارند.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را از انحراف در توحید و کوتاهی در تمجیدت، و شک در دینت، و کوری از راهت، و سرسری شمردن حرمتت، و فریب خوردن از دشمنت، شیطان رجیم، دور ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و چون در هر شب از شبهای این ماهمان تو را بندگانی هستند که عفو تو ایشان را آزاد می سازد یا گذشت تو ایشان را می بخشد، پس ما را از آن بندگان قرار ده، و ما را از بهترین اهل و یاران این ماه بگردان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و همراه کاسته شدن ماه این ماه گناهان ما را بکاه، و با رسیدن سلخش

جامه های وبال ما را بر کن، تا ماه رمضان در حالی از ما بگذرد که ما را از خطاها پاکیزه ساخته باشی و از گناهان پیراسته باشی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و اگر از استقامت بگردیم مستقیممان ساز، و اگر دشمن تو، شیطان ما را احاطه کند پس از چنگ او خلاصمان کن.

خدایا این ماه را به عبادت ما آکنده ساز، و اوقاتش را به طاعتمان بیارای، و در روزش ما را به روزه داشتن، و در شبش به نماز و تضرع به سوی تو و فروتنی برای تو، و خواری در برابر تو، یاری ده، تا روزش بر ما به غفلتی، و شبش به تقصیری گواهی ندهد.

خدایا ما را در همه ماهها و روزها، تا زمانی که زنده بداری، این چنین قرار ده، و از آن بندگان صالح خود گردان، که بهشت را جاودانه به میراث می برند، و از کسانی که آنچه را ببخشند در حالی می بخشند که دلهاشان از فکر بازگشت به سوی پروردگارشان هراسان است، و از کسانی که در کارهای خیر شتاب می کنند و ایشان در این مرحله بر دیگران سبقت گیرنده اند.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، در هر وقتی و در هر زمانی و بر هر حالی، به شماره رحمتی که فرستاده ای بر هر کس که رحمت فرستاده ای، و چندین برابر همه آن رحمتها به اضعافی که جز تو کسی آن را احصاء نتواند کرد.

زیرا که تو هر چه را که بخواهی به جا آورنده ای.

۴۵– نیایش، در وداع ماه مبارک رمضان

(۴۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِي وَدَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ:

اللّهُمّ يَا مَنْ لَا يَرْغَبُ فِي الْجَزَاءِ وَ يَا مَنْ لَا يَنْدَمُ عَلَى

الْعَطَاءِ وَ يَا مَنْ لَا يُكَافِئُ عَبْدَهُ عَلَى السَّوَاءِ. مِنَّتُكَ ابْتِدَاءٌ، وَ عَفْوُكَ تَفَضُّلٌ، وَ عُقُوبَتُكَ عَدْلٌ، وَ قَضَاؤُكَ خِيَرَةٌ إِنْ أَعْطَيْتَ لَمْ تَشُبْ عَطَاءَكَ بِمَنٍّ، وَ إِنْ مَنَعْتَ لَمْ يَكُنْ مَنْعُكَ تَعَدِّياً. تَشْكُرُ مَنْ شَكَرَكَ وَ أَنْتَ أَلْهَمْتَهُ شُكْرَكَ.

و تُكَافِئُ مَنْ حَمِدَكَ وَ أَنْتَ عَلَّمْتَهُ حَمْدَكَ. تَسْتُرُ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ فَضَحْتَهُ، وَ تَجُودُ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ مَنَعْتَهُ، وَ كِلَاهُمَا أَهْلٌ مِنْكَ لِلْفَضِيحَهِ وَ الْمَنْعِ غَيْرَ أَنَّكَ بَنَيْتَ أَفْعَالَكَ عَلَى التَّفَضُّلِ، وَ أَجْرَيْتَ قُدْرَتَكَ عَلَى التَّجَاوُزِ.

و تَلَقَّيْتَ مَنْ عَصَاكَ بِالْحِلْمِ، وَ أَمْهَلْتَ مَنْ قَصَدَ لِنَفْسِهِ بِالظُّلْمِ، تَسْتَنْظِرُهُمْ بِأَنَاتِكَ إِلَى الْإِنَابَهِ، وَ تَتْرُكُ مُعَاجَلَتَهُمْ إِلَى التَّوْبَهِ لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ هَالِكُهُمْ، وَ لَا يَشْقَى بِنِعْمَتِكَ شَقِيُّهُمْ إِلَّا عَنْ طُولِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِ، وَ بَعْدَ تَرَادُفِ الْحُجَّهِ عَلَيْهِ، كَرَماً مِنْ عَفْوِكَ يَا كَرِيمُ، وَ عَائِدَهً مِنْ عَطْفِكَ يَا حَلِيمُ.

أَنْتَ الَّذِى فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ، وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَهَ، وَ جَعَلْتَ عَلَى ذَلِكَ الْبَابِ دَلِيلًا مِنْ وَحْيِكَ لِئَلَّا يَضِلُّوا عَنْهُ، فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. يَوْمَ لَا يُخْزِى اللَّهُ النَّبِىَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ، يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا، وَ اغْفِرْ لَنَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ فَتْحِ الْبَابِ وَ إِقَامَهِ الدَّلِيلِ وَ أَنْتَ الَّذِى زِدْتَ فِى السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ، تُرِيدُ رِبْحَهُمْ فِى مُتَاجَرَتِهِمْ لَكَ، وَ فَوْزَهُمْ بِالْوِفَادَهِ عَلَيْكَ، وَ الزِّيَادَهِ مِنْكَ، فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالَيْتَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا.

و قُلْتَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِى سَبِيلِ

اللّهِ كَمَثَلِ حَبّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی كُلّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبّهٍ، وَ اللّهُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ، وَ قُلْتَ مَنْ ذَا الّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِیرَهً.

و مَا أَنْزَلْتَ مِنْ نَظَائِرِهِنّ فِی الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِیفِ الْحَسَنَاتِ.

و أَنْتَ الّذِی دَلَلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَیْبِكَ وَ تَرْغِیبِكَ الّذِی فِیهِ حَظّهُمْ عَلَی مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ، وَ لَمْ تَعِهِ أَسْمَاعُهُمْ، وَ لَمْ تَلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ، فَقُلْتَ اذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ، وَ اشْكُرُوا لِی وَ لَا تَكْفُرُونِ، وَ قُلْتَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِیدَنّكُمْ، وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ.

و قُلْتَ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنّ الّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنّمَ دَاخِرِینَ، فَسَمّیْتَ دُعَاءَكَ عِبَادَهً، وَ تَرْكَهُ اسْتِكْبَاراً، وَ تَوَعّدْتَ عَلَی تَرْكِهِ دُخُولَ جَهَنّمَ دَاخِرِینَ.

فَذَكَرُوكَ بِمَنّكَ، وَ شَكَرُوكَ بِفَضْلِكَ، وَ دَعَوْكَ بِأَمْرِكَ، وَ تَصَدّقُوا لَكَ طَلَباً لِمَزِیدِكَ، وَ فِیهَا كَانَتْ نَجَاتُهُمْ مِنْ غَضَبِكَ، وَ فَوْزُهُمْ بِرِضَاكَ.

و لَوْ دَلّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقاً مِنْ نَفْسِهِ عَلَی مِثْلِ الّذِی دَلَلْتَ عَلَیْهِ عِبَادَكَ مِنْكَ كَانَ مَوْصُوفاً بِالْإِحْسَانِ، وَ مَنْعُوتاً بِالِامْتِنَانِ، وَ مَحْمُوداً بِكُلّ لِسَانٍ، فَلَكَ الْحَمْدُ مَا وُجِدَ فِی حَمْدِكَ مَذْهَبٌ، وَ مَا بَقِیَ لِلْحَمْدِ لَفْظٌ تُحْمَدُ بِهِ، وَ مَعْنًی یَنْصَرِفُ إِلَیْهِ.

یَا مَنْ تَحَمّدَ إِلَی عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ وَ الْفَضْلِ، وَ غَمَرَهُمْ بِالْمَنّ وَ الطّوْلِ، مَا أَفْشَی فِینَا نِعْمَتَكَ، وَ أَسْبَغَ عَلَیْنَا مِنّتَكَ، وَ أَخَصّنَا بِبِرّكَ هَدَیْتَنَا لِدِینِكَ الّذِی اصْطَفَیْتَ، وَ مِلّتِكَ الّتِی ارْتَضَیْتَ، وَ سَبِیلِكَ الّذِی سَهّلْتَ، وَ بَصّرْتَنَا الزّلْفَهَ لَدَیْكَ، وَ الْوُصُولَ إِلَی كَرَامَتِكَ اللّهُمّ وَ أَنْتَ جَعَلْتَ مِنْ صَفَایَا تِلْكَ الْوَظَائِفِ، وَ خَصَائِصِ تِلْكَ الْفُرُوضِ شَهْرَ رَمَضَانَ الّذِی اخْتَصَصْتَهُ مِنْ سَائِرِ الشّهُورِ، وَ تَخَیّرْتَهُ مِنْ جَمِیعِ الْأَزْمِنَهِ وَ الدّهُورِ، وَ آثَرْتَهُ عَلَی كُلّ أَوْقَاتِ السّنَهِ بِمَا أَنْزَلْتَ فِیهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ النّورِ، وَ

ضَاعَفْتَ فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ، وَ فَرَضْتَ فِيهِ مِنَ الصِّيَامِ، وَ رَغَّبْتَ فِيهِ مِنَ الْقِيَامِ، وَ أَجْلَلْتَ فِيهِ مِنْ لَيْلَهِ الْقَدْرِ الَّتِى هِىَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.

ثُمَّ آثَرْتَنَا بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ، وَ اصْطَفَيْتَنَا بِفَضْلِهِ دُونَ أَهْلِ الْمِلَلِ، فَصُمْنَا بِأَمْرِكَ نَهَارَهُ، وَ قُمْنَا بِعَوْنِكَ لَيْلَهُ، مُتَعَرِّضِينَ بِصِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ لِمَا عَرَّضْتَنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ تَسَبَّبْنَا إِلَيْهِ مِنْ مَثُوبَتِكَ، وَ أَنْتَ الْمَلِىءُ بِمَا رُغِبَ فِيهِ إِلَيْكَ، الْجَوَادُ بِمَا سُئِلْتَ مِنْ فَضْلِكَ، الْقَرِيبُ إِلَى مَنْ حَاوَلَ قُرْبَكَ.

و قَدْ أَقَامَ فِينَا هَذَا الشَّهْرُ مُقَامَ حَمْدٍ، وَ صَحِبَنَا صُحْبَهَ مَبْرُورٍ، وَ أَرْبَحَنَا أَفْضَلَ أَرْبَاحِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ قَدْ فَارَقَنَا عِنْدَ تَمَامِ وَقْتِهِ، وَ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِ، وَ وَفَاءِ عَدَدِهِ.

فَنَحْنُ مُوَدِّعُوهُ وِدَاعَ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا، وَ غَمَّنَا وَ أَوْحَشَنَا انْصِرَافُهُ عَنَّا، وَ لَزِمَنَا لَهُ الذِّمَامُ الْمَحْفُوظُ، وَ الْحُرْمَهُ الْمَرْعِيَّهُ، وَ الْحَقُّ الْمَقْضِىُّ، فَنَحْنُ قَائِلُونَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ، وَ يَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِى الْأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرُبَتْ فِيهِ الآمَالُ، وَ نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينٍ جَلَّ قَدْرُهُ مَوْجُوداً، وَ أَفْجَعَ فَقْدُهُ مَفْقُوداً، وَ مَرْجُوٍّ آلَمَ فِرَاقُهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ أَلِيفٍ آنَسَ مُقْبِلًا فَسَرَّ، وَ أَوْحَشَ مُنْقَضِياً فَمَضَّ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مُجَاوِرٍ رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ، وَ قَلَّتْ فِيهِ الذُّنُوبُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ نَاصِرٍ أَعَانَ عَلَى الشَّيْطَانِ، وَ صَاحِبٍ سَهَّلَ سُبُلَ الْإِحْسَانِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا أَكْثَرَ عُتَقَاءَ اللَّهِ فِيكَ، وَ مَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَى حُرْمَتَكَ بِكَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَمْحَاكَ لِلذُّنُوبِ، وَ أَسْتَرَكَ لِأَنْوَاعِ الْعُيُوبِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَطْوَلَكَ عَلَى الْمُجْرِمِينَ، وَ أَهْيَبَكَ فِى صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ لَا تُنَافِسُهُ الْأَيَّامُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ

السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرَ

كَرِيهِ الْمُصَاحَبَهِ، وَ لَا ذَمِيمِ الْمُلَابَسَهِ

السّلَامُ عَلَيْکَ کَمَا وَفَدْتَ عَلَيْنَا بِالْبَرَکَاتِ، وَ غَسَلْتَ عَنّا دَنَسَ الْخَطِيئَاتِ

السّلَامُ عَلَيْکَ غَيْرَ مُوَدّعٍ بَرَماً وَ لَا مَتْرُوکٍ صِيَامُهُ سَأَماً.

السّلَامُ عَلَيْکَ مِنْ مَطْلُوبٍ قَبْلَ وَقْتِهِ، وَ مَحْزُونٍ عَلَيْهِ قَبْلَ فَوْتِهِ.

السّلَامُ عَلَيْکَ کَمْ مِنْ سُوءٍ صُرِفَ بِکَ عَنّا، وَ کَمْ مِنْ خَيْرٍ أُفِيضَ بِکَ عَلَيْنَا

السّلَامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى لَيْلَهِ الْقَدْرِ الّتِى هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

السّلَامُ عَلَيْکَ مَا کَانَ أَحْرَصَنَا بِالْأَمْسِ عَلَيْکَ، وَ أَشَدّ شَوْقَنَا غَداً إِلَيْکَ.

السّلَامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى فَضْلِکَ الّذِى حُرِمْنَاهُ، وَ عَلَى مَاضٍ مِنْ بَرَکَاتِکَ سُلِبْنَاهُ.

اللّهُمّ إِنّا أَهْلُ هَذَا الشّهْرِ الّذِى شَرّفْتَنَا بِهِ، وَ وَفّقْتَنَا بِمَنّکَ لَهُ حِينَ جَهِلَ الْأَشْقِيَاءُ وَقْتَهُ، وَ حُرِمُوا لِشَقَائِهِمْ فَضْلَهُ.

أَنْتَ وَلِيّ مَا آثَرْتَنَا بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَ هَدَيْتَنَا لَهُ مِنْ سُنّتِهِ، وَ قَدْ تَوَلّيْنَا بِتَوْفِيقِکَ صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ عَلَى تَقْصِيرٍ، وَ أَدّيْنَا فِيهِ قَلِيلًا مِنْ کَثِيرٍ.

اللّهُمّ فَلَکَ الْحَمْدُ إِقْرَاراً بِالْإِسَاءَهِ، وَ اعْتِرَافاً بِالْإِضَاعَهِ، وَ لَکَ مِنْ قُلُوبِنَا عَقْدُ النّدَمِ، وَ مِنْ أَلْسِنَتِنَا صِدْقُ الِاعْتِذَارِ، فَأْجُرْنَا عَلَى مَا أَصَابَنَا فِيهِ مِنَ التّفْرِيطِ أَجْراً نَسْتَدْرِکُ بِهِ الْفَضْلَ الْمَرْغُوبَ فِيهِ، وَ نَعْتَاضُ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الذّخْرِ الْمَحْرُوصِ عَلَيْهِ.

و أَوْجِبْ لَنَا عُذْرَکَ عَلَى مَا قَصّرْنَا فِيهِ مِنْ حَقّکَ، وَ ابْلُغْ بِأَعْمَارِنَا مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُقْبِلِ، فَإِذَا بَلّغْتَنَاهُ فَأَعِنّا عَلَى تَنَاوُلِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْعِبَادَهِ، وَ أَدّنَا إِلَى الْقِيَامِ بِمَا يَسْتَحِقّهُ مِنَ الطّاعَهِ، وَ أَجْرِ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ مَا يَکُونُ دَرَکاً لِحَقّکَ فِى الشّهْرَيْنِ مِنْ شُهُورِ الدّهْرِ.

اللّهُمّ وَ مَا أَلْمَمْنَا بِهِ فِى شَهْرِنَا هَذَا مِنْ لَمَمٍ أَوْ إِثْمٍ، أَوْ وَاقَعْنَا فِيهِ مِنْ ذَنْبٍ، وَ اکْتَسَبْنَا فِيهِ مِنْ خَطِيئَهٍ عَلَى تَعَمّدٍ مِنّا، أَوْ عَلَى نِسْيَانٍ ظَلَمْنَا فِيهِ أَنْفُسَنَا، أَوِ انْتَهَکْنَا بِهِ حُرْمَهً مِنْ غَيْرِنَا،

فَصَلّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اسْتُرْنَا بِسِتْرِكَ، وَ اعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ، وَ لَا تَنْصِبْنَا فِيهِ لِأَعْيُنِ الشَّامِتِينَ، وَ لَا تَبْسُطْ عَلَيْنَا فِيهِ أَلْسُنَ الطَّاعِنِينَ، وَ اسْتَعْمِلْنَا بِمَا يَكُونُ حِطَّةً وَ كَفَّارَةً لِمَا أَنْكَرْتَ مِنَّا فِيهِ بِرَأْفَتِكَ الَّتِى لَا تَنْفَدُ، وَ فَضْلِكَ الَّذِى لَا يَنْقُصُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْبُرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا، وَ بَارِكْ لَنَا فِى يَوْمِ عِيدِنَا وَ فِطْرِنَا، وَ اجْعَلْهُ مِنْ خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنَا أَجْلَبِهِ لِعَفْوٍ، وَ أَمْحَاهُ لِذَنْبٍ، وَ اغْفِرْ لَنَا مَا خَفِىَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ مَا عَلَنَ.

اللَّهُمَّ اسْلَخْنَا بِانْسِلَاخِ هَذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا، وَ أَخْرِجْنَا بِخُرُوجِهِ مِنْ سَيِّئَاتِنَا، وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَسْعَدِ أَهْلِهِ بِهِ، وَ أَجْزَلِهِمْ قِسْماً فِيهِ، وَ أَوْفَرِهِمْ حَظّاً مِنْهُ.

اللَّهُمَّ وَ مَنْ رَعَى هَذَا الشَّهْرَ حَقَّ رِعَايَتِهِ، وَ حَفِظَ حُرْمَتَهُ حَقَّ حِفْظِهَا، وَ قَامَ بِحُدُودِهِ حَقَّ قِيَامِهَا، وَ اتَّقَى ذُنُوبَهُ حَقَّ تُقَاتِهَا، أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ بِقُرْبَةٍ أَوْجَبَتْ رِضَاكَ لَهُ، وَ عَطَفَتْ رَحْمَتَكَ عَلَيْهِ، فَهَبْ لَنَا مِثْلَهُ مِنْ وُجْدِكَ، وَ أَعْطِنَا أَضْعَافَهُ مِنْ فَضْلِكَ، فَإِنَّ فَضْلَكَ لَا يَغِيضُ، وَ إِنَّ خَزَائِنَكَ لَا تَنْقُصُ بَلْ تَفِيضُ، وَ إِنَّ مَعَادِنَ إِحْسَانِكَ لَا تَفْنَى، وَ إِنَّ عَطَاءَكَ لَلْعَطَاءُ الْمُهَنَّا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْتُبْ لَنَا مِثْلَ أُجُورِ مَنْ صَامَهُ، أَوْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ فِى يَوْمِ فِطْرِنَا الَّذِى جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيداً وَ سُرُوراً، وَ لِأَهْلِ مِلَّتِكَ مَجْمَعاً وَ مُحْتَشَداً مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْنَاهُ، أَوْ سُوءٍ أَسْلَفْنَاهُ، أَوْ خَاطِرِ شَرٍّ أَضْمَرْنَاهُ، تَوْبَةَ مَنْ لَا يَنْطَوِى عَلَى رُجُوعٍ إِلَى ذَنْبٍ، وَ لَا يَعُودُ بَعْدَهَا فِى خَطِيئَةٍ، تَوْبَةً نَصُوحاً خَلَصَتْ مِنَ الشَّكِّ وَ الِارْتِيَابِ، فَتَقَبَّلْهَا مِنَّا، وَ ارْضَ عَنَّا، وَ ثَبِّتْنَا عَلَيْهَا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا خَوْفَ عِقَابِ الْوَعِيدِ، وَ

شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتّی نَجِدَ لَذّهَ مَا نَدْعُوکَ بِهِ، وَ کَأْبَهَ مَا نَسْتَجِیرُکَ مِنْهُ.

و اجْعَلْنَا عِنْدَکَ مِنَ التّوّابِینَ الّذِینَ أَوْجَبْتَ لَهُمْ مَحَبّتَکَ، وَ قَبِلْتَ مِنْهُمْ مُرَاجَعَهَ طَاعَتِکَ، یَا أَعْدَلَ الْعَادِلِینَ.

اللّهُمّ تَجَاوَزْ عَنْ آبَائِنَا وَ أُمّهَاتِنَا وَ أَهْلِ دِینِنَا جَمِیعاً مَنْ سَلَفَ مِنْهُمْ وَ مَنْ غَبَرَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ نَبِیّنَا وَ آلِهِ کَمَا صَلّیْتَ عَلَی مَلَائِکَتِکَ الْمُقَرّبِینَ، وَ صَلّ علیه و آله کَمَا صَلّیْتَ عَلَی أَنْبِیَائِکَ الْمُرْسَلِینَ، وَ صَلّ علیه و آله کَمَا صَلّیْتَ عَلَی عِبَادِکَ الصّالِحِینَ، وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِکَ یَا رَبّ الْعَالَمِینَ، صَلَاهً تَبْلُغُنَا بَرَکَتُهَا، وَ یَنَالُنَا نَفْعُهَا، وَ یُسْتَجَابُ لَهَا دُعَاؤُنَا، إِنّکَ أَکْرَمُ مَنْ رُغِبَ إِلَیْهِ، وَ أَکْفَی مَنْ تُوُکّلَ عَلَیْهِ، وَ أَعْطَی مَنْ سُئِلَ مِنْ فَضْلِهِ، وَ أَنْتَ عَلَی کُلّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

ترجمه دعای ۴۵

خدایا ای کسی که در برابر احسان به خلق مزد نمی خواهی،

و ای کسی که از بخشش پشیمان نمی شوی،

و ای کسی که مزد بنده خود را افزون از عمل می بخشی و برابر نمی دهی، نعمتت بی سابقه استحقاق، و عفوت به آئین تفضل، و عقوبتت عدل، و قضایت خیر است اگر عطا کنی عطایت را به منت آلوده نمی سازی، و اگر منع کنی منعت از روی ستم نیست. هر که تو را شکر گزارد جزای شکر می دهی، و حال آنکه تو خود او را به شکر ملهم ساخته ای و هر که سپاس تو را به جا آورد پاداش می بخشی در صورتی که تو خود سپاس به او آموخته ای، پرده می پوشی بر آنکه اگر می خواستی او را رسوا می ساختی، و بخشش می کنی بر کسی که اگر می خواستی از او دریغ می داشتی، در حالی که آن دو از جانب تو سزاوار رسوائی

و منعند. ولی تو کارهای خود را بر پایه تفضل بنا نهاده ای، و قدرتت را بر آئین گذشت روان ساخته ای، و آنکه را عصیان تو کرده به حلم تلقی نموده ای، و آنکه را درباره خود قصد ستم کرده مهلت داده ای. تو ایشان را به مدارای خود مهلت می دهی تا مگر باز گردند، و در مؤاخذه ایشان شتاب نمی کنی تا مگر توبه کنند تا کسی از ایشان که بر خلاف رضای تو مستوجب هلاک شده به مهلکه در نیفتد، و کسی از ایشان که به سوء استفاده از نعمت تو سزاوار بدبختی شده بدبخت نگردد مگر بعد از آنکه راه هر بهانه بر او بسته شود و حجت از هر حجت بر او تمام گردد.

و این اتمام حجت پر تو کرمی از آفتاب عفو تو است - ای خدای کریم - و میوه منفعتی از بوستان شفقت تو است - ای خدای حلیم - توئی که برای بندگانت دری به سوی عفو خود گشوده ای، و آن را توبه نامیده ای و بر آن در راهنمائی از وحی خود قرار داده ای تا آن را گم نکنند، پس تو خود که منزه و جاوید است نامت، فرموده ای:

«به سوی خدا توبه ای خالص و پیراسته از نفاق کنید. تا مگر پروردگارتان گناهانتان را محو کند، و شما را به بهشتی که نهرها از زیر درختان آن روان است در آورد.»

در آن روز که خدا پیغمبر خود را و آنان را که به او ایمان آورده اند خوار نمی گذارد، و در حالی که نورشان پیش رویشان و از سمت راستشان روان است می گویند:

ای پروردگار ما، نور ما را برای ما کامل ساز و

ما را بیامرز، زیرا که تو بر هر چیز توانائی پس بعد از گشودن در، و به پا داشتن راهنما، عذر آن کس که از ورود به آن منزل غفلت ورزد چه خواهد بود؟!

«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟»

و توئی که در معامله، بر عطای خود به بندگان، افزوده ای؛ تا در تجارتهاشان، با تو سود برند، و در کوچ کردن به سوی تو کامیاب گردند، و از تو بهره ای افزون یابند و به همین سبب تو خود که مبارک نام و بلند مقامی - فرموده ای:

«هر که کار نیکی به جا آورد پس مزدش ده برابر آن است و هر که کار بدی را مرتکب شود پس جز بمانند کارش کیفر داده نمی شود»

و نیز فرموده ای:

«مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند؛ مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا این شمار را برای هر که بخواهد مضاعف می سازد»

و نیز فرموده ای:

«کیست آنکه به خدا قرض الحسنه ای دهد تا خدا آن را برایش چندین برابر سازد؟»

و همچنین نظائر این وعده ها از افزایشهای حسنات که در قرآن نازل فرموده ای.

و توئی که به وسیله تشویقت که متضمن بهره بندگان است آنان را به اموری هدایت فرموده ای که اگر آن را از ایشان می پوشیدی چشمهاشان آن را درک نمی کرد، و گوشهاشان آن را فرا نمی گرفت، و دست اندیشه ایشان به آن نمی رسید از این رو فرموده ای:

«مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و مرا سپاس بگزارید و کفران مکنید»

و نیز فرموده ای:

«هر آینه اگر شکر کنید شما را فزونی دهم، و اگر کفران کنید همانا که عذاب من

سخت است.»

و نیز فرموده ای:

«مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از خواندن من کبر می ورزند زود است که به خواری به دوزخ در آیند.»

پس دعای خود را عبادت و ترکش را تکبر نامیده ای، و بر ترک دعا به دخول دوزخ با خواری تهدید فرموده ای.

و به این سبب بندگان تو را به نعمتت یاد کردند، و به فضیلت شکر گزاردند، و بر حسب فرمانت تو را خواندند، و برای افزودن احسانت در راه تو صدقه دادند، و تنها راه نجاتشان از خشم تو و دست یافتنشان بر رضای تو در آن بود.

و اگر مخلوقی مخلوق دیگر را بمانند آنکه تو بندگانت را به خود راهنمائی کرده ای، به سوی خود راهنمائی می کرد مورد ستایش می بود.

پس تو را سپاس تا آنجا که راهی در سپاس تو یافت شود، و تا آنجا که برای سپاس لفظی که در ستایش تو بکار رود و معنائی که به سپاس منصرف گردد باقی باشد.

ای کسی که احسان و فضل را بر بندگانت انعام فرموده ای، و ایشان را به نعمت و عطا فرا گرفته ای، چه آشکار است در زندگی ما نعمت تو! و چه سرشار است بر ما احسان انعام تو! و چه بسیار ما را به نیکی و احسان خود اختصاص داده ای ما را به دین برگزیده و آئین پسندیده و راه آسان خود رهبری فرموده ای، و به تقرب نزد خویش، و رسیدن به کرامت خویش بینا ساخته ای.

خدایا و تو ماه رمضان را از جمله آن وظائف ممتاز و فرائض مخصوص قرار داده ای، همان ماه رمضان که آن را از همه ماهها اختصاص بخشیده ای، و از همه زمانها و روزگارها

برگزیده ای، و بر همه اوقات سال برتری داده ای، به سبب قرآن و نوری که در آن فرو فرستاده ای و به سبب آنکه ایمان را در آن ماه مضاعف ساخته ای، و روزه را در آن ماه واجب کرده ای، و به پا خاستن برای عبادت را در آن ترغیب فرموده ای، و شب قدر را در آن تجلیل نموده ای:

آن شب قدر را که خود از هزار ماه بهتر است. ما را به سبب آن بر سایر امتها تفضیل داده ای، و به فضیلت آن به جای اهل ملتها برگزیده ای از این رو روزش را - بفرمان تو - روزه داشتیم.

و شبش را - بیاری تو - به عبادت برخاستیم.

در حالی که به وسیله صیام و قیامش خود را در معرض آن رحمتی که ما را بر آن عرضه کرده ای در آوردیم، و آن را وسیله ثواب تو قرار دادیم.

و تو به عطای خواسته ها قادری و به آنچه از فضل و احسانت مسألت شود بخشنده ای و به هر کس که آهنگ قرب تو کند نزدیکی.

و این ماه در میان ما ستوده زیست، و با ما پسندیده مصاحبت کرد و بهترین سودهای جهانیان را بهره ما ساخت، و آنگاه به هنگام پایان یافتن وقت و سرآمدن مدت و کامل شدن شماره اش از ما جدا شد، پس ما آن را مانند کسی وداع می کنیم که فراقش بر ما دشوار آمده و روی بر تافتنش ما را به وحشت افکنده، و او را بر ذمه ما پیمانی نگاه داشتنی، و حرمتی رعایت کردنی، و حق گزاردنی لازم شده. از این رو همگی می گوئیم:

سلام بر تو ای بزرگترین ماه خدا، و ای عید دوستان

خدا – سلام بر تو – ای گرامیترین مصاحب از میان اوقات، و ای بهترین ماه در ایام و ساعات.

سلام بر تو.

ای ماهی که بر آمدن کامها در آن آسان و اعمال نیک در آن منتشر و فراوان است.

سلام بر تو ای همنشینی که چون پدید آید احترامش بزرگ، و چون ناپدید شود فقدانش دردناک است.

و ای مایه امیدی که فراقش رنج افزا است.

سلام بر تو ای همدمی که چون رو آورد مایه انس شد، و شادی انگیخت، و چون سپری شد، وحشت افزود، و متألم ساخت.

سلام بر تو ای همسایه ای که دلها در جوار آن رقت گرفت، و گناهان در آن کم شد.

سلام بر تو ای یاری دهنده ای که ما را در مبارزه شیطان یاری داد، و ای رفیقی که راههای احسان را هموار ساخت.

سلام بر تو، چه بسیارند آزاد شدگان خدا در دوران تو، و چه نیکبخت است به سبب تو کسی که احترامت را منظور داشته است.

سلام بر تو که چه زداینده بودی گناهان را! و چه پوشنده بودی انواع عیبها را! سلام بر تو، چه طولانی بودی بر گناهکاران! و چه با هیبت بودی در دلهای مؤمنان.

سلام بر تو ای ماهی که روزها با تو سر همسری ندارند، سلام بر تو که از هر جهت موجب سلامتی.

سلام بر تو، که همنشینیت مکروه، و معاشرتت نکوهیده نیست.

سلام بر تو، همچنانکه با ارمغان برکات بر ما وارد شدی، و آلودگی گناهان را از ما فرو شستی.

سلام بر تو، که وداع با تو از روی خستگی، و ترک روزه ات از سر ملالت نیست.

سلام بر تو، که پیش از آمدن در آرزوی تو بودیم، و

پیش از رفتن از اندیشه فراقت محزونیم.

سلام بر تو، چه بسا بدیها که به یمن تو از جانب ما گشته، و چه خوبیها که به برکت تو بر ما روان شده! سلام بر تو، و بر شب قدری که از هزار ماه بهتر است.

سلام بر تو، دیروز چه سخت به تو دل بسته بودیم، و فردا چه بسیار به تو مشتاق خواهیم بود! سلام بر تو، و بر فضیلتت که از آن محروم شدیم، و برکات گذشته ات که از ما ربوده شد.

خدایا، ما اهل این ماهیم که ما را به آن تشریف بخشیدی، و ما را برای حق شناسی آن توفیق دادی.

در آن زمان که بدبختان قیمت وقتش را نشناختند.

و به علت بدبختی خود از فضل آن محروم ماندند.

و توئی سرپرست ما در شناختن فضیلتش، که ما را برای آن برگزیدی، و وظائفش که ما را به آن رهبری کردی.

و ما - با اعتراف به تقصیر - به توفیق تو صیام و قیامش را عهده دار شدیم.

و اندکی از بسیار را به جا آوردیم.

خدایا، پس از سر اعتراف به بدکرداری و به آیین اقرار بر سهل انگاری حمد تو می گوئیم و پشتیمانی قطعی دلها، و عذر صادقانه زبانهامان را به تو اختصاص می دهیم پس ما را بر تقصیری که به ما اصابت کرده، اجری عطا کن که به نیروی آن خیری را که دلخواه ما است دریابیم و اندوخته هائی را که مورد علاقه شدید ما است به عوض بستانیم.

و عذر ما را در تقصیر از پرداخت حق خود بپذیر، و آینده عمر ما را به ماه رمضان دیگر برسان.

و چون ما را به ماه رساندی بر انجام

عبادتی که زیبنده تو باشد یاری ده، و بر قیام به طاعتی که لایق موجب تدارک حق تو در آن دو ماه که از ماههای زمان است، بدست ما جاری کن.

خدایا، هر معصیت صغیره یا کبیره ای که در این ماه پیرامون آن گشته ایم، یا گناهی که به آن آلوده شده ایم، یا خطائی که مرتکب گشته ایم، از روی عمد یا فراموشی، به ستم کردن بر خود یا به هتک حرمت دیگری،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از آن در پرده ستاری خود بپوشان، و به عفوت از ما در گذر، و ما را در آن ماه نصب العین شماتت کنندگان مساز.

و زبان طعنه زنندگان را بر ما مگشای، و ما را به مهربانی بی پایان و فضل کاستی ناپذیرت به کاری بگمار که سبب فرو نهادن و پوشاندن آن چیز شود که در آن ماه بر ما نمی پسندی.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و مصیبت رفتن ماه ما را جبران کن، و روز عید و روزه گشودنمان را بر ما مبارک ساز و آن را از بهترین روزهائی قرار ده که بر ما گذشته است:

جالبترین روزها برای عفو، و پاک کننده ترین روزها برای گناه و گناهان پنهان و آشکار ما را بیامرز.

خدایا، با بیرون رفتن این ماه، ما را از گناهانمان بیرون آور، و همراه خارج شدنش ما را از بدیهامان خارج ساز.

و ما را از خوشبخت ترین اهل این ماه به وسیله این ماه، و از پر نصیب ترین ایشان در این ماه و از بهره مندترین ایشان در این ماه قرار ده.

خدایا، هر کس که این ماه را چنانکه شایسته رعایت است رعایت

کرده، و حرمتش را چنانکه شرط نگهداری است نگاه داشته، و به حدودش چنانکه شایسته قیام است بپاخاسته، و از گناهان خود، چنانکه حق پرهیزکاری است، پرهیز کرده، یا به وسیله تقربی به تو نزدیکی جسته که تو را از خود راضی، و رحمتت را به او معطوف ساخته، پس مانند آنچه به او بخشیده ای از توانگری خود به ما ببخش، و چندین برابر آن را از فضل خود به ما عطا کن.

زیرا که فضل تو کاستی نمی گیرد، و خزانه هایت نقصان نمی پذیرد، بلکه افزون می شود، و کانهای احسان تو، فانی نمی شود، و همانا که بخشش گوارا، بخشش تو است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مانند ثوابهای آن کس را برای ما بنویس که تا روز رستاخیز در آن ماه روزه داشته، یا در عبادت تو کوشیده است.

خدایا، در این روز که آن را برای مؤمنان عید و شادی، و برای اهل ملت خود روز اجتماع و تعاون قرار دادی، پیش تو توبه می کنیم از هر گناهی که مرتکب شده ایم، یا هر کار بدی که از پیش فرستاده ایم، یا اندیشه بدی که در دل داشته ایم، توبه کسی که خیال بازگشت به گناه در دل ندارد، و پس از توبه به خطا باز نمی گردد، توبه خالصی که از شک و ریب پیراسته باشد.

پس آن را از ما بپذیر، و از ما خشنود شو، و ما را بر آن ثابت بدار.

خدایا،ترس از عذاب وعید، و شوق به ثواب موعود را روزی ما ساز، تا لذت آنچه را که از تو مسألت می کنیم و شدت اندوه آنچه را که از آن به تو پناه می بریم در یابیم.

و

ما را نزد خود از توبه کنندگانی قرار ده که محبتت را بر ایشان لازم ساخته ای، و بازگشتشان را به طاعت خود، پذیرفته ای.

ای عادلترین عادلان.

خدایا، بر محمد پیغمبر ما و آل او رحمت فرست، همچنانکه بر فرشتگان مقرب خود رحمت فرستادی.

و بر او و آلش رحمت فرست، همچنانکه بر پیغمبران مرسلت رحمت فرستادی و بر او و آلش رحمت فرست، همچنانکه بر بندگان صالحت رحمت فرستادی، و بهتر از آن ای پروردگار جهانیان! چنان رحمتی که برکتش به ما برسد، و نفعش به ما عاید شود و به موجب آن دعایمان مستجاب گردد، زیرا که تو کریمتر کسی هستی که بر او توکل کنند و بخشنده تر کسی هستی که از فضلش مسألت نمایند.

و تو بر هر چیز قدرت بی نهایت داری.

۴۶– نیایش، در روز عید فطر و جمعه

(۴۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِی يَوْمِ الْفِطْر:

إِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ قَامَ قَائِماً ثُمّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَه، وَ فِی يَوْمِ الْجُمُعَهِ، چ

فقال:

يَا مَنْ يَرْحَمُ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ الْعِبَادُ وَ يَا مَنْ يَقْبَلُ مَنْ لَا تَقْبَلُهُ الْبِلَادُ وَ يَا مَنْ لَا يَحْتَقِرُ أَهْلَ الْحَاجَهِ إِلَيْهِ وَ يَا مَنْ لَا يُخَيّبُ الْمُلِحّينَ عَلَيْهِ.

و يَا مَنْ لَا يَجْبَهُ بِالرّدّ أَهْلَ الدّالّهِ عَلَيْهِ وَ يَا مَنْ يَجْتَبِی صَغِيرَ مَا يُتْحَفُ بِهِ، وَ يَشْكُرُ يَسِيرَ مَا يُعْمَلُ لَهُ.

و يَا مَنْ يَشْكُرُ عَلَى الْقَلِيلِ وَ يُجَازِی بِالْجَلِيلِ وَ يَا مَنْ يَدْنُو إِلَى مَنْ دَنَا مِنْهُ.

و يَا مَنْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ مَنْ أَدْبَرَ عَنْهُ.

و يَا مَنْ لَا يُغَيّرُ النّعْمَهَ، وَ لَا يُبَادِرُ بِالنّقِمَهِ.

و يَا مَنْ يُثْمِرُ الْحَسَنَهَ حَتّى يُنْمِيَهَا، وَ يَتَجَاوَزُ عَنِ السّيّئَهِ حَتّى يُعَفّيَهَا. انْصَرَفَتِ الْآمَالُ دُونَ مَدَى كَرَمِكَ بِالْحَاجَاتِ، وَ امْتَلَأَتْ بِفَيْضِ جُودِكَ أَوْعِيَهُ الطّلِبَاتِ، وَ تَفَسّخَتْ دُونَ بُلُوغِ

نَعْتِکَ الصّفَاتُ، فَلَکَ الْعُلُوّ الْأَعْلَی فَوْقَ کُلّ عَالٍ، وَ الْجَلَالُ الْأَمْجَدُ فَوْقَ کُلّ جَلَالٍ.

کُلّ جَلِیلٍ عِنْدَکَ صَغِیرٌ، وَ کُلّ شَرِیفٍ فِی جَنْبِ شَرَفِکَ حَقِیرٌ، خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَی غَیْرِکَ، وَ خَسِرَ الْمُتَعَرّضُونَ إِلّا لَکَ، وَ ضَاعَ الْمُلِمّونَ إِلّا بِکَ، وَ أَجْدَبَ الْمُنْتَجِعُونَ إِلّا مَنِ انْتَجَعَ فَضْلَکَ بَابُکَ مَفْتُوحٌ لِلرّاغِبِینَ، وَ جُودُکَ مُبَاحٌ لِلسّائِلِینَ، وَ إِغَاثَتُکَ قَرِیبَةٌ مِنَ الْمُسْتَغِیثِینَ.

لَا یَخِیبُ مِنْکَ الآمِلُونَ، وَ لَا یَیْأَسُ مِنْ عَطَائِکَ الْمُتَعَرّضُونَ.

وَ لا یَشْقَی بِنَقِمَتِکَ الْمُسْتَغْفِرُونَ. رِزْقُکَ مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاکَ، وَ حِلْمُکَ مُعْتَرِضٌ لِمَنْ نَاوَاکَ، عَادَتُکَ الْإِحْسَانُ إِلَی الْمُسِیئِینَ، وَ سُنّتُکَ الْإِبْقَاءُ عَلَی الْمُعْتَدِینَ حَتّی لَقَدْ غَرّتْهُمْ أَنَاتُکَ عَنِ الرّجُوعِ، وَ صَدّهُمْ إِمْهَالُکَ عَنِ النّزُوعِ.

و إِنّمَا تَأَنّیْتَ بِهِمْ لِیَفِیئُوا إِلَی أَمْرِکَ، وَ أَمْهَلْتَهُمْ ثِقَةً بِدَوَامِ مُلْکِکَ، فَمَنْ کَانَ مِنْ أَهْلِ السّعَادَةِ خَتَمْتَ لَهُ بِهَا، وَ مَنْ کَانَ مِنْ أَهْلِ الشّقَاوَةِ خَذَلْتَهُ لَهَا. کُلّهُمْ صَائِرُونَ، إِلَی حُکْمِکَ، وَ أُمُورُهُمْ آئِلَةٌ إِلَی أَمْرِکَ، لَمْ یَهِنْ عَلَی طُولِ مُدّتِهِمْ سُلْطَانُکَ، وَ لَمْ یَدْحَضْ لِتَرْکِ مُعَاجَلَتِهِمْ بُرْهَانُکَ. حُجّتُکَ قَائِمَةٌ لَا تُدْحَضُ، وَ سُلْطَانُکَ ثَابِتٌ لَا یَزُولُ، فَالْوَیْلُ الدّائِمُ لِمَنْ جَنَحَ عَنْکَ، وَ الْخَیْبَةُ الْخَاذِلَةُ لِمَنْ خَابَ مِنْکَ، وَ الشّقَاءُ الْأَشْقَی لِمَنِ اغْتَرّ بِکَ. مَا أَکْثَرَ تَصَرّفَهُ فِی عَذَابِکَ، وَ مَا أَطْوَلَ تَرَدّدَهُ فِی عِقَابِکَ، وَ مَا أَبْعَدَ غَایَتَهُ مِنَ الْفَرَجِ، وَ مَا أَقْنَطَهُ مِنْ سُهُولَةِ الْمَخْرَجِ عَدْلًا مِنْ قَضَائِکَ لَا تَجُورُ فِیهِ، وَ إِنْصَافاً مِنْ حُکْمِکَ لَا تَحِیفُ عَلَیْهِ.

فَقَدْ ظَاهَرْتَ الْحُجَجَ، وَ أَبْلَیْتَ الْأَعْذَارَ، وَ قَدْ تَقَدّمْتَ بِالْوَعِیدِ، وَ تَلَطّفْتَ فِی التّرْغِیبِ، وَ ضَرَبْتَ الْأَمْثَالَ، وَ أَطَلْتَ الْإِمْهَالَ، وَ أَخّرْتَ وَ أَنْتَ مُسْتَطِیعٌ لِلمُعَاجَلَةِ، وَ تَأَنّیْتَ وَ أَنْتَ مَلِیءٌ بِالْمُبَادَرَةِ لَمْ تَکُنْ أَنَاتُکَ عَجْزاً، وَ لَا إِمْهَالُکَ وَهْناً، وَ لَا إِمْسَاکُکَ غَفْلَةً، وَ لَا انْتِظَارُکَ

مُـدَارَاهً، بَـلْ لِتَكُونَ حُجّتُـكَ أَبْلَغَ، وَ كَرَمُكَ أَكْمَلَ، وَ إِحْسَانُكَ أَوْفَى، وَ نِعْمَتُكَ أَتَمّ، كُلّ ذَلِكَ كَانَ وَ لَمْ تَزَلْ، وَ هُوَ كَائِنٌ وَ لَا تَزَالُ. حُجّتُـكَ أَجَـلّ مِـنْ أَنْ تُوصَـفَ بِكُلّهَـا، وَ مَجْـدُكَ أَرْفَعُ مِـنْ أَنْ يُحَـدّ بِكُنْهِهِ، وَ نِعْمَتُـكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَـى بِأَسْـرِهَا، وَ إِحْسَانُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُشْـكَرَ عَلَى أَقَلّهِ وَ قَدْ قَصّـرَ بِيَ السّـكُوتُ عَنْ تَحْمِيـدِكَ، وَ فَهّهَنِيَ الْإِمْسَـاكُ عَنْ تَمْجِيـدِكَ، وَ قُصَارَايَ الْإِقْرَارُ بِالْحُسُورِ، لَا رَغْبَهً يَا إِلَهِي بَلْ عَجْزاً.

فَهَا أَنَا ذَا أَؤُمّكَ بِالْوِفَادَهِ، وَ أَسْأَلُكَ حُسْنَ الرّفَادَهِ،

فَصَـلّ عَلَى مُحَمّـدٍ وَ آلِهِ وَ اسْـمَعْ نَجْوَايَ، وَ اسْـتَجِبْ دُعَـائِي، وَ لَا تَخْتِمْ يَوْمِي بِخَيْبَتِي، وَ لَا تَجْبَهْنِي بِالرّدّ فِي مَسْأَلَتِي، وَ أَكْرِمْ مِنْ عِنْدِكَ مُنْصَـرَفِي، وَ إِلَيْكَ مُنْقَلَبِي، إِنّكَ غَيْرُ ضَائِقٍ بِمَا تُرِيدُ، وَ لَا عَاجِزٍ عَمّا تُسْأَلُ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوّهَ إِلّا بِاللّهِ الْعَلِيّ الْعَظِيمِ.

ترجمه دعای ۴۶

که چون از نماز باز می گشت رو به قبله می ایستاد و می گفت:

ای کسی که رحم می کنی بر آنکه بندگان به او رحم نمی کنند.

و ای کسی که می پذیری کسی را که کشورها او را نمی پذیرند.

و ای کسی که اصرار کنندگان درگاه خود را ناامید نمی سازی.

و ای کسی که دست رد بر سینه واثقان به محبت و پر توقعان در مسألت نمی گذاری.

و ای کسی که هدیه بی مقدار را بر می گزینی، و در برابر اندک عملی که برایت انجام دهند جزا می بخشی.

و ای کسی که عمل کوچک را می پذیری و مزد بزرگ می دهی.

و ای کسی که هر کس به تو نزدیک شود به او نزدیک می شوی.

و ای کسی که هر که از تو روی بگرداند او را به سوی

خود می خوانی.

و ای کسی که نعمت خود را تغییر نمی دهی و به انتقام شتاب نمی کنی،

و ای کسی که نهال کار نیک را به بار می آوری تا آن را بیفزائی، و از کار بد در می گذری تا آن را ناپدید سازی.

کـاروان آرزوها پیش از آنکه به منتهای کرم تو رسـند با حاجتهای روا شـده باز آمدنـد، و جامهای طلب به فیض جود تو لبریز شدند، و اوصاف به کنه نعت تو نرسـیده از هم گسـیختند، زیرا عالیترین بارگاه علو بر فراز هر عالی و جلیل ترین دستگاه مجد، فوق هر جلالی مخصوص تو است.

هر بزرگی در برابر بزرگی تـو کوچـک، و هر شـریفی در جنب شـرف تـو خـوار است. آنـان که به سوی غیر تو کوچ کردنـد، ناامید شدند، و کسانی که جز تو را طلبیدند زیان بردند، و آنان که به درگاه غیر تو فرود آمدند تباه شدند، و نعمت خواهان از غیر فضل تو دچار قحطی گشتند.

در خـانه احسـان تو بر روی خواهنـدگان بـاز، و عطـایت برای سائلان رایگـان، و فریـاد رسـیت به داد خواهـان نزدیـک است. امیـدواران از تو ناامیـد نمی شونـد، و طالبان از عطایت محروم نمیماننـد، و آمرزش خواهان به عقوبتت بـدبخت نمی گردند. خوان روزیت برای گنهکاران نهاده، و حلمت برای آنان که با تو دشمنی کردند آماده است.

عـادتت احسـان دربـاره بـدرفتاران، و طریقتت شـفقت بر تجاوز کاران است. چنـدان که مـدارای تو ایشان را از بازگشت غافل ساخته، و مهلت دادنت آنان را از باز ایستادن، باز داشته.

در صورتی که تو از آن جهت با ایشان مدارا کرده ای که به فرمان تو باز گردند.

و از آن رو مهلتشان داده ای که بر دوام

ملک خود واثق بوده ای.

پس هر که شایسته نیکبختی بوده کارش را به نیکبختی فرجام داده ای، و هر که را سزاوار بدبختی بوده خوار و دچار بدبختیش ساخته ای. همگی در چنبر فرمان توأند، و مآل کارشان وابسته امر تو است، طول مدت سرکشی ایشان تسلطت را فرو نکاسته و از تأخیر باز خواست ایشان برهانت باطل نشده. حجتت قائم و سلطنتت ثابت و بی زوال است.

پس عذاب پاینده آن را است که از تو رخ بر تافته، و ناامیدی خوار کننده کسی را است که از تو ناامید شده، و بدترین بدبختیها برای کسی است که به حلم تو مغرور گشته.

چه بسیار شکنجه های گوناگون که خواهد چشید! و چقدر سرگشتگیش در عقاب تو طول خواهد کشید! و چه دیر هنگام گشایش گرفتاریش خواهد رسید! و چه ناامیدی ای که از زود رهیدن خواهد دید! همه این امور از روی عدل در قضای تو است که در آن جور نمی کنی، و از سر انصاف در حکم تو است که ستم در آن روا نمی داری.

زیرا تو حجتهایت را متواتر ساخته ای، و بیان دلیل هایت را از دیر باز ادامه داده ای، و پیش از حدوث حادثه تهدید خود را اعلام فرموده ای، و در ترغیب و تشویق آئین لطف بکار برده ای، و برای تفهیم حقائق مثلها زده ای، و با آنکه بر شتاب قادر بودی مهلت را طولانی ساخته ای، و زمان مؤاخذه را به تأخیر افکنده ای، در حالی که بر پیش دستی نیرو داشتی مکث و درنگ کرده ای. مدارای تو نه از روی عجز، و مهلت دادنت نه از باب ضعف، و خودداریت نه از جهت غفلت و تعویق افکندن مؤاخذه ات نه از روی مدارا،

بلکه برای آن است که حجتت رساتر و کرمت کاملتر، و احسانت وافی تر، و نعمتت تمامتر باشد. همه این امور از تواتر حجتها و بیان دلیلها و امثال اینها سنتی ازلی است که جاری بوده است در حالی که تو از ازل بوده ای، و نظامی ابدی است که جاری خواهد ماند در حالی که تو تا ابد خواهی بود و حجت تو اجل از آن است که همگی صفاتش به وصف در آید، و شرف و عزتت بالاتر از آن است که کنه آن در حدی بگنجد، و نعمتت بیشتر از آن است که همه آن بشمار آید، و احسانت فزونتر از آن است که حتی بر کمترین آن شرط سپاس به پیشگاه تو گزارده شود.

و اکنون خاموشی مرا از ادامه و تکرار سپاس تو ناتوان ساخته، و خودداری از تمجیدت زبانم را از کار انداخته است.

و آخرین حد توانائیم - ای معبود من - آن است که از سر عجز نه از بی رغبتی به درماندگی اقرار کنم.

پس اینک منم که برای حاجت خود آهنگ درگاه تو می کنم.

و پذیرائی و کمک از تو می خواهم

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و راز مرا بشنو و دعایم را مستجاب کن، و روز مرا با ناامیدی به پایان مبر، و در مسئلتم دست رد بر سینه ام مگذار، و رفتنم را از نزد خود و بازگشتنم را به سوی خود با احترام توأم ساز.

زیرا تو در هر چه اراده کنی دچار سختی نمی شوی، و از برآوردن خواهشها فرو نمی مانی، و تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری، و هیچ کس را تاب و توانائی نیست، جز به نیروی

خدای بلند مرتبه عظیم.

۴۷- نیایش، در روز عرفه

(۴۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِى يَوْمِ عَرَفَةَ:

الْحَمْدُ لِلّهِ رَبّ الْعَالَمِينَ اللّهُمّ لَكَ الْحَمْدُ بَدِيعَ السّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، رَبّ الْأَرْبَابِ، وَ إِلَهَ كُلّ مَأْلُوهٍ، وَ خَالِقَ كُلّ مَخْلُوقٍ، وَ وَارِثَ كُلّ شَيْءٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٍ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ، وَ هُوَ بِكُلّ شَيْءٍ مُحِيطٌ، وَ هُوَ عَلَى كُلّ شَيْءٍ رَقِيبٌ.

أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرّدُ وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْمُتَكَرّمُ، الْعَظِيمُ الْمُتَعَظّمُ، الْكَبِيرُ الْمُتَكَبّرُ وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الْعَلِيّ الْمُتَعَالِ، الشّدِيدُ الْمِحَالِ وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الرّحْمَنُ الرّحِيمُ، الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

و أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، السّمِيعُ الْبَصِيرُ، الْقَدِيمُ الْخَبِيرُ وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْأَكْرَمُ، الدّائِمُ الْأَدْوَمُ، وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الْأَوّلُ قَبْلَ كُلّ أَحَدٍ، وَ الآخِرُ بَعْدَ كُلّ عَدَدٍ وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الدّانِى فِى عُلُوّهِ، وَ الْعَالِى فِى دُنُوّهِ وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، ذُو الْبَهَاءِ وَ الْمَجْدِ، وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْحَمْدِ وَ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ، الّذِى أَنْشَأْتَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سِنْخٍ، وَ صَوّرْتَ مَا صَوّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثَالٍ، وَ ابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلَا احْتِذَاءٍ.

أَنْتَ الّذِى قَدّرْتَ كُلّ شَيْءٍ تَقْدِيراً، وَ يَسّرْتَ كُلّ شَيْءٍ تَيْسِيراً، وَ دَبّرْتَ مَا دُونَكَ تَدْبِيراً أَنْتَ الّذِى لَمْ يُعِنْكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَ لَمْ يُوَازِرْكَ فِى أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَ لَا نَظِيرٌ.

أَنْتَ الّذِى أَرَدْتَ فَكَانَ حَتْماً مَا أَرَدْتَ، وَ قَضَيْتَ فَكَانَ عَدْلًا مَا قَضَيْتَ، وَ حَكَمْتَ فَكَانَ نِصْفاً مَا حَكَمْتَ.

أَنْتَ الّذِى لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ،

وَ لَمْ يَقُمْ لِسُلْطَانِکَ سُلْطَانٌ، وَ لَمْ يُعْيِکَ بُرْهَانٌ وَ لَا بَيَانٌ.

أَنْتَ الَّذِی أَحْصَيْتَ كُلَّ شَیْ‏ءٍ عَدَداً، وَ جَعَلْتَ لِكُلِّ شَیْ‏ءٍ أَمَداً، وَ قَدَّرْتَ كُلَّ شَیْ‏ءٍ تَقْدِيراً.

أَنْتَ الَّذِی قَصُرَتِ الْأَوْهَامُ عَنْ ذَاتِيَّتِکَ، وَ عَجَزَتِ الْأَفْهَامُ عَنْ كَيْفِيَّتِکَ، وَ لَمْ تُدْرِكِ الْأَبْصَارُ مَوْضِعَ أَيْنِيَّتِکَ.

أَنْتَ الَّذِی لَا تُحَدُّ فَتَكُونَ مَحْدُوداً، وَ لَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً، وَ لَمْ تَلِدْ فَتَكُونَ مَوْلُوداً.

أَنْتَ الَّذِی لَا ضِدَّ مَعَکَ فَيُعَانِدَکَ، وَ لَا عِدْلَ لَکَ فَيُكَاثِرَکَ، وَ لَا نِدَّ لَکَ فَيُعَارِضَکَ.

أَنْتَ الَّذِی ابْتَدَأَ، وَ اخْتَرَعَ، وَ اسْتَحْدَثَ، وَ ابْتَدَعَ، وَ أَحْسَنَ صُنْعَ مَا صَنَعَ.

سُبْحَانَکَ مَا أَجَلَّ شَأْنَکَ، وَ أَسْنَى فِی الْأَمَاكِنِ مَكَانَکَ، وَ أَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُرْقَانَکَ سُبْحَانَکَ مِنْ لَطِيفٍ مَا أَلْطَفَکَ، وَ رَءُوفٍ مَا أَرْأَفَکَ، وَ حَكِيمٍ مَا أَعْرَفَکَ سُبْحَانَکَ مِنْ مَلِيكٍ مَا أَمْنَعَکَ، وَ جَوَادٍ مَا أَوْسَعَکَ، وَ رَفِيعٍ مَا أَرْفَعَکَ ذُو الْبَهَاءِ وَ الْمَجْدِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْحَمْدِ.

سُبْحَانَکَ بَسَطْتَ بِالْخَيْرَاتِ يَدَکَ، وَ عُرِفَتِ الْهِدَايَةُ مِنْ عِنْدِکَ، فَمَنِ الْتَمَسَکَ لِدِينٍ أَوْ دُنْيَا وَجَدَکَ سُبْحَانَکَ خَضَعَ لَکَ مَنْ جَرَى فِی عِلْمِکَ، وَ خَشَعَ لِعَظَمَتِکَ مَا دُونَ عَرْشِکَ، وَ انْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَکَ كُلُّ خَلْقِکَ

سُبْحَانَکَ لَا تُحَسُّ وَ لَا تُجَسُّ وَ لَا تُمَسُّ وَ لَا تُكَادُ وَ لَا تُمَاطُ وَ لَا تُنَازَعُ وَ لَا تُجَارَى وَ لَا تُمَارَى وَ لَا تُخَادَعُ وَ لَا تُمَاكَرُ سُبْحَانَکَ سَبِيلُکَ جَدَدٌ.

و أَمْرُکَ رَشَدٌ، وَ أَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ.

سُبْحَانَکَ قَوْلُکَ حُكْمٌ، وَ قَضَاؤُکَ حَتْمٌ، وَ إِرَادَتُکَ عَزْمٌ.

سُبْحَانَکَ لَا رَادَّ لِمَشِيَّتِکَ، وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِکَ.

سُبْحَانَکَ بَاهِرَ الآيَاتِ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ، بَارِئَ النَّسَمَات لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً يَدُومُ بِدَوَامِکَ وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خَالِداً بِنِعْمَتِکَ.

و لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً يُوَازِی صُنْعَکَ وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً يَزِيدُ عَلَى رِضَاکَ.

و لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً مَعَ حَمْدِ كُلِّ حَامِدٍ، وَ

شُكْراً يَقْصُرُ عَنْهُ شُكْرُ كُلّ شَاكِرٍ حَمْداً لَا يَنْبَغِی إِلّا لَکَ، وَ لَا يُتَقَرّبُ بِهِ إِلّا إِلَيْکَ حَمْداً يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوّلُ، وَ يُسْتَدْعَى بِهِ دَوَامُ الآخِرِ.

حَمْداً يَتَضَاعَفُ عَلَى كُرُورِ الْأَزْمِنَهِ، وَ يَتَزَايَدُ أَضْعَافاً مُتَرَادِفَهً.

حَمْداً يَعْجِزُ عَنْ إِحْصَائِهِ الْحَفَظَهُ، وَ يَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَتْهُ فِی كِتَابِکَ الْكَتَبَهُ حَمْداً يُوازِنُ عَرْشَکَ الْمَجِيدَ وَ يُعَادِلُ كُرْسِيّکَ الرّفِيعَ.

حَمْداً يَكْمُلُ لَدَيْکَ ثَوَابُهُ، وَ يَسْتَغْرِقُ كُلّ جَزَاءٍ جَزَاؤُهُ حَمْداً ظَاهِرُهُ وَفْقٌ لِبَاطِنِهِ، وَ بَاطِنُهُ وَفْقٌ لِصِدْقِ النّيّهِ حَمْداً لَمْ يَحْمَدْکَ خَلْقٌ مِثْلَهُ، وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِوَاکَ فَضْلَهُ حَمْداً يُعَانُ مَنِ اجْتَهَدَ فِی تَعْدِيدِهِ، وَ يُؤَيّدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعاً فِی تَوْفِيَتِهِ.

حَمْداً يَجْمَعُ مَا خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَ يَنْتَظِمُ مَا أَنْتَ خَالِقُهُ مِنْ بَعْدُ.

حَمْداً لَا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلَى قَوْلِکَ مِنْهُ، وَ لَا أَحْمَدَ مِمّنْ يَحْمَدُکَ بِهِ.

حَمْداً يُوجِبُ بِكَرَمِکَ الْمَزِيدَ بِوُفُورِهِ، وَ تَصِلُهُ بِمَزِيدٍ بَعْدَ مَزِيدٍ طَوْلًا مِنْکَ حَمْداً يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِکَ، وَ يُقَابِلُ عِزّ جَلَالِکَ.

رَبّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، الْمُنْتَجَبِ الْمُصْطَفَى الْمُكَرّمِ الْمُقَرّبِ، أَفْضَلَ صَلَوَاتِکَ، وَ بَارِکْ عَلَيْهِ أَتَمّ بَرَكَاتِکَ، وَ تَرَحّمْ عَلَيْهِ أَمْتَعَ رَحَمَاتِکَ.

رَبّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاهً زَاكِيَهً لَا تَكُونُ صَلَاهٌ أَزْكَى مِنْهَا، وَ صَلّ عَلَيْهِ صَلَاهً نَامِيَهً لَا تَكُونُ صَلَاهٌ أَنْمَى مِنْهَا، وَ صَلّ عَلَيْهِ صَلَاهً رَاضِيَهً لَا تَكُونُ صَلَاهٌ فَوْقَهَا.

رَبّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاهً تُرْضِيهِ وَ تَزِيدُ عَلَى رِضَاهُ، وَ صَلّ عَلَيْهِ صَلَاهً تُرْضِيکَ و تَزِيدُ عَلَى رِضَاکَ لَهُ وَ صَلّ عَلَيْهِ صَلَاهً لَا تَرْضَى لَهُ إِلّا بِهَا، وَ لَا تَرَى غَيْرَهُ لَهَا أَهْلًا.

رَبّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ صَلَاهً تُجَاوِزُ رِضْوَانَکَ، وَ يَتّصِلُ اتّصَالُهَا بِبَقَائِکَ، وَ لَا يَنْفَدُ كَمَا لَا تَنْفَدُ كَلِمَاتُکَ.

رَبّ صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاهً تَنْتَظِمُ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِکَ

وَ أَنْبِیَائِکَ وَ رُسُلِکَ وَ أَهْلِ طَاعَتِکَ، وَ تَشْتَمِلُ عَلَی صَلَوَاتِ عِبَادِکَ مِنْ جِنّکَ وَ إِنْسِکَ وَ أَهْلِ إِجَابَتِکَ، وَ تَجْتَمِعُ عَلَی صَلَاهِ کُلّ مَنْ ذَرَأْتَ وَ بَرَأْتَ مِنْ أَصْنَافِ خَلْقِکَ.

رَبّ صَلّ علیه و آله، صَلَاهً تُحِیطُ بِکُلّ صَلَاهٍ سَالِفَهٍ وَ مُسْتَأْنَفَهٍ، وَ صَلّ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ، صَلَاهً مَرْضِیّهً لَکَ وَ لِمَنْ دُونَکَ، وَ تُنْشِئُ مَعَ ذَلِکَ صَلَوَاتٍ تُضَاعِفُ مَعَهَا تِلْکَ الصّلَوَاتِ عِنْدَهَا، وَ تَزِیدُهَا عَلَی کُرُورِ الْأَیّامِ زِیَادَهً فِی تَضَاعِیفَ لَا یَعُدّهَا غَیْرُکَ.

رَبّ صَلّ عَلَی أَطَایِبِ أَهْلِ بَیْتِهِ الّذِینَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِکَ، وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَهَ عِلْمِکَ، وَ حَفَظَهَ دِینِکَ، وَ خُلَفَاءَکَ فِی أَرْضِکَ، وَ حُجَجَکَ عَلَی عِبَادِکَ، وَ طَهّرْتَهُمْ مِنَ الرّجْسِ وَ الدّنَسِ تَطْهِیراً بِإِرَادَتِکَ، وَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَهَ إِلَیْکَ، وَ الْمَسْلَکَ إِلَی جَنّتِکَ رَبّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاهً تُجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نِحَلِکَ وَ کَرَامَتِکَ، وَ تُکْمِلُ لَهُمُ الْأَشْیَاءَ مِنْ عَطَایَاکَ وَ نَوَافِلِکَ، وَ تُوَفّرُ عَلَیْهِمُ الْحَظّ مِنْ عَوَائِدِکَ وَ فَوَائِدِکَ.

رَبّ صَلّ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ صَلَاهً لَا أَمَدَ فِی أَوّلِهَا، وَ لَا غَایَهَ لِأَمَدِهَا، وَ لَا نِهَایَهَ لِ آخِرِهَا.

رَبّ صَلّ عَلَیْهِمْ زِنَهَ عَرْشِکَ وَ مَا دُونَهُ، وَ مِلْءَ سَمَاوَاتِکَ وَ مَا فَوْقَهُنّ، وَ عَدَدَ أَرَضِیکَ وَ مَا تَحْتَهُنّ وَ مَا بَیْنَهُنّ، صَلَاهً تُقَرّبُهُمْ مِنْکَ زُلْفَی، وَ تَکُونُ لَکَ وَ لَهُمْ رِضًی، وَ مُتّصِلَهً بِنَظَائِرِهِنّ أَبَداً.

اللّهُمّ إِنّکَ أَیّدْتَ دِینَکَ فِی کُلّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبَادِکَ، وَ مَنَاراً فِی بِلَادِکَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَ جَعَلْتَهُ الذّرِیعَهَ إِلَی رِضْوَانِکَ، وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ حَذّرْتَ مَعْصِیَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ، وَ الِانْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْیِهِ، وَ أَلّا یَتَقَدّمَهُ مُتَقَدّمٌ، وَ لَا یَتَأَخّرَ عَنْهُ مُتَأَخّرٌ فَهُوَ عِصْمَهُ اللّائِذِینَ، وَ کَهْفُ الْمُؤْمِنِینَ وَ عُرْوَهُ الْمُتَمَسّکِینَ، وَ بَهَاءُ

الْعالَمِينَ.

اللّهُمّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً يَسِيراً، وَ أَعِنْهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزّ، وَ اشْدُدْ أَزْرَهُ، وَ قَوّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِكَ وَ انْصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَ امْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ.

و أَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ، صَلَوَاتُكَ اللّهُمّ عليه و آله، وَ أَحْيِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اجْلُ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَ أَبِنْ بِهِ الضّرّاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَ أَزِلْ بِهِ النّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عِوَجاً وَ أَلِنْ جانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ، وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطّفَهُ وَ تَحَنّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَ فِي رِضَاهُ سَاعِينَ، وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ اللّهُمّ عليه و آله بِذَلِكَ مُتَقَرّبِينَ.

اللّهُمّ وَ صَلّ عَلَى أَوْلِيَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمُ، الْمُتّبِعِينَ مَنْهَجَهُمُ، الْمُقْتَفِينَ آثَارَهُمُ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمُ، الْمُتَمَسّكِينَ بِوِلَايَتِهِمُ، الْمُؤْتَمّينَ بِإِمَامَتِهِمُ، الْمُسَلّمِينَ لِأَمْرِهِمُ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمُ، الْمُنْتَظِرِينَ أَيّامَهُمُ، الْمَادّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمُ، الصّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الزّاكِيَاتِ النّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرّائِحَاتِ.

و سَلّمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ، وَ اجْمَعْ عَلَى التّقْوَى أَمْرَهُمْ، وَ أَصْلِحْ لَهُمْ شُئُونَهُمْ، وَ تُبْ عَلَيْهِمْ، إِنّكَ أَنْتَ التّوّابُ الرّحِيمُ، وَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ، وَ اجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السّلَامِ بِرَحْمَتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ.

اللّهُمّ هَذَا يَوْمُ عَرَفَةَ يَوْمٌ شَرّفْتَهُ وَ كَرّمْتَهُ وَ عَظّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَكَ، وَ مَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِكَ، وَ أَجْزَلْتَ فِيهِ عَطِيّتَكَ، وَ تَفَضّلْتَ بِهِ عَلَى عِبَادِكَ.

اللّهُمّ وَ أَنَا عَبْدُكَ الّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ وَ بَعْدَ خَلْقِكَ إِيّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ، وَ وَفّقْتَهُ لِحَقّكَ، وَ عَصَمْتَهُ

بِحَبْلِکَ، وَ أَدْخَلْتَهُ فِی حِزْبِکَ، وَ أَرْشَدْتَهُ لِمُوَالَاهِ أَوْلِیَائِکَ، وَ مُعَادَاهِ أَعْدَائِکَ.

ثُمّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ یَأْتَمِرْ، وَ زَجَرْتَهُ فَلَمْ یَنْزَجِرْ، وَ نَهَیْتَهُ عَنْ مَعْصِیَتِکَ، فَخَالَفَ أَمْرَکَ إِلَی نَهْیِکَ، لَا مُعَانَدَهً لَکَ، وَ لَا اسْتِکْبَاراً عَلَیْکَ، بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ إِلَی مَا زَیّلْتَهُ وَ إِلَی مَا حَذّرْتَهُ، وَ أَعَانَهُ عَلَی ذَلِکَ عَدُوّکَ وَ عَدُوّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَیْهِ عَارِفاً بِوَعِیدِکَ، رَاجِیاً لِعَفْوِکَ، وَاثِقاً بِتَجَاوُزِکَ، وَ کَانَ أَحَقّ عِبَادِکَ مَعَ مَا مَنَنْتَ عَلَیْهِ أَلّا یَفْعَلَ.

و هَا أَنَا ذَا بَیْنَ یَدَیْکَ صَاغِراً ذَلِیلًا خَاضِعاً خَاشِعاً خَائِفاً، مُعْتَرِفاً بِعَظِیمٍ مِنَ الذّنُوبِ تَحَمّلْتُهُ، وَ جَلِیلٍ مِنَ الْخَطَایَا اجْتَرَمْتُهُ، مُسْتَجِیراً بِصَفْحِکَ، لَائِذاً بِرَحْمَتِکَ، مُوقِناً أَنّهُ لَا یُجِیرُنِی مِنْکَ مُجِیرٌ، وَ لَا یَمْنَعُنِی مِنْکَ مَانِعٌ.

فَعُدْ عَلَیّ بِمَا تَعُودُ بِهِ عَلَی مَنِ اقْتَرَفَ مِنْ تَغَمّدِکَ، وَ جُدْ عَلَیّ بِمَا تَجُودُ بِهِ عَلَی مَنْ أَلْقَی بِیَدِهِ إِلَیْکَ مِنْ عَفْوِکَ، وَ امْنُنْ عَلَیّ بِمَا لَا یَتَعَاظَمُکَ أَنْ تَمُنّ بِهِ عَلَی مَنْ أَمّلَکَ مِنْ غُفْرَانِکَ، وَ اجْعَلْ لِی فِی هَذَا الْیَوْمِ نَصِیباً أَنَالُ بِهِ حَظّاً مِنْ رِضْوَانِکَ، وَ لَا تَرُدّنِی صِفْراً مِمّا یَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبّدُونَ لَکَ مِنْ عِبَادِکَ وَ إِنّی وَ إِنْ لَمْ أُقَدّمْ مَا قَدّمُوهُ مِنَ الصّالِحَاتِ فَقَدْ قَدّمْتُ تَوْحِیدَکَ وَ نَفْیَ الْأَضْدَادِ وَ الْأَنْدَادِ وَ الْأَشْبَاهِ عَنْکَ، وَ أَتَیْتُکَ مِنَ الْأَبْوَابِ الّتِی أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتَی مِنْهَا، وَ تَقَرّبْتُ إِلَیْکَ بِمَا لَا یَقْرُبُ أَحَدٌ مِنْکَ إِلّا بِالتّقَرّبِ بِهِ.

ثُمّ أَتْبَعْتُ ذَلِکَ بِالْإِنَابَهِ إِلَیْکَ، وَ التّذَلّلِ وَ الِاسْتِکَانَهِ لَکَ، وَ حُسْنِ الظّنّ بِکَ، وَ الثّقَهِ بِمَا عِنْدَکَ، وَ شَفَعْتُهُ بِرَجَائِکَ الّذِی قَلّ مَا یَخِیبُ عَلَیْهِ رَاجِیکَ.

و سَأَلْتُکَ مَسْأَلَهَ الْحَقِیرِ الذّلِیلِ الْبَائِسِ الْفَقِیرِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِیرِ، وَ مَعَ ذَلِکَ خِیفَهً وَ تَضَرّعاً وَ تَعَوّذاً وَ تَلَوّذاً، لَا مُسْتَطِیلًا بِتَکَبّرِ الْمُتَکَبّرِینَ، وَ لَا مُتَعَالِیاً

بِدَالِّهِ الْمُطِيعِينَ، وَ لَا مُسْتَطِيلًا بِشَفَاعَهِ الشّافِعِينَ.

و أَنَا بَعْدُ أَقَلّ الْأَقَلّينَ، وَ أَذَلّ الْأَذَلّينَ، وَ مِثْلُ الذّرّهِ أَوْ دُونَهَا، فَيَا مَنْ لَمْ يُعَاجِلِ الْمُسِيئِينَ، وَ لَا يَنْدَهُ الْمُتْرَفِينَ، وَ يَا مَنْ يَمُنّ بِإِقَالَهِ الْعَاثِرِينَ، وَ يَتَفَضّلُ بِإِنْظَارِ الْخَاطِئِينَ.

أَنَا الْمُسِيءُ الْمُعْتَرِفُ الْخَاطِئُ الْعَاثِرُ.

أَنَا الّذِی أَقْدَمَ عَلَيْکَ مُجْتَرِئاً.

أَنَا الّذِی عَصَاکَ مُتَعَمّداً.

أَنَا الّذِی اسْتَخْفَی مِنْ عِبَادِکَ وَ بَارَزَکَ.

أَنَا الّذِی هَابَ عِبَادَکَ وَ أَمِنَکَ.

أَنَا الّذِی لَمْ يَرْهَبْ سَطْوَتَکَ، وَ لَمْ يَخَفْ بَأْسَکَ.

أَنَا الْجَانِی عَلَی نَفْسِهِ أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِيّتِهِ.

أَنَا القَلِيلُ الْحَيَاءِ.

أَنَا الطّوِيلُ الْعَنَاءِ.

بِحَقّ مَنِ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ بِمَنِ اصْطَفَيْتَهُ لِنَفْسِکَ، بِحَقّ مَنِ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِيّتِکَ، وَ مَنِ اجْتَبَيْتَ لِشَأْنِکَ، بِحَقّ مَنْ وَصَلْتَ طَاعَتَهُ بِطَاعَتِکَ، وَ مَنْ جَعَلْتَ مَعْصِيَتَهُ کَمَعْصِيَتِکَ، بِحَقّ مَنْ قَرَنْتَ مُوَالَاتَهُ بِمُوَالَاتِکَ، وَ مَنْ نُطْتَ مُعَادَاتَهُ بِمُعَادَاتِکَ، تَغَمّدْنِی فِی يَوْمِی هَذَا بِمَا تَتَغَمّدُ بِهِ مَنْ جَارَ إِلَيْکَ مُتَنَصّلًا، وَ عَاذَ بِاسْتِغْفَارِکَ تَائِباً.

و تَوَلّنِی بِمَا تَتَوَلّی بِهِ أَهْلَ طَاعَتِکَ وَ الزّلْفَی لَدَيْکَ وَ الْمَکَانَهِ مِنْکَ.

و تَوَحّدْنِی بِمَا تَتَوَحّدُ بِهِ مَنْ وَفَی بِعَهْدِکَ، وَ أَتْعَبَ نَفْسَهُ فِی ذَاتِکَ، وَ أَجْهَدَهَا فِی مَرْضَاتِکَ.

و لَا تُؤَاخِذْنِی بِتَفْرِيطِی فِی جَنْبِکَ، وَ تَعَدّی طَوْرِی فِی حُدُودِکَ، وَ مُجَاوَزَهِ أَحْکَامِکَ.

و لَا تَسْتَدْرِجْنِی بِإِمْلَائِکَ لِی اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِی خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرَکْکَ فِی حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِی.

و نَبّهْنِی مِنْ رَقْدَهِ الْغَافِلِينَ، وَ سِنَهِ الْمُسْرِفِينَ، وَ نَعْسَهِ الْمَخْذُولِينَ وَ خُذْ بِقَلْبِی إِلَی مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقَانِتِينَ، وَ اسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبّدِينَ، وَ اسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهَاوِنِينَ.

و أَعِذْنِی مِمّا یُبَاعِدُنِی عَنْکَ، وَ یَحُولُ بَیْنِی وَ بَیْنَ حَظّی مِنْکَ، وَ یَصُدّنِی عَمّا أَحَاوِلُ لَدَیْکَ وَ سَهّلْ لِی مَسْلَکَ الْخَیْرَاتِ إِلَیْکَ، وَ الْمُسَابَقَهَ إِلَیْهَا مِنْ حَیْثُ أَمَرْتَ، وَ الْمُشَاحّهَ فِیهَا عَلَی مَا أَرَدْتَ.

و لَا تَمْحَقْنِی فِیمَن تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفّینَ بِمَا

أَوْعَدْت وَ لَا تُهْلِكْنِی مَعَ مَنْ تُهْلِکَ مِنَ الْمُتَعَرِّضِینَ لِمَقْتِک وَ لَا تُتَبِّرْنِی فِیمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِینَ عَنْ سُبُلِک وَ نَجِّنِی مِنْ غَمَرَاتِ الْفِتْنَهِ، وَ خَلِّصْنِی مِنْ لَهَوَاتِ الْبَلْوَی، وَ أَجِرْنِی مِنْ أَخْذِ الْإِمْلَاءِ.

و حُلْ بَیْنِی وَ بَیْنَ عَدُوٍّ یُضِلُّنِی، وَ هَوًی یُوبِقُنِی، وَ مَنْقَصَهٍ تَرْهَقُنِی وَ لَا تُعْرِضْ عَنِّی إِعْرَاضَ مَنْ لَا تَرْضَی عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِک وَ لَا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْأَمَلِ فِیک فَیَغْلِبَ عَلَیَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِک وَ لَا تَمْنَحْنِی بِمَا لَا طَاقَهَ لِی بِهِ فَتَبْهَظَنِی مِمَّا تُحَمِّلُنِیهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِک.

و لَا تُرْسِلْنِی مِنْ یَدِک إِرْسَالَ مَنْ لَا خَیْرَ فِیهِ، وَ لَا حَاجَهَ بِک إِلَیْهِ، وَ لَا إِنَابَهَ لَهُ وَ لَا تَرْمِ بِی رَمْیَ مَنْ سَقَطَ مِنْ عَیْنِ رِعَایَتِک، وَ مَنِ اشْتَمَلَ عَلَیْهِ الْخِزْیُ مِنْ عِنْدِک، بَلْ خُذْ بِیَدِی مِنْ سَقْطَهِ الْمُتَرَدِّینَ، وَ وَهْلَهِ الْمُتَعَسِّفِینَ، وَ زَلَّهِ الْمَغْرُورِینَ، وَ وَرْطَهِ الْهَالِکِینَ.

و عَافِنِی مِمَّا ابْتَلَیْتَ بِهِ طَبَقَاتِ عَبِیدِک وَ إِمَائِک، وَ بَلِّغْنِی مَبَالِغَ مَنْ عُنِیتَ بِهِ، وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ، وَ رَضِیتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِیداً، وَ تَوَفَّیْتَهُ سَعِیداً وَ طَوِّقْنِی طَوْقَ الْإِقْلَاعِ عَمَّا یُحْبِطُ الْحَسَنَاتِ، وَ یَذْهَبُ بِالْبَرَکَات وَ أَشْعِرْ قَلْبِیَ الِازْدِجَارَ عَنْ قَبَائِحِ السَّیِّئَاتِ، وَ فَوَاضِحِ الْحَوْبَاتِ.

و لَا تَشْغَلْنِی بِمَا لَا أُدْرِکُهُ إِلَّا بِک عَمَّا لَا یُرْضِیک عَنِّی غَیْرُهُ وَ انْزِعْ مِنْ قَلْبِی حُبَّ دُنْیَا دَنِیَّهٍ تَنْهَی عَمَّا عِنْدَک، وَ تَصُدُّ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِیلَهِ إِلَیْک، وَ تُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْک.

و زَیِّنْ لِیَ التَّفَرُّدَ بِمُنَاجَاتِک بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ هَبْ لِی عِصْمَهً تُدْنِینِی مِنْ خَشْیَتِک، وَ تَقْطَعُنِی عَنْ رُکُوبِ مَحَارِمِک، وَ تَفُکَّنِی مِنْ أَسْرِ الْعَظَائِمِ.

و هَبْ لِیَ التَّطْهِیرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْیَانِ، وَ أَذْهِبْ عَنِّی دَرَنَ الْخَطَایَا، وَ سَرْبِلْنِی بِسِرْبَالِ عَافِیَتِک، وَ رَدِّنِی رِدَاءَ مُعَافَاتِک، وَ جَلِّلْنِی

سَوَابِغَ نَعْمَائِکَ، وَ ظَاهِرُ لَدَیّ فَضْلِکَ وَ طَوْلِکَ وَ أَیِّدْنِی بِتَوْفِیقِکَ وَ تَسْدِیدِکَ، وَ أَعِنّی عَلَی صَالِحِ النّیّهِ، وَ مَرْضِیّ الْقَوْلِ، وَ مُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَ لَا تَکِلْنِی إِلَی حَوْلِی وَ قُوّتِی دُونَ حَوْلِکَ وَ قُوّتِکَ.

و لَا تُخْزِنِی یَوْمَ تَبْعَثُنِی لِلِقَائِکَ، وَ لَا تَفْضَحْنِی بَیْنَ یَدَیْ أَوْلِیَائِکَ، وَ لَا تُنْسِنِی ذِکْرَکَ، وَ لَا تُذْهِبْ عَنّی شُکْرَکَ، بَلْ أَلْزِمْنِیهِ فِی أَحْوَالِ السّهْوِ عِنْدَ غَفَلَاتِ الْجَاهِلِینَ لِ آلَائِکَ، وَ أَوْزِعْنِی أَنْ أُثْنِیَ بِمَا أَوْلَیْتَنِیهِ، وَ أَعْتَرِفَ بِمَا أَسْدَیْتَهُ إِلَیّ.

و اجْعَلْ رَغْبَتِی إِلَیْکَ فَوْقَ رَغْبَهِ الرّاغِبِینَ، وَ حَمْدِی إِیّاکَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِینَ وَ لَا تَخْذُلْنِی عِنْدَ فَاقَتِی إِلَیْکَ، وَ لَا تُهْلِکْنِی بِمَا. أَسْدَیْتُهُ إِلَیْکَ، وَ لَا تَجْبَهْنِی بِمَا جَبَهْتَ بِهِ الْمُعَانِدِینَ لَکَ، فَإِنّی لَکَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنّ الْحُجّهَ لَکَ، وَ أَنّکَ أَوْلَی بِالْفَضْلِ، وَ أَعْوَدُ بِالْإِحْسَانِ، وَ أَهْلُ التّقْوَی، وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ، وَ أَنّکَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلَی مِنْکَ بِأَنْ تُعَاقِبَ، وَ أَنّکَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْکَ إِلَی أَنْ تَشْهَرَ.

فَأَحْیِنِی حَیَاهً طَیّبَهً تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِیدُ، وَ تَبْلُغُ مَا أُحِبّ مِنْ حَیْثُ لَا آتِی مَا تَکْرَهُ، وَ لَا أَرْتَکِبُ مَا نَهَیْتَ عَنْهُ، وَ أَمِتْنِی مِیتَهَ مَنْ یَسْعَی نُورُهُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ.

و ذَلّلْنِی بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ أَعِزّنِی عِنْدَ خَلْقِکَ، وَ ضَعْنِی إِذَا خَلَوْتُ بِکَ، وَ ارْفَعْنِی بَیْنَ عِبَادِکَ، وَ أَغْنِنِی عَمّنْ هُوَ غَنِیّ عَنّی، وَ زِدْنِی إِلَیْکَ فَاقَهً وَ فَقْراً.

و أَعِذْنِی مِنْ شَمَاتَهِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنْ حُلُولِ الْبَلَاءِ، وَ مِنَ الذّلّ وَ الْعَنَاءِ، تَغَمّدْنِی فِیمَا اطّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنّی بِمَا یَتَغَمّدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَی الْبَطْشِ لَوْ لَا حِلْمُهُ، وَ الآخِذُ عَلَی الْجَرِیرَهِ لَوْ لَا أَنَاتُهُ وَ إِذَا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَهً أَوْ سُوءاً فَنَجّنِی مِنْهَا لِوَاذاً بِکَ، وَ إِذْ لَمْ تُقِمْنِی مَقَامَ فَضِیحَهٍ

فِی دُنْیَاکَ فَلَا تُقِمْنِی مِثْلَهُ فِی آخِرَتِکَ وَ اشْفَعْ لِی أَوَائِلَ مِنَنِکَ بِأَوَاخِرِهَا، وَ قَدِیمَ فَوَائِدِکَ بِحَوَادِثِهَا، وَ لَا تَمْدُدْ لِی مَدّاً یَقْسُو مَعَهُ قَلْبِی، وَ لَا تَقْرَعْنِی قَارِعَةً یَذْهَبُ لَهَا بَهَائِی، وَ لَا تَسُمْنِی خَسِیسَةً یَصْغُرُ لَهَا قَدْرِی وَ لَا نَقِیصَةً یُجْهَلُ مِنْ أَجْلِهَا مَکَانِی.

و لَا تَرُعْنِی رَوْعَةً أُبْلِسُ بِهَا، وَ لَا خِیفَةً أُوجِسُ دُونَهَا، اجْعَلْ هَیْبَتِی فِی وَعِیدِکَ، وَ حَذَرِی مِنْ إِعْذَارِکَ وَ إِنْذَارِکَ، وَ رَهْبَتِی عِنْدَ تِلَاوَهِ آیَاتِکَ.

و اعْمُرْ لَیْلِی بِإِیقَاظِی فِیهِ لِعِبَادَتِکَ، وَ تَفَرُّدِی بِالتَّهَجُّدِ لَکَ، وَ تَجَرُّدِی بِسُکُونِی إِلَیْکَ، وَ إِنْزَالِ حَوَائِجِی بِکَ، وَ مُنَازَلَتِی إِیّاکَ فِی فَکَاکِ رَقَبَتِی مِنْ نَارِکَ، وَ إِجَارَتِی مِمّا فِیهِ أَهْلُهَا مِنْ عَذَابِکَ.

و لَا تَذَرْنِی فِی طُغْیَانِی عَامِهاً، وَ لَا فِی غَمْرَتِی سَاهِیاً حَتّی حِینٍ، وَ لَا تَجْعَلْنِی عِظَهً لِمَنِ اتّعَظَ، وَ لَا نَکَالًا لِمَنِ اعْتَبَرَ، وَ لَا فِتْنَهً لِمَنْ نَظَرَ، وَ لَا تَمْکُرْ بِی فِیمَنْ تَمْکُرُ بِهِ، وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی، وَ لَا تُغَیّرْ لِی اسْماً، وَ لَا تُبَدّلْ لِی جِسْماً، وَ لَا تَتّخِذْنِی هُزُواً لِخَلْقِکَ، وَ لَا سُخْرِیّاً لَکَ، وَ لَا تَبَعاً إِلّا لِمَرْضَاتِکَ، وَ لَا مُمْتَهَناً إِلّا بِالِانْتِقَامِ لَکَ.

و أَوْجِدْنِی بَرْدَ عَفْوِکَ، وَ حَلَاوَهَ رَحْمَتِکَ وَ رَوْحِکَ وَ رَیْحَانِکَ، وَ جَنّهِ نَعِیمِکَ، وَ أَذِقْنِی طَعْمَ الْفَرَاغِ لِمَا تُحِبّ بِسَعَهٍ مِنْ سَعَتِکَ، وَ الِاجْتِهَادِ فِیمَا یُزْلِفُ لَدَیْکَ وَ عِنْدَکَ، وَ أَتْحِفْنِی بِتُحْفَهٍ مِنْ تُحَفَاتِکَ.

و اجْعَلْ تِجَارَتِی رَابِحَهً، وَ کَرّتِی غَیْرَ خَاسِرَهٍ، وَ أَخِفْنِی مَقَامَکَ، وَ شَوّقْنِی لِقَاءَکَ، وَ تُبْ عَلَیّ تَوْبَهً نَصُوحاً لَا تُبْقِ مَعَهَا ذُنُوباً صَغِیرَهً وَ لَا کَبِیرَهً، وَ لَا تَذَرْ مَعَهَا عَلَانِیَهً وَ لَا سَرِیرَهً.

و انْزِعِ الْغِلّ مِنْ صَدْرِی لِلْمُؤْمِنِینَ، وَ اعْطِفْ بِقَلْبِی عَلَی الْخَاشِعِینَ، وَ کُنْ لِی کَمَا

تَكُونُ لِلصّالِحِينَ، وَ حَلِّنِی حِلْیَهَ الْمُتّقِینَ، وَ اجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْغَابِرِینَ، وَ ذِکْراً نَامِیاً فِی الآخِرِینَ، وَ وَافِ بِی عَرْصَهَ الْأَوّلِینَ.

و تَمّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِکَ، عَلَیّ، وَ ظَاهِرْ کَرَامَاتِهَا لَدَیّ، امْلَأْ مِنْ فَوَائِدِکَ یَدِی، وَ سُقْ کَرَائِمَ مَوَاهِبِکَ إِلَیّ، وَ جَاوِرْ بِیَ الْأَطْیَبِینَ مِنْ أَوْلِیَائِکَ فِی الْجِنَانِ الّتِی زَیّنْتَهَا لِأَصْفِیَائِکَ، وَ جَلّلْنِی شَرَائِفَ نِحَلِکَ فِی الْمَقَامَاتِ الْمُعَدّهِ لِأَحِبّائِکَ.

و اجْعَلْ لِی عِنْدَکَ مَقِیلًا آوِی إِلَیْهِ مُطْمَئِنّاً، وَ مَثَابَهً أَتَبَوّؤُهَا، وَ أَقَرّ عَیْناً، وَ لَا تُقَایِسْنِی بِعَظِیمَاتِ الْجَرَائِرِ، وَ لَا تُهْلِکْنِی یَوْمَ تُبْلَی السّرَائِرُ، وَ أَزِلْ عَنّی کُلّ شَکّ وَ شُبْهَهٍ، وَ اجْعَلْ لِی فِی الْحَقّ طَرِیقاً مِنْ کُلّ رَحْمَهٍ، وَ أَجْزِلْ لِی قِسَمَ الْمَوَاهِبِ مِنْ نَوَالِکَ، وَ وَفّرْ عَلَیّ حُظُوظَ الْإِحْسَانِ مِنْ إِفْضَالِکَ.

و اجْعَلْ قَلْبِی وَاثِقاً بِمَا عِنْدَکَ، وَ هَمّی مُسْتَفْرَغاً لِمَا هُوَ لَکَ، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِمَا تَسْتَعْمِلُ بِهِ خَالِصَتَکَ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِی عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتَکَ، وَ اجْمَعْ لِیَ الْغِنَی وَ الْعَفَافَ وَ الدّعَهَ وَ الْمُعَافَاهَ وَ الصّحّهَ وَ السّعَهَ وَ الطّمَأْنِینَهَ وَ الْعَافِیَهَ.

و لَا تُحْبِطْ حَسَنَاتِی بِمَا یَشُوبُهَا مِنْ مَعْصِیَتِکَ، وَ لَا خَلَوَاتِی بِمَا یَعْرِضُ لِی مِنْ نَزَغَاتِ فِتْنَتِکَ، وَ صُنْ وَجْهِی عَنِ الطّلَبِ إِلَی أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ، وَ ذُبّنِی عَنِ الْتِمَاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِینَ.

و لَا تَجْعَلْنِی لِلظّالِمِینَ ظَهِیراً، وَ لَا لَهُمْ عَلَی مَحْوِ کِتَابِکَ یَداً وَ نَصِیراً، وَ حُطْنِی مِنْ حَیْثُ لَا أَعْلَمُ حِیَاطَهً تَقِینِی بِهَا، وَ افْتَحْ لِی أَبْوَابَ تَوْبَتِکَ وَ رَحْمَتِکَ وَ رَأْفَتِکَ وَ رِزْقِکَ الْوَاسِعِ، إِنّی إِلَیْکَ مِنَ الرّاغِبِینَ، وَ أَتْمِمْ لِی إِنْعَامَکَ، إِنّکَ خَیْرُ الْمُنْعِمِینَ وَ اجْعَلْ بَاقِیَ عُمُرِی فِی الْحَجّ وَ الْعُمْرَهِ ابْتِغَاءَ وَجْهِکَ، یَا رَبّ الْعَالَمِینَ، وَ صَلّی اللّهُ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ الطّیّبِینَ الطّاهِرِینَ، وَ

السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَبَدَ الآبِدِينَ.

ترجمه دعای ۴۷

سپاس خدائی را که پروردگار جهانیان است.

خدایا سپاس تو را ای پدید آورنده آسمانها و زمین ای صاحب بزرگی و اعزاز ای پروردگار پروردگاران، و ای معبود هر معبود و ای آفریننده هر مخلوق و ای وارث هر چیز.

توئی آن خدائی که چیزی به او نمی ماند، و علم چیزی از او پوشیده نمی ماند، و او به هر چیز محیط و همه چیز را نگهدار است.

توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که یکتای بی همتای فرد بی مانندی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که کریم به منتهای کرم و عظیم در نهایت عظمت و بزرگ در کمال بزرگی هستی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که بلند مرتبه و در منتهای بلندی مقام و شدید الانتقامی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که بخشنده و مهربان و دانا و بر حقیقت اشیاء واقفی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که شنوا و بینا و قدیم و آگاه بر اسراری و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که کریمی، و در کرم از همه افزونی، و دائم و جاویدی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که پیش از هر چیز آغازی و پس از هر شمار انجامی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که در اوج بلندی خود نزدیک، و در نزدیکی خود بلندی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که صاحب جمال و بزرگی و کبریا و ستایشی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که همه چیز را بدون اصل و مایه ای، پدید آورده ای و صورتها را بدون انگاره نقش بسته ای،

و ساخته ها را بدون اقتباس ساخته ای.

توئی ک هر چیز را به مقیاس حکمت انـدازه گرفته ای، و هر چیز را برای انجام وظیفه ای روبراه کرده ای، و «ما سوا» را سامان بخشـیده ای. توئی که در آفرینشت شریکی تو را کمک نداده، و در فرمانروائیت وزیری برایت وزارت نکرده، و ناظر و نظیری برای تو نبوده.

توئی که اراده کرده ای، پس اراده ات لازم گشـته، و داوری کرده ای، پس داوریت بر آئین عـدل بوده، و حکم کرده ای پس حکمت بر اساس انصاف بنیاد شده.

توئی که مکانی تو را فرا نمی گیرد، و در برابر سلطنت سلطانی به پا نخاسته و برهان و بیانی تو را عاجز نساخته است.

توئی که همه چیز را یکایک بشـمار آورده ای، و برای هر چیز مدتی قرار داده ای، و هر چیز را به مقیاس حکمت اندازه گرفته ای.

توئی که پرواز شاهبـاز وهم به اوج ذاتت نرسـیده، و دست فهم از دامن کیفیتت کوتـاه مانـده، و مکـانی نـداری که به چشم ما درک شود.

توئی که پایان نـداری، تا محدود گردی و به چیزی مانند نشده ای تا به قیاس تمثیل به ادراک در آئی، و فرزندی نیاورده ای تا زائیده شده باشی.

و توئی که ضـدی بـا تو نیست تـا بـا تو منازعه کنـد و همتائی برایت نیست تا بر تو پیروز شود، و کسـی در گوهر با تو شـریک نیست تـا بـا تو برابری کنـد توئی که آغـاز کرده ای و اختراع نموده ای، و از نو پدیـد آورده ای، و نقش تازه بکار بسـته ای، و ساختمان هر چه را ساخته ای محکم نهاده ای.

منزهی تو! چه بزرگ است شأن تو! و چه بلند است در همه جا منزلت تو! و چه آشکار ساخته است حق

را فرقـان تو! منزهی تو! ای صاحب لطفی که چه بسـیار است لطفت! و ای مهربانی که چه بسـیار است مهربانیت! و ای حکیمی که چه بسـیار است شـناسائیت! منزهی تو! ای پادشاهی که چه عزیز و نیرومند است سلطنتت! و ای صاحب جودی که چه عظیم است توانگریت! و ای بلنـد پایه ای که چه بلند است پایگاه رفعتت! تو صاحب جمال و بزرگی و کبریاء و ستایشـی، منزهی تو! دست خود را به خیرات گشوده ای، و هدایت از جانب تو شـناخته شده است پس هر که تو را برای دین یا دنیا طلب کند تو را خواهد یافت.

منزهی تـو! هر که در عـالم علمت گذشـته در پیشـگاهت خضـوع کرده، و هر چه زیر عرش تو است در برابر عظمتت به زانوی خشوع در آمده و همگی آفریدگانت برای تو رشته تسلیم به گردن نهاده اند.

منزهی تو! با هیچ یک از حواس برونی و درونی احساس نمی گردی، و با دست سودن و تماس جسم درک نمی شوی،. کسی را نیروی حیله گری بـا تـو، و دور سـاختن تـو، و نزاع بـا تـو، و غلبه بر تو، و جـدال بـا تو، و فریب دادن تو، و مکر کردن بـا تو نیست.

منزهی تو! راه تو کوبیده و هموار است، و کار و گفتار تو حق و صواب است، و زنده جاوید و مرجع حاجتها توئی.

منزهی تو! گفتارت حکمت، و فرمانت لازم، و اراده ات جازم است.

منزهی تو! مشیتت را رد کننده ای و، کلماتت را تغییر دهنده ای نیست.

منزهی تو! ای صاحب آیات درخشان، و ای نقشبند دستگاه آسمان، و ای آفریننده روان انسان.

سپاس تو را سپاسی که به دوام تو دائم

ماند.

و سپاس ترا، سپاسی که به نعمت تو جاوید بپاید.

و سپاس ترا، سپاسی که با کردار و احسانت برابر باشد، و سپاس تو را سپاسی که بر خشنودیت بیفزاید.

و سپاس و شکر ترا، سپاسی که با سپاس هر سپاسگزاری توأم باشد، و شکری که شکر هر شاکری از آن فرو ماند

سپاسی که سزاوار غیر تو نباشد، و وسیله تقرب به غیر تو نشود

سپاسی که موجب دوام سپاس اول گردد، و به وسیله آن دوام سپاس آخر درخواست شود سپاسی که بر گردش زمانها مضاعف گردد، و به افزایشهای پیاپی فزونی گیرد

سپاسی که حساب داران از شمردنش فرو مانند، و از آنچه نویسندگان در نامه ات نوشته اند افزون شود

سپاسی که با عرش بزرگت هم سنگی کند، و با کرسی بلند پایه ات برابری نماید

سپاسی که ثوابش از جانب تو کامل شود، و مزدش همه مزدها را فرا گیرد

سپاسی که برونش با درون و درونش با صدق نیت موافق باشد

سپاسی که هیچ آفریده بمانند آن تو را سپاس نکرده باشد، و جز تو هیچ کس فضل آن را نشناسد

سپاسی که هر کس در انجامش کوشش کند از جانب تو یاری شود و هر که کمانش را بکشد از نیروی تو تأیید گردد

سپاسی که هر چه سپاس آفریده ای جمع کند، و هر چه را بعد از این بیافرینی در رشته انتظام کشد

سپاسی که هیچ سپاس از آن به سخن تو نزدیکتر و هیچ کس از آن کس که این گونه سپاس گوید سپاسگزارتر نباشد.

سپاسی که به کرمت به سبب فراوانیش موجب افزونی نعمتها شود، و تو خود به آئین تفضل آن را پیاپی با افزونی پیوسته سازی.

سپاسی که زیبنده ذات

کریم تو باشد، و با عز جلالت برابری کند.

پروردگارا، بر محمد و آل محمد - که برگزیده و پسندیده و گرامی و مقرب است - بهترین رحمتهای خود را بفرست و او را به کاملترین برکاتت برکت ده، و با کام بخش ترین مهربانیت درباره اش مهربانی کن.

پروردگارا بر محمد و آلش رحمت فرست، چنان رحمت پاکیزه ای که پاکیزه تر از آن رحمتی نباشد.

و رحمت فرست بر او، رحمت فزاینده ای که فزاینده تر از آن رحمتی صورت نبندد.

و رحمت فرست بر او رحمت خشنودئی که رحمتی برتر از آن صورت نبندد.

پروردگارا، بر محمد و آلش رحمت فرست. رحمتی که او را خشنود سازد، و از خشنودیش افزون گردد و رحمت فرست بر او رحمتی که تو را خشنود سازد، و بر خشنودیت از او فزونی گیرد.

و رحمت فرست بر او رحمتی که جز آن را بر او نپسندی، و غیر او را سزاوار آن رحمت ندانی.

پروردگارا، بر محمد و آلش رحمت فرست، رحمتی که صلوات فرشتگان و پیغمبران و رسولان و پیروان تو را به رشته انتظام آورد، و بر صلوات بندگانت از جن و انس و پذیرندگان دعوتت مشتمل باشد، و صلوات هر که را از انواع خلق خود که آفریده ای و پدید آورده ای مجتمع سازد.

پروردگارا، رحمت فرست بر او و آلش، چنان رحمتی که بر هر رحمت دیرینه و تازه ای محیط باشد.

و رحمت فرست برا او و آلش، چنان رحمتی که نزد تو و نزد غیر تو پسندیده باشد، و همراه آن رحمتهائی بیافرینی که هنگام آفریدن آنها رحمتهای نخستین را دو چندان سازی، و بر گردش روزگار در جریان افزایش گذاری، تا غیر تو کسی آن

را نتواند شمرد.

پروردگارا، رحمت فرست بر پاکیزه تران از اهل بیت او که ایشان را برای - قیام به امر خود برگزیده ای، و خزانه داران علم، و نگهداران دین، و جانشینان خویش در زمین، و حجتهای خویش بر بندگان خود قرار داده ای، و ایشان را به خواست خود از پلیدی و آلودگی یکباره پاک کرده ای، و وسیله توسل به خود و راه بهشت خود ساخته ای.

پروردگارا، رحمت فرست بر محمد و آلش، چنان رحمتی که به وسیله آن بخشش و کرامت را درباره ایشان بزرگ گردانی، و همه چیز را از عطایا و تبرعات خود را درباره ایشان کامل سازی، و بهره ایشان را از عوائد و فوائد خود سرشار کنی.

پروردگارا، رحمت فرست بر او و بر ایشان، رحمتی که آغازش را حدی، و مدتش را فرجامی، و آخرش را پایانی نباشد.

پروردگارا، بر ایشان رحمت فرست، به وزن عرش خود، و آنچه زیر عرش است، و به گنجایش آسمانهایت، و آنچه بالای آنها است، و به شمار زمینهایت، و آنچه در زیر آنها و میان آنها است. چنان رحمتی که ایشان را به وسیله آن به کمال قرب خود رسانی و برای تو و ایشان مایه خشنودی شود، و جاودانه به نظائر آن رحمتها پیوسته باشد.

خدایا تو در هر زمان دین خود را به وسیله پیشوائی تأیید فرموده ای که او را برای بندگانت به عنوان علم و در کشورهایت به جای نورافکن بر پا داشته ای، پس از آنکه پیمان او را به پیمان خود در پیوسته، و او را وسیله خشنودی خود ساخته ای و طاعتش را واجب کرده ای.

و از نافرمانیش بیم داده ای، و به اطاعت فرمانهایش و

به باز ایستادن در برابر نهیش و سبقت نجستن بر او و واپس نماندن از او فرمان رانده ای پس او نگهدار پناهندگان، و ملجأ مؤمنان، و دستاویز متمسکان، و جمال جهانیان است.

خدایا پس ولی خود را به شکر آنچه بر او انعام فرموده ای. ملهم ساز.

و ما را همچنان به شکر نعمت وجود او ملهم فرمای، و او را از جانب خود سلطنتی یاری دهنده عطا فرمای، و درهای کامیابی و پیروزی را به آسانی بر او بگشای، و او را به نیرومندترین تکیه گاه خود مدد ده، و پشت گرم ساز.

و بازویش را نیرو بخش، و به چشم عنایت منظورش دار، و به نگهداریت حمایتش کن، و به فرشتگانت یاریش ده، و او را به پیروزترین سپاهت امداد فرمای، و کتاب و حدود خود و شریعتها و سنتهای پیغمبرت را (که رحمتهایت بر او و آل او باد) به وسیله او به پا دار، و آنچه را از نشانه های دینت که ستمکاران میرانده اند به وسیله او زنده ساز.

و زنگ جور ظالمان را به مدد او از شریعتت بزدای، و سختی ناهمواری را به وسیله او از راه خود برطرف کن، و منحرفین از صراط خود را به وسیله او از میان بردار، و آنان را که قصد کج ساختن راه راست تو دارند هلاک نمای، و دل ولی خود را درباره دوستانت نرم کن، و دستش را بر دشمنانت گشوده ساز، و مهربانی و رحمت و عطوفت و شفقتش را به ما ارزانی دار، و چنان کن که ما از شنوندگان و مطیعان او شویم، و در راه رضایش پوینده و در نصرت او و

دفاع از او یاری کننده باشیم.

و به این وسیله به سوی تو و پیغمبرت که رحمتهایت ای بار خدای بر او و آلش باد تقرب جوئیم.

خدایا و رحمت فرست بر دوستان ایشان که معترف به مقام، و تابع راه روشن، و پیرو آثار، و چنگ زننده به دستاویز، و متمسک به دوستی، و مقتدی به امامت، و گردن نهنده فرمان، و کوشنده در طاعت، و منتظر ایام دولت، و چشم دوخته بر ایشانند، رحمتهای با برکت و پاکیزه و فزاینده ای که بامدادان و شامگاهان در رسند.

و درود فرست بر ایشان و بر جانهاشان، و کارشان را بر اساس تقوی فراهم ساز و احوالشان را به صلاح آور، و توبه ایشان را بپذیر زیرا که توئی توبه پذیر مهربان، و بهترین آمرزندگان.

و ما را به رحمت خود در دار السلام بهشت با ایشان قرار ده.

ای مهربانترین مهربانان.

خدایا این روز عرفه روزی است که آن را تشریف بخشیده ای، و گرامی داشته ای، و عظمت داده ای، رحمتت را در آن گسترده ای، و عفوت را در آن انعام فرموده ای، و عطایت را در آن فراوان کرده ای، و به وسیله آن بر بندگانت تفضل فرموده ای.

خدایا و من آن بنده توئم که پیش از آفریدنش و پس از خلقتش بر او انعام کرده ای، پس او را از کسانی قرار داده ای که به دین خود رهبری نموده ای و بر انجام حق خود توفیق داده ای و او را با رشته ولایت و دین خود نگاه داشته ای، و در حزب خود وارد کرده ای، و به دوستاری دوستانت و دشمنی دشمنانت ارشاد فرموده ای.

با این همه او را فرمان داده ای پس فرمان نبرده، و منع کرده ای پس باز

نایستاده، و از نافرمانی خود نهی کرده ای، پس از طریق امر تو، به نهیت شتافته، نه از روی عناد با تو، و نه از جهت گردن کشی بر تو. بلکه هوای نفسش او را به آنچه تو از آنش رانده و ترسانده ای فرا خوانده و دشمن تو و دشمن او وی را بر آن یاری کرده، تا در حال معرفت به تهدید و امیدواری به عفو و وثوق به گذشت تو بر آن کار اقدام کرده، در صورتی که او - با وجود آن همه انعامی که درباره اش فرموده ای - سزاوارترین بندگان تو بود که به آن کار اقدام نکند.

و اینک منم در پیشگاهت که خوار و ذلیل و خاضع و خاشع و ترسان، و به گناه عظیمی که بر دوش کشیده ام و به خطاهای بزرگی که مرتکب شده ام معترفم، و از عفو تو پناه خواه، و به رحمت تو ملتجیم.

و یقین دارم که امان دهنده ای مرا از تو امان نمی دهد، و باز دارنده ای مرا از تو باز نمی دارد.

پس در برابر این اعتراف و عقیده ستر و پوششی را که بر گناهکار می پوشی بر من بپوش، و عفوی را که به تسلیم شونده خود می بخشی بمن ببخش، و آمرزشی را که چون به شخص امیدوار عطا کنی در نظرت بزرگ نمی نماید. بر من انعام نمای.

و در این روز مرا بهره ای قرار ده که به وسیله آن به نصیبی از خشنودی تو برسم.

و مرا از چیزی که بندگان کوشا در عبادتت به ارمغان می آورند تهیدست بر مگردان.

و من اگر چه اعمال شایسته ای را که ایشان پیش فرستاده اند، نفرستاده ام، ولی توحید تو را نفی اضداد و امثال

و اشباه از تو را پیش فرستاده ام، و از آن درها که تو خود فرمان داده ای تا از آن به سوی تو آیند آمده ام، و به آنچه کسی جز با تقرب به آن به قرب تو نرسد تقرب جسته ام.

آنگاه بازگشت به سوی تو، و خواری و زاری در پیشگاه تو، و نیک بینی نسبت به تو، و اعتماد به رحمت تو را بدرقه آن کرده ام.

و امید به تو را، که کم وقتی امیدوار از آن ناامید می شود، ضمیمه آن ساخته ام، و مانند مسألت شخص حقیر خوار نیازمند فقیر ترسنده امان خواهنده از تو مسألت کرده ام.

و به این احوال مسئلتم از روی ترس و زاری و پناه خواهی و ملجأ طلبی است نه از روی گردن کشی کبر آمیز متکبران، و نه از روی بلند پروازی و نه از روی جرأت و خاطر جمعی طاعت کاران، و نه از روی ترفع به اعتماد شفاعت شفیعان.

و من گذشته از این اعتراف، کمترین کمتران، و خوارترین خوارتران، و مانند ذره ای یا کمتر از آنم پس ای کسی که در مؤاخذه بدکاران شتاب نکرده ای، و اسراف کاران را نمی رانی،

و ای کسی که به آئین انعام از لغزندگان در می گذری و از راه تفضل خطاکاران را مهلت می دهی.

منم آن بدکار معترف خطاکار لغزنده.

منم که از روی تجری در برابر تو قدم فرا نهاده ام.

منم که از بندگان تو پرده پوشی کرده، و با تو آشکارا به مخالفت برخاسته ام.

منم که از بندگان تو ترسیده و از تو ایمن شده ام.

منم که از هیبت تو نهراسیده و از خشم تو نترسیده ام.

من آن جنایتکار درباره خویشم، من آنم که در گرو بلای خویشتنم.

من آن کم

آزرمم.

من آن گرفتاری رنج طولانیم.

ترا قسم می دهم بحق آنکه او را از خلق خود برگزیده ای، و او را برای خود پسندیده ای بحق آنکه او را از آفریدگانت اختیار کرده ای، و برای انجام کار خود گزیده خویش ساخته ای، بحق آنکه طاعتش را به طاعت خود پیوسته ای، و نافرمانیش را مانند نافرمانی خود کرده ای، بحق آنکه دوستیش را به دوستی خود مقرون و دشمنیش را به دشمنی خود منضم ساخته ای، مرا در این روز چنان جامه عفوی بپوشان که بر کسی می پوشانی، که با حال بیزاری از گناه نزد تو زاری کند و در حال توبه به طلب آمرزشت پناه آورد و مرا به آن گونه که اهل طاعت و قرب و منزلت خود را سرپرستی می کنی سرپرستی کن، و مرا اختصاص ده به آنچه اختصاص می دهی کسی را ه به عهده تو وفا کرد، و جانش را در راه به رنج انداخت، و برای خشنودیت خسته کرد.

و مرا به کوتاهی در حق تو، و تجاوز از حد خویش در محرمات تو، و گذاشتن از مرز احکامت مؤاخذه مفرمای.

و به وسیله مهلت دادن بمن خام و غافلگیرم مساز؛ مانند عافلگیر کردن کسی که خیر خود از من باز گرفت و چنان پنداشت که بهره من تنها بدست او است، و حتی تو را هم در انعام بر من شریک و سهیم نشناخت و مرا از خواب بی خبران، و خواب آلودگی اسراف کاران، و چرت زدن مخذولان بیدار ساز، و دلم را به راهی ببر که طاعت کاران را به آن گماشته ای و کوشش کنندگان در عبادتت را در آن مسخر ساخته ای، و مسامحه کاران را به وسیله آن رهانیده ای،

و مرا پناه ده از آنچه موجب دوریم از تو شود، و میان من و بهره ام از تو حائل گردد، و از مقصود خویشم باز دارد.

و پوئیدن راه خیرات را به سوی خود، و سبقت جستن به آنها را از آنجا که خود فرموده ای، و منازعه در انجام و اعمال خیر را، بر آن گونه که تو خواسته ای، برایم آسان کن، و در زمره سهل انگاران به تهدید و وعید خود، تباهم مساز.

و در جمله کسانی که در معرض دشمنیت در آمده اند هلاکم مکن، و مرا در عداد منحرفین از را خود در هم مشکن، و از گردابهای فتنه رهائی ده، و از گلوگاه بلاها خلاص کن، و از غافلگیر شدن در امان دار، و میان من و دشمنی که گمراهی کند، و آرزوئی که هلاکم سازد، و عیبی که مرا فرا گیرد حائل شو، بر آن گونه که از کسانی رو می گردانی که پس از خشم از ایشان خشنود نمی شوی؛ از من رو مگردان.

و از امیدواری به عطای خود ناامیدم مکن، که یأس از رحمت بر من غالب شود.

و چندان هم نعمت مبخش که طاقت آن را نداشته باشم، و از فزونی محبتی که بر من تحمیل می کنی گرانبار گردم، و از پا در آیم و مرا از دست فرو مگذار مثل فرو گذاشتن کسی که خیری در او نباشد و تو با او کاری نداشته باشی و بازگشتی برایش نباشد.

و مرا به دور میفکن مانند دور انداختن کسی که از چشم رعایت تو افتاده باشد.

و از جانب تو رسوائی او را فرا گرفته باشد بلکه از در افتادن افتادگان و وحشت گمرهان و لغزش

فریب خوردگـان و از ورطه هلاـک شـدگان دسـتگیریم کن، و از گرفتارئی که طبقات غلامان و کنیزانت را به آن دچار کرده ای سـلامت بخش و به درجات کسی برسان که با او عنایت داری، و بر او انعام فرموده ای، و از خشنود شده ای، و او را ستوده زنده داشته ای و نیکبخت می رانده ای.

و خودداری از موجبات بطلان حسـنات و برکات را طوق گردنم ساز، و دلم را به جامه امتناع از زشتیهای سیئات، و رسوائیهای گناهـان بزرگ بپوشـان، و مرا به چیزی که جز به مـدد تو آن را در نمی یابم مشـغول مساز، و از کاری که غیر آن تو را از من خشـنود نمی سـازد بـازم دار، و محبت دنیای پست را از دلم برکن، که از توجه به سـعادتهای ابـدی ای که نزد تو است باز می دارد، و از طلبیدن وسـیله به سوی تو منع می کند، و از تقرب به تو غافل می سازد، و تنها به سـر بردن با راز و نیاز را در شب و روز در نظرم بیارای، و مرا عصمتی بخش که به ترس تو نزدیکم کند، و از ارتکاب محرماتت جدایم سازد، و از اسیری گناهان بزرگم برهانـد و مرا از لوث نافرمـانی بزدای و آلودگی به خطاهـا را از من ببر و پیراهن عـافیت خود را بر من بپوشـان، و ردای سلاـمت را در برم کن، و به خلعت نعمتهـای کامـل و رسـای خود مزینم سـاز، و نعمتها و عطایای خود را بر من پیاپی فرما و به توفیق و ارشاد خود تأییدم نما، و به نیت شایسته و سخن پسندیده و کار نیک یاریم ده، و به جای قوت و

قـدرت خودت به قوت و قـدرت خودم وا مگـذار، و در آن روز که برای لقـای خویشم بر انگیزی شـرمنده ام مکن، و در برابر دوسـتانت رسوایم مسـاز، و یـاد خود را از خاطرم مبر، و شـکرت را از من سـلب مکن. بلکه آن را، در حالات سـهو و در مواقع غفلت جاهلان به نعمتهـایت، بـا من ملازم سـاز، و مرا ملهم کن که بر آنچه بمن عطـا فرمـوده ای ثنـا گویم، و بر آنچه بسویم فرسـتاده ای اعتراف کنم، و توجهم را به سوی خود فوق توجه متوجهان، و سـتایشم را درباره ات فوق سـتایش ستایشگران قرار ده و مرا در هنگـام احتیاجم فرو مگـذار و به وسـیله اعمالی که به سویت فرسـتاده ام هلاک منما، و به آنچه معانـدینت را با آن تلقی می کنی استقبال مکن.

زیرا که من منقـاد توام، و می دانم که حجت تو را است، و توئی شایسـته تر به تفضـل، و خو کرده تر به احسـان و اهل تقوی و شایسته آمرزشی و تو به بخشیدن سزاوارتر از عقاب کردنی، و به پرده پوشی از پرده دری نزدیکتری.

پس مرا به زنـدگانی پاکیزه ای زنـده بدار که به دلخواهم انتظام پذیرد، و مرا به آنچه دوست دارم منتهی شود از رهگذری که ناپسـند تو را در آن به جـا نیاورم، و آنچه را که تو از آن نهی کرده ای مرتکب نشوم و بمیران نحوه مردن کسـی که نورش در پیش رویش و از سمت راستش روان گردد، و مرا در پیشگاه خود خوار و در نزد آفریدگانت عزیز گردان، و چون با تو خلوت کنم خاشعم ساز، و در میان بندگانت سرفرازم گردان، و از کسی که از من

بی نیاز است بی نیازم کن، و بر فقر و فاقه ام نسبت به خودت بیفزای، و از شادی دشمنان و حلول بلا و ذلت و رنج پناهم ده، و درباره گناهانی که از من دانسته ای مرا مانند کسی بپوشان که اگر حلمش نمی بود انتقام می کشید، و اگر مدارایش نمی بود بر گناه مؤاخذه می کرد و چون درباره قومی فتنه ای یا بدی ای بخواهی پس مرا از جهت پناه جستن به تو از آن نجات ده، و چون مرا در دنیای خود در موقف رسوائی به پا نداشتی پس همچنین در آخرتت در چنان موقفی به پا مدار، و اوائل نعمتهایت را درباره من با اواخر آن، و فوائد دیرینه خود را با تازه های آن توأم ساز، و چندان مهلتم مده که در اثر آن قسوت قلب پیدا کنم، و به مصیبتی کوبنده دچار مکن که در اثر آن رونق و بهجتم برود.

حقارتی بر من وارد مساز که قدر و منزلتم بر اثر آن کوچک و پست شود، و مرا گرفتار عیبی مکن که به علت آن مقامم مجهول ماند، و مرا چنان مترسان که در اثر آن ناامید شوم، و آن گونه بیم مده که در برابر آن هراسان گردم. ترسم را به بیم از تهدید خود منحصر ساز، و پرهیزم را از امهال و انذار خود، و حال خوف و خشوعم را هنگام تلاوت آیات خود قرار ده، و شبم را آباد ساز به بیدار ساختنم برای عبادت تو و خلوت گزیدن به شب زنده داری برای تو، و تجرد به انس با تو و گشودن بار حاجت بر در خانه تو، و سؤال مکرر از تو برای

رهـائی دادن از آتش و زنهـار دادن از عـذاب اهل جهنمت و مرا تا هنگام مرگ در طغیانم سـر گردان، و در گرداب نادانیم بی خـبر مگـذار، و مـایه پنـد پندپـذیران و وسـیله عبرت عبرت گیران قرار مـده، و برای نـاظرین موجب گمراهی مسـاز، و در زمره گرفتاران مکر خود مگذار.

و هنگام انعام دیگری را به جای من مگزین، و نامم را از دفتر نیکبختان تغییر مده، و جسمم را در اثر بلای دنیا و عذاب آخرت دستخوش تغیر مساز و مرا مضحکه خلق و مسخره خویش منمای.

و جز پیرو رضای خود مگردان، و جز به انتقام گرفتن از دشـمنان برای خود به زحمت مینداز، و از لذت عفو و شیرینی رحمتت و روح و ریحـان و بهشت نعیمت کامیـاب گردان، و طعم دل پرداختن برای آنچه تو دوست داری، و کوشـش در کاری را که مـوجب تقرب نزد تو است بمن بچشـان، و تحفه ای از تحفه هـایت را بسویم بفرست و تجـارتم را در سـفر زنـدگی سودمنـد و بازگشتم را از این سفر بی ضرر گردان و مرا از مقام عظمت خود بترسان، و به لقای خود مشتاق ساز، وبه توبه ای خالص موفق دار که گناهـان خرد و کلان و آشـکار و نهـان را بـا آن بـاقی نگـذاری، و کینه مؤمنـان را از دلم بر کن، و قلبم را بر فروتنـان مهربـان کن، و بـا من چنـان بـاش که بـا صالحـان هستی، و به زیور پرهیزکـارانم بیارای، و برای من ذکر خیری در آینـدگان و آوازه روز افزونی در پسینیان قرار ده، و به روز رستاخیز، در عرصه مهاجرین اولینم در آور، و وسعت نعمتت را بر من

تمام کن، و کرامتهایش را نزد من پیاپی ساز و هر دو دستم را از عطایای خود بیاگن و نفائس مواهبت را به سوی من سوق ده و در بوستانهای بهشت که برای گزیدگانت آراسته ای با پاکیزه ترین دوستانت همسایه ام ساز.

و در مقاماتی که برای دوستانت فراهم شده خلعت عطایای بزرگتر را بر من بپوشان، و برای من در کنف خود جای آسایشی قرار ده که با آرامش در آن بیارامم، و منزلی که در آن مسکن گزینم، و دیده را با آن روشن سازم و عقوبت مرا با گناهان بزرگم مسنج، و در آن روز که اسرار آشکار شود هلاکم مساز.

و هر شک و شبهه ای را از دلم بزدای، و از هر رحمتی برایم راهی بحق بگشای، و بهره های مواهبم را از عطای خود سرشار کن، و نصیبهای احسان را از انعام خود بر من فراوان ساز، و دلم را به آنچه نزد تو است مطمئن کن، و همتم را یکسره بکار خود مبذول دار.

و مرا به کاری بگمار که خاصان خود را بر آن می گماری و هنگام غفلت خردها از تشخیص ارزشها طاعتت را در دلم بیامیز و توانگری و پاکدامنی و آسایش و بی نیازی از خلق و تندرستی و وسعت زندگی و آرامش دل و عافیت را برایم فراهم ساز، و کارهای نیکم را به وسیله معصیتی از معاصی تو که در آن بیامیزد، و لذت خلوتهایم را به نعمت و محنتی از جانب تو که برای امتحان من به آن راه یابد، تباه مساز، و آبرویم را از رو زدن به کسی از جهانیان نگاه دار و از طلبیدن آنچه نزد اهل

فسق و فجور است بازم دار و پشتیبان ستمکارانم مکن و در محو کتاب تو دست و دستیار ایشانم مساز، و از آنجا که خود نمی دانم، چنانم نگهبانی کن که با آن از همه شرور محفوظم داری، درهای توبه و رحمت و مهربانی و روزی وسیعت را بر من بگشای، زیرا که من از رو آورندگان به توئم و انعامت را درباره ام کامل ساز.

زیرا که تو بهترین نعمت دهندگانی.

و بازمانده عمر مرا برای طلب خشنودی خودت در حج و عمره قرار داده، ای پروردگار جهانیان.

و خدای رحمت فرستد بر محمد و آل او که پاکیزگان و پاکانند.

و جاودانه سلام بر او و بر ایشان باد.

۴۸- نیایش، در عید اضحی و جمعه

(۴۸) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْأَضْحَى وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ:

اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَيْمُونٌ، وَ الْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ، يَشْهَدُ السَّائِلُ مِنْهُمْ وَ الطَّالِبُ وَ الرَّاغِبُ وَ الرَّاهِبُ وَ أَنْتَ النَّاظِرُ فِي حَوَائِجِهِمْ، فَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ هَوَانِ مَا سَأَلْتُكَ عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

و أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ، وَ لَكَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، مَهْمَا قَسَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَرَكَةٍ أَوْ هُدًى أَوْ عَمَلٍ بِطَاعَتِكَ، أَوْ خَيْرٍ تَمُنُّ بِهِ عَلَيْهِمْ تَهْدِيهِمْ بِهِ إِلَيْكَ، أَوْ تَرْفَعُ لَهُمْ عِنْدَكَ دَرَجَةً، أَوْ تُعْطِيهِمْ بِهِ خَيْراً مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْ تُوَفِّرَ حَظِّي وَ نَصِيبِي مِنْهُ.

و أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ وَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ حَبِيبِكَ وَ صِفْوَتِكَ وَ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ عَلَى آلِ

مُحَمّدٍ الْأَبْرَارِ الطّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا إِلّا أَنْتَ، وَ أَنْ تُشْرِكَنَا فِی صَالِحِ مَنْ دَعَاکَ فِی هَذَا الْيَوْمِ مِنْ عِبَادِکَ الْمُؤْمِنِينَ، يَا رَبّ الْعَالَمِينَ، وَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ لَهُمْ، إِنّکَ عَلَى کُلّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ.

اللّهُمّ إِلَيْکَ تَعَمّدْتُ بِحَاجَتِی، وَ بِکَ أَنْزَلْتُ الْيَوْمَ فَقْرِی وَ فَاقَتِی وَ مَسْکَنَتِی، وَ إِنّی بِمَغْفِرَتِکَ وَ رَحْمَتِکَ أَوْثَقُ مِنّی بِعَمَلِی، وَ لَمَغْفِرَتُکَ وَ رَحْمَتُکَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِی،

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ تَوَلّ قَضَاءَ کُلّ حَاجَةٍ هِیَ لِی بِقُدْرَتِکَ عَلَيْهَا، وَ تَيْسِيرِ ذَلِکَ عَلَيْکَ، وَ بِفَقْرِی إِلَيْکَ، وَ غِنَاکَ عَنّی، فَإِنّی لَمْ أُصِبْ خَيْراً قَطّ إِلّا مِنْکَ، وَ لَمْ يَصْرِفْ عَنّی سُوءاً قَطّ أَحَدٌ غَيْرُکَ، وَ لَا أَرْجُو لِأَمْرِ آخِرَتِی وَ دُنْيَایَ سِوَاکَ.

اللّهُمّ مَنْ تَهَيّأَ وَ تَعَبّأَ وَ أَعَدّ وَ اسْتَعَدّ لِوِفَادَةٍ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ نَوَافِلِهِ وَ طَلَبَ نَيْلِهِ وَ جَائِزَتِهِ، فَإِلَيْکَ يَا مَوْلَایَ کَانَتِ الْيَوْمَ تَهْيِئَتِی وَ تَعْبِئَتِی وَ إِعْدَادِی وَ اسْتِعْدَادِی رَجَاءَ عَفْوِکَ وَ رِفْدِکَ وَ طَلَبَ نَيْلِکَ وَ جَائِزَتِکَ.

اللّهُمّ

فَصَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ لَا تُخَيّبِ الْيَوْمَ ذَلِکَ مِنْ رَجَائِی، يَا مَنْ لَا يُحْفِيهِ سَائِلٌ وَ لَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ، فَإِنّی لَمْ آتِکَ ثِقَةً مِنّی بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدّمْتُهُ، وَ لَا شَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ إِلّا شَفَاعَةَ مُحَمّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ سَلَامُکَ. أَتَيْتُکَ مُقِرّاً بِالْجُرْمِ وَ الْإِسَاءَةِ إِلَى نَفْسِی، أَتَيْتُکَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِکَ الّذِی عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخَاطِئِينَ، ثُمّ لَمْ يَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلَى عَظِيمِ الْجُرْمِ أَنْ عُدْتَ عَلَيْهِمْ بِالرّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ.

فَيَا مَنْ رَحْمَتُهُ وَاسِعَةٌ، وَ عَفْوُهُ عَظِيمٌ، يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ، يَا کَرِيمُ يَا کَرِيمُ، صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ وَ عُدْ عَلَیّ بِرَحْمَتِکَ وَ تَعَطّفْ عَلَیّ بِفَضْلِکَ

وَ تَوَسّعْ عَلَیّ بِمَغْفِرَتِکَ.

اللّهُمّ إِنّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِکَ وَ أَصْفِیَائِکَ وَ مَوَاضِعَ أُمَنَائِکَ فِی الدّرَجَهِ الرّفِیعَهِ الّتِی اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدِ ابْتَزّوهَا، وَ أَنْتَ الْمُقَدّرُ لِذَلِکَ، لَا یُغَالَبُ أَمْرُکَ، وَ لَا یُجَاوَزُ الْمَحْتُومُ مِنْ تَدْبِیرِکَ کَیْفَ شِئْتَ وَ أَنّی شِئْتَ، وَ لِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ غَیْرُ مُتّهَمٍ عَلَی خَلْقِکَ وَ لَا لِإِرَادَتِکَ حَتّی عَادَ صِفْوَتُکَ وَ خُلَفَاؤُکَ مَغْلُوبِینَ مَقْهُورِینَ مُبْتَزّینَ، یَرَوْنَ حُکْمَکَ مُبَدّلًا، وَ کِتَابَکَ مَنْبُوذاً، وَ فَرَائِضَکَ مُحَرّفَهً عَنْ جِهَاتِ أَشْرَاعِکَ، وَ سُنَنَ نَبِیّکَ مَتْرُوکَهً.

اللّهُمّ الْعَنْ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْأَوّلِینَ وَ الْآخِرِینَ، وَ مَنْ رَضِیَ بِفِعَالِهِمْ وَ أَشْیَاعَهُمْ وَ أَتْبَاعَهُمْ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، إِنّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ، کَصَلَوَاتِکَ وَ بَرَکَاتِکَ وَ تَحِیّاتِکَ عَلَی أَصْفِیَائِکَ إِبْرَاهِیمَ وَ آلِ إِبْرَاهِیمَ، وَ عَجّلِ الْفَرَجَ وَ الرّوْحَ وَ النّصْرَهَ وَ التّمْکِینَ وَ التّأْیِیدَ لَهُمْ.

اللّهُمّ وَ اجْعَلْنِی مِنْ أَهْلِ التّوْحِیدِ وَ الْإِیمَانِ بِکَ، وَ التّصْدِیقِ بِرَسُولِکَ، وَ الْأَئِمّهِ الّذِینَ حَتَمْتَ طَاعَتَهُمْ مِمّنْ یَجْرِی ذَلِکَ بِهِ وَ عَلَی یَدَیْهِ، آمِینَ رَبّ الْعَالَمِینَ.

اللّهُمّ لَیْسَ یَرُدّ غَضَبَکَ إِلّا حِلْمُکَ، وَ لَا یَرُدّ سَخَطَکَ إِلّا عَفْوُکَ، وَ لَا یُجِیرُ مِنْ عِقَابِکَ إِلّا رَحْمَتُکَ، وَ لَا یُنْجِینِی مِنْکَ إِلّا التّضَرّعُ إِلَیْکَ وَ بَیْنَ یَدَیْکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ هَبْ لَنَا یَا إِلَهِی مِنْ لَدُنْکَ فَرَجاً بِالْقُدْرَهِ الّتِی بِهَا تُحْیِی أَمْوَاتَ الْعِبَادِ، وَ بِهَا تَنْشُرُ مَیْتَ الْبِلَادِ.

و لَا تُهْلِکْنِی یَا إِلَهِی غَمّاً حَتّی تَسْتَجِیبَ لِی، وَ تُعَرّفَنِی الْإِجَابَهَ فِی دُعَائِی، وَ أَذِقْنِی طَعْمَ الْعَافِیَهِ إِلَی مُنْتَهَی أَجَلِی، وَ لَا تُشْمِتْ بِی عَدُوّی، وَ لَا تُمَکّنْهُ مِنْ عُنُقِی، وَ لَا تُسَلّطْهُ عَلَیّ إِلَهِی إِنْ رَفَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَضَعُنِی، وَ إِنْ وَضَعْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَرْفَعُنِی، وَ إِنْ أَکْرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یُهِینُنِی، وَ

إنْ أَهَنْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یُکْرِمُنِی، وَ إِنْ عَذّبْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَرْحَمُنِی، وَ إِنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ ذَا الّذِی یَعْرِضُ لَکَ فِی عَبْدِکَ، أَوْ یَسْأَلُکَ عَنْ أَمْرِهِ، وَ قَدْ عَلِمْت أَنّهُ لَیسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَ لَا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَهٌ، وَ إِنّمَا یَعْجَلُ مَنْ یَخَافُ الْفَوْتَ، وَ إِنّمَا یَحْتَاجُ إِلَی الظّلْمِ الضّعِیفُ، وَ قَدْ تَعَالَیْتَ یَا إِلَهِی عَنْ ذَلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ لَا تَجْعَلْنِی لِلْبَلَاءِ غَرَضاً، وَ لَا لِنَقِمَتِکَ نَصَباً، وَ مَهّلْنِی، وَ نَفّسْنِی، وَ أَقِلْنِی عَثْرَتِی، وَ لَا تَبْتَلِیَنّی بِبَلَاءٍ عَلَی أَثَرِ بَلَاءٍ، فَقَدْ تَرَی ضَعْفِی وَ قِلّهَ حِیلَتِی وَ تَضَرّعِی إِلَیْکَ.

أَعُوذُ بِکَ اللّهُمّ الْیَوْمَ مِنْ غَضَبِکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِذْنِی.

و أَسْتَجِیرُ بِکَ الْیَوْمَ مِنْ سَخَطِکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِرْنِی وَ أَسْأَلُکَ أَمْناً مِنْ عَذَابِکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ آمِنّی و أَسْتَهْدِیکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اهْدِنِی وَ أَسْتَنْصِرُکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ انْصُرْنِی و أَسْتَرْحِمُکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْحَمْنِی وَ أَسْتَکْفِیکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اکْفِنِی وَ أَسْتَرْزِقُکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِی وَ أَسْتَعِینُکَ،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِنّی و أَسْتَغْفِرُکَ لِمَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِی،

فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْ لِی.

و أَسْتَعْصِمُکَ، فَصَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اعْصِمْنِی، فَإِنّی لَنْ أَعُودَ لِشَیْءٍ کَرِهْتَهُ مِنّی إِنْ شِئْتَ ذَلِکَ.

یَا رَبّ یَا رَبّ،

یَا حَنّانُ یَا مَنّانُ،

یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ،

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اسْتَجِبْ لِی جَمِیعَ مَا سَأَلْتُکَ وَ طَلَبْتُ إِلَیْکَ وَ رَغِبْتُ فِیهِ إِلَیْکَ، وَ أَرِدْهُ وَ قَدِّرْهُ وَ اقْضِهِ وَ أَمْضِهِ، وَ خِرْ لِی فِیمَا تَقْضِی مِنْهُ، وَ بَارِکْ لِی فِی

ذَلِکَ، وَ تَفَضّلْ عَلَیّ بِهِ، وَ أَسْعِدْنِی بِمَا تُعْطِینِی مِنْهُ، وَ زِدْنِی مِنْ فَضْلِکَ وَ سَعَهِ مَا عِنْدَکَ، فَإِنّکَ وَاسِعٌ کَرِیمٌ، وَ صِلْ ذَلِکَ بِخَیْرِ الْآخِرَهِ وَ نَعِیمِهَا، یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.

ثُمّ تَدْعُو بِمَا بَدَا لَکَ، وَ تُصَلّی عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ أَلْفَ مَرّهٍ هَکَذَا کَانَ یَفْعَلُ عَلَیْهِ السّلَامُ.

ترجمه دعای ۴۸

خدایا این، روزی مبارک و با میمنت است و مسلمین در اطراف زمین تو در این روز مجتمعند، مسألت کننده و خواهنده و امیدوار و ترسنده ایشان، همه در یک جا برای نماز حاضر می شوند، و ناظر در حوائج ایشان توئی.

پس تو را به جود و کرمت و آسانی مسئلتم پیش تو - سؤال می کنم که بر محمد و آلش رحمت فرستی.

و ای بار خدای، ای پروردگار ما - به عنوان آنکه پادشاهی و ستایش تو را است، و جز تو معبودی نیست و تو بردبار و بزرگوار و مهربان و نعمت بخش و صاحب جلال و اکرام و پدید آورنده آسمانها و زمینی از تو می خواهم که بهره و نصیب مرا سرشار سازی، از هر نیکی یا عافیت یا برکت یا هدایت یا توفیق طاعت یا خیری که بر محمد و آلش انعام می کنی، و به وسیله آن به سوی خود هدایتشان می نمائی. یا درجه ای که پیش خود برای ایشان بلند می سازی، یا به وسیله آن بهره ای از دنیا و آخرت به ایشان همی بخشی.

خدایا به عنوان آنکه پادشاهی و ستایش تو را است که معبودی جز تو نیست، از تو مسألت می کنم که رحمت فرستی بر محمد، بنده و فرستاده و دوست و برگزیده ات، و مختار از آفریدگانت، و بر آل محمد که نیکوکاران، و

پاکان و خیر خواهانند چنان رحمتی که کسی جز تو شمردن آن را نتواند، و از تو مسألت می کنم که ما را در دعای شایسته هر یک از بندگان مؤمنت که در این روز تو را بخواند شریک سازی.

ای پروردگار جهانیان، و اینکه ما و ایشان را بیامرزی زیرا تو به هر چیز قدرت بی پایان داری.

خدایا حاجتم را به سوی تو آورده ام، و بار فقر و فاقه و مسکنتم را در این روز بر در خانه تو فرو نهاده ام، و من به آمرزش و رحمت تو مطمئن ترم تا به عمل خود، و آمرزش و رحمت تو وسیعتر از گناهان من است.

پس رحمت فرست بر محمد و آلش، و بر آوردن هر حاجتی را که دارم. به قدرتت بر آن، و آسان بودنش بر تو، و به سبب احتیاج من به تو و بی نیازی تو از من - تو خود بر عهده گیر.

زیرا که من هرگز به خیری نرسیده ام، مگر از جانب تو.

و هرگز کسی بدی ای را از من برنگردانده است مگر تو.

و در کار آخرت و دنیای خود به کسی امید ندارم غیر از تو.

خدایا هر کس برای کوچ کردن به سوی مخلوقی - به امید صله و عطایای او و طلب بخشش و جایزه او - آماده و مهیا و معد و مستعد شود، پس مهیا شدن و ساز و برگ ساختن و آماده کردن و آماده شدن من، امروز، به امید عفو و صله تو و طلب بخشش و جایزه تو است.

خدایا

پس بر محمد و آل محمد رحمت فرست.

و در این روز آن امید مرا مبدل به ناامیدی مکن، ای کسی که خواهش

خواهنده ای او را از عطا باز نمی دارد.

و بخشیدن عطائی از توانگریش نمی کاهد.

زیرا که من از جهت اطمینانم به کردار شایسته ای که از خود پیش فرستاده باشم به سوی تو نیامده ام، مگر به امید شفاعت محمد و اهل بیت او، که صلوات و سلامت بر او و بر ایشان باد.

من اکنون به سوی تو آمده ام در حالی که به گناه و بدی درباره خود اقرار دارم. به سوی تو آمده ام در حالی که همان عفو بزرگ را چشم همی دارم که به وسیله آن از خطا کاران در گذشته ای، از این روی طول توقفشان بر گناه بزرگ، تو را از آن باز نداشته که دو باره رحمت و آمرزش را به ایشان عطا کنی.

پس، ای کسی که رحمتت پهناور و عفوت عظیم است.

ای عظیم! ای عظیم! ای کریم! بر محمد و آل محمد رحمت فرست، و به رحمت خود بر من تفضل فرمای و به فضل خود بر من شفقت کن، و به آمرزشت بر من گشایش بخش.

خدایا این مقام [خلافت و القاء خطبه و اقامه نماز عید] مخصوص خلفای تو و برگزیدگان تو، و این پایگاه های مخصوص امناء تو - در درجه رفیعی که ایشان را بدان اختصاص داده ای - از طرف غاصبین دستخوش سلب و نهب گشته است، و تقدیر کننده آن تویی. فرمان تو مغلوب نمی گردد، و از تدبیر قطعیت هر طور بخواهی و هر زمان که بخواهی تجاوز نمی شود.

و به سبب امری که تو آن را بهتر می دانی چنین تقدیر فرموده ای، و تو در آفرینش و اراده خود متهم نیستی، و کار این سلب و نهب تا آنجا گسترش یافته

که برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور و مسلوب الحق شده اند، در حالتی که حکم تو را تبدیل یافته و کتاب تو را دور افتاده و واجبات را از طریقه های تو، تحریف شده و سنتهای پیغمبرت را متروک می بینند.

خدایا دشمنان ایشان را از اولین و آخرین و هر که را به اعمال ایشان خشنود شده و شیعیان و پیروانشان را بدست عذاب بسپار، و از رحمت خود محروم بدار.

خدایا بر محمد و آل او رحمت فرست - زیرا که توئی ستوده بزرگوار - از آن گونه رحمتها و برکتها و درودها که به برگزیدگانت، ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای، و در گشایش آسایش و نصرت و تمکین و تأیید ایشان تعجیل فرمای.

خدایا مرا از اهل توحید و ایمان به خود و تصدیق به پیغمبر خود و امامانی که طاعتشان را واجب ساخته ای قرار ده از آن گونه امامان که برنامه توحید و ایمان و تصدیق به وسیله و به دستهای ایشان اجرایی می شود، دعایم را مستجاب کن، ای پروردگار جهانیان.

خدایا خشم تو را جز حلمت و شدت غضبت را جز عفوت باز نمی گرداند، و غیر از رحمتت از عقابت زنهار نمی دهد، و مرا جز تضرع به تو و در برابر تو نجات نمی بخشد.

پس بر محمد و آل محمد رحمت فرست، و ما را ای معبود من، از جانب خود با آن قدرت که به وسیله آن مردگان بندگان را زنده می سازی، و سرزمینهای مرده را زندگی می بخشی، گشایشی ببخش.

و مرا - ای معبود من - از اندوه هلاک مساز تا دعایم را مستجاب کنی، و اجابت دعایم را بر من اعلام کنی.

و تا پایان

زنـدگیم طعم عـافیت را بمن بچشـان، و دشـمن را بر من شـاد منمای، و او را بر گردنم - ای خـدای من - سوار مکن، و بر من مسلط مساز، ای معبود من اگر تو مرا بلند گردانی پس کیست که پستم کند؟

و اگر تو مرا پست کنی پس کیست که مرا بلند گرداند و اگر تو مرا گرامی داری، پس کیست که خوارم کند؟

و اگر تو مرا خوار داری، پس کیست که گرامیم دارد؟

و اگر تو مرا عذاب کنی پس کیست که بر من رحم آورد؟

و اگر تو مرا تسلیم هلاک کنی، پس کیست که درباره بنده ات اعتراض نماید؟

یا تو را از کارش سؤال کند؟

و من دانسته ام که در حکم تو ستمی و در عقوبتت شتابی نیست و جز این نیست که آن کس شتاب می کند که از فوت شدن فرصت بترسد، و جز این نیست که نیازمند به ستم کسی است که ناتوان باشد و تو - ای معبود من - از آن صفات بسیار برتری.

خـدایا، رحمت فرست بر محمـد و آل محمـد، و مرا آمـاج بلاـ و نشانه عقوبت مساز، و مرا مهلت ده، و انـدوهم را بزدای، و از لغزشم در گذر، و به بلائی دنبال بلائی مبتلایم مکن، زیرا تو ناتوانی و بیچارگی و زاری مرا در پیشگاه خود می بینی.

خدایا، در این روز از خشم تو به تو پناه می برم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا پناه ده، و در این روز از خشم تو از تو زینهار می طلبم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا زینهار بخش و من ایمنی از عذابت را از تو هدایت

همی جویم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا رهبری کن، و از تو یاری می خواهم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا یاری فرمای، و از تو رحمت می طلبم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و بر من رحمت آور، و از تو بی نیازی می جویم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا بی نیاز کن، و از تو طلب روزی می کنم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا روزی ببخش و از تو کمک می طلبم.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا اعانت کن، و برای گناهان پیشینم از تو آمرزش می خواهم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا بیامرز، و از تو طلب نگهداری می کنم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا نگهدار.

زیرا که اگر مشیت تو تعلق گیرد من هرگز به کاری که تو آن را از من ناپسند داری باز نخواهم گشت.

ای پروردگار من، ای پروردگار من، ای مهربان! ای بخشنده نعمتها، ای صاحب جلال و اکرام، بر محمد و آلش رحمت فرست، و همه آنچه را که از تو مسألت کرده ام، و از تو طلبیده ام و برای آن روی دل به سوی تو آورده ام، برایم به اجابت برسان و آن را بخواه، و مقدر کن، و به مقتضای آن فرمان بران، و آن را بگذران و در آنچه بر من حکم می کنی خیر مرا قرار ده، و مرا در آن برکت بخش و به وسیله آن درباره ام تفضل فرمای، و مرا به آنچه که از آن عطا می کنی نیکبخت بساز، و از فضل خود و از خیرات پهناوری که نزد تو است بر من

بیفزای، زیرا تو - توانگر و کریمی، و آن را به خیر و نعمت آن جهان پیوسته ساز، ای مهربانترین مهربانان.

سپس، هر چه می خواهی بخواه و هزار بار بر محمد و آلش صلوات فرست، که حضرت سجاد علیه السلام چنین می کرد.

۴۹- نیایش در دفع مکر دشمنان و رد قهر و غلبه ایشان

(۴۹) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِفَاعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ، وَ رَدِّ بَأْسِهِمْ:

إِلَهِي هَدَيْتَنِي فَلَهَوْتُ، وَ وَعَظْتَ فَقَسَوْتُ، وَ أَبْلَيْتَ الْجَمِيلَ فَعَصَيْتُ، ثُمَّ عَرَفْتُ مَا أَصْدَرْتَ إِذْ عَرَّفْتَنِيهِ، فَاسْتَغْفَرْتُ فَأَقَلْتَ، فَعُدْتُ فَسَتَرْتَ، فَلَكَ إِلَهِي الْحَمْدُ. تَقَحَّمْتُ أَوْدِيَةَ الْهَلَاكِ، وَ حَلَلْتُ شِعَابَ تَلَفٍ، تَعَرَّضْتُ فِيهَا لِسَطَوَاتِكَ وَ بِحُلُولِهَا عُقُوبَاتِكَ.

و وَسِيلَتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ، وَ ذَرِيعَتِي أَنِّي لَمْ أُشْرِكْ بِكَ شَيْئاً، وَ لَمْ أَتَّخِذْ مَعَكَ إِلَهاً، وَ قَدْ فَرَرْتُ إِلَيْكَ بِنَفْسِي، وَ إِلَيْكَ مَفَرُّ الْمُسِيءِ، وَ مَفْزَعُ الْمُضَيِّعِ لِحَظِّ نَفْسِهِ الْمُلْتَجِئِ.

فَكَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَى عَلَيَّ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ، وَ شَحَذَ لِي ظُبَةَ مُدْيَتِهِ، وَ أَرْهَفَ لِي شَبَا حَدِّهِ، وَ دَافَ لِي قَوَاتِلَ سُمُومِهِ، وَ سَدَّدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سِهَامِهِ، وَ لَمْ تَنَمْ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ، وَ أَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِي الْمَكْرُوهَ، وَ يُجَرِّعَنِي زُعَاقَ مَرَارَتِهِ.

فَنَظَرْتَ يَا إِلَهِي إِلَى ضَعْفِي عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَادِحِ، وَ عَجْزِي عَنِ الِانْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي بِمُحَارَبَتِهِ، وَ وَحْدَتِي فِي كَثِيرِ عَدَدِ مَنْ نَاوَانِي، وَ أَرْصَدَ لِي بِالْبَلَاءِ فِيمَا لَمْ أُعْمِلْ فِيهِ فِكْرِي.

فَابْتَدَأْتَنِي بِنَصْرِكَ، وَ شَدَدْتَ أَزْرِي بِقُوَّتِكَ، ثُمَّ فَلَلْتَ لِي حَدَّهُ، وَ صَيَّرْتَهُ مِنْ بَعْدِ جَمْعٍ عَدِيدٍ وَحْدَهُ، وَ أَعْلَيْتَ كَعْبِي عَلَيْهِ، وَ جَعَلْتَ مَا سَدَّدَهُ مَرْدُوداً عَلَيْهِ، فَرَدَدْتَهُ لَمْ يَشْفِ غَيْظَهُ، وَ لَمْ يَسْكُنْ غَلِيلُهُ، قَدْ عَضَّ عَلَى شَوَاهُ وَ أَدْبَرَ مُوَلِّياً قَدْ أَخْلَفَتْ سَرَايَاهُ.

و كَمْ مِنْ بَاغٍ بَغَانِي بِمَكَايِدِهِ، وَ نَصَبَ لِي شَرَكَ مَصَايِدِهِ، وَ وَكَّلَ بِي تَفَقُّدَ رِعَايَتِهِ، وَ أَضْبَأَ إِلَيَّ إِضْبَاءَ السَّبُعِ لِطَرِيدَتِهِ

انْتِظَاراً لِانْتِهَازِ الْفُرْصَهِ لِفَرِيسَتِهِ، وَ هُوَ يُظْهِرُ لِی بَشَاشَهَ الْمَلَقِ، وَ يَنْظُرُنِی عَلَی شِدّهِ الْحَنَقِ.

فَلَمّا رَأَيْتَ يَا إِلَهِی تَبارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ دَغَلَ سَرِيرَتِهِ، وَ قُبْحَ مَا انْطَوَی عَلَيهِ، أَرْكَسْتَهُ لِأُمّ رَأْسِهِ فِی زُبْيَتِهِ، وَ رَدَدْتَهُ فِی مَهْوَی حُفْرَتِهِ، فَانْقَمَعَ بَعْدَ اسْتِطَالَتِهِ ذَلِيلًا فِی رِبَقِ حِبَالَتِهِ الّتِی كَانَ يُقَدّرُ أَنْ يَرَانِی فِيهَا، وَ قَدْ كَادَ أَنْ يَحُلّ بِی لَوْ لَا رَحْمَتُكَ مَا حَلّ بِسَاحَتِهِ.

و كَمْ مِنْ حَاسِدٍ قَدْ شَرِقَ بِی بِغُصّتِهِ، وَ شَجِیَ مِنّی بِغَيْظِهِ، وَ سَلَقَنِی بِحَدّ لِسَانِهِ، وَ وَحَرَنِی بِقَرْفِ عُيُوبِهِ، وَ جَعَلَ عِرْضِی غَرَضاً لِمَرَامِيهِ، وَ قَلّدَنِی خِلَالًا لَمْ تَزَلْ فِيهِ، وَ وَحَرَنِی بِكَيْدِهِ، وَ قَصَدَنِی بِمَكِيدَتِهِ.

فَنَادَيْتُكَ يَا إِلَهِی مُسْتَغِيثاً بِكَ، وَاثِقاً بِسُرْعَهِ إِجَابَتِكَ، عَالِماً أَنّهُ لَا يُضْطَهَدُ مَنْ أَوَی إِلَی ظِلّ كَنَفِكَ، وَ لَا يَفْزَعُ مَنْ لَجَأَ إِلَی مَعْقِلِ انْتِصَارِكَ، فَحَصّنْتَنِی مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ.

و كَمْ مِنْ سَحَائِبِ مَكْرُوهٍ جَلّيْتَهَا عَنّی، وَ سَحَائِبِ نِعَمٍ أَمْطَرْتَهَا عَلَیّ، وَ جَدَاوِلِ رَحْمَهٍ نَشَرْتَهَا، وَ عَافِيَهٍ أَلْبَسْتَهَا، وَ أَعْيُنِ أَحْدَاثٍ طَمَسْتَهَا، وَ غَوَاشِی كُرُبَاتٍ كَشَفْتَهَا.

و كَمْ مِنْ ظَنّ حَسَنٍ حَقّقْتَ، وَ عَدَمٍ جَبَرْتَ، وَ صَرْعَهٍ أَنْعَشْتَ، وَ مَسْكَنَهٍ حَوّلْتَ.

كُلّ ذَلِكَ إِنْعَاماً وَ تَطَوّلًا مِنْكَ، وَ فِی جَمِيعِهِ انْهِمَاكاً مِنّی عَلَی مَعَاصِيكَ، لَمْ تَمْنَعْكَ إِسَاءَتِی عَنْ إِتْمَامِ إِحْسَانِكَ، وَ لَا حَجَرَنِی ذَلِكَ عَنِ ارْتِكَابِ مَسَاخِطِكَ، لَا تُسْأَلُ عَمّا تَفْعَلُ.

و لَقَدْ سُئِلْتَ فَأَعْطَيْتَ، وَ لَمْ تُسْأَلْ فَابْتَدَأْتَ، وَ اسْتُمِيحَ فَضْلُكَ فَمَا أَكْدَيْتَ، أَبَيْتَ يَا مَوْلَایَ إِلّا إِحْسَاناً وَ امْتِنَاناً وَ تَطَوّلًا وَ إِنْعَاماً، وَ أَبَيْتُ إِلّا تَقَحّماً لِحُرُمَاتِكَ، وَ تَعَدّياً لِحُدُودِكَ، وَ غَفْلَهً عَنْ وَعِيدِكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلَهِی مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ، وَ ذِی أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ.

هَذَا مَقَامُ مَنِ اعْتَرَفَ بِسُبُوغِ النّعَمِ، وَ قَابَلَهَا بِالتّقْصِيرِ، وَ شَهِدَ عَلَی نَفْسِهِ

بِالتّضْيِيعِ.

اللّهُمّ فَإِنّی أَتَقَرّبُ إِلَیْکَ بِالْمُحَمّدِیّهِ الرّفِیعَهِ، وَ الْعَلَوِیّهِ الْبَیْضَاءِ، وَ أَتَوَجّهُ إِلَیْکَ بِهِمَا أَنْ تُعِیذَنِی مِنْ شَرّ کَذَا وَ کَذَا، فَإِنّ ذَلِکَ لَا یَضِیقُ عَلَیْکَ فِی وُجْدِکَ، وَ لَا یَتَکَأّدُکَ فِی قُدْرَتِکَ وَ أَنْتَ عَلَی کُلّ شَیْءٍ قَدِیرٌ فَهَبْ لِی یَا إِلَهِی مِنْ رَحْمَتِکَ وَ دَوَامِ تَوْفِیقِکَ مَا أَتّخِذُهُ سُلّماً أَعْرُجُ بِهِ إِلَی رِضْوَانِکَ، وَ آمَنُ بِهِ مِنْ عِقَابِکَ، یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.

ترجمه ۴۹

ای معبود من - هدایتم کردی، پس راه صلاح را بگذاشتم، و در پی خواهش دل رفتم، و پند دادی، پس سنگین دل شدم و پند تو را ننیوشیدم، و عطای جمیل بخشیدی، پس نافرمانی کردم سپس آنچه را که از آنم برگرداننده بودی شناختم - چون تو آن را بمن شناساندی - پس آمرزش طلبیدم، تا از نافرمانیم در گذشتی، پس به گناه باز گشتم و باز در پرده غفاری و ستاریم بپوشیدی.

پس ستایش تو را - ای معبود من - من خویش را در وادیهای هلاک در افکنده ام، و در دره های تلف وارد شده ام، و در آن وادیها و دره ها به مظاهر قهرت بر خورده ام، و با فرود آمدن در آن با عقوبت هایت مواجه شده ام، و وسیله ام به سوی تو توحید است، و دستاویز آن است که چیزی را با تو شریک نساخته ام، و با تو معبودی نگرفته ام، و اکنون جان خویش را به سویت گریزانده ام و گریزگاه شخص بدکار و پناهگاه فرد تبه روزگاری که بهره اش را از کف داده، و بست نشین گشته آستان تو است، پس چه بسا دشمنی که شمشیر عداوتش را بر من برهنه ساخت، و دم تیغش را برای من تیز کرد، و سرنیزه اش را

به قصـد جان من تند ساخت، و زهرهای جانکاهش را برای کام من در آب ریخت، و مرا آماج تیرهای بر کمان نهاده اش قرار داد، و چشم مراقبتش از من نخفت، و در دل آورد که گزنـدی بمن رسانـد، و تلخابه مرارت خود را به کامم افشانـد، پس تو - ای معبود من - ناتوانیم را از تحمل رنجهای گران، و عجز مرا از انتقام کشیدن از آنکه در جنگ خود آهنگ من کرده بود، و تنهائیم را در برابر بسیاری عده کسی که با من دشمنی نموده بود، و در حین غفلت من در کمین گرفتار کردن من نشسته بود، در نظر گرفتی تا به یاریم آغاز کردی، و پشتم را به نیرویت محکم ساختی.

آنگاه حدت او را شکستی، و پس از آنکه در حمایت گروهی انبوه بود، او را تنها ساختی، و مرا بر او پیروز گرداندی، و تیری را که به قصـد من بر کمـان نهـاده بود، به سوی خودش باز گردانـدی، و بـدون آنکه خشـمش را شـفا دهـد و کینه اش را فرو نشانـد، او را باز گردانـدی تا به ناچار سـر انگشـتان خود را به دنـدان بگزیـد، و در آن حال که سپاهیانش و کمین هایش با او خلف کردند روی از مصاف بر تافت و چه بسا ستمکاری که با مکرهای خود درباره من ستم کرد، و دامهای شکارش را بر سر راه من بگسترد، و جستجوی جاسوسی خود را بر من بگماشت، و همچون درنده ای که به انتظار شکارش کمین کند در کمین من بنشست، در حالی که خوشرویی چاپلوسی را برایم اظهار همی کرد، و با شدت کینه بر

من همی نگریست، پس چون تو - ای معبود من - که منزه و بلند بارگاهی، فساد باطن و زشتی اندیشه اش را دیدی. او را با مغز در آن گودال که برای شکار کنده بود نگونسار کردی و در پرتگاه حفره اش در افکندی، تا پس از سرکشیش در بند دامی که دیدن مرا در آن برآورد می کرد، به ذلت در افتاد، و حقا که اگر رحمت تو نمی بود، نزدیک بود که آنچه به او وارد شد بر من وارد شود.

و چه بسا حسودی که به سبب من غصه گلوگیرش شد، و شدت خشمش در گلویش پیچید، و با نیش زبانش مرا آزرد، و به تهمت عیوبی که در وجود خود داشت بر من طعنه زد، و آبروی مرا آماج تیرهای کینه خود ساخت، و صفاتی را به گردن من نهاد که پیوسته در وجودش بود و به نیرنگ خود سینه ام را به خشم بینباشت، و با مکر خود آهنگ من کرد.

پس من تو را ندا دادم - ای معبود من - در حالی که از تو فریادرسی می خواستم، و به سرعت اجابتت اطمینان داشتم، و می دانستم که هر کس در سایه حمایت تو جا گرفت ستم زده نمی شود، و هر کس به پناهگاه انتقام تو ملتجی شد نمی هراسد.

پس تو مرا به قدرت خود از شدت او محفوظ داشتی.

و چه بسا ابرهای مکروهی که آن را از افق زندگی من بر طرف کردی! و چه بسا ابرهای نعمت که بر من باراندی! و چه جویهای رحمت که در کشتزار زندگیم روان ساختی! و چه جامه های عافیت که بر من پوشیدی! و چه چشمهای حوادث که به سوی

من متوجه بود و تو آنها را کور ساختی! و چه پرده های غم که تو آنها را از دل من برداشتی! و چه بسا حسن ظنی که آن را به تحقیق پیوستی! و فقری که آن را تـدارک نمودی! و در افتـادنی که مرا از آن برداشتی! و مسـکنتی که یکبـاره آن را به انعام و تفضل از جانب خود مبدل کردی، همگی آن عطایا و مواهب از جانب تو ارمغان انعام و احسان بود، و در همگی این موارد از جـانب من سرسـختی در نافرمـانی تو همی افزود! نه بـد کرداری من تو را از اتمـام احسـانت بـازداشت، و نه آن همه احسـان و تفضل مرا از ارتکاب موجبات خشم تو منع کرد! تو در کرده خود مسـئول نیستی و به جلال تو قسم که چون از تو مسألت شده عطـا کرده ای، و در آن حـال که مورد مسألت واقع نشـده ای، خود به بخشـش آغـاز نموده ای، و چون فضل تو طلبیـده شـد، نعمت اندک نبخشیده ای. تو ابا کرده ای - ای مولای من - مگر از احسان و اکرام و تفضل و انعام.

و من ابا کرده ام، مگر از در افکندن خود در محرماتت و تعدی از حدودت و غفلت از تهدیدت.

پس سـتایش تو را است - ای خـدای من - که مقتـدری هستی که مغلوب نمی شوی، و مهلت دهنده ای هستی که شـتاب نمی کنی، این مقـام که من اکنون در آن به پـا خاسـته ام، مقـام کسـی است که به فراوانی نعمتهـا اعـتراف نموده و آن را به تقصـیر مقابله کرده، و درباره خود به تضییع احکام و سنن تو و تباه کردن عمر خویش گواهی داده.

خدایا،

پس به وسیله مقام رفیع محمد صلی الله علیه و آله و ولایت کریمه علوی به تو تقرب می جویم، و به واسطه آن دو به سویت رو می آورم، که مرا از شر آنچه از آن به تو پناه برده می شود پناه دهی، زیرا که این کار تو را در برابر قدرتت دچار سختی نمی سازد.

و تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری.

پس از رحمت و دوام توفیق خود بهره ای بمن ببخش که آن را نردبان بر آمدن به سطح خشنودی تو سازم، و به وسیله آن از عقوبتت ایمن شوم.

ای مهربانترین مهربانان.

۵۰ – نیایش، در مقام خوف و خشیت

(۵۰) وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السّلَامُ فِی الرّهْبَةِ:

اللّهُمّ إِنّکَ خَلَقْتَنِی سَوِیّاً، وَ رَبّیْتَنِی صَغِیراً، وَ رَزَقْتَنِی مَکْفِیّاً

اللّهُمّ إِنّی وَجَدْتُ فِیمَا أَنْزَلْتَ مِنْ کِتَابِکَ، وَ بَشّرْتَ بِهِ عِبَادَکَ أَنْ قُلْتَ یَا عِبَادِیَ الّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ، إِنّ اللّهَ یَغْفِرُ الذّنُوبَ جَمِیعاً، وَ قَدْ تَقَدّمَ مِنّی مَا قَدْ عَلِمْتَ وَ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّی فَوَا سَوْأَتَاهْ مِمّا أَحْصَاهُ عَلَیّ کِتَابُکَ فَلَوْ لَا الْمَوَاقِفُ الّتِی أُؤَمّلُ مِنْ عَفْوِکَ الّذِی شَمِلَ کُلّ شَیْءٍ لَأَلْقَیْتُ بِیَدِی، وَ لَوْ أَنّ أَحداً اسْتَطَاعَ الْهَرَبَ مِنْ رَبّهِ لَکُنْتُ أَنَا أَحَقّ بِالْهَرَبِ مِنْکَ، وَ أَنْتَ لَا تَخْفَی عَلَیْکَ خَافِیَهٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السّمَاءِ إِلّا أَتَیْتَ بِهَا، وَ کَفَی بِکَ جَازِیاً، وَ کَفَی بِکَ حَسِیباً.

اللّهُمّ إِنّکَ طَالِبِی إِنْ أَنَا هَرَبْتُ، وَ مُدْرِکِی إِنْ أَنَا فَرَرْتُ، فَهَا أَنَا ذَا بَیْنَ یَدَیْکَ خَاضِعٌ ذَلِیلٌ رَاغِمٌ، إِنْ تُعَذّبْنِی فَإِنّی لِذَلِکَ أَهْلٌ، وَ هُوَ یَا رَبّ مِنْکَ عَدْلٌ، وَ إِنْ تَعْفُ عَنّی فَقَدِیماً شَمَلَنِی عَفْوُکَ، وَ أَلْبَسْتَنِی عَافِیَتَکَ.

فَأَسْأَلُکَ اللّهُمّ بِالْمَخْزُونِ مِنْ أَسْمَائِکَ، وَ بِمَا وَارَتْهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهَائِکَ، إِلّا

رَحِمْتَ هَـٰذِهِ النَّفْسَ الْجَزُوعَهَ، وَ هَـٰذِهِ الرِّمَّهَ الْهَلُوعَهَ، الَّتِی لَا تَسْتَطِیعُ حَرَّ شَمْسِکَ، فَکَیْفَ تَسْتَطِیعُ حَرَّ نَارِکَ، وَ الَّتِی لَا تَسْتَطِیعُ صَوْتَ رَعْدِکَ، فَکَیْفَ تَسْتَطِیعُ صَوْتَ غَضَبِکَ فَارْحَمْنِیَ اللَّهُمَّ فَإِنِّی امْرُؤٌ حَقِیرٌ، وَ خَطَرِی یَسِیرٌ، وَ لَیْسَ عَذَابِی مِمَّا یَزِیدُ فِی مُلْکِکَ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ، وَ لَوْ أَنَّ عَذَابِی مِمَّا یَزِیدُ فِی مُلْکِکَ لَسَأَلْتُکَ الصَّبْرَ عَلَیْهِ، وَ أَحْبَبْتُ أَنْ یَکُونَ ذَلِکَ لَکَ، وَ لَکِنْ سُلْطَانُکَ اللَّهُمَّ أَعْظَمُ، وَ مُلْکُکَ أَدْوَمُ مِنْ أَنْ تَزِیدَ فِیهِ طَاعَهُ الْمُطِیعِینَ، أَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ مَعْصِیَهُ الْمُذْنِبِینَ.

فَارْحَمْنِی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ، وَ تَجَاوَزْ عَنِّی یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ، وَ تُبْ عَلَیَّ، إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ.

ترجمه دعای ۵۰

خدایا، تو مرا کامل و بی عیب آفریدی، و در خردی پروردی، و از رنج بردن در طلب روزی بی نیاز کردی.

خدایا، من در کتابی که فرو فرستاده ای و بندگان را به آن بشارت داده ای، یافته ام که گفته ای:

«ای بندگان من که درباره خود اسراف کرده اید، از رحمت خدا ناامید مشوید، زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد» و پیش از این از من اعمالی سر زده که تو دانسته ای، و از من به آن داناتری.

پس وای به رسوائی من از آنچه نامه تو بر من شمرده است! پس اگر نبود مواردی از عفو عالم گیرت که به آن امیدوارم، خود را از دست می دادم.

و اگر کسی را یارای فرار از پروردگارش می بود، هر آینه من به گریختن از تو سزاوارتر بودم.

و تو هیچ رازی در زمین و در آسمان از نظرت پوشیده نیست، و آن را در روز رستاخیز حاضر می سازی، و از هر جزا دهنده و محاسبی بی نیازی.

خدایا، همانا که تو جوینده منی اگر بگریزم، و دریابنده منی اگر فرار

کنم.

پس اینک منم در پیشگاهت، فروتن و خوار و روی بر خاک نهاده، اگر عذابم کنی پس من سزاوار آنم، و آن از طرف تو ای پروردگار من عدل است.

و اگر از من در گذری پس از دیر باز عفوت مرا فرا گرفته است و تو جامه عافیتت را بر من پوشانیده ای.

پس از تو مسألت می کنم - خدایا - به نامهای اندوخته ات، و به آن جمالت که پرده های جلال آن را پوشیده است که در حال آسایش و رنج رحمت آوری بر این جان بی تاب، و این مشت استخوان سست بی طاقتی که تاب حرارت آفتاب ندارد، پس چگونه تاب حرارت آفتاب ندارد، پس چگونه تاب حرارت دوزخ تو می آورد و آنکه طاقت بانگ رعد تو را نمی آرد، پس چگونه شنیدن غریو خشم تو را می تواند.

پس رحم کن بر من - ای خدای من - زیرا که من فردی حقیرم، و قدر من اندک است، و عذابم چیزی نیست که به وزن ذره ای در پادشاهی تو بیفزاید و اگر عذاب من در پادشاهی تو می افزود، هر آینه نیروی صبر بر آن را از تو می خواستم، و دوست داشتم که آن فزونی تو را باشد. ولی پادشاهی تو خدایا، بزرگتر، و سلطنت با دوام تر، از آن است که طاعت اطاعت کنندگان در آن بیفزاید، یا نافرمانی گنهکاران از آن بکاهد، پس بر من رحم کن، ای مهربانترین مهربانان، و از من در گذر، ای صاحب جلال و اکرام، و توبه ام را بپذیر زیرا که توئی آن توبه پذیر مهربان.

۵۱ – نیایش، در تضرع و زاری

(۵۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي التَّضَرُّعِ وَ الِاسْتِكَانَةِ:

إِلَهِي أَحْمَدُكَ وَ أَنْتَ لِلْحَمْدِ أَهْلٌ عَلَى حُسْنِ

صَنِيعِـكَ إِلَيّ، وَ سُـبُوغِ نَعْمَائِكَ عَلَيّ، وَ جَزِيلِ عَطَائِكَ عِنْدِي، وَ عَلَى مَا فَضّلْتَنِي بِهِ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ أَسْـبَغْتَ عَلَيّ مِنْ نِعْمَتِكَ، فَقَدِ اصْطَنَعْتَ عِنْدِي مَا يَعْجِزُ عَنْهُ شُكْرِي.

و لَوْ لَا إِحْسَانُكَ إِلَيّ وَ سُـبُوغُ نَعْمَائِكَ عَلَيّ مَا بَلَغْتُ إِحْرَازَ حَظّي، وَ لَا إِصْلَاحَ نَفْسِي، وَ لَكِنّكَ ابْتَدَأْتَنِي بِالْإِحْسَانِ، وَ رَزَقْتَنِي فِي أُمُورِي كُلّهَا الْكِفَايَةَ، وَ صَرَفْتَ عَنّي جَهْدَ الْبَلَاءِ، وَ مَنَعْتَ مِنّي مَحْذُورَ الْقَضَاءِ.

إِلَهِي فَكَمْ مِنْ بَلَاءٍ جَاهِدٍ قَدْ صَـرَفْتَ عَنّي، وَ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَابِغَةٍ أَقْرَرْتَ بِهَا عَيْنِي، وَ كَمْ مِنْ صَـنِيعَةٍ كَرِيمَةٍ لَكَ عِنْدِي أَنْتَ الّذِي أَجَبْتَ عِنْدَ الِاضْطِرَارِ دَعْوَتِي، وَ أَقَلْتَ عِنْدَ الْعِثَارِ زَلّتِي، وَ أَخَذْتَ لِي مِنَ الْأَعْدَاءِ بِظُلَامَتِي.

إِلَهِي مَا وَجَـدْتُكَ بَخِيلًا حِينَ سَأَلْتُكَ، وَ لَا مُنْقَبِضاً حِينَ أَرَدْتُكَ، بَـلْ وَجَـدْتُكَ لِدُعَائِي سَامِعاً، وَ لِمَطَالِبِي مُعْطِياً، وَ وَجَـدْتُ نُعْمَاكَ عَلَيّ سَابِغَةً فِي كُلّ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِي وَ كُلّ زَمَانٍ مِنْ زَمَانِي، فَأَنْتَ عِنْدِي مَحْمُودٌ، وَ صَنِيعُكَ لَدَيّ مَبْرُورٌ. تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَ لِسَانِي وَ عَقْلِي، حَمْداً يَبْلُغُ الْوَفَاءَ وَ حَقِيقَةَ الشّكْرِ، حَمْداً يَكُونُ مَبْلَغَ رِضَاكَ عَنّي، فَنَجّنِي مِنْ سُخْطِكَ.

يَا كَهْفِي حِينَ تُعْيِينِي الْمَـذَاهِبُ وَ يَا مُقِيلِي عَـثْرَتِي، فَلَوْ لَا سَتْرُكَ عَوْرَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَ يَا مُؤَيّدِي بِالنّصْرِ، فَلَوْ لَا نَصْـرُكَ إِيّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ، وَ يَا مَنْ وَضَـعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَـذَلّةِ عَلَى أَعْنَاقِهَا، فَهُمْ مِنْ سَـطَوَاتِهِ خَائِفُونَ، وَ يَا أَهْلَ التّقْوَى، وَ يَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْفُوَ عَنّي، وَ تَغْفِرَ لِي فَلَسْتُ بَرِيئاً فَأَعْتَذِرَ، وَ لَا بِذِي قُوّةٍ فَأَنْتَصِرَ، وَ لَا مَفَرّ لِي فَأَفِرّ.

و أَسْـتَقِيلُكَ عَثَرَاتِي، وَ أَتَنَصّلُ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِيَ الّتِي قَدْ أَوْبَقَتْنِي، وَ أَحَاطَتْ بِي فَأَهْلَكَتْنِي، مِنْهَا فَرَرْتُ إِلَيْكَ رَبّ تَائِباً فَتُبْ عَلَيّ، مُتَعَوّذاً

فَأَعِذْنِی، مُسْتَجِیراً فَلَا تَخْذُلْنِی، سَائِلًا فَلَا تَحْرِمْنِی مُعْتَصِماً فَلَا تُسْلِمْنِی، دَاعِیاً فَلَا تَرُدَّنِی خَائِباً. دَعَوْتُکَ یَا رَبِّ مِسْکِیناً، مُسْتَکِیناً، مُشْفِقاً، خَائِفاً، وَجِلًا، فَقِیراً، مُضْطَرّاً إِلَیْکَ. أَشْکُو إِلَیْکَ یَا إِلَهِی ضَعْفَ نَفْسِی عَنِ الْمُسَارَعَهِ فِیمَا وَعَدْتَهُ أَوْلِیَاءَکَ، وَ الْمُجَانَبَهِ عَمّا حَذَّرْتَهُ أَعْدَاءَکَ، وَ کَثْرَهَ هُمُومِی، وَ وَسْوَسَهَ نَفْسِی.

إِلَهِی لَمْ تَفْضَحْنِی بِسَرِیرَتِی، وَ لَمْ تُهْلِکْنِی بِجَرِیرَتِی، أَدْعُوکَ فَتُجِیبُنِی وَ إِنْ کُنْتُ بَطِیئاً حِینَ تَدْعُونِی، وَ أَسْأَلُکَ کُلَّمَا شِئْتُ مِنْ حَوَائِجِی، وَ حَیْثُ مَا کُنْتُ وَضَعْتُ عِنْدَکَ سِرِّی، فَلَا أَدْعُو سِوَاکَ، وَ لَا أَرْجُو غَیْرَکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ، تَسْمَعُ مَنْ شَکَا إِلَیْکَ، وَ تَلْقَی مَنْ تَوَکَّلَ عَلَیْکَ، وَ تُخَلِّصُ مَنِ اعْتَصَمَ بِکَ، وَ تُفَرِّجُ عَمَّنْ لَاذَ بِکَ.

إِلَهِی فَلَا تَحْرِمْنِی خَیْرَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولَی لِقِلَّهِ شُکْرِی، وَ اغْفِرْ لِی مَا تَعْلَمُ مِنْ ذُنُوبِی.

إِنْ تُعَذِّبْ فَأَنَا الظَّالِمُ الْمُفَرِّطُ الْمُضَیِّعُ الْآثِمُ الْمُقَصِّرُ الْمُضَجِّعُ الْمُغْفِلُ حَظَّ نَفْسِی، وَ إِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.

ترجمه دعای ۵۱

ای معبود من تو را می ستایم و تو شایان ستایشی، در برابر احسان کاملت نسبت به من، و فراوانی نعمتهایت بر من، و بسیاری عطایت درباره من، و بر رحمتی که مرا به آن برتری داده ای، و نعمتی که بر من سرشار ساخته ای.

زیرا چندان درباره ام احسان کرده ای که شکر من از آن قاصر است.

و اگر احسان تو نسبت بمن و سرشاری نعمتهایت بر من نمی بود، به احراز بهره خود و به اصلاح نفس خود نمی رسیدم. ولی تو درباره ام احسان آغاز کردی، و از رنج کوشش در کفایت امورم بی نیازم ساختی، و مشقت بلا را از من برگردانـدی، و قضای خوفناک را از من باز داشتی - ای معبود من - پس چه بسا بلای مشقت باری که آن را از

من برگرداندی! و چه بسا نعمت سرشاری، که چشمم را به آن روشن ساختی و چه بسا احسان بزرگی که از آن تو نزد من است! توئی که هنگام بیچارگی دعایم را اجابت کردی.

و هنگام در افتادن به گناه از لغزشم در گذشتی، و حقم را از ستمکاران باز ستاندی.

ای معبود من - من آنگاه که از تو مسألت کردم تو را بخیل ندیدم.

و چون آهنگ تو کردم تو را گرفته نیافتم. بلکه تو را نسبت به دعایم شنونده و درباره خواهشهایم عطا کننده یافتم، نعمتهایت را در هر حال از حالاتم و در هر زمان از زمانهایم بر خود سرشار یافتم، از این رو تو نزد من ستوده ای، و احسانت پیش من مشکور است. جان و زبان و عقل من تو را همی سایند، چنان ستایش که به پایگاه کمال و به کنه شکر رسد، چنان ستایش که در حد خشنودی تو از من فراز آید.

پس در آن وقت که تعدد راهها مرا خسته سازد، و ای در گذرنده از لغزش من، که اگر عیب پوشی تو درباره من نمی بود هر آینه از رسوا شدگان می بودم، و ای دستگیر من از سر یاری، که اگر یاریت نسبت به من نمی بود هر آینه از مغلوبان می بودم.

و ای کسی که پادشاهان در پیشگاهش یوغ مذلت را به گردنهاشان نهاده اند، و از این رو از حمله هایش ترسانند.

و ای سزاوار پرهیزگاری.

و ای کسی که نامهای نیکو مخصوص او است.

از تو مسألت می کنم که از من در گذری و مرا بیامرزی زیرا من بی گناه نیستم که در برابر مؤاخذه تو حجت آورم، و نیرومند نیستم که غلبه کنم و

گریز گاهی نـدارم که بگریزم، و از تو می خواهم که از لغزشـهایم در گـذری، و پوزش و بیزاری می جویم از آن گناهانم که مرا گرفتار ساخته، و بر من احاطه کرده، چندان که نابودم ساخته. از شـر آن گناهان - ای پروردگار من - به حال توبه به سوی تو گریخته ام، پس توبه ام را بپذیر و به حال پناه جستن، پس پناهم ده، و به حال زینهار خواستن، پس خوارم مگذار، و به حال سؤال، پس محرومم مگردان، و به حال دست به دامن شـدن، پس به دشـمن تسـلیمم مکن، و به حال خواهش، پس ناامیدم باز مگردان. تو را خوانـدم - ای پروردگـار من - در حـالی که مسـکین و زار و ترسـنده و هراسان و نگران و فقیر و بیچاره آسـتان توئم.

به تو شـکایت می کنم - ای معبود من - از ناتوانی خود در شـتاب کردن به سوی آنچه به دوسـتانت وعـده دادی، و در دوری گزیدن از آنچه دشـمنانت را از آن بیم داده ای، شـکایت می کنم از بسـیاری غم هایم، و از وسوسه نفسم - ای معبود من - تو مرا به نیت بـدم رسوا نکردی، و به گنـاهم هلاـک نسـاختی. تو را می خوانم، پس مرا اجابت می کنی، اگر چه چون تو مرا می خوانی در اجابتت کند باشم و هر حاجتی که دارم از تو می خواهم، و هر کجا باشم راز خود را پیش تو می سپارم.

پس جز تو را نمی خوانم و به غیر تو امید ندارم.

لبیـک لبیک!، تو می شـنوی شـکایت کسـی را که شـکایت نزد تو آورد، و رو می آوری به کسـی که بر تو توکل کنـد، و می رهانی هر که را

به پنـاه لطف تو در آیـد و بلا را بر طرف می کنی از هر که به تو پناه می آورد. - ای معبود من - پس مرا به علت ناسپاسـیم از خیر جهـان و این جهان محروم مکن، و آن گناهانم را که می دانی بیامرز. اگر عـذاب فرمائی پس به علت آن است که من آن ستمکار سهل انگار اهمال پیشه گناهکار کوتاهی کننده فرو گذارنده به غفلت گذارنده ی بهره خویشم.

و اگر بیامرزی، پس به سبب آن است که تو مهربان ترین مهربانانی.

۵۲ – نیایش، در مقام اصرار به طلب از خدای تعالی

(۵۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِي الْإِلْحَاحِ عَلَى اللّهِ تَعَالَى:

يَا اللّهُ الّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السّمَاءِ، وَ كَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ يَا إِلَهِي مَا أَنْتَ خَلَقْتَهُ، وَ كَيْفَ لَا تُحْصِي مَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ، أَوْ كَيْفَ يَغِيبُ عَنْكَ مَا أَنْتَ تُدَبّرُهُ، أَوْ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَهْرُبَ مِنْكَ مَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ إِلّا بِرِزْقِكَ، أَوْ كَيْفَ يَنْجُو مِنْكَ مَنْ لَا مَذْهَبَ لَهُ فِي غيْرِ مُلْكِكَ.

سُبْحَانَكَ أَخْشَى خَلْقِكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ، وَ أَخْضَعُهُمْ لَكَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ، وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْكَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ يَعْبُدُ غَيْرَكَ سُبْحَانَكَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ أَشْرَكَ بِكَ، وَ كَذّبَ رُسُلَكَ، وَ لَيْسَ يَسْتَطِيعُ مَنْ كَرِهَ قَضَاءَكَ أَنْ يَرُدّ أَمْرَكَ، وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذّبَ بِقُدْرَتِكَ، وَ لَا يَفُوتُكَ مَنْ عَبَدَ غَيْرَكَ، وَ لَا يُعَمّرُ فِي الدّنْيَا مَنْ كَرِهَ لِقَاءَكَ.

سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ، وَ أَقْهَرَ سُلْطَانَكَ، وَ أَشَدّ قُوّتَكَ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَكَ سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ الْمَوْتَ مَنْ وَحّدَكَ وَ مَنْ كَفَرَ بِكَ، وَ كُلّ ذَائِقُ الْمَوْتِ، وَ كُلّ صَائِرٌ إِلَيْكَ، فَتَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ لَا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ. آمَنْتُ

بِکَ، وَ صَدّقْتُ رُسُلَکَ، وَ قَبِلْتُ کِتَابَکَ، وَ کَفَرْتُ بِکَلّ مَعْبُودٍ غَیْرِکَ، وَ بَرِئْتُ مِمّنْ عَبَدَ سِوَاکَ.

اللّهُمّ إِنّی أُصْبِحُ وَ أُمْسِی مُسْتَقِلّا لِعَمَلِی، مُعْتَرِفاً بِذَنْبِی، مُقِرّاً بِخَطَایَایَ، أَنَا بِإِسْرَافِی عَلَی نَفْسِی ذَلِیلٌ، عَمَلِی أَهْلَکَنِی، وَ هَوَایَ أَرْدَانِی، وَ شَهَوَاتِی حَرَمَتْنِی.

فَأَسْأَلُکَ یَا مَوْلَایَ سُؤَالَ مَنْ نَفْسُهُ لَاهِیَةٌ لِطُولِ أَمَلِهِ، وَ بَدَنُهُ غَافِلٌ لِسُکُونِ عُرُوقِهِ، وَ قَلْبُهُ مَفْتُونٌ بِکَثْرَةِ النّعَمِ عَلَیْهِ، وَ فِکْرُهُ قَلِیلٌ لِمَا هُوَ صَائِرٌ إِلَیْهِ. سُؤَالَ مَنْ قَدْ غَلَبَ عَلَیْهِ الْأَمَلُ، وَ فَتَنَهُ الْهَوَی، وَ اسْتَمْکَنَتْ مِنْهُ الدّنْیَا، وَ أَظَلّهُ الْأَجَلُ، سُؤَالَ مَنِ اسْتَکْثَرَ ذُنُوبَهُ، وَ اعْتَرَفَ بِخَطِیئَتِهِ، سُؤَالَ مَنْ لَا رَبّ لَهُ غَیْرُکَ، وَ لَا وَلِیّ لَهُ دُونَکَ، وَ لَا مُنْقِذَ لَهُ مِنْکَ، وَ لَا مَلْجَأَ لَهُ مِنْکَ، إِلّا إِلَیْکَ.

إِلَهِی أَسْأَلُکَ بِحَقّکَ الْوَاجِبِ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ، وَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الّذِی أَمَرْتَ رَسُولَکَ أَنْ یُسَبّحَکَ بِهِ، وَ بِجَلَالِ وَجْهِکَ الْکَرِیمِ، الّذِی لَا یَبْلَی وَ لَا یَتَغَیّرُ، وَ لَا یَحُولُ وَ لَا یَفْنَی، أَنْ تُصَلّیَ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ أَنْ تُغْنِیَنِی عَنْ کُلّ شَیْءٍ بِعِبَادَتِکَ، وَ أَنْ تُسَلّیَ نَفْسِی عَنِ الدّنْیَا بِمَخَافَتِکَ، وَ أَنْ تُثْنِیَنِی بِالْکَثِیرِ مِنْ کَرَامَتِکَ بِرَحْمَتِکَ.

فَإِلَیْکَ أَفِرّ، و مِنْکَ أَخَافُ، وَ بِکَ أَسْتَغِیثُ، وَ إِیّاکَ أَرْجُو، وَ لَکَ أَدْعُو، وَ إِلَیْکَ أَلْجَأُ، وَ بِکَ أَثِقُ، وَ إِیّاکَ أَسْتَعِینُ، وَ بِکَ أُومِنُ، وَ عَلَیْکَ أَتَوَکّلُ، وَ عَلَی جُودِکَ وَ کَرَمِکَ أَتّکِلُ.

ترجمه دعای ۵۲

ای خدائی که چیزی در آسمان و زمین بر تو پوشیده نمی ماند، و چگونه بر تو پوشیده بماند - ای معبود من - آنچه تو خود آن را آفریده ای؟

و چگونه نشناسی آنچه را که تو خود ساخته ای، یا چگونه از نظر تو غائب شود آنچه تو آن را به عنایت

خود روبراه می سازی؟

یا چگونه می تواند از تو بگریزد کسی که جز به روزی تو حیات ندارد؟

یا چگونه از تو نجات یابد آنکه در غیر ملک تو راهی نمی یابد، منزهی تو! ترسنده ترین خلق تو، در پیشگاه جلالت داناترین آنها نسبت به تو است، و خاضع ترین ایشان در مقام عظمت تو عامل ترین ایشان به طاعت تو است، و خوارترین ایشان در نظر تو کسی است که تو او را روزی می دهی و او غیر تو را عبادت می کند.

منزهی تو، هر که به تو شرک آورد و پیغمبرانت را تکذیب کند از پادشاهی تو نمی کاهد و هر که حکم تو را نپسندد نمی تواند فرمانت را رد کند، و هر که قدرتت را انکار کند، خود را از غلبه قدرت تو باز نمی دارد و هر که غیر تو را بندگی کند از دست مؤاخذه تو بدر نمی رود و هر که لقای تو را مکروه دارد در دنیا جاوید زیست نمی کند.

منزهی تو، چه عظیم است شأن تو! و چه قاهر است پادشاهی تو! و چه سخت است نیروی تو! و چه نافذ است فرمان تو! منزهی تو، همه آفریدگانت را به مرگ محکوم کرده ای، چه آن کس که تو را به توحید بستاید، و چه آن کس که تو را انکار کند، و ایشان همگی چشنده ی مرگند، و یکسره به سوی تو باز گردنده اند، پس تو از هر نقص و عیب منزهی و از همگان برتری. نیست معبودی جز تو که تنهائی و شریکی نداری. به تو ایمان آوردم و پیغمبرانت را تصدیق کردم، و کتابت را پذیرفتم، و بهر معبودی جز تو کافر شدم، و از هر که غیر

تو را پرستید بیزار گشتم.

خدایا من صبح و شام می کنم در حالی که عمل خود را اندک می شمارم، و به گناه خود معترفم، و به خطاهای خود مقرم.

من به سبب اسرافم درباره خویش خوارم. عملم دستخوش هلاکم ساخته، و هوای نفسم مرا بمیرانده، و شهواتم محرومم کرده، پس از تو مسألت می کنم - ای مولای من - مانند سؤال کسی که نفس او به علت درازی آرزویش غافل است، و بدنش به سبب تن پروریش بی خبر و بی حرکت و دلش به علت فزونی نعمتهایش گرفتار است، و اندیشه اش نسبت به فرجام کارش کم است، مانند سؤال کسی که آرزو بر او چیره شده و هوای نفس گرفتارش ساخته، و دنیا بر او دست یافته، و مرگ بر او سایه انداخته است. مانند سؤال کسی که گناهان خود را بسیار شمرده، و به خطای خود اعتراف کرده، مانند سؤال کسی که پروردگاری جز تو و دوستی غیر از تو ندارد، و رهاننده ای برای او از تو، و پناهگاهی برای او از تو جز به سوی تو نیست - ای معبود من - تو را مسألت می کنم بحق واجب و لازمت، بر همه آفریدگانت و به آن نام بزرگت که پیغمبرت را فرمان دادی تا تو را به آن نام تسبیح کند و بزرگی ذات بزرگوار تو که کهنه نمی شود و دیگرگون نمی گردد، و تغییر حال نمی دهد، و فنا نمی پذیرد، که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد، و مرا به عبادت خود از هر چیزی بی نیاز کنی، و با ترس خود دل مرا از دنیا سرد سازی، و به رحمت خود با ارمغانهای فراوان کرامت خود

باز گردانی، زیرا که من به سوی تو می گریزم، و از تو می ترسم و از تو فریاد رسی می خواهم.

و به تو امیدوارم و تو را می خوانم و به سوی تو پناه می آورم.

و به تو اطمینان دارم، و از تو مدد می طلبم، و به تو می گروم، و بر تو توکل می کنم، و بر جود و کرم تو اعتماد می ورزم.

۵۳ – نیایش، در تذلل ب پیشگاه خدای عز و جل

(۵۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي التَّذَلُّلِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

رَبِّ أَفْحَمَتْنِي ذُنُوبِي، وَ انْقَطَعَتْ مَقَالَتِي، فَلَا حُجَّةَ لِي، فَأَنَا الْأَسِيرُ بِبَلِيَّتِي، الْمُرْتَهَنُ بِعَمَلِي، الْمُتَرَدِّدُ فِي خَطِيئَتِي، الْمُتَحَيِّرُ عَنْ قَصْدِي، الْمُنْقَطَعُ بِي. قَدْ أَوْقَفْتُ نَفْسِي مَوْقِفَ الْأَذِلَّاءِ الْمُذْنِبِينَ، مَوْقِفَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُتَجَرِّينَ عَلَيْكَ، الْمُسْتَخِفِّينَ بِوَعْدِكَ سُبْحَانَكَ أَيَّ جُرْأَةٍ اجْتَرَأْتُ عَلَيْكَ، وَ أَيَّ تَغْرِيرٍ غَرَّرْتُ بِنَفْسِي مَوْلَايَ ارْحَمْ كَبْوَتِي لِحُرِّ وَجْهِي وَ زَلَّةَ قَدَمِي، وَ عُدْ بِحِلْمِكَ عَلَى جَهْلِي وَ بِإِحْسَانِكَ عَلَى إِسَاءَتِي، فَأَنَا الْمُقِرُّ بِذَنْبِي، الْمُعْتَرِفُ بِخَطِيئَتِي، وَ هَذِهِ يَدِي وَ نَاصِيَتِي، أَسْتَكِينُ بِالْقَوَدِ مِنْ نَفْسِي، ارْحَمْ شَيْبَتِي، وَ نَفَادَ أَيَّامِي، وَ اقْتِرَابَ أَجَلِي وَ ضَعْفِي وَ مَسْكَنَتِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي.

مَوْلَايَ وَ ارْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثَرِي، وَ امَّحَى مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي، وَ كُنْتُ مِنَ الْمَنْسِيِّينَ كَمَنْ قَدْ نُسِيَ مَوْلَايَ وَ ارْحَمْنِي عِنْدَ تَغَيُّرِ صُورَتِي وَ حَالِي إِذَا بَلِيَ جِسْمِي، وَ تَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي، وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي، يَا غَفْلَتِي عَمَّا يُرَادُ بِي.

مَوْلَايَ وَ ارْحَمْنِي فِي حَشْرِي وَ نَشْرِي، وَ اجْعَلْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَعَ أَوْلِيَائِكَ مَوْقِفِي، وَ فِي أَحِبَّائِكَ مَصْدَرِي، وَ فِي جِوَارِكَ مَسْكَنِي، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۵۳

ای پروردگار من، گناهانم مرا خاموش ساخته، و رشته گفتارم را بگسیخته است، زیرا حجتی برایم نمانده است، و از این رو به بلیه خود اسیر، و به کردار خود در گرو، و در خطای خود سرگشته، و از مقصد خود سرگردان و در راه درمانده ام هم اکنون نفس خویش را در موقف ذلیلان گناهکار داشته ام، در موقف بدبختانی که بر تو جری شده اند، و وعده تو را سرسری شمرده اند.

منزهی تو! به چه جرأت بر تو دلیری کردم؟!

و به کدام فریب خود را به مهلکه افکندم؟!

مولای من،

رحمت آور بر زمین خوردنم با صفحه صورتم، و بر لغزیدن گامم و ببخش به حلم خود بر نادانیم، و به احسان خود بر بدکرداریم.

زیرا منم که به گناه خود مقر، و به خطای خود معترفم، و این دست و سر من است که برای قصاص از نفس خویش آن را به زاری تسلیم کرده ام. بر پیری و به آخر رسیدن عمر و نزدیک شدن مرگ و ناتوانی و مسکینی و بیچارگیم رحمت آور.

ای مولای من، و چون نشان من از دنیا منقطع شود، و یادم از میان آفریدگان محو گردد، و همچون کسی که یکباره از یاد برود، از فراموش شدگان گردم، بر من رحمت آور ای مولای من و هنگام دیگرگون شدن صورت و حالم، آنگاه که بدنم بپوسد، و اعضایم از هم بپاشد، و پیوندهایم بگسلد، بر من رحمت آور.

ای وای از بی خبری من از آنچه درباره ام اراده شده.

مولای من، و هنگام زنده کردن و برانگیختنم بر من رحمت آور، و در آن روز توقفم را با دوستانت، و به راه افتادنم را از موقف حشر به دار جزاء در سلک یارانت، و مسکنم را در جوارت قرار ده، ای پروردگار جهانیان.

۵۴ – نیایش، در طلب گشایش اندوه ها

(۵۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السّلَامُ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ:

يَا فَارِجَ الْهَمّ، وَ كَاشِفَ الْغَمّ، يَا رَحْمَانَ الدّنْيَا وَ الآخِرَهِ وَ رَحِيمَهُمَا، صَلّ عَلَى مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ افْرُجْ هَمّي، وَ اكْشِفْ غَمّي.

يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، اعْصِمْنِي وَ طَهّرْنِي، وَ اذْهَبْ بِبَلِيّتِي.

و اقْرَأْ آيَهَ الْكُرْسِيّ وَ الْمُعَوّذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، وَ قُلْ

اللّهُمّ إِنّی أَسْأَلُکَ سُؤَالَ مَنِ اشْتَدّتْ فَاقَتُهُ، وَ ضَعُفَتْ قُوّتُهُ، وَ کَثُرَتْ ذُنُوبُهُ، سُؤَالَ مَنْ لَا یَجِدُ لِفَاقَتِهِ مُغِیثاً، وَ لَا لِضَعْفِهِ مُقَوّیاً، وَ لَا لِذَنْبِهِ غَافِراً غَیْرَکَ، یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ أَسْأَلُکَ عَمَلًا تُحِبّ بِهِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَ یَقِیناً تَنْفَعُ بِهِ مَنِ اسْتَیْقَنَ بِهِ حَقّ الْیَقِینَ فِی نَفَاذِ أَمْرِکَ.

اللّهُمّ صَلّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمّدٍ، وَ اقْبِضْ عَلَی الصّدْقِ نَفْسِی، وَ اقْطَعْ مِنَ الدّنْیَا حَاجَتِی، وَ اجْعَلْ فِیمَا عِنْدَکَ رَغْبَتِی شَوْقاً إِلَی لِقَائِکَ، وَ هَبْ لِی صِدْقَ التّوَکّلِ عَلَیْکَ.

أَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِ کِتَابٍ قَدْ خَلَا، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرّ کِتَابٍ قَدْ خَلَا، أَسْأَلُکَ خَوْفَ الْعَابِدِینَ لَکَ، وَ عِبَادَةَ الْخَاشِعِینَ لَکَ، وَ یَقِینَ الْمُتَوَکّلِینَ عَلَیْکَ، وَ تَوَکّلَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْکَ.

اللّهُمّ اجْعَلْ رَغْبَتِی فِی مَسْأَلَتِی مِثْلَ رَغْبَةِ أَوْلِیَائِکَ فِی مَسَائِلِهِمْ، وَ رَهْبَتِی مِثْلَ رَهْبَةِ أَوْلِیَائِکَ، وَ اسْتَعْمِلْنِی فِی مَرْضَاتِکَ عَمَلًا لَا أَتْرُکُ مَعَهُ شَیْئاً مِنْ دِینِکَ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ.

اللّهُمّ هَذِهِ حَاجَتِی فَأَعْظِمْ فِیهَا رَغْبَتِی، وَ أَظْهِرْ فِیهَا عُذْرِی، وَ لَقّنّی فِیهَا حُجّتِی، وَ عَافِ فِیهَا جَسَدِی.

اللّهُمّ مَنْ أَصْبَحَ لَهُ ثِقَةٌ أَوْ رَجَاءٌ غَیْرُکَ، فَقَدْ أَصْبَحْتُ وَ أَنْتَ ثِقَتِی وَ رَجَائِی فِی الْأُمُورِ کُلّهَا، فَاقْضِ لِی بِخَیْرِهَا عَاقِبَةً، وَ نَجّنِی مِنْ مَضَلّاتِ الْفِتَنِ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.

و صَلّی اللّهُ عَلَی سَیّدِنَا مُحَمّدٍ رَسُولِ اللّهِ الْمُصْطَفَی وَ عَلَی آلِهِ الطّاهِرِینَ.

ترجمه دعای ۵۴

ای زداینده اندوه، و ای زایل کننده غم، ای بخشنده در دنیا و آخرت، و مهربان در هر دو سرای، بر محمد و آل محمد رحمت فرست، و اندوه مرا بر طرف کن، و غمم را بزدای.

ای یگانه، ای یکتا، ای بی نیاز، ای کسی که نزاده و زائیده نشده، و هیچ همتائی نداشته، مرا نگاه دار

و پاک ساز، و گرفتاریم را بر طرف کن.

و آیه الکرسی و معوذتین و قل هو الله احد را بخوان و بگو:

خدایا من از تو مسألت می کنم، همچون سؤال کسی که احتیاجش سخت، و نیرویش سست، و گناهانش انبوه شده همچون سؤال کسی که برای حاجت خود فریاد رسی، و برای ناتوانیش نیرو دهنده ای، و برای گناهش آمرزنده ای جز تو نمی یابد.

ای صاحب جلال و اکرام. توفیق عملی را از تو می خواهم که به وسیله آن هر که آن را به جا آورد او را دوست داری.

و یقینی را که هر کس در جریان قضای تو به آن متیقن شود او را بدان وسیله سود دهی.

خدایا، رحمت فرست بر محمد و آل محمد و دلم را به سوی راستی فرا کش، و حاجتم را از دنیا بگسل و رغبتم را از سر شوق به لقایت در آنچه نزد تو است. قرار ده، و صدق توکل بر خویش را بر من ارزانی دار. تو را از خیر سرنوشت گذشته مسألت می کنم، و از شر آن به تو پناه می برم. ترس عبادتکارانت را و عبادت خاشعان در پیشگاهت را، و یقین توکل کنندگان بر ترا، و توکل مؤمنان به تو را، از تو مسألت دارم.

خدایا رغبت مرا در مسئلتم مانند رغبت دوستانم در مسئلتهاشان، و ترسم را مانند ترس اولیائت قرار ده، و مرا در خشنودی خود چنان بکار دار که با وجود آن چیزی از دین تو را به علت ترس از آفریده ای ترک نکنم.

خدایا این حاجت من است، پس رغبتم را در آن عظیم ساز، و عذر مرا در آن، آشکار گردان.

و حجتم را در آن

بر زبانم گذار و بدنم را در آن عافیت بخش.

خدایا هر که صبح کند در حالی که به غیر از تو اعتماد و امیدی داشته باشد، پس من صبح کردم.

در حالی که اعتماد و امیدم در همه کارها توئی.

پس به نیک فرجام ترین آنها برایم حکم کن، و مرا به رحمت خود از فتنه های گمراه کننده نجات بخش.

ای مهربانترین مهربانان.

و خدای رحمت فرستد بر سید ما محمد پیغمبر خدا که برگزیده است، و بر آل او که پاکانند.

سیمای صحیفه سجادیه

نویسنده

سیمای صحیفه سجادیه - نویسنده: غلامحسین اعرابی

مقدمه

نام امام سجاد علیه السلام چهارمین امام شیعیان تداعی کننده مناجات و راز و نیاز و دعاست.

آن امام، مجالی برای فعالیتهای علنی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیافت و عمر شریف خود را در محراب عبادت و نیایش سپری ساخت.

عبادت و دعایش، «سیر الی الحق » نبود که «سیر الی الخلق » را به دنبال نداشته باشد. بلکه عبادت و محراب او و روبی به خالق و سویی به سوی خلق داشت. او با «حبل » دعا مردم را با خدایشان مرتبط می ساخت و این «حبل » از چنان استحکام و عمقی برخوردار است که پس از گذشت قرنها، طراوت، اتقان و ژرفای خود را از دست نداده است. نوشته حاضر، بحثی کوتاه درباره «صحیفه سجادیه » آن حضرت است. نمی توان گفت همه دعاها و نیایشهای امام به دست ما رسیده است بلکه دعاهای منسوب به آن حضرت قطره ای از دریای ژرف نیایشهای او است. دلیل این سخن مستدرکات بسیار «صحیفه کامله سجادیه » است. به هر صورت، به قول شهید سید محمد باقر صدر (ره)، صحیفه سجادیه را باید به عنوان بزرگترین عمل اجتماعی زمان و موقعیت امام علیه السلام معرفی کرد.

این کتاب یگانه میراث فرهنگ الهی، یک منبع بزرگ مکتبی، یک مشعل هدایت ربانی و یک مدرسه اخلاق و تربیت اسلامی است که با گذشت روزگاران پایدار می ماند. انسانیت پیوسته به آن نیازمند است و هرچه گمراهی های شیطان و فریبندگی دنیا فزونتر گردد، نیاز به آن بیشتر می شود. حکومت بنی امیه، به طور کامل امام را در عزلت سیاسی قرار داده بود به نحوی که در تمام مدت عمر شریفش فقط یک بار

از روی ناچاری از پیشنهاد کارساز امام استقبال کردند و آن موقعی بود که:

«عبد الملک خلیفه اموی با پادشاه روم درگیری پیدا کرد، و پادشاه روم ... او را تهدید کرد که نقدینه های آنان را برای تحقیر مسلمانان از کشور روم وارد کند و در مقابل آن، هر قراردادی که خواست با آنها ببندد.

در اینجا عبد الملک متحیر و بیچاره شد ... لذا مسلمانان را دعوت به گردهمایی کرد و با آنها به مشورت پرداخت. هیچ کدام نظری که بتواند آن را به کار ببندد، اظهار نکردند.

در آنجا مردم به او گفتند:

تو خود می دانی راه فرار از این مشکل به دست چه شخصی است. فریاد برداشت:

وای بر شما چه کسی این کار از او ساخته است؟

گفتند:

بازمانده اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله.

گفت:

راست گفتید. او برای رفع این مشکل به امام زین العابدین علیه السلام پناهنده شد.

امام علیه السلام فرزند خود، محمد بن علی الباقر علیه السلام را به شام گسیل داشت و تعلیمات لازم را به او داد.

در آنجا امام باقر علیه السلام طرحی نو،برای تنظیم پول مسلمانان ارائه داد و کشور اسلامی را از موقعیت استعماری نجات داد.»

این قضیه نشان می دهد که اگر موقعیت اجتماعی و سیاسی برای امام فراهم بود، تنها به دعا و مناجات نمی پرداخت و از کان دانش و معرفت و تدبیر الهی خود امت اسلامی را بهره مند می ساخت.

اما افسوس که حکام مستبد بنی امیه این موقعیت را از امام سلب کردند و امت اسلامی را از خورشید وجودش محروم ساختند.

صحیفه سجادیه چه کتابی است؟

از صحیفه سجادیه، که سند آن به امام زین العابدین علیه السلام منتهی می شود، به «اخت القرآن » و

«انجیل اهل البیت (علیهم السلام)» و «زبور آل محمد صلی الله علیه و آله» و «صحیفه کامله » تعبیر شده است.

علامه ابن شهرآشوب، در کتاب معالم العلما در ذیل ترجمه متوکل ابن عمیر، با عنوان «زبور آل محمد صلی الله علیه و آله» و در ذیل ترجمه یحیی ابن محمد الحسینی الدلفی، با عنوان «انجیل اهل بیت » از آن یاد کرده است. ششمین تصنیفی که در اسلام صورت گرفته، صحیفه سجادیه است زیرا چنین نقل گردیده است:

«الصحیح ان اول من صنف امیر المؤمنین ثم سلمان ثم ابوذر ثم الاصبغ بن نباته ثم عبیدالله بن ابی رافع ثم صنف الصحیفه الکامله.» بدین سبب، علمای مسلمان اهتمام بسیار به این کتاب داشته، شرحهای زیادی برآن نوشته اند.

یکی از نویسندگان در کتاب خود تعداد ۶۸ شرح صحیفه را معرفی کرده است.

شیخ آقابزرگ نیز در کتاب الذریعه (ج ۱۳، ص ۳۴۵ به بعد) شروح صحیفه سجادیه را معرفی کرده است.

به هر حال صحیفه سجادیه ای که اکنون در دسترس ماست، پنجاه وچهار دعا دارد که دعای اولش «فی التحمید لله عز و جل » و دعای آخرش «دعاؤه فی استکشاف الهموم » است.

متوکل بن هارون گفته است که «امام صادق علیه السلام هفتاد و پنج دعا به من املا فرمود. یازده باب آن از دستم رفت و شصت و چند باب آن را حفظ کردم ...»

سید محسن امین (ره) می گوید:

صحیفه کامله ۶۱ دعا دارد که درباره انواع خیر و عبادت و طلب سعادت است و کیفیت توجه به پروردگار و طلب حوائج از او و چگونگی عمل کردن به قول خداوند «ادعونی استجب لکم » را می آموزد.

سند صحیفه سجادیه

صحیفه ای که اکنون در دست ما است سندش

به «بهاء الشرف » می رسد. وی در سال ۵۱۶ در ماه ربیع الاول این دعاها را به سندی که در اول صحیفه نقل شده، دریافت کرده است البته صحیفه سالها قبل از «بهاء الشرف » معروف بود. چنانکه نجاشی در ذیل ترجمه «متوکل بن عمیر بن المتوکل » نوشته است:

«روی عن یحیی بن زید دعاء الصحیفه اخبرنا الحسین بن عبیدالله عن ابن اخی طاهر عن محمد بن مطهر عن ابیه عن عمیر بن المتوکل عن ابیه متوکل عن یحیی بن زید بالدعاء.»

بی تردید نجاشی قبل از «بهاء الشرف » می زیست و در سال ۴۵۰ ه. وفات یافت.

همچنین علامه مجلسی (ره) از نسخه ای از صحیفه یاد می کند که به سال ۳۳۳ ق. مربوط است:

«قد وجدت فی نسخه قدیمه من الصحیفه الکامله ... و کان تاریخ کتابتها سنه ثلاث و ثلاثین و ثلاثماه ...»

شایان ذکر است که صحیفه سجادیه به بررسی سندی نیاز ندارد، چون بسیاری از علما ادعای تواتر آن را کرده اند.

از مطالعه اجازاتی که برای نقل صحیفه سجادیه به ثبت رسیده است، چنان بر می آید که این کتاب به بررسی سندی نیاز ندارد و متواتر است.

علامه مجلسی می نویسد:

«... و یرتقی الاسانید المذکوره هنا الی سته و خمسین الف اسنادا و مائه اسناد.»

یکی از شارحان صحیفه نیز چنین نوشته است:

«و لما کانت نسبه الصحیفه الشریفه الی صاحبها علیه السلام ثابته بالاستفاضه التی کادت تبلغ حد التواتر ...»

ناگفته نماند که اگر به سندی که در مقدمه صحیفه ذکر شده اکتفا کنیم، از شرایط حجیت و اتقان برخوردار نیست زیرا:

اولا:

از سید نجم الدین بهاء الشرف، که در اول سند آمده است، در کتابهای رجالی ذکری به میان نیامده است.

همچنین از «عکبری » و «عبدالله

بن عمربن الخطاب » نیز در کتابهای رجالی یاد نشده است.

ثانیا:

اگرچه در کتب رجالی از ابوالمفضل یاد شده است اما بیشتر او را تضعیف کرده اند.

نجاشی درمورد وی می گوید:

«کان سافر فی طلب الحدیث عمره و کان فی اول امره ثبتا ثم خلط و رایت جل اصحابنا یغمزونه و یضعفونه.»

ثالثا:

در رجال نجاشی آمده است که «متوکل بن عمیر بن متوکل » صحیفه را از «یحیی بن زید» نقل کرده، در حالی که در مقدمه صحیفه می خوانیم:

عمیر از پدرش «متوکل » نقل کرده است.

و این متوکل توثیق نشده است.

رابعا:

اخبار شیخ سعید ابو عبدالله ... در سال پانصد و شانزده بوده است و عبدالله بن عمر، که در سند آمده، صحیفه را در سال دویست و شصت و پنج (۲۶۵) نقل کرده است. تنها سه راوی (ابو منصور عکبری و ابوالمفضل و شریف ابو عبدالله) واسطه این دو نفر شمرده می شوند.

بعید به نظر می رسد که در فاصله زمانی بین شیخ سعید و عبدالله بن عمر (دویست و پنجاه و یک سال) فقط سه راوی واسطه قرارگیرند مگر اینکه گفته شود این سه راوی یکدیگر را ملاقات کرده باشند و ... گوینده «حدثنا» در اول سند صحیفه چه کسی است؟

چنانکه مرحوم الهی قمشه ای در مقدمه ترجمه خود بر صحیفه آورده و همچنین در ریاض السالکین دیده می شود، در این مورد دو قول وجود دارد:

۱- گوینده «حدثنا» شیخ جلیل القدر «علی بن السکون » است.

وی از بزرگان علمای امامیه و مورد وثوق است.

این قول منسوب به شیخ بهایی (ره) است. (الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸)

۲- گوینده «حدثنا» عمید الروساء هبه الله بن حامد است که متوفای سال ۶۰۹ ق. است. (سید ابوالفضل

حسینی، تلخیص الریاض، ص ۹، پاورقی) صاحب ریاض السالکین این قول را پذیرفته ونوشته است:

«... دل علیه ماوجد بخط المحقق الشهید (ره) علی نسخته المعارضه بنسخه ابن السکون المرقوم علیها بخط عمید الروساء ما صورته:

قراها علی السید الاجل النقیب الاوحد العالم جلال الدین عماد الاسلام ابوجعفر القاسم بن الحسن بن محمد بن الحسن بن معیه ادام الله تعالی علوه قرائه صحیحه مهذبه.

و رویتها له عن السید بهاء الشرف ابی الحسن محمد بن ...»

با همه اینها صحیفه سجادیه به بررسی سندی نیاز ندارد زیرا:

۱- علمای امامیه بر استفاضه و بلکه تواتر آن اتفاق نظر دارند.

چنانکه عالم بزرگوار الهی قمشه ای می گوید:

«... علمای بزرگ امامیه گویند:

صدور صحیفه سجادیه از امام سجاد علیه السلام به روایات مستفیضه بلکه قریب به تواتر است، هیچ شک و تردیدی دراین که کلام امام است نتوان کرد.»

آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نزد زیدیه و اسماعیلیه نیز ادعای تواتر کرده است.

در همین مورد، کلام علامه مجلسی و صاحب ریاض السالکین قبلا نقل گردید.

۲- فصاحت و بلاغت صحیفه حاکی از آن است که نمی تواند کلام غیر معصوم علیه السلام باشد. چنانکه «طنطاوی »، مفسر قرآن، وقتی آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) صحیفه سجادیه را به عنوان هدیه برایش ارسال می کند، می گوید:

این کتاب را فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق دیدم.

«قال سیدنا الاستاذ العلامه الکبری و الایه العظمی النجفی المرعشی:

کتب الی العلامه الجوهری الطنطاوی صاحب التفسیر المعروف وصول الصحیفه و شکرلی علی هذه الهدیه السنیه و اطری فی مدحها والثناء علیها الی ان قال:

و من الشقاء انا الی الان لم نقف علی هذا الاثر القیم الخالد من مواریث النبوه و اهل البیت و انی کلما تاملتها رایتها فوق

کلام المخلوق و دون کلام الخالق ...»

شایان یادآوری است که پس از آن، طنطاوی از آیت الله العظمی مرعشی نجفی می پرسد:

آیا تاکنون کسی از علمای اسلام شرحی برآن (صحیفه سجادیه) نوشته است؟

آیت الله مرعشی می نویسد:

«شارحینی که می دانستم نام بردم و کتاب ریاض السالکین تالیف سید علی خان را به ایشان تقدیم کردم. معظم له در جواب نوشت که من مصمم و آماده ام که بر این صحیفه گرامی شرحی بنویسم.»

همچنین سید محسن امین (ره) فصاحت و بلاغت و اسلوب این صحیفه را دلیلی بر صدور آن از امام معصوم علیه السلام دانسته و می نویسد:

«و بلاغه الفاظها و فصاحتها التی لاتباری و علو مضامینها و ما فیها من انواع التذلل لله تعالی و الثناء علیه و الاسالیب العجیبه فی طلب عفوه و کرمه و التوسل الیه اقوی شاهد علی صحه نسبتها و ان هذا الدر من ذلک البحر و هذا الجوهرمن ذلک المعدن و هذا الثمر من ذلک الشجر.»

پس باید گفت صحیفه سجادیه هرگز به جرح و تعدیل روات نیازمند نیست، بلکه باتوجه به انشای کلام و فصاحت و اعجاز بیان، می توان گفت که کلام حضرت امام سجاد علیه صلوات الله است.

۳- نکته دیگری که بر صدور صحیفه دلالت می کند، سندهای متعدد و اجازه های گوناگون است.

علامه مجلسی (ره) درباره طرق روایی صحیفه، می گوید:

«واعلم انها کثیره جدا بحیث یعسر الضبط و الاحاطه و الاحصاء ...»

در صورت اجازه ای که «امیر ماجد بن امیر جمال الدین محمد الحسینی الدشتکی » به «مولی محمد شفیع » داده است، سند متصل دیگری وجود دارد که قابل توجه می نماید:

«انی ارویها عن والدی السید السند العلامه الثقه ... جمال الدین محمد بن عبدالحسین الحسینی الدشتکی عن

عمه السیدمعزالدین محمد ابن السید الفاضل ... نظام الدین احمد ... عن ابیه السید نظام الدین احمد المذکور عن ابیه معزالدین ابراهیم، عن ابیه سلام الله عن ابیه عماد الدین مسعود، عن ابیه صدرالدین محمد، عن ابیه غیاث الدین منصور عن ابیه صدرالدین محمد عن ابیه ابراهیم عن ابیه محمد عن ابیه اسحاق عن ابیه علی عن ابیه عربشاه عن ابیه امیرانبه، عن ابیه امیری،عن ابیه الحسن، عن ابیه الحسین، عن ابیه علی، عن ابیه زید،عن ابیه علی، عن ابیه محمد، عن ابیه علی، عن ابیه جعفر، عن ابیه احمد، عن ابیه جعفر، عن ابیه محمد، عن ابیه زید، عن ابیه الامام علی بن الحسین زین العابدین علیه و علی آبائه التحیه والسلام ...»

ظاهرا «امیر ماجد» با بیست و نه واسطه سند خود را به امام زین العابدین علیه السلام رسانده است.

همچنین علامه مجلسی اجازه های متعددی در مورد صحیفه در جلد ۱۰۷ بحار (ص ۴۳ به بعد) نقل کرده است. یک مورد از این اجازه ها که قابل توجه است، اجازه روایتی است که پدر علامه مجلسی در رویا از امام زمان عجل الله تعالی فرجه دریافت کرده است:

«... و بعد فیقول افقر عبادالله الغنی، محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی عفی عنهما بالنبی و آله:

انی اروی الصحیفه الکامله عن مولانا و مولی الانام سیدالساجدین علی بن الحسین زین العابدین مناوله عن صاحب الزمان و خلیفه الرحمان الحجه بن الحسن علیه السلام بین النوم و الیقظه و رایت کانی فی الجامع العتیق باصبهان و المهدی صلوات الله علیه قائم و سالت عنه مسائل اشکلت علی فاجاب عنها، ثم سالت عنه علیه السلام کتابا اعمل علیه،فاحالنی بذلک الکتاب الی

رجل صالـح، فلما اخـذت منه كان الصـيحفه و ببركه هـذه الرويا انتشـرت الصـحيفه فی الافاق بعـدماكان مطموس الاثر فی هذه البلاد.»

با توجه به مجموع مطالبی که گذشت، می توان اطمینان پیدا کرد که صـحیفه از ناحیه امام سـجاد علیه السلام صادر گردیده و تاکنون هیچ کس در این امر تشکیک نکرده است.

چرا صحیفه کامله گفته اند؟

دراین مورد، دو نظر ابراز شده است آیت الله مرعشی نجفی (ره)،در مقدمه اش بر صحیفه سجادیه ترجمه بلاغی، چنین نگاشته است:

«فلسـفه آنکه صحیفه را «کامله » نامیده اند، بنابر آنچه من از سید جمال الدین کوکبانی یمنی شنیدم، آن است که نزد «زیدیه » از صـحیفه، نسـخه ای هست ولی کامل نیست و در حـدود نصف این صـحیفه است و از این جهت این صـحیفه را کامله نامیده اند.» یکی از محققان معاصر این نظر را نپذیرفته، چنین مورد نقد قرار داده است:

«این تحلیـل نه تنها کافی نیست، بلکه آن را درست نمی توان شـمرد چه لفظ کامله در سـند صـحیفه از گفته متوکل بن هارون که خود یحیی بن زید را دیده است، مشاهده می شود و می گوید:

اخبره انه من دعاء ابیه علی بن الحسین من دعاء الصحیفه الکامله.»

و نیز متوکل می گوید:

یحیی بن زید گفت:

می خواهی تو را صحیفه ای از دعای کامل بدهم؟

و مسـلم است که در آن وقت صـحیفه ای که امروز به نام صحیفه زیدیه مشهور است (طبق گفته کوکبانی)، وجود نداشته و بر فرض وجود،شکی نیست که متوکل از آن بی خبر بوده است تا چه رسد که از نقص آن مطلع باشد ...»

سپس این محقق چنین ابراز نظر می کند:

«... این مجموعه را از آن جهت کامله گفته اند که دستوری کامل برای درخواست حاجات بنده از خدای تعالی است.

در بیشتر

موارد ودرباره اغلب نیازمندیها و چون چنین دعاها از ائمه ی معصومین (علیهم السلام) با این ترتیب صدور نیافته، این ادعیه در مقابل دعاهای ائمه دیگر به کامله ملقب شده است. والله العالم.»

این نظریه نیز قابل قبول نمی نماید زیرا دعاهایی که از سایر ائمه علیهم السلام رسیده است نیز از چنین جامعیتی برخوردار است.

مثلا دعای کمیل، دعای سمات و سایر ادعیه که در کتابهای ادعیه مثل مصباح کفعمی، مهج الدعوات ابن طاوس،عده الداعی ابن فهد حلی و غیره آمده است. به نظر می رسد قبل از تدوین جوامع روایی اولیه شیعه، همزمان با اصول «اربع مائه » و حتی قبل از آنها، در بین شیعه صحایفی از معروفیت برخوردار بوده است مانند صحیفه فاطمه زهرا (س)، صحیفه علی علیه السلام که به یک عدد هم منحصر نبوده است.

این صحایف در دسترس عموم نبوده، گاه برخی از روایات و مطالب آنها توسط برخی از ائمه (علیهم السلام) برای خواصی از اصحاب نقل می شده است. اکنون نیز جز اینکه برخی از مطالب آنها در جوامع روایی آمده، اطلاعی از آنها در دست نیست.

اما دعاهای صحیفه سجادیه به صورت کامل به دست افرادی از غیر امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده است. احتمالا به این سبب این صحیفه را کامله خوانده اند.

مستدرکات صحیفه

دعاهای امام سجاد علیه السلام به نیایشهای موجود در صحیفه کامله سجادیه منحصر نیست، بلکه به چندین برابر این دعاها می رسد.

تاکنون مستدرکات زیادی برای صحیفه کامله نوشته شده است که از این قرار است:

۱- صحیفه سجادیه که توسط شیخ محمد بن علی الحرفوشی، که چهل سال قبل از شیخ حر عاملی وفات یافته، گردآوری شده است.

۲- الصحیفه الثانیه السجادیه، گردآوری شیخ

محمد بن الحسن بن الحر العاملی.

محدث جزائری در اول شرح ملحقات صحیفه چنین نوشته است:

«ان الشیخ الحر لما جمع من ادعیه السجاد علیه السلام ما یقرب من الصحیفه سماه اخت القرآن.»

۳- الصحیفه السجادیه الثالثه، گردآوری میرزا عبدالله افندی صاحب کتاب ریاض العلماء.

۴- الصحیفه السجادیه الرابعه، جمع آوری میرزا حسین نوری.

در این مجموعه، غیر از دعاهای موجود در صحیفه های قبلی، هفتاد و هفت دعای دیگر گردآوری شده است.

۵- الصحیفه السجادیه الخامسه.

این مجموعه گردآوری سید محسن امین است و بیش از یکصد و هشتاد و دو دعا دارد.

مولف درباره این اثر چنین توضیح داده است:

«و استدرک فیها ما خلت عنه الصحیفه الکامله و مافات الثانیه و الثالثه و الرابعه.»

۶- الصحیفه السجادیه السادسه، گردآوری شیخ محمد صالح مازندرانی.

آیت الله مرعشی نجفی (ره) در مقدمه خود بر صحیفه سجادیه ترجمه بلاغی، مستدرکات دیگری نیز ذکر کرده است که جهت رعایت اختصار از نام بردن آنها خود داری می شود.

ماهنامه کوثر شماره ۳۲

ترجمه های صحیفه سجادیه

نظر به اهمیت والایی که کتاب صحیفه سجادیه پیش علما و بزرگان ما داشته است تاکنون ترجمههای متعددی از آن به عمل آمده است که به آنها به ترتیب زمانی اشاره میکنیم:

۱. ترجمه آقا هادی مازندرانی.[۱]

۲. ترجمه مرحوم سید علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، مترجم قرآن کریم و نهج البلاغه.

۳. ترجمه خطیب نامی بلاغی اصفهانی، استاد سید صدر الدین بلاغی اصفهانی که توسط ناشران مختلف دار الکتب اسلامیه، امیرکبیر، حسینیه ارشاد به چاپ رسیده است و این ترجمه به زبان روز بوده، از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۴. ترجمه شادروان جواد فاضل لاهیجی نویسنده و داستان نویس مشهور، اما در مورد این ترجمه نمیتوان آن را ترجمه

کامل نامید.

آن زندهیاد هرچه دل تنگش خواسته تحت عنوان ترجمه با نثری زیبا و ارزنده نگاشته است.

۵. ترجمه و شرح استاد محی الدین الهی قمشهای که توسط جناب آقای نظیفی مدیر محترم انتشارات تهران اسلامی به چاپ رسیده است ولی این ترجمه نثری غامض دارد و به زبان روز نیست.

۶. ترجمه استاد حسینی عمادزاده اصفهانی که بارها به چاپ رسیده است.

۷. ترجمه حسین انصاریان خطیب شهیر و گوینده توانا شیخ حسین انصاریان که به زبان روز بوده و از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۸. ترجمه دعای مکارم الاخلاق محمدتقی فلسفی، ترجمه در سه مجلّد از استاد خطیب نامی شیخ محمدتقی فلسفی (ره) متوفی (۱۴۲۰).

۹. حاشیه ملا مهدی بناجی تبریزی نزیل کربلا از شاگردان علامه شیخ مرتضی انصاری این حاشیه به رؤیت آیه الله مرعشی رسیده است.[۲]

۱۰. ترجمه فارسی صحیفه توسط آقایان محسن غرویان و عبد الجواد ابراهیمی که در سال ۱۳۷۶ه.ش توسط انتشارات الهادی قم به چاپ رسیده است:

ترجمه غرویان در یکی از مجلات تحقیقی مورد ایراد و اشکالات فراوان واقع گردیده و مترجمان محترم تاکنون به نقد مزبور پاسخی ندادهاند.[۳]

۱۱. ترجمه همراه متن کامل صحیفه علی شیروانی، توسط فاضل گرامی آقا دکتر علی شیروانی مترجم کتابهای درسی حوزههای علمیه در سال ۱۳۷۹ه.ش انجام و توسط انتشارات دار الفکر در تیراژ وسیع نشر یافته است.

۱۲. ترجمه عقیقی بخشایشی که از دو ترجمه شعرانی و بلاغی استفاده گردیده است.

۱۳. ترجمه علامه مرحوم ابوالحسن شعرانی که نثری غامض دارد و به زبان روز نیست.

۱۴. ترجمه محمد آیتی که ترجمه خوب و به زبان روز است و از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۱۵. ترجمه

سید احمد فهری که این هم به زبان روز و از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۱۶. ترجمه واحد تحقیقات سازمان حج و زیارت و اوقاف و امور خیریه که این هم به زبان روز است.

۱۷. ترجمه مرحوم دکتر اسدالله مبشری که ایشان هم ترجمه صحیحی دارند و به زبان روز است.

۱۸. ترجمه داریوش شاهین که نثری بسیار زیبا دارد ولی از نظر صحت ترجمه قابل تأمل است.

[۱]. الذریعه، حاج آقابزرگ، ج ۴، ص ۱۱۱ تا ۱۱۲.

[۲]. به شرح صحیفه عقیقی بخشایشی، ص ۴۰، مؤسسه نشر نوید اسلام.

[۳]. مقاله تحقیقی ماهنامه کوثر، شماره ۳۲.

سخنان

میراث علمی امام سجاد

منبع

برگرفته از نشریه موعود

مقدمه

میراث علمی امام علی بن الحسین علیه السلام بر سه قسم است:

الف- ادعیه به ویژه در صحیفه سجادیه؛

ب- رساله حقوق؛

ج- دیگر روایات که غالبا تعالیم اخلاقی است.

متن رساله حقوق در تحف العقول شرح و بسط بیشتری دارد و صحیح ترین نسخ رساله حقوق، منقولات شیخ صدوق به ویژه نسخه خصال است.

در رساله حقوق، پنجاه و یک حق الهی در هفت دسته طبقه بندی شده است.

اول: حق خداوند،

دوم: حق نفس و اعضای بدن،

سوم: حق افعال عبادی،

چهارم: حق سائسان و رعایا،

پنجم: حقوق خویشاوندان،

ششم: حقوق برخی اصناف اجتماعی،

هفتم: حق مالی.

در آیـات و روایات و علوم دینی (فلسـفه کلام، اخلاق و فقه) و نیز برخی علوم انسانی حق به پنـج معنی و اصـطلاح مختلف به کار رفته است.

اول:

حق به معنای موجود، ثابت و صادق، نقیض باطل (اصطلاح قرآنی، فلسفی و کلامی)

دوم:

حق الله مرادف حکم الله به معنای تکلیف الهی و وظیفه اخلاقی انسان اعم از الزامی و غیر الزامی (اصطلاح روایی) سوم:

حق الله و حق الناس، اصطلاح حقوق جزایی اسلام در ابواب فقهی قضا، شهادات و حدود.

چهارم:

حق در مقابل حکم اصطلاح خاص فقهی در ابواب معاملات با سه ویژگی قابلیت اسقاط، انتقال و توریث.

پنجم:

حق در مقابل تکلیف، اصـطلاح رایـج در علوم انسانی و حقوق بشـر، آنچه از لوازم انسانیت انسان است و زیر پا گذاشـتن آنها جرم محسوب می شود و رعایت آنها حداقل شرایط یک زندگی سالم اجتماعی است.

مراد از حق در رساله حقوق معنای دوم حق است.

یعنی احکام و وظایفی که از سوی خداوند نسبت به اصناف مختلف بر انسان جعل شده است.

این حقوق منحصر به وظایف الزامی مؤمن نیست و شامل احکام استحبابی

نیز می شود. به علاوه این حقوق منحصر به احکامی نیست که نقض آنها معصیت (مستوجب مجازات اخروی) محسوب شود یا موجب اجرای مجازات دنیوی (حد و تعزیر شرعی) گردد، بلکه رساله حقوق در بردارنده وظایف اخلاقی یک مؤمن است.

رساله حقوق در بردارنده اهم حقوق الهی و وظایف اخلاقی است نه همه حقوق و وظایف و در هر حق نیز اهم جوانب آن بیان شده نه لزوما همه ابعاد هر حق و وظیفه.

با توجه به نقش کارساز و تعیین کننده معیارها و ضوابط اخلاقی در جامعه دینی، رساله حقوق امام سجاد علیه السلام در تکوین وجدان اخلاقی جامعه مذهبی می تواند سهمی بسزا داشته باشد.

از جمله حقوق مطرح شده در رساله حقوق، حق سلطان بر مردم و مردم بر سلطان است. سلطان مورد بحث رساله، حکمران متعارف جوامع است نه لزوما امام معصوم و حاکم عادل. به دو مورد از حقوق سلطان بر مردم اشاره شده، یکی:

مردم وسیله آزمایش فرمانروایان هستند و دیگر اینکه مردم نباید خود را گرفتار خشم فرمانروایان کنند. از جمله حقوق مردم بر سلطان: یکی اینکه سلطان موظف است عدالت پیشه کند و دیگر آنکه نسبت به مردم همچون پدری مهربان نسبت به فرزندان خود باشد.

حقوق سلطان و رعیت در رساله حقوق در مقایسه با حقوق مشابه در نهج البلاغه و دیگر متون دینی، بخشی از این حقوق متقابل است نه حتی اهم آن که به تناسب شرایط زمان و مخاطب مطرح شده است.

رساله حقوق

رساله ای که بدین نام خوانده می شود، یکی از چند اثر منسوب به امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام است. تا آنجا که این بنده تتبع کرده

است قدیم ترین ماخذها که نام این رساله در آن آمده بشرح زیر است:

۱ – تحف العقول، از حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی متوفی به سال ۳۸۱ ه–. ق.

۲ – خصال، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی متوفی به سال ۳۸۲ ه–. ق.

۳ – من لایحضره الفقیه، از همین مولف

پس از این سه ماخذ نوشته احمدبن علی بن احمد نجاشی اسدی کوفی متوفی به سال ۴۵۰ هجری قمری است.

مولف تحف العقول این رساله را بـدون سـند آورده است، اما صـدوق در خصال سـند خود را چنین نویسـد؛ علی بن احمـدبن موسـی، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از جعفربن مالک فزاری از خیران بن داهر، از احمدبن علی بن سلیمان جبلی از پدرش، از محمد بن علی از محمد بن فضیل، از ابوحمزه ثمالی و در من لا یحضر حدیث مرسل است.

و نویسد:

اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار از سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

در من لاـ یحضـر رسـاله با عبارت (و حق الله الاکبر علیک ...) آغاز می شود و مقـدمه ای را که حقوق به اجمال در آن آمـده است، ندارد.

در تحف العقول آن مقدمه موجود است.

اما عبارت رساله با آنچه در خصال است اختلاف فراوان دارد:

در عبارت بسط بیشتری دیـده می شود و در مواردی کلمات مبهم، مغشوش و یا نامفهوم است که علت آن را تصـرف ناسـخان باید دانست. شماره حق ها در هر دو مورد که به اجمال و تفصیل یاد شده در تحف العقول پنجاه حق است.

اما در خصال و من لا یحضر در تفصیل حقوق، شماره حق ها پنجاه و یک حق است و حقی به نام حج (بین

نماز و روزه) دیده می شود.

لیکن در مقدمه خصال که حق ها به اجمال شمرده شده از حج نامی نیست. به هرحال چون صدوق در خصال روایت رساله را مسنداً نوشته، نیز نشانه قدمت عبارت در آن آشکار است، نویسنده، متن خصال را برای ترجمه برگزید. رساله حقوق بارها جداگانه نیز چاپ شده و برآن شرح ها و تعلیقه ها نوشته اند که از آن جمله است:

۱ - رساله حقوق گردآورنده مرحوم سید سبط الحسن لکهنوی با تعلیقات. نسخه خطی آماده به چاپ.

این رساله را نویسنده در حدود سی و پنج سال پیش نزد مولف دیدم.

۲ - رساله حقوق گردآورده عبدالهادی مختار که با مقدمه مولف، جزو سلسله کتابهای ماده به شماره ۶ از جانب عبد الامیر سبیتی، موسس هیاِت نشر سلسله «کتاب الشهر» در کاظمین با مقدمه سیدصادق صدر به چاپ رسید.

۳ - رساله حقوق تالیف فاضل ارجمند و حقوقدان، توفیق الفکیکی، مقیم نجف اشرف که هنگام توقف نویسنده در نجف به تالیف آن مشغول بود.

۴ - فقره هایی از این رساله ضمن رساله ای به نام سخنان سجاد به وسیله آقای دکتر صاحب الزمانی به سال ۱۳۲۶ ه. ش در تهران چاپ و منتشر شد.

۵ - ترجمه کامل رساله حقوق از روی متن خصال بقلم فاضل محترم آقای حاج شیخ محمد باقر کمره ای.

۶ - رساله حقوق از مرحوم ناصری از فضلای تهران.

۷ - رساله حقوق از آقای علی گلزاده غفوری.

۸ - ترجمه رساله حقوق به وسیله دانشمند ارجمند حضرت آیت الله جنتی که با متن تحف العقول به وسیله موسسه انتشارات علمیه اسلامی به سال ۱۳۵۴ ه. ق به چاپ رسید.

۹ - ترجمه رساله حقوق از فاضل محترم آقای حاجی سیداحمد فهری زنجانی که با متن خصال به وسیله انتشارات علمیه اسلامیه چاپ شده است.

۱۰ - رساله

حقوق، با مقدمه ای کوتاه از انتشارات دار التوحید، تهران سال ۱۴۰۲ هجری قمری و مطمئنا شرح ها و ترجمه های دیگر نیز هست که نویسنده از آن اطلاعی ندارد.

ترجمه رساله برابر ضبط صدوق در خصال

بدان که خدای عزوجل را بر تو حق هاست، که تو را فراگرفته است در هر جنبشی یا آرامشی، یا حالتی یا در هر جایی که در آن فرود آیی، یا در عضوی که آن را بگردانی یا در هر ابزاری که در آن تصرف کنی.

پس بزرگترین حق های خدای - تبارك و تعالی - برتو، آن است که برای خود واجب ساخته، که آن اصل حق هاست.

پس آنچه بر تو برای تو واجب ساخته، از سر تا به پاست، با اندام های گوناگون که تراست.

پس خدای عزوجل - برای زبان تو بر تو حقی قرار داده است و برای گوش تو بر تو حقی، و برای دیده ات بر تو حقی، و برای دستت بر تو حقی، و برای پایت بر تو حقی، و برای شکمت بر تو حقی، و برای عورتت بر تو حقی، پس این هفت اندامند که کارها با آنها پدید آید.

پس خدای - عزوجل - برای کارهای تو، بر تو حق ها نهاده است. برای نمازت حقی و برای روزه ات حقی.

و برای صدقه ات حقی، و برای قربانیت حقی.

و برای کارهایت بر تو حق هاست سپس حق های دیگران که بر تو واجب است. واجب ترین آن بر تو حق های پیشوایان است.

پس حق های رعیت تو.

پس حق های خویشاوند تو.

این حق هاست که از آن حق هایی جدا می شود.

اما حق پیشوایان تو سه حق است. واجب ترین آن حق آنکه تو را با نیرو اداره کند.

پس حق آنکه تو را تعلیم دهد.

پس حق آنکه مالك تو باشد.

و هر

کس که تدبیر کار با او باشد پیشواست.

و حق های رعیت تو سه حق است، واجب ترین آن بر تو حق کسی که به خاطر قدرت تو رعیت توست.

پس حق کسی که در آموختن رعیت توست، چه نادان رعیت داناست - پس حق کسی که بر آن تسلطی داری. زن یا غلام یا کنیز.

و حق های خویشاوندان تو بسیارست و به هم پیوسته به اندازه نزدیکی پیوند خویشاوندی.

و واجب تر آن بر تو حق مادر توست.

پس حق پدرت.

پس حق فرزندت.

پس حق برادرت

پس نزدیک تر، پس نزدیک تر،

پس سزاوارتر، پس سزاوارتر.

سپس حق مولای تو که بر تو حق نعمت دارد.

پس حق آن که هم اکنون به تو نعمت می دهد (ظاهراً حق آن که تو بر او نعمتی داری. چنان که در تفصیل به خوبی آشکار است).

پس حق آن که به تو احسانی کرده.

پس حق آن که برای نماز تو اذان می گوید.

پس حق پیش نماز تو.

پس حق همنشین تو.

پس حق همسایه تو.

پس حق رفیق تو.

پس حق شریک تو.

پس حق مال تو.

پس حق وامخواه تو.

پس حق آن که با تو آمیزش دارد.

پس حق آن که بر تو ادعایی دارد.

پس حق آن که تو بر او ادعایی داری.

پس حق آن که با او مشورت کنی.

پس حق آن که رای خود را به تو گوید.

پس حق آن که از او اندرز خواهی.

پس حق آن که تو را اندرز دهد.

پس حق آن که از تو بزرگتر است.

پس حق آن که از تو کوچکتر است.

پس حق آن که از تو چیزی خواهد.

پس حق آن که تو از او چیزی خواهی.

پس حق آن که به گفتار یا به کردار به تو بدی کرده - از روی عمد یا بدون عمد.

پس

حق همدینان تو.

پس حق اهل ذمه تو (که در پناه مسلمانان اند).

پس حق هایی که به موجبهای گوناگون و سبب های مختلف پدید می آید. خوشا به حال کسی که خدا او را به گزاردن حق هایی که بر او واجب فرموده یاری کند و او را موفق و استوار بدارد.

متن کامل رساله حقوق

۱– حق الله

فاما حق الله الاکبر فانک تعبده لا تشرک به شیئا؛ فاذا فعلت ذلک باخلاص جعل لک علی نفسه ان یکفیک امر الدنیا و الاخره و یحفظ لک ما تحب منها.

پس حق خداوند که بزرگترین حق است؛ بر گردن تو آنست که فقط بنده او باشی و در عبادت و بندگی شرک نورزی؛ پس وقتی که چنین بودی و بنده مخلص او شدی؛ خداوند نیز بر خود واجب میکند که دنیا و آخرت تو را کفایت نموده و آنچه را که از دنیا و آخرت دوست میداری برای تو حفظ نماید.

۲–. حق انسان برخودش

و اما حق نفسک علیک فأن تستوفیها فی طاعه الله؛ فتؤدی الی لسانک حقه و الی سمعک حقه و الی بصرک حقه و الی یدک حقها و الی رجلک حقها و الی بطنک حقه و الی فرجک حقه و تستعین بالله علی ذلک.

اما حق خودت بر خودت آنست که از تمام قوه و نیروی خدادادیت؛ استفاده کنی و خودت را در مسیر طاعت خداوند قرار دهی؛ پس ادا نمائی حق زبانت را و حق گوشت را و حق چشمت را و حق دستت را و حق پایت را و حق شکمت را و حق عورتت را و در ادای این حقوق از خدا کمک بخواهی و به او اتکاء کنی

۳– حق زبان.

و اما حق اللسان فاکرامه عن الخنی و تعویده علی الخیر و حمله علی الادب و اجمامه إلا لموضع الحاجه و المنفعه للدین و الدنیا و اعفائه عن الفضول الشنعه القلیله الفائده التی لا یؤمن ضررها مع قله عائدتها و بعد شاهد العقل و الدلیل علیه و تزین العاقل بعقله حسن سیرته فی لسانه و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

اما حق زبانت بر تو آنست که از فحشا و منکرات دورش نگهداری و به گفتن کلمات خوب و نافع عادتش دهی و وادارش کنی که با ادب و خوب سخن گوید و از زیاد گفتن و بیخود چرخیدن در دهان منعش نمائی تا سکوت را رعایت کند مگر در جائی که نیاز به تکلم باشد و نفعی برای دنیا و آخرت داشته باشد و نگزاری سخنی که فائده و نفعی ندارد و جز ضرر و زیان حاصلی در آن متصور نیست؛ از دهان تو

خارج شود بعد از آنکه عقل و نقل بر مضر بودن و بد بودن آن دلالت دارد؛ زیرا که زینت عاقل به عقلش در خوبی گفتار و درست سخن گفتن است و حول و قوه ای نیست مگر به حول و قوه خداوند بزرگ.

۴– حق گوش

و أما حق السمع فتنزيهه عن أن تجعله طريقا إلى قلبك إلا لفوهه كريمه تحدث فی قلبك خيراأو تكسب خلقا كريما فإنه باب الكلام إلى القلب يؤدى إليه ضروب المعانى على ما فيها من خير او شر و لاقوه الا بالله.

اما حق گوش بر تو آنست که منزه و پاک کنی از اینکه راهی به سوی قلب تو باشد مگر برای شنیدن مطالب خوب و مفیدی که در قلب تو خیری ایجاد نماید؛ یا آنکه سبب کسب خلق نیکی گردد؛ زیرا گوش دروازه ی سخن به سوی قلب است و موجب انتقال انواع و اقسام معانی به قلب میباشد با تمام خوبیها یا بدیهای که در آن وجود دارد و قوت و قدرتی نیست مگر قوت و قدرت پروردگار.

۵– حق چشم.

و أما حق بصرك فغضه عما لا يحل لك و ترك ابتذاله إلا لموضع عبره تستقبل بها بصرا أو تستفيد بها علما فإن البصر باب الإعتبار

اما حق چشمت بر تو آنست که برگردانی آن را از چیزی که خداوند تو را از دیدن آن منع نموده است و بی جهت بهر طرف و هر چیز نظر نکنی؛ مگر در جائی که موجب پند و عبرتی باشد یا سبب بصیرت و بیداری گردد و یا علمی از آن استفاده شود زیرا چشم دروازه ی پند و عبرت گرفتن است.

۶– حق پا

و أما حق رجليك فأن لاتمشى بهما إلى ما لايحل لك و لاتجعلهما مطيتك فی الطريق المستخفه بأهلها فيها فإنها حاملتك و سالكه بك مسلك الدين و السبق لك و لاقوه ٍلا بالله.

اما حق پاهایت بر تو آنست که از آن به عنوان وسیله ای برای رفتن به طرف حرام استفاده نکنی و پا را مرکب در راهی که سبب استخفاف و زبونی تو میشود قرار ندهی؛ زیرا که این دو پا تو را حمل میکنند و سیر میدهند در مسیر دین و سبقت گرفتن در کارهای خوب و قوتی نیست مگر به قوت پروردگار.

۷– حق دست

و أما حق يدك فأن لاتبسطها إلى مالايحل لك فتنال بما تبسطها إليه من الله العقوبه فی الآجل و من الناس بلسان اللائمه فی العاجل؛ و لاتقبضها مما افترض الله عليها؛ و لكن توقرها بقبضها عن كثير مما لايحل لها و بسطها الى كثير مما ليس عليها؛ فاذا هی قد عقلت و شرفت فی العاجل وجب لها حسن الثواب فی الاجل

اما حق دست بر تو آنست که به سوی حرام دراز نشود زیرا سبب عقوبت و و عذاب خداوند در آخرت و ملامت و سرزنش مردم در دنیا خواهد بود؛ و دستهایت را منع نکنی از چیزی که خداوند بر آن واجب نموده است. بلکه با استفاده ی صحیح و مشروع؛ دستهایت را موقر و بزرگ نما به این بیان که از تمام چیزهای که حرام است دورش نگهداری و برای بدست آوردن آنچه که مفید است باز و آزادش گزاری؛ پس درین صورت است که مورد احترام دیگران در دنیا و پاداش و اجر خداوند در آخرت قرار خواهی گرفت.

۸– حق شکم.

و اما حق بطنک فان لا تجعله وعاء لقلیل من الحرام و لا لکثیر و ان تقتصد له فی الحلال و لاتخرجه من حد التقویه الی حد التهوین و ذهاب المروه و ضبطه اذا هم بالجوع والظمأ فان الشبع المنتهی بصاحبه الی التخم مکسله و مثبطه و مقطعه عن کل برّ و کرم و إن الری المنتهی بصاحبه الی السکر مسخفه و مجهله و مذهبه للمروه.

اما حقی که شکمت بر تو دارد پس از آن به عنوان ظرفی برای جمع شدن حرام چه کم باشد یا زیاد استفاده نکن؛ بلکه حتی در خوراکی های حلال نیز

حـد اعتـدال را کاملا رعایت کن و برای تقویت از خوراک استفاده کن و هیـچ وقت بفکر پر کردن شـکم خودت تا حلقوم و نادیده گرفتن دیگران نباش و مروت و انصاف را فراموش نکن.

زیرا که نتیجه ی پرخوری تنبلی و کسالت است و تو را از خیر و صلاح و نیکوئی و انجام اعمال صالحه باز میدارد؛ چنانکه نتیجه ی زیاده روی در نوشیدن مایعات نیز سخافت و جهالت و بی عقلی خواهد بود.

۹- حق عورت.

و اما حق فرجک فحفظه مما لایحل لک و الاستعانه علیه بغض البصر؛ فانه من اعون الاعوان و کثره ذکر الموت و التهدد لنفسک بالله و التخویف لها به و بالله العصمه و التأیید و لاحول و لاقوه الا به.

اما حق عورت؛ عبارت است از حفظ آن از حرام و برای آنکه بتوانی از حرام حفظش نمائی؛ چشمت را از حرام برگردان که چشم بسیار کمک کننده است و هم چنین زیاد به یاد مرگ باش و خودت را تهدید به عذاب خداوند کن و از خدا بترسان و دست نیاز به سوی خالق بی نیاز بلند نما و از او طلب کمک کن زیرا که حول و قوه ای نیست مگر به حول و قوه ی خداوند.

حقوق افعال

۱۰- حق نماز.

فأما حق الصلاه فأن تعلم أنها وفاده إلی الله و أنک قائم بها بین یدی الله فإذا علمت ذلک کنت خلیقا أن تقوم فیها مقام الذلیل؛ الراغب؛ الراهب؛ الخائف؛ الراجی؛ المسکین؛ المتضرع؛ المعظم من قام بین یدیه بالسکون والإطراق؛ و خشوع الاطراف و لین الجناح؛ و حسن المناجاه له فی نفسه و الطلب إلیه فی فکاک رقبتک التی احاطت به خطیئتک و استهلکتها ذنوبک؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق نماز پس بدان که آن حضور در محضر خداوند متعال است و تو در برابر خداوند متعال ایستاده ای؛ پس وقتی متوجه این نکته شدی سزاوار برای تو آنست که حاضر شوی در این محضر مانند عبد ذلیلی که رغبت به تقرب ونزدیک شدن به مولایش را دارد و در حالی که از او (به سبب گناهانت) هراس داری به لطف و کرم او امیدوار باش و با

مسکنت و بیچارگی به تضرع و زاری بپرداز و حضور در محضر او را بزرگ بدان؛ با آرامش جسم و جان و توجه کامل به معبود انس و جان تواضع و اظهار بیچارگی کرده آزادیت را از عذاب و آتش تمنا کن زیرا که گناهان و خطاها تو را در بند کشیده اند و به سوی هلاکت و نیستی برده اند؛ و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۱۱– حق روزه

و أما حق الصوم فأن تعلم أنه حجاب ضربه الله علی لسانک و سمعک و بصرک و فرجک و بطنک لیسترک به من النار؛ و هکذا جاء فی الحدیث الصوم جنه من النار فإن سکنت اطرافک فی حجبتها رجوت أن تکون محجوبا و إن أنت ترکتها تضطرب فی حجابها و ترفع جنبات الحجاب فتطلع الی ما لیس لها بالنظره الداعیه للشهوه و القوه الخارجه عن حد التقیه لله لم تأمن أن تخرق الحجاب و تخرج منه و لا قوه الا بالله.

اما حق روزه پس بدان که آن حجابیست که خداوند متعال بین زبان و گوش و چشم و عورت و شکم تو و آتش جهنم آویخته است؛ تا تو را از آتش و عذاب حفظ نماید؛ چناچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که روزه سپری در برابر آتش جهنم است پس اگر اعضا و جوارحت را با این حجاب پوشانیدی امید وار باش که از آتش و عذاب نیز در امان خواهی بود.

اما اگر اعضایت را مطلق العنان و آزاد گذاشتی و از این حجاب استفاده نکردی یا آن را کاملا رعایت نکردی و از حدی که خدا برای

اعضایت تعیین نموده بود تجاوز کردی؛ با نگاههای شهوت انگیز و بدون ترس از خداوند و عذاب او؛ پس دراین صورت؛ از پاره شدن حجاب و خروج از آن در امان مباش و هیچ قوتی نیست مگر به قوت خداوند.

۱۲- حق صدقه.

و أما حق الصدقه فأن تعلم أنها ذخرک عند ربک و ودیعتک التی لا تحتاج إلی الإشهاد فإذا علمت ذلک؛ کنت بما استودعته سرا أوثق بما استودعته علانیه و کنت جدیراً أن تکون أسررت إلیه أمرا أعلنته و کان الأمر بینک و بینه فیها سرا علی کل حال و و لم تستظهر علیه فیما استودعته منها بإشهاد الأسماع و الأبصار علیه بها کأنها أوثق فی نفسک؛ لا کأنک لا تثق به فی تأدیه ودیعتک إلیک؛ ثم لم تمتن بها علی أحد لأنها لک فإذا امتننت بها لم تأمن أن تکون بها مثل تهجین حالک منها إلی من مننت بها علیه؛ لأن فی ذلک دلیلًا علی أنک لم ترد نفسک بها؛ و لو اردت نفسک بها لم تمتن بها علی احد و لاقوه الا بالله.

اما حق صدقه پس بدان که آن ذخیره تست در نزد پروردگار؛ و امانتی از تو نزد خداوند متعال که نیاز به شاهد ندارد؛ پس وقتی متوجه این جهت شدی؛ به آنچه که مخفیانه و بدون اطلاع دیگران نزد خداوند به امانت می گزاری بیشتر مطمئن باش تا آنچه را که به طور علنی و آشکار.

بنا براین سزاوار برای تو آنست؛ هرچیزی را که به عنوان امانت نزد خداوند میگزاری به صورت مخفیانه بگزاری و از اعلان آن و اخبار دیگران خود داری نمائی و فقط بین تو و خدایت باشد؛ و

گوشـها و چشـمها را شاهد امانتت قرار ندهی؛ و تو باید به امانت بدون شاهد و اطلاع دیگران بیشتر مطمئن باشی؛ نه اینکه فکر کنی اگر شاهدی نباشد او امانت تو را به تو بر نمی گرداند.

هرگز با دادن صـدقه برکسـی منت نگذار زیرا که صدقه از تو میباشد و گر نه خودت را مورد توهین و تحقیر خودت قرار داده ای برای آنکه در صـورت منت گذاشـتن؛ خودت را از آن اراده نکرده ای و اگر این کـار را برای خودت انجام میـدادی کس دیگری را مورد منت قرار نمی دادی و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۱۳- حق قربانی.

و أما حق الهدی؛

فـأن تخلص بها ألإراده إلی ربك و التعرض لرحمته و قبوله و لا تریـد عیون الناظرین دونه؛ فإذا کنت کـذلك لم تکن متکلفا و لا متصـنعا و کنت إنما تقصد الی الله. واعلم أن الله یراد بالیسـیر و لا یراد بالعسـیر؛ کما أراد بخلقه التیسیر و لم یرد بهم التعسیر و کـذلك التـذلل أولی بك من التـدهقن لأن الکلفه و المؤونه فی المتـدهقنین فأما التـذلل و التمسـکن فلا کلفه فیهما و لا مؤونه علیهما لأنهما الخلقه و هما موجودان فی الطبیعه؛ و لاقوه إلا بالله.

اما حق قربانی آنست که هدیه ای برای خدای متعال باشد و رحمت و قبول او را در نظر داشـته باشـی نه دیدن و تعریف نمودن دیگران را؛

پس وقتی که با این خلوص در نیت؛ قربانی را انجام دهی؛ تکلف و زحمتی برای تو نخواهد داشت زیرا فقط خدا در آن قصـد شده است و بس؛ وبدان که خداوند قصد میشود با آسان گرفتن و نه با سخت گرفتن بر خود

و دیگران چنانکه خود خداوند نیز بر بندگان خود آسان گرفته و هرگز بر آنان سخت نگرفته است.

و سزاوار برای تو در وقت قربان کردن اظهار تذلل و بیچارگی در پیشگاه خداوند است

۱۴- حق رهبر سیاسی.

فأما حق سائسک بالسلطان فأن تعلم أنک جعلت له فتنه و أنه مبتلی فیک بما جعله الله له علیک من السلطان و أن تخلص له فی النصیحه و أن لا تماحکه و قد بسطت یده علیک فتکون سبب هلاک نفسک و هلاکه؛ و تذلل و تلطف لإعطائه من الرضی ما یکفک عنک و لا یضر بدینک و تستعین علیه فی ذلک بالله و لا تعازّه و لا تعانده فانک ان فعلت ذلک عققته و عققت نفسک فعرضتها لمکروهه و عرضته للهلکه فیک و کنت خلیقا ان تکون معینا له علی نفسک و شریکا له فیما أتی الیک و لا قوه الا بالله

اما حق کسی که امور سیاسی تو را رهبری میکند؛ پس بدان که تو برای او فتنه و امتحان هستی و او به خاطر سلطه ای که بر تو دارد به این امتحان مبتلی شده است. او را مخلصانه نصیحت کن و از در معارضه و مخالفت با او وارد مشو؛ زیرا که اینکار تو سبب نابودی خودت و او خواهد شد؛ بذل و بخشش او را اگر قبول آن ضرری به دینت وارد نمی کند بلکه میتوانی ازین بخشش استفاده برای امور دینیت نمائی؛ بدون تکبر و با جبین گشاده و تواضع بپذیر؛ و با او در حکومتش معارضه و معانده نکن زیرا نتیجه ی دشمنی تو با او قطع رابطه ی دوستی و ایجاد کینه و عداوت است؛ واین تو هستی که

با معارضه ات او را وادار نموده ای که به تو ضرر بزنـد و خودش را به هلاکت و نابودی دچار گردانـد در حالی که تو یاور و معین و شریک او حساب می شوی در آنچه که او نسبت به تو مرتکب شده است و قوتی نیست مگر به قوت خداوند.

۱۵– حق استاد (رهبر علمی).

فأمـا حق سائسـک بـالعلم فالتعظیم له و التوقیر لمجلسه و حسن الاسـتماع الیه و الإقبال علیه و المعونه له علی نفسک فیما لا غنی بک عنه من العلم بأن تفرغ له عقلک و تحضـره فهمک و تذکی له (قلبک) و تجلی له بصـرک بترک اللذات و نقص الشهوات و أن تعلم انـک فیمـا ألقی (إلیـک) رسوله إلی من لقیـک من اهـل الجهـل فلزمـک حسن التـأدیه عنه إلیهم و لا تخنه فی تأدیه رسالته و القیام بها عنه إذا تقلدتها و لا حول و لاقوّه الا بالله.

امـا حق کسـی که تو را تعلیم می دهـد بر تو آنست که در تعظیم و تکریم و احـترام او کوتـاهی نکرده؛ محضـر و مجلس او را بزرگ شـماری و به نحو احسن به گفتـار او در حال درس گوش فرا دهی و با پیشانی باز از گفتارش و درسـش اسـتقبال کنی. برای آنکه بتوانـد در آموزش تو موفق باشـد تو خود نیز اسـتاد را در این امر کمک کن به این بیان که در حال درس و شـنیدن سخنـان اسـتاد؛ ذهنـت را کاملاـ آمـاده کـن و دقت داشـته بـاش و قلب و دلت را برای پـذیرش آنچه میشـنوی پـاک بگردان و خاطراتت را در آن حال فراموش کرده به لذایذ و امور شهوانی فکر نکن.

و بدان که تو از

طرف معلم و استاد رسالت داری تـا آنچه را که از او می آموزی به غیر خودت منتقل نمائی و بایـد همانطور که شـنیده ای به دیگران انتقال دهی و چیزی از آن کم یا به آن اضافه نکنی و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۱۶– حق مالک.

و أما حق سائسک بالملک فنحو من سائسک بالسـلطان إلا أن هذا یملک ما لا یملکه ذاک تلزمک طاعته فیما دق و جل منک إلاـ أن تخرجک من وجوب حق الله و یحول بینک و بین حقه و حقوق الخلق؛ فإذا قضـیته رجعت إلی حقه فتشاغلت به و لا قوه الا بالله.

امـا حق کسـی که مالک تست؛ پس مثل حق کسـی است که بر تو حکومت دارد مگر با این تفاوت که مالک چیزی را مالک است که سـلطان و حـاکم مالـک آن نیست! پس بر تو لازم است که مالک را در امور کوچک و بزرگ اطاعت نمائی تا وقتی که اطاعت از او منافات با اطاعت و فرمانبرداری خـدای متعال نداشـته باشـد و حق خودش را بین تو و حق خـدا و حقوق دیگر بنـدگان خدا حایل و پرده نکرده باشد؛ پس هر وقت که حقوق خدا و دیگر بندگان خدا را ادا نمودی؛ برگرد و حق مالکت را ادا کن.

۱۷– حق رعیت.

فأمـا حقوق رعیتـک بالسـلطان فـأن تعلم أنـک إنما استرعیتهم بفضل قوتک علیهم فإنه إنما احلهم محل الرعیه لک؛ ضـعفهم و ذلهم فما اولی من کفاکه ضـعفه و ذله حتی صـیره لک رعیه و صیر حکمک علیه نافذا؛ لایمتنع منک بعزه و لا قوه و لا یستنصر فیما تعاظمه منک إلا (بالله) بالرحمه والحیاطه والأناه وما أولاک إذا عرفت ماأعطاک الله من فضل هـذه العزه و القوه التی قهرت بها أن تکون لله شاکرا و من شکر الله أعطاه فیما أنعم علیه؛ و لا قوه إلا بالله.

ای کسی که بر مردم حکومت می کنی و زمام امور آنها را بدست گرفته ای بدان که

رعیت را بر گردن تو حقوقی است که ملزم به رعایت آن میباشی.

بـدان که حکومت تو بر آنهـا ناشـی از قوت تو و ضـعف ایشـان است؛ پس بهتر آنست که کفایت و رعایت کنی کسـی را که ضعف و ناتوانیش او را رعیت تو ساخته است؛ و حکم تو را بر او نافـذ گردانیـده است و نمی تواند که با تو به مخالفت پردازد و برای استیفای حقش علیه تو قیام نماید و فرمانت را سر پیچی کند چون قوت و قدرتی ندارد. چنانکه برای رهائیش از تو نمی تواند به کسی اتکاء کند مگر به خداوند متعال.

پس نسـبت به رعیت رحیم و مهربـان بـاش و برای حفاظت جان و مال و ناموس رعیت و حمایت از آنان لحظه ای غافل نباش؛ برای آسایش و آرامش آنها تلاش کن و با حلم و بردباری با ایشان برخورد نما و بایـد بدانی که تو به فضل خداوند و لطف او حکومت را به دست آورده ای پس خدا را شـکر گزار باش؛ زیرا کسی که شاکر باشد خداوند نعمت بیشتری به عطا می کند و قوتی نیست مگر به قوت خداوند.

۱۸– حق متعلم بر استاد یا حق جاهل برعالم.

و أمـا حق رعیتـک بـالعلم؛ فأن تعلم أن الله قـد جعلک لهم فیما آتاک من العلم؛ و ولاک من خزانه الحکمه؛ فإن أحسـنت فیما ولاـک الله من ذلـک و قمت به لهم مقـام الخـازن الشـفیق؛ الناصـح لمولاه فی عبیـده؛ الصابر المحتسب الـذی إذا رأی ذا حاجه أخرج له من الاـموال التی فی یـدیه کنت راشـدا؛ و کنت لـذلک آملاـ معتقـدا وإلاـ کنت له خائنا و لخلقه ظالما و لسلبه و عزه متعرضا.

اما حق جاهل بر عالم یا متعلم

بر معلم آنست که بداند خداوند متعال او را امام و راهنما قرار داده است به جهت علمی که به او عطا نموده است و کلید خزانه حکمت را به دست او داده است؛ پس اگر با آنها که نمی داننـد احسان و نیکی نمود و از علمی که خداوند به او عطا نموده با مهربانی به آنها آموخت و در نصیحت و راهنمائی آنان با صبر و حوصله قدم برداشت؛ و برای نجات جامعه از جهل و نادانی؛ از خزانه ی علمی که خدا در اختیار او گذاشته است انفاق کرد؛ این عالم و معلم هدایت شده و هدایت گر است و از روی اعتقاد و ایمان؛ خدمتکار جامعه انسانی است.

اما اگر از آنچه می داند انفاق نکند و علم خود را از دیگران دریغ بدارد؛ خیانتکار بوده و نسبت به خلق خداوند ظالم محسوب می گردد.

۱۹- حق زن بر شوهر.

و أما حق رعیتک بملک النکاح فأن تعلم إن الله جعلها سکنا و مستراحا و انسا و واقیه؛ و کذلک کل واحد منکما یجب ان یحمد الله علی صاحبه و یعلم أن ذلک نعمه منه علیه و وجب ان یحسن صحبه نعمه الله و یکرمها و یرفق بها و إن کان حقک علیها اغلظ و طاعتک بها الزم فیما احببت و کرهت ما لم تکن معصیه؛ فإن لها حق الرحمه و المؤانسه و موضع السکون إلیها قضاء اللذه التی لابد من قضائها و ذلک عظیم؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که به جهت ازدواج رعیت تو حساب می شود؛ بر تو آنست که بدانی؛ خداوند متعال قرار داده است او را تسکین دهنده و آرامش بخشنده

و نگهدارنـده و انیس برای تو؛ پس بر هردو نفر شـما واجب است که قـدر این مصاحبت را بدانیـد و از خداونـد متعال به خاطر این نعمت تشکر نمائید؛ زیرا که این نعمت از ناحیه اوست و واجب است که با نعمت خداوند بدیده تکریم و احترام نگاه شود و با مهربانی و لطف و خوشروئی با آن برخورد نمائید.

گرچه که شوهر را بر زن حق بزرگیست و اطاعت زن از شوهرش واجب است تا وقتی در آن معصیت خداونـد نباشـد؛ اما زن نیز بر شوهر حقوقی دارد که باید رعایت نماید پس بر شوهر است که با همسر خویش مهربان بوده و با او انیس و همدم باشد.

زیرا به خـاطر لـذتی که از زنـدگی بـا زن خویش میبرد بر او واجب است که حق این لـذت ادا کنـد و این حق حق بزرگی می باشد و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۲۰- حق مملوک (خدمتکار)

و أمـا حق رعیتک بملک الیمین فأن تعلم أنه خلق ربک و لحمک و دمک و أنک تملکه لا أنت صـنعته دون الله و لا خلقت له سمعا و لا بصـرا و لا أجریت له رزقا؛ و لکن الله کفاک ذلک بمن سخره لک وائتمنک علیه واستودعک ایاه لتحفظه فیه و تسیر فیه بسیرته فتطعمه ممـا تأکـل و تلبسه ممـا تلبس و لاـ تکلفه مـا لا یطیق؛ فان کرهت (ه) خرجت إلی الله منه و اسـتبدلت به ولم تعذب خلق الله؛ و لا قوه الا بالله.

امـا حـق مملـوک (غلامـ و کنیز) بر تو آنست که بـدانی او مخلوق پروردگـار تست و گوشت و خون تو حسـاب می شود و تو مالک او هستی

نه سازنـده او و نه آفریننـده گـوش و چشم او و نه روزی دهنـده او؛ بلکه خداونـد تو را امین قرار داده و او را امـانتی در نزد تو گذاشته است که حفظ و صیانت از او به عهده تو می باشد.

پس همـان طـوری که خداونـد بـا تـو رفتـار میکنـد تـو بـا او رفتـار کن؛ از آنچه خودت میخوری به او بخوران و آنچه خودت میپوشـی به او بپوشان و او را به آنچه که بالاتر از توان و قدرتش میباشد تکلیف نکن؛ اگر از او خوشت نمی آید؛ آزادش کن و یا با اسـتبدال و تبدیل نمودن خودت و او را راحت نما؛ و چون از او خوشت نمی آید؛ مخلوق خداوند را مورد آزار و اذیت قرار نده و قوتی نیست مگر به قوت پرودگار توانا.

۲۱– حق مادر.

فحق امـک أن تعلم أنهـا حملتـک حیث لاـ یحمـل احـد احـدا؛ و أطعمتـک من ثمره قلبها ما لا یطعم احـد احـدا؛ و أنها وقتک بسـمعها و بصـرها و یـدها و رجلهـا وشـعرها و بشـرها وجمیع جوارحها مستبشـره بـذلک؛ فرحه؛ موبله؛ محتمله لما فیه مکروهها وألمهـا و ثقلهـا وغمهـا؛ حتی دفعتهـا عنک یدالقـدره وأخرجتک الی الارض فرضـیت أن تشـبع و تجوع هی وتکسوک وتعری وترویـک وتظمأ وتظلک وتضـحی وتنعمک ببؤسـها وتلـذذک بالنوم بأرقها وکان بطنها لک وعاءاً وحجرها لک حواءاً وثـدیها لک ثقاءاً ونفسها لک وقاءاً؛ تباشر حرالدنیا وبردها لک و دونک؛ فتشکرها علی قدر ذلک ولاتقدر علیه الا بعون الله و توفیقه.

اما حق مادر بر تو آنست که بدانی او حمل کرده است تو را نه ماه طوری که هیچ کس حاضر نیست این چنین دیگری را

حمل کند و به تو شیره جانش را خورانده است قسمی که هیچ کس دیگر حاضر نیست اینکار را انجام دهد و با تمام وجود؛ با گوشش چشمش؛ دستش؛ پایش؛ مویش؛ پوست بدنش و جمیع اعضا و جوارحش تو را حمایت و مواظبت نموده است و اینکار را از روی شوق و عشق انجام داده و رنج و درد و غم و گرفتاری دوران بارداری را به خاطر تو تحمل نموده است؛ تا وقتی که خدای متعال تو را از عالم رحم به عالم خارج انتقال داد.

پس این مادر بود که حاضر بود گرسنه بماند و تو سیر باشی؛ برهنه بماند و تو لباس داشته باشی؛ تشنه بماند و تو سیراب باشی؛ در آفتاب بنشیند تا تو در سایه او آرام استراحت کنی؛ ناراحتی را تحمل کند تا تو در نعمت و آسایش به زندگی ادامه داده و رشد نمائی و در اثر نوازش او به خواب راحت و استراحت لذیذ دست یابی. شکم او خانه ی تو و آغوش او گهواره تو و سینه او سیراب کننده تو و خود او حافظ و نگهدارنده تو بود؛ سردی و گرمی دنیا را تحمل میکرد؛ تا تو در آسایش و ناز و نعمت زندگی کنی.

پس شکر گزار مادر باش به اندازه ای که برای تو زحمت کشیده است؛ و نمی توانی از او قدر دانی نمائی مگر به عنایت و توفیق خداوند متعال.

۲۲- حق پدر.

و أما حق أبیک فتعلم أنه أصلك و أنك فرعه و أنك لولاه لم تکن؛ فمهما رأیت فی نفسک مما یعجبك؛ فاعلم أن أباك أصل النعمه علیك فیه و احمدلله و اشکره علی قدر ذلك

و لا قوه الا بالله.

اما حق پدرت بر تو آنست که بدانی او اصل و ریشه تست؛ و تو فرع و شاخه او هستی؛ و اگر او نبود تو نبودی؛ پس هر وقت در خودت چیزی می بینی که موجب پیدا شدن غرور در تو می گردد؛ متوجه باش که پدرت اصل و اساس آن نعمت است و خداوند را به خاطر این نعمت بزرگ ستایش کن و از او تشکر کن به اندازه ی نعمتی که به تو ارزانی نموده است و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۲۳–حق فرزند بر پدر و مادر

حق فرزند تو آنست که بدانی او از توست و در این جهان در نیک و بد خویش وابسته توست و با تو نسبت به پرورش دادن خوب و راهنمایی کردن او به راه پروردگارش و یاری رساندن به او در اطاعت خداوند هم درباره خودت و هم حق او مسئول هستی و بر اساس این مسئولیت پاداش میگیری و کیفر میبینی پس در کار فرزند همچون کسی عمل کن که کارش را در این دنیا به حسن اثر خویش آراسته میکند و تو به سبب حسن رابطه میان خود و او و سرپرستی خوبی که از او کرده ای و نتیجه الهی که از او گرفته ای نزد پروردگار خویش معذور باشی و قوتی نیست مگر قوت خداوند متعال.

۲۴–حق برادر

اما حق برادرت آنست که دست و بازوی قدرت تو و پشت و پناه تو میباشد و باعث توست که متکی به او هستی و نیرو و توان تو میباشد که بدان وسیله به دشمن حمله میبری پس مبادا از او در راه معصیت خدا بعنوان اسلحه استفاده کنی و همچنین ابزاری در راه ظلم و پایمال کردن حق خدا قرار دهی کمک و یاری او در مقابل هوای نفس و پشتیبانی از وی در مقابل دشمن را ترک مکن با این همه اگر او مطیع امر پروردگارش بود و دستور را بخوبی پذیرا بود چه بهتر و اگر نه باید خداوند نزد تو مقدم بر او و عزیزتر از او باشد ...

حقوق نیکوکار

۲۵– حق کسی که بر تو احسان نموده است.

و أما حق المنعم علیک بالولاء؛ فأن تعلم انه انفق فیک ماله؛ وأخرجک من ذل الرق و وحشته إلیعز الحریه و انسها وأطلقک من اسر الملکه و فک عنک حلق العبودیه وأوجدک رائحه العز؛ و أخرجک من سجن القهر؛ و دفع عنک الاسر؛ و بسط لک لسان الانصاف و اباحک الدنیا کلها فملکک نفسک و حل اسرک و فرغک لعباده ربک و احتمل بذلک التقصیر فی ماله؛ فتعلم انه اولی الخلق بک بعد اولی رحمک فی حیاتک و موتک و احق الخلق بنصرک و معونتک و مکانفتک فی ذات الله؛ فلا تؤثر علیه نفسک ما احتاج الیک.

اما حق کسی که تو را کمک نموده است به خاطر دوستی یا ملک یا قرابت و ... بر تو آنست که بدانی او از مالش گذشته و با صرف مال ترا؛ از ذلت بندگی و بردگی دیگران و وحشت آن نجات داده است و

مزه آزادی و آسایش را به تو چشانیده است و تو را از اسارت دیگران رهانیده؛ و زنجیرهای بردگی را از تو باز نموده و بوی خوش عزت و آزادی را به مشام تو رسانیده است. او تو را از زندان قهر و جبر بیرون آورده و عسر حرج و سختی را از تو دور نموده و با خوشی و خوشروئی و زبان انصاف با تو سخن گفته و تمام دنیا را (به جهت احسانی که نموده است) به تو بخشیده است و تو را فارغ البال ساخته که به عبادت پروردگارت پردازی و در این راستا ضرر مالی را تقبل و تحمل نموده است.

بدان که او نزدیک ترین مخلوق خداوند است نسبت به تو بعد از پدر و مادر و برادر و خواهرت و سزاوارتر از دیگران است که در مواقع لزوم به کمک او بشتابی و به خاطر خدا و احسانی که برای تو نموده است یاریش نمائی و خودت را هیچ وقت در اموری که مورد نیاز اوست مقدم ننمائی.

۲۶- حق آزاد کرده

و أما حق مولاک الجاریه علیه نعمتک فأن تعلم أن الله جعلک حامیه علیه و واقیه و ناصرا و معقلا وجعله لک وسیله وسببا بینک و بینه؛ فبالحری أن یحجبک عن النار فیکون فی ذلک ثواب منه فی الآجل و یحکم لک بمیراثه فی العاجل اذا لم یکن له رحم مکافأه لماأنفقته من مالک علیه وقمت به من حقه بعد إنفاق مالک فإن لم تخفه خیف علیک أن لا یطیب علیک میراثه؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که تو به او کمک کرده ای به خاطر دوستی یا ملک یا قرابت

پس بدان که خداوند تو را نگهدارنده و یاری کننده و حامی و آزاد کننده ی او قرار داده است و او را وسیله و سبب تقرب تو به خداوند متعال. اگر چناچه تو به او کمک نمائی خداوند در آخرت تو را از آتش جهنم دور خواهد نمود و در دنیا (اگر شخص مذکور وارثی نداشته باشد) میراثش به تو تعلق خواهد گرفت و اگر ارثی از او باقی نماند یا وارث داشته باشد؛ خداوند متعال؛ از جای دیگر بر مال و دارائی تو می افزاید و این به جهت پاداشی که خداوند برای تو در نظر گرفته است.

و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۲۷– حق کسی که کار خوبی برای تو نموده است

و أما حق ذی المعروف علیك فأن تشکره و تذکر معروفه و تنشر له المقاله الحسنه وتخلص له الدعاء فیما بینك وبین الله سبحانه؛ فإنك إذا فعلت ذلك کنت شکرته سرا وعلانیه؛ ثم إن أمکن مکافأته بالفعل کافأته وإلا کنت مرصدا له موطنا نفسك علیها

اما حق کسی که برای تو کار خوبی انجام داده است؛ آن است که از او تشکر و سپاس گزاری نموده خوبیش را فراموش نکنی؛ و خوبیش را منتشر نمائی و در حق او مخلصانه دعا کنی؛ که اگر چنین نمودی؛ در ظاهر و پنهان شکر گزاری نموده ای و اگر میتوانی خوبی او را با خوبی جبران نما و چناچه او فعلا نیازمند کمك نیست متوجه و مراقب باش تا اگر مشکلی پیدا کرد فورا برای رفع مشکلش اقدام نمائی.

۲۸– حق مؤذن

و أما حق المؤذن فأن تعلم أنه مذکرك بربك و داعیك إلی حظك و أفضل أعوانك علی قضاء الفریضهالتی افترضها الله علیك؛ فتشکره علی ذلك شکرك للمحسن إلیك وإن کنت فی بیتك متهما لذلك لم تکن لله فی أمره متهما و علمت أنه نعمه من الله علیك لا شك فیها فأحسن صحبه نعمه الله بحمد الله علیها علی کل حال و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که اذان میگوید و مومنان را متوجه وقت نماز می سازد؛ آنست که بدانی؛ اذان گو به یاد آورنده خداوند در دلها و دعوت کننده تو به سوی سود و فایده می باشد؛ او بهترین یاری کننده بر انجام فریضه ایست که خداوند بر تو واجب نموده است؛ پس باید از او به خاطر این کار نیکش تشکر کنی؛ و اگر در دل نسبت

به بعضی از کارهای او بدبین هستی؛ در این قضیه باید خوشبین بوده و او را به چیزی متهم نکنی که او نعمتی از نعمتهای خداوند است؛ و با نعمت خداوند باید برخوردی نیکو و شایسته داشته و شکر گزار پروردگار خویش باشی

۲۹- حق امام جماعت.

و أما حق إمامک فی صلاتک فأن تعلم أنه قد تقلدالسفاره فیما بینک وبین الله والوفاده إلی ربک و تکلم عنک ولم تتکلم عنه ودعا لک ولم تدع له وطلب فیک ولم تطلب فیه و کفاک هم المقام بین یدی الله والمساءله له فیک ولم تکفه ذلک فإن کان فی شئ من ذلک تقصیر کان به دونک وإن کان آثما لم تکن شریکه فیه و لم یکن لک علیه فضل فوقی نفسک بنفسه و وقی صلاتک بصلاته؛ فتشکر له علی ذلک ولاحول و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که امام تو در نمازت می باشد؛ پس باید بدانی که او سفارت بین تو و.خدایت را به عهده گرفته است و در میهمانی ای که میزبان آن خداوند می باشد؛ او از طرف تو سخن میگوید و تو از طرف او سخن نمی گوئی و او برای تو دعا می کند و تو برای او دعا نمی کنی و او برای تو میخواهد و تو برای او نمی خواهی و اوست که کفایت می کند تو را در این حضور در برابر خداوند و تو او را کفایت نمی کنی. حال اگر در انجام این اعمال تقصیری باشد؛ او مقصر است نه تو و اگر مرتکب گناهی شود تو شریک او حساب نمی شوی و تو را بر او فضل و برتری نخواهد

بود.

وچون حفظ می کنی خودت را در پناه او و حفظ می کنی نمازت را در پناه نماز او پس او را سپاس گزار باش؛ و به خاطر خدمتی که برای تو انجام می دهد از او تشکر کن؛ و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۰– حق هم نشین.

و أما حق الجليس فأن تلين له كنفك و تطيب له جانبك وتنصفه فى مجاراه اللفظ و لا تغرق فى نزع اللحظ إذا لحظت وتقصد فى اللفظ إلى إفهامه إذا لفظت وإن كنت الجليس إليه كنت فى القيام عنه بالخيار وإن كان الجالس إليك كان بالخيار ولا تقوم الا باذنه و لا قوه إلا بالله.

اما حق هم مجلس و هم نشین بر تو آنست که با کمال خوشروئی پذیرای او شده و با تواضع و طیب خاطر از او استقبال نمائی و اجازه دهی که او هم سخن گوید و تو متکلم وحده نباشی؛ از نگاهای متکبرانه و تحقیر آموز که با گوشه چشم صورت می گیرد پرهیز کن و وقتی سخن می گوئی قسمی سخن بگو که او بفهمد و اگر تو بر او وارد شده ای؛ اختیار با خودت هست که هر وقت بخواهی ترکش کنی و اگر او بر تو وارد شده است؛ اختیار با خودش هست که بخواهد مجالست با تو را ترک نماید.

اما تو بدون اجازه ی او (در صورتی که او وارد بر تو باشد) حق نداری؛ که مجالست او را ترک نمائی.

۳۱– حق همسایه.

و أما حق الجار فحفظه غائبا و كرامته شاهدا و نصرته و معونته فى الحالين جميعا لا تتبع له عوره ولا تبحث له سوء (ه) لتعرفها؛ فإن عرفتها منه عن غير إراده منك ولا تكلف؛ كنت لما علمت حصنا حصينا وسترا ستيرا؛ لوبحثت الاسنه عنه ضميرا لم تتصل إليه لإ نطوائه عليه.

لا تستمع عليه من حيث لا يعلم.

لا تسلمه عند شديده ولا تحسده عند نعمه. تقيل عثرته وتغفر زلته. و لا تدخر حلمك عنه إذا جهل عليك

ولا تخرج أن تکون سلما له ترد عنه لسان الشتیمه وتبطل فیه کید حامل النصیحه و تعاشره معاشره کریمه؛ و لا حول و لا قوه الا بالله.

اما حق همسایه پس بر تو واجب است که حافظ منافع او در غیابش و حافظ کرامت او در حضورش باشی؛ و در هردو حال (حضور و غیاب) یار و مددکار او باشی برای یافتن عیبهای او تجسس نکن و اگر ناخود آگاه و بدون قصد متوجه عیبی در او شدی؛ چون دژ محکم و پرده ی ضخیمی باش و عیب او را بپوشان طوری که هیچ کس به هیچ عنوان متوجه آن عیب از ناحیه ی تو نشود.

در گرفتاری تنهایش نگذار و اگر خداوند به او نعمتی عطا کرد حسد نورز؛ لغزشهایش را ببخش و از خطاهایش درگذر؛ اگر گاهی از روی نادانی حرکت نادرستی نسبت به تو انجام داد با حلم و بردباری برخورد کن و همیشه با او در صلح و صفا باش. مگزار دیگران او را بد گویند و بدیها و عیبهای او را اینجا و آنجا نقل نمایند؛ از خیانت به او ممانعت کن و اگر کسی حرف بدی یا سخن زشتی را به او نسبت داد باور نکن.

با همسایه ات معاشرت نیکو و انسانی داشته باش.

و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۲– حق هم صحبت.

و أما حق الصاحب فأن تصحبه بالفضل ما وجدت إلیه سبیلا وإلا فلا أقل من الا نصاف وأن تکرمه کما یکرمک و تحفظه کما یحفظک ولا یسبقک فیما بینک و بینه إلی مکرمه فإن سبقک کافأته ولاتقصر به عما یستحق من الموده. تلزم نفسک نصیحته و حیاطته ومعاضدته علی طاعه ربه و معونته علی

نفسه فیما لا یهم به من معصیه ربه ثم تکون (علیه) رحمه ولا تکون علیه عذابا.

و لا قوه الا بالله.

اما حق رفیق و هم صحبت بر تو آنست که اگر علم و کمالی داری و میتوانی با او قسمی صحبت کنی که از تو استفاده کند و بیاموزد پس صحبت کن وگرنه اجازه بده او صحبت کند تا تو استفاده کنی و احترامش را نگه دار همانطوری که دوست داری او احترام تو را حفظ کند. کوشش کن که در کارهای نیك و رساندن فائده همیشه پیش قدم باشی و اگر او پیشی گرفت و نفعی به تو رساند تو هم به بهترین وجه تلافی کن و در دوستی و محبت با او کوتاهی نکن؛ بر خودت لازم بدان که او را نصیحت کنی و در گرفتاریها و بلاها از او به قدر توان محافظت نمائی و در تمام موارد یار و یاور او باش؛ مگر اینکه میل به طرف معصیت و گناه نماید که در این صورت باید او را باز داری و برای او رحمت باش؛ نه عذاب و نقمت و نیست قوتی مگر به خداوند متعال.

۳۳- حق شریک.

و أما حق الشریک فإن غاب کفیته وإن حضر ساویته و لا تعزم علی حکمک دون حکمه ولا تعمل برأیک دون مناظرته و تحفظ علیه ماله و تنفی عنه خیانته فیما عز أو هان فإنه بلغنا أن ید الله علی الشریکین ما لم یتخاونا و لا قوه الا بالله.

اما حق شریك آنست که در غیابش کفایتش کنی و در حضورش خود را با او مساوی حساب نمائی و هیچ وقت بدون تصمیم او تصمیم نگیری و

به نظر خود بـدون مشورت بـا او عمـل نکنی. حافظ مالش باشـی؛ و از خیانت به او در امور بزرگ و کوچک پرهیز نمائی زیرا که به ما رسیده است دست خداوند با شرکاء است؛ تا وقتی که به هم دیگر خیانت نکنند و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۴– حق مال.

و أما حق المال فأن لا تأخذه إلا من حله و لا تنفقه إلا فی حله و لا یحرفه عن مواضـعه و لا تصرفه عن حقائقه ولاتجعله إذا کان من الله إلا إلیه وسببا إلی الله و لا تؤثر به علی نفسک من لعله لا یحمدک وبالحری أن لا یحسن خلافته فی ترکک ولا یعمل فیه بطاعه ربک فتکون معینا له علی ذلک وبما أحـدث فی مالک أحسن نظرا لنفسه فیعمل بطاعه ربه فیـذهب بالغنیمه و تبوء بالاثم والحسره والندامه مع التبعه و لا قوه الا بالله.

اما حق مال و دارائی به گردن تو آنست که از حلال کسب نموده و به حلال مصرف کنی و از آن استفاده ی صحیح نمائی که خیر دنیا و آخرت را به دنبال داشـته باشد. وقتی آنچه داری از آن خداوند است پس آن را وسیله و سبب تقرب به خداوند قرار ده و مالت را عزیز تر از جانت حساب نکن که برای ترقیات مادی ومعنویت از آن اسـتفاده نکنی؛ و در نتیجه آن را برای کسی بگزاری که هرگز به فکر تو نباشد و از مال تو که به او رسیده است؛ استفاده ی غلط وحرام نماید و تو در این کار شریک جرم او محسوب گردی؛ و اگر استفاده ی صحیح و درست نماید پس سود و فائده

از آن او باشد و گناه و حیرت و ندامت و عذاب آخرت از آن تو و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۵– حق طلبکار.

و أما حق الغريم الطالب لك فإن كنت موسرا أوفيته و أغنيته و لم ترده وت مطله فإن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال:

مطل الغنى ظلم و إن كنت معسرا أرضيته بحسن القول وطلبت إليه طلبا جميلا ورددته عن نفسك ردا لطيفا ولم تجمع عليه ذهاب ماله وسوء معاملته فإن ذلك لؤم و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که به تو قرض داده است و موعد پرداخت آن رسیده است؛ آنست که اگر توان پرداخت قرض را داری؛ بدون معطلی بپرداز و بی جهت مال مردم را نزد خود نگه ندار و اگر از تو قرض خود را می خواهد جواب رد به او نده زیرا که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تعلل در ادای قرض؛ و تاخیر در پرداخت آن ظلم است؛ و اگر توان پرداخت آن را نداری با عذر خواهی و طلب تمدید وقت قرض رضایت صاحب مال را بدست آور و با تشکر و تقدیر او را از خودت راضی بساز؛ نه اینکه هم قرضش را نپردازی و هم فحش و دشنام نثارش نمائی؛ که نشانه ی پستی تو خواهد بود؛ و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۶– حق معاشر.

و أما حق الخليط فأن لا تغره ولا تغشه ولا تكذبه ولا تغفله ولا تخدعه ولا تعمل فى إنتفاضه عمل العدو الذى لا يبقى على صاحبه؛ وإن اطمأن إليك استقصيت له على نفسك و علمت أن غبن المسترسل ربا؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که با تو معاشرت دارد آنست که ضرری به او وارد نساخته و از خیانت به اجتناب نمائی؛

سخنش را تکذیب نکرده و اغفالش نکنی و از خدعه و نیرنگ نسبت به پرهیز نمائی؛ چون دشمنان با او برخورد نکرده و اگر به تو اعتماد نمود؛ او را برخودت مقدم بداری و بدان که ضرر رساندن به خاطر منافع خودت به کسی که؛ به تو اعتماد نموده است؛ ربا قلمداد می شود و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

حقوق خصومت

۳۷– حق مدعی.

و أما حق الخصم المدعی علیک فإن کان ما یدعی علیک حقا لم تنفسخ فی حجته و لم تعمل فی ابطال دعوته؛ و کنت خصم نفسک له والحاکم علیها والشاهد له بحقه دون شهاده الشهود؛ فإن ذلک حق الله علیک و إن کان ما یدعیه باطلا رفقت به و روعته و ناشدته بدینه و کسرت حدته بذکر الله و ألقیت حشو الکلام ولغطه الذی لا یردعنک عادیه عدوک بل تبوء باثمه وبه یشحذعلیک سیف عداوته لان لفظه السوء تبعث الشر والخیر مقمعه للشر و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که علیه تو اقامه ی دعوی نموده و خصم تو حساب میشود؛ آنست که اگر در دعوایش علیه تو صادق است و حق به طرف اوست؛ در پی بی اعتبار کردن حجت و دلیلش نباش و برای باطل نمودن دعوایش تلاش نکن؛ زیرا با وجدانت بلکه با خودت دشمنی کرده ای؛ برای آنکه وجدانت حکم به حق بودن طرف مقابلت مینماید و خودت بهترین شاهد و گواه هستی بر اینکه حق به طرف خصمت هست؛ پس حق را بدون چون و چرا بپذیر که پذیرفتن حق یکی از حقوق خداوند متعال بر عهده ی بندگان می باشد.

اما اگر در دعوایش کاذب است؛ با او مدارا کن؛

و او را از خدا بترسان و از هر مذهب و دینی که پیروی می کند برایش دلیل بیاور تا متوجه زشتی کارش شود و با یاد آوری عذاب قیامت و مرگ او را از راه باطل برحذر دار. از سخنان منافی ادب و اخلاق پرهیز کن؛ زیرا دشمنیی دشمن را بیشتر و تیغش را تیز تر نموده و موجب بر انگیخته شدن شر خواهد شد؛ اما سخن خوب؛ شر را نابود می کند و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۸– حق مدعی علیه.

و أما حق الخصم المدعی علیه فإن کان ماتدعیه حقا أجملت فی مقاولته بمخرج الدعوی؛ فإن للدعوی غلظه فی سمع المدعی علیه و قصدت قصد حجتک بالرفق و أمهل المهله وأبین البیان وألطف اللطف ولم تتشاغل عن حجتک بمنازعته بالقیل والقال فتذهب عنک حجتک ولا یکون لک فی ذلک درک و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که تو علیه او اقامه ی دعوی نموده ای بر تو آنست؛ که اگر در دعوایت برحق و صادق هستی با او به خوبی و مهربانی سخن بگو تا راهی برای حل و فصل دعوی و خصومت پیدا شود؛ زیرا کلمه ی دعوی و شکایت کلمه ی خوبی نیست و خصم تو از شنیدن این کلمه ناراحت می شود؛ پس حجت و برهانت را با رفق و مدارا برای او بازگو کن و اگر نیاز به فکر کردن داشت به او مهلت بده تا فکر کند.

حقوق مشاوره

۳۹– حق کسی که از تو مشورت میخواهد.

و أما حق المستشیر فإن حضرک له وجه رأی جهدت له فی النصیحه وأشرت علیه بما تعلم انک لوکنت مکانه عملت به و ذلک لیکن منک فی رحمه و لین؛ فإن اللین یؤنس الوحشه وإن الغلظ یوحش موضع الانس وإن لم یحضرک له رأی وعرفت له من تثق برأیه وترضی به لنفسک؛ دللته علیه و أرشدته الیه فکنت لم تأله خیرا و لم تدخره نصحا؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که از تو مشورت می خواهد؛ پس اگر نظر خوبی داری که برای او مفید باشد؛ در نصیحت و راهنمائی او کوتاهی نکن و راهی را پیش پای او بگزار که اگر خودت جای او بودی همان راه را می رفتی و با

نرمی و خوش زبانی با او صحبت کن زیرا نرم سخن گفتن و مهربانی وحشت و ترس را تبدیل به انس و الفت می کند در حالی که غلظت و تندی انس و محبت را مبدل بترس و وحشت می سازد و اگر چیزی به ذهنت نرسید تا او را راهنمائی کنی و کسی را می شناختی که خود به او اعتماد داشته و حاضر بودی به رای و نظرش عمل کنی او را به سوی همان شخص راهنمائی کن و در این صورت است که در مشورت دادن کوتاهی ننموده ای و راه صحیح و درست را از او پنهان نداشته ای و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

با بیانی واضح او را متوجه حق خودت بگردان. از قیل و قال و جار و جنجال بپرهیز؛ برای آنکه سبب بی ارزش شدن حجت و برهانت شده اجر و پاداش تو را ضایع میگرداند و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۰- حق کسی که از او مشورت میخواهی.

أما حق المشیر علیک فلا تتهمه فیما یوافقک علیه من رأیه اذا اشار علیک فانما هی الآراء وتصرف الناس فیها و اختلافهم فکن علیه فی رأیه بالخیار اذا اتهمت رأیه فاما تهمته فلا تجوز لک إذا کان عندک ممن یستحق المشاوره؛ ولا تدع شکره علی ما بدا لک من إشخاص رأیه و حسن وجه مشورته؛ فاذا وافقک حمدت الله و قبلت ذلک من أخیه بالشکر والارصاد بالمکافأه فی مثلها ان فزع الیک و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که که از او مشورت می خواهی بر تو آنست که اگر در مشورت دادن؛ نظر او مطابق خواسته ی تو بود؛ او را به خیانت متهم نکنی

زیرا که آراء و انظار بین مردم مختلف است و اختلاف آنان در آراء و نظریات امریست متـداول و معمول. البته تو کاملا اختیار داری که نظر او را قبول نمـائی یـا رد کنی؛ و چنانچه نظر او را مطابق صواب ندیـدی میتوانی اصل نظر را متهم کنی و ناصواب بخـوانی؛ امـا خود او را هرگز؛ چون تو او را اهـل مشورت میـدانستی و به همین جهت به او مراجعه نمودی. اگر نظرش را عمل نمودی و به آنچه میخواستی رسـیدی پس او را تشـکر نموده و خدا را سـپاس گزار باش و اگر روزی او به تو مراجعه کند و از تو مشورت بخواهد؛ تو نیز احسان نموده و او را به طور صـحیح و به دور از خیانت راهنمائی کن و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۱- حق نصیحت شونده.

و أما حق المسـتنصح فإن حقه أن تؤدی إلیه النصیحه علی الحق الذی تری له أنه یحمل ویخرج المخرج الذی یلین علی مسامعه و تکلمه من الکلام بما یطیقه عقله؛ فإن لکل عقل طبقه من الکلام یعرفه ویجتنبه ولیکن مذهبک الرحمه و لا قوه الا بالله.

امـا حق کسـی که نصـیحتش میکنی یا از تو خواسـته است که نصـیحتش کنی بر تو آنست که او را صـحیح و به حق نصـیحت نمائی و چیزی بگوئی که او بتوانـد به آن عمل کنـد و از حـد توان و قـدرتش بیرون نباشد؛ و قسـمی با او سـخن بگوی که در خور فهم و درک او باشد زیرا که همه از نظر تعقل و فکر در یک حد نیسـتند بلکه هر انسانی دارای مرتبه ای از عقل می باشد و روشت در

حال نصیحت کردن نرم؛ و گفتارت نیز دوستانه باشد و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۲- حق نصیحت کننده.

و أما حق الناصح فأن تلین له جناحک ثم تشرئب له قلبک وتفتح له سمعک حتی تفهم عنه نصیحته ثم تنظر فیها فإن کان وفق فیها للصواب حمدت الله علی ذلک و قبلت منه وعرفت له نصیحته وإن لم یکن وفق لها فیها رحمته ولم تتهمه وعلمت أنه لم یألک نصحا إلا أنه أخطأ؛ إلا أن یکون عندک مستحقا للتهمه فلا تعبأ بشئ من أمره علی کل حال؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که که تو را نصیحت می کند آنست که در برابر او متواضع باشی و با شنیدن نصیحتهایش قلبت را سیراب کنی؛ و گوشت را در اختیار او قرار دهی تا هرچه میگوید متوجه شوی؛ بعد از شنیدن در گفتار او تفکر کن چنانچه نصایحش را درست و صواب دیدی بپذیر؛ و خداوند را به خاطر این نعمت شاکر باش؛ و چنانچه آن را نا صواب یافتی؛ ضمن تشکر با مهربانی از کنارش بگذر و او را متهم نکن زیرا که میدانی او قصد نصیحت داشت نه چیز دیگر اما اشتباه کرده است؛ مگر اینکه او را از قبل می شناسی و میدانی که او آدم خیر خواهی نیست؛ در این صورت به نصیحت او اعتناء و اعتماد نکن.

۴۳- حق بزرگترها.

و أما حق الکبیر فإن حقه توقیر سنه و إجلال اسلامه إذا کان من أهل الفضل فی الاسلام بتقدیمه فیه و ترک مقابلته عند الخصام و لا تسبقه إلی طریق و لا تؤمه فی طریق و لا تستجهله وإن جهل علیک تحملت و أکرمته بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوه الا بالله.

اما حق بزرگتر بر

تو آنست که او را به خاطر سنش احترام نمائی و چنانچه فضل و سابقه در اسلام دارد مورد تکریم و تجلیلش قرار دهی و بر خود مقدم داری و اگر با تو به منازعه پرداخت با او مقابله نکنی و اگر در راهی همراه بودید؛ از او سبقت نگیری و پیش روی او حرکت نکنی و چنانچه به مطلبی جاهل بود؛ جهلش را به رخش نکشی و اگر او تو را جاهل خواند تحمل نموده به خاطر اسلام و سنش گذشت کنی؛ زیرا حق سن به اندازه ی حق سابقه در اسلام است و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۴- حق کوچکترها.

و أما حق الصغير فرحمته و تثقيفه و تعليمه و العفوعنه و السترعليه و الرفق به و المعونه له والسترعلى جرائر حداثته فإنه سبب للتوبه و المداراه له و ترک مماحكته فإن ذلك أدنى لرشده.

اما حق کوچکتر بر بزرگتر آنست که نسبت به او مهربان بوده در تربیت و تعلیم او بکوشد؛ خطاهایش را نادیده گرفته عیبش را بر او بپوشاند؛ با او به مدارا رفتار نموده و در مشکلات کمکش نماید؛ و چون به خاطر حداثت سن و جوانی؛ اعمال و حرکات نابخردانه ای از او سر زند؛ مستور نگه دارد زیرا که سبب توبه او خواهد شد و با او نزاع و مخاصمه نکند که مانع رشد او می شود.

۴۵- حق کسی که از تو کمک می خواهد.

و أما حق السائل فإعطائه اذا تهيأت صدقه وقدرت على صد حاجته والدعاء له فيما نزل به والمعاونه له على طلبته وإن شككت فى صدقه و سبقت إليه التهمه له و لم تعزم على ذلك لم تأمن أن يكون من كيد الشيطان أراد أن يصدك عن حظك و يحول بينك و بين التقرب الى ربك و تركته بستره ورددته ردا جميلا وإن غلبت نفسك فى مره وأعطيته على ما عرض فى نفسك منه فإن ذلك من عزم الامور.

اما حق کسی که از تو کمک می خواهد آنست که اگر در قدرت و توانت هست برای رفع نیازش اقدام نموده و حاجتش را برآورده سازی؛ اگر صدقه ای آماده داری به او عطا نموده و برای رفع گرفتاریش در حقش دعا کن؛ چنانچه در صدق گفتارش شک و تردید در دلت پیدا شد و گمان بردی که دروغ می گوید پس به این شک و گمان اعتناء

ننموده و بدان که بعید نیست؛ این شک و گمان از وسوسه های شیطان باشد که می خواهد تو را از این ثواب محروم نموده و مانع تقرب تو به پروردگارت شود.

پس اگر چیزی به او ندادی؛ محترمانه و بدون آنکه خوارش کنی با سخنان زیبا و نرم که او را آزرده خاطر نسازد جوابش کن. چنانچه بر شکت غالب آمدی و علی رغم آنچه در دلت گذشته است کمکش نمودی بدان که این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

۴۶– حق کسی که تو از او کمک میخواهی.

و أما حق المسئول فحقه إن اعطی قبل منه ما اعطی بالشکر له و المعرفه لفضله و طلب وجه العذر فی منعه وأحسن به الظن واعلم أنه إن منع (فماله) منع وأن لیس التثریب فی ماله؛ وإن کان ظالما فإن الانسان لظلوم کفار.

اما حق کسی که از او کمک خواسته ای پس حق او آنست که؛ اگر چیزی تو را عطا کرد با تشکر و سپاس و قدر دانی بپذیری و اگر نخواست کمکت کند نسبت به او گمان بد پیدا نکن بلکه برایش عذری در ذهنت جستجو نموده و منعش را حمل بر آن کن و حسن ظن داشته باش و بدان که اگر او تو را منع کرده؛ از مال خودش به تو نداده است و کسی را به خاطر اینکه مالش را به دیگری نمیدهد؛ ملامت و سرزنش نمی کنند؛ و اگر با این کارش ظلم نموده است؛ پس انسان بسیار ظالم و کفران کننده ی نعمتهای خداوند متعال است.

۴۷– حق کسی که سبب خوشحالی تو شده است.

و أما حق من سرّک الله به وعلی یدیه؛ فإن کان تعمدها لک حمدت الله اولا ثم شکرته علی ذلک بقدره فی موضع الجزاء و کافأته علی فضل الابتداء وأرصدت له المکافأه و إن لم یکن تعمدها حمدت الله و شکرته وعلمت أنه منه؛ توحّدک بها وأحببت هذا إذا کان سببا من أسباب نعم الله علیک و ترجو له بعد ذلک خیرا فإن أسباب النعم برکه حیث ماکانت و إن کان لم یعتمد و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که خداوند او را سبب سرور و خوشحالی تو قرار داده است پس اگر با آگاهی و خواسته خودش تو را مسرور نموده است

خداوند را ستایش نموده و بعد از حمد و ثنای الهی از آن شخص به اندازه ی ارزش کارش قدر دانی کن؛ زیرا که که برتری عمل او از آن جهت است که اول اقدام نموده است؛ مراقب باش تا تو نیز در او سبب سرور و خوشحالیش شوی.

و اگر ناخود آگاه و بدون قصد سبب شده است؛ خدای را سپاسگزار باش و بدان که این نعمت از ناحیه ی اوست که تو را به آن اختصاص داده است؛ و شخصی را که سبب سرور تو شده است دوست بدار چون سببی از اسباب نعمتهای خداوند است و برای او طلب خیر کن زیرا که اسباب نعمت هرجا باشد مایه ی برکت است؛ اگرچه بدون قصد باشد و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۸– حقی کسی که بسبب او نکبتی به تو رسیده است.

و أما حق من ساءك القضاء علی یدیه بقول او فعل فإن کان تعمدها کان العفو اولی بك لما فیه له من القمع و حسن الادب مع کثیر أمثاله من الخلق فإن الله یقول:

(وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِکَ مَا عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ الی قوله:

مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)

و قال عزّوجل:

(وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ) هذا فی العمد؛ فإن لم یکن عمدا لم تظلمه بتعمد الا نتصار منه فتکون قد کافأته فی تعمد علی خطأ؛ و رفقت به وردته بألطف ما تقدرعلیه و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که به خاطر گفتار یا رفتارش؛ سبب نکبت و گرفتاری تو شده است آنست که اگر از روی عمد و آگاهی به تو ضرر رسانیده است بهتر آنست که او را ببخشی زیرا عفو موجب می شود که از این کار در

آینده دست بر دارد و با خلق خدا مودبانه و بدون آزار برخورد نماید زیرا خداوند متعال می فرماید:

(و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست؛ ایراد و مجازات بر کسانی است که بر مردم ستم می کنند و در زمین به نـا حق ظلم روا می دارنـد برای آنـان عـذاب درد ناکی است؛ اما کسانی که شـکیبائی و عفو کننـد؛ این از کارهای پر ارزش است [شوری ۴۱/۴۳]).

و هم چنین می فرماید:

(و هرگـاه خواستیـد مجـازات کنیـد؛ تنها به مقـداری که به شـما تعـدی شـده کیفر دهیـد! و اگر شـکیبائی کنیـد این کار برای شکیبایان بهتر است [نحل ۱۲۶]).

این در صورتی است که عمدی در کار باشد.

اما اگر ضـرری که به تو رسـیده است غیر عمدی بوده باشد؛ از ستم بر او به نیت انتقام پرهیز کن تا ضرر عمدی به کسی که از روی خطـا مرتکب عملی شـده است نرسـانی. بلکه با او به رفق و مـدارا رفتار کن؛ و خطایش را با مهربانی و لطفی که در توان داری پاسخ بده؛ وقوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۹– حق همه مسلمانان به طور عموم.

و أما حق اهل ملتک عامه فإضمار السلامه ونشر جناح الرحمه والرفق بمسیئهم و وتألفهم واستصلاحهم وشکرمحسنهم إلی نفسه وإلیـک فـإن احسانه الی نفسه احسان إلیك إذا کف عنک أذاه و کفاك مؤونته و حبس عنک نفسه فعمهم جمیعا بـدعوتک و انصـرهم جمیعا بنصـرتک وأنزلتهم جمیعا منک منازلهم؛ کبیرهم بمنزله الوالـد و صـغیرهم بمنزله الولد و أوسـطهم بمنزله الاخ؛ فمن أتاك تعاهدته بلطف و رحمه؛ وصل أخاك بما یجب للأخ علی أخیه.

اما حق همه ی مسلمانان بر تو آنست که در دل

نسبت به آنان کدورتی نداشته باشی و بالهای مهربانی و لطفت را بر سر خطاکاران ایشان بیفشانی و به جهت اصلاح و ایجاد الفت بین آنها و خود بکوشی و شکر و سپاست را از نیکوکاران آنها دریغ نداری؛ کسانی که احسان و نیکی آنها برای خودشان و برای تست؛ زیرا که احسان آنها به خودشان احسان به تو نیز هست وقتی که آزاری به تو نرسانند و تو را گرفتار دفع آن آزار نکنند و خود را از آسیب رساندن به تو دور نگه دارند.

پس برای همه ی مسلمانان دعا کن و به یاری همه ی آنها بشتاب و همه را در مراتبی که دارند مورد عنایت و تکریم قرار ده.

۵۰- حق غیر مسلمانانی که در حال جنگ با مسلمانان نباشند.

و أما حق اهل الذمه فالحکم فیهم أن تقبل منهم ما قبل الله وتفی بما جعل الله لهم من ذمته وعهده وتکلهم الیه فیما طلبوا من أنفسهم و أجبروا علیه وتحکم فیهم بما حکم الله به علی نفسک فیما جری بینک (وبینهم) من معامله ولیکن بینک وبین ظلمهم من رعایه ذمه الله والوفاء به عهده وعهد رسول الله صلی الله علیه و آله حائل فانه بلغنا أنه قال:

من ظلم معاهدا فأنا خصمه فاتق الله و لا حول و لا قوه الا بالله.

اما حق کسانیکه مسلمان نیستند؛ و در هر حال جنگ با مسلمانها هم نیستند و شرایط زندگی در مملکت اسلامی را پذیرفته اند؛ آنست که بپذیری از آنان چیزی را که خدا پذیرفته است و وفا کنی به عهد و پیمانی که بین آنها و دولت اسلامی منعقد شده است و مزاحم آنان در آنچه که از خودشان میخواهند و به آنچه که مجبور

به آن هستند نشوی؛ وحکم کن در آنها همان گونه که خداوند بر تو حکم نموده است؛ در آنچه واقع می شود بین تو وآنها از معامله؛ و حائل و پرده قرار بده بین خود و بین ظلم به آنها پیمان خداوند و وفا به عهد خدا و رسول خدا را؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده است که فرمود:

کسی که کافر ذمی و معاهد را مورد ظلم قرار دهد من خصم او خواهم بود.

پس تقوای الهی را پیشه کن و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

تتمه

فهذه خمسون حقا محیطا بک لا تخرج منها فی حال من الاحوال یجب علیک رعایتها و العمل فی تأدیتها و الاستعانه بالله جل ثنائه علی ذلک و لا حول و لا قوه الا بالله والحمد لله رب العالمین

این پنجاه حقی است که تو را احاطه کرده است و از این حقوق در هیچ حالی از احوال خارج نیستی؛ بر تو واجب است رعایت این حقوق و تلاش برای ادای آن و طلب مساعدت و کمک از خداوند متعال بر رعایت این حقوق؛ و نیست قوتی مگر به خداوند متعال و حمد و سپاس مخصوص آن ذات مقدس است.

چهل حدیث

چهل حدیث

۱- قالَ الْامامُ عَلیّ بنُ الْحسَین، زَیْنُ الْعابدین عَلَیْهِ السَّلام:

ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ مِنَ الْمُؤمِنینَ کانَ فی کَنَفِ اللّهِ، وَ أَظَلَّهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ فی ظِلِّ عَرْشِهِ، وَآمَنَهُ مِنْ فَزَعِ الْیَوْمِ الاْکْبرِ مَنْ أَعْطی النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ما هُوَ سائِلُهُم لِنَفْسِهِ، ورَجُلٌ لَمْ یَقْدِمْ یَداً وَ رِجْلاً حَتّی یَعْلَمَ أَنَّهُ فی طاعَهِ اللّهِ قَدِمَها أَوْ فی مَعْصِیَتِهِ، وَرَجُلٌ لَمْ یَعِبْ أخاهُ بِعَیْب حَتّی یَتْرُکَ ذلکَ الْعِیْبَ مِنْ نَفْسِهِ. [۱]

امام سجاد علیه اسلام فرمود:

سه حالت و خصلت در هر یک از مؤمنین باشد در پناه خداوند خواهد بود و روز قیامت در سایه رحمت عرش الهی می باشد و از سختی ها و شداید صحرای محشر در امان است:

اوّل آن که در کارگشائی و کمک به نیازمندان و درخواست کنندگان دریغ ننماید.

دوّم آن که قبل از هر نوع حرکتی بیندیشد که کاری را که می خواهد انجام دهد یا هر سخنی را که می خواهد بگوید آیا رضایت و خشنودی خداوند در آن است یا مورد غضب و سخط

او می باشد.

سوّم قبل از عیب جوئی و بازگوئی عیب دیگران، سعی کند عیب های خود را بر طرف نماید.

۲- قالَ علیه السلام:

ثَلاثٌ مُنْجِیاتٌ لِلْمُؤْمِنِ:

کَفُّ لِسانِهِ عَنِ النّاسِ وَ اغْتِیابِهِمْ،

وَ إشْغالُهُ نَفْسَهُ بِما یَنْفَعُهُ لاِخِرَتِهِ وَ دُنْیاهُ،

وَ طُولُ الْبُکاءِ عَلی خَطیئَتِهِ. [۲]

فرمود:

سه چیز موجب نجات انسان خواهد بود:

بازداشت زبان از بدگوئی و غیبت مردم،

خود را مشغول به کارهائی کردن که برای آخرت و دنیایش مفید باشد.

و همیشه بر خطاها و اشتباهات خود گریان و ناراحت باشد.

۳- قالَ علیه السلام:

أرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فیهِ کَمُلَ إسْلامُهُ، وَ مَحَصَتْ ذُنُوبُهُ، وَ لَقِیَ رَبَّهُ وَ هُوَ عَنْهُ راض وِقاءٌ لِلّهِ بِما یَجْعَلُ عَلی نَفْسِهِ لِلنّاس، وَ صِدْقُ لِسانِهِ مَعَ النّاسِ، وَ الاْسْتِحْیاء مِنْ کُلِّ قَبیح عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ النّاسِ، وَ حُسْنُ خُلْقِهِ مَعَ أهْلِهِ. [۳]

فرمود:

هرکس دارای چهار خصلت باشد، ایمانش کامل، گناهانش بخشوده خواهد بود، و در حالتی خداوند را ملاقات می کند که از او راضی و خشنود است:

۱ خصلت خود نگهداری و تقوای الهی به طوری که بتواند بدون توقّع و چشم داشتی، نسبت به مردم خدمت نماید. ۲ راست گوئی و صداقت نسبت به مردم در تمام موارد زندگی. ۳ حیا و پاکدامنی نسبت به تمام زشتی های شرعی و عرفی. ۴ خوش اخلاقی و خوش برخوردی با اهل و عیال خود.

۴- قالَ علیه السلام:

یَا ابْنَ آدَم، إنَّکَ لا تَزالُ بَخَیْر ما دامَ لَکَ واعِظٌ مِنْ نَفْسِکَ، وَ ما کانَتِ الْمُحاسَبَهُ مِنْ هَمِّکَ، وَ ما کانَ الْخَوْفُ لَکَ شِعاراً. [۴]

فرمود:

ای فرزند آدم، تا آن زمانی که در درون خود واعظ و نصیحت کننده ای دلسوز داشته باشی، و در تمام امور بررسی و محاسبه کارهایت را

اهمیّت دهی، و در تمام حالات از عذاب الهی ترس و خوف داشته باشی در خیر و سعادت خواهی بود.

۵- قالَ علیه السلام:

وَ أمّا حَقُّ بَطْنِکَ فَأنْ لا تَجْعَلْهُ وِعاءً لِقَلیل مِنَ الْحَرامِ وَ لا لِکَثیر، وَ أنْ تَقْتَصِدَ لَهُ فِی الْحَلالِ. [۵]

فرمود:

حقّی که شکم بر تو دارد این است که آن را ظرف چیزهای حرام چه کم و چه زیاد قرار ندهی و بلکه در چیزهای حلال هم صرفه جوئی کنی و به مقدار نیاز استفاده نمائی.

۶- قالَ علیه السلام:

مَنِ اشْتاقَ إلی الْجَنَّهِ سارَعَ إلی الْحَسَناتِ وَ سَلا عَنِ الشَّهَواتِ، وَ مَنْ أشْفَقَ مِنَ النارِ بادَرَ بِالتَّوْبَهِ إلی اللّهِ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ راجَعَ عَنِ الْمَحارِمِ. [۶]

فرمود:

کسی که مشتاق بهشت باشد در انجام کارهای نیک، سرعت می نماید و شهوات را زیر پا می گذارد و هر کس از آتش قیامت هراسناک باشد به درگاه خداوند توبه می کند و از گناهان و کارهای زشت دوری می جوید.

۷- قالَ علیه السلام:

طَلَبُ الْحَوائِجِ إلیَ النّاسِ مَذَلَّهٌ لِلْحَیاهِ وَ مَذْهَبَهٌ لِلْحَیاءِ، وَ اسْتِخْفافٌ بِالْوَقارِ وَهُوَ الْفَقْرُ الْحاضِرِ، وَ قِلَّهُ طَلَبِ الْحَوائِجِ مِنَ النّاسِ هُوَ الْغِنَی الْحاضِر. [۷]

فرمود:

دست نیاز به سوی مردم دراز کردن، سبب ذلّت و خواری در زندگی و در معاشرت خواهد بود.

و نیز موجب از بین رفتن حیاء و ناچیز شدن شخصیت خواهد گشت به طوری که همیشه احساس نیاز و تنگ دستی نماید.

و هرچه کمتر به مردم رو بیندازد و کمتر درخواست کمک نماید بیشتر احساس خودکفائی و بی نیازی خواهد داشت.

۸- قالَ علیه السلام:

اَلْخَیْرُ کُلُّهُ صِیانَهُ الانسان نَفْسَهُ. [۸]

فرمود:

سعادت و خوشبختی انسان در حفظ و کنترل اعضاء و جوارح خود از هرگونه کار

زشت و خلاف است.

۹- قالَ علیه السلام:

سادَهُ النّاسِ فی الدُّنْیا الأَسْخِیاء، وَ سادَهُ الناسِ فی الآخِرَهِ الاْتْقیاءِ. [۹]

فرمود:

در این دنیا سرور مرد، سخاوتمندان هستند ولی در قیامت سیّد و سرور مردم، پرهیزکاران خواهند بود.

۱۰- قالَ علیه السلام:

مَنْ زَوَّجَ لِلّهِ، وَوَصَلَ الرَّحِمَ تَوَّجَهُ اللّهُ بِتاجِ الْمَلَکِ یَوْمَ الْقِیامَهِ. [۱۰]

فرمود:

هرکس برای رضا و خشنودی خداوند ازدواج نماید و با خویشان خود صله رحم نماید، خداوند او را در قیامت مفتخر و سربلند می گرداند.

۱۱- قالَ علیه السلام:

مَنْ زارَ أخاهُ فی اللّهِ طَلَباً لاِنْجازِ مَوْعُودِ اللّهِ، شَیَّعَهُ سَبْعُونَ ألْفَ مَلَک، وَهَتَفَ بِهِ هاتِفٌ مِنْ خَلْف ألاطِبْتَ وَطابَتْ لَکَ الْجَنَّهُ، فَإذا صافَحَهُ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَهُ. [۱۱]

فرمود:

هرکس به دیدار دوست و برادر خود برود و برای رضای خداوند او را زیارت نماید به امید آن که به وعده های الهی برسد، هفتاد هزار فرشته او را همراه و مشایعت خواهند کرد، همچنین مورد خطاب قرار می گیرد که از آلودگی ها پاک شدی و بهشت گوارایت باد.

پس چون با دوست و برادر خود دست دهد و مصافحه کند مورد رحمت قرار خواهد گرفت.

۱۲- قالَ علیه السلام:

إنْ شَتَمَکَ رَجُلٌ عَنْ یَمینِکَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إلی یَسارِکَ فَاعْتَذَرَ إلَیْکَ فَاقْبَلْ مِنْهُ. [۱۲]

فرمود:

چنانچه شخصی تو را بدگویی کند، و سپس برگردد و پوزش طلبد، عذرخواهی و پوزش او را پذیرا باش.

۱۳– قالَ علیه السلام:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمی مِنَ الطَّعامِ لِمَضَرَّتِهِ، کَیْفَ لایَحْتَمی مِنَ الذَّنْبِ لِمَعَرَّتِهِ. [۱۳]

فرمود:

تعجّب دارم از کسی که نسبت به تشخیص خوب و بد خوراکش اهتمام میورزد که مبادا ضرری به او برسد، چگونه نسبت به گناهان و دیگر کارهایش اهمیّت نمی دهد، و نسبت به مفاسد دنیائی، آخرتی روحی، فکری، اخلاقی و ...

بی تفاوت است.

۱۴- قالَ علیه السلام:

مَنْ أطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ جُوع أطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّه، وَمَنْ سَقى مُؤْمِناً مِنْ ظَمَأ سَقاهُ اللّهُ مِنَ الرَّحیقِ الْمَخْتُومِ، وَ مَنْ کَسا مُؤْمِناً کَساهُ اللّهُ مِنَ الثّیابِ الْخُضْرِ. [۱۴]

فرمود:

هرکس مؤمن گرسنه ای را طعام دهد خداوند او را از میوه های بهشت اطعام می نماید، و هر که تشنه ای را آب دهد خداوند از چشمه گوارای بهشتی سیرابش می گرداند، و هر کس برهنه ای را لباس بپوشاند خداوند او را از لباس سبز بهشتی که بهترین نوع و رنگ می باشد خواهد پوشاند.

۱۵- قالَ علیه السلام:

إنَّ دینَ اللّهِ لایُصابُ بِالْعُقُولِ النّاقِصَه، وَالْاراءِ الْباطِلَه، وَالْمَقاییسِ الْفاسِدَه، وَلایُصابُ إلاّ بِالتَّسْلیمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنا سَلِمَ، ومَنِ اهْتَدى بِنا هُدِیَ، وَمَنْ دانَ بِالْقِیاسِ وَالرَّأْیِ هَلَکَ. [۱۵]

فرمود:

به وسیله عقل ناقص و نظریه های باطل، و مقایسات فاسد و بی اساس نمی توان احکام و مسائل دین را به دست آورد بنابراین تنها وسیله رسیدن به احکام واقعی دین، تسلیم محض می باشد پس هر کس در مقابل ما اهل بیت تسلیم باشد از هر انحرافی در امان است و هر که به وسیله ما هدایت یابد خوشبخت خواهد بود.

و شخصی که با قیاس و نظریات شخصی خود بخواهد دین اسلام را دریابد، هلاک می گردد.

۱۶- قالَ علیه السلام:

الدُّنْیا سِنَهٌ، وَالْاخِرَهُ یَقْظَهٌ، وَنَحْنُ بَیْنَهُما أضْغاثُ أحْلامِ. [۱۶]

فرمود:

دنیا همچون نیمه خواب چرت است و آخرت بیداری می باشد و ما در این میان رهگذر، بین خواب و بیداری به سر می بریم.

۱۷- قالَ علیه السلام:

مِنْ سَعادَهِ الْمَرْءِ أنْ یَکُونَ مَتْجَرُهُ فی بِلادِهِ، وَیَکُونَ خُلَطاؤُهُ صالِحینَ، وَتَکُونَ لَهُ أوْلادٌ یَسْتَعینُ بِهِمْ. [۱۷]

فرمود:

از سعادت مرد آن است که در شهر خود کسب

و تجارت نماید و شریکان و مشتریانش افرادی صالح و نیکوکار باشند، و نیز دارای فرزندانی باشد که کمک حال او باشند.

۱۸- قالَ علیه السلام:

آیاتُ الْقُرْآنِ خَزائِنُ الْعِلْمِ، کُلَّما فُتِحَتْ خَزانَهٌ، فَیَنْبَغی لَکَ أنْ تَنْظُرَ ما فیها. [۱۸]

فرمود:

هر آیه ای از قرآن، خزینه ای از علوم خداونـد متعال است، پس هر آیه را که مشـغول خوانـدن می شوی، در آن دقّت کن که چه می یابی.

۱۹- قالَ علیه السلام:

مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَکَّه لَمْ یَمُتْ حَتّی یَری رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وسلم، وَ یَرَی مَنْزِلَهُ فی الْجَنَّهِ. [۱۹]

فرمود:

هر که قرآن را در مکّه مکرّمه ختم کند، نمی میرد مگر آن که حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم و نیز جایگاه خود را در بهشت رؤیت می نماید.

۲۰- قال علیه السلام:

یا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ یَحِجَّ اسْتَبْشَرُوا بِالْحاجِّ إذا قَدِمُوا فَصافِحُوهُمْ وَ عَظِّمُوهُمْ، فَإنَّ ذلِکَ یَجِبُ عَلَیْکُمْ تُشارِکُوهُمْ فی الْاجْرِ. [۲۰]

فرمود:

شماهائی که به مکّه نرفته اید و در مراسم حجّ شرکت نکرده اید، بشارت باد شماها را به آن حاجیانی که بر می گردند، با آنها دیدار و مصافحه کنید تا در پاداش و ثواب حجّ آنها شریک باشید.

۲۱- قالَ علیه السلام:

الرِّضا بِمَکْرُوهِ الْقَضاءِ، مِنْ أعْلی دَرَجاتِ الْیَقینِ. [۲۱]

فرمود:

شادمانی و راضی بودن به سخت ترین مقدّرات الهی از عالی ترین مراتب ایمان و یقین خواهد بود.

۲۲- قالَ علیه السلام:

ما مِنْ جُرْعَه أَحَبُّ إلی اللّهِ مِنْ جُرْعَتَیْنِ:

جُرْعَهُ غَیْظ رَدَّها مُؤْمِنٌ بِحِلْم، أَوْ جُرْعَهُ مُصیبَه رَدَّها مُؤْمِنٌ بِصَبْر. [۲۲]

فرمود:

نزد خداوند متعال حالتی محبوب تر از یکی از این دو حالت نیست:

حالت غضب و غیظی که مؤمن با بردباری و حلم از آن بگذرد و دیگری حالت

بلا و مصیبتی که مؤمن آن را با شکیبائی و صبر بگذراند.

۲۳- قالَ علیه السلام:

مَنْ رَمَی النّاسَ بِما فیهِمْ رَمَوْهُ بِما لَیْسَ فیهِ. [۲۳]

فرمود:

هرکس مردم را عیب جوئی کند و عیوب آنان را بازگو نماید و سرزنش کند، دیگران او را متهّم به غیر واقعیّات می کنند.

۲۴- قالَ علیه السلام:

مُجالَسَةُ الصّالِحینَ داعِیَةٌ إلی الصَّلاحِ، وَ أَدَبُ الْعُلَماءِ زِیادَةٌ فِی الْعَقْلِ. [۲۴]

فرمود:

هم نشینی با صالحان انسان را به سوی صلاح و خیر می کشاند و معاشرت و هم صحبت شدن با علماء، سبب افزایش شعور و بینش می باشد.

۲۵- قالَ علیه السلام:

إنَّ اللّهَ یُحِبُّ کُلَّ قَلْب حَزین، وَ یُحِبُّ کُلَّ عَبْد شَکُور. [۲۵]

فرمود:

همانا خداوند مهربان دوست دارد هر قلب حزین و غمگینی را که در فکر نجات و سعادت خود باشد و نیز هر بنده شکرگذاری را دوست دارد.

۲۶- قالَ علیه السلام:

إنَّ لِسانَ ابْنَ آدَم یَشْرُفُ عَلی جَمیعِ جَوارِحِهِ کُلَّ صَباح

فَیَقُولُ:

کَیْفَ أصْبَحْتُمْ؟

فَیَقُولُونَ:

بِخَیْر إنْ تَرَکْتَنا، إنَّما نُثابُ وَ نُعاقَبُ بِکَ. [۲۶]

فرمود:

هر روز صبحگاهان زبان انسان بر تمام اعضاء و جوارحش وارد می شود و می گوید:

چگونه اید؟ و در چه وضعیّتی هستید؟

جواب دهند:

اگر تو ما را رها کنی خوب و آسوده هستیم، چون که ما به وسیله تو مورد ثواب و عقاب قرار می گیریم.

۲۷- قالَ علیه السلام:

ما تَعِبَ أوْلِیاءُ اللّهُ فِی الدُّنْیا لِلدُّنْیا، بَلْ تَعِبُوا فِی الدُّنْیا لِلْاخِرَهِ. [۲۷]

فرمود:

دوستان و اولیاء خدا در فعالیّت های دنیوی خود را برای دنیا به زحمت نمی اندازند و خود را خسته نمی کنند بلکه برای آخرت زحمت می کِشند.

۲۸- قالَ علیه السلام:

لَوْ یَعْلَمُ النّاسُ ما فِی طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْکِ الْمُهَجِ وَ خَوْضِ اللُّجَجِ. [۲۸]

فرمود:

چنانچه مردم منافع و

فضایل تحصیل علوم را می دانستند هر آینه آن را تحصیل می کردند گرچه با ریخته شدن و یا فرو رفتن زیر آب ها در گرداب های خطرناک باشد.

۲۹- قال علیه السلام:

لَوِ اجْتَمَعَ أهْلُ السّماءِ وَ الْاْرْضِ أنْ یَصِفُوا اللّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ یَقْدِرُوا. [۲۹]

فرمود:

چنانچه تمامی اهل آسمان و زمین گِرد هم آیند و بخواهند خداوند متعال را در جهت عظمت و جلال توصیف و تعریف کنند، قادر نخواهند بود.

۳۰- قالَ علیه السلام:

ما مِنْ شَیء أحبُّ إلی اللّهِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ عِفَّهِ بَطْن وَ فَرْج، وَما شَیء أَحَبُّ إلی اللّهِ مِنْ أنْ یُسْألَ. [۳۰]

فرمود:

بعد از معرفت به خداوند چیزی محبوب تر از دور نگه داشتن شکم و عورت از آلودگی ها و هوسرانی ها و گناهان نیست، و نیز محبوبترین کارها نزد خداوند مناجات و درخواست نیازمندیها به درگاهش می باشد.

۳۱- قالَ علیه السلام:

إنَّ أفْضَلَ الْجِهادِ عِفَّهُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ. [۳۱]

فرمود:

با فضیلت ترین و مهمترین مجاهدت ها، عفیف نگه داشتن شکم و عورت است از چیزهای حرام و شبهه ناک.

۳۲- قالَ علیه السلام:

إبْنَ آدَم إنَّکَ مَیِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلّ مَسْؤُولٌ، فَأعِدَّ لَهُ جَواباً. [۳۲]

فرمود:

ای فرزند آدم! ای انسان!

تو خواهی مُرد و سپس محشور می شوی و در پیشگاه خداوند متعال جهت سؤال و جواب احضار خواهی شد، پس جوابی قانع

کننده و صحیح در مقابل سؤال ها مهیّا و آماده کن.

۳۳- قالَ علیه السلام:

نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِی وَجْهِ أخِیهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّهِ وَ الْمَحَبَّهِ لَهُ عِبادَه. [۳۳]

فرمود:

نظر کردن مؤمن به صورت برادر مؤمنش از روی علاقه و محبّت عبادت است.

۳۴- قالَ علیه السلام:

إیّاکَ وَ مُصاحَبَهُ الْفاسِقِ، فَإنّهُ بائِعُکَ بِأکْلَه أَوْ أقَلّ مِنْ

ذلِکَ وَ إیّاکَ وَ مُصاحَبَهُ الْقاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإنّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فی کِتابِ اللّهِ. [۳۴]

فرمود:

بر حـذر بـاش از دوستی و همراهی بـا فـاسق چون که او به یک لقمه نان و چه بسا کمتر از آن هم، تو را می فروشـد و مواظب باش از دوستی و صحبت کردن با کسی که قاطع صله رحم می باشد چون که او را در کتاب خدا ملعون یافتم.

۳۵- قالَ علیه السلام:

أشَدُّ ساعاتِ ابْنِ آدَم ثَلاثُ ساعات:

السّـاعَهُ الَّتی یُعـایِنُ فیها مَلَکَ الْمَوْتِ، وَالسّاعَهُ الَّتی یَقُومُ فیها مِنْ قَبْرِهِ، وَ السّاعَهُ الَّتی یَقِفُ فیها بَیْنَ یَدَیِ الله تَبارَکَ وَتَعالی، فَإمّا الْجَنَّهُ وَإمّا إلَی النّارِ. [۳۵]

فرمود:

مشکل ترین و سخت ترین لحظات و ساعات دورآنها برای انسان، سه مرحله است:

۱ آن موقعی که عزرائیـل بر بالین انسان وارد می شود و می خواهـد جان او را برگیرد. ۲ آن هنگامی که از درون قبر زنده می شود و در صحرای محشر به پا می خیزد. ۳ آن زمانی که در پیشـگاه خداوند متعال جهت حساب و کتاب و بررسی اعمال قرار می گیرد و نمی داند راهی بهشت و نعمت های جاوید می شود و یا راهی دوزخ و عذاب دردناک خواهد شد.

۳۶- قالَ علیه السلام:

إذا قامَ قائِمُنا أذْهَبَ اللّهُ عَزَوَجَلّ عَنْ شیعَتِنا الْعاهَهَ، وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ کَزُبُرِ الْحَدیدِ، وَجَعَلَ قُوَّهَ الرَجُلِ مِنْهُمْ قُوَّهَ أرْبَعینَ رَجُلاً. [۳۶]

فرمود:

هنگامی که قائم ما حضـرت حجّت، روحی له الفـداء و عـجّ قیام و خروج نماید خداوند بلا و آفت را از شـیعیان و پیروان ما بر می دارد و دل های ایشان را همانند قطعه آهن محکم می نماید، و نیرو و قوّت هر یک از ایشان به مقدار نیروی

چهل نفر دیگران خواهد شد.

۳۷- قالَ علیه السلام:

عَجَباً کُلّ الْعَجَبِ لِمَنْ عَمِلَ لِدارِ الْفَناءِ وَتَرَکَ دارَ الْبقاء. [۳۷]

فرمود:

بسیار عجیب است از کسانی که برای این دنیای زودگذر و فانی کار می کنند و خون دل می خورند ولی آخرت را که باقی و ابدی است رها و فراموش کرده اند.

۳۸- قالَ علیه السلام:

رَأَیْتُ الْخَیْرَ کُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِی قَطْعِ الطَّمَعِ عَمّا فِی أیْدِی النّاسِ. [۳۸]

فرمود:

تمام خیرات و خوبی های دنیا و آخرت را در چشم پوشی و قطع طَمَع از زندگی و اموال دیگران می بینم یعنی قناعت داشتن.

۳۹- قالَ علیه السلام:

مَنْ لَمْ یَکُنْ عَقْلُهُ أکْمَلَ ما فیهِ، کانَ هَلاکُهُ مِنْ أیْسَرِ ما فیهِ. [۳۹]

فرمود:

کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند و در رُکود فکری و فرهنگی به سر برد به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت.

۴۰- قالَ علیه السلام:

إنَّ الْمَعْرِفَهَ، وَ کَمالَ دینِ الْمُسْلِمِ تَرْکُهُ الْکَلامَ فیما لا یُغْنیهِ، وَ قِلَّهُ ریائِهِ، وَ حِلْمُهُ، وَصَبْرُهُ، وَ حُسْنُ خُلْقِهِ. [۴۰]

فرمود:

همانا معرفت و کمال دین مسلمان در گرو رهاکردن سخنان و حرف هائی است که به حال او و دیگران سودی ندارد.

همچنین از ریا و خودنمائی دوری جستن و در برابر مشکلات زندگی بردبار و شکیبا بودن و نیز دارای اخلاق پسندیده و نیک سیرت بودن است.

پاورقی ها

[۱] تحف العقول: ص۲۰۴

بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۴۱، ح ۳.

[۲] تحف العقول: ص ۲۰۴

بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۴۰، ح ۳.

[۳] مشکاه الأنوار: ص ۱۷۲

بحارالأنوار: ج ۶۶، ص ۳۸۵، ح ۴۸.

[۴] مشکاه الأنوار: ص ۲۴۶

بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۵.

[۵] تحف العقول: ص ۱۸۶

بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۱۲، ح ۲.

[۶] تحف العقول: ص

بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۳۹، ح ۳.

[۷] تحف العقول: ص ۲۱۰

بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳.

[۸] تحف العقول: ص۲۰۱

بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳.

[۹] مشكاه الأنوار: ص ۲۳۲، س ۲۰

بحارالأنوار: ج ۷۸، ص ۵۰، ح ۷۷.

[۱۰] مشكاه الأنوار: ص ۱۶۶، س ۳.

[۱۱] مشكاه الأنوار: ص ۲۰۷، س ۱۸.

[۱۲] مشكاه الأنوار: ص ۲۲۹، س ۱۰

بحارالأنوار: ج ۷۸، ص ۱۴۱، ح ۳.

[۱۳] أعيان الشّيعه: ج ۱، ص ۶۴۵

بحارالأنوار: ج ۷۸، ص ۱۵۸، ح ۱۹.

[۱۴] مستدرك الوسائل: ج ۷، ص ۲۵۲، ح ۸.

[۱۵] مستدرك الوسائل: ج ۱۷، ص ۲۶۲، ح ۲۵.

[۱۶] تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورّام: ص ۳۴۳، س ۲۰.

[۱۷] وسائل الشيعه: ج ۱۷، ص ۶۴۷، ح ۱

و مشكاه الأنوار: ص ۲۶۲.

[۱۸] مستدرك الوسائل: ج ۴، ص ۲۳۸، ح ۳.

[۱۹] من لا يحضره الفقيه: ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۹۵.

[۲۰] همان مدرک: ج ۲، ص ۱۴۷، ح۹۷.

[۲۱] مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۴۱۳، ح ۱۶.

[۲۲] مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۴۲۴، ح ۲۱.

[۲۳] بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۲۶۱، ح ۶۴.

[۲۴] بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۴۱، ضمن ح ۳۰، و ج ۷۵، ص ۳۰۴.

[۲۵] کافی: ج ۲، ص ۹۹

بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۳۸، ح ۲۵.

[۲۶] اصول کافی: ج ۲، ص ۱۱۵

وسائل الشّيعه: ج ۱۲، ص ۱۸۹، ح ۱.

[۲۷] بحارالأنوار: ج ۷۳، ص ۹۲، ضمن ح ۶۹.

[۲۸] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۵

بحارالأنوار: ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۰۹.

[۲۹] اصول کافی: ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۴.

[۳۰] تحف العقول: ص ۲۰۴

بحارالأنوار: ج ۷۸، ص ۴۱، ح ۳.

[۳۱] مشکاه الأنوار: ص ۱۵۷، س ۲۰.

[۳۲] تحف العقول: ص ۲۰۲

بحارالأنوار: ج ۷۰، ص ۶۴، ح ۵.

[۳۳] تحف العقول: ص

بحارالأنوار: ج ۷۸، ص ۱۴۰، ح ۳.

[۳۴] تحف العقول: ص ۲۰۲

بحارالأنوار: ج ۷۴، ص ۱۹۶، ح ۲۶.

[۳۵] بحار الأنوار: ج ۶، ص ۱۵۹، ح ۱۹

به نقل از خصال شیخ صدوق.

[۳۶] خصال: ج ۲، ص ۵۴۲

بحارالأنوار: ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۲.

[۳۷] بحارالأنوار: ج ۷۳، ص ۱۲۷، ح ۱۲۸.

[۳۸] اصول کافی: ج ۲، ص ۳۲۰

بحارالأنوار: ج ۷۳، ص ۱۷۱، ح ۱۰.

[۳۹] بحارالأنوار: ج ۱، ص ۹۴، ح ۲۶

به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

[۴۰] تحف العقول: ص ۲۰۲

بحارالأنوار: ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱۱.

منبع: سایت اندیشه قم

دعای ابوحمزه ثمالی

متن دعا

در مصباح شیخ است که روایت کرده ابو حمزه ثمالی که:

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ماه رمضان بیشتر از شب را نماز می کرد و چون سحر می شد این دعا می خواند

إِلَهِی لا تُؤَدِّبْنِی بِعُقُوبَتِکَ وَ لا تَمْکَرْ بِی فِی حِیلَتِکَ مِنْ أَیْنَ لِیَ الْخَیْرُ یَا رَبِّ وَ لا یُوجَدُ إِلا مِنْ عِنْدِکَ وَ مِنْ أَیْنَ لِیَ النَّجَاةُ وَ لا تُسْتَطَاعُ إِلا بِکَ لا الَّذِی أَحْسَنَ اسْتَغْنَی عَنْ عَوْنِکَ وَ رَحْمَتِکَ وَ لا الَّذِی أَسَاءَ وَ اجْتَرَأَ عَلَیْکَ وَ لَمْ یُرْضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ

یَا رَبِّ یَا رَبِّ یَا رَبِّ بگوید تا آنکه نفس قطع شود

بِکَ عَرَفْتُکَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِی عَلَیْکَ وَ دَعَوْتَنِی إِلَیْکَ وَ لَوْ لا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَدْعُوهُ فَیُجِیبُنِی وَ إِنْ کُنْتُ بَطِیئا حِینَ یَدْعُونِی

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَسْأَلُهُ فَیُعْطِینِی وَ إِنْ کُنْتُ بَخِیلا حِینَ یَسْتَقْرِضُنِی

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أُنَادِیهِ کُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِی وَ أَخْلُو بِهِ حَیْثُ شِئْتُ لِسِرِّی بِغَیْرِ شَفِیعٍ فَیَقْضِی لِی حَاجَتِی

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لا أَدْعُو غَیْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لِی دُعَائِی

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِی لا أَرْجُو غَیْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَیْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِی

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَکَلَنِی إِلَیْهِ فَأَکْرَمَنِی وَ لَمْ یَکِلْنِی إِلَی النَّاسِ فَیُهِینُونِی

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی تَحَبَّبَ إِلَیَّ وَ هُوَ غَنِیٌّ عَنِّی

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَحْلُمُ عَنِّی حَتَّی کَأَنِّی لا ذَنْبَ لِی فَرَبِّی أَحْمَدُ شَیْءٍ عِنْدِی وَ أَحَقُّ بِحَمْدِی

اللَّهُمَّ إِنِّی أَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ إِلَیْکَ مُشْرَعَةً وَ مَنَاهِلَ الرَّجَاءِ إِلَیْکَ [لَدَیْکَ] مُتْرَعَةً وَ الاسْتِعَانَةَ بِفَضْلِکَ لِمَنْ أَمَّلَکَ مُبَاحَةً وَ أَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَیْکَ لِلصَّارِخِینَ مَفْتُوحَةً وَ أَعْلَمُ أَنَّکَ لِلرَّاجِی [لِلرَّاجِینَ] بِمَوْضِعِ إِجَابَةٍ وَ لِلْمَلْهُوفِینَ [لِلْمَلْهُوفِ] بِمَرْصَدِ إِغَاثَةٍ وَ أَنَّ فِی اللَّهْفِ إِلَی جُودِکَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِکَ عِوَضا مِنْ مَنْعِ الْبَاخِلِینَ وَ مَنْدُوحَةً عَمَّا فِی أَیْدِی الْمُسْتَأْثِرِینَ وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَیْکَ قَرِیبُ الْمَسَافَهِ وَ أَنَّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ إِلا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ [الْآمَالُ] دُونَکَ وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَیْکَ بِطَلِبَتِی وَ تَوَجَّهْتُ إِلَیْکَ بِحَاجَتِی وَ جَعَلْتُ بِکَ اسْتِغَاثَتِی وَ بِدُعَائِکَ تَوَسُّلِی مِنْ غَیْرِ اسْتِحْقَاقٍ لاسْتِمَاعِکَ مِنِّی وَ لا اسْتِیجَابٍ لِعَفْوِکَ عَنِّی بَلْ لِثِقَتِی بِکَرَمِکَ وَ سُکُونِی إِلَی صِدْقِ وَعْدِکَ وَ لَجَئِی إِلَی الْإِیمَانِ بِتَوْحِیدِکَ وَ یَقِینِی [وَ ثِقَتِی] بِمَعْرِفَتِکَ مِنِّی أَنْ لا رَبَّ لِی غَیْرُکَ وَ لا إِلَهَ [لِی] إِلا أَنْتَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلُکَ حَقٌّ وَ وَعْدُکَ صِدْقٌ [الصِّدْقُ] وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیما وَ لَیْسَ مِنْ صِفَاتِکَ

یَا سَیِّدِی أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِیَّهَ وَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِیَّاتِ عَلَی أَهْلِ مَمْلَکَتِکَ وَ الْعَائِدُ عَلَیْهِمْ بِتَحَنُّنِ رَأْفَتِکَ [بِحُسْنِ نِعْمَتِکَ] إِلَهِی رَبَّیْتَنِی فِی نِعَمِکَ وَ إِحْسَانِکَ صَغِیرا وَ نَوَّهْتَ بِاسْمِی کَبِیرا فَیَا مَنْ رَبَّانِی فِی الدُّنْیَا بِإِحْسَانِهِ وَ تَفَضُّلِهِ [بِفَضْلِهِ] وَ نِعَمِهِ وَ أَشَارَ لِی فِی الْآخِرَهِ إِلَی عَفْوِهِ وَ

كَرَمِهِ مَعْرِفَتِی یَا مَوْلاَیَ دَلِیلِی [دَلَّتْنِی] عَلَیْکَ وَ حُبِّی لَکَ شَفِیعِی إِلَیْکَ

وَ أَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِیلِی بِدَلاَلَتِکَ وَ سَاکِنٌ مِنْ شَفِیعِی إِلَی شَفَاعَتِکَ أَدْعُوکَ

یَا سَیِّدِی بِلِسَانٍ قَدْ أَخْرَسَهُ ذَنْبُهُ رَبِّ أُنَاجِیکَ بِقَلْبٍ قَدْ أَوْبَقَهُ جُرْمُهُ أَدْعُوکَ یَا رَبِّ رَاهِبا رَاغِبا رَاجِیا خَائِفا إِذَا رَأَیْتُ مَوْلاَیَ ذُنُوبِی فَزِعْتُ وَ إِذَا رَأَیْتُ کَرَمَکَ طَمِعْتُ فَإِنْ عَفَوْتَ [غَفَرْتَ] فَخَیْرُ رَاحِمٍ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَغَیْرُ ظَالِمٍ حُجَّتِی یَا اللَّهُ فِی جُرْأَتِی عَلَی مَسْأَلَتِکَ مَعَ إِتْیَانِی مَا تَکْرَهُ جُودُکَ وَ کَرَمُکَ وَ عُدَّتِی فِی شِدَّتِی مَعَ قِلَّهِ حَیَائِی رَأْفَتُکَ وَ رَحْمَتُکَ وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لاَ تَخِیبَ بَیْنَ ذَیْنِ وَ ذَیْنِ مُنْیَتِی فَحَقِّقْ رَجَائِی وَ اسْمَعْ دُعَائِی یَا خَیْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ عَظُمَ

یَا سَیِّدِی أَمَلِی وَ سَاءَ عَمَلِی فَأَعْطِنِی مِنْ عَفْوِکَ بِمِقْدَارِ أَمَلِی وَ لاَ تُؤَاخِذْنِی بِأَسْوَإِ عَمَلِی فَإِنَّ کَرَمَکَ یَجِلُّ عَنْ مُجَازَاهِ الْمُذْنِبِینَ وَ حِلْمَکَ یَکْبُرُ عَنْ مُکَافَاهِ الْمُقَصِّرِینَ

وَ أَنَا یَا سَیِّدِی عَائِذٌ بِفَضْلِکَ هَارِبٌ مِنْکَ إِلَیْکَ مُتَنَجِّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِکَ ظَنّا وَ مَا أَنَا یَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِی هَبْنِی بِفَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیَّ بِعَفْوِکَ أَیْ رَبِّ جَلِّلْنِی بِسَتْرِکَ وَ اعْفُ عَنْ تَوْبِیخِی بِکَرَمِ وَجْهِکَ فَلَوِ اطَّلَعَ الْیَوْمَ عَلَی ذَنْبِی غَیْرُکَ مَا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِیلَ الْعُقُوبَهِ لاَجْتَنَبْتُهُ لاَ لِأَنَّکَ أَهْوَنُ النَّاظِرِینَ [إِلَیَ] وَ أَخَفُّ الْمُطَّلِعِینَ [عَلَیَ] بَلْ لِأَنَّکَ یَا رَبِّ خَیْرُ السَّاتِرِینَ وَ أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ [وَ أَحْلَمُ الْأَحْلَمِینَ] وَ أَکْرَمُ الْأَکْرَمِینَ سَتَّارُ الْعُیُوبِ غَفَّارُ الذُّنُوبِ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِکَرَمِکَ وَ تُؤَخِّرُ الْعُقُوبَهَ بِحِلْمِکَ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی حِلْمِکَ بَعْدَ عِلْمِکَ وَ عَلَی عَفْوِکَ بَعْدَ قُدْرَتِکَ وَ یَحْمِلُنِی وَ یُجَرِّئُنِی عَلَی مَعْصِیَتِکَ حِلْمُکَ عَنِّی وَ یَدْعُونِی إِلَی قِلَّهِ

الْحَيَاءِ سَتْرُکَ عَلَیَّ وَ یُسْرِعُنِی إِلَی التَّوَثُّبِ عَلَی مَحَارِمِکَ مَعْرِفَتِی بِسَعَهِ رَحْمَتِکَ وَ عَظِیمِ عَفْوِکَ یَا حَلِیمُ یَا کَرِیمُ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا غَافِرَ الذَّنْبِ یَا قَابِلَ التَّوْبِ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ یَا قَدِیمَ الْإِحْسَانِ أَیْنَ سَتْرُکَ الْجَمِیلُ أَیْنَ عَفْوُکَ الْجَلِیلُ أَیْنَ فَرَجُکَ الْقَرِیبُ أَیْنَ غِیَاثُکَ السَّرِیعُ أَیْنَ رَحْمَتُکَ الْوَاسِعَهُ أَیْنَ عَطَایَاکَ الْفَاضِلَهُ أَیْنَ مَوَاهِبُکَ الْهَنِیئَهُ أَیْنَ صَنَائِعُکَ السَّنِیَّهُ أَیْنَ فَضْلُکَ الْعَظِیمُ أَیْنَ مَنُّکَ الْجَسِیمُ أَیْنَ إِحْسَانُکَ الْقَدِیمُ أَیْنَ کَرَمُکَ یَا کَرِیمُ بِهِ

[وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ] فَاسْتَنْقِذْنِی وَ بِرَحْمَتِکَ فَخَلِّصْنِی یَا مُحْسِنُ یَا مُجْمِلُ یَا مُنْعِمُ یَا مُفْضِلُ لَسْتُ أَتَّکِلُ فِی النَّجَاهِ مِنْ عِقَابِکَ عَلَی أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِکَ عَلَیْنَا لِأَنَّکَ أَهْلُ التَّقْوَی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ تُبْدِئُ بِالْإِحْسَانِ نِعَما وَ تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ کَرَما فَمَا نَدْرِی مَا نَشْکُرُ أَ جَمِیلَ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِیحَ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِیمَ مَا أَبْلَیْتَ وَ أَوْلَیْتَ أَمْ کَثِیرَ مَا مِنْهُ نَجَّیْتَ وَ عَافَیْتَ یَا حَبِیبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَیْکَ وَ یَا قُرَّهَ عَیْنِ مَنْ لاذَ بِکَ وَ انْقَطَعَ إِلَیْکَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ نَحْنُ الْمُسِیئُونَ فَتَجَاوَزْ یَا رَبِّ عَنْ قَبِیحِ مَا عِنْدَنَا بِجَمِیلِ مَا عِنْدَکَ وَ أَیُّ جَهْلٍ یَا رَبِّ لا یَسَعُهُ جُودُکَ أَوْ أَیُّ زَمَانٍ أَطْوَلُ مِنْ أَنَاتِکَ وَ مَا قَدْرُ أَعْمَالِنَا فِی جَنْبِ نِعَمِکَ وَ کَیْفَ نَسْتَکْثِرُ أَعْمَالا نُقَابِلُ بِهَا کَرَمَکَ [کَرَامَتَکَ] بَلْ کَیْفَ یَضِیقُ عَلَی الْمُذْنِبِینَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِکَ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَهِ فَوَ عِزَّتِکَ

یَا سَیِّدِی لَوْ نَهَرْتَنِی [انْتَهَرْتَنِی] مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِکَ وَ لا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ لِمَا انْتَهَی إِلَیَّ مِنَ الْمَعْرِفَهِ بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ وَ أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ کَیْفَ تَشَاءُ وَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ

كَيفَ تَشَاءُ لا تُسْأَلُ عَنْ فِعْلِكَ وَ لا تُنَازَعُ فِي مُلْكِكَ وَ لا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَ لا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَ لا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ لَكَ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا رَبِّ هَذَا مَقَامُ مَنْ لاذَ بِكَ وَ اسْتَجَارَ بِكَرَمِكَ وَ أَلِفَ إِحْسَانَكَ وَ نِعَمَكَ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لا يَضِيقُ عَفْوُكَ وَ لا يَنْقُصُ فَضْلُكَ وَ لا تَقِلُّ رَحْمَتُكَ وَ قَدْ تَوَثَّقْنَا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ الرَّحْمَهِ الْوَاسِعَهِ أَ فَتَرَاكَ [تُرَاكَ] يَا رَبِّ تُخْلِفُ ظُنُونَنَا أَوْ تُخَيِّبُ آمَالَنَا كَلا يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا ظَنَّنَا [ظَنُّنَا] بِكَ وَ لا هَذَا فِيكَ طَمَعَنَا [طَمَعُنَا] يَا رَبِّ إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمَلا طَوِيلا كَثِيرا إِنَّ لَنَا فِيكَ رَجَاءً عَظِيما عَصَيْنَاكَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْنَا وَ دَعَوْنَاكَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقِّقْ رَجَاءَنَا مَوْلانَا فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا وَ لَكِنْ عِلْمُكَ فِينَا وَ عِلْمُنَا بِأَنَّكَ لا تَصْرِفُنَا عَنْكَ [حَثَّنَا عَلَى الرَّغْبَهِ إِلَيْكَ] وَ إِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَامْنُنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ جُدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْلِكَ يَا غَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْنَا وَ بِفَضْلِكَ اسْتَغْنَيْنَا وَ بِنِعْمَتِكَ [فِي نِعَمِكَ] أَصْبَحْنَا وَ أَمْسَيْنَا ذُنُوبُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَسْتَغْفِرُكَ

اللَّهُمَّ مِنْهَا وَ نَتُوبُ إِلَيْكَ تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَ نُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَ لا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ [عَنَّا] بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعَمِكَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِآلائِكَ فَسُبْحَانَكَ مَا أَحْلَمَكَ وَ أَعْظَمَكَ وَ أَكْرَمَكَ مُبْدِئا وَ مُعِيدا تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ وَ كَرُمَ

صَنَائِعُكَ وَ فِعَالُكَ أَنْتَ إِلَهِی أَوْسَعُ فَضْلا وَ أَعْظَمُ حِلْما مِنْ أَنْ تُقَایِسَنِی بِفِعْلِی وَ خَطِیئَتِی فَالْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ سَیِّدِی سَیِّدِی سَیِّدِی

اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ وَ أَعِذْنَا مِنْ سَخَطِكَ وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ وَ ارْزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ وَ أَنْعِمْ عَلَیْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَ ارْزُقْنَا حَجَّ بَیْتِكَ وَ زِیَارَةَ قَبْرِ نَبِیِّكَ صَلَوَاتُكَ وَ رَحْمَتُكَ وَ مَغْفِرَتُكَ وَ رِضْوَانُكَ عَلَیْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَیْتِهِ إِنَّكَ قَرِیبٌ مُجِیبٌ وَ ارْزُقْنَا عَمَلا بِطَاعَتِكَ وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِكَ وَ سُنَّةِ نَبِیِّكَ صَلَّى اللَّهُ علیه و آله

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَ لِوَالِدَیَّ وَ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّیَانِی صَغِیرا اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانا وَ بِالسَّیِّئَاتِ غُفْرَانا

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ تَابِعْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْرَاتِ [فِی الْخَیْرَاتِ]

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَیِّنَا وَ مَیِّتِنَا وَ شَاهِدِنَا وَ غَائِبِنَا ذَكَرِنَا وَ أُنْثَانَا [إِنَاثِنَا] صَغِیرِنَا وَ كَبِیرِنَا حُرِّنَا وَ مَمْلُوكِنَا كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلالا بَعِیدا وَ خَسِرُوا خُسْرَانا مُبِینا

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اخْتِمْ لِی بِخَیْرٍ وَ اكْفِنِی مَا أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی وَ لا تُسَلِّطْ عَلَیَّ مَنْ لا یَرْحَمُنِی وَ اجْعَلْ عَلَیَّ مِنْكَ وَاقِیَةً بَاقِیَةً وَ لا تَسْلُبْنِی صَالِحَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ وَ ارْزُقْنِی مِنْ فَضْلِكَ رِزْقا وَاسِعا حَلالا طَیِّبا

اللَّهُمَّ احْرُسْنِی بِحَرَاسَتِكَ وَ احْفَظْنِی بِحِفْظِكَ وَ اكْلَأْنِی بِكِلاءَتِكَ وَ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِكَ الْحَرَامِ فِی عَامِنَا هَذَا وَ فِی كُلِّ عَامٍ وَ زِیَارَةَ قَبْرِ نَبِیِّكَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَ لا تُخْلِنِی یَا رَبِّ مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِیفَةِ وَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِیمَةِ

اللَّهُمَّ تُبْ عَلَیَّ حَتَّى لا أَعْصِیَكَ وَ أَلْهِمْنِی الْخَیْرَ وَ الْعَمَلَ بِهِ وَ خَشْیَتَكَ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ مَا أَبْقَیْتَنِی یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ

اللَّهُمَّ إِنِّی كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَیَّأْتُ وَ

تَعَبَّأْتُ [تَعَبَّيْتُ] وَ قُمْتُ لِلصَّلاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَاجَيْتُكَ أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نُعَاسا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَ سَلَبْتَنِي مُنَاجَاتَكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ مَا لِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَحَتْ سَرِيرَتِي وَ قَرُبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَّابِينَ مَجْلِسِي عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ نَحَّيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخِفّا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ [الْكَذَّابِينَ] فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنَعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَّيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِقِلَّةِ حَيَائِي مِنْكَ جَازَيْتَنِي فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَمَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ أَيْ رَبِّ يَجِلُّ عَنْ مُكَافَاةِ الْمُقَصِّرِينَ

وَ أَنَا عَائِذٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَنَجِّزٌ [مُنْتَجِزٌ] مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنّا

إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلا وَ أَعْظَمُ حِلْما مِنْ أَنْ تُقَايِسَنِي بِعَمَلِي أَوْ أَنْ تَسْتَزِلَّنِي بِخَطِيئَتِي وَ مَا أَنَا

يَا سَيِّدِي وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ سَيِّدِي وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَ جَلِّلْنِي بِسَتْرِكَ وَ اعْفُ عَنْ تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ سَيِّدِي

أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ

وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ

وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ

وَ أَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ

وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ وَ الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ وَ الْعَطْشَانُ الَّذِي أَرْوَيْتَهُ وَ الْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ وَ الْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ وَ الضَّعِيفُ الَّذِي قَوَّيْتَهُ وَ الذَّلِيلُ الَّذِي أَعْزَزْتَهُ وَ السَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ وَ السَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ وَ الْمُذْنِبُ الَّذِي سَتَرْتَهُ وَ الْخَاطِئُ الَّذِي

أَقَلْتَهُ

وَ أَنَا الْقَلِيلُ الَّذِی كَثَّرْتَهُ وَ الْمُسْتَضْعَفُ الَّذِی نَصرْتَهُ

وَ أَنَا الطَّرِيدُ الَّذِی آوَيْتَهُ

أَنَا يَا رَبِّ الَّذِی لَمْ أَسْتَحْيِكَ فِی الْخَلاءِ وَ لَمْ أُرَاقِبْكَ فِی الْمَلَإِ

أَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِی الْعُظْمَى

أَنَا الَّذِی عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى

أَنَا الَّذِی عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ

أَنَا الَّذِی أَعْطَيْتُ عَلَى مَعَاصِی الْجَلِيلِ [الْمَعَاصِی جَلِيلَ] الرُّشَا

أَنَا الَّذِی حِينَ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَيْهَا أَسْعَى

أَنَا الَّذِی أَمْهَلْتَنِی فَمَا ارْعَوَيْتُ وَ سَتَرْتَ عَلَيَّ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ وَ عَمِلْتُ [عَلِمْتُ] بِالْمَعَاصِی فَتَعَدَّيْتُ وَ أَسْقَطْتَنِی مِنْ عَيْنِكَ [عِنْدِكَ] فَمَا بَالَيْتُ فَبِحِلْمِكَ أَمْهَلْتَنِی وَ بِسِتْرِكَ سَتَرْتَنِی حَتَّى كَأَنَّكَ أَغْفَلْتَنِی وَ مِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِی جَنَّبْتَنِی حَتَّى كَأَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَنِی إِلَهِی لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ

وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاحِدٌ وَ لا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَ لا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لا لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی وَ غَلَبَنِی هَوَایَ وَ أَعَانَنِی عَلَيْهَا شِقْوَتِی وَ غَرَّنِی سِتْرُكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ فَقَدْ عَصَيْتُكَ وَ خَالَفْتُكَ بِجُهْدِی فَالْآنَ مِنْ عَذَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِی وَ مِنْ أَيْدِی الْخُصَمَاءِ غَدا مَنْ يُخَلِّصُنِی وَ بِحَبْلِ مَنْ أَتَّصِلُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّی فَوَا سَوْأَتَا [أَسَفَا] عَلَى مَا أَحْصَى كِتَابُكَ مِنْ عَمَلِيَ الَّذِی لَوْ لا مَا أَرْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَ سَعَهِ رَحْمَتِكَ وَ نَهْيِكَ إِيَّایَ عَنِ الْقُنُوطِ لَقَنَطْتُ عِنْدَ مَا أَتَذَكَّرُهَا يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ

اللَّهُمَّ بِذِمَّهِ الْإِسْلامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ

وَ بِحُرْمَهِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ إِلَيْكَ

وَ بِحُبِّی النَّبِيَّ االْأُمِّيَّ الْقُرَشِيَّ الْهَاشِمِيَّ الْعَرَبِيَّ التِّهَامِيَّ الْمَكِّيَّ الْمَدَنِيَّ أَرْجُو الزُّلْفَهَ لَدَيْكَ فَلا تُوحِشْ اسْتِينَاسَ إِيمَانِی

وَ لا تَجْعَلْ ثَوَابِی ثَوَابَ مَنْ عَبَدَ سِوَاكَ فَإِنَّ قَوْما آمَنُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ لِيَحْقِنُوا بِهِ دِمَاءَهُمْ فَأَدْرَكُوا مَا أَمَّلُوا

وَ إِنَّا آمَنَّا بِكَ بِأَلْسِنَتِنَا

وَ قُلُوبِنَا لِتَعْفُوَ عَنَّا فَأَدْرِكْنَا [فَأَدْرِكْ بِنَا] مَا أَمَّلْنَا

وَ ثَبِّتْ رَجَاءَكَ فِی صُدُورِنَا

وَ لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

وَ هَبْ

لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَوَ عِزَّتِکَ لَوِ انْتَهَرْتَنِی مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِکَ

وَ لا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ لِمَا

أُلْهِمَ قَلْبِی [

یَا سَیِّدِی] مِنَ الْمَعْرِفَهِ بِکَرَمِکَ وَ سَعَهِ رَحْمَتِکَ إِلَی مَنْ یَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلا إِلَی مَوْلاهُ

وَ إِلَی مَنْ یَلْتَجِئُ الْمَخْلُوقُ إِلا إِلَی خَالِقِهِ إِلَهِی لَوْ قَرَنْتَنِی بِالْأَصْفَادِ

وَ مَنَعْتَنِی سَیْبَکَ مِنْ بَیْنِ الْأَشْهَادِ

وَ دَلَلْتَ عَلَی فَضَائِحِی عُیُونَ الْعِبَادِ

وَ أَمَرْتَ بِی إِلَی النَّارِ

وَ حُلْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِی مِنْکَ

وَ مَا صَرَفْتُ تَأْمِیلِی لِلْعَفْوِ عَنْکَ

وَ لا خَرَجَ حُبُّکَ مِنْ قَلْبِی

أَنَا لا أَنْسَی أَیَادِیَکَ عِنْدِی

وَ سَتْرَکَ عَلَیَّ فِی دَارِ الدُّنْ

یَا سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیَا مِنْ قَلْبِی

وَ اجْمَعْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ علیه و آله

وَ انْقُلْنِی إِلَی دَرَجَهِ التَّوْبَهِ إِلَیْکَ

وَ أَعِنِّی بِالْبُکَاءِ عَلَی نَفْسِی فَقَدْ أَفْنَیْتُ بِالتَّسْوِیفِ وَ الْآمَالِ عُمُرِی

وَ قَدْ نَزَلْتُ مَنْزِلَهَ الْآیِسِینَ مِنْ خَیْرِی [حَیَاتِی] فَمَنْ یَکُونُ أَسْوَأَ حَالا مِنِّی إِنْ

أَنَا نُقِلْتُ عَلَی مِثْلِ حَالِی إِلَی قَبْرِی [قَبْرٍ] لَمْ أُمَهِّدْهُ لِرَقْدَتِی

وَ لَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِی

وَ مَا لِی لا أَبْکِی

وَ لا أَدْرِی إِلَی مَا یَکُونُ مَصِیرِی

وَ أَرَی نَفْسِی تُخَادِعُنِی وَ أَیَّامِی تُخَاتِلُنِی

وَ قَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ [فَوْقَ] رَأْسِی أَجْنِحَهُ الْمَوْتِ فَمَا لِی لا أَبْکِی أَبْکِی لِخُرُوجِ نَفْسِی أَبْکِی لِظُلْمَهِ قَبْرِی أَبْکِی لِضِیقِ لَحْدِی أَبْکِی لِسُؤَالِ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ إِیَّایَ أَبْکِی لِخُرُوجِی مِنْ قَبْرِی عُرْیَانا ذَلِیلا حَامِلا ثِقْلِی عَلَی ظَهْرِی أَنْظُرُ مَرَّهً عَنْ یَمِینِی وَ أُخْرَی عَنْ شِمَالِی إِذِ الْخَلائِقُ فِی شَأْنٍ غَیْرِ شَأْنِی لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَهٌ ضَاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَهٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَهٌ وَ ذِلَّهٌ

سَیِّدِی عَلَیْکَ مُعَوَّلِی وَ مُعْتَمَدِی وَ رَجَائِی وَ تَوَکُّلِی وَ بِرَحْمَتِکَ تَعَلُّقِی تُصِیبُ

بِرَحْمَتِکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِی بِکَرَامَتِکَ مَنْ تُحِبُّ

فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَى مَا نَقَّیْتَ مِنَ الشِّرْکِ قَلْبِی وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلَى بَسْطِ لِسَانِی أَ فَبِلِسَانِی هَذَا الْکَالِّ أَشْکُرُکَ أَمْ بِغَایَهِ جُهْدِی [جَهْدِی] فِی عَمَلِی أُرْضِیکَ وَ مَا قَدْرُ لِسَانِی یَا رَبِّ فِی جَنْبِ شُکْرِکَ وَ مَا قَدْرُ عَمَلِی فِی جَنْبِ نِعَمِکَ وَ إِحْسَانِکَ [إِلَیَ] إِلَهِی إِنَّ [إِلا أَنَ] جُودَکَ بَسَطَ أَمَلِی وَ شُکْرَکَ قَبِلَ عَمَلِی

سَیِّدِی إِلَیْکَ رَغْبَتِی وَ إِلَیْکَ [مِنْکَ] رَهْبَتِی وَ إِلَیْکَ تَأْمِیلِی وَ قَدْ سَاقَنِی إِلَیْکَ أَمَلِی وَ عَلَیْکَ [إِلَیْکَ] یَا وَاحِدِی عَکَفَتْ [عَلِقَتْ] هِمَّتِی وَ فِیمَا عِنْدَکَ انْبَسَطَتْ رَغْبَتِی وَ لَکَ خَالِصُ رَجَائِی وَ خَوْفِی وَ بِکَ أَنِسَتْ مَحَبَّتِی وَ إِلَیْکَ أَلْقَیْتُ بِیَدِی وَ بِحَبْلِ طَاعَتِکَ مَدَدْتُ رَهْبَتِی [یَا] مَوْلایَ بِذِکْرِکَ عَاشَ قَلْبِی وَ بِمُنَاجَاتِکَ بَرَّدْتُ أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّی فَیَا مَوْلایَ وَ یَا مُؤَمَّلِی وَ یَا مُنْتَهَى سُؤْلِی فَرِّقْ بَیْنِی وَ بَیْنَ ذَنْبِیَ الْمَانِعِ لِی مِنْ لُزُومِ طَاعَتِکَ فَإِنَّمَا أَسْأَلُکَ لِقَدِیمِ الرَّجَاءِ فِیکَ وَ عَظِیمِ الطَّمَعِ مِنْکَ الَّذِی أَوْجَبْتَهُ عَلَى نَفْسِکَ مِنَ الرَّأْفَهِ وَ الرَّحْمَهِ فَالْأَمْرُ لَکَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ وَ الْخَلْقُ کُلُّهُمْ عِیَالُکَ وَ فِی قَبْضَتِکَ وَ کُلُّ شَیْءٍ خَاضِعٌ لَکَ تَبَارَکْتَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ

إِلَهِی ارْحَمْنِی إِذَا انْقَطَعَتْ حُجَّتِی وَ کَلَّ عَنْ جَوَابِکَ لِسَانِی وَ طَاشَ عِنْدَ سُؤَالِکَ إِیَّایَ لُبِّی فَیَا عَظِیمَ رَجَائِی لا تُخَیِّبْنِی إِذَا اشْتَدَّتْ فَاقَتِی وَ لا تَرُدَّنِی لِجَهْلِی وَ لا تَمْنَعْنِی لِقِلَّهِ صَبْرِی أَعْطِنِی لِفَقْرِی وَ ارْحَمْنِی لِضَعْفِی

سَیِّدِی عَلَیْکَ مُعْتَمَدِی وَ مُعَوَّلِی وَ رَجَائِی وَ تَوَکُّلِی وَ بِرَحْمَتِکَ تَعَلُّقِی وَ بِفِنَائِکَ أَحُطُّ رَحْلِی وَ بِجُودِکَ أَقْصِدُ [أَقْصُرُ] طَلِبَتِی وَ بِکَرَمِکَ أَیْ رَبِّ أَسْتَفْتِحُ دُعَائِی وَ لَدَیْکَ أَرْجُو فَاقَتِی [ضِیَافَتِی] وَ بِغِنَاکَ أَجْبُرُ عَیْلَتِی وَ تَحْتَ ظِلِّ عَفْوِکَ قِیَامِی

وَ إِلَى جُودِکَ وَ کَرَمِکَ أَرْفَعُ بَصَرِی وَ إِلَى مَعْرُوفِکَ أَدِیمُ نَظَرِی فَلا تُحْرِقْنِی بِالنَّارِ وَ أَنْتَ مَوْضِعُ أَمَلِی وَ لا تُسْكِنِّی الْهَاوِیَهَ فَإِنَّکَ قُرَّهُ عَیْنِی

یَا سَیِّدِی لا تُكَذِّبْ ظَنِّی بِإِحْسَانِکَ وَ مَعْرُوفِکَ فَإِنَّکَ ثِقَتِی وَ لا تَحْرِمْنِی ثَوَابَکَ فَإِنَّکَ الْعَارِفُ بِفَقْرِی

إِلَهِی إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِی وَ لَمْ یُقَرِّبْنِی مِنْکَ عَمَلِی فَقَدْ جَعَلْتُ الاعْتِرَافَ إِلَیْکَ بِذَنْبِی وَسَائِلَ عِلَلِی

إِلَهِی إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْکَ بِالْعَفْوِ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْکَ فِی الْحُكْمِ ارْحَمْ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا غُرْبَتِی وَ عِنْدَ الْمَوْتِ كُرْبَتِی وَ فِی الْقَبْرِ وَحْدَتِی وَ فِی اللَّحْدِ وَحْشَتِی وَ إِذَا نُشِرْتُ لِلْحِسَابِ بَیْنَ یَدَیْکَ ذُلَّ مَوْقِفِی وَ اغْفِرْ لِی مَا خَفِیَ عَلَى الْآدَمِیِّینَ مِنْ عَمَلِی وَ أَدِمْ لِی مَا بِهِ سَتَرْتَنِی وَ ارْحَمْنِی صَرِیعا عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِی أَیْدِی أَحِبَّتِی وَ تَفَضَّلْ عَلَیَّ مَمْدُودا عَلَى الْمُغْتَسَلِ یُقَلِّبُنِی [یُغَسِّلُنِی] صَالِحُ جِیرَتِی وَ تَحَنَّنْ عَلَیَّ مَحْمُولا قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرِبَاءُ أَطْرَافَ جَنَازَتِی وَ جُدْ عَلَیَّ مَنْقُولا قَدْ نَزَلْتُ بِکَ وَحِیدا فِی حُفْرَتِی وَ ارْحَمْ فِی ذَلِکَ الْبَیْتِ الْجَدِیدِ غُرْبَتِی حَتَّى لا أَسْتَأْنِسَ بِغَیْرِکَ

یَا سَیِّدِی إِنْ وَكَلْتَنِی إِلَى نَفْسِی هَلَكْتُ

سَیِّدِی فَبِمَنْ أَسْتَغِیثُ إِنْ لَمْ تُقِلْنِی عَثْرَتِی فَإِلَى مَنْ أَفْزَعُ إِنْ فَقَدْتُ عِنَایَتَکَ فِی ضَجْعَتِی وَ إِلَى مَنْ أَلْتَجِئُ إِنْ لَمْ تُنَفِّسْ كُرْبَتِی

سَیِّدِی مَنْ لِی وَ مَنْ یَرْحَمُنِی إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِی وَ فَضْلَ مَنْ أُؤَمِّلُ إِنْ عَدِمْتُ فَضْلَکَ یَوْمَ فَاقَتِی وَ إِلَى مَنِ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ إِذَا انْقَضَى أَجَلِی

سَیِّدِی لا تُعَذِّبْنِی وَ أَنَا أَرْجُوکَ

إِلَهِی [اللَّهُمَ] حَقِّقْ رَجَائِی وَ آمِنْ خَوْفِی فَإِنَّ كَثْرَهَ ذُنُوبِی لا أَرْجُو فِیهَا [لَهَا] إِلا عَفْوَکَ سَیِّدِی أَنَا أَسْأَلُکَ مَا لا أَسْتَحِقُّ وَ أَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ فَاغْفِرْ لِی وَ أَلْبِسْنِی مِنْ نَظَرِکَ ثَوْبا

يُغَطِّی عَلَیَّ التَّبِعَاتِ وَ تَغْفِرُهَا لِی وَ لا أُطَالَبُ بِهَا إِنَّکَ ذُو مَنٍّ قَدِیمٍ وَ صَفْحٍ عَظِیمٍ وَ تَجَاوُزٍ کَرِیمٍ

إِلَهِی أَنْتَ الَّذِی تُفِیضُ سَیْبَکَ عَلَی مَنْ لا یَسْأَلُکَ وَ عَلَی الْجَاحِدِینَ بِرُبُوبِیَّتِکَ فَکَیْفَ

سَیِّدِی بِمَنْ سَأَلَکَ وَ أَیْقَنَ أَنَّ الْخَلْقَ لَکَ وَ الْأَمْرَ إِلَیْکَ تَبَارَکْتَ وَ تَعَالَیْتَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ

سَیِّدِی عَبْدُکَ بِبَابِکَ أَقَامَتْهُ الْخَصَاصَةُ بَیْنَ یَدَیْکَ یَقْرَعُ بَابَ إِحْسَانِکَ بِدُعَائِهِ [وَ یَسْتَعْطِفُ جَمِیلَ نَظَرِکَ بِمَکْنُونِ رَجَائِکَ] فَلا تُعْرِضْ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ عَنِّی وَ اقْبَلْ مِنِّی مَا أَقُولُ فَقَدْ دَعَوْتُ [دَعَوْتُکَ] بِهَذَا الدُّعَاءِ

وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ لا تَرُدَّنِی مَعْرِفَةً مِنِّی بِرَأْفَتِکَ وَ رَحْمَتِکَ

إِلَهِی أَنْتَ الَّذِی لا یُحْفِیکَ سَائِلٌ وَ لا یَنْقُصُکَ نَائِلٌ أَنْتَ کَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ صَبْرا جَمِیلا وَ فَرَجا قَرِیبا وَ قَوْلا صَادِقا وَ أَجْرا عَظِیما أَسْأَلُکَ یَا رَبِّ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ أَسْأَلُکَ

اللَّهُمَّ مِنْ خَیْرِ مَا سَأَلَکَ مِنْهُ عِبَادُکَ الصَّالِحُونَ یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَ أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَی أَعْطِنِی سُؤْلِی فِی نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ وَالِدَیَّ وَ وُلْدِی [وَلَدِی] وَ أَهْلِ حُزَانَتِی وَ إِخْوَانِی فِیکَ [وَ] أَرْغِدْ عَیْشِی وَ أَظْهِرْ مُرُوَّتِی وَ أَصْلِحْ جَمِیعَ أَحْوَالِی وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ أَطَلْتَ عُمُرَهُ وَ حَسَّنْتَ عَمَلَهُ وَ أَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ وَ رَضِیتَ عَنْهُ وَ أَحْیَیْتَهُ حَیَاةً طَیِّبَةً فِی أَدْوَمِ السُّرُورِ وَ أَسْبَغِ الْکَرَامَةِ وَ أَتَمِّ الْعَیْشِ إِنَّکَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَ لا تَفْعَلُ [یَفْعَلُ] مَا یَشَاءُ غَیْرُکَ

اللَّهُمَّ خُصَّنِی مِنْکَ بِخَاصَّةِ ذِکْرِکَ وَ لا تَجْعَلْ شَیْئا مِمَّا أَتَقَرَّبُ بِهِ فِی آنَاءِ اللَّیْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ رِیَاءً وَ لا سُمْعَةً وَ لا أَشَرا وَ لا بَطَرا وَ اجْعَلْنِی لَکَ مِنَ الْخَاشِعِینَ

اللَّهُمَّ أَعْطِنِی السَّعَةَ فِی الرِّزْقِ وَ الْأَمْنَ فِی الْوَطَنِ وَ

قُرَّهَ الْعَيْنِ فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ وَ الْمُقَامَ فِی نِعَمِکَ عِنْدِی وَ الصِّحَّهَ فِی الْجِسْمِ وَ الْقُوَّهَ فِی الْبَدَنِ وَ السَّلامَهَ فِی الدِّینِ وَ اسْتَعْمِلْنِی بِطَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ علیه و آله أَبَدا مَا اسْتَعْمَرْتَنِی وَ اجْعَلْنِی مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِکَ عِنْدَکَ نَصِیبا فِی کُلِّ خَیْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَ تُنْزِلُهُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ مَا أَنْتَ مُنْزِلُهُ فِی کُلِّ سَنَهٍ مِنْ رَحْمَهٍ تَنْشُرُهَا وَ عَافِیَهٍ تُلْبِسُهَا وَ بَلِیَّهٍ تَدْفَعُهَا وَ حَسَنَاتٍ تَتَقَبَّلُهَا وَ سَیِّئَاتٍ تَتَجَاوَزُ عَنْهَا وَ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِنَا [عَامِی] هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ وَ ارْزُقْنِی رِزْقا وَاسِعا مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ

وَ اصْرِفْ عَنِّی یَا سَیِّدِی الْأَسْوَاءَ وَ اقْضِ عَنِّی الدَّیْنَ وَ الظُّلامَاتِ حَتَّی لا أَتَأَذَّی بِشَیْءٍ مِنْهُ وَ خُذْ عَنِّی بِأَسْمَاعِ وَ أَبْصَارِ أَعْدَائِی وَ حُسَّادِی وَ الْبَاغِینَ عَلَیَّ وَ انْصُرْنِی عَلَیْهِمْ وَ أَقِرَّ عَیْنِی [وَ حَقِّقْ ظَنِّی] وَ فَرِّحْ قَلْبِی وَ اجْعَلْ لِی مِنْ هَمِّی وَ کَرْبِی فَرَجا وَ مَخْرَجا وَ اجْعَلْ مَنْ أَرَادَنِی بِسُوءٍ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِکَ تَحْتَ قَدَمَیَّ وَ اکْفِنِی شَرَّ الشَّیْطَانِ وَ شَرَّ السُّلْطَانِ وَ سَیِّئَاتِ عَمَلِی وَ طَهِّرْنِی مِنَ الذُّنُوبِ کُلِّهَا وَ أَجِرْنِی مِنَ النَّارِ بِعَفْوِکَ وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ وَ زَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ بِفَضْلِکَ وَ أَلْحِقْنِی بِأَوْلِیَائِکَ الصَّالِحِینَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ الْأَخْیَارِ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی أَجْسَادِهِمْ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

إِلَهِی وَ سَیِّدِی وَ عِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ لَئِنْ طَالَبْتَنِی بِذُنُوبِی لَأُطَالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ وَ لَئِنْ طَالَبْتَنِی بِلُؤْمِی لَأُطَالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ وَ لَئِنْ أَدْخَلْتَنِی النَّارَ لَأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّی لَکَ

إِلَهِی وَ سَیِّدِی إِنْ کُنْتَ لا تَغْفِرُ إِلا لِأَوْلِیَائِکَ وَ أَهْلِ طَاعَتِکَ فَإِلَی مَنْ یَفْزَعُ

الْمُذْنِبُونَ وَ إِنْ كُنْتَ لا تُكْرِمُ إِلا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ فَبِمَنْ يَسْتَغِيثُ الْمُسِيئُونَ

إِلَهِي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورُ عَدُوِّكَ وَ إِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّهَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورُ نَبِيِّكَ

وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَعْلَمُ أَنَّ سُرُورَ نَبِيِّكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ سُرُورِ عَدُوِّكَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبّاً لَكَ وَ خَشْيَهً مِنْكَ وَ تَصْدِيقاً بِكِتَابِكَ وَ إِيمَاناً بِكَ وَ فَرَقاً مِنْكَ وَ شَوْقاً إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرَامِ حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَاءَكَ وَ أَحْبِبْ لِقَائِي وَ اجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَهَ وَ الْفَرَجَ وَ الْكَرَامَهَ

اللَّهُمَّ أَلْحِقْنِي بِصَالِحِ مَنْ مَضَى وَ اجْعَلْنِي مِنْ صَالِحِ مَنْ بَقِيَ وَ خُذْ بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَ أَعِنِّي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِمْ عَمَلِي بِأَحْسَنِهِ وَ اجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِكَ وَ أَعِنِّي عَلَى صَالِحِ مَا أَعْطَيْتَنِي وَ ثَبِّتْنِي يَا رَبِّ وَ لا تَرُدَّنِي فِي سُوءٍ اسْتَنْقَذْتَنِي مِنْهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَاناً لا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ أَحْيِنِي مَا أَحْيَيْتَنِي عَلَيْهِ وَ تَوَفَّنِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ وَ ابْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَيْهِ وَ أَبْرِئْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ الشَّكِّ وَ السُّمْعَهِ فِي دِينِكَ حَتَّى يَكُونَ عَمَلِي خَالِصاً لَكَ

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بَصِيرَهً فِي دِينِكَ وَ فَهْماً فِي حُكْمِكَ وَ فِقْهاً فِي عِلْمِكَ وَ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ وَرَعاً يَحْجُزُنِي عَنْ مَعَاصِيكَ وَ بَيِّضْ وَجْهِي بِنُورِكَ وَ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَ عَلَى مِلَّهِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عليه و آله

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْفَشَلِ وَ الْهَمِّ وَ الْجُبْنِ وَ الْبُخْلِ وَ الْغَفْلَهِ وَ الْقَسْوَهِ [وَ الذِّلَّهِ] وَ الْمَسْكَنَهِ وَ الْفَقْرِ وَ الْفَاقَهِ وَ كُلِّ بَلِيَّهٍ وَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ

وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لاـ تَقْنَعُ وَ بَطْنٍ لا يَشْبَعُ وَ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ وَ دُعَاءٍ لا يُسْمَعُ وَ عَمَلٍ لا يَنْفَعُ وَ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِي وَ دِينِي وَ مَالِي وَ عَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ وَ لا أَجِدُ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحَدا فَلا تَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ وَ لا تَرُدَّنِي بِهَلَكَةٍ وَ لا تَرُدَّنِي بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَ أَعْلِ [كَعْبِي وَ] ذِكْرِي وَ ارْفَعْ دَرَجَتِي وَ حُطَّ وِزْرِي وَ لاـ تَذْكُرْنِي بِخَطِيئَتِي وَ اجْعَلْ ثَوَابَ مَجْلِسِي وَ ثَوَابَ مَنْطِقِي وَ ثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ وَ الْجَنَّهَ وَ أَعْطِنِي يَا رَبِّ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ إِنِّي إِلَيْكَ رَاغِبٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ [الْعَفْوَ وَ أَمَرْتَنَا] أَنْ نَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَنَا وَ قَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنَّا وَ أَمَرْتَنَا أَنْ لاـ نَرُدَّ سَائِلاـ عَنْ أَبْوَابِنَا وَ قَدْ جِئْتُكَ سَائِلا فَلا تَرُدَّنِي إِلا بِقَضَاءِ حَاجَتِي وَ أَمَرْتَنَا بِالْإِحْسَانِ إِلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا وَ نَحْنُ أَرِقَّاؤُكَ فَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ يَا مَفْزَعِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَ يَا غَوْثِي عِنْدَ شِدَّتِي إِلَيْكَ فَزِعْتُ وَ بِكَ اسْتَغَثْتُ وَ لُذْتُ لا أَلُوذُ بِسِوَاكَ وَ لا أَطْلُبُ الْفَرَجَ إِلا مِنْكَ فَأَغِثْنِي وَ فَرِّجْ عَنِّي يَا مَنْ يَفُكُّ الْأَسِيرَ [يَقْبَلُ الْيَسِيرَ] وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينا [صَادِقا] حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِّنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

امام سجاد علیه السلام از کربلا تا شهادت

نویسنده

سید عباس رفیعی پور

مقدمه

در زندگی پرفراز و نشیب امام زین العابدین علیه السلام نکات بسیار مهمی برای بحث و بررسی وجود دارد.

در اینجا گوشه ای از نقش احیاگر سیدالساجدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام را از کربلا تا شهادت در چند محور به صورت گذرا مورد بررسی قرار می دهیم

۱ – بیماری امام سجاد علیه السلام

۲ – نقش آن حضرت در زنده نگهداشتن قیام عاشورا

۳ – حضور ایشان در جمع اسرای اهل بیت علیهم السلام

۴ – خطبه های حضرت سجاد از کربلا تا مدینه

۵ – شهادت آن امام همام

الف – بیماری امام سجاد علیه السلام

برخی از مورخان معتقدند که امام زین العابدین علیه السلام در واقعه جان گداز و خونین کربلا ۲۴ ساله بوده است و بعضی دیگر نوشته اند که از سن مبارکش ۲۲ سال می گذشت. محمد بن سعد در کتابش می نویسد:

«علی بن الحسین علیهما السلام در واقعه کربلا ـ همراه پدرش بود و در آن هنگام از عمر شریفش ۲۳ سال (۱) می گذشت. فرزند ایشان، امام محمد باقر علیه السلام که امام سجادعلیه السلام از کربلا تا شهادت

همراه پدر بود، سه یا چهار ساله بود.

امام زین العابدین در آن هنگام به سبب بیماری در جهاد شرکت نکرد و خداوند او را برای هدایت مسلمانان نگه داشت و نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام در ذریه امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام و اولاد او منحصر گردید.» (۲)

شیخ مفید در این باره می گوید:

«همین که امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشید، شمر به قصد کشتن امام سجاد علیه السلام نیز حمله برد.

امام زین العابدین علیه السلام در بستر بیماری به سر می برد و حمید بن مسلم به دفاع

پرداخت و حمله شمر را مانع گردید. عمر بن سعد آن حضرت را در حالی که از بیماری رنج می برد با اهل بیت به کوفه انتقال داد.» (۳)

امام سجاد علیه السلام در قیام خونین کربلا مدت کوتاهی - بنا به مشیت الهی - بیمار بود و پس از بهبودی، مدت ۳۵ سال امامت و زعامت جامعه مسلمین را تداوم بخشید.

این که برخی این امام همام را دائم المریض معرفی کرده اند تا آنجا که در اذهان عوام این قضیه مانده است، در حقیقت نسبت به امام چهارم علیه السلام و فداکاری های ایشان بی توجهی کرده اند.

ب: نقش امام سجاد در زنده نگهداشتن قیام عاشورا

از آن جا که شهادت سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران باوفایش از منظر عمومی، آثار ویرانگری برای حکومت بنی امیه داشت و مشروعیت آن را زیر سؤال برده بود و نیز برای این که این تراژدی غم بار به دست فراموشی سپرده نشود، امام چهارم با گریه بر شهیدان نینوا و زنده نگهداشتن یاد و خاطره جانبازی آنان اهداف شهیدان کربلا را دنبال می کرد. ظلمت حادثه کربلا و قیام جاودانه عاشورا به قدری دلخراش بود که شاهدان آن مصیبت عظیم تا زنده بودند آن را فراموش نکردند.

هر وقت امام می خواست آب بیاشامد، تا چشمش به آب می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد. هنگامی که سبب گریه آن حضرت را می پرسیدند می فرمود:

«چگونه گریه نکنم، در حالی که یزیدیان آب را برای وحوش و درندگان بیابان آزاد گذاشتند ولی به روی پدرم بستند و او را تشنه به شهادت رساندند.»

بزرگ مبلغ قیام عاشورا، حضرت امام سجاد علیه السلام، با سخنرانی و خطبه های آتشین خود توانست نهضت حق طلبانه سالار شهیدان را از

هجوم تحریف نجات بخشد. اینک بعد از گذشت پانزده قرن همچنان این قیام، پرشکوه و جاودانه است.

ج – حضور ایشان در جمع اسرای اهل بیت علیهم السلام

پس از عاشورا حضرت سجاد را همراه دیگر اسرا به سوی کوفه حرکت دادند. آمار دقیقی از اسیران در دست نیست. برخی مورخان تعداد زنان را ۶۴ نفر تا ۸۴ نفر و تعداد مردان و کودکان پسر را ۱۲ تا ۱۴ نفر نوشته اند (۴) که با چهل شتر – که هر شتر هودجی بی سر پوش بر آنها بسته بودند – حمل می شدند. (۵) همه آنها در زنجیر بوده یا با ریسمان بسته بودند. (۶)

تنها مرد کاروان اسیران، حضرت سجاد علیه السلام بود. دشمن نسبت به ایشان سخت گیرتر عمل می کرد.

آن چنان که مورخان نوشته اند:

امام زین العابدین علیه السلام را بر شتری برهنه سوار کرده بودند و دست های مبارک آن حضرت را بر گردن وی بسته، بر تن او زنجیر نهاده و (۷) هر دو پای او را به شکم شتر بسته بودند. (۸)

بعضی از مورخان، ورود قافله اسرا به شهر کوفه را دوازدهم محرم سال ۶۱ ه. ق ذکر کرده اند و بعضی دیگر شانزدهم و هفدهم محرم نوشته اند.(۹)

خطبه ها و سخنرانی ها

سخنان انقلابی حضرت سجاد علیه السلام با کوفیان

امام زین العابدین علیه السلام در مدت اقامت خویش در کوفه، دو بار سخن گفت بار نخست هنگامی بود که جارچیان حکومت، مردم را برای تماشای اسیران، فراخوانده بودند.

این در حالی بود که برای اسرا در کنار شهر کوفه، خیمه زده بودند. علی بن الحسین علیه السلام از خیمه بیرون آمد و با اشاره از مردم خواست تا آرام شوند.

امام علیه السلام سخنش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

«ایها الناس، من عرفنی فقد عرفنی! و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح

بشط الفرات من غیر ذحل و لا ترات،

انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله،

انا ابن من قتل صبرا فکفی بذلک فخرا.

ایها الناس، ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعه؟

ثم قاتلتموه و خذلتموه فتبا لکم ما قدمتم لانفسکم و سوء لرایکم، بایه عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه و آله (۱۰)

ای مردم!

آن که مرا می شناسد که می شناسد و آن که مرا نمی شناسد، من علی فرزند حسین علیه السلام هستم. همان که در کنار نهر فرات سر مقدسش را از بدن جدا کردند بی آن که جرمی داشته باشد و حقی داشته باشند!

من فرزند آن آقایی هستم که حریم او هتک شد آرامش او ربوده شد و مالش به غارت رفت و خاندانش به اسارت رفت.

من فرزند اویم که [دشمنان انبوه محاصره اش کردند و در تنهایی و بی یاوری بی آن که کسی را داشته باشد تا به یاریش برخیزد و محاصره دشمن را برای او بشکافد] به شهادتش رساندند. البته این گونه شهادت (شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت) افتخار ماست.

هان، ای مردم!

شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید که نامه هایی را برای پدرم نوشتید و او را خدعه کردید؟ و [در نامه هایتان] با او عهد و پیمان بستید و با او بیعت کردید؟ سپس با او به جنگ برخاستید و دست از یاری او برداشتید. وای بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده اید! چه زشت و ناروا اندیشیدید [و توطئه چیدید!] به چه رویی به رسول الله صلی الله علیه و

آله خواهید نگریست؟»

سخنان امام چهارم که به این جا رسید، صدای کوفیان به گریه بلند شد و وجدان های خفته برای چندمین بار بیدار شد. آنها یکدیگر را سرزنش می کردند و به همدیگر می گفتند:

تباه شدید و نمی دانید.

امام سجاد علیه السلام در ادامه سخنانش فرمود:

«خدا بیامرزد کسی را که پند مرا بپذیرد و به خاطر خدا و رسول به آن چه می گویم عمل کند، چرا که روش رسول خداصلی الله علیه و آله برای ما الگویی شایسته است.» و به این آیه قرآن استناد کرد:

«و لکم فی رسول الله اسوه حسنه »

قبل از این که سخنان حضرت به پایان برسد کوفیان ابراز هم دردی کردند و یک صدا فریاد برآوردند:

ای فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله! ما گوش به فرمان شما و به تو وفاداریم از این پس مطیع فرامین تو هستیم با هر که فرمان دهی می جنگیم با هر که دستور دهی صلح می کنیم و ما حق تو و حق خودمان را از ظالمان می گیریم.

امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ سخنان ندامت آمیز و شعارگونه کوفیان فرمود:

«هرگز! (به شما اعتماد نخواهم کرد و گول شعارها و حمایت های سراب گونه شما را نخواهم خورد) ای خیانت کاران دغل باز! ای اسیران شهوت و آز! می خواهید همان پیمان شکنی و ظلمی را که نسبت به پدران من روا داشتید، درباره من نیز روا دارید؟

نه به خدا سوگند! هنوز زخمی را که زده اید، خون فشان است و سینه از داغ مرگ پدر و برادرانم سوزان. طعم تلخ مصیبت ها هنوز در کامم هست و غم ها گلوگیر و اندوه من تسکین ناپذیر است. از شما کوفیان می خواهم که نه با ما

باشید و نه علیه ما.»

امام سجاد علیه السلام با این سخنان، مهر بی اعتباری و بی وفایی را بر پیشانی آنها زد و آتش حسرت را در جان کوفیان شعله ور ساخت و با این سخنان بر ندامت آنها افزود:

«اگر حسین علیه السلام کشته شد، چندان شگفت نیست، چرا که پدرش با همه آن ارزش ها و کرامت های برتر نیز قبل از او به شهادت رسید.

ای کوفیان! با آن چه نسبت به حسین علیه السلام روا داشتند، شادمان نباشید.

آن چه گذشت واقعه ای بزرگ بود! جانم فدای او باد که در کنار شط فرات، سر بر بستر شهادت نهاد. آتش دوزخ جزای کسانی است که او را به شهادت رساندند.» (۱۱)

سخنان امام سجادعلیه السلام در مجلس عبیدالله بن زیاد

حضور امام زین العابدین علیه السلام در جمع اسرای کربلا، چشم گیر بود.

پس از ورود کاروان اسرا به مجلس عبیدالله، مهم ترین فردی که نظر عبیدالله را جلب کرد، وجود مرد جوانی در میان اسرا بود. عبیدالله که تصور می کرد در حادثه کربلا مردی باقی نمانده و همه آنان به قتل رسیده اند، از ماموران خود در این باره پرسید.

و این بازجویی درباره زنده ماندن امام سجاد، حاکی از کینه وی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به ویژه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود که نمی توانست شاهد حیات مردی از سلاله امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیهما السلام باشد. مورخ مشهور طبری، آورده است:

«با ورود قافله حسینی به مجلس تشریفاتی عبیدالله، عبیدالله به امام سجادعلیه السلام رو کرد و پرسید:

نامت چیست؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

علی بن الحسین. عبیدالله گفت:

مگر خداوند علی ابن الحسین علیهما السلام را در کربلا نکشت؟

علی ابن الحسین علیهما السلام لحظه ای سکوت کرد. عبیدالله خطاب

به امام علیه السلام گفت:

چرا پاسخ نمی دهی؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«الله یتوفی الانفس حین موتها» (۱۲)

«خداوند جان ها را به هنگام مرگ دریافت می کند.»

«و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله » (۱۳)

هیچ انسانی نمی میرد مگر به اذن الهی.»

عبیدالله بن زیاد با مشاهده آن حضور ذهن و حاضر جوابی و پاسخ کوبنده جوانی که در زنجیر اسارت است، خشمگین شد و دستور داد تا علی بن الحسین علیهما السلام را نیز به شهادت رسانند. ولی حضرت زینب کبری علیها السلام فریاد برآورد:

«یا بن زیاد حسبک من دمائنا اسالک بالله ان قتلته الا قتلتنی معه ...

ای ابن زیاد! آن همه از خون های ما که ریخته ای، برایت کافی نیست؟

سوگند به خدا! اگر می خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.»

شرایط مجلس عبیدالله و سخنان افشاگر حضرت زینب علیها السلام سبب شد تا ابن زیاد از کشتن امام زین العابدین علیه السلام منصرف شود. (۱۴)

امام سجاد علیه السلام در مسیر شام

در کاروان اسیران هفتاد و دو سر مقدس از یاران امام حسین علیه السلام بود که از کربلا به کوفه و از کوفه به شام حرکت دادند و این در حالی بود که هنوز آثار بیماری علی بن الحسین علیهم السلام باقی بود. (۱۵)

کسانی که ماموریت یافتند تا قافله حسینی را از کوفه به شام ببرند، مخضر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن بودند. (۱۶) و تنها چهل نفر از سپاه ابن زیاد، مسؤولیت حمل سرهای شهدا را بر عهده داشتند. (۱۷)

قافله اسیران را از چند منزل از جمله:

قادسیه، هیت، ناووسه، آلوسه، حدیثه، اثیم، رقه، حلاوه، سفاخ، علیث و دیرالزور گذراندند تا به دمشق وارد شدند. (۱۸)

هنگامی که کاروان اهل بیت علیهم السلام

به منزل «سفاخ » رسیدند، باران شدید شتران را از رفتن باز داشت، ناگزیر چند روزی در آن جا توقف کردند و این توقف سبب شد تا شائق پسر سهل بن ساعدی - از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله - از موضوع شهادت فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله و اسارت اهل بیت علیهم السلام او آگاه شود و فرمایشات رسول الله صلی الله علیه و آله درباره محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امام حسین علیه السلام را برای مردم بازگو کند و کاروان اسیران مورد حمایت و محبت مردم قرار گیرند. (۱۹)

در برخی از منابع تاریخی آورده اند که:

قافله اسیران اهل بیت علیهم السلام از شهر بعلبک نیز گذشت. مردم بعلبک تا شش مایلی از شهر بیرون آمده، به روش خاص خود به جشن و شادی پرداختند!

باید گفت:

شهرها هر چه به شام، مقر حکومت امویان نزدیک تر می شد، مردمانش از اهل بیت علیهم السلام دورتر بودند و شناخت آنها از اسلام اموی بیش از اسلام ناب محمدی و علوی بود.

سلطه بنی امیه بر این مناطق، اجازه نمی داد تا راویان و سخنگویان، فضائل اهل بیت علیهم السلام و مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام را برای مردم بازگو کنند، بلکه برعکس راویانی اجازه حدیث گفتن داشتند که در راستای اهداف دستگاه خلافت به جعل حدیث بپردازند. از این جهت دور از انتظار نمی نمود که ساکنان بعلبک با مشاهده کاروان اهل بیت و اسیران ستمدیده به شادی و سرور بپردازند، به ویژه این که قبل از ورود کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام به آن شهر، تبلیغات وسیعی علیه

آن قافله صورت داده بودند.

منظره تاسف آور کودکان شلاق خورده و بچه های پدر از دست داده و زنان داغدیده و دختران یتیم از یک طرف و قهقهه های مردم بی خبر از همه جا و سخنان شماتت آمیز آن ها، نمکی بود بر زخم اسرای کربلا! در این جا بود که دختر امیرالمؤمنین، ام کلثوم، با مشاهده این وضعیت به آنها چنین نفرین کرد:

«اباد الله کثرتکم، و سلط علیکم من لا یرحمکم (۲۰)

خداوند جمعتان را پراکنده و نابود سازد و کسانی را که به شما رحم نمی کنند بر شما مسلط گرداند.»

سخنان اسوه زهد و تقوا در بعلبک

حضرت امام سجاد علیه السلام در حالی که قطرات اشک بر چهره اش جاری بود، با قلبی سوزان به مردم غفلت زده بعلبک چنین فرمود:

«آری روزگار است و شگفتی های پایان ناپذیر و مصیبت های مداوم آن! ای کاش می دانستم کشمکش های گردون تا کی و تا کجا ما را به همراه می برد و تا چه وقت روزگار از ما روی بر می تابد! ما را بر پشت شتران برهنه سیر می دهد.

در حالی که سواران بر شترهای نجیب، خویش را از گزند دشواری های راه در امان می دارند! گویی که ما اسیران رومی هستیم که اکنون در حلقه محاصره ایشان قرار گرفته ایم!

وای بر شما، ای مردمان غفلت زده!

شما به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کفر ورزیدید و زحمات او را ناسپاسی کردید و چون گمراهان راه پیمودید.» (۲۱)

ورود به شام

در بعضی مقاتل آمده است که:

امام سجاد علیه السلام پس از تحمل شکنجه های فراوان در بین راه، سرانجام به شهر شام، شهر دسیسه و دشنام، شهر دشمنان اهل بیت علیهم السلام، شهری که مردان و زنانش مدت پنجاه سال جز بدگویی علی بن ابی طالب علیهما السلام چیزی نشنیده بودند و لعن او را فریضه می شمردند، رسید. کوفیان که پیرو علی علیه السلام بودند و از مولی شناخت داشتند، چه کردند که شامیان بکنند!

دیلم بن عمر می گوید:

«آن روز که کاروان اسیران آل رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شام شدند، من در شام بودم و حرکت آنان را در شهر با

چشمانم دیدم. اهل بیت علیهم السلام را به طرف مسجد جامع شهر آوردند، لختی آنان را متوقف ساختند.

در این میان پیرمردی از شامیان در برابر علی ابن الحسین علیهما السلام

که سالار آن قافله شناخته می شد، ایستاد و گفت:

خدا را سپاس که شما را کشت و مردمان را از شر شما آسوده ساخت و پیشوای مؤمنان - یزید بن معاویه - را بر شما پیروز گردانید! علی بن الحسین علیهم السلام لب فرو بسته بود تا آن چه پیرمرد در دل دارد بگوید. وقتی سخنان پیرمرد به پایان رسید، امام علیه السلام فرمود:

همه سخنانت را گوش دادم و تحمل کردم تا حرف هایت تمام شود، اکنون شایسته است تو نیز سخنان مرا بشنوی. پیرمرد گفت:

برای شنیدن آماده ام. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

آیا قرآن تلاوت کرده ای؟

پیرمرد گفت:

آری. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

آیا این آیه را خوانده ای که خداوند می فرماید:

«قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی » (۲۲)

«ای پیامبر! به مردمان بگو من در برابر تلاش هایی که برای هدایت شما انجام داده ام، پاداشی نمی خواهم جز این که خویشان مرا دوست بدارید.»

پیرمرد جواب داد:

آری خوانده ام (ولی چه ارتباطی با شما دارد؟) حضرت پاسخ داد:

مقصود این آیه از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله ماییم.

سپس امام علیه السلام پرسید:

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای؟

«و آت ذی القربی حقه » (۲۳)

«حق خویشاوندان و نزدیکانت را پرداخت کن.»

مرد شامی:

آیا شمایید «ذی القربی » و خویشاوند پیامبر؟

امام علیه السلام فرمود:

بلی، ما هستیم.

آیا سخن خدا را در قرآن خوانده ای که فرموده است:

«واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی » (۲۴)

«آن چه غنیمت به چنگ می آورید یک پنجم آن از خدا و رسول و نزدیکان اوست.»

مرد شامی گفت:

آری خوانده ام.

امام فرمود:

مقصود از ذی القربی در این آیه نیز ما هستیم.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

آیا این آیه را تلاوت کرده ای:

«انما

یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (۲۵)

«همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه از شما اهل بیت زدوده شود و شما را به گونه ای بی مانند پاک گرداند.»

ای مرد شامی! آیا در میان مسلمانان کسی جز ما، «اهل بیت رسول خداصلی الله علیه و آله » شناخته می شود؟

مرد شامی دانست آن چه درباره این اسیران شنیده درست نیست. آنان خارجی نیستند. اینان فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و از آن چه گفته بود پشیمان شده، با شرمساری دست هایش را به سوی آسمان بالا برد و به حالت توبه و استغفار گفت:

«اللهم انی اتوب الیک،

اللهم انی اتوب الیک،

اللهم انی اتوب الیک، من عداوه آل محمد صلی الله علیه و آله و ابرا الیک ممن قتل اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و لقد قرات القرآن منذ دهر فما شعرت بها قبل الیوم (۲۶)

خدایا به سوی تو باز می گردم،

خدایا به سوی تو باز می گردم،

خدایا به سوی تو باز می گردم از دشمنی خاندان پیامبر و بی زاری می جویم و به سوی تو رو می آورم از کشندگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله.

من روزگاران دراز قرآن تلاوت کرده ام ولی تا امروز مفاهیم و معارف آن را درک نکرده بودم.»

سخنانی که بین امام سجاد علیه السلام و پیرمرد شامی گذشت، ندای بیدارباشی بود بر پندار خفته شامیان.

جواب امام سجاد علیه السلام به شماتت دشمنان

مورخین نوشته اند:

ابراهیم پسر طلحه (از بلواگران جنگ جمل) در آن هنگام در شام بود. خود را به کاروان اسرای اهل بیت رساند.

چون علی بن الحسین علیهما السلام را دید، از حضرت پرسید:

علی بن الحسین علیهما السلام! حالا چه کسی پیروز است؟

(گویا فرزند طلحه

شکست پـدرش در جنـگ بـا علی ابن ابی طالب علیهما السـلام را در برابر چشـمانش مجسم کرد و از روی انتقام جویی چنین گفت.) امام سجاد علیه السلام فرمود:

«اگر می خواهی بدانی ظفرمند کیست هنگام نماز، اذان و اقامه بگو.» (۲۷)

پاسخ کوتاه، اما کوبنده امام سـجاد علیه السلام به پسر طلحه بن عبیدالله، پیامی ژرف به همراه داشت. به او فهماند که جنگ ما در گذشته و حال برای عزت و قدرت دنیایی نبود که اکنون ما شکست خورده باشیم و تو و یزید فاتح باشید. قیام ما برای زنده ماندن پیام وحی و رسالت بود و تا زمانی که از مأذنه ها، ندای اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله به گوش رسد و مسلمانان برای نماز خویش در اذان و اقامه، این شعارها را تکرار کنند، ما پیروزیم.

امام سجاد در مجلس یزید

یزید بن معاویه – لعنه الله علیه – که از پیروزی سـرمست و خود را فاتح نهضت کربلا می دانست، دسـتور برپایی مجلسی را داد تا با تشـریفات خاصی اسیران اهل بیت علیهم السلام را وارد کنند و او اهل بیت را تحقیر کند. ماموران دربار موظف شدند که قافله اسرا را با ریسمان به یکدیگر ببندند و علی بن الحسین علیهما السلام را که بزرگ ایشان بود، با زنجیر ببندند و (۲۸)

وارد مجلس یزید کنند. مراسم اجرا شد. کاروان اسـیران، وارد مجلس یزید شدند. غبار غم و اندوه و درد بر چهره اسرا نشسته، لبخند غرور و شادی بر چهره یزید و اطرافیانش نمایان بود.

امام زین العابدین علیه السلام سکوت را جایز ندانست.

همین که چشم مبارکش به چهره خبیث یزید افتاد فرمود:

«انشدک الله

یا یزید ما ظنک برسول الله لو رانا علی هذه الحاله (۲۹)

ای یزید تو را به خدا سوگند، اگر رسول خدا ما را بر این حال مشاهده کند با تو چه خواهد کرد؟»

امام علیه السلام با کوتاه ترین جمله، بلندترین پیام را به حاضرین در مجلس یزید منتقل می کند. مردم شام که یزید را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله می دانستند و برای پیامبر صلی الله علیه و آله احترام قائل بودند، با این فرمایش امام علیه السلام از خود می پرسند:

مگر میان اسیران با پیامبر نسبتی هست؟

سخنان امام سجاد علیه السلام چنان ضربه ای بر ارکان حکومت یزید وارد کرد که سبب رسوایی او شد و او دستور داد غل و زنجیر از دست و پا و گردن امام زین العابدین علیه السلام باز کنند. یزید همچنان مست غرور است.

چون ماموران سر سیدالشهداء را پیش یزید گذاردند، به شعر حصین بن حمام مری تمثل جست:

«یغلقن هاما من رجال اعزه علینا و هم کانوا اعق و اظلما [شمشیرها] سر مردانی را می شکافند که نزد ما گرامی هستند [ولی چه می توان کرد که] آنان در دشمنی و کینه توزی پیشدستی کردند!»

امام سجاد علیه السلام در جواب یزید فرمود:

«ای یزید! به جای شعری که خواندی، این آیه را از قرآن بشنو که خداوند می فرماید:

«ما اصابکم من مصیبه فی الارض و فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک علی الله یسیر. لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور» (۳۰)

«نرسد هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان های شما مگر آن که در لوح محفوظ است پیش

از آن که آن را پدید آریم. به درستی که آن بر خدا آسان است، تا بر آنچه از شما فوت شد غمگین نشوید و به آنچه به شما داد شاد نشوید، خدا متکبران را دوست ندارد.»

یزید که منظور امام علیه السلام و پیام آیه را دریافته بود، به شدت خشمگین شد و در حالی که با ریش خود بازی می کرد، گفت:

آیه دیگری هم در قرآن هست که سزاوار تو و پدر توست:

«و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر» (۳۱)

«هر مصیبتی که به شما برسد، نتیجه دستاوردهای خود شماست و خدا بسیاری را عفو می کند.»

و سپس خطاب به علی بن الحسین علیهما السلام گفت:

علی، پدرت، پیوند خویشاوندی را برید و حق مرا ندیده گرفت و بر سر قدرت با من به ستیز برخاست، خدا با وی آن کرد که دیدی. (۳۲)

امام سجاد علیه السلام مجددا آیه «ما اصابکم من مصیبه ...»

را تلاوت کرد. یزید به پسرش (خالد) گفت:

پاسخ او را بگو. خالد ندانست چه بگوید و یزید مجددا آیه ای را خواند که قبلا متعرض آن شده بود. یزید انتظار داشت که امام سجاد علیه السلام در برابر اهانت ها و کردار زشت او سکوت کند، ولی حضرت پیش رفت و در برابر یزید ایستاد و فرمود:

«طمع نداشته باشید که ما را خوار کنید و ما شما را گرامی بداریم. شما ما را اذیت کنید و ما از اذیت شما دست برداریم. خدا می داند ما شما را دوست نداریم و اگر شما ما را دوست ندارید، سرزنشتان نمی کنیم.» (۳۳)

یزید که به بن بست رسیده بود، گفت:

راست گفتی لیکن پدر و جد تو

خواستند امیر باشند.

سپاس خدا را که آنان را کشت و خونشان را ریخت.

سپس سخن قبلی خود را تکرار کرد که:

علی، پـدرت، خویشاونـدی را رعایت نکرد و حق مرا نادیـده گرفت و در سـلطنت من با من به نزاع برخاست و خدا چنان کرد که دیدی.

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

«ای پسر معاویه و هند و صخر!

پیش از این که به دنیا بیایی پیغمبری و حکومت از آن پـدر و نیاکان من بوده است. روز بـدر، احـد و احزاب، پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله در دست پدر من بود و پدر و جد تو پرچم کفار را در دست داشتند.

سپس فرمود:

ای یزید!

اگر می دانستی چه کرده ای و بر سـر پـدر و برادر و عموزاده ها و خاندان من چه آورده ای به کوه ها می گریختی و بر ریگ ها می خفتی و بانگ و فریاد بر می داشتی.» (۳۴)

یزیـد از خطیب دربـار خـواست تـا بر منـبر رود و از امـام حسـین علیه السـلام و حضـرت علی علیه السـلام بـد بگویـد و او طبق دستورش عمل کرد.

امام سجاد علیه السلام از گستاخی خطیب برآشفت و فرمود:

«خداوند جایگاهت را آتش دوزخ قرار دهد.»

هنگامی که سخنان خطیب مزدور به پایان رسید، امام سجاد علیه السلام خطاب به یزید گفت:

«سخنگوی شما آن چه را خواست، به ما نسبت داد. به من هم اجازه بده تا با مردم سخن بگویم.»

ابتدا یزید رضایت نداد تا این که بنا به اصـرار اطرافیان و حاضران در مجلس و یکی از فرزندان خلیفه، یزید به امام علیه السلام اجازه داد و گفت:

منبر برو و از آن چه پدرت کرد، معذرت بخواه.

خطبه معروف امام عارفان

امام سجاد علیه السلام از پله منبر بالا

رفت و خطبه ای را با نوای گرم توحیدی بیان کرد که در این جا به فرازی از آن خطبه می پردازیم:

«انا بن مکه و منی،

انا بن الزمزم و الصفا

انا بن محمد المصطفی

انا بن علی المرتضی

انا بن فاطمه الزهراء ... (۳۵)

من فرزند مکه و منایم

من فرزند زمزم و صفایم

من فرزند محمد مصطفایم

من فرزند علی مرتضایم

من فرزند فاطمه زهرایم ...»

امام زین العابدین همچنان به معرفی خویش ادامه داد، تا آن جا که صدای مردم به گریه بلند شد و ارکان کاخ یزید به لرزه درآمد و یزید از تحت تاثیر قرار گرفتن مردم سخت بیمناک شد، از این رو برای قطع کردن سخنان امام علیه السلام به مؤذن دستور اذان داد.

مؤذن دربار برخاست و با صدایی که همه می شنیدند، اذان گفت.

وقتی به اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، امام که هنوز بر بالای منبر قرار داشت، خطاب به یزید فرمود:

«ای یزید! این محمد صلی الله علیه و آله که هم اکنون نامش را مؤذن بر زبان آورد و به پیامبری او گواهی داد، جد توست یا جد من است؟

اگر بگویی پیامبر صلی الله علیه و آله جد توست، دروغ گفته ای و کفر ورزیده ای و اگر باور داری که پیامبر صلی الله علیه و آله جد من است، پس چرا و به چه جرمی خاندان او را کشتی؟» (۳۶)

آری بزرگ مبلغ نهضت عاشورا رسالت خویش را به نحو شایسته ایفا نمود و چهره مجلس را با تبلیغ رسای خود دگرگون کرد و مجلس یزید با رسوایی خاندان بنی امیه و یزید بن معاویه پایان یافت.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

سخنان بزرگ مبلغان اسلام حضرت سجادعلیه السلام و زینب

کبری علیها السلام چنان در روحیه مردم شام تاثیر گذاشت که انقلاب به پا کرد. شامیان دریافتند کسانی که با چنین وضع فجیعی در کربلا شهید شدند، شورشی نبودند. آنان خاندان کسی هستند که یزید به نام وی بر مسلمانان حکومت می کند. مؤذن دربار به یزید اعتراض کرد و با شگفتی پرسید:

«تو که می دانستی این ها فرزندان پیامبر هستند، به چه علت آنان را کشتی و دستور دادی اموال آنان را غارت کنند؟» (۳۷)

عالم یهودی که در مجلس یزید بود، پس از شنیدن سخنان امام سجادعلیه السلام از یزید پرسید:

«این جوان کیست؟»

یزید گفت:

«فرزند حسین علیه السلام.»

یهودی گفت:

«کدام حسین؟ ...»

آن قدر پرسید تا دانست این ها از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند. حسین کسی است که مظلومانه در کربلا به شهادت رسیده و او فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است. یزید را مورد سرزنش قرار داد و گفت:

«شما دیروز از پیامبرتان جدا شدید و امروز فرزندش را کشتید!» (۳۸)

عکس العمل یزید

یزید در برابر سرزنش دیگران مجبور شد تا از موضع جابرانه و ظالمانه خود دست بردارد و از آن چه نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده است، معذرت خواهی کند (۳۹)

و مسؤولیت شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را به گردن فرماندار کوفه یعنی، عبیدالله بن زیاد پسر مرجانه بیندازد. (۴۰)

ضمن اظهار ندامت از عملکرد خود و لعنت بر پسر مرجانه، از امام سجادعلیه السلام می خواهد که اگر درخواست یا پیشنهادی دارد، بنویسد تا آن را انجام دهد. (۴۱)

بدیهی می نماید که نخستین تقاضای امام سجادعلیه السلام و دیگر اسرای کربلا، سوگواری برای شهیدان به خاک

آرمیده شان در سرزمین گلگون نینوا و بازگشت به شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، مدینه، شهر خاطره های زنده شهیدانشان باشد.

مدت توقف امام سجادعلیه السلام و اسرای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در شام از ده روز تا یک ماه نوشته اند. (۴۲)

شهادت امام سجاد علیه السلام

اسوه علم و حلم، امام زین العابدین علیه السلام، پس از یک عمر مجاهدت در راه خدا و پس از ابلاغ پیام عاشورا به جوامع بشری، به دست هشام و یا ولید بن عبدالملک مسموم (۴۳)

و در (۲۵ محرم سال ۹۵ ه ق) به شهادت رسید و بدن مطهرش را در کنار تربت پاک امام حسن مجتبی علیه السلام در بقیع به خاک سپردند.

پاورقی ها

۱) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۳ زندگانی امام زین العابدین، سید محسن امین، حسین وجدانی، ص ۷۰.

۲) ارشاد شیخ مفید، ص ۲۵۴.

۳) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۳.

۴) ریاض القدس بحدائق الانس، ج ۲، ص ۲۲۷.

۵) مقتل الحسین، مقدم، ص ۳۵۵ و بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۱۱۴ و ۱۹۶.

۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲.

۷) ارشاد، ج ۲، ص ۱۲۳ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶ و امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۹۰.

۸) ناسخ، ج ۳، ص ۳۰.

۹) امام حسین و ایران، ص ۴۸۰.

۱۰) لهوف، صص ۶۶ و ۶۷.

۱۱) همان.

۱۲) زمر / ۴۲.

۱۳) آل عمران/ ۱۴۵.

۱۴) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۰ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۷۵۷.

۱۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶.

۱۶) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲.

۱۷) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۴.

۱۸) امام حسین و ایران، صص ۴۸۵ - ۴۹۲.

۱۹) همان.

۲۰) ینابیع الموده، ص ۳۵۲.

۲۱) همان.

۲۲) شوری/ ۲۲.

۲۳) اسراء/ ۲۶.

۲۴) انفال/ ۴۱.

۲۵) احزاب/ ۳۳.

۲۶) مقتل خوارزمی، صص ۶۱ و ۶۲ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲۷) امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲۸) سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲۹) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.

۳۰) حدید، ۲۲

- ۲۳.

۳۱) شوری/ ۳۰.

۳۲) تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۷۶ و بلاذری، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳۳) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵.

۳۴) تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۶.

۳۵) مقاتل الطالبیین، ج ۲، ص ۱۲۱ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۰ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹.

۳۶) همان.

۳۷) ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۱۹۷.

۳۸) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹.

۳۹) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۵۷.

۴۰) ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۱۹۸.

۴۱) تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۷۸ و احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴۲) امام سجادعلیه السلام، جمال نیایشگران، احمد ترابی، ص ۱۳۵.

۴۳) دلائل الامامه، ص ۸۰ و فصول المهمه، ص ۲۰۸.

امام زمان در کلمات و دعاهای امام سجاد

نویسنده

امام زمان علیه السلام در کلمات و دعاهای امام سجاد علیه السلام نویسنده: سید جواد حسینی

میلاد

با قامت عصمت و حیا می آید

با بانگ مناجات و دعا می آید

میلاد عبادت است یعنی سجاد

از سوی خدا به سوی ما می آید

علی بن الحسین علیهما السلام؛ مشهورترین لقبش «زین العابدین» و «سجاد» است.

در پنجم شعبان سال ۳۸ ه ق در مدینه منوره دیده به جهان گشود. پدر بزرگوارش حسین بن علی علیهما السلام می باشد.

و مادرش به نامهای «شهر بانو»، «شاه زنان»، «شهر ناز»، «جهان بانویه» «خوله» و ... خوانده شده است.

آن حضرت دوران کودکی را در مدینه سپری کرد. حدود دو سال از خلافت جدّش امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ده سال دوران امامت عموی خویش امام حسن مجتبی علیه السلام را شاهد بود. بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام ده سال دوران امامت پدر را درک نمود. بعد از قیام عاشورا در سال ۶۱ ه ق که امامت به او رسید، با زمامداران زیر معاصر بود:

یزید بن معاویه (سال ۶۱ ۶۴)،

عبدالله بن زبیر (۶۱ ۷۳)،

معاویه بن یزید، مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵)،

عبدالملک بن مروان (۶۵ ۸۶)

و ولید بن عبدالملک (۸۶ ۹۶)

و سرانجام در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری به شهادت رسید.

معصومان علیهم السلام هر یک الگوی تامّی برای بشریت بودند.

با این حال فرصتهای زمانی و شرایط محیطی و مکانی، زمینه بروز برخی شیوه ها و روشها را به آنها داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روش حکومت و اخلاق مردمی الگو قرار گرفت، و علی علیه السلام شیوه اجرای عدالت و جهاد و صبر و بردباری را به

مردم آموخت و حسین بن علی علیهما السلام مکتب جهاد و شهادت و تحمل اسارت را زینت بخشید و حسن بن علی علیهما السلام روش صلح با دشمن و تحمل زخم زبانهای دوستان را به مردم ارائه کرد.

و حضرت سجاد علیه السلام نیز روش دعا و سخن گفتن با خدا و خواستن حاجت از او را به مردم تعلیم نمود.

و همین طور آموخت که چگونه با دعا می توان مسائل مهم اعتقادی، سیاسی، عاطفی، و روحی را بیان نمود.

آنچه پیش رو دارید، نگاهی است گذرا به برخی کلمات حضرت سجاد علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام و اهّم دعاهایی که آن حضرت درباره امام زمان علیه السلام، انتظار آن حضرت، فرج او، دعا برای سلامتی و نصرت او و ... فرموده است.

ای آن که عزیز خاطر مایی تو

ما خسته عشقیم و مسیحایی تو

ای چشم و چراغ عارفان ای سجاد

بیمار نه ای طبیب دلهایی تو

نگاهی اجمالی به سخنان امام سجاد علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام

امام سجاد علاوه بر دعاهایی که درباره حضرت مهدی علیه السلام دارد، کلمات و سخنان نغز و زیبایی نیز درباره مسائل مربوط به آن حضرت بیان نموده است که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. زمان خالی از حجت نیست

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«لاتَخْلُو الاَرْضُ الی اَنْ تَقُومَ السّاعَهُ مِنْ حُجَّه وَ لَوْلا ذلِک لَمْ یعْبَدِ اللهُ؛

زمین تا روز قیامت خالی از حجت نیست، و اگر حجت الهی نبود، خدا پرستیده نمی شد.»

این حدیث به خوبی نشان می دهد که در این زمان نیز حجت الهی وجود دارد. منتهی این امام باید معصوم باشد و معرفی شده ازطرف خدا و امامان قبلی، چنان که

آن حضرت فرمود:

«الامامُ لا یکونُ الّا مَعْصُوماً وَ لَیسَت العِصْمَهُ فی ظاهِرِ الخِلْقَهِ فَیعْرَفَ بِها وَ کذلِک لا یکونُ الّا مَنْصُوصاً؛

جز معصوم احدی شایسته امامت نیست و چون عصمت یک نشان ظاهری در خلقت نیست (که همگان) بشناسند، باید امام از طرف خدا (تعیین) و اعلام شود.»

و در خطبه معروف خود در مسجد جامع شام در حضور یزید بن معاویه فرمود:

«رسول خدا، و وصی او علی علیه السلام، سید الشهداء (حمزه)، جعفر طیار، دو سبط این امت و مهدی [این امت] از ماست.»

۲. راز غیبت و پنهان بودن ولادت

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

«القائِمُ مِنّا یخفی عَلی النّاسِ وِلادَتُهُ حتّی یقُولُوا:

لَمْ یولَدْ بَعْدُ، لِیخْرُجَ حینَ یخْرُجُ وَ لَیسَ لِاحد فی عُنُقِهِ بَیعَهً؛

قائم ما، ولادتش از مردم مخفی می شود تا جایی که می گویند:

هنوز متولد نشده است. تا هنگامی که ظهور می کند بیعت کسی در گردن او نباشد.»

همچنین درباره مخفی بودن مکان آن حضرت فرمود:

«لا یطَّلِعُ عَلی مَوْضِعِهِ اَحَدٌ مِنْ وَلِی وَ لا غَیرِهِ اِلّا الَّذی یلی اَمْرَهُ؛

هیچ کس از دوست و غیر دوست از اقامتگاه او مطّلع نمی شود، به جز کسی که متصدّی خدمتگزاری اوست.»

۳. غیبت کبری و صغری

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«اِنَّ لِلْقائِمِ مِنّا غَیبَتَینِ، اِحداهُما اَطولُ مِنَ الْاُخری.

اما الْاُولی فَسِتَّه اَیام وَ سِتَّهَ اَشْهُر وَ سِتَّ سَنَواتٍ وَ اَمّا الْاُخْری فَیطُولُ اَمَدُها حَتّی یخرُجَ مِنْ هذَا الْامْرِ اَکْثَرُ مَنْ یقُولُ بِهِ، فَلا یثْبُتُ عَلَیهِ الّا مَنْ قَوِیَ یقِینُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ یجِدْ فی نَفْسِهِ حَرَجاً مِمّا قَضَینا وَ سَلَّمَ لَنا اَهْلَ البَیتِ؛

برای قائم ما دو غیبت است که یکی از آنها طولانیتر از دیگری است.

اما اولی شش سال و شش ماه و شش روز طول می کشد و اما دومی به قدری طول می کشد که بیشتر کسانی که به غیبت او ایمان داشتند از اعتقاد خود بر می گردند. فقط کسانی بر اعتقاد خود استوار می مانند که یقین محکم و شناخت صحیح داشته باشند و سخنان ما بر آنها گران نباشد و تسلیم ما اهل بیت باشند.»

۴. فتنه های دوران غیبت

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«یا اباخالد لَتأتِینَّ فِتَنٌ کَقِطَعِ اللَّیلِ المُظْلِمِ لاینْجُو الاّ مَنْ أَخَذَ اللهُ مِیثاقَهُ اوُلئک مَصابیحُ الهُدی وَ ینابِیعُ العِلْم ینْجِیهِمُ اللهُ مِنْ کلِّ فِتْنَهٍ مُظْلِمَهٍ؛

ای اباخالد!

به راستی (در دوران غیبت) فتنه هایی همچون قطعه های شب تار هجوم می آورد که از آن جز کسانی که خدا از آنها پیمان گرفته رهایی نمی یابد. همانها چراغهای هدایت و سرچشمه علمند، که خداوند آنها را از هر فتنه تاریک نجات می بخشد.»

و همچنین فرمود:

«مَنْ ثَبَتَ عَلی وِلایتِنا فی غَیبَهِ قائِمِنا أَعطاهُ اللهُ اَجْرَ اَلفَ شَهیدٍ مِثْلِ شُهداءِ بَدْرٍ وَ اُحُدٍ؛

کسی که در زمان غیبت قائم ما علیه السلام بر ولایت ما ثابت و استوار بماند، خداوند به او پاداش هزار شهید مثل شهیدان بدر و احد عطا می

فرماید.»

۵. انتظار راستین و پاداش آن

برای انتظار حضرت مهدی علیه السلام آثار گرانبهایی وجود دارد، از جمله امام سجاد علیه السلام فرمود:

«اِنتِظارُ الفَرَجِ مِن أَعظَمِ الْعَمَلِ؛ انتظار فرج از برترین اعمال است.»

و فرمود:

«اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او و منتظر ظهور او باشند، برتر از مردمان هر زمان دیگر می باشند، زیرا خدای تبارک و تعالی به آنها آن قدر عقل، فهم و شناخت عطا فرموده است که غیبت امام در پیش آنها چون زمان حضور شده است. خداوند اهل آن زمان را همانند مجاهدانی قرار داده که در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر بزنند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی و دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار و نهان می باشند.»

۶. یاران مهدی علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام در تفسیر آیه

[حَتّی اِذا رَأوْا ما یوعَدُونَ فَسَیعْلَمونَ مَنْ أضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عدداً]؛

«هنگامی که ببینند آنچه را که وعده می شوند، پس می فهمند که چه کسی یاورش ضعیف تر و نفراتش کمتر است»،

فرمود:

«یعْنی القائِمَ و انْصارَهُ بِالنِسْبهِ لِاعْدائِهِ؛ مقصود [از ما یوعَدوُنَ]

قائم علیه السلام و یاران او در مقایسه با دشمنان او می باشند.»

در جای دیگر فرمود:

«... کأنّی بِصاحِبِکمْ قَدْ عَلا فَوْقَ نَجَفِکُمْ بِظَهْرِ کوفان فی ثَلاثَماٍ وَ بِضْعَهَ عَشَرَ رَجُلا، جَبرئیلُ عَنْ یمینِهِ وَ میکائیلُ عَنْ شِمالِهِ وَ اِسْرافیلُ أَمامَهُ، مَعَهُ رایهُ رَسُول الله صلی الله علیه و آله قَد نَشَرها لایهْوِی بِها الی قَوْم الاّ أَهْلَکهُم اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛

گویا صاحب شما (مهدی) را می بینم که پشت کوفه بالای نجف در بین سیصد و سیزده نفر قرار گرفته، جبرئیل از راستش، و میکائیل از سمت چپش و اسرافیل جلو آن حضرت قرار

دارند.

و با او پرچم رسول خدا است که آن را برافراشته است.

و بر قومی فرود نمی آید جز آنکه آنها را [به امر] خدای عزیز و جلیل هلاک می کند.»

۷. دوران ظهور

با ظهور حضرت مهدی علیه السلام برکات فراوانی عاید بشریت و متدینین می شود؛ از جمله، آنچه حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

«اذا قامَ القائِمُ أَذْهَبَ اللهُ عَن شِیعَتنا العاهَةَ و جَعَل قُلُوبَهُمْ کزُبَرِ الحَدیدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُل مِنْهُم قُوَّةَ أرْبَعینَ رَجُلا وَ یکونُونَ حُکامَ الاَرْضِ وَ سَنامَها؛

وقتی قائم قیام کند، خداوند رنج را از شیعیان ما دور می کند و دلهای آنها را چون پاره آهن قرار می دهد و خداوند قدرت هر مرد از آنها را برابر چهل مرد قرار میدهد و آنها حاکمان زمین خواهند شد.»

دعاهای امام سجاد درباره امام زمان علیهماالسلام

پیشتر اشاره شد که یکی از برکات وجود حضرت سجاد علیه السلام، تعلیم شیوه و روش دعا نمودن است. درباره انتظار مهدی علیه السلام و دعا برای فرج و نصرت آن حضرت و ... نیز دعاهای متعددی وجود دارد که به اهّم آنها اشاره می شود:

الف. دعا برای ظهور در روز عرفه

این دعا از چهار بخش تشکیل شده است؛ لزوم وجود امام در هر زمان و اطاعت مطلق از امر و نهی او، دعا برای نصرت و یاری و محافظت آن حضرت، بیان نتایج و پی آمدهای ظهور مهدی علیه السلام در قالب دعا، بیان اوصاف یاران آن حضرت و دعا در حق آنان.

در بخش اول چنین می خوانیم:

«اللّهُمَّ اِنَّک أَیدْتَ دینَک فی کلِّ أَوانٍ بِإمامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعبادِک وَ مَناراً فی بِلادِک بَعْد اَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِک وَ جَعَلْتَهُ الذَّریعَةَ

الی رِضوانِکَ وَ افْتَرَضْتَ طاعَتَهُ وَ حَذَّرْتَ مَعْصِیَتَهُ وَ اَمَرْتَ بِامْتِثالِ اَمْرِهِ و الانْتِهاءِ عِنـد نَهْیِهِ و اَنْ لایَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ و لایتأَخَّرَ عَنهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِصْمَهُ اللاّئذینَ وَ کهْفُ المؤمِنینَ و عُرْوَهُ المُتَمسِّکینَ وَ بَهاءُ العالمینَ؛

«بار الها! تو در هر زمان دین خود را به وسیله امامی تایید فرموده ای که او را برای بندگانت به عنوان عَلَم و در کشورهایت به جای منار [هدایت] برپا داشته ای؛ پس از آنکه پیمان او را به پیمان خود پیوسته و او را وسیله خشنودی خود ساختهای و طاعتش را واجب کرده و از نافرمانیش بیم داده ای و به اطاعت فرمانش و باز ایستادن در برابر نهیش و سبقت نگرفتن بر او و عقب نماندن از او فرمان داده ای! پس او نگهدارنده پناهندگان و ملجأ مؤمنان و دستاویز متمسکان و جمال و عظمت جهانیان است.»

و در بخش دوم می خوانیم:

«اللّهُمَّ فَاَوْزِعْ شُکرَ ما اَنْعَمْتَ بِهِ علیه وَ اَوْزِعْنا مِثْلَهُ فیهِ و أید مِن لَدُنک سُلطاناً نصیراً وَا فْتَحْ لَهُ فتْحاً یسیراً وَ اَعِنْهُ بِرُکنِک الاعَزّ وَ اشْدُد اَزْرَهُ وَ قَوِّ عَضُدَهُ و راعِهِ بِعَینِک وَاحْمِهِ بِحِفْظِک و انْصُرْهُ بِملائِکتِک ...؛

بار الها! پس ولی خود را به شکر آنچه بر او نعمت داده ای مُلهَم ساز، و ما را نیز به سپاسگزاری نعمت وجود او توفیق ده، و او را از جانب خود سلطنتی یاری دهنده عطا فرمای و درهای پیروزی را به آسانی بر وی بگشا، و او را به نیرومندترین تکیه گاه خود مدد ده و پشت گرم ساز، و بازویش را نیرو بخش و به چشم عنایت منظورش دار، و به نگهداری خود حمایتش کن و

با فرشتگانت یاریش ده ...»

و در بخش چهارم چنین آمده است:

«وَ اَحْیِ بِهِ ما اَماتَهُ الظّالِمُونَ مِنْ مَعالِمِ دِینِک وَ اجْلَ بِهِ صَدَأ الجَوْرِ عَنْ طَریقَتِک وأبْنِ بِهِ الضَّرَّاء عَنْ سَبیلِك وَ أَذِل بِهِ النّاکبِینَ عَنْ صِراطِك و أَمْحَقْ بِهِ بَغاةَ قَصْدِك عِوَجاً ...؛

و به وسیله او آنچه از نشانه های دینت توسط ستمگران از بین رفته را زنده ساز، و زنگ جور[ظالمان] را از طریق خویش بزدای، و سختی و ناهمواری را به وسیله او از راه خویش برطرف کن، و منحرفین از صراط [مستقیم] خود را توسط او از میان بردار، و آنانی را که قصد کج ساختن راه تو را دارند هلاک نمای ...»

این همه دستاوردهای بزرگ حکومت جهانی مهدی است که در قالب دعا در سختترین دوران خفقان و ستم بیان شده است.

و درباره اوصاف یاران مهدی چنین آمده است:

«اللّهُمَّ و صَلِّ عَلی أوْلیائِهِمُ المُعتَرِفینَ بِمَقامِهِم، المُتَّبِعینَ مَنْهَجَهُمْ المُقْتَفِینَ آثارَهُمْ ... المُنْتَظرینَ أیامَهُم المَادّینَ اِلَیهِم أَعْیُنَهُم ...؛

بارالها! رحمت فرست بر دوستان ایشان که معترف به مقام آنها، و تابع راه آنان و پیرو آثار آنهایند، منتظر روزگار [دولت] آنها و چشم دوخته به راهشان می باشند.»

ب. دعای دیگر برای ظهور و فرج:

این دعا نیز در منابع متعددی آمده است و مربوط به روز عرفه میباشد.

این دعا با درخواست فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و در خواست یاری آنان شروع شده و با بیان ره آوردهای ظهور حضرت مهدی علیه السلام در قالب دعا ادامه یافته، در پایان با بیان اوصاف یاران حضرت خواسته میشود دعا کننده جزء بهترین یاران او قرار گیرد.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد

وَ فَرِّجْ عَنْ آلِ مُحَمَّد وَ اجْعَلْهُمْ أَئِمَّهً يهْدُونَ بِالحَقِّ ... وَ انْصُرْهُمْ وَ انْتَصِر بِهِمْ وَ اَنْجِزْ لَهُمْ ما وَعَدْتَهُم وَ بَلِّغْ فَتْحَ آلَ مُحَمَّد ...؛

خدایا بر محمد و آل او درود فرست و فرج آل محمد را [با ظهور مهدی علیه السلام] برسان، آنها را امامانی که به حق هدایت میکنند قرار بده و آنها را یاری کن و به وسیله آنها یاری بخش و برای آنها آنچه وعده فرمودی وفا کن و پیروزی آل محمد را برسان ...»

در ادامه، خطاب مخصوص به حضرت حجت شده، می گوید:

«... وَ اَصْلِحْ لَنا اِمامَنا وَ اسْتَصْلِحْهُ وَ اَصْلِحْ عَلی یدیهِ و آمِنْ خَوْفَهُ و خَوْفَنا عَلَیهِ وَ اجْعَلْهُ اللّهُمَّ الذّی تَنْتَصِر بِهِ لِدینِک؛

و برای ما امامان را اصلاح کن و برای او طلب اصلاح کن و با دستان او [جامعه را] اصلاح کن، ترس او را و ترس ما را نسبت به [وجود مبارک] او ایمن گردان و او را کسی قرار بده که به وسیله او دینت را یاری نمایی.»

و درباره دستاوردهای دوران ظهور می گوید:

«اللّهُمَّ امْلَاءِ الاَرْضَ بِهِ قِسْطاً وَ عَدْلا کما مُلِئَتْ ظُلماً وَ جَوْراً و امْنُن بِهِ عَلی فُقَراءِ المُسْلِمینَ و اَرامِلِهِمْ وَ مَساکینِهِم وَ اجْعَلْنی مِنْ خِیارِ مَوالِیهِ وَ شِیعَتِهِ، أَشَدِّ هِمْ لَهُ حُبّاً وَ اَطْوَعِهِمْ لَهُ طَوْعاً؛

خدایا به وسیله او زمین را پر از عدل و داد کن چنان که از ستم و جور پر گشته است، و به وسیله او بر فقرای مسلمین و یتیمان و بی سرپرستان و از کار افتادگانشان منت گذار و مرا از برگزیدگان دوستان و شیعیانش، و شدیدترین آنها نسبت به او از

نظر محبت، و رامترین شان در فرمانبری قرار ده.»

«وَ اَنْفَذِهِمْ لِامْرِهِ وَ اَسْرَعِهِمْ الی مَرضاتِهِ و اَقْبَلِهِم لِقَوْلِهِ وَ اقْوَمِهِم بِاَمْرِهِ وَ ارْزُقنی الشَّهادَهَ بَینَ یدَیهِ حَتّی اَلْقاك وَ انْتَ عَنّی راض؛

و [مرا] نافذترین آنها در مقابل فرمان او، و شتاب کننده ترین شان به سوی خرسندی و رضایت او، و رو کننده ترین آنها به سوی سخن او، و پایدارترینشان در امر او قرار ده، و شهادت در پیشگاه او را روزی من گردان، تا تو را در حالی که از من راضی هستی ملاقات کنم.»

به دلیل طولانی بودن این بحث، بخش دیگری از دعاهای امام سجاد علیه السلام در مورد حضرت مهدی علیه السلام را در قسمت دوم این مقاله مرور خواهیم کرد.

ادامه دارد ...

پی نوشتها:

۱. سید رضا مؤید.

دکتر سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اول، ۱۳۶۵ ه ش، ص ۲۷ ۲۹.

ابن ابی السراج البغدادی، تاریخ الائمه، قم مکتبه بصیرتی، ص ۹، مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۲۳۴ ۲۳۵.

جواد مشفق.

محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت دار احیاء التراث، ج ۵۲، ص ۹۲؛

رک: لطف الله صافی، منتخب الاثر، ص ۲۷۱

کامل سلیمان، روزگار رهائی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، نشر آفاق، سوم، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۸۶.

روزگار رهائی، همان، ص ۸۷؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۲.

منتخب الاثر، ص ۱۷۲

روزگار رهائی، همان، ص ۸۷.

همان، ص ۱۸۷

بحارالانوار، همان، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۵۳ و ج۵۳، ص۳۲۴؛ منتخب الاثر، ص ۲۵۱ و ۲۵۳.

همان، ص ۲۵۱، و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۴.

بحارالانوار، همان، ج ۵۱، ص ۱۳۵، روایت ۳.

همان، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

منتخب الاثر، ص ۲۴۴.

بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲

منتخب الاثر، ص

.۲۴۴

جن/ ۲۴.

ینابیع المودّه، ج۳، ص ۸۴؛ بشاره المصطفی، ص ۶۲؛ الزام الناصب، ص ۳۲ و ۲۴۲.

بحار الانوار، همان؛ ج۵۱، ص۱۳۵، ح۳.

همان، ج ۵۲، ص ۳۶۴، و ۳۱۷؛ الزام الناصب، ص ۱۳۹.

رک: صحیفه کامله سجادیه، ترجمه صدرالدین بلاغی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا، در ضمن دعای ۴۷ روز عرفه، ص ۲۵۵ – ۲۵۸

«الصحیفه السجادیه الجامعه، قم، مؤسسه الامام المهدی، اول، ۱۴۱۱ ه ق، ص ۳۲۲؛ سید رضی الدین علی بن طاووس، اقبال الاعمال، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۶۶۴

المصباح، ابراهیم العاملی الکفعمی، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی، ص ۸۹۱.

اقبال الاعمال، همان، ص ۶۷۵

الصحیفه السجادیه الجامعه، همان، ص ۳۴۷

محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۹۸، ص ۲۳۴

ابراهیم عاملی کفعمی، مصباح المتهجد، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۶۹۷.

خطبه در مسجد شام

نویسنده

بر گرفته از کتاب: قصه کربلا، ص ۵۰۶ نویسنده: علی نظری منفرد

خطبه در مسجد شام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند، یزید رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هر چه تواند به علی و حسین علیهما السلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند، و آن خطیب چنین کرد.

امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند، یزید از وعده ای که به

امام علیه السلام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد. معاویه پسر یزید به پدرش گفت:

خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد، بگوید. یزید گفت:

شما قابلیتهای این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه بر انگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد (۱).

به همین جهت یزید از قبول این پیشنهاد سرباز زد و مردم از یزید مصرانه خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر رود. یزید گفت:

اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید گفته شد:

این نوجوان چه تواند کرد؟!

یزید گفت:

او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند.

بالاخره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود.

آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد

کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند. فرمود:

ایها الناس!

اعطینا ستا و فضلنا بسبع:

اعطینا العلم و الحلم و السماحه والفصاحه و الشجاعه و المحبه فی قلوب المؤمنین، و فضلنا بان منا النبی المختار محمدا و منا الصدیق و منا الطیار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامه. من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی.

ایها الناس!

انا ابن مکه و منی،

انا ابن زمزم و الصفا،

انا ابن من حمل الرکن باطراف الردا،

انا ابن خیر من ائتزر و ارتدی،

انا ابن خیر من انتعل و احتفی،

انا ابن خیر من طاف وسعی،

انا ابن خیر من حج ولبی،

انا ابن خیر من حمل علی البراق فی الهواء،

انا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی،

انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی،

انا ابن من دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی،

انا ابن من صلی بملائکه السماء،

انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی،

انا ابن محمد المصطفی،

انا ابن على المرتضى،

انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتى قالوا:

لا اله الا الله.

انا ابن من ضرب بین یدی رسول الله بسیفین و طعن برمحین و هاجر الهجرتین و بایع البیعتین و قاتل ببدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین،

انا ابن صالح المؤمنین و وارث النبیین و قامع الملحدین و یعسوب المسلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و اصبر الصابرین و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین،

انا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیکائیل.

انا ابن المحامی عن حرم المسلمین و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین و المجاهد اعداءه الناصبین، و افخر من مشى من قریش اجمعین، و اول

من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين، و اول السابقين، و قاصم المعتدين و مبيد المشركين، و سهم من مرامى الله على المنافقين،

و لسان حكمه العابدين و ناصر دين الله و ولى امر الله و بستان حكمه الله و عيبه علمه،

سمح، سخى، بهى، بهلول، زكى، ابطحى، رضى، مقدام، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام،

قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب، اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا، و امضاهم عزيمه و اشدهم شكيمه، اسد باسل، يطحنهم فى الحروب اذا ازدلفت الاسنه و قربت الاعنه طحن الرحى، و يذرؤهم فيها ذرو الريح الهشيم، ليث الحجاز و كبش العراق، مكى مدنى خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِى احدى شجرى مهاجرى.

من العرب سيدها، و من الوغى ليثها، وارث المشعرين و ابو السبطين، الحسن و الحسين، ذاك جدى على بن ابى طالب.

اى مردم!

خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ويژگى بر ديگران فضيلت بخشيده است، به ما ارزانى داشت علم، بردبارى، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنين را، و ما را بر ديگران برترى داد به اينكه پيامبر بزرگ اسلام، صديق (امير المؤمنين على عليه السلام)، جعفر طيار، شير خدا و شير رسول خدا صلى الله عليه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسين عليه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اكرم صلى الله عليه و آله را از ما قرار داد (۲). (با اين معرفى كوتاه) هر كس مرا شناخت كه شناخت، و براى آنان كه مرا نشناختند با معرفى پدران و خاندانم خود را به آنان مى شناسانم.

اى مردم!

من فرزند مكه و منايم،

من فرزند زمزم و صفايم،

من فرزند كسى هستم كه حجر الاسود را با رداى خود

حمل و در جای خود نصب فرمود،

من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم،

من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم،

من فرزند آنم که بر براق سوار شد،

من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد،

من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید،

من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد،

من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد،

من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم،

من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید،

من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم،

من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد،

من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد،

من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و ش کننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم،

من فرزند آنم

که به مشابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود. او جوانمرد، سخاوتمند، نیکو چهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبا، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و به سان باد آنها را پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (۳) است، که در همه این صحنه ها حضور داشت. او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (۴)، و پدر دو فرزند، حسن و حسین. آری او، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدم علی بن ابی طالب است.

ثم قال:

انا ابن فاطمه الزهراء،

انا ابن سیده النساء. فلم یزل یقول:

انا انا،

حتی ضج الناس بالبکاء و النحیب، و خشی یزید ان یکون فتنه فأمر المؤذن فقطع الکلام،

فلما قال المؤذن:

الله اکبر الله اکبر،

قال علی:

لا شیء اکبر من الله،

فلما قال المؤذن:

اشهد ان لا اله الا الله،

قال علی بن الحسین:

شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی،

فلما قال المؤذن:

اشهد ان محمدا رسول الله، التفت من فوق

المنبر الی یزید

فقال:

محمد هذا جدی ام جدک یا یزید؟

فان زعمت انه جدک فقد کذبت و کفرت و ان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته؟

آنگاه گفت:

من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم. و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبادا انقلابی صورت پذیرد به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند!! مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین که گفت:

الله اکبر، امام سجاد علیه السلام فرمود:

چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد.

و چون گفت:

اشهد ان لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمود:

موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد.

و هنگامی که گفت:

اشهد ان محمدا رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود:

این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟!

اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفتی و کافر شدی، و اگر جد من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی؟!

سپس مؤذن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد (۵).

در نقل دیگری آمده است که:

چون مؤذن گفت:

اشهد ان محمدا رسول الله، امام سجاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و به مؤذن گفت:

تو را بحق این محمد که لحظه ای درنگ کن، آنگاه روی به یزید کرد و گفت:

ای یزید! این پیغمبر، جد من است و یا جد تو؟

اگر گویی جد من است، همه می دانند که دروغ می گوئی، و اگر جد من است

پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟!

این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت:

به خدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟!

آنگاه فرمود:

ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی:

محمد رسول خداست؟!

و روی به قبله می ایستی؟!

وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

پس یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! در میان مردم هیاهویی برخاست، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند (۶).

و در نقل دیگری آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود:

انا ابن الحسین القتیل بکربلا،

انا ابن علی المرتضی،

انا ابن محمد المصطفی،

انا ابن فاطمه الزهراء،

انا ابن خدیجه الکبری،

انا ابن سدره المنتهی،

انا ابن شجره طوبی،

انا ابن المرمل بالدماء،

انا ابن من بکی علیه الجن فی الظلماء،

انا ابن من ناح علیه الطیور فی الهواء (۷).

من فرزند حسین شهید کربلایم،

من فرزند علی مرتضی و فرزند محمد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم، و فرزند خدیجه کبرایم،

من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم،

من فرزند آنم که در خون آغشته شد، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند، و

من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

هنگامی که امام سجاد علیه السلام آن خطبه رسا را ایراد فرمود، مردم حاضر در مسجد را سخت تحت تأثیر قرار داد و انگیزه بیداری را در آنان برانگیخت و به آنان جرأت و جسارت بخشید. یکی

از علمای بزرگ یهود که در مجلس یزید حضور داشت، از یزید پرسید:

این نوجوان کیست؟!

یزید گفت:

علی بن الحسین است. سؤال کرد:

حسین کیست؟

یزید گفت:

فرزند علی بن ابی طالب است. باز پرسید:

مادر او کیست؟

یزید گفت:

دختر محمد. یهودی گفت:

سبحان الله!! این فرزند دختر پیامبر شماست که او را کشته اید؟!

شما چه جانشین بدی برای فرزندان رسول خدا بودید؟!

به خدا سوگند که اگر پیامبر ما موسی بن عمران در میان ما فرزندی می گذاشت، ما گمان می کردیم که او را تا سر حد پرستش باید احترام کنیم، و شما دیروز پیامبرتان از دنیا رفت و امروز بر فرزند او شوریده و او را از دم شمشیر خود گذراندید؟!

وای بر شما امت!! یزید در خشم شد و فرمان داد تا او را بزنند، آن عالم بزرگ یهودی بپای خاست در حالی که می گفت:

اگر می خواهید مرا بکشید، باکی ندارم! من در تورات یافته ام کسی که فرزند پیامبر را می کشد او همیشه ملعون خواهد بود و جایگاه او در آتش جهنم است (۸).

سپس یزید دستور داد تا سر مقدس امام حسین علیه السلام را بر سر درب کاخ خود بیاویزند. هند دختر عبدالله بن عامر همسر یزید، چون شنید که یزید سر امام حسین علیه السلام را بر سر در خانه اش آویخته است، پرده ای که یزید را از حرمسرای او جدا می کرد، پاره کرد و بدون روسری به سوی یزید دوید، در آن هنگام یزید در مجلس عمومی نشسته بود، هند به یزید گفت:

ای یزید! سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا باید بر سر در خانه من آویخته شود؟!

یزید از جای خود برخاست و او را پوشاند و گفت:

آری برای حسین ناله کن! و

بر فرزند دختر پیامبر اشک بریز! که همه قبیله قریش بر او گریه می کنند! عبیدالله بن زیاد در کشتن او شتاب کرد که خدا او را بکشد! (۹)

پی نوشت ها:

۱.نفس المهموم.۴۵۰

۲.در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است. در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم:

«و المهدی الذی یقتل الدجال»

«و مهدی که دجال را می کشد، از ماست.»

(نفس المهموم ۴۵۰).

۳.از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.

۴.ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیادی باشد، بنابر این مراد «وارث دو بهشت است»، و در آیه مبارکه آمده است

«و لمن خاف مقام ربه جنتان»

؛ و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.

۵.بحار الانوار ۴۵/۱۳۷؛ الاحتجاج ۲/۱۳۲ به اختصار نقل کرده است.

۶.نفس المهموم.۴۵۱

۷.نفس المهموم.۴۵۱

۸.حیاه الامام الحسین ۳/.۳۹۵

۹.بحار الانوار ۴۵/.۱۴۲

اینگونه امور باعث گردید که یزید از آن غرور و شادی که در آغاز کار داشت و بر لبان مبارک امام چوب می زد و شعر می خواند دست بردارد و با نسبت دادن قتل امام حسین علیه السلام به عبیدالله بن زیاد خود را تبرئه کند! هم در کتاب تذکره سبط

ابن جوزی و هم در کامل ابن اثیر نقل شده است که:

چون سر امام را به شام آوردند، نخست یزید شاد

شـد و از کـار ابن زیاد اظهار خشـنودی نمود و برای ابن زیاد جوایز و هـدایایی فرسـتاد، انـدکی که از ماجرا گـذشت، نفرت و خشم مردم را از این عمـل زشت احساس کرد و دیـد که مردم به او دشـنام می دهنـد، از کرده و گفته خود پشـیمان شـد و می گفت:

خداوند پسـر مرجانه را لعنت کند که کار را آن چنان بر حسـین سـخت گرفت که راه مرگ را آسانتر شمرد و شهید گردید! و می گفت:

مگر در میـان مـن و ابـن زیـاد چـه بـود کـه مرا چنین مـورد خشم مردم قرار داد و تخم دشـمنی مرا در دل نیکوکـار و بزهکـار کاشت؟!

(قمقام زخار ۵۷۷).

سیوطی می گوید:

«فسر بقتلهم اولا ثم ندم لما مقته المسلمون علی ذلک و ابغضه الناس و حق لهم ان یبغضوه!»

(تاریخ الخلفاء ۲۰۸).

البتـه این امر در تاریـخ سـابقه دارد که امیران و فرمانروایـان و پادشاهـان چـون عملی انجـام می دادنـد که مردم را به خشم می آورد، تلاش می کردنـد که برای تثبیت اقتـدار خود انجام آن عمل زشت را به دیگران نسـبت داده و خود را تبرئه کننـد! و در همین راسـتا یزید پس از خطبه عقیله زینب علیها السلام و خطبه علی بن الحسین علیه السلام و اعتراض ابو برزه اسلمی و همسر خود هند دختر عبدالله بن عامر و دیگران، به ناگهان مشـی سیاسـی خود را تغییر داد و قتل امام حسـین علیه السلام را به عبیدالله بن زیاد نسبت داد! و می گفت:

«لعن الله ابن مرجانه!»

، در حالی که پس از ماجرای عاشورا عبیدالله بن زیاد به شام آمد و یزید به او مال فراوانی بخشید! و در نزد خود نشانید و او را به

حرمسرای خود برده و شراب خوردند و در حال مستی می گفت:

اسقنی شربه تروی مشاشی

ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السر و الامانه عندی

و لتسدید مغنمی و جهادی

قاتل الخارجی اعنی حسینا

و مبید الاعداء و الاضداد

(تذکره سبط ۱۴۶).

طبری می گوید:

«فسر بقتلهم اولا و حسنت بذلک منزله عبیدالله عنده ثم لم یلبث الا قلیلا حتی ندم علی قتل الحسین»،

تا آنجا که می گوید یزید گفت:

«لعن الله ابن مرجانه!

فبغضنی الی المسلمین و زرع لی فی قلوبهم العداوه فبغضنی البر و الفاجر بما استعظم الناس من قتلی حسینا!»

از این نقل واضح است که تزلزل موقعیت اجتماعی و خشم مردم نسبت به او، یزید را وادار به تغییر روش کرد. (تاریخ طبری ۵/۲۵۵).

سخن با کوفیان

نویسنده

کتاب: امام سجاد جمال نیایشگران، ص ۱۰۳ نویسنده: احمد ترابی

سخنان آتشین امام سجاد با کوفیان

رسالت بیدارگرانه امام سجاد علیه السلام چندان دیر آغاز نشد.

با فاصله ای کوتاه، علی رغم همه دردهای درونی و رنجهای جسمی، امام بر سکوی رهبری ایستاد. از لابلای توده های غم و

درد، قد برافراشت و چنان با سخنان برنده اش فضای تیره اتهامها و تبلیغات مسموم امویان را شکافت که کورترین چشمها، درخشش حقیقت را دیدند و سنگترین دلها، لرزید و بر مظلومیت حسین و خاندانش گریستند و بر آینده خویش بیمناک شدند!

امام علی بن الحسین – علیه السلام – در مدت اقامت خویش در کوفه، دو بار به احتجاج برخاست، یک بار روی سخنش با مردم پیمان شکن کوفه بود، و بار دیگر در دارالاماره و در برابر عبیدالله بن زیاد. نخست، احتجاج آن حضرت با مردم کوفه را می آوریم:

قافله حسینی را پی از عاشورا به سوی کوفه آوردند و برای آنان در کنار شهر، خیمه زدند.

خاندان حسین – علیه السلام – را – که اکنون اسیران حکومت اموی شناخته می شوند – در آن خیمه ها جا دادند. جارچیان حکومت، در شهر نفرت و خیانت، کوفیان را فرا می خوانند تا از اسیران جنگی خویش دیدار کنند! از میهمانانشان، فرزندان پیامبرشان، استقبال نمایند! به راستی مگر خانه هاشان را برای پذیرایی از حسین و خاندانش تزیین نکرده اند! مگر نخلستانها و باغستانهایشان به ثمر ننشسته است! و مگر برای حمایت از ولایت و امامت آماده نیستند! آیا با مسلم، نماز پیمان نخوانده اند! اکنون نامه ای که مسلم از زبان آنان برای حسین علیه السلام نوشته بود، قاصدان شهادت پاسخش را آورده اند و در کنار دروازه

هـای کوفه، منتظر اسـتقبالند! کوفیـان، آن قـدرها هم که شـهرت یافته انـد بی وفا نیسـتند! خون از سـرنیزه و لبه شمشـیرهایشان شستند.

و غبار شرم و خجالت از چهره های سیاهشان پاک کردند.

و مهر سکوت خانه نشینی و ترس از قلبها و قدمهایشان برداشتند!

عبیـدالله اجازه داده بود که از خانه ها بیرون بیاینـد! کوفیان هم، بی شـرمان آمدنـد. آمدند برای تماشا! تماشای بزرگترین سـتم تاریخ بر اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله، ستمی که کوفیان پایه های آن را بنیان نهاده بودند!

کوفیان ایستاده اند و منتظر دیدن اسیران! علی بن الحسین - علیه السلام - از خیمه ها خارج می شود. برای نخستین بار نگاهش در چشـمان بی مهر و چهره های پیمان شکن کوفیان خیره می گردد. به راستی، علی بن الحسین با غم انبوهی که در سینه دارد و با شـکوه های بی پایانی که از کوفیان در قلبش نهفته است، چه بگویـد واز کجا آغاز کنـد! تاریخ نگاران ثبت نکرده اند که در نخستین لحظه، کوفیان با مشاهـده علی بن الحسـین علیه السـلام چه عکس العملی نشان دادند. گریسـتند، ناله بر آوردند؟ یا هلهله کردند و کف زدند! هر چه بود، فضای بیابان آرام نبود.

حذیم بن شریک اسدی روایتگر آن صحنه می گوید:

علی بن الحسین علیه السلام با اشاره از مردم خواست تا قدری آرام شوند. همه آرام شدند.

امام برجای ایستاد، سخنش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر اسلام درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

هان ای مردم!

آن که مرا می شناسد، سخنی با او ندارم ولی آن کس که مرا نمی شناسد، بداند که من علی بن الحسین فرزند همان حسین

هستم که در کنار رود فرات، با کینه و عناد، سر مقدسش را از بدن جدا کردند بی این که جرمی داشته باشد و حقی داشته باشند!

من فرزند کسی هستم که حریم او را حرمت ننهادند، آرامش او را ربودند، اموالش را به غارت بردند و خاندانش را به اسارت گرفتند.

من فرزند اویم که دشمنان انبوه محاصره اش کردند و در تنهایی و بی یاوری - بی آن که کسی را داشته باشد تا به یاریش برخیزد و محاصره دشمن را برای او بشکافد - به شهادتش رساندند.

و البته این گونه شهادت، - شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت - افتخار ماست! هان، ای مردم ای کوفیان! شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید نامه هایی را که برای پدرم نوشتید! نامه های سراسر خدعه و نیرنگتان را! در نامه هایتان با او عهد پیمان بستید و با او بیعت کردید! ولی او را کشتید، به جنگ کشاندید و تنهایش گذاشتید! وای بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده اید! چه زشت و ناروا، اندیشیدید و برنامه ریختید! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با کدام رو با کدام چشم نگاه خواهید کرد. (۱)

امام سجاد - علیه السلام - در این بخش از سخنان خویش به آیه ای از قرآن اشاره کرد که خداوند می فرماید:

ولکم فی رسول الله اسوه حسنه

یعنی برنامه های پیامبر و شیوه عمل او الگویی شایسته برای شماست. گویا امام با مطرح ساختن این آیه، می خواست به کوفیان بنمایاند که روش آنان مخالف روش پیامبر اسلام است، چه این که پیامبر صلی الله علیه و آله

نسبت به خویش بویژه نسبت به فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان - حسن بن علی و حسین بن علی - علیه السلام - محبتی خاص داشت و درباره رعایت حقوق و حرمت آنها سفارشهای صریحی به امت کرده بود. از سوی دیگر کوفیان که به ظاهر هوادار اهل بیت بوده و از دیر زمان با منطق استدلالی شیعه آشنایی داشتند بسرعت منظور امام سجاد - علیه السلام - را دریافتند و یک بار دیگر سخنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - در گوشهایشان طنین افکند و گویی با همین آیه، همه چیز را دریافتند از این رو به جای این که بگذارند بیان امام سجاد و استدلال آن حضرت تمام شود، به اظهار پشیمانی و ندامت و ابراز همدردی پرداختند. کوفیان یکصد فریاد بر آوردند:

ای فرزند رسول خدا! تمامی ما گوش به فرمان شما و پاسدار حق شماییم بی این که از این پس، روی بگردانیم و نافرمانی کنیم! اکنون با کسی که به جنگ شما برخیزد خواهیم جنگید.

و با کسی که در صلح با شما باشد صلح و سازش خواهیم داشت. ما حق خودمان را از ظالمان باز خواهیم گرفت! (۲)

سخنان ندامت آمیز کوفیان، جدی می نمود و شعارهایشان رنگی جذاب داشت ولی نه برای امام سجاد و نه برای آنان که بارها شعارها و دعوتها و حمایتهای کوفیان را تجربه کرده بودند! از این رو امام سجاد - علیه السلام - بی این که تحت تاثیر شعارهای مقطعی و بی اساس کوفیان قرار گیرد بدانها پاسخی مناسب داد.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ کوفیان فرمود:

هرگز! هرگز

تحت شعارهای شما قرار نخواهم گرفت و به شما اعتماد نخواهم کرد ای خیانت پیشگان مکار! میان شما و آرمآنهایی که اظهار می دارید فاصله ها و موانع بسیار است. (۳)

آیا می خواهید همان جفا و پیمان شکنی که با پدران و من داشتید، دوباره درباره من روا دارید! نه به خدا سوگند! هنوز جراحتهای گذشته ای که از شما بر تن داریم، التیام نیافته است همین دیروز بود که پدرم به شهادت رسید در حالی که خاندانش در کنار او بودند. داغ های برجای مانده از فقدان رسول خدا، پدرم و فرزندانش و جدم امیر مؤمنان فراموش نشده است. طعم تلخ مصیبتها هنوز در کامم هست و غمها در گسترده سینه ام موج می زند.

در خواست و سفارش من درباره یاری خواستن از شما نیست تنها می خواهم که شما - شما کوفیان! - نه عزم یاری ما کنید و نه به دشمنی و ستیز با ما برخیزید! (۴)

امام سجاد علیه السلام در پایان این سخنان که آتش ندامت و حسرت را در جان کوفیان برافروخت و مهر بی اعتباری و بی وفایی را برای همیشه بر پیشانی آنان زد، اندوه عمیق خویش را با این شعرها اظهار کرد و بر التهاب قلبها افزود:

لا غرو اءن الحسین و شیخه

قد کاان خیرا من حسین و اءکرما

قتیل تفرحوایا اهل نفسی فداؤ ه

جزاء الذی اءراده نار جهنما

یعنی:

اگر حسین - علیه السلام - کشته شد، چندان شگفت نیست. چرا که پدرش با همه آن ارزشها و کرامتهای برتر نیز قبل از او شهادت رسید.

ای کوفیان! با آنچه نسبت به حسین روا داشتند شادمان نباشید. واقعه ای عظیم صورت گرفت و آنچه

گـذشت رخـدادی بزرگ بود! جـانم فـدای او باد که در کنار شط فرات، سـر بر بستر شـهادت نهاد. آتش دوزخ جزای کسانی است که او را به شهادت رساندند.

پی نوشتها:

۱- قال حذیم بن شریک الاسدی:

خرج زین العابدین - علیه السلام - الی الناس و اومی الیهم ان اسکتوا فسکتوا، و هو قائم فحمدالله و اثنی علیه و صلی علی نبیه، ثم قال:

ایها الناس، من عرفنی فقد عرفنی! و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبح بشط الفرات من غیر ذحل و ل ترات،

انا ابن من انتهک حریممه، و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، اءنا ابن من قتل صبرا، فکفی بذلک فخرا.

ایها الناس ناشد بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی الی و خدعتمئه، و اعهطیتموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعه؟

ثم قاتلتموه فتبا لکم ما قدمتم لا نفسکم و سوء لرایکم، باءیه عین تنظرون الی رسول الله - صلی الله علیه و آله -.

۲- فقالو باجمعهم:

نخن کلنا یا ابن رسول الله سامعون مطیعون حافظون لـذمامک، غیر زاهـدین فیک و لا راغبین عنگ، فمرنا باءمرک رحمک الله فانا حرب لحربک، وسلم لسلمک، لناءخذن ترئک و ترئنا، ممن ظلمک و ظلمنا.

۳- امام سـجاد - علیه السـلام - در اینجا به آیه ای اشاره دارد که از جهات مختلف به موضوع مورد سـخن آن حضرت ارتباط دارد. پیوند عمیق این آیه با موضوع یاد شده ژرفای علم امام و احاطه آن حضرت بر مفاهیم پیام وحی را می رساند.

در این آیات خداوند به پیامبر می فرماید:

ای پیامبر به امت خویش بگو شما را موعظه می کنم به قیام در راه خدا ...

ای پیامبر به اینان

بگو:

آنچه من از شما می طلبم در جهت منافع خود شماست ... در ادامه این آیه خداوند به مجرمان و متخلفان از جهاد و یاری پیامبر هشدار داده و می فرماید:

کافران هنگام مشاهده عذاب الهی نگران و مضطرب شده و می گویند ما به حق ایمان آوردیم!

ولی آنها کجا و ایمان کجا!

آنها در زندگی دنیا و در آنجا که فرصت و زمینه داشتند کافر شدند و امروز که میان ایشان و آرمانهایشان فاصله افتاده، دم از ایمان می زنند!

و حیل بینهم و بین ما یشتهون

رک: سوره سباء آیه ۴۶ تا ۵۴.

۴- فقال علی بن الحسین - علیه السلام:

هیهات! ایها الغدره، المکره، یل بینکم بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تاءتوا الیکما اتیتم الی آبائی من قبل. کلا و رب الرقصات الی منی، فاءن الجرح لما یندمل، قتل اءبی بالامس و اهل بیته معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله صلی الله علیه و آله و ثکل اءبی و بنی اءبی و جدی شق لهاز و مرارته بین حناجری و حلقی و غصصه تجری صدری و مساءلتی لا تکونو النا و لا علینا. ثم قال علیه السلام:

لا غرو ان قتل الحسین و شیخه ... احتجاج طبرسی ۲/۳۰۶

اصحاب و یاران

اصحاب امام سجاد

شیخ طوسی متولد ۴۶۰ هجری اصحاب امام سجاد علیه السلام را این گونه یاد کرده است:

۱ - ابراهیم بن عبدالله

۲ - ابراهیم بن محمد بن حنیفه

۳ - ابراهیم بن بشیر الانصاری

۴ - ابراهیم بن ابی حفصه

۵ - اسماعیل بن عبدالرحمن

۶ - اسماعیل بن امیه

۷ - اسحاق بن عبدالله بن الحرث

۸ - اسحاق بن یسار المدنی

۹ - ابان بن تغلب

۱۰ - ابان بن ابی عیاش فیروز

۱۱ - ایوب بن عایذ الطائی

۱۲ -

اسحاق بن عبدالله

۱۳ - افلح بن حمید

۱۴ - اسماعیل بن رافع

۱۵ - ایوب بن الحسن

۱۶ - ابراهیم بن یزید النخعی

۱۷ - اسماعیل بن عبدالله بن جعفر

۱۸ - اسماعیل ین عبد الخالق

۱۹ - احمدبن حمویه

۲۰ - بشر بن غالب اسدی

۲۱ – بکر بن اوس ابوالمنهال

۲۲ – بکیر بن عبدالله

۲۳ - برد الاسکاف

۲۴ - ثابت بن عبدالله بن زبیر

۲۵ - ثابت بن هرمز الفارسی

۲۶ - ثابت بن ابی صفیه ابو حمزه الثمالی

۲۷ - ثابت بن اسلم البنانی

۲۸ - ثویر بن ابی فاخته

۲۹ - ثویر بن یزید

۳۰ – جابر بن عبدالله انصاری

۳۱ – جعفر بن علی بن الحسین الصادق علیه السلام ۴۱۲

۳۲ - جعفر بن ابراهیم الجعفری

۳۳ - جعفر بن ایاس

۳۴ - جعید همدانی

۳۵ - جهم الهلالی الکوفی

۳۶ – جابر بن محمد بن ابی بکر

۳۷ - حسن بن علی بن ابی رافع

۳۸ - حسن بن الرواح البصری

۳۹ - حسن بن محمد بن حنفیه

۴۰ - حسین بن عبدالله بن ضمره

۴۱ - حسین بن علی بن الحسین فرزند امام سجاد علیه السلام

۴۲ - حکم بن عتیبه

۴۳ - حبیب بن ابی ثابت

۴۴ - حمیدبن مسلم کوفی

۴۵ - حرین کعب ازدی کوفی

۴۶ - حطان بن خفاف

۴۷ - حصین بن عمر و الهمدانی

۴۸ - حکیم ین جبیر بن مطعم

۴۹ - حفص بن عمر انصاری

۵۰ - حبیب بن حسان

۵۱ - حمید بن نافع همدانی

۵۲ - حارث بن فضیل مدنی

۵۳ - حکیم بن حکیم بن عباد

۵۴ - حذیم بن سفیان اسدی

۵۵ - حسن بن عماره

۵۶ - حکیم بن صهیب الصیرفی

۵۷ - حارث بن جارود تیمی

۵۸ - حسان عامری

۵۹ - حذیم بن شریک اسدی

۶۰ - حبیب سجبستانی

۶۱ - خشرم بن یسار مدنی

۶۲ - داوود صرمی

۶۳ -

رزین

۶۴ - ربیعه استاد ابوحنیفه

۶۵ - رزین بن عبید

۶۶ - رشید هجری

۶۷ - ربیعه بن ابی عبدالرحمان

۶۸ - رباح بن عبیده همدانی

۶۹ - ربیعه بن عثمان تیمی

۷۰ – زید بن علی بن الحسین علیه السلام فرزند امام سجاد علیه السلام

۷۱ – زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

۷۲ – زیاد بن سوقه الجریری

۷۳ - زید العمی البصری

۷۴ - زید بن اسلم عدوی

۷۵ – سعید بن مسیب

۷۶ – سعید بن جبیر

۷۷ – سعید بن عثمان

۷۸ – سدیر بن حکیم بن صهیب

۷۹ - سری بن عبدالله

۸۰ - سلیم ین قیس الهلالی الکوفی

۸۱ - سالم بن ابی الجعد

۸۲ - سالم مولی عمروبن عبدالله

۸۳ - سلمه بن کهیل

۸۴ – سعد بن سعید بن قیس

۸۵ - سلمه بن دینار

۸۶ - سلمه بن ثبیط

۸۷ - سماك بن حرب

۸۸ - سلیمان بن ابی مغیره

۸۹ - سالم بن ابی حفصه

۹۰ – سعید بن مرزبان

۹۱ – سعید بن طریف حنظلی

۹۲ - سعدبن ابی سعید مقبری

۹۳ - سعید بن حرث مدنی

۹۴ - سعید بن مرجانه مدنی

۹۵ - سلیمان ابو عبدالله بن سلیمان العبسی

۹۶ - سلام بن المستنیر الجعفی

۹۷ - سعید ابوخالد الصیقل

۹۸ - سعید بن حکیم

۹۹ - شیبه بن نعامه الضبی

۱۰۰ - شر حبیل بن سعد

۱۰۱ - صالح بن کیسان

۱۰۲ - صالح بن ابی حسان

۱۰۳ - صالح بن خوات

۱۰۴ - صالح بن صالح بن خوات

۱۰۵ - صفوان بن سليم زهری

۱۰۶ - صهيب ابوحكيم الصيرفى

۱۰۷ - ضحاك بن مزاحم

۱۰۸ - ضحاك بن عبدالله المشرقى

۱۰۹ - طلحه بن نضر مدنى

۱۱۰ - طارق بن عبدالرحمان

۱۱۱ - طاووس بن كيسان

۱۱۲ - طلحه بن عمور المدنى

۱۱۳ - ظالم بن عمرو ابوالاسود دئلى

۱۱۴ - عبدالله بن على الحسين

فرزند امام سجاد علیه السلام

۱۱۵ - عبدالله بن عقیل بن ابی طالب

۱۱۶ - عبدالله بن سلیمان العبسی

۱۱۷ - عبدالله بن دینار

۱۱۸ - عبدالله المستورد المدنی

۱۱۹ - عبدالله بن ابی ملکیه المخزومی المکی

۱۲۰ - عبدالله بن عطا الهاشمی

۱۲۱ - عبدالله بن هرمز المکی

۱۲۲ - عبدالله بن ابی بکر بن عمرو

۱۲۳ - عبدالله بن عبیده الزهری

۱۲۴ - عبدالله بن ذکوان ابوالزناد

۱۲۵ - عبدالله بن زبید هاشمی

۱۲۶ - عبدالله بن عبدالرحمان مدنی

۱۲۷ - عبدالله بن جعفر

۱۲۸ - عبدالله بن سعید بن ابی هند

۱۲۹ - عبدالله بن شرمه

۱۳۰ - عبدالله بن محمد بن عمربن علی علیه السلام

۱۳۱ - عبدالله بن علی بن ابی رافع

۱۳۲ - عبیدالله بن المغیره

۱۳۳ - عبیدالله بن ابی الوشیم

۱۳۴ – عبیدالله بن مسلم العمری

۱۳۵ – عبیدالله بن عبدالرحمان

۱۳۶ – عبدالله بن ابی الجعد

۱۳۷ – عامر بن واثله الکنانی ابا الطفیل

۱۳۸ – عامر بن السمط ابا یحیی

۱۳۹ – علی بن ثابت

۱۴۰ – عیسی بن علی

۱۴۱ – عایذ الاحمسی

۱۴۲ – عمران بن میثم التمار

۱۴۳ – عبدالله بن محمد الجعفی

۱۴۴ – عبدالملک بن عطابن ابی الرباح

۱۴۵ – عقبه بن بشیر

۱۴۶ – عبد الرحمان القصیر

۱۴۷ – عبدالمؤمن بن قاسم بن قیس ...

۱۴۸ – عماره الانصاری

۱۴۹ – عبدالله البرقی

۱۵۰ – عبدالغفار بن القاسم.

۱۵۱ – فرات بن احنف العبدی

۱۵۲ – فلیح بن بکیر الشیبانی

۱۵۳ – فرزدق شاعر ابافراس

۱۵۴ – القاسم بن عوف الشیبانی

۱۵۵ – القاسم بن محمد بن ابی بکر

۱۵۶ – القاسم بن عبدالرحمان

۱۵۷ – کیسان بن کلیب

۱۵۸ – کنکر ابوخالد کابلی

۱۵۹ – محمد بن جبیر بن مطعم

۱۶۰ – محمد بن علی بن الحسین علیه السلام امام باقر علیه السلام

۱۶۱ – منهال بن عمرو اسدی

۱۶۲ – مسلم بن علی البطین

۱۶۳ –

محمد بن شهاب الزهری

۱۶۴ – محمد بن عمربن علی علیه السلام

۱۶۵ – مالک بن عطیه

۱۶۶ – محمد بن قیس الانصاری

۱۶۷ – منذر الثوری

۱۶۸ – میمون القداح

۱۶۹ – میمون البان

۱۷۰ – معروف بن خربوذ

۱۷۱ – یحیی بن ام الطویل المطعمی

۱۷۲ – ام البرا گفته شده است و همان حبابه والبیه می باشد ۴۱۳

شیخ مفید رحمه الله علیه ۴۱۴ در کتاب اختصاص تنها نام پنج تن از اصحاب امام سجاد علیه السلام را به این شرح یاد کرده است:

ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام الطویل، معطم محمد بن جبیر بن مطعم، سعید بن المسیب المخزومی، حکیم بن جبیر. ۴۱۵

علت این که شیخ مفید تنها به ذکر پنج تن از شاگردان امام سجاد علیه السلام اکتفا کرده است، چه بسا روایتی باشد که فضل بن شادان نقل کرده است. او می گوید:

در نخستین مراحل امامت امام علی بن الحسین علیه السلام اولین اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند:

سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام طویل، ابو خالد الکابلی که نام او وردان و لقبش کنکر بوده است. ۴۱۶

فرقی که عبارت مفید با عبارت روایت فضل بن شاذان مشهود می باشد این است که در عبارت مفید به جای سعید بن جبیر نام حکیم بن جبیر آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجاد علیه السلام بوده اند.

ابن شهرآشوب در کتاب مناقب ضمن این که نام گروهی از اصحاب امام سجاد علیه السلام را بر شمرده است می گوید:

آن دسته از کسانی که از شاگردان امام سجاد علیه السلام بوده و قبلا محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

را درک کرده و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آیند عبارتند از:

جابر بن عبدالله انصاری، عامربن واثله کنانی، سعید بن مسیب ابن حزن و سعید بن جهان الکنانی. ۴۱۷

۴۱۳- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۴۱۴- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۴۱۵- الاخصاص ۸.

۴۱۶- رجال کشی ۷۶

۴۱۷- مناقب ۳/۳۱۱؛ بحار الانوار ۴۶/۱۳۳؛ اعیان الشعیه ۱۱/۶۳۷

ابان بن تغلب

ابان بن تغلب بن ریاح ریاح ابو سعید البکری الجریری، مولی بنی جریر بن عباده بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه بن عکاشه ابن صعب بن صعب بن علی بن بکر بن وائل، شخصیت جامع و طراز اول از شیعیان حضرت سجاد علیه السلام می باشد که به اتفاق علما و رجال شیعه و سنی مورد وثاقت بوده و همه به اخبار او اعتماد داشته اند.

نجاشی می گوید:

او در اصحاب ما عظیم المنزله است.

حضرت علی بن الحسین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را ملاقات کرده و از آنها روایت نقل می کند و نزد آنها دارای منزلت و قدمت بوده است.

حضرت باقر علیه السلام به او فرمودند:

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده چرا که من دوست دارم در بین شیعیان خود مثل تو را ببینم. هنگامی که خبر ارتحالش به امام صادق علیه السلام رسید حضرت فرمود:

سوگند به خدا، مرگ ابان قلبم را به درد آورد!!! او از برجستگان و سرآمد قاریان بود، همچنین فقیه و لغت دان بود. ابان رحمه الله علیه در همه فنون از علوم متبحر بود در قرآن، در فقه و حدیث، در ادب و لغت و نحو، او دارای کتبی است، مانند:

تفسیر غریب القرآن و کتاب الفضائل. برای ابان قرائت منحصر

به فردی است که نزد قرّاء مشهور است. از امام صادق علیه السلام نقل شده بود که فرمود:

ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث روایت کرده است پس آنها را از او روایت کنید. او در زمان حیات حضرت امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۱ه.ق وفات نمود شیخ طوسی در مورد او نیز فرموده است:

او ثقه، جلیل القدر و در بین اصحاب دارای منزلت عظیمی می باشد. او حضرت سجاد و امام باقر و صادق علیهم السلام را ملاقات نموده از آنها روایت نقل می کند و نزد آن امامان دارای بهره و شرافت بوده است.

«کشی» نیز بعد از مدح و تمجید او از مسلم بن ابی حبه نقل می کند که گفت:

من نزد حضرت امام صادق علیه السلام و در خدمت ایشان بودم، چون خواستم از ایشان جدا شوم با حضرت وداع کرده و عرض کردم:

دوست دارم چیزی به من هدیه نمائید تا زاد من باشد.

حضرت فرمود:

به خدمت ابان بن تغلب برو چرا که او از من احادیث بیشماری شنیده است.

پس آنچه او از من روایت کرد تو نیز از من روایت کن. از مجموع آنچه گذشت به دست می آید ابان بن تغلب از درخشان ترین چهره های علمی و فقهی است که در اوج اطمینان و امانت بوده است و مقام علمی و امانت او از طرف ائمه هدی علیهم السلام مورد امضا قرار گرفته و او را در انتقال معارف دین شایسته می دانسته اند.

و افراد زیادی از علمای اهل سنت با اقرار به امامی بودن او، روایات او را مورد اعتماد دانسته و از او روایت می کنند، مانند:

نسائی،

حاکم، ابن سعد، ذهبی و ...

ابو حمزه ثمالی

ابو حمزه ثمالی که نام مبارکش قرین دعای شریف ابو حمزه ثمالی بوده برای همه شیعیان آشنا می باشد یکی از ثابت قدمان و از اصحاب خاص حضرت سجاد علیه السلام می باشد. جمیع بزرگان علما رجال او را مورد اعتماد و ثقه دانسته اند.

نجاشی نقل می کند که او از اخیار اصحاب و افراد مورد اعتماد و معتمدین آنها در روایت و حدیث می باشد و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

ابو حمزه در زمان خودش مانند سلمان در زمان خودش بود. عامه نیز از او روایت می کنند و در سال ۱۵۰ه.ق وفات کرد و صاحب کتاب تفسیر القرآن بود.

و رساله الحقوق حضرت سجاد علیه السلام نیز از طریق او روایت شده است. جناب شیخ صدوق نیز فرموده است:

ابو حمزه، ثابت بن دینار الثمالی، ثقه و عدل بود و چهار نفر از امامان شیعه را ملاقات کرده بود، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و موسی بن جعفر علیهم السلام. فضل بن شاذان نیز گفته است که از فرد ثقه ای شنیده که امام رضا علیه السلام فرموده اند:

ابو حمزه ثمالی در زمان خودش مانند لقمان سلمان در زمان خودش بوده است. رجال کشی نیز از ابو بصیر نقل می کند که من وارد به حضرت صادق علیه السلام شدم، حضرت فرمود:

ابو حمزه ثمالی چه می کند؟

گفتم:

در حالی او را ترک کردم که مریض بود.

فرمود:

هر گاه برگشتی سلام مرا به او برسان.

و او را متوجه کن که او در فلان ماه و فلان روز خواهد مرد. ابوبصیر می گوید:

عرض کردم:

سوگند به خداوند، شما در

مورد او انس و محبت داشتید و او شیعه شما بود.

حضرت فرمود:

راست می گویی آنچه که نزد ماست، خیر برای اوست.

عرض کردم:

آیا شیعیان شما با شما هستند؟

فرمود:

البته ولی به شرط اینکه از خداوند بترسند و پیامبر خدا را مراقبت داشته و از گناهان بپرهیزند. هر گاه شیعه ای چنان کند، با ما در همان درجه های ما خواهد بود. ابو بصیر می گوید:

ما همان سال بر گشتیم و چیزی طول نکشید که ابو حمزه وفات نمود. بهر حال جناب ابو حمزه ثمالی شخصیتی برجسته و ممتاز دارد و بر اساس روایتی حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند:

من هر گاه تو را می بینم احساس آرامش می کنم. که این تعریف بر اوج ارجمندی و کمال او دلالت می کند ابو حمزه با حضرت سجاد علیه السلام انس خاصی داشته و دعای شریف آن حضرت که طولانی ترین دعای سحر ماه مبارك رمضان است، از طریق او روایت شده است و به همین علت به نام او نام گذاری شده است.

سعید بن جبیر

سعید بن جبیر از شیعیان خالص و با صلابت و اهل یقین نسبت به حضرت سجاد علیه السلام بوده است که صلابت او در مسیر صحیح، منجر به شهادت او به دست پلید حجاج بن یوسف ثقفی گردید. ابن شهر آشوب رحمه الله علیه می گوید:

او از تابعین، کسانی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درك کرده اند می باشد که در مکه سکونت داشته و به نام جهبه العلماء، (جهبه = تمیز دهنده و دانا) نامیده شده و تمام قرآن را در دو رکعت نماز خود تلاوت می نموده است

و چنین گفته شده که در روی زمین هیچ کس یافت نمی شد مگر این که به علم او نیازمند بود. جناب کشّی نیز از قول فضل بن شاذان آورده است که او یکی از پنج نفری است که در ولایت و اعتقاد به حضرت سجاد علیه السلام از پیشتازان بوده اند.

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

سعید بن جبیر به امامت علی بن الحسین علیه اسلام معتقد بود و آن حضرت از او تعریف و تمجید می فرمودند و چیزی جز اعتقاد صحیح او به ولایت سبب قتل او به دست حجاج نیست و او مستقیم بود و ذکر شده است که چون به حجاج داخل شد حجاج به او گفت:

«تو شقی بن کسیر» هستی؟

جواب داد:

مادرم که مرا سعید بن جبیر نامید. به اسم من آشناتر بوده است. حجاج گفت:

در مورد ابوبکر و عمر چه می گویی آیا آنها در آتشند یا در بهشت؟

او گفت:

اگر وارد بهشت شده و به اهل آن نگریسته بودم حتماً می دانستم چه کسانی آنجا هستند و اگر به آتش دوزخ رفته بودم و اهلش را دیده بودم می دانستم چه افرادی در آن هستند. حجاج گفت:

در مورد خلفا چه دید گاهی داری؟

او گفت:

من وکیل آنها نمی باشم. پرسید؟

کدام یک از آنها نزد تو محبوب ترند. جواب داد:

هر کدام که بیشتر مورد رضایت خالقشان بوده اند گفت:

خب کدامشان بیشتر مورد رضایت خالقشان هستند جواب داد:

علم به این مطلب نزد کسی است که به سر و نجوای آنان آگاه هست حجاج گفت:

از این که من را تصدیق کنی امتناع می ورزی. سعید بن جبیر فرمود:

بلکه دوست ندارم تا تو را

تکذیب کنم. مسعودی ادامه این جریان را چنین نقل کرده است. حجّاج با او گفت:

می خواهی تو را چگونه بکشم؟

او گفت:

هر طور می خواهی بکش، ولی هر شکلی را انتخاب کنی من به همان نحو از تو در قیامت انتقام خواهم کشید. بعد حجاج دستور داد او را بیرون ببرند و بکشند.

در همین حال سعید خنده ای کرد! وقتی حجّاج از علتش پرسید، گفت:

به جواب احمقانه تو و حلم و بردباری خدا می خندم. جلادان حجاج او را به رو به زمین افکنده و می خواستند سر از بدنش جدا کنند که او شروع به اقرار به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر و کفر حجاج کرد.

و به خدا عرضه داشت خدایا پس از من حجاج را به هیچ کس مسلط نکن و به او فرصت نده تا پس از من کسی را بکشد! دعای این عالم عارف از شیعیان حضرت زین العابدین علیه السلام به سرعت مستجاب شد و حجاج بیش از پانزده روز زنده نماند و به بیماری خوره مبتلا شد و در حالی که تحت فشار شدید روانی بود و مرتب می گفت:

سعید بن جبیر با من چکار دارد؟!! هر وقت می خواهم بخوابم گلوی مرا فشار می دهد مرد.

داستان

چهل داستان

نویسنده

مؤلف: عبداللّه صالحی

پیش گفتار

مؤلف: عبداللّه صالحی

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی نهایت، خداوند بزرگ را که ما را از امّت مرحومه قرار داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت حبْل اللّه - یعنی؛ اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین - هدایت نمود. بهترین تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام و بر اهل بیت گرامی او باد، مخصوصا چهارمین خلیفه بر حقّش، امام علیّ بن الحسین حضرت سجّاد علیه السّلام.

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و رسول و قرآن خواهند بود. نوشتاری که

در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد برگزیده و گرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده، چهارمین پیشوای بشریّت و ستاره فروزنده آسمان ولایت، آن انسان کامل و مجاهد عابد و نستوه که لقب زین العابدین و نیز سیّد السّاجدین را به خود اختصاص داده است.

و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله، در عظمت و جلالت آن امام همام ضمن بشارت بر ولادتش؛ و این که چهارمین خلیفه و حجّت بر حقّ می باشد؛ فرمود:

هنگامی که نطفه اش توسّط فرزندم حسین علیه السّلام منعقد گردد همانند ماه خواهد بود و وجودش بیان گر و هدایت گر بشر می باشد، هر که از او – در ابعاد مختلف زندگی – تبعیّت نماید سعادتمند و اهل نجات است.

و در روز قیامت به واسطه شفاعت و رهبری آن امام، وارد بهشت خواهد شد و از نعمت های جاوید الهی بهره مند می گردد.

آیات شریفه قرآن، احادیث قدسیّه و روایات متعددی در منقبت و عظمت آن امام مظلوم،

با سندهای مختلف وارد شده است.

و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن امام والا مقام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (۱)، در جهت های مختلف، عقیدتی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... خواهد بود.

به امید آن که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و افاده عموم علاقمندان، مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد «لِیَوْمٍ لایَنْفَعُ مالٌ وَلابَنُونَ إِ لاّ مَنْ اءتیَ اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ

لی وَلِوادَیَّ و لِمَنْ لَه عَلیَّ حَقّ»

انشاء اللّه تعالی.

مؤلف

در مدح چهارمین امام علیه السّلام

از میهن بانوی ایران سر زد از خاک عرب

آفتابی کز جمالش شد عیان آیات ربّ

حجّت حقّ، رحمت مطلق، علیّ بن الحسین

درّه التّاج شرف، ماه عجم، شاه عرب

حَبّذا شاهی که محکوم شد از او کاخ کمال

فرّخا ماهی که روشن شد از او مهد ادب

زینت پرهیزکاران بود در زهد و عفاف

زان خدا سجّاد و زین العابدین دادش لقب

آن شنیدستم که در عهد ولی عهدی هشام

رهسپار کعبه شد، با مردم شام و حلب

خواست تا بوسد حجر را، گشت مانع، ازدحام

شد ز جمعیّت برون، کاساید از رنج و تعب

دید ناگه صف ز هم بشکست، ماهی شد پدید

کافتاب از پرتو صبح جمالش در عجب

ماه گرد کعبه می گردید و خلقی گرد ماه

سنگ را از بوسه ای سیراب کرد از لعل لب

چون هشام، آن عزّت و قدر و جمال و جاه دید

از شرار آتش کین حسد شد ملتهب

زان میان یک تن از او پرسید کاین شه زاده کیست

کاین چنین بر دامن مطلوب زد دست طلب

کرد در پاسخ تجاهل، گفت نشناسم که کیست

زان تجاهل ها که بر اعجاز احمد بولهب

چون

فرزدق آن سخندان توانا از هشام

این سخن بشنید، شد آشفته از خشم و غضب

گفت گر نامش ندانی با تو گویم نام او

گر بپرسی خاک بطحا را وجب اندر وجب

از زمین و آسمان و آفتاب و مشتری

زهره و پروین و ماه و کهکشان و ذو ذنب

مروه و بیت و صفا و زمزم و رکن و مقام

می شناسندش نکو نام و نسب اصل و حَسَب

میوه بستان زهرا، قرّه العین حسین

آن که شد پیدایش او آفرینش را سبب

کوکب صبح هدایت، آن که نور طلعتش

کرد محو از ساحت دین، ظلمت جهل و شغب (۲)

مختصر حالات ششمین معصوم، چهارمین اختر امامت

آن حضرت روز جمعه یا پنج شنبه، ۱۵ جمادی الثّانی یا ۲۳ شعبان، سال ۳۶ یا ۳۸ هجری (۳)، در شهر مدینه منوّره تولّد یافت.

نام: علیّ (۴) صلوات اللّه و سلامه علیه.

کنیه: ابوالحسن، ابومحمّد، ابوالقاسم و ...

لقب: سجّاد، زین العابدین، زین الصّالحین، سیّد العابدین، سیّد السّاجدین، ذو الثّفنات، ابن الخیرتَیْن، مجتهد، عابد، زاهد، خاشع، بکّاء، امین و ...

نقش انگشتر: حضرت دارای سه انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از:

للّه للّه «وَما تَوْفیقی إ لاّ بِاللّه»،

«الْحَمْدُ لِلّهِ العَلِيِّ»،

«إِ نَّ اللّهَ بالِغُ اَمْرِهِ»

و «الْعِزَّهُ لِلّهِ.»

دربان: ابو خالد کابلی، ابو جبله، یحیی بن امّ طویل.

پدر: امام ابو عبداللّه الحسین، سیّد الشّهداء علیه الصّلاه والسّلام.

مادر: معروف به شـهربانو، شاهزاده ایرانی، دختر یزدجرد - که آخرین پادشاه فارس بود - می باشـد؛ و در زمان عُمَر به اسارت مسلمین در آمد و امام علیّ علیه السّلام از فروش او مانع شد و فرمود:

او شـریف زاده است، آزادش بگذاریـد تـا از مسـلمین هر که را بخواهـد با او ازدواج نمایـد و مهریه اش از بیت المال پرداخت شود.

پس با

انتخاب خود، امام حسین علیه السّلام را برای همسری خویش برگزید که پس از ازدواج با او، امام سجّاد علیه السّلام از ایشان تولّد یافت.

حضرت در صحرا و صحنه کربلاء حضور داشت و مصائب سخت و دلخراشی را متحمّل شد، که عُمْر آن حضرت را در آن لحظات، بین ۲۲ تا ۲۴ سال گفته اند؛ و نسل شجره مبارکه بنی الزّهراء توسّط امام سجّاد علیه السّلام تکثیر و منتشر گردید.

آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین علیه السّلام مبارزات گوناگونی علیه دستگاه حکومتی بنی امیّه داشت و به شیوه های مختلفی در فرصت های مناسب، در هوشیاری بخشیدن جامعه نسبت به دستگاه ظالم لحظه ای سکوت و آرامش نداشت، از طریق سخنرانی، تشکیل جلسات دعا و مناجات، گریه و اظهار مظلومیّت و تظلّم و ... آن حضرت یکی از چهار نفر گریه کننده گان عالم به شمار آمده، که پس از جریان دلخراش کربلاء مرتّب در هر فرصت مناسبی بر مظلومیّت پدرش امام حسین علیه السّلام و یاران باوفایش می گریست، و جنایات دستگاه بنی امیّه را افشاء می کرد.

مدّت عمر: آن حضرت مدّت دو سال و چند ماه در حیات جدّش امام امیرالمؤمنین علیه السّلام، و حدود دوازده سال در حیات عمویش امام مجتبی علیه السّلام، و ۲۳ یا ۲۴ سال نیز با پدرش، و حدود ۳۵ سال امامت و رهبریّت جامعه اسلامی را بر عهده داشت که جمعا عمر آن حضرت را حدود ۵۷ سال گفته اند.

مدّت امامت:

آن حضرت روز دهم محرّم الحرام، سال ۶۱ هجری پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سنین ۲۳ یا ۲۴ سالگی به منصب امامت و خلافت نایل

آمد و تا ۱۲ یا ۲۵ محرّم سال ۹۴ یا ۹۵، امامتش به طول انجامید که جمعا حدود ۳۵ سال امامت و رهبریّت را بر عهده داشته است.

شهادت: حضرت روز شنبه، دوازدهم یا بیست و پنجم محرّم، سال ۹۴ یا ۹۵ هجری قمری (۵)، توسّط هشام بن عبدالملك مروان به وسیله زهر، مسموم و به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

محلّ دفن:

پیکر مطهّر و مقدّس آن بزرگوار در قبرستان بقیع کنار عمویش امام حسن مجتبی علیهماالسّلام دفن گردید.

تعداد فرزندان:

مرحوم سیّد محسن امین تعداد پانزده پسر و چهار دختر برای حضرتش نام برده است.

خلفای هم عصر آن حضرت: یزید بن معاویه بن ابی سفیان، فرزندش معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملك بن مروان، ولید ابن عبدالملك.

نماز آن حضرت:

دو رکعت است، که در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه آیه الکرسی یا سوره توحید خوانده می شود، و بعد از سلام نماز، تسبیحات حضرت زهراء علیهاالسّلام گفته شود؛ و پس از آن حوایج مشروعه خود را از درگاه خداوند منّان تقاضا و درخواست نماید. (۶)

فرخنده میلاد امام چهارم علیه السّلام

حجّت حقّ، آیت مطلق، علیّ بن الحسین

مظهر شمس الضّحی و زاده طاها و یاسین

گوهر بحر امامت، آن که می بودش صدف

دخت کسری، شاه بانو، بانوی ایران زمین

پنجم شعبان چو طالع شد به امر پروردگار

شهر یثرب نورافشان گشت از آن ماه جبین

مهر رخسارش عیان گشتی چو از شاه زنان

ماه و خورشیدِ فلک آمد ز نورش خوشه چین

چیره بر ابلیس دون گردید چون گاه نماز

این ندا آمد ز رحمان اَنْتَ زین العابدین

صاحب دعوت چو جدّش خاتم پیغمبران

وارث بابش علیّ در خطبه های آتشین

خدیو دین که بغضش باعث نار سقر آمد

ولیّ حقّ

که حُبّش موجب ماء معین آمد

جهان را شهریار و خلق آن را سیّد و سرور

خدا را حجّت و ختم رسل را جانشین آمد

مُعین انبیاء از ابتدا تا انتها بودی

امین اولیا از اوّلین تا آخرین آمد

چو جدّش مصطفی فرمانده ارض و سماء گشتی

چو بابش مرتضی شاهنشه دنیا و دین آمد

مطیع امر و فرمانش قضا همچون قدر آمد

غلام حلقه بر گوشش فلک همچون زمین آمد

بهر عیدی نمود آزاد، یک سر بندگان خود

غلامان و کنیزان را چنین یار و معین آمد

چو باشد مادر نیک اختر وی دختر کسری

سزد ایران زمین را فخر بر چرخ برین آمد

۱ – فرزندی از دو بهترین انسانها

در احادیث و روایات مختلف آمده است:

هنگامی که لشکر اسلام بر شهرهای فارس هجوم آورد و پیروز شد غنیمت های بسیاری از آن جمله، دختر یزدگرد را به دست آورد و آنها را به شهر مدینه طیّبه آوردند.

همین که آن غنائم جنگی را داخل مسجد بردند، جمعیّت انبوهی گرد آمده بود؛ و در این میان زیبائی دختر یزدگرد توجّه همگان را به خود جلب کرده بود.

پس چون چشم این دختر به عمر بن خطّاب افتاد صورت خود را از او پوشاند و گفت:

ای کاش چنین روزی برای هرمز نمی بود، که دخترش این چنین در نوجوانی اسیر شود.

سپس از طرف امام علیّ علیه السّلام به او پیشنهاد داده شد که هر یک از مردان و جوانان حاضر را که مایل است برای ازدواج انتخاب کند، و مهریه و صداق او از بیت المال تامین و پرداخت گردد.

دختر که خود را جهانشاه معرّفی کرده بود و امام علیّ امیرالمؤمنین علیه السّلام او را شهربانو نامید، نگاهی به اطراف خود کرد و پس از

آن که افراد حاضـر را مورد نظر قرار داد؛ از بین تمامی آنان، حضـرت ابا عبداللّه الحسـین علیه السّـلام را برگزید؛ و سپس جلو آمد و دست خود را بر شانه آن حضرت نهاد.

در همین حال مولای متّقیان علیّ علیه السّلام جلو آمد و حسین علیه السّلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

از او محافظت کن و به او نیکی نما، که به همین زودی بهترین خلق خدا بعد از تو، از این دختر به دنیا می آید.

و چون از وی سؤال کردند که به چه علّت، امام حسین علیه السّلام را به عنوان همسر خویش انتخاب نمود؟

در پاسخ گفت:

پیش از آن که لشـکر اسـلام بر مـا هجوم آورد، من حضـرت محمّـد، رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را در خواب دیـدم که به همراه فرزندش حسین علیه السّلام وارد منزل ما شد و مرا به ازدواج حسین علیه السّلام درآورد.

وقتی از خواب بیدار شدم، عشق و علاقه به او تمام وجودم را فرا گرفته بود و به غیر از او به چیز دیگری نمی اندیشیدم.

و چون شب دوّم فرا رسـید، در خواب دیدم که حضـرت فاطمه زهراء علیهاالسّلام، به منزل ما آمد و دین اسلام را بر من عرضه نمود و من نیز اسلام را پذیرفتم و در عالم خواب توسّط حضرت زهراء مسلمان شدم.

سپس حضرت زهراء علیهاالسّلام به من فرمود:

به همین زودی لشـکر اسـلام بر فارس غالب و پیروز خواهـد شد و تو را به عنوان اسـیر می برند؛ و پس از آن به وصال فرزندم حسین خواهی رسید و کسی نمی تواند نسبت به تو تجاوز و قصد سوئی کند.

مادر

امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام افزود:

سخن و پیش گوئی حضرت فاطمه زهراء علیهاالسّلام به واقعیّت پیوست و من صحیح و سالم به وصال خود رسیدم و به همسری و ازدواج امام حسین علیه السّلام درآمدم.

و پس از گذشت مدّتی سیّد السّاجدین، امام زین العابدین سلام اللّه علیه در شهر مدینه منوّره دیده به جهان گشود و جهانی را به نور وجود مقدّس خود روشنائی بخشید.

و آن حضرت همانند دیگر ائمّه اطهار صلوات اللّه علیهم اجمعین در حالتی به دنیا قدم نهاد که پاک و پاکیزه و ختنه شده بود؛ و پس از تولّد، شهادت بر یگانگی خداوند و رسالت جدّش رسول خدا و امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیّ و دیگر اوصیاء صلوات اللّه علیهم اجمعین داد.

و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله نسبت به این نوزاد فرمود:

«ابن الخِیرتَین»

یعنی؛ پدر این نوزاد، امام حسین علیه السّلام بهترین خلق خدا و مادرش، شهربانو بهترین زن از زنان عجم می باشد. (۷)

۲ - از آدم تا سجّاد علیه السّلام

مرحوم حضینی و دیگر بزرگان آورده اند:

شخصی به نام عسکر - غلام امام محمّد جواد علیه السّلام - به نقل از پدرش حکایت کند:

روزی به محضر شریف حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام شرف حضور یافتم و عرضه داشتم:

یا ابن رسول اللّه!

چطور در بین اهل بیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقط امام چهارم، حضرت علیّ بن الحسین علیهماالسّلام به عنوان «سیّد العابدین» معروف و مشهور گشته است؟

امام رضا علیه السّلام در جواب فرمود:

خداوند متعال در قرآن تصریح نموده است که بعضی از پیغمبران را بر بعضی از ایشان فضیلت و برتری داده است؛ و ما اهل بیت رسالت نیز همانند انبیاء

عظام صلوات اللّه علیهم می باشیم.

و سپس افزود:

و امّا در رابطه با جدّم، علیّ بن الحسین علیهماالسّلام، که سؤال کردی:

همانا پدرم از پدران بزرگوارش علیهم السّلام بیان فرموده است:

روزی امام علیّ بن الحسین علیهماالسّلام مشغول نماز بود، که ناگاه شیطان به صورت یک افعی بسیار هولناکی، با چشم های سرخ از درون زمین آشکار شد و خود را به محراب عبادت آن حضرت نزدیک کرد. (۸) ولیکن امام سجّاد علیه السّلام کمترین حسّاسیّتی در برابر آن موجود وحشتناک نشان نداد و ارتباط خود را با پروردگار متعال خود قطع نکرد.

افعی دهان خود را نزدیک انگشتان پای آن حضرت آورد و آتشی از دهانش خارج ساخت که بسیار وحشتناک بود، ولی حضرت با آرامش خاطر و خیالی آسوده به نماز خود ادامه می داد و توجّهی به آن نداشت.

در همین حال که شیطان با آن حالت ترسناک مشغول اذیّت و آزار بود، ناگهان تیری سوزاننده از سمت آسمان آمد و به آن ملعون اصابت کرد. هنگامی که تیر به او خورد، فریادی کشید و به همان حالت و شکل اوّلیّه خود بازگشت و کنار امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام ایستاد و اظهار داشت:

شما سیّد و سرور عبادت کنندگان هستی؛ و چنین نامی تنها زیبنده و شایسته شما می باشد.

و سپس در ادامه کلام خود افزود:

من شیطان هستم؛ و تمام عبادت کنندگان را از زمان حضرت آدم تا کنون فریب و بازی داده ام و کسی را از تو قوی تر و پارساتر نیافته ام.

و پس از آن شیطان از نزد امام سجّاد علیه السّلام خارج شد و حضرت بدون آن که به او توجّهی داشته باشد، به

نماز و نیایش خود با پروردگار متعال خویش ادامه داد. (۹)

۳ – اظهار نعمت و شکر توفیق

یکی از اصحاب امام زین العابدین علیه السّلام و از راویان حدیث که به نام زهری معروف است، حکایت کند:

روزی به همراه آن حضرت، نزد عبدالملک مروان رفتیم؛ عبدالملک، احترام شایانی نسبت به حضرت سجّاد علیه السّلام به جا آورد؛ و چون چشمش به آثار سجود در چهره و پیشانی مبارک امام زین العابدین علیه السّلام افتاد، گفت:

ای ابو محمّد! خود را بسیار در زحمت عبادت انداخته ای، با این که خداوند متعال تمام خوبی ها را به تو داده است و تو نزدیک ترین فرد به رسول اللّه می باشی، تو دارای علم و کمالی هستی که دیگران از داشتن آن محروم می باشند!

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

آنچه از فضل پروردگار و توفیقات الهی برای من گفتی، نیاز به شکر و سپاس دارد.

و آن گاه فرمود:

پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با این که تمام خطاهای گذشته و آینده اش بخشیده شده بود، آن قدر نماز می خواند که پاهای مبارکش ورم می کرد، به قدری روزه می گرفت که دهانش خشک می گشت و می فرمود:

آیا نباید بنده ی شکرگزار باشم.

و سپس حضرت در ادامه سخنانش افزود:

حمد خداوندی را، که ما را بر دیگران برتری بخشید و به ما پاداش خیر عطا نمود، و در دنیا و آخرت حمد و سپاس، تنها مخصوص اوست.

به خدا سوگند! چنانچه اعضاء و جوارحم قطعه قطعه گردد و در اثر عبادت نفسم قطع شود، یک صدم شکر یکی از نعمت های خداوند را هم انجام نداده ام. چگونه می توان نعمت های الهی را برشمرد؟!

و چگونه توان شکر نعمتی

از نعمت هایش را خواهیم داشت؟!

نه به خدا قسم! خداوند هرگز مرا غافل از شکر نعمت هایش نبیند.

و چنانچه عائله ام و دیگر خویشان و سائر مردم حقّی بر من نمی داشتند، به جز عبادت و ستایش و مناجات با خداوند سبحان، کار دیگری انجام نمی دادم و سخنی به جز تسبیح و ذکر خدای متعال نمی گفتم تا آن که نفسم قطع شود. زهری می گوید:

سپس امام علیه السّلام به گریه افتاد و عبدالملک نیز گریان شد و گفت:

چقدر فرق است بین کسی که آخرت را طلب کرده و برای آن جدیّت و کوشش می نماید و بین آن کسی که دنیا را طلب کرده است و باکی ندارد که از کجا و چگونه به دست می آورد، پس چنین افرادی در آخرت سهمی و نجاتی برایشان نخواهد بود. (۱۰)

۴ – ادّعای رهبری و گواهی سنگ

امام محمّد باقر علیه السّلام حکایت نماید:

مدّتی پس از آن که امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید، روزی محمّد بن حنفیّه به حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام گفت:

ای برادرزاده! تو خوب می دانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، وصایای امامت را به پدر من امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام تحویل داد و او نیز این امانت الهی را به برادرم امام حسن مجتبی علیه السّلام سپرد و پس از آن هم به امام حسین علیه السّلام داده شد و او در صحرای سوزان کربلاء به شهادت رسید.

و می دانی که پدرت وصیّتی درباره امامت نکرده است، و چون تو جوانی بیش نیستی؛ پس با من که عموی تو و هم ردیف پدرت می باشم؛ و همچنین از تو بزرگ تر

و بـا تجربه هسـتم و من عموی تو و هم رديف پـدرت می بـاشم و من بزرگ و بـا تجربه ام. بنـابر اين در امر امـامت و رهـبری جامعه اسلامی با من نزاع نکن؛ زيرا که آن حقّ من خواهد بود.

امام سجّاد عليه السّلام در مقابل او چنين اظهار داشت:

ای عمـو! رعـايت تقـوای الهی کن و از خـدا بـترس و در آنچه حـقّ تو نيست ادعّـيا نکن، من تو را موعظه می کنم که مبـادا در رديف بی خردان باشی. همانا پدرم امام حسين عليه السّلام پيش از آن که عازم عراق گردد، با من عهد نمود و وصايای امامت را به من سپرد و اين سـلاح حضـرت رسول است، که نزد من موجود می باشـد. بنـابراين، آنچه را اسـتحقاق نـداری مـدّعی آن مباش که برايت بسی خطرناک است و مرگ زودرس، تو را فرا می گيرد؛ پس بدان که خداوند متعال وصايت و امامت را تنها در ذرّيّه امام حسين عليه السّلام قرار داده است.

و چنانچه مايل باشی، نزد حجرالاسود برويم و از آن شهادت طلبيده و آن را حاکم قرار دهيم.

امام باقر عليه السّلام فرمود:

چون محمّد حنفيّه به همراه آن حضرت کنار حجرالاسود آمدند، امام زين العابدين عليه السّلام به محمّد حنفيّه خطاب نمود:

تو از خدا بخواه و او را بخوان که اين سنگ به سخن آيد.

پس محمّد حنفيّه هر چه دعا کرد، اثری ظاهر نگشت، و بعد از آن امام سجّاد عليه السّلام فرمود:

اينک نوبت من است؛ چون اگر حقّ با تو می بود جواب می شنيديم. محمّد حنفيّه گفت:

اکنون تو از خدا بخواه که اين سنگ شهادت دهد.

سپس امام سجّاد عليه السّلام دعائی

را زمزمه نمود و سنگ را مخاطب قرار داد و فرمود:

تو را قسم می دهم به آن کسی که میثاق پیغمبران و دیگر اوصیاء را در تو قرار داد، شهادت دهی که امامت و وصایت پس از پدرم امام حسین علیه السّلام حقّ کدام یک از ما دو نفر می باشد. ناگهان سنگ به حرکت درآمد، به طوری که نزدیک بود از جای خود بیرون آید؛ و آن گاه با زبانی فصیح به عربی چنین گفت:

خداوندا! من شهادت می دهم که وصایت و امامت بعد از حسین ابن علیّ، حقّ پسرش علیّ بن الحسین خواهد بود.

و محمّد بن حنفیّه با مشاهده این چنین معجزه ای، حقّ را پذیرفت و امامت و ولایت امام سجّاد علیه السّلام را قبول کرد و از او در تمام مسائل و امور اطاعت نمود. (۱۱)

۵ – رهائی از زن مخالف

حضرت ابوجعفر امام محمّد باقر علیه السّلام حکایت فرماید:

روزی از روزها مردی – از آنایان – به محضر پدرم امام زین العابدین علیه السّلام وارد شد و به آن حضرت عرضه داشت:

یا ابن رسول اللّه!

همسرت – که از خانواده شیبانی ها است – امام علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را دشنام و ناسزا می گوید و با خوارج هم عقیده است. او این عقیده را از شما پنهان می دارد، چنانچه مایل باشید خود را مخفی نمائید تا من با او سخن گویم و متوجّه شوید که چگونه است. لذا پدرم، امام زین العابدین علیه السّلام این پیشنهاد را پذیرفت و فردای آن روز به عنوان این که همانند همیشه از خانه خارج می گشت، حرکت کرد و در گوشه ای استراحت نمود.

پس آن مرد

آمد و با همسر آن حضرت مشغول صحبت شد و پیرامون امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام مطالبی را مطرح کرد، و زن از روی دشمنی و خباثتی که داشت، مشغول دشنام گفتن و توهین به آن حضرت شد؛ و پدرم امام سجّاد علیه السّلام سخنانی که بین آنها ردّ وبدل می گردید، به طور کامل می شنید؛ و با این که آن زن بسیار مورد علاقه پدرم بود، چون متوجّه شد که از مخالفین و نواصب است او را طلاق داده و رهایش ساخت. (۱۲)

۶ - هدایت گران پس از غروب خورشید

یکی از اصحاب به نام کنگر ابو خالد کابلی حکایت کند:

روزی در محضر پر فیض امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام شرفیاب شدم و از آن حضرت سؤال کردم چه کسانی پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله واجب الاطاعه هستند؟

حضرت فرمود:

ای کنگر!

کسانی نسبت به امور دین و مردم اولی الامر بوده؛ و فرمایشاتشان لازم الاجرا می باشد که از طرف خداوند به عنوان امام و خلیفه معرّفی شده باشند.

و اوّلین آنها پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، امیرالمؤمنین، علیّ بن ابی طالب و سپس حسن و آن گاه حسین علیهم السّلام؛ و بعد از ایشان ولایت و رهبری جامعه به من محوّل گردیده است.

کنگر گوید:

پرسیدم که روایتی از حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شده است که فرمود:

هیچ گاه زمین خالی از حجّت نمی ماند، آیا حجّت خدا بعد از شما کیست؟

حضرت فرمود:

پسرم، که نامش در تورات باقر می باشد، او شکافنده تمام علوم و فنون است؛ و بعد از او فرزندش، جعفر حجّت خدا خواهد بود که نام او در آسمآنها،

صادق می باشد.

گفتم:

یا ابن رسول اللّه!

با این که همه شما صادق و راستگو هستید، چطور فقط او عنوان صادق را به خود گرفته است.

حضرت در جواب فرمود:

همانا پدرم امام حسین از پدرش امیرالمؤمنین علیهماالسّلام نقل نمود، که پیغمبر خدا فرموده است:

هر گاه فرزندم جعفر بن محمّد تولّد یافت او را صادق لقب دهید.

چون که پنجمین فرزندش نیز به نام جعفر است؛ و با تمام جرات و جسارت ادّعای امامت خواهد نمود و در پیشگاه خداوند او به عنوان جعفر کذّاب و مفتری علی اللّه می باشد، زیرا به برادر خود حسادت می ورزد و چیزی را که اهلیّت ندارد ادّعا می کند. بعد از آن امام سجّاد علیه السّلام بسیار گریست و آن گاه اظهار داشت:

به روشنی می بینم که جعفر کذّاب، هم دست طاغوت زمانش شده و از روی طمع و حسادت، منکر - دوازدهمین - حجّت خدا می گردد.

گفتم:

ای سرور!

این که می گویند دوازدهمین حجّت خدا غیبت می نماید، آیا حقیقت دارد و آیا امکان پذیر است؟

حضرت فرمود:

آری، سوگند به خداوند، که این مطلب در کتابی نزد ما موجود است؛ و تمام جریانات و وقایعی که بر ما و بعد از ما ودر زمان غیبت رخ می دهد، همه آنها در آن کتاب موجود می باشد. (۱۳)

۷ - شرمندگی حسن بصری

حسن بصری - که یکی از دراویش صوفی مسلک می باشد - در کنگره عظیم حجّ در محلّ مِنی برای جمعی از حاجیان، مشغول موعظه و نصیحت بود.

امام علیّ بن الحسین علیهماالسّلام از آن محلّ عبور می نمود، چشمش به حسن بصری افتاد که برای مردم سخنرانی و موعظه

می کرد.

حضرت ایستاد و به او خطاب کرد و

فرمود:

ای حسن بصری! لحظه ای آرام باش، از تو سؤالی دارم، چنانچه در این حالت و با این وضعیتی که مابین خود و خدا داری، مرگ به سراغ تو آید آیا از آن راضی هستی؟ و آیا برای رفتن به سوی پروردگارت آماده ای؟

حسن بصری گفت:

خیر، آماده نیستم.

حضرت فرمود:

آیا نمی خواهی در افکار و روش خود تجدید نظر کنی و تحوّلی در خود ایجاد نمائی؟

حسن بصری لحظه ای سر به زیر انداخت و سپس گفت:

آنچه در این مقوله بگویم، خالی از حقیقت است.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

آیا فکر می کنی که پیغمبر دیگری مبعوث خواهد شد و تو از نزدیکان او قرار خواهی گرفت؟

پاسخ داد:

خیر، چنین فکری ندارم.

حضرت فرمود:

آیا در انتظار جهانی دیگر غیر از این دنیا هستی، که در آن کارهای شایسته انجام دهی و نجات یابی؟

اظهار داشت:

خیر، آرزوی آن را ندارم.

امام علیه السّلام فرمود:

آیا تاکنون عاقلی را دیده ای که از خود راضی باشد و به راه کمال و ترقّی قدم ننهد؛ و در فکر تحوّل و موعظه خود نباشد؛ ولی دیگران را پند و اندرز نماید؟!

و بعد از این سخنان، امام سجّاد علیه السّلام به راه خود ادامه داد و رفت. حسن بصری پرسید:

این چه کسی بود، که در این جمع با سخنان حکمت آمیز خود با من چنین صحبت کرد؟

در پاسخ به او گفتند:

او علیّ بن الحسین علیهماالسّلام بود.

پس از آن دیگر کسی ندید که حسن بصری برای مردم سخنرانی و موعظه کند. (۱۴)

۸ – خصلت های ممتاز

حضـرت باقرالعلوم علیه السّلام صفات و خصلت هائی را پیرامون پدرش، حضرت سجّاد، زین العابدین علیه السّلام بیان فرموده است که بسیار قابل توجّه و کسب فیض است:

در هر شبانه روز

همچون امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام هزار رکعت نماز به جا می آورد، پانصد درخت خرما داشت که کنار هر درختی دو رکعت نماز می خواند.

چون آماده نماز می گردید، رنگ چهره اش دگرگون می گشت و به هنگام ایستادن به نماز، همچون عبدی ذلیل و فروتن که در برابر پادشاهی عظیم و جلیل قرار گرفته؛ و تمام اعضاء بدنش از ترس و خوف الهی می لرزید. نمازش همانند کسی بود که در حال وداع و آخرین ملاقات و دیدار با پروردگارش باشد.

هنگام نماز به هیچ کسی و هیچ سمتی توجّه نداشت؛ و تمام توجّهش به خدای متعال بود، به طوری که گاهی عبایش از روی شانه هایش می افتاد و اهمیّتی نمی داد، وقتی به حضرتش گفته می شد، در پاسخ می فرمود:

آیا نمی دانید در مقابل چه قدرتی ایستاده و با چه کسی سخن می گویم؟!

می گفتند:

پس وای بر حال ما که به جهت نمازهایمان بیچاره و هلاک خواهیم گشت؛ و حضرت می فرمود:

نافله بخوانید، همانا که نمازهای نافله جبران ضعف ها را می نماید.

حضرت در شب های تاریک کیسه های آرد و خرما و مبالغی دینار و درهم بر پشت خود حمل می نمود و چه بسا چهره خود را می پوشانید؛ و آنها را بین فقراء و نیازمندان توزیع و تقسیم می نمود.

و چون حضرتش وفات یافت، مردم متوجّه شدند که او امام و پیشوایشان، حضرت سجّاد امام زین العابدین علیه السّلام بوده است. روزی شخصی نزد آن حضرت آمد و گفت:

یا ابن رسول اللّه!

من تو را بسیار دوست دارم، پس فرمود:

خداوندا

من به تو پناه می برم از این که دیگران مرا دوست بدارند در

حالی که مورد خشم و غضب تو قرار گرفته باشم. از یکی از کنیزان پدرم پیرامون زندگی آن بزرگوار سؤال شد؟

در جواب گفت:

حضرت در منزل آنچه مربوط به خودش بود، شخصا انجام می داد ضمن آن که به دیگران هم کمک می نمود. روزی پدرم از محلّی عبور می کرد، دید عدّه ای درباره ایشان بدگوئی و غیبت می کنند، ایستاد و فرمود:

اگر آنچه درباره من می گویید صحّت دارد از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد؛ و چنانچه دروغ می گویید، خداوند شما را بیامرزد. هرگاه محصّل و دانشجوئی به محضر آن حضرت وارد می شد، می فرمود:

مرحبا به کسی که به سفارش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عمل می کند، هرکه جهت تحصیل علم از منزل خارج شود در هر قدمی که بردارد زمین برایش تسبیح می گوید. پدرم امام سجّاد علیه السّلام سرپرستی بیش از صد خانوار مستضعف و بی بضاعت را بر عهده گرفته بود و به آنها کمک می نمود.

و آن حضرت سعی می نمود که همیشه در کنار سفره اش یتیمان و تهی دستان و درماندگان بنشینند؛ و آنهائی که معلول و فلج بودند، حضرت با دست مبارک خود برای ایشان لقمه می گرفت و در دهانشان می نهاد؛ و اگر عائله داشتند، نیز مقداری غذا برای خانواده هایشان می فرستاد. (۱۵)

۹ – استجابت دعا در هلاکت دشمن

محدّثین و تاریخ نویسان آورده اند:

پس از واقعه دلخراش کربلاء، و بعد از وقوع تحوّلاتی در حکومت بنی امیّه، مختار ثقفی روی کار آمد.

و یکی از فرماندهان مختار شخصی به نام ابراهیم فرزند مالک اشتر بود، که بعد از آن که عبیداللّه بن زیاد ملعون را دست گیر کردند، توسّط

ابراهیم، فرمانده لشکر مختار در کنار رودی به نام خازر به هلاکت رسید و سپس سر آن خبیث را به همراه چند سر دیگر از جنایت کاران و قاتلین - در صحنه عاشورای حسینی سلام اللّه علیه - را برای مختار فرستاد.

و مختار نیز بی درنگ و بدون فوت وقت، سر عبیداللّه ملعون را برای امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام و همچنین عمویش محمّد حنفیّه إ رسال داشت. هنگامی که سر آن ملعون را حضور امام سجّاد علیه السّلام آوردند، آن حضرت کنار سفره طعام نشسته بود و غذا تناول می نمود.

و چون چشم حضرت بر آن سر افتاد، فرمود:

هنگامی که ما را به مجلس عبیداللّه بن زیاد وارد کردند، آن ملعون با اصحاب خود مشغول خوردن غذا بود و سر مقدّس و مطهّر پدرم، حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام را نیز مقابلش نهاده بودند.

و من در همان حالت از خداوند متعال تقاضا کردم:

پیش از آن که از این دنیا بروم، سر بریده ابن زیاد ملعون را ببینم. شکر و سپاس خداوند متعال را به جا می آورم که دعای مرا مستجاب نمود.

پس از آن، امام سجّاد علیه السّلام سر آن ملعونِ خبیث و پلید را به دور انداخت و سر بر سجده شکر نهاده و چنین اظهار داشت:

حمد می گویم و سپاس به جا می آورم خداوند متعالی را که دعای مرا به استجابت رساند و در این دنیا انتقام خون به ناحقّ ریخته پدرم را از دشمن گرفت.

و سپس افزود در پایان:

خداوند، مختار را پاداش نیک و جزای خیر عطا فرماید. (۱۶)

۱۰ - مدینه در محاصره دشمن و تنها پشتیبان، فرشته الهی

سعید بن مسیّب - که یکی از اصحاب

و یاران امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام است - حکایت کند:

در آن هنگـامی که دشـمن به شـهر مـدینه طیّبه حمله و هجوم آورد و تمام اموال و ثروت مسـلمانها را چپاول کرده و به غارت بردند، مدّت سه شبانه روز اطراف مسجد النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله در محاصره دشمن قرارگرفت.

و در طیّ این مدّت، ما به همراه امام سجّاد علیه السّلام بر سر قبر مطهّر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله می آمدیم؛ و زیارت می کردیم و نماز می خواندیم، ولی هرگز دشمن متوجّه ما نمی شد و ما را نمی دید.

و هنگامی که کنار قبر مطهّر می رسیدیم، حضرت سجّاد علیه السّلام سخنانی را با قبر مطرح و زمزمه می نمود که ما متوجّه آن سخنان نمی شدیم.

در یکی از همین روزهـا در حـالتی که مشـغول زیـارت قبر مطهّر بودیم و حضـرت نیز با قبر مطهّر و مقـدّس جـدّش سـخن می گفت، ناگاه مردی اسب سوار را دیدیم، در حالتی که لباس سبز پوشیده بود و سلاحی در دست داشت، بر ما وارد شد.

و چون هر یک از نیروی دشـمن می خواست به قبر شـریف جسارتی کنـد، آن اسب سوار با سـلاح خود به آن شـخص مهاجم اشاره می نمود و بدون آن که آسیبی به او برسد، در دم به هلاکت می رسید.

و پس از آن که مدّت قتل و غارت پایان یافت و دشمنان از شهر مدینه طیّبه بیرون رفتند، امام سجّاد حضرت زین العابدین علیه السّلام تمامی زیور آلات زنان بنی هاشم را جمع آوری نمود؛ و خواست که آن هدایا را به رسم تشکّر

و قدر دانی، تقدیم آن اسب سوار سبزپوش نماید؛ لیکن او خطاب به امام زین العابدین علیه السّلام کرد و اظهار داشت:

یابن رسول اللّه!

من یکی از ملائکه الهی هستم که چون دشمن به شهر مدینه طیّبه و همچنین به اهالی آن حمله کرد، از خداوند متعال اجازه خواستم تا حامی و پشتیبان شما باشم. (۱۷)

۱۱ - زهد و قناعت همراه با ثروت انبوه

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود به نقل از امام پنجم، حضرت باقرالعلوم علیه السّلام آورده است:

روزی عبدالملک بن مروان مشغول طواف کعبه الهی بود و امام سجّاد حضرت زین العابدین علیه السّلام نیز بدون آن که کمترین توجّهی به عبدالملک نماید، مشغول طواف گردید و تمام توجّهش به خدای متعال بود. عبدالملک با دیدن این صحنه، از اطرافیان خود سؤال کرد:

این شخص کیست، که هیچ اعتنا و توجّهی به ما ندارد؟

به او گفتند:

او علیّ بن الحسین، زین العابدین است. عبدالملک در همان جائی که بود نشست و بدون آن که حرکتی کند دستور داد:

او را نزد من آورید.

چون حضرت را نزد عبدالملک آوردند، گفت:

یا ابن رسول اللّه!

من که قاتل پدرت - امام حسین علیه السّلام - نیستم؛ پس چرا نسبت به ما بی اعتنا و بی توجّه هستی؟

حضرت فرمود:

قاتل پدرم به جهت کارهای ناشایستی که داشت، دنیایش تباه گشت و با کشتن پدرم آخرتش نیز تباه گردید، اگر تو هم دوست داری که همچون او دنیا و آخرتت تباه گردد، هر چه می خواهی انجام بده.

عبدالملک عرضه داشت:

خیر، هرگز من چنان نمی کنم؛ ولیکن از تو می خواهم تا در فرصت مناسبی نزد ما آئی، تا از دنیای ما بهره مند شوی.

در این هنگام، امام سجّاد علیه السّلام روی

زمین نشست و آن گاه دامن عبای خویش را گشود و به ساحت اقدس الهی اظهار داشت:

خداوندا

موقعیّت و عظمت دوستان و بندگان مخلصت را به او نشان بده، تا مورد عبرتش قرار گیرد. ناگاه دامان حضرت پر از جواهرات گرانبها شد و همه چشم ها را بدان سو، خیره گشت.

سپس حضرت خطاب به عبدالملك كرد و فرمود:

ای عبدالملك! كسی كه این چنین نزد خداوند متعال آبرومند و محترم باشد، چه احتیاجی به دنیای شما دارد؟

و پس از آن اظهار داشت:

خداوندا

آنها را از من باز گیر، كه مرا نیازی به آنها نیست. (۱۸)

۱۲ – نجات از غُل و زنجیر

ابن شهاب زُهَری – كه یكی از یاران و دوستان حضرت سجّاد امام زین العابدین صلوات اللّه و سلامه علیه است – حكایت كند:

در آن روزی كه عبدالملك بن مروان امام سجّاد علیه السّلام را دست گیر كرد، حضرت را به شهر شام فرستاد، و مامورین بسیاری را نیز برای كنترل آن حضرت گماشت، آن چنان كه حضرت در سخت ترین وضعیّت قرار گرفت. زُهَری گوید:

من با یكی از فرماندهان صحبتی كردم و اجازه خواستم تا با امام علیه السّلام خداحافظی كنم؛ پس به من اجازه دادند، همین كه به محضر مبارك حضرت وارد شدم، او را در اتاقی بسیار كوچك دیدم، در حالی كه پاهای حضرت را با زنجیر به گردنش بسته و دست هایش را نیز دست بند زده بودند.

من با دیدن چنین صحنه ای دلخراش، گریان شدم و عرضه داشتم:

ای كاش من به جای شما بودم و شما را با این حالت نمی دیدم.

امام علیه السّلام فرمود:

ای زهری! گمان می كنی این حركات و شكنجه ها مرا آزرده خاطر می گرداند؟!

چنانچه

بخواهم و اراده نمایم، همه آنها هیچ است.

سپس حضرت تکانی به پاها و دست های مبارکش داد و خود را از غُل و زنجیر و دست بند رها ساخت؛ و آن گاه من از حضور پُر فیض حضرت خداحافظی کرده و بیرون آمدم. بعد از آن شنیدم که مامورین در جستجوی حضرت بسیج شده بودند و می گفتند:

نمی دانیم در زمین فرو رفته و یا آن که به آسمان بالا رفته است، ما چندین مامور مواظب او بودیم؛ ولی شبانگاه او را از دست دادیم و چون به کجاوه او رفتیم، غل و زنجیر را در حالی که کف کجاوه افتاد بود، خالی دیدیم. زهری گوید:

من سریع نزد عبدالملک رفتم تا بیشتر در جریان امر قرار گیرم، و هنگامی که بر عبدالملک وارد شدم، پس از صحبت هائی، به من گفت:

در آن چند روزی که علیّ بن الحسین علیهماالسّلام مفقود شده بود، ناگهان نزد من آمد و اظهار نمود:

ای عبدالملک! تو را با من چه کار است؟

و از من چه می خواهی؟

گفتم:

دوست دارم نزد من و در کنار من باشی.

فرمود:

ولیکن من دوست ندارم؛ و سپس از نزد من خارج شد و رفت، و مرا از آن پس ترس و وحشتی عجیب فرا گرفته است. (۱۹)

۱۳ – هر که دعوت شود دوستش دارند

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج خود آورده است:

در یکی از سال ها بر اثر نیامدن باران، شهر مکّه را بی آبی و خشک سالی فرا گرفته بود، آن چنان که مردم سخت در مضیقه و تنگنای بی آبی قرار گرفته بودند. لذا بعضی از شخصیّت ها همانند:

مالک بن دینار، ثابت بنانی، ایّوب سجستانی، حبیب فارسی و ... جهت نیایش و

نیاز به درگاه خداوند متعال وارد مسجدالحرام شده و کعبه الهی را طواف کردند؛ ولیکن هر چه دعا و استغاثه کردند، نتیجه ای حاصل نشد و باران نیامد.

در همین بین، جوانی خوش سیما، غمگین و محزون وارد شد و پس از طواف و زیارت کعبه الهی، خطاب به جمعیّت کرد و فرمود:

ای جماعت! آیا در جمع شماها کسی نیست که مورد محبّت خدای مهربان باشد؟

جمعیّت گفتند:

ای جوان! وظیفه ما دعا و درخواست کردن است و استجابت دعا بر عهده خداوند رحمان می باشد. جوان فرمود:

چنانچه یک نفر از شما محبوب پروردگار می بود، دعایش مستجاب می گردید؛ و سپس به آنها اشاره نمود که از نزدیک کعبه کنار روید، و آن گاه خودش نزدیک آمد و سر به سجده الهی نهاد و چنین اظهار داشت:

«سَیِّدی بِحُبِّک لی إ لاّ سَقَیْتَهُمُ الْغَیْثَ»؛

ای مولا و سرورم!

تو را قسم می دهم به آن محبّت و دوستی که نسبت به من داری، این مردم را از آب باران سیراب فرما. ناگهان ابری پدیدار شد و همانند دهانه مشک، باران بر اهل مکّه و بر آن جمعیّت فرو ریخت. ثابت بنانی گوید:

به او گفتم:

ای جوان! از کجا دانستی که خدایت تو را دوست دارد؟

فرمود:

چنانچه خداوند کریم، مرا دوست نمی داشت، به زیارت خانه اش دعوتم نمی کرد؛ پس چون مرا به زیارت خود پذیرفته است؛ دوستم می دارد، و به همین جهت وقتی دعا کردم مستجاب شد.

پس از آن، جوان اشعاری را به این مضمون سرود:

هرکه پروردگار متعال را بشناسد و عارف به او باشد؛ ولی در عین حال خود را از دیگران بی نیاز نداند، شقیّ و بیچاره است. بنده خدا

به غیر از تقوا و پرهیزکاری چه چیز دیگری می تواند برایش سودمند باشد؟

بـا این که می دانـد تمامی عزّت ها و سـعادتمندی ها و خوشـبختی ها تنها برای افراد باتقوا و پرهیزکار خواهـد بود. ثابت بنانی گوید:

پس از آن از اهالی مکّه سؤال کردم که این جوان کیست؟

گفتند:

او علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب - یعنی امام سجّاد، زین العابدین - علیهم السّلام می باشد. (۲۰)

۱۴ - نتیجه تواضع در مقابل بیخردان

روزی امام سـجّاد، حضـرت زین العابدین علیه السّلام در جمع عدّه ای از دوستان و یاران خود نشسته بود، که یکی از خویشان آن حضرت، به نام حسن بن حسن وارد شد.

و چون نزدیک حضـرت قرار گرفت، زبان به دشـنام و بدگویی به آن حضرت باز کرد؛ و امام علیه السّلام سکوت نمود و هیچ عکس العملی در مقابـل آن مرد بی خرد نشـان نـداد تـا آن کـه آن مرد بـد زبـان آنچه خـواست به حضـرت گفت و سـپس از مجلس بیرون رفت.

آن گاه، امام سجّاد علیه السّلام به حاضرین در جلسه خطاب نمود و فرمود:

دوست دارم هر که مایل باشد با یکدیگر نزد آن مرد برویم تا پاسخ مرا در مقابل بد رفتاری او بشنود. افراد گفتند:

یابن رسول اللّه!

ما همگی دوست داریم که همراه شما باشیم و آنچه لازم باشد به او بگوییم و از شما حمایت کنیم.

سپس حضرت کفش های خود را پوشید و به همراه دوستان خود حرکت کرد و آنها را با این آیه شریفه قرآن نصیحت نمود:

«و الکاظمین الغیظ والعافین عن النّاس واللّه یحبّ المحسنین» (۲۱).

و با این سخن دلنشین، همراهان فهمیدند که حضرت با آن مرد برخورد خوبی خواهد داشت. وقتی

به منزل آن مرد رسیدند، حضرت یکی از همراهان را صدا کرد و فرمود:

به او بگوئید که علیّ بن الحسین آمده است.

چون مرد بد زبان شنید که آن حضرت درب منزل او آمده است، با خود گفت:

او آمده است تا تلافی کند و جسارت های مرا پاسخ گوید.

پس هنگامی که آن مرد درب خانه را گشود و از خانه خارج گشت، حضرت به او فرمود:

ای برادر! تو نزد من آمدی و به من نسبت هائی دادی و چنین و چنان گفتی، اگر آنچه را که به من نسبت دادی در من وجود دارد، پس از خداوند متعال می خواهم که مرا بیامرزد.

و اگر آنچه را که گفتی، در من نیست و تهمت بوده باشد از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد.

چون آن مرد چنین اخلاق حسنه ای را از امام زین العابدین علیه السّلام مشاهده کرد، حضرت را در آغوش گرفته و بوسید و ضمن عذرخواهی، گفت:

ای سرورم!

آنچه را که به شما گفتم، تهمت بود ومن خود سزاوار آن حرف ها هستم، مرا ببخش. (۲۲)

۱۵ - تخریب کعبه و پیدایش مار

ابان بن تغلب - که یکی از اصحاب و راویان حدیث می باشد - حکایت کند:

روزی حجّاج بن یوسف ثقفی کعبه الهی را تخریب کرد و مردم خاک های آن را جهت تبرّک بردند.

و چون پس از مدّتی خواستند کعبه را تجدید بنا کنند، ناگهان مار بزرگی نمایان شد و مردم را از بنای مجدّد کعبه الهی منع کرد و آنها را فراری داد.

چون این خبر به حجّاج رسید، دستور داد که مردم جمع شوند و سپس بالای منبر رفت و گفت:

خداوند، رحمت کند کسی را که به ما اطلاع دهد

چه کسی از واقعیّت این قضیّه اطّلاع کامل دارد؟

پیرمردی جلو آمد و گفت:

تنها امام سجّاد، علیّ بن الحسین علیه السّلام است که از این امر مهمّ آگاهی دارد. حجّاج پذیرفت و گفت:

آری، او معدن تمام علوم و فنون است، بایستی از او سؤال کنیم.

پس شخصی را به دنبال حضرت فرستادند و هنگامی که امام سجّاد علیه السّلام نزد حجّاج حاضر شد و جریان را به اطّلاع حضرت رساندند.

فرمود:

ای حجّاج! خطای بزرگی را انجام داده ای و گمان کرده ای که خانه الهی نیز در مُلْک حکومت تو است؟!

اکنون بایـد بر بالای منبر روی و هر طور که شده، مردم را با تقاضا و نصیحت بگوئی که هر کس هر مقدار خاک برده است باز گرداند. حجّاج پذیرفت و فرمایش حضرت را به اجراء درآورد و مردم نیز خاک هائی را که برده بودند، باز گرداندند.

پس از آن که خاک ها جمع شد، حضرت جلو آمد و دستور داد تا جای کعبه را حفر نمایند و مار در آن موقع مخفی و پنهان گشت ومردم مشغول حفر کردن و خاک برداری شدند، تا آن که به اساس کعبه رسیدند. بعد از آن، امام علیه السّلام خود جلو آمد و آن جایگاه را پوشانید و پس از گریه بسیار فرمود:

اکنون دیوارها را بالا ببرید.

و چون مقداری از دیوارها بالا رفت، حضرت فرمود:

داخل آن را از خاک پر نمائید.

و پس از آن که دیوارهای کعبه الهی را بالا بردند و تکمیل گردید، کف درونی کعبه الهی از زمین مسجدالحرام بالاتر قرار دارد و باید به وسیله پلّه بالا روند و داخل آن گردند. (۲۳)

۱۶ – ارتباط و نجات حتمی

در کتاب های مختلفی روایت کرده اند:

روزی

از روزها حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام مشغول نماز بود؛ و فرزندش محمد باقر سلام اللّه علیه - که کودکی خردسال بود - کنار چاهی که در وسط منزلشان قرار داشت، ایستاده بود و چون مادرش خواست او را بگیرد، ناگهان کودک به داخل چاه افتاد. مادر فریاد زنان، بر سر و سینه خود می زد و برای نجات فرزندش کمک می طلبید، و می گفت:

یا ابن رسول اللّه!

شتاب نما و به فریادم برس که فرزندت در چاه افتاد، بچّه ات غرق شد و ... امام سجّاد علیه السّلام با این که داد و فریاد همسر خود را می شنید، امّا در کمال آرامش و متانت به نماز خود ادامه داد؛ و لحظه ای ارتباط خود را با پروردگار متعال و معبود بی همتای خویش قطع و بلکه سست نکرد. همسر آن حضرت، چون چنین حالتی را از شوهر خود ملاحظه کرد، با حالت افسردگی و اندوه گفت:

شما اهل بیت رسول اللّه چنین هستید! و نسبت به مسائل دنیا و متعلّقات آن بی اعتنا می باشید.

پس از آن که حضرت با کمال اعتماد و اطمینان خاطر، نماز خود را به پایان رسانید، بلند شد و به سمت چاه حرکت کرد و چون کنار چاه آمد، لب چاه نشست و دست خود را داخل آن برد و فرزند خود، محمد باقر علیه السّلام را گرفت و بیرون آورد. هنگامی که مادر چشمش به فرزند خود افتاد که می خندد و لباس هایش خشک می باشد؛ آرام شد و آن گاه امام سجّاد علیه السّلام به او فرمود:

ای زن ضعیف و سست ایمان! بیا فرزندت را بگیر.

زن به جهت سلامتی بچّه اش، خوشحال ولی از طرفی، به جهت سخن شوهرش غمگین و گریان شد.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

من تمام توجّه و فکرم در نماز به خداوند متعال بود؛ و خدای مهربان بچّه ات را حفظ کرد و از خطر نجات داد. (۲۴)

۱۷ - هیزم و آرد برای سفر نهایی

یکی از اصحاب امام علیّ بن الحسین، حضرت سجّاد علیه السّلام حکایت نماید:

در یکی از شب های سرد و بارانی حضرت را دیدم، که مقداری هیزم و مقداری آرد بر پشت خود حمل نموده است و به سمتی در حرکت می باشد. جلو آمدم و گفتم:

یا ابن رسول اللّه!

این ها که همراه داری چیست؟

و کجا می روی؟

حضرت فرمود:

سفری در پیش دارم، که در آن نیاز مُبْرَم به زاد و توشه خواهم داشت. عرضه داشتم:

اجازه بفرما تا پیش خدمت من، شما را یاری و کمک نماید؟

چون حضرت قبول ننمود، گفتم:

پس اجازه دهید تا من خودم هیزم را حمل کنم و همراه شما بیاورم؟

امام علیه السّلام در جواب فرمود:

این وظیفه خود من است و تنها خودم باید آنها را به مقصد رسانده و به دست مستحقّین برسانم؛ وگرنه برایم سودی نخواهد داشت.

و بعد از آن فرمود:

تو را به خدای سبحان قسم می دهم، که بازگردی و مرا به حال خود رها کن. به همین جهت، من برگشتم و حضرت به راه خویش ادامه داد.

پس از گذشت چند روزی از این جریان، امام سجّاد علیه السّلام را دیدم وسؤال کردم:

یا ابن رسول اللّه!

فرموده بودید که سفری در پیش دارید، لیکن آثار و علائم مسافرت را در شما نمی بینم؟!

حضرت فرمود:

بلی، سفری را در پیش دارم؛ ولی نه آنچه را که تو فکر کرده

ای، بلکه منظورم سفر مرگ - قبر و قیامت - بود، که باید خود را برای آن مهیّا می کردم.

و سپس افزود:

هر کس خود را در مسیر سفر آخرت ببیند، از حرام و کارهای خلاف دوری می کند و همیشه سعی می نماید تا به دیگران کمک و یاری برساند. (۲۵)

۱۸ - اشتهای انگور در بالای کوه

لیث بن سعد حکایت کند:

در سال ۱۱۳ هجری قمری برای زیارت کعبه الهی، به حجّ مشرّف شده بودم، و چون به شهر مکّه معظّمه وارد شدم و نماز ظهر و عصر را به جا آوردم. به بالای کوه ابو قبیس - که در کنار کعبه الهی قرار دارد - رفتم؛ و در آن جا مردی را دیدم که نشسته و مشغول دعا و نیایش می باشد؛ و بعد از اتمام دعا، به محضر پروردگار، چنین خواسته ای را طلب کرد:

ای خداوندا! من به انگور علاقه و اشتها دارم،

خدایا هر دو لباس من کهنه و پوسیده گشته است. هنوز دعا و سخن او تمام نشده بود، که ناگهان دیدم ظرفی پر از انگور جلوی آن شخص ظاهر گشت، که انگوری همانند آن هرگز ندیده بودم؛ و همراه آن نیز دو جامه، همچون بُرد یمانی آورده شد. هنگامی که آن شخص خواست شروع به خوردن انگور نماید، من نیز جلو رفتم و گفتم:

من نیز با شما در این هدایا شریک هستم. اظهار داشت:

برای چه؟

عرضه داشتم:

چون شما دعا می کردی و من آمین می گفتم.

آن شخص فرمود:

پس جلو بیا و با من میل نما؛ و مواظب باش که چیزی از آن را مخفی و پنهان منمائی. هنگامی که انگورها را خوردیم، اظهار داشت:

اکنون یکی از این دو جامه

را نیز بگیر.

عرض کردم:

خیر، من احتیاجی به آن ندارم.

فرمود:

پس آن را بر من بپوشان، و چون آن دو جامه را پوشید، حرکت کرد و من هم دنبالش رفتم تا به مَسعی - محلّ سعی بین صفا و مروه - رسیدیم، مردی آمد و اظهار داشت:

من برهنه ام، مرا بپوشان، خداوند تو را بپوشاند.

آن شخص هم یکی از آن دو جامه را از تن خود بیرون آورد و به آن سائل داد.

لیث بن سعد گوید:

من آن شخص را نشناختم کیست، و از مردم پرسیدم که آن مرد چه کسی می باشد؟

در پاسخ گفتند:

او حضرت علیّ بن الحسین، امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام می باشد. (۲۶)

۱۹ - مصیبت من از یعقوب مهم تر بود

اسماعیل بن منصور - که یکی از راویان حدیث است - حکایت کند:

امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام پس از جریان دلخراش و دلسوز عاشورا بیش از حدّ بی تابی و گریه می نمود. روزی یکی از دوستان حضرت اظهار داشت:

یابن رسول اللّه!

شما با این وضعیّت و حالتی که دارید، خود را از بین می برید، آیا این گریه و اندوه پایان نمی یابد؟

امام سجّاد علیه السّلام ضمن این که مشغول راز و نیاز به درگاه خداوند متعال بود، سر خود را بلند نمود و فرمود:

وای به حال تو! چه خبر داری که چه شده است، پیغمبر خدا، حضرت یعقوب در فراق فرزندش، حضرت یوسف علیهماالسّلام آن قدر گریه کرد و نالید که چشمان خود را از دست داد، با این که فقط فرزندش را گم کرده بود. ولیکن من خودم شاهد بودم که پدرم را به همراه اصحابش چگونه و با چه وضعی به شهادت رساندند. نیز اسماعیل گوید:

امام

سجّاد علیه السّلام بیشتر به فرزندان عقیل محبّت و علاقه نشان می داد، وقتی علّت آن را جویا شدند؟

فرمود:

وقتی آنها را می بینم یاد کربلاء و عاشورا می کنم. (۲۷)

۲۰ - رعایت حقّ مادر و برخورد با مخالف

مرحوم سیّد محسن امین، به نقل از کتاب مرآت الجنان مرحوم علاّ مه مجلسی آورده است:

امام علیّ بن الحسین، حضرت زین العابدین علیه السّلام بسیار به مادر خود احترام می نمود و لحظه ای از خدمت به او و رعایت حقوقش دریغ نمی کرد. روزی عدّه ای از اصحاب به آن حضرت عرض کردند:

یا ابن رسول اللّه!

شما بیش از همه ما نسبت به مادرت نیکی و خدمت کرده ای و می کنی؛ ولی با این حال، یک بار ندیده ایم که با مادرت هم غذا شده باشی؟

حضرت سجّاد علیه السّلام در جواب، به اصحاب خویش فرمود:

می ترسم سر سفره ای کنار مادرم بنشینم و بخواهم لقمه ای را بردارم که او میل آن را داشته است که بردارد، و به همین جهت سعی می کنم که با او هم غذا نباشم. (۲۸)

همچنین به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام حکایت کرده اند:

روزی عبّاد بصری - که یکی از سران صوفیّه و دراویش بود - در بین راه مکّه، حضرت سجّاد امام زین العابدین علیه السّلام را ملاقات کرد و گفت:

ای علیّ بن الحسین! تو جهاد و مبارزه با دشمنان و مخالفان را رها کرده ای، چون که سخت و طاقت فرسا بود و به سوی مکّه معظّمه جهت انجام مراسم حجّ حرکت کرده ای چون که ساده و آسان است؟!

و حال آن که خداوند در قرآن گوید:

به درستی که خداوند از مؤمنین جان و اموالشان را در قبال بهشت خریداری نموده است

تا در راه خدا مقاتله و مبارزه نمایند و بِکَشند و یا کشته شوند ... و در آن جهاد، سعادت عظیم خواهد بود.

امام سجّاد علیه السّلام - با کمال متانت و آرامش - فرمود:

آیه قرآن را به طور کامل تا پایان آن ادامه بده و بخوان؟

عبّاد بصری خواند:

توبه کنندگان عابد و شکرگزارانی که دائم در رکوع و سجود هستند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نگهبان و نگه دارنده احکام و حدود الهی می باشند امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

هر زمان چنین افرادی را با این اوصاف و حالات یافتیم، قیام و جهاد با آنها در راه خدا برای نابودی دشمن، همانا از حجّ و اعمال آن افضل خواهد بود. (۲۹)

۲۱ - تسلیم إجباری

حضرت باقرالعلوم صلوات اللّه و سلامه علیه حکایت فرماید:

در یکی از سال ها، یزید فرزند معاویه بن ابی سفیان به قصد انجام مراسم حجّ خانه خدا، عازم مکّه معظّمه گردید.

و در مسیر راه خود وارد مدینه منوّره شد و چون در آن شهر مستقرّ گردید، ماموری را فرستاد تا یکی از مردان قریش را نزد وی آورد.

همین که آن مرد را نزد یزید آوردند، یزید به او گفت:

آیا تو اعتراف و اقرار می کنی بر این که تو بنده من هستی و اگر من مایل باشم و می توانم تو را بفروشم، یا غلام خود گردانم.

آن مرد قریشی اظهار داشت:

ای یزید! به خدای یکتا سوگند، تو و پدرت بر طایفه قریش هیچ برتری و فضیلتی نداشته اید؛ و همچنین از جهت اسلام، تو از من بهتر و برتر نخواهی بود، بنابراین چگونه به آنچه که گفتی، اعتراف و اقرار نمایم.

یزید با شنیدن این سخن، خشمگین شد و گفت:

اگر اعتراف نکنی، دستور قتل تو را صادر می کنم.

آن مرد، یزید را مخاطب قرار داد و اظهار داشت:

همانا کشتن من از قتل حسین بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام مهم تر نیست.

پس از آن یزید بن معاویه دستور قتل و اعدام او را صادر کرد؛ و سپس دستور داد تا حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام را نزد وی احضار نمایند.

همین که آن امام مظلوم علیه السّلام را به حضور یزید آوردند، یزید همان سخنانی را که به آن مرد قریشی گفته بود، برای حضرت سجّاد علیه السّلام، نیز بازگو کرد.

حضرت در مقابل اظهار نمود:

اگر اعتراف و اقرار نکنم، آیا همانند آن مرد، دستور قتل مرا هم صادر خواهی کرد؟

یزید ملعون پاسخ داد:

آری، چنانچه اقرار نکنی، تو هم به سرنوشت او دچار خواهی شد.

امام علیه السّلام چون چنین دید، اظهار داشت:

من از روی اضطرار و ناچاری تسلیم هستم و به آنچه گفتی اقرار و اعتراف می نمایم، و تو هم آنچه خواهی انجام بده.

آن گاه یزید خبیث در چنین حالتی به حضرت سجّاد، زین العابدین علیه السّلام خطاب کرد و عرضه داشت:

تو با این روش، حفظ جان خود کردی و از کشته شدن نجات یافتی، پس تو آزادی. (۳۰)

۲۲ – نان خشک و گوهر در شکم

زهری – که یکی از راویان حدیث و از اصحاب حضرت سجّاد علیه السّلام است – حکایت کند:

روزی در محفل و محضر امام زین العابدین علیه السّلام که تعدادی از دوستان و مخالفان حضرت نیز در آن جمع حضور داشتند، نشسته بودم، که مردی از دوستان حضرت با چهره ای غمناک و افسرده وارد شد، حضرت

فرمود:

چرا غمگینی؟

تو را چه شده است؟

عرض کرد:

یا ابن رسول اللّه!

چهار دینار بدهی دارم و چیزی که بتوانم آن را بپردازم ندارم، همچنین عائله ام بسیار است و درآمدی برای تامین مخارج آنها ندارم.

در این هنگام، امام سجّاد علیه السّلام به حال دوستش گریست، من عرض کردم:

آقا! چرا گریه می کنی؟

حضرت فرمود:

گریه آرام بخش عقده ها و مصائب می باشد و چه مصیبتی بالاتر از این که انسان نتواند مشکلات مؤمنی از دوستانش را برطرف نماید.

در همین بین، حاضرین از مجلس پراکنده شدند، و مخالفین در حال بیرون رفتن از مجلس زخم زبان می زدند، که این ها - ائمّه اطهار علیهم السّلام - ادّعا می کنند بر همه جا و همه چیز دست دارند و آنچه از خدا بخواهند برآورده می شود، ولی عاجزند از این که بتوانند مشکلی را برطرف نمایند.

آن مرد نیازمند، این زخم زبآنها را شنید و به حضرت عرض کرد:

تحمّل این حرف ها برای من سخت تر از تحمّل مشکلات خودم بود.

حضرت فرمود:

خداوند، راه حلّی برای کارهایت به وجود آورد، و سپس امام علیه السّلام به یکی از کنیزان خود فرمود:

غذایی را که برای افطار و سحر دارم بیاور، کنیز دو قرص نان خشک آورد.

حضرت به آن دوستش فرمود:

این دو عدد نان را بگیر، که خداوند به وسیله آنها بر تو خیر و برکت دهد، پس آن مرد دو قرص نان را گرفت و رفت.

در بین راه، به ماهی فروشی برخورد کرد، به او گفت:

یکی از ماهی های خود را به من بده تا در عوض آن قرص نانی به تو بدهم، ماهی فروش نیز قبول کرد و یک عدد ماهی به آن

مرد داد و در ازای آن یک قرص نان دریافت نمود.

آن مرد ماهی را گرفت و چون به منزل رسید، خواست ماهی را برای عائله اش تمیز و آماده پختن نماید، پس همین که شکم ماهی را پاره نمود، دو گوهر گرانبها در شکم ماهی پیدا کرد، با شادمانی آنها را برداشت و شکر و سپاس خداوند متعال را به جای آورد.

در همین بین، شخصی درب خانه اش را کوبید، وقتی بیرون آمد، دید همان ماهی فروش است، می گوید:

هرچه تلاش کردیم که این نان را بخوریم نتوانستیم؛ چون بسیار سفت و خشک است، گمان می کنم در وضعیّتی سخت به سر می بری، بیا این نانت را بگیر؛ و ماهی را هم نیز به تو بخشیدم.

پس از گذشت لحظاتی، شخص دیگری درب خانه اش را کوبید، و چون درب را گشود، کوبنده درب گفت:

حضرت زین العابدین علیه السّلام فرمود:

خداوند متعال، مشکل تو را برطرف ساخت، اکنون غذا و نان ما را بازگردان، که کسی غیر ما نمی تواند آن نآنها را بخورد.

و سپس آن مرد گوهرها را با قیمت خوبی فروخت و قرض خود را پرداخت کرد؛ و سرمایه ای مناسب برای کسب و کار و تامین مایحتاج مشکلات زندگی خانواده اش تنظیم کرد. (۳۱)

۲۳ - برخورد با دشمن ناآگاه

هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السّلام را به عنوان اسیر وارد شهر شام کردند و در بین ایشان حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام نیز با حالتی ناجور و دلخراش حضور داشت، مردم شام با تبلیغات سوئی که توسّط مامورین یزید لعنه اللّه علیه شده بود، با شادمانی و سرور برای استقبال از اسیران آمده بودند.

در بین مردم پیرمردی بود، جلو

آمد و گفت:

شکر خدای را که مردان شما را کشت و آتش فتنه خاموش شد؛ و سپس به آن عزیزان دل شکسته، بسیار دشنام و ناسزا گفت.

امام علیه السّلام در همان وضعیّتی که بود، فرمود:

ای پیرمرد! آنچه تو گفتی، من گوش کردم و چیزی نگفتم تا آن که سخن تو تمام شد؛ و آنچه خواستی گفتی، اکنون ساکت باش تا من نیز سخنی گویم؟

پیرمرد گفت:

آنچه می خواهی بیان کن.

حضرت فرمود:

آیا قرآن خوانده ای؟

پیرمرد گفت:

آری.

حضرت فرمود:

این آیه قرآن را نیز خوانده ای:

«قُلْ لا اسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرا إلاّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی»

یعنی؛ من از شما پاداشی به جز مودّت و دوستی اهل بیتم را نمی خواهم. پیرمرد پاسخ داد:

آری، آن را خوانده ام.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

ما اهل بیت – قُربی – هستیم؛ و آیا این آیه قرآن را

«وَ آتِ ذَا القُرْبی حَقَّهُ»؛

حق و شئون اهل بیت را پرداخت و رعایت نمائید،

خوانده ای؟

پیرمرد نیز گفت:

آری، آن را هم خوانده ام.

حضرت فرمود:

به راستی که آن افراد، ما هستیم؛ پس حقّ ما چگونه باید رعایت گردد؟

پیرمرد شامی گفت:

آیا واقعا شما همآنها هستید؟

حضرت فرمود:

بلی؛ و سپس افزود:

آیا این آیه قرآن را «وَ اعْلَمُوا انَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْیءٍ فَإنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی»؛

آنچه از غنائم و منافع را که به دست می آورید، باید یک پنجم آن را - به عنوان خمس - تحویل رسول خدا واهل بیتش دهید، را خوانده ای؟

پیرمرد گفت:

بلی.

آن گاه امام علیه السّلام فرمود:

ما اهل بیت رسول خدا هستیم، و آیا این آیه قرآن را «إنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا»

یعنی؛ خداوند شما اهل بیت را از هر نوع گناه و آلودگی پاک

و منزّه گردانده است، را نیز خوانده ای؟

در این حال پیرمرد شامی دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خداوندا به تو پناه می برم،

خدایا توبه کردم، سال ها است که قرآن می خوانده ام و این چنین درک نمی کردم و امروز هدایت گشتم. (۳۲)

۲۴ – پذیرائی جنّیان از حاجیان

امام سجّاد، حضرت زین العابدین صلوات اللّه و سلامه علیه به همراه تنی چند از دوستان و یاران خویش عازم مکّه معظّمه گردید، در این بین، حضرت با بعضی از دوستان مقداری عقب تر و تعدادی نیز به همراه خدمه جلوتر حرکت می کردند.

آنهائی که جلوتر بودند، چون به محلّ عَسْفان – منزل گاه و استراحتگاه حاجیان – رسیدند، در گوشه ای خیمه زده و چادر برپا کردند. وقتی حضرت نزدیک آنها رسید فرمود:

چرا این جا بار انداخته اید! این جا محلّ سکونت آن دسته از جنّیانی است که از دوستان و شیعیان ما هستند؛ و بودن ما در این جا برای آنها موجب مزاحمت و ضرر می باشد.

اصحاب گفتند:

ما این موضوع را نمی دانستیم؛ و چون خواستند اسباب و وسائل خود را جمع کنند و از آن جا کوچ نمایند، ناگهان صدائی را شنیدند که گفت:

یا ابن رسول اللّه!

حرکت نکنید و همین جا بمانید، زیرا ما به وجود شما افتخار می کنیم.

سپس طبقی را فرستادند و گفتند:

دوست داریم میهمان ما باشید، و از آنچه برایتان فرستادیم تناول نمائید.

همین که اصحاب امام علیه السّلام، نگاه کردند، دیدند در گوشه ای از خیمه حضرت طبقی از انواع میوه های انگور، رطب، انار، موز و دیگر میوه ها قراردارد ولی کسی را ندیدند، بلکه فقط صدائی را می شنیدند و طبق میوه

ها را مشاهده می کردند. بعد از آن امام سجّاد علیه السّلام همراهان خود را دعوت نمود و همگی از آن میوه ها میل کردند؛ و پس از آن حرکت کرده و از آن مکان کوچ نمودند و به سمت مکّه معظّمه رهسپار شدند. (۳۳)

۲۵ - یادی از سخنان حضرت خضر

ابو حمزه ثمالی - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام است - حکایت کند:

روزی به همراه آن حضرت از مدینه طیّبه بیرون رفتیم، و چون به یکی از باغات در حوالی شهر مدینه رسیدیم، حضرت به من خطاب نمود و فرمود:

مدّت ها پیش، مثل همین روز کنار این باغ تکیه بر دیوار آن داده بودم و در فکر و اندوه قرار داشتم، که ناگاه مردی سفید پوش را دیدم در مقابل من ایستاده است و به صورتم نگاه می نماید.

پس از گذشت لحظاتی، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود:

چرا غمگین و اندوهناك هستی؟

آیا برای دنیا این چنین در فکر و اندیشه فرو رفته ای؟

اگر چنین است، بدان که دنیا برای عموم مخلوقات است، و افراد نیک و پست همه از آن بهره می برند.

گفتم:

خیر، غم و اندیشه من درباره دنیا نیست.

آن مرد اظهار نمود:

آیا برای آخرت غمگینی؟

آخرت وعده گاه حتمی برای همگان است و حکم فرمای آن روز، خداوند یکتا می باشد.

گفتم:

خیر، اندیشه و اندوه من درباره آخرت نیست.

گفت:

پس برای چه این گونه غمگین هستی؟

گفتم:

ناراحتی و اندوه من به جهت عبداللّه بن زبیر می باشد.

سپس آن مرد سفیدپوش تبسّمی نمود و فرمود:

آیا تا به حال کسی را دیده ای که اعتماد و توکّل بر خداوند رحیم نماید و آن گاه نااميد گردد؟

گفتم:

خیر.

فرمود:

آیا

تاکنون کسی را دیده ای که از خداوند چیزی را بخواهد و به آن دست نیابد؟

گفتم:

خیر.

سپس افزود:

و آیا کسی را دیده ای که از خدا بترسد و در زندگی پیروزمند و خوشبخت نباشد؟

گفتم:

خیر.

و بعد از بیان چنین سخنان حکمت آمیز، آن مرد سفیدپوش حرکت کرد و از آن جا رفت؛ و از نظرم غایب گشت. ابو حمزه ثمالی گوید:

امام سجّاد علیه السّلام در پایان سخن خویش فرمود:

آن مرد حضرت خضر نبیّ علیه السّلام بود. (۳۴)

۲۶ - خبر از غیب و شفای جنّ زدگی

مرحوم قطب الدّین راوندی، به نقل از حضرت باقرالعلوم علیه السّلام حکایت کند:

شخصی به نام ابو خالد کابلی مدّت زمانی را خدمت گذاری امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام نمود و چون به طول انجامید، جهت دیدار با مادر خویش از امام سجّاد علیه السّلام اجازه خواست که راهی شهر شام گردد.

امام علیه السّلام او را مخاطب قرار داد و فرمود:

ای ابو خالد! فردا مردی از اهالی شام - که معروف و ثروتمند می باشد - به همراه دخترش که دچار جنّ زدگی شده است، وارد مدینه خواهد شد. پدر این دختر به دنبال کسی می گردد که دخترش را معالجه و درمان نماید؛ پس تو نزد او می روی و اظهار می داری که من دخترت را معالجه می کنم و مقدار ده هزار درهم می گیرم.

چون فردای آن روز فرا رسید، مرد شامی وارد مدینه شد، ابو خالد کابلی طبق دستور امام علیه السّلام نزد وی آمد و گفت:

چنانچه ده هزار درهم به من بدهی، دخترت را معالجه و درمان می نمایم. پدر دختر هم قبول کرد و قول داد که چنانچه دخترش خوب و سالم شود آن مقدار پول

را بپردازد. ابو خالد کابلی نزد امام سجّاد علیه السّلام رفته و جریان را برای آن حضرت بازگو کرد.

پس حضرت به او فرمود:

مرد شامی بی وفایی می کند و پول را به تو نمی دهد؛ ولی با این حال، تو نزد دختر می روی و گوش چپ او را می گیری و می گوئی:

ای خبیث! علیّ بن الحسین می گوید:

هر چه زودتر از بدن این دختر خارج شو و او را رها کن. ابو خالد کابلی نیز پیام حضرت را به انجام رسانید و سپس دختر از آن حالت جنّ زدگی نجات یافت و بهبودی کامل خود را بازیافت.

اما همین که ابو خالد آن ده هزار درهم را مطالبه نمود، مرد شامی بدون پرداخت کمترین پولی او را از منزل خود بیرون کرد.

پس از آن، ابو خالد نزد امام زین العابدین علیه السّلام بازگشت و جریان را به طور مفصّل برای آن بزرگوار بازگو کرد.

حضرت در پاسخ فرمود:

گفته بودم که مرد شامی حیله و نیرنگ دارد و از پرداخت پول، امتناع می ورزد، ولی بدان که دخترش دو مرتبه به همین زودی دچار جنّ زدگی خواهد شد و پدرش نزد تو می آید.

پس موقعی که مراجعه کرد به او بگو:

چون به عهد خود وفا نکردی، چنین شده است؛ اکنون باید همان آن مبلغ را تحویل علیّ بن الحسین، زین العابدین علیه السّلام بده تا او را معالجه و درمان کنم و دیگر آن حالت جنّ زدگی باز نخواهد گشت. بنابر این مرد شامی به ناچار، آن مبلغ را تحویل امام سجّاد علیه السّلام داد؛ و ابو خالد نزد دختر آمد و همان سخن قبل را

در گوش چپ دختر بازگو کرد و افزود:

چنانچه برگردی، تو را به آتش قهر خداوند متعال می سوزانم.

امام محمّد باقر علیه السّلام افزود:

با این روش، دختر به بهبودی کامل رسید و نجات یافت و چون با پدرش به سمت شهر شام رفتند، پدرم حضرت زین العابدین علیه السّلام آن پول ها را تحویل ابو خالد کابلی داد و به او اجازه داد تا جهت دیدار مادرش راهی شهر شام گردد. (۳۵)

۲۷ – شادمانی فقیران در روز جمعه

ابو حمزه ثمالی حکایت کند:

در یکی از روزهای جمعه، هنگامی که نماز صبح را به امامت حضرت سجّاد علیه السّلام خواندیم، سپس حضرت روانه منزل خود شد.

و چون وارد منزل گردید، یکی از کنیزان خود را به نام سکینه صدا زد و فرمود:

امروز جمعه است، هر فقیر و مستمندی که مراجعه کند نباید دست خالی و ناامید برگردد.

من به حضرتش عرضه داشتم:

هر سائلی که مستحقّ نیست؟

فرمود:

می دانم؛ ولی می ترسم همان شخصی که ناامید شود، مستحقّ باشد و به جهت آن مورد عقاب و سخط قرار گیریم. همان طوری که حضرت یعقوب علیه السّلام، هر روز گوسفندی را قربانی می نمود و آن را به فقرا و نیازمندان صدقه می داد و مقداری از آن را نیز خود و خانواده اش مصرف می کردند. ولیکن غروب جمعه ای، یک نفر مؤمن روزه دارِ غریب، درب منزل حضرت یعقوب علیه السّلام آمد و گفت:

به من غریب گرسنه کمک کنید، جواب او را ندادند و آن غریب چندین مرتبه خواسته خود را تکرار کرد؛ و چون ناامید شد و شب فرا رسیده بود رفت و شکایت گرسنگی خود را با خداوند متعال بازگو کرد و بدون آن

که چیزی خورده باشد خوابید و فردای آن روز را نیز روزه گرفت.

در همان شب از سوی خداوند به یعقوب وحی نازل شد:

بنده ای از بندگان مرا ناامید گرداندی و موجب عقاب و سخط قرار گرفته اید.

ای یعقوب! محبوب ترین پیامبران من آنانی هستند که بر مستمندان محبّت و دلسوزی داشته باشند و آنها را در پناه خود قرار دهند و هر که بنده ای از بندگان مؤمن مرا ناامید کند مبتلا به عقوبت سختی خواهد شد، پس تو هم خود را آماده مصائب و مقدّرات گردان.

پس از بیان داستان مفصّل قصّه یعقوب و یوسف علیهماالسّلام، ابو حمزه ثمالی گوید:

به حضرت سجّاد علیه السّلام عرض کردم:

آن زمانی که حضرت یوسف به درون چاه افتاد چند ساله بود؟

در پاسخ فرمود:

نه سال داشت، گفتم:

فاصله منزل حضرت یعقوب تا شهر مصر چه مقدار مسافتی بوده است؟

جواب فرمود:

مسافتی معادل دوازده روز پیاده روی.

و سپس افزود بر این که حضرت یوسف زیباترین افراد زمان خود بود که مورد حسادت برادران خود قرار گرفت و سپس جریان به چاه افتادن و زندانی شدن و نابینا شدن پدرش یعقوب و وصال مجدّد را به طور مشروح بیان نمود، که در این داستان به ترجمه خلاصه ای از آن اکتفا شد. (۳۶)

۲۸ - خسارت بعضی از مردان در قیامت

حضرت ابو عبداللّه، امام جعفر صادق علیه السّلام حکایت نماید:

در مدینه طیّبه مردی بیکار و ولگرد وجود داشت که کارش جُک گفتن و خندانیدن افراد بود. روزی با خود گفت:

من همه را خندانده ام، مگر یک نفر به نام علیّ بن الحسین، امام سجّاد علیه السّلام را؛ و بالا خره یک روزی باید حیله ای برایش بسازم تا او و دیگر همراهانش را بخندانم.

پس روزی در

حالی که حضرت زین العابدین علیه السّلام به همراه دو نفر از دوستان خود از محلّی عبور می نمود، آن شخص شوخ مزاج آمد و عبای حضرت را از روی شانه هایش کشید و فرار کرد. دوستان حضرت او را دنبال کردند و عبای حضرت را از او پس گرفتند و در حالی که امام علیه السّلام کناری نشسته و در فکر فرو رفته بود عبای حضرت را تقدیم حضورش کردند.

امام علیه السّلام بعد از آن که عبای خود را گرفت و بر دوش انداخت، به آن دو نفر همراه خود فرمود:

این شخصی که این چنین کاری را مرتکب شد، چه کاره است؟

عرضه داشتند:

شخصی بی کار است، که با متلک و جُک گفتن مردم را می خنداند و از این راه امرار معاش کرده و زندگی خود را تامین می کند.

حضرت فرمود:

به او بگویید:

وای بر حال تو! مگر نمی دانی، روزی را در پیش داری که به حساب اعمال و گفتار رسیدگی خواهد شد؛ و در آن روز متوجّه خواهی شد که خسارت کرده ای و پشیمان خواهی گشت و دیگر قابل جبران نخواهد بود. (۳۷)

۲۹ - دعا برای سهولت زایمان گرگ

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود آورده است:

روزی امام سجّاد علیه السّلام، به سمت یکی از باغات خود در اطراف مدینه حرکت می کرد، در بین راه گرگی را دید که موهای بدنش ریخته بود با حالتی غمگین ناله می کرد و زوزه می کشید.

چون حضرت نزدیک گرگ رسید، فرمود:

بلند شو برو، من برایش دعا می کنم و إ ن شاء اللّه مشکلی نخواهد داشت.

پس گرگ حرکت کرد و رفت، شخصی که همراه امام علیه السّلام بود به حضرت

گفت:

جریان این گرگ چه بود؟

امام علیه السّلام فرمود:

گرگ می گفت:

من همسری دارم که در حال زایمان و در شدّت درد، ناراحت است به فریاد ما برس و چاره ای بیندیش که با سلامتی فارغ شود و من قول می دهم که ما و ذریّه ما آسیبی به شما و شیعیانتان نرسانیم؛ و من به او گفتم:

انجام می دهم، سپس گرگ با خاطری آسوده حرکت کرد و رفت. (۳۸)

۳۰ - دیگران را بهتر از خود و خانواده خود دانستن

امام حسن عسکری علیه السّلام به نقل از جدّ بزرگوارش، حضرت باقرالعلوم علیه السّلام حکایت فرماید:

روزی یکی از اصحاب به نام زُهَری در حالی که خیلی غمگین و افسرده خاطر بود، به محضر امام زین العابدین علیه السّلام وارد شد.

همین که امام علیه السّلام چشمش به او افتاد، فرمود:

چرا این چنین غمناک و ناراحت هستی؟

زُهَری اظهار داشت:

یا ابن رسول اللّه!

ناراحتی های بسیاری از سوی دوستان و آشنایان، یکی پس از دیگری بر من وارد شده است؛ و نسبت به موقعیّت کنونی من چشم طمع دوخته اند، دیگر با چه امیدی به دوستان خوش بین باشم.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

ای زُهَری! زبان خود را کنترل نما و هر سخنی را هر جا و پیش هرکسی مگوی؛ و چنانچه رعایت حال اشخاص را بنمائی، تمام افراد خاطر خواه تو خواهند بود.

زُهَری گفت:

یا ابن رسول اللّه!

من هیچ گاه از امکانات خود دریغ نکرده و به آنها کمک و احسان کرده ام.

حضرت اظهار نمود:

مواظب باش که خودخواهی و غرور تو را نگیرد، و دقّت نما، آنچه را که می گوئی دلنشین باشد، فکر نکن هر آنچه می شنوی زشت و باطل است، همیشه در کار و سخن دیگران اندیشه و توجّه نما و سعی

کن تا از خود سِعه صدر نشان دهی.

سپس امام علیه السّلام افزود:

هر کس در مسائل گوناگون زندگی و اجتماعی عقل خود را به کار نیندازد و با چشم و گوش بسته و با رکود فکری حرکت کند، سریع به هلاکت و ضلالت می افتد.

ای زُهری! چه می شود که مسلمانها را نیز همانند اعضاء خانواده ات حساب کنی، آنهائی که از تو بزرگتر هستند همچون پدر، آنهائی که کوچکترند چون فرزندانت؛ و آنهائی هم که هم سنّ و هم سطح خودت باشند همچون برادرانت به شمار آیند.

آیا دوست داری که در حقّ یکی از اعضا خانواده ات تجاوز و ظلمی شود؛ و یا گزندی به یکی از آنها وارد گردد؛ و آن که بی جهت آبرویش ریخته شود؟

اگر شیطان ملعون تو را وسوسه کند که بر یکی از مسلمانها برتری و فضیلت داری، دقّت کن آن که از تو بزرگتر است بگو او قبل از من ایمان آورده و بیش از من کار خیر و عمل صالح انجام داده است پس او بر من فضیلت و برتری دارد.

و اگر از تو کوچکتر باشد، بگو من بیش از او گناه و معصیت کرده و خطاکارم؛ و او از من بهتر و برتر می باشد.

و امّا آن که هم ردیف و هم سطح تو باشد، بگو من به گناهان خود مطمئنّ خواهم بود؛ ولی نسبت به او مشکوک هستم و یقین به گناه او ندارم پس من از او بهتر نیستم.

و چنانچه مسلمانها تو را تعظیم و احترام کنند، بگو آنها با معرفت و باادب هستند؛ و چنانچه تو را کوچک شمرند و تحقیرت کنند، پس بگو در اثر خلاف

های خودم می باشد و من خود را مقصّر در بی اعتنائی آنها نسبت به خودم می دانم.

و اگر در جامعه، این چنین معاشـرت کنی و با این روش و انـدیشه برخورد و حرکت نمائی، بهترین زندگی را خواهی داشت و دوستانِ پر محبّت و دلسوز تو بسیار خواهند شد، و دشمنان و مخالفین کمتری را خواهی یافت.

و بدان که بهترین مردمان کسی است که بیشترین خیر را به هم نوعان خود برساند گرچه هیچ خیری به او نرسیده باشد؛ و خود را از تمام افراد بی نیاز بداند و چشم داشتی به کسی نداشته باشد. (۳۹)

۳۱ - تواضع و فروتنی برای همه

امام جعفر صادق علیه السّلام حکایت نموده است:

هر گـاه حضـرت سـجّاد، امـام زین العابـدین علیه السّـلام می خـواست به همراه عـدّه ای مسـافرت رود، سـعی می کرد که او را نشناسند، همچنین شرط می نمود تا در تمام کارها همانند دیگر افراد شریک باشد و خدمت نماید.

در یکی از مسافرتهائی که حضرت با عدّه ای داشت؛ در بین راه، شخصی حضرت را شناخت و به همراهان حضرت گفت:

آیا او را می شناسید؟

گفتند:

نه، او را نمی شناسیم.

آن شخص گفت:

او حضرت زین العابدین، پسر امام حسین علیه السّلام است، پس همراهان دست و پای حضرت را بوسیدند؛ و عرضه داشتند:

ای پسـر رسول خـدا! خواستی مـا را به آتش جهنّم مبتلاـ گردانی، اگر مـا جسارتی به شـما می کردیم تا آخر عمر بـدبخت می شدیم، ای مولای ما! چرا چنین برخوردی نمودی و به طور ناشناس همراه ما آمدی؟

حضرت فرمود:

من یـک زمـانی بـا عـدّه ای که مرا می شـناختند، مسـافرت رفتم و آنـان به جهت رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله بیش از آنچه مستحقّ

بودم، به من کمک و خدمت کردند.

و الا ن هم ترسیدم مرا بشناسید و همانند آن دوستانم با من برخورد نمائید؛ و من نتوانم همانند دیگران در کارها مشارکت نموده و کمک نمایم و هچنین نتوانم وظایف خویش را انجام دهم. به همین جهت، مخفی بودن و ناآشنا بودنم در بین دوستان هم سفر برای من بهتر است. (۴۰)

همچنین طاووس یمانی گوید:

روزی شخصی را در مسجد الحرام، زیر ناودان کعبه الهی دیدم که سخت گریه می کند و ناله می زند، و با پرورگار خود مناجات می نماید.

چون از نماز و راز نیاز با پروردگار محبوب فارغ شد، جلو رفتم و به او نگاه کردم، متوجّه شدم که حضرت زین العابدین، امام سجّاد علیه السّلام است. نزدیک حضرتش رفتم و عرض کردم:

یا ابن رسول اللّه!

شما را در حال گریه و زاری دیدم، با این که سه فضیلت والا در وجود شما هست که دیگران محروم می باشند:

اوّل آن که تو فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستی.

دوّم آن که جدّت شفیع امّت در قیامت است.

و سوّم آن که رحمت الهی برای شما اهل بیت رسالت است.

حضرت فرمود:

ای طاووس!

امّا این که گفتی فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هستم، صحیح است؛ ولی آن موجب ایمنی من نخواهد شد، زیرا در قیامت خویشاوندی اثری ندارد.

همچنین شفاعت جدّم مرا فائده ای نمی بخشد، چون خداوند متعال فرموده است:

شفاعت. شامل کسانی می شود که خداوند از آنها راضی و خورسند باشد.

و امّا رحمت و لطف پروردگار طبق فرموده خودش شامل نیکوکاران و پرهیزکاران خواهد شد، و من خودم را جزء آنان نمی دانم. (۴۱)

۳۲ – خویشتن شناسی

مرحوم شیخ طوسی

رحمه اللّه علیه در کتاب خود آورده است:

روزی شخصی بر امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام وارد شد و عرضه داشت:

ای پسر رسول خدا! شب را چگونه و در چه حالتی سپری نمودی؟ و اکنون در چه حالتی هستی؟

حضرت در پاسخ چنین اظهار نمود:

شب را گذراندم و هم اکنون در حالتی می باشم که هشت چیز به دنبال من می باشند و مرا می طلبند:

۱ - خداوند متعال، که از من اطاعت و اجراء دستورات و انجام واجبات و وظایف را می طلبد.

۲ - پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله، که انجام مستحبّات و کارهای پسندیده را از من می طلبد.

۳ - عائله و خانواده ام، که از من نفقه و مایحتاج زندگی خود را درخواست دارند.

۴ - هوای نفس، که آرزوی رسیدن به خواسته های خود را دارد.

۵ - شیطان، که می خواهد مرا مطیع و فرمان بر خویش قرار دهد.

۶ - دو ملک مامور الهی، که در همه جا و همه حالات همراه من هستند و از من صداقت و درستکاری می خواهند.

۷ - ملک الموت و عزرائیل است، که هر لحظه ممکن است روح و جان مرا بگیرد.

۸ - و در نهایت قبر است، که در انتظار دریافت و تحویل بدن و جسم من به درون خود می باشد.

سپس امام علیه السّلام افزود:

اکنون حال کسی که در چنین حالات و در مقابل چنین طلبکارانی قرار گرفته است، چگونه می تواند باشد. (۴۲)

همچنین مرحوم قطب الدّین راوندی رحمه اللّه علیه - که قبر شریفش در وسط صحن مطهّر حضرت معصومه علیهاالسّلام می باشد - در کتاب خود آورده است:

حضرت باقرالعلوم علیه السّلام فرموده است:

روزی پدرم

امام سجّاد سلام اللّه علیه سخت مریض شد و در بستر بیماری قرار گرفت، پدرش امام حسین علیه السّلام ضمن عیادت از او اظهار داشت:

چه چیزی را اشتها داری؛ خواسته و نیازت چیست تا انجام دهم؟

حضرت سجّاد علیه السّلام چنین پاسخ داد:

می خواهم تکیه گاهم پروردگارم باشد، چون که او ناظر و شاهد احوال من می باشد؛ و اگر مصلحت من باشد مرا عافیت می بخشد، و من در هر حال راضی به رضایت و مقدّرات او هستم.

امام حسین به فرزندش، زین العابدین علیهماالسّلام فرمود:

احسنت، روش تو همانند حضرت ابراهیم علیه السّلام می باشد، هنگامی که در شدیدترین سختی های زندگی قرار گرفت و دشمنان او را بر بالای منجنیق بردند تا حضرتش را در آتش افکنند، جبرئیل علیه السّلام به کمک او آمد و اظهار داشت:

ای ابراهیم! چه خواسته ای داری، بگو تا برآورده کنم؟

در پاسخ اظهار داشت:

من در هر حال راضی به رضای خداوند متعال هستم؛ و او پناهگاه و تکیه گاه من می باشد، هرچه را او مصلحت بداند من در اختیار و تحت فرمان او هستم. (۴۳)

۳۳ - ارزش تعلیم خداشناسی و نبوّت و امامت

امام حسن عسکری علیه السّلام حکایت فرماید:

روزی شخصی به همراه مردی که مدّعی بود او قاتل پدرش می باشد، به محضر امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام وارد شد تا آن حضرت بین ایشان قضاوت نماید.

و چون حضور امام سجّاد سلام اللّه علیه رسیدند، پس از صحبت هائی که مطرح گردید آن مردِ متّهم، به قتل و گناه خود اعتراف کرد و گفت:

من پدر او را کشته ام.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

قاتل باید قصاص شود و پس از آن به فرزند مقتول پیشنهاد عفو و بخشش قاتل

را داد؛ ولی او نپذیرفت و تقاضای اجرای حکم قصاص را داشت.

در این هنگام، امام علیه السّلام فرزند مقتول را مورد خطاب قرار داد و اظهار داشت:

چنانچه خود را از قاتل بهتر و مهمتر می شناسی و معتقدی که بر او فضیلتی داری پس این جنایت را بر او ببخش و از گناهش درگذر.

در جواب گفت:

یابن رسول اللّه!

این قاتل بر من حقّ دارد و من مدیون او هستم ولیکن حقّی را که او بر عهده من دارد ارزش آن را ندارد که بخواهم از خون پدرم و از حکم قصاص دست بردارم و او را ببخشم.

حضرت فرمود:

منظورت چیست و چه می خواهی؟

گفت:

چنانچه او خودش مایل باشد، به جای قصاص با پرداخت دیه مصالحه می کنم و او را می بخشم.

امام سجّاد علیه السّلام سؤال نمود:

آن حقّی را که او بر تو دارد، چیست؟

گفت:

یا ابن رسول اللّه!

او مسایل اعتقادی توحید و معارف الهی، رسالت و نبوّت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، همچنین امامت و ولایت ائمّه و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام را به من آموخته و تلقین کرده است.

حضرت اظهار داشت:

آیا این حقّ، سبب بخشش نمی باشد و تو آن را سبک و ساده می پنداری؟!

و سپس حضرت افزود:

به خـدا سوگند! ارزش چنین حقّی از خون تمام انسانهای روی زمین - به جز از انبیاء و ائمّه علیهم السّـلام - بالاتر و برتر است؛ و اگر یکی از ایشان خونش ریخته شود، تمام دنیا ارزش جبران آن را نخواهد داشت. (۴۴)

۳۴ - رعایت حقّ مجلس و هم صحبت

حضرت صادق آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین حکایت فرماید:

در یکی از روزها، شخصی از مسلمانها به محضر مبارک امام

سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام وارد شد و پس از عرض سلام، به حضرت عرضه داشت:

ای پسر رسول خدا! در فلان مجلس با جمعی از دوستان نشسته بودیم، که شنیدیم شخصی نسبت به شما ناسزا می گفت و توهین می کرد و در بین صحبت های ناپسندش گفت:

علیّ بن الحسین علیهماالسّلام گمراه و بدعت گذار است.

امام زین العابدین سلام اللّه علیه، پس از شنیدن سخنان آن شخص، فرمود:

تو حقّ مجلس و همچنین حقّ کسانی را که با تو هم صحبت بودند، رعایت نکردی، چون سخنانی که در آن مجلس مطرح شده بود، امانت بود، چرا سخنان گوینده را از آن مجلس به بیرون منتقل کردی و اسرار او را فاش نمودی!؟ و تو حقّ مرا هم رعایت نکردی، چون چیزی که من از دیگران نسبت به خود نمی دانستم، فاش کردی و مرا در جریان آن قرار دادی.

و سپس آن حضرت افزود:

آیا نمی دانی که چنگال مرگ همه انسانها و نیز ما را می رباید؟!

و بعد از آن، همه ما زنده خواهیم گشت و در روز قیامت محشور خواهیم شد؛ و باید در میعادگاه و دادگاه عدل الهی پاسخ گوی اعمال و گفتار خویش باشیم، دادگاهی که خداوند متعال قاضی و حاکم آن خواهد بود.

و آن گاه امام علیه السّلام در ادامه فرمایشات و نصیحت های خود اظهار نمود:

پس سعی کن همیشه از سخن چینی و غیبت پشت سر دیگران اجتناب و دوری کنی؛ وگرنه همنشین سگان آتشین خواهی شد. (۴۵)

۳۵ - دعوت از آهو بر سفره دوستان

حضرت ابو جعفر، امام محمد باقر صلوات اللّه و سلامه علیه حکایت فرماید:

روزی پدرم، امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام به همراه

عدّه ای از دوستان به اطراف شهر مدینه، جهت تفریح و استراحت رفتند، که من نیز با ایشان همراه بودم.

چون سفره غذا گسترانیده شد و افراد آماده خوردن طعام شدند، ناگاه آهوئی در آن نزدیکی عبور کرد، پدرم امام سجّاد علیه السّلام خطاب به آهو کرد و فرمود:

ای آهو! من علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب هستم و مادرم فاطمه زهراء علیهاالسّلام، دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می باشد، نزدیک ما بیا و با ما هم غذا شو.

آن گاه، آهو جلو آمد و کنار سفره همانند دیگر دوستان نشست و مشغول خوردن غذا شد.

پس از گذشت لحظه ای، یکی از افراد اشاره ای کرد و آهو را ترساند؛ وقتی آهو خواست فرار کند، پدرم اظهار نمود:

آن حیوان را نترسانید چون که در پناه من قرار گرفته است و سپس به آهو خطاب کرد و فرمود:

نترس، تو در پناه من هستی و کسی با تو کاری نخواهد داشت.

و آهو با آسودگی خاطر مشغول خوردن غذا شد، که این بار یکی دیگر از افراد دستی بر پشت آهو کشید و آهو پا به فرار گذاشت. پدرم امام سجّاد علیه السّلام به کسی که دست بر کمر آهو کشید و آن را ترساند، فرمود:

تو مرا نزد آهو سبک و ضایع کردی و تو سبب شدی که آهو از ما سلب اعتماد کند.

و سپس افزود:

من دیگر با تو سخن نخواهم گفت و متوجّه باش که برای این حرکت ناشایسته ات ضرر خواهی دید.

و پس از مدّتی آن شخص با شتر خود به اطراف مدینه رفته بود، که شتر او فرار کرد و مردم هر چه کردند، نتوانستند

شتر او را به منزلش باز گردانند. (۴۶)

۳۶ – پروردگار خواب و دو شیر درّنده

مرحوم علاّ مه مجلسی به نقل از شیخ الطایفه مرحوم طوسی حکایت کند:

روزی حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام به عنوان انجام مراسم حجّ خانه خدا، عازم مکّه مکرّمه گردید.

در مسیر راه از شهر مدینه به مکّه، به بیابانی رسید که دزدهای بسیاری جهت غارت و چپاول اموال حاجیان و اذیّت و آزار ایشان، سر راه ایستاده و کمین کرده بودند.

همین که امام علیه السّلام نزدیک دزدان رسید، یکی از آن دزدها جلو آمد و راه را بر آن حضرت بست و منع از حرکت آن بزرگوار به سوی مکّه معظّمه گردید.

امام زین العابدین علیه السّلام با متانت و خون سردی به آن دزد خطاب نمود و اظهار داشت:

چه می خواهی؟ و به دنبال چه چیزی هستی؟

دزد پاسخ داد:

می خواهم تو را به قتل رسانده و آن گاه وسائل واموال تو را غارت کنم.

حضرت فرمود:

من حاضر هستم که با رضایت خود اموال و آنچه را که همراه دارم، با تو تقسیم کنم و با رضایت خویش نصف آنها را تحویل تو دهم. دزد راهزن گفت:

من نمی پذیرم و باید برنامه و تصمیم خود را، که گفتم اجراء کنم.

حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود:

من حاضرم از آنچه که به همراه دارم، به مقدار هزینه سفر خویش بردارم و بقیّه آن را هر چه باشد در اختیار تو قرار دهم. ولیکن دزد همچنان بر حرف خود اصرار می ورزید و با لجاجت پیشنهاد امام زین العابدین علیه السّلام را نپذیرفت.

پس چون حضرت چنین حالت و برخوردی را از آن دزد مشاهده نمود، از او سؤال نمود:

پروردگار و ارباب تو

کجاست؟

دزد پاسخ داد:

در حال خواب به سر می برد.

در این موقع حضرت کلماتی را بر زبان مبارک خود جاری نمود و زمزمه ای کرد که ناگهان دو شیر درّنده پدیدار گشتند؛ و به دزد حمله کردند و یکی سر دزد و دیگری پایش را به دندان گرفت و هر یک او را به سمتی می کشید.

سپس امام سجّاد علیه السّلام اظهار داشت:

تو گمان کردی که پروردگارت غافل است و در حال خواب به سر می برد؟!

و بعد از آن، امام علیه السّلام به سلامت و امنیّت به راه خود ادامه داد و به سوی مکّه معظّمه حرکت نمود. (۴۷)

۳۷ - ازدواج با چه خانواده ای

امام محمد باقر، پنجمین اختر ولایت صلوات اللّه و سلامه علیه حکایت فرماید:

در یکی از مسافرت هائی که پدرش، حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام به مکّه معظّمه داشت، زنی را از خانواده ای که سر و صدا و بضاعتی نداشت خواستگاری کرد؛ و بعد از آن، او را برای خود تزویج نمود. کی از همراهان حضرت به محض اطّلاع از این امر، بسیار ناراحت شد که چرا حضرت چنین زن بی بضاعتی را انتخاب نموده است؛ و شروع به تفحّص و تحقیق کرد تا بداند که این زن کیست و از چه خانواده ای بوده است.

چون به این نتیجه رسید که زن از خانواده ای گمنام و بی بضاعت است، فورا به محضر مبارک امام سجّاد علیه السّلام آمد و پس از اظهار ارادت، عرضه داشت:

ابن رسول اللّه!

من فدای شما گردم، این چه کاری بود که کردی؟

چرا با چنین زن بی بضاعتی، از چنین خانواده ای ازدواج نموده ای که هیچ شهرتی و ثروتی ندارند و حتّی برای مردم نیز

این امر، بسیار مسأله انگیز (۴۸) شده است. مام سجّاد صلوات اللّه علیه فرمود:

من گمان می کردم که تو شخصـی خوش فکر و نیک سیرت هستی، خداوند متعال به وسیله دین مبین اسلام تمام این افکار - خرافی و بی محتوا - را محکوم و باطـل گردانـده، و این نوع سـرزنش هـا و خیالات را ناپسـند و زشت شـمرده است. آنچه در انتخاب همسر برای ازدواج و زندگی مهمّ است، ایمان و تقوا - و پاکدامنی و قناعت - می باشد، و آنچه که امروز مردم به آن می اندیشند، افکار جاهلیّت است و ارزشی نخواهد شد. (۴۹) بنابراین مِلاک در شخصیّت زن؛ثروت، شهرت، مقام، تشکیلات زنـدگی، زیبائی و ... نیست؛ بلکه آنچه که به انسان ارزش می بخشـد و او را قابل شـراکت و هم زیستی می گرداند، ایمان به خدا و شعور انسانی و معنویش می باشد.

۳۸ - محبّت به اهل بیت تنها وسیله سعادت

ابن شهاب زُهری حکایت نماید:

در جنگ بین مسلمانان و رومیان، یکی از برادران ایمانی من - که به او علاقه بسیاری داشتم - کشته شد و شهید گشت؛ و من همواره افسوس می خوردم که چرا همراه او نبودم تا من هم با فداکاری، به فیض رفیع شـهادت نائل آیم. بی در عالم خواب او را دیدم، به او گفتم:

پروردگارت را چگونه یافتی؟ و با تو چه برخوردی داشته است؟

پاسخ داد:

خداونـد متعـال، به جهت شـرکت من در جنـگ و جهـاد با دشـمنان اسـلام، گناهان مرا مورد عفو و بخشـش خویش قرار داد. همچنین به جهت محبّت و علاقه ای که به حضـرت رسول و اهـل بیتش صـلوات اللّه علیهم داشـتم، مورد شـفاعت امام زمانم، حضرت علیّ بن

الحسین، زین العابدین علیه السّلام قرار گرفتم؛ و در بهشت درجات عالیه ای، عطایم گردید.

زُهری گوید:

در همان خواب به او گفتم:

من بیش از حدّ، افسوس می خورم که چرا همراه تو نبودم و شهادت شامل من نشده است؟!

ر پاسخ اظهار داشت:

تو در پیشگاه خداوند متعال، مقامی عالی و والاتری خواهی داشت. سؤال کردم:

چگونه و به چه سببی؟

من که کار شایسته ای انجام نداده ام! در جواب گفت:

تو در هر جمعه – حدّاقلّ – یک بار مولای خود حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام را ملاقات و زیارت می نمائی؛ همچنین جمال نورانیش را نگاه می کنی و بر محمّد و آل او صلوات می فرستی، نیز احادیث و سخنان آن بزرگوار را برای دیگران نقل می کنی، و امر به معروف و نهی از منکر انجام می دهی؛ خداوند متعال تو را از شرّ مخالفین و کینه توزان در پناه خود حفظ می نماید.

در همین حال از خواب بیدار شدم، و با خود گفتم:

این ها همه خواب است و اعتباری ندارد و دو مرتبه خوابیدم و همان دوست و برادرم بخوابم آمد و از من پرسید:

آیا درباره آنچه با تو گفتم و تو را از آن آگاه ساختم، شکّ داری؟

و سپس افزود:

مواظب باش که به خود هیچ شکّ و شبهه ای راه ندهی و آنچه را که شنیدی یقین و اطمینان داشته باش و این راز را برای کسی بازگو و مطرح نکن؛ و برای یقین و اطمینان بیشتر، حضرت سجّاد علیه السّلام نیز به آنچه با تو گفته ام خبر می دهد و تو را از آن آگاه می سازد.

پس چون از خواب بیدار شدم و نماز

صبح را به جا آوردم، شخصی نزد من آمد و گفت:

من از طرف امام علیّ بن الحسین آمده ام، آن حضرت با تو کار دارد، زودتر نزد حضرت بیا. به همین جهت، سریع بلند شدم و به سوی منزل سرور و مولایم رهسپار گشتم، همین که در محضر مبارک آن امام همام علیه السّلام شرفیاب شدم.

فرمود:

ای زُهری!

دیشب در عالم خواب برادر ایمانی تو به خوابت آمد و با تو چنین و چنان گفت - و تمام صحبت های آن دوست شهید را برایم بازگو نمود - و سپس افزود:

بدان آنچه را که او به تو خبر داده است، صحّت دارد و بر آن گفته ها ایمان و اعتقاد کامل داشته باش. (۵۰)

۳۹ - هم راز و هم ساز تهی دستان

امام محمّد باقر علیه السّلام فرموده است:

هنگامی که پدرم امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام به شهادت رسید و خواستم پیکر مطهّر او را غسل دهم، عدّه ای از اصحاب و اهل منزل را کنار جنازه آن حضرت احضار کردم.

چون بدن مقدّس حضرت برهنه و آماده غسل دادن شد، حاضران به مواضع سجده حضرت سجّاد علیه السّلام نگاه کردند، که در اثر سجده های طولانی، پوست پیشانی و سر زانو، کف پا و کف دستهایش سخت شده و پینه بسته بود، چون که او در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و سجده های بسیار طولانی انجام می داد.

و هنگامی که به پشت و سر شانه های پدرم امام سجّاد علیه السّلام نظر افکندند، اثراتی همانند جای طناب مشاهده کردند؛ و چون علّت آن را پرسیدند؟

در پاسخ ایشان گفتم:

قسم به خداوند! کسی غیر از من سبب آن را نمی داند و چنانچه پدرم زنده

می بود، هرگز رازش را فاش نمی کردم.

آن گاه امام باقر علیه السّلام افزود:

هر وقت مقداری که از شب سپری می گشت و اهل منزل می خوابیدند، پدرم وضو می گرفت و دو رکعت نماز می خواند؛ و سپس آنچه آذوقه در منزل موجود بود، جمع می نمود و در خورجینی می ریخت و آن را روی شانه اش می انداخت و از منزل بیرون می رفت و به سمت محلّه های فقیرنشین حرکت می کرد و آن محموله ها را بین بیچارگان و تهی دستان تقسیم می کرد.

و کسی هم او را نمی شناخت، فقط می دانستند کسی آمده و بین آنها چیزی تقسیم کرده است و هر شب منتظر او بودند و درب منازل خود را باز می گذاشتند تا سهمیّه شان را جلوی منزلشان بگذارد.

و این برآمدگی ها و کبودی هائی که بر سر شانه و پشت پدرم می باشد، اثرات همان حمل آذوقه برای تهی دستان و بیچارگان می باشد. (۵۱)

و همچنین حضرت صادق آل محمّد علیهم السّلام در جمع بعضی از اصحاب خود چنین فرمود:

امام سجّاد، حضرت علیّ بن الحسین علیهماالسّلام روزی در منزل خود نشسته بود، که ناگهان متوجّه شد که کسی درب منزل را می کوبد.

پس حضرت به کنیز خود فرمود:

برو ببین کیست؟ و چون کنیز پشت درب آمد، سؤال نمود:

کیست که درب منزل را می زند؟

جواب داده شد:

ما جمعی از شیعیان شما هستیم. کنیز برگشت و چون خبر را برای حضرت آورد،امام زین العابدین علیه السّلام سریع از جای خود حرکت نمود و با شتاب آمد و درب منزل را گشود؛ ولی همین که چشمش به آن افراد

افتاد، با افسردگی بازگشت و فرمود:

این ها دروغ گفتند که ما از شیعیان شما هستیم؛ زیرا وقار و هیبت ایمان در چهره ایشان دیده نمی شود! و نیز آثار عبادت و پرستش در جسم آنان آشکار نیست! همچنین اثرات سجده در پیشگاه خداوند، بر پیشانی آنها مشخّص نبود! و سپس امام سجّاد علیه السّلام افزود:

شیعیان ما با یک چنین علامت هائی شناخته می شوند، که بدن آنان رنجور بوده، پیشانی و چهره شان بر اثر کثرت سجده و عبادت در پیشگاه باری تعالی از نورانیّت خاصّی برخوردار می باشد. (۵۲)

۴۰ - سفارشات ارزنده در لحظات حساس

زُهری که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام است، گوید:

در آخرین لحظات عمر شریف امام سجّاد علیه السّلام به محضر مبارکش شرفیاب شدم، همین که کنار حضرت نشستم مقداری نان و سبزی کاسنی آوردند، حضرت خطاب به من کرد و فرمود:

میل کن. اظهار داشتم:

یابن رسول اللّه!

غذا خورده ام و میل ندارم.

حضرت فرمود:

از آن میل نما، که آن سبزی کاسنی است و روی هر برگش قطره ای از آب بهشت ریخته و شفای هر دردی است. زُهری گوید:

سپس آن طبق غذا را بردند و مقداری روغن آوردند، حضرت فرمود:

از این روغن استفاده کن.

عرض کردم:

نیازی به آن ندارم.

فرمود:

این روغن بنفشه است و خواصّ بسیاری در آن هست و بر تمامی روغن ها برتری دارد.

در همین بین فرزند امام سجّاد، حضـرت باقرالعلوم علیهماالسّلام وارد شد؛ و آن دو بزرگوار مدّتی با یکدیگر راز گفتند و من تنها یک جمله از صحبت ایشان را متوجّه شدم که فرمود:

پسرم! خوش اخلاق و خوش برخورد باش.

و من احساس کردم که حضرت مشغول سپردن اسرار امامت به

فرزند خود می باشد؛ پس کمی جلوتر رفته و عرضه داشتم:

مولای من! اگر پیش آمدی شود، بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟

امام سجّاد علیه السّلام اشاره به فرزندش نمود و اظهار داشت:

به این پسرم، محمّد علیه السّلام که او جانشین و وارث من می باشد، او مخزن علوم و اسرار الهی است، او باقرالعلوم می باشد.

عرض کردم:

معنای باقرالعلوم چیست؟

فرمود:

به همین زودی دانشمندان و دوستان ما گرد او تجمّع می نمایند و او تمام علوم و فنون را تشریح و تفسیر می نماید.

پس از آن، حضرت، فرزندش را برای انجام کاری بیرون فرستاد وچون بازگشت به حضرت عرض کردم:

چرا به فرزند بزرگ خود وصیّت ننمودی؟

فرمود:

امامت به کوچکی و بزرگی سنّ و سال نیست، بلکه رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله، این چنین ما را از لوح مکتوب آگاه ساخته است.

گفتم:

اوصیاء و خلفاء حضرت رسول چند نفر می باشند؟

حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود:

آنچه در صحیفه و لوح یافته ام، تعداد اوصیاء دوازده نفر هستند، که اسامی آنها با خصوصیّاتشان ثبت شده است.

و سپس افزود:

از صُلب هفتمین فرزندم محمّد باقر، دوازدهمین خلیفه و حجّت خدا به نام مهدی (عجّ) متولّد خواهد شد. (۵۳) و امام سجّاد علیه السّلام همچون دیگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام از شرّ خلفاء و سلاطین جور در امان نبود؛ بلکه هر روز و هر لحظه مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفت.

و در نهایت، توسّط هشام بن عبدالملک مروان به وسیله زهر، مسـموم گردید، و چون به فیض عظمای شـهادت نائل آمد، بدن مطهّر و مقدّسش توسّط فرزندش امام محمّد باقر علیه السّلام تجهیز و

غسل داده شد؛ و پس از تکفین و إقامه نماز، در قبرستان بقیع، در جوار قبر شریف عمویش امام حسن مجتبی علیه السّلام دفن نمود.

«صَلَواتُ اللّه و سَلامُهُ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ اسْتُشْهِدَ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّا.»

در رثای چهارمین اختر فروزنده ولایت

در سوگ زین العابدین، زهرا نشسته

تیر غم از داغش بر این دل ها نشسته

سید السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا

از دیدگان یاران، اشک جاری ز داغش

سوزم برای قبر بی شمع و چراغش

سید السّاجدین، شد فدا بهر دین، واویلا واویلا

ای من فدای قبر بی نام و نشانت

خواهم که تا سایم جبین بر آستانت

سید السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا

کویَش چرا بی زائر و بی سایبان است

قبر غریبش وعده گاه عاشقان است

سیّد السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا

در رثای شهدای بقیع

در جهان، هم شان و همتایی، کجا دارد بقیع

چون که یک جا، چار محبوب خدا، دارد بقیع

نور چشمان رسول (ص) و پور دلبند بتول

صادق و سجّاد و باقر مجتبی، دارد بقیع

خلق شد عالم، ز یُمن خلقت آل عبا

یک تن از پنج تن آل عبا، دارد بقیع

همدم دلدادگان و محرم محراب راز

هست زین العابدین، بنگر چه ها دارد بقیع

حاصل آیات قرآن، باقر علم رسول

وارث فضل و کمال انبیاء، دارد بقیع

صادق آل محمّد (ص)، ناشر احکام حقّ

دین و دانش را، رئیس و پیشوا دارد بقیع

در نظر آید زمین، بر چرخ سنگینی کند

بسکه خاکش گوهر سنگین بها دارد بقیع

گرچه تاریک است و در ظاهر ندارد یک چراغ

همچو ایوان نجف نور و صفا دارد بقیع

سر به دیوارش نهد هر کس از این جا بگذرد

در سکوتش، ناله ها و گریه ها دارد بقیع

می کند محکوم ظالم را، به هر دور و زمان

گفته ها با زائران آشنا دارد بقیع

ناله ام البنین، با اشک زهرا همدم است

در غبار غم جمال کربلا دارد بقیع

– پنج درس آموزنده سعادت بخش

۱ – مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود آورده است:

امام سجّاد صلوات اللّه علیه چون نماز صبح را به جا می آورد؛ در جایگاه خود می نشست و دعا می خواند تا موقعی که خورشید طلوع نماید؛ و پس از طلوع خورشید، دو رکعت نماز برای سلامتی خود و افراد خانواده اش می خواند و سپس مختصری می خوابید.

و چون از خواب بیدار می شد، دندانهای خود را مسواک می نمود و بعد از آن مشغول صرف صبحانه می گردید. (۵۴)

۲ – مرحوم کلینی، به نقل از حضرت صادق آل محمّد علیهم السّلام حکایت فرماید:

هرگاه یکی از دامادهای امام

سجّاد علیه السّلام داخل منزل وی می گردید و بر حضرتش وارد می شد، امام سجّاد علیه السّلام عبای خود را از دوش بر می گرفت و برای او پهن می نمود تا روی آن بنشیند.

و سپس به داماد خود می فرمود:

خوش آمدی، که تو هم تامین کننده هزینه های خانواده خود و هم، نگه دارنده ناموس خود از شرّ هواهای نفسانی و اجانب هستی. (۵۵)

۳ - روزی امام سجّاد علیه السّلام مشغول خواندن نماز بود، که در بین نماز عبای آن حضرت از روی شانه اش افتاد و حضرت بدون کمترین توجّهی نسبت به آن، با همان حالت به نماز خود ادامه داد.

چون از نماز فارغ شد یکی از اصحاب آن حضرت جلو آمد و اظهار داشت:

یا ابن رسول اللّه!

چرا هنگامی که عبا از روی شانه شما افتاد، بدون توجّه به آن، به نماز خود ادامه دادی!؟

امام علیه السّلام فرمود:

این چه اعتراضی است که مطرح می کنی!؟ آیا می دانی من در حال نماز، در مقابل چه کسی قرار داشتم؛ و با چه کسی سخن می گفتم؟

آیا توجّه نداری، هر مقداری که از نماز با خلوص و توجّه کامل به خداوند متعال باشد به همان مقدار مقبول درگاه الهی قرار می گیرد.

آن شخص گفت:

پس وای بر حال ما، که بیچاره هستیم.

و حضرت فرمود:

از لطف و رحمت پروردگار مهربان ناامید نباشید، چون خداوند متعال به وسیله نمازهای نافله، نواقص نماز را تکمیل و جبران می نماید. (۵۶)

۴ - روزی شخصی حضرت سجّاد علیه السّلام را تعریف و تمجید کرد و اظهار علاقه شدیدی نسبت به آن حضرت داشت.

امام علیه السّلام فرمود:

خداوندا

به تو پناه می برم از این

که مبادا دیگران مرا دوست بدارند، در حالی که تو مرا دشمن داشته باشی.

همچنین حکایت کرده اند:

روزی که عید عرفه بود، آن حضرت از محلّی عبور می نمود، عدّه ای را مشاهده کرد که در حال گدائی بودند و از این و آن تقاضای کمک می کردند.

حضرت با حالت تعجّب به آنها نگاهی نمود و فرمود:

وای بر شما، که در مثل چنین روزی - روز عرفه - از غیر خداوند متعال، کمک می طلبید و چشم امید به دیگران بسته اید. (۵۷)

۵ - مرحوم کلینی رحمه اللّه علیه در کتاب شریف کافی آورده است:

شخصی به نام سعید بن مسیّب حکایت کند:

روزی به محضر مبارک امام سجّاد علیّ بن الحسین علیهماالسّلام وارد شدم در حالتی که آن حضرت مشغول خواندن نماز بود، پس چون نماز خود را به پایان رساند، شخصی درب خانه را زد.

حضرت فرمود:

سائلی - گدائی - آمده است و تقاضای کمک دارد، او را ناامید مگردانید. (۵۸)

پاورقی ها

۱- فهرست نام و مشخّصات بعضی از کتابهائی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوّم این مجموعه نفیسه موجود می باشد.

۲- اشعار از شاعر محترم آقای دکتر رسا.

۳- میلاد با سعادت آن حضرت طبق تاریخ شمسی به ترتیب بالا چنین است:

۲۱ آذر ماه، سال ۳۵، یا ۶ بهمن ماه، سال ۳۷.

۴- نام و لقب مبارک آن حضرت به عنوان امام علیّ، زین العابدین علیه السّلام به عدد حروف ابجد کبیر چنین می باشد: ۱۱۰، ۲۳۵.

۵- تاریخ شهادت آن حضرت به تاریخ شمسی به ترتیب بالا چنین می شود:

۲۹ مهرماه یا ۱۲ آبان، سال ۹۱ یا سال ۹۲.

۶- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته

شده است از:

اصول کافی: ج ۱

تهذیب الا حکام: ج ۶

کشف الغمّه: ج ۱

تاریخ اهل البیت علیهم السّلام

إ علام الوری: ج ۱

اعیان الشیعه: ج ۱

مجموعه نفیسه

بحار الا نوار: ج ۴۶ و ۸۸

مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲

تذکره الخواصّ

عیون المعجزات

جامع المقال طریحی

دعوات راوندی

مستدرک الوسائل

الفصول المهمّه ابن صبّاغ و ...

۷- تلخیص از اصول کافی: ج ۱/ص ۴۶۶

عیون اخبار الرّضا علیه السلام:

ج ۲، ص ۱۲۸

ارشاد مفید: ص ۱۶۰

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۸ و ص ۱۳.

۸- در احادیث شریفه وارد شده است:

ملائکه به هر شکلی غیر از سگ و خوک در می آیند، ولی شیطان و جنّی ها می توانند به هر شکلی حتّی سگ و خوک در آیند.

۹- هدایه الکبری حضینی: ۲۱۴، س ۱۱

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۵۸، ح ۱۱

به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

۱۰- بحار الا نوار: ج ۴۶، ص ۵۲، ح ۱۰.

۱۱- کافی: ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۵

احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۸۵.

۱۲- استبصار شیخ طوسی: ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۶۶۶/۳.

۱۳- اکمال الدّین شیخ صدوق: ص ۳۱۹، ح ۲

احتجاج مرحوم طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۸۸.

۱۴- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱۷۹.

حسن بصری باعث گمراهی عدّه زیادی شده است که تحقیق و بررسی آن در این نوشتار مقتضی نیست.

۱۵- خصال مرحوم شیخ صدوق: ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۴.

۱۶- اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۶.

۱۷- بحار الا نوار: ج ۴۵، ص ۱۳۱، ح ۲۱

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۲۸۴.

۱۸- الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۱۹۴

مجموعه نفیسه: ص ۲۰۹

بحار الا نوار: ج ۴۶، ص ۱۲۰، ح ۱۱.

۱۹- إثبات الهداه: ج ۳، ص ۱۹، ح ۳۸.

۲۰- مستدرک الوسائل: ج

۶، ص ۲۰۹، ح ۸

احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۱۸۶.

۲۱- سوره آل عمران: آیه ۱۳۴.

۲۲- ارشاد شیخ مفید: ص ۱۴۵

اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۴۳۳.

۲۳- کافی: ج ۴، ص ۲۲۲

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۱۵.

۲۴- جامع الاحادیث الشّیعه: ج ۵، ص ۴۲، ح ۵۰

بحارالانوار: ج ۸۱، ص ۲۴۵، ح ۳۶.

۲۵- علل الشّرایع مرحوم شیخ صدوق: ص ۲۳۱، ح ۵.

۲۶- کشف الغمّه مرحوم إربلی: ج ۲، ص ۳۷۶.

۲۷- مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۴۶۶، ح ۱۹

کامل الزیارات: ص ۱۰۷، ح ۲.

۲۸-اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۴.

۲۹- فروع کافی: ج ۵، ص ۲۲، ح ۱.

۳۰- روضه کافی: ص ۲۳۸

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۳۷، ح ۲۹.

۳۱- بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۰

امالی صدوق: ص ۴۵۳

الخرائج و الجرائح مرحوم راوندی: ج ۲، ص ۷۰۸، ح ۳.

۳۲- احتجاج مرحوم طبرسی: ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۷۲.

۳۳- الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۱۰.

۳۴- بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۴۵

به نقل از خرائج و جرائح مرحوم راوندی.

۳۵- الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۷

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۳۱ ح، ۲۴.

۳۶- علل الشّرائع: ص ۴۵، ح ۱

تفسیر عیّاشی: ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۵.

۳۷- امالی شیخ مفید: ص ۲۱۹، ح ۷.

۳۸- الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۵۸، ح ۹.

۳۹- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۹۱.

۴۰- وسائل الشّیعه: ج ۱۱، ص ۴۳، ح ۲

اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۵

عیون اخبار الرّضا علیه السلام:

ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۱۳.

۴۱- بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۱۰۱، ح ۸۹.

۴۲- اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۴۵.

۴۳- اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۵

مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۱۶.

۴۴- احتجاج طبرسی: ج

۲، ص ۱۵۶، ح ۱۹۰

به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام:

ص ۵۹۶.

۴۵- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۱۸۳.

۴۶- إثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰.

۴۷- امالی شیخ طوسی: ص ۶۰۵

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۴۱، ح ۳۶.

۴۸- چون جوّ عمومی آن زمان بر این بود که همسر باید از خانواده ای انتخاب شود که اهل ثروت و مقام و شهرت باشد و خانواده های بی بضاعت و آرام را کسی به سراغشان نمی رفت. و احتمالاً حضرت سجّاد علیه السّلام با این حرکت، نوعی مبارزه فرهنگی و اجتماعی انجام داده است.

۴۹- کتاب زهد حسین بن سعید کوفی اهوازی: ص ۵۹، ح ۱۵۸.

۵۰- الثّاقب فی المناقب: ص ۳۶۲، ح ۳۰۱.

۵۱- مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۱۸۲، ح ۶.

۵۲- مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۴۶۸، ح ۶

صفات الشّیعه صدوق: ص ۲۸، ح ۴۰.

۵۳- بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۳۳، ح ۱.

۵۴- دعوات راوندی: ص ۷۱، و مستدرک الوسائل: ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۳.

۵۵- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۸.

۵۶- دعائم الا سلام: ج ۱، ص ۱۵۸

مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۲۹.

۵۷- بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۶۲.

۵۸- کافی: ج ۴، ص ۱۵، ح ۴

حلیه الابرار: ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۵.

۵۹- تحف العقول: ص ۲۰۴

بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۱، ح ۳.

۶۰- تحف العقول: ص ۲۰۴

بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۰، ح ۳.

۶۱- مشکاه الا نوار: ص ۱۷۲

بحارالانوار: ج ۶۶، ص ۳۸۵، ح ۴۸.

۶۲- مشکاه الا نوار: ص ۲۴۶

بحارالانوار: ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۵.

۶۳- تحف العقول: ص ۱۸۶

بحارالانوار: ج ۷۱، ص ۱۲، ح ۲.

۶۴- تحف العقول: ص ۲۰۳

بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۹،

ح ۳.

۶۵- تحف العقول: ص ۲۱۰

بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳.

۶۶- تحف العقول: ص ۲۰۱

بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳.

۶۷- مشکاه الا نوار: ص ۲۳۲، س ۲۰

بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۵۰، ح ۷۷.

۶۸- مشکاه الا نوار: ص ۱۶۶، س ۳.

شعر

ولادت

برج کمال

(فؤاد کرمانی)

چو خورشید جمالش مشرق از برج کمال آمد

خدا را شد جلوه گر بر خلق اشراق جمال آمد

شد از برج عبودیت عیان شمس ربوبیّت

تجلّی جمال آن جا تجلّی جلال آمد

ز مشرق تافت بدری مشرق اندر لیله القدری

که شمس طلعتش تمثال وجه بی مثال آمد

عیان بر ممکنات از نور واجب شد یکی ممکن

که چون او ممکنی در بینش ممکن محال آمد

ز بستان امامت خاست سروی معتدل قامت

که ظلش عقول انبیا را اعتدال آمد

به سیمای حُسن دهر از حسین آورد فرزندی

که احسن احسن از جان آفرینش بر خصال آمد

توان در صبر و حلمش یافت علمش را که در عالم

کمال علم آن دارد که حِلمش را کمال آمد

روا باشد گرش در رتبه شمس الاولیا خوانم

که در چرخ عبودیت جمالش بی همال آمد

نبی را رَفرَف آمد توسن معراج و این شر را

به سیر ناقه تا معراج احمد انتقال آمد

چو معراج محمّد (صلی الله علیه و آله) نیستی بود از تعیین ها

به معراج این علی را با محمّد (صلی الله علیه و آله) اتصال آمد

چنان در نیستی معراج کرد آن شاه لاهوتی

که این خرگاه هستی همچو گردش از بغال آمد

از آن روز سید آمد ساجدین را نزد مشتاقان

که در لیل و نهارش سجده کردن اشتغال آمد

اگر خواهی ز حالش بو بری بنگر در آثارش

که اهل حال را بویی ز حالش از مقال آمد

بنوش از جام توحید کلامش گر

عطش داری

که جان تشنه کامان زنده زین آب زلال آمد

هر آن کو عبد حق گشت مرآت جمال حق

خدا را اندر او بنگر که مرآت جمال آمد

مرا دیدار یزدان تا ابد دیدار او باشد

که این چهره از ازل مرآت حسن لایزال آمد

«فواد» اندر دو عالم از تو دیدار تو می خواهد

که از فضل توانش هم این لسان و این سؤال آمد

بال من پر شد

پر من بال و بال من پر شد

پر و بالی زدم کبوتر شد

سحر پنجم عبادت بود

کوچه های خدا معطر شد

مردی از سمت ابرهای دعا

آمد و خشکی لبم تر شد

آمد و با خودش کتاب آورد

او امام آمد و پیمبر شد

مردی از سمت آفتاب آمد

با مفاتیح مستجاب آمد

آمده تا مرا تکان بدهد

چشم گریان به این و آن بدهد

به روی پشت بام سحر

یا صدای خدا اذان بدهد

بشکند میله قفس را تا

بال ما را به آسمان بدهد

با خودش نر مصحف آورده

تا خدا را به ما نشان بدهد

به نگاهش دخیل می بندیم

تا مناجات یادمان بدهد

ای مسیح سبز نجات

بر مناجات کردنت صلوات

ای مناجات ای نسیم دعا

راه نزدیک ما به سمت خدا

ای که دریا کنار تو قطره

قطره با یک نگاه تو و دریا

نذر سجاده قدیمی توست

چهارمین رکعت نوافل ما

ای امام ای علی دوم من

ای امام چهارم دنیا

مرد شب زنده دار سجاده

مرد محراب التماس دعا

از تو بوی نماز می آید

بوی راز و نیاز می آید

مادرت آفتاب حجب و حیاست

شرف و شمس سید الشهداست

مایه آبروی ایران است

افتخار همیشه شامل ماست

از تو و مادر تو این دل ما

عاشق خانواده زهراست

یک سفر پیش ما نمی آیی

وطن مادری تو اینجاست

تو عجم زاده ای تو فامیلی

پس حرم سازی ات به گردن ماست

تو در این سرزمین گل کاری

به خدا حق

آب و گل داری

بی تو سجاده ای اگر هم بود

فرش رسوایی دو عالم بود

بی تو یا حرفی از بهشت نبود

یا که جنت همان جهنم بود

خطبه های گلوی زخمی تو

انعکاس غروب ماتم بود

تو اگر خطبه ای نمی خواندی

خانه هامان بدون پرچم بود

تو اگر روضه ای نمی خواندی

سال ما بی محرم بود

یمن میلادت

مدینه میخندد، ز یمن میلادت

نشسته بر لبها، سرود زیبایت

حسین زند بوسه، هماره بر رویت

چو آسمان ریزد، ستاره بر کویت

خوش آمدی سجاد علیه السلام

تو ماه تابانی، تو جان جانانی

رسیده ای از راه، خوش آمدی مولا

بیا گل زهرا، نظر نما بر ما

نشسته بر لبها، ذکر علی جانم

خوش آمدی سجاد علیه السلام

عزیز زهرایی، امید دلهایی

به ما گنهکاران، شفیع فردائی

به خوبی گلها، به لاله صحرا

به مادرت زهرا، عیدی بده بر ما

خوش آمدی سجاد علیه السلام

به لطف بی همتا، دوباره شد پیدا

گلی ز گلزار فاطمه زهرا علیه السلام

خوش آمدی سجاد علیه السلام

میلاد امام چارمین

(طایی)

جشن میلاد امام چارمین آمد پدید

روز وجد مؤمنات و مؤمنین آمد پدید

درّه التّاج فضیلت جوهر علم لدن

حضرت سجّاد زین العابدین آمد پدید

یک فلک مجد و کرامت یک جهان اجلال و فر

در رخ انسان به چهره دلنشین آمد پدید

یک جهان تسلیم یک عالم رضا یک دهر فضل

آسمانی آفتابی بر زمین آمد پدید

فُلک دریای ولایت موج اقیانوس فضل

خازن علم الهی، قطب دین آمد پدید

نور چشم خامس آل عبا زین العباد

شافع عصیان به روز واپسین آمد پدید

عرشیان انگشت عبرت بر دهان دارند از آن

کاین چنین گوهر چه سان از ماء و طین آمد پدید

عابدین را گاه رنج آرام جان آمد زره

ساجدین را روز غم یار و معین آمد پدید

آن چه را می جست دل در آسمانها قرن ها

در زمین آن مقتدای آن و این آمد پدید

چرخ هستی را چنان شمس الضّحی آمد عیان

بحر ایمان را چنین دُرّ ثمین آمد پدید

مجمع البحرین دانش، مخزن الاسرار حقّ

فیض سرمد، متن قرآن مبین آمد پدید

کاخ ایمان را از او رکنی رکین شد آشکار

ملک هستی را از او حصنی حصین آمد پدید

وارث تخت «سلونی» تاجدار «هل اتی»

حضرت

طاها جناب یا و سین آمد پدید

از پی آوردن تبریک میلادش ز عرش

باز گویا در زمین روح الامین آمد پدید

بازگو «طایی» برای میمنت بر شیعیان

روز میلاد امام چارمین آمد پدید

فردوس برین

(سروش اصفهانی)

ماه فروردین فراز آمد ز فردوس برین

گلستان را کرد در بر، حلّه های حور عین

ارغوان سرمایه بگرفته است از کان بدخش

یاسمین پیرایه بگرفته است از درّ ثمین

بانگ چنگ رامتین آید همی از نای مرغ

دارد اندر نای گویی مرغ، چنگ رامتین

نیستند ار بلبل و صُلصُل چو من عاشق چراست

بانگ صلصل صبر سوز و ناله بلبل حزین

بگذری چندان که در هامون بنفشه است و سمن

بنگری چندان که در بستان گل است و یاسمین

مرغ اشعار فرزدق کرده پنداری ز بر

در ثنای خواجه سجّاد زین العابدین

وارث پیغمبر و حیدر، علی بن الحسین

چیست میراثش علوم اوّلین و آخرین

معنی رکن و مقام و صورت خیر الانام

زاده شُبّیر فرزند امیرالمؤمنین

همچو عمّ خود حلیم و همچو باب خود صبور

مرتضی آسا جواد و مصطفی آسا امین

چون به محراب اندرون بگریستی از بیم حق

آمدی رضوان و بستردی سرشکش زآستین

پیشوای چارمین است و به محراب اندرون

تافتی رویش چو خورشید از سپهر چارمین

این شنیدستی که در محراب طاعت خویش را

اژدهاآسا بدو بنمود ابلیس لعین

خواجه نندیشید و روی از قبله طاعت نتافت

کش ندا از غیب آمد «انت زین العابدین»

کرد داود پیمبر نرم آهن را به دست

او به پند و موعظه دل های سخت آهنین

گر بگویم برترست از موسی عمران رواست

کاین نترسید و بترسید او ز ثعبان مبین

حبّ او حصن حصین است و ز خشم کردگار

گشت ایمن آن که آمد اندرین حصن حصین

بس که زانو با جبین در سجده پیش حق بسود

سوده شد مانند زانوی هیونانش جبین

ای فروغ

دیده پیغمبر و حیدر که هست

بغض تو نار جحیم و حبّ تو ماءِ معین

با محبّان تو رضوان گوید اندر روز حشر

هذه جناتُ عَدْن فَادخلوها خالدین

نازش شُبّیریان بر دوده شبَّر ز توست

ورنه شُبّیر و شَبَر هر دو همالند و قرین

شهریاران عجم را زین سپس تا رستخیز

از تولّای تو باشد شوکت اسلام و دین

روح دعا می آید

(ثابت)

امشب ای اهل دعا روح دعا می آید

پسر خامس اصحاب کسا می آید

مؤمنین گرد هم آیید به محراب دعا

صف ببندید که مولای شما می آید

سر تسلیم به پایش بگذارید همه

که زره صاحب تسلیم و رضا می آید

سجده شکر به درگاه خداوند آرید

که زره راهبر و راهنما می آید

مؤمنین هیچ مباشد در این در نومید

پرده پوش گنه و جرم خطا می آید

آن خدا جوی که چون پای به محراب نهد

طاق محراب به ببرش گشته دو تا می آید

آنکه بگرفته لقب سید سجاد لقب

امشب از غیب به تأیید خدا می آید

آنکه از جای کند ریشه طغیان یزید

آنکه حق را کند از خدعه جدا می آید

آنکه بیند به صف کرب و بلا روی زمین

پیکر بی سر شاه شهدا می آید

آنکه سائل نرود از در او بی حاجت

فیض بخشنده به هر شاه و گدا می آید

دست ثابت مکش از دامن او صبح و مسی

چونکه آن صاحب او رنگ ولا می آید

شهادت

غم و رنج

(محسن حافظی)

مدینه من بسی درد و غم و رنج و محن دیدم

نبیند هیچ کس این روزهایی که من دیدم

مدینه گو: حسینت کو که تا گویم به دشت خون

تن صد چاک او بر خاک، بی غسل و کفن دیدم

مدینه شد بهار ما خزان در دامن صحرا

کنار یکدگر پژمرده یاس و یاسمن دیدم

مدینه گو: چرا عباس را همره نیاوردی

که تا گویم جدا دست علم گیرش ز تن دیدم

اگر گویی کجایند اکبر و اصغر، دهم پاسخ

که من آن غنچه و گل، چیده در صحن چمن دیدم

مدینه شام رفتم کوفه رفتم کربلا رفتم

به هر جا رو نهادم بحر غم را موج زن دیدم

مدینه در کنار تربت گل های عاشورا

هزاران بلبل خوش نغمه

را غرق محن دیدم

مدینه با چراغ آه می آیم به سوی تو

که من در بزم خون، خاموش شمع انجمن دیدم

به طبع «حافظی» افروختم صد شعله سوزان

چو او را سوز و شور و حال در ساز سخن دیدم

تن تبدار من

سید رضا مؤید

لاله سرخ شهادت تن تبدار من است

چشمه فیض خدا چشم گهر بار من است

حافظ خون پیام شهدای ره دین

لب گویای من و دیده خونبار من است

داغ یک دشت شهید و غم یک دشت اسیر

این همه بار گران بر تن بیمار من است

پای در سلسله ودست به دامان وصال

دشمن از بی خردی در پی آزار من است

دشمنم بسته به زنجیر ولی غافل از آن

که بر انداختن ریشه او کار من است

تا بر اندازی بنیاد ستم می جنگم

اشک من منطق من حربه پیکار من است

پرچم نهضت خونین شهیدان خدا

گرچه بر دوش من و عمه افکار من است

صبر را بین که در این مرحله از وادی عشق

سخت بیمارم و او باز پرستار من است

آنکه در کرب و بلا بود انیس پدرم

در ره شام بلا مونس و غمخوار من است

در کنار شهدا جان مرا باز خرید

عمه ام بعد خداوند نگهدار من است

خواهر کوچک من همچو گلی پرپر شد

اشک طفلان ز غمش شمع شب تار من است

از غم اصغر و اکبر جگرم می سوزد

آه از این غم که خداوند خبر دار من است

در ره آل علی عمر مؤید طی شد

شاهد زنده من دفتر اشعار من است

امشب

(محمّد علی تابع «تابع»)

زمین و آسمان ای شیعه در حزن و غمست امشب

همه اوضاع عالم زین مصیبت در همست امشب

امام پنجمین شد کشته از زهرِ هشام دون

مدینه، غم سرا از این غم و این ماتمست امشب

یتیم و بی پدر گردید اکنون حضرت صادق

به بر او را ز مرگِ باب، زانوی غمست امشب

ولی راحت شد از رنج و مشقّت حضرت باقر

به جنَّت میهمان نزد رسول اکرمست امشب

عزیزانش چو بلبل زین مصیبت «وا ابا» گویان

به

اندوه و غم و محنت سراسر عالمست امشب

هر آن چه اشک ریزی این زمان از دیدگان «تابع»

ز بهر حجّت حق، گرچه خون باری، کمست امشب

سوگوار

ای زمین و آسمانها، سوگوار غُربتت

آفتاب صبحدم، سنگ مزار غربتت

بر جبین فصلها، هر یک نشان داغ توست

ای گریبان خزان چاک، از بهار غربتت

یک بقیع اندوه و ماتم، یک مدینه اشک و خون

سینه هامان یک به یک، آینه دار غربتت

پاک شد آینه از زنگ، ای تماشایی ترین!

شستشو دادیم دل را، با غبار غربتت

شب سیه پوش، از غم و اندوه بی پایان توست

شرمگین خورشید، از شبهای تار غربتت

ای بقیعت عاشقان را کعبه عشق و امید

سینه چاکیم از غم تو، بی قرار غربتت

شهر یثرب، داغدار خاطرات رنج توست

خم شده پشت مدینه، زیر بار غربتت

می تپد دلهای عاشق، در هوای نام تو

یا غمی خو کرده هر یک، در کنار غربتت

کاش می شد، روشنای تربت پاک تو بود

چلچراغ اشک ما، در شام تار غربتت

دایره در دایره پژواکی از اندوه توست

هیچ داغی نیست بیرون، از مدار غربتت

دامن اشکی فراهم داشتم، یک سینه آه

ریختم در پای تو کردم نثار غربتت

آشنای زخم دلها، غربت معصوم توست

من دلی دارم پریشان، از تبار غربتت

خاطر افسرده

(محسن حافظی)

مدینه خاطر افسرده ما را تسلّا کن

برای از سفر برگشتگان آغوش خود وا کن

مدینه شد همه گل های ما پرپر به دشت خون

تو هم مانند بلبل نغمه جانسوز برپا کن

مدینه با حسینم رفته بودم از دیار تو

کنون زینب به سویت بی حسین آید تماشا کن

مدینه از غم مرگ ابوالفضل و علی اکبر

تسلّی خاطر ام البنین و امّ لیلا کن

مدینه شد بهار ما خزان از کینه گلچین

فغان از داغ پرپر گشتن گل های زهرا کن

مدینه خیز و استقبال کن از آل پیغمبر

برای دل تسلّایی ما خود را مهیّا کن

مدینه لاله های بوستان عشق پرپر شد

تو هم در سوگ آنها دیده خود

را چو دریا کن

مدینه آب شد از آتش غم جسم و جان من

تو هم از این غم جانسوز خود را شمع آسا کن

مدینه از سفر سوغات ها آورده ام با خود

تو بهر دیدن هر یک از آنها چشم خود وا کن

مدینه «حافظی» مرغ دلش پر می زند سویت

طلب او را برای خاک بوسیت در این جا کن

حماسه عشق

(ژولیده نیشابوری)

من آن حماسه عشق و عقیده را دیدم

جهاد اکبر در خون طپیده را دیدم

من آن سلاله عشقم که از درون حرم

نبرد قاسم هجران کشیده را دیدم

به روی دست پدر ظهر روز عاشورا

گلوی اصغر از هم دریده را دیدم

درد و غم

(محسن حافظی)

مدینه من بسی درد و غم و رنج و محن دیدم

نبیند هیچ کس این روزهایی که من دیدم

مدینه گو: حسینت کو که تا گویم به دشت خون

تن صد چاک او بر خاک، بی غسل و کفن دیدم

مدینه شد بهار ما خزان در دامن صحرا

کنار یکدگر پژمرده یاس و یاسمن دیدم

مدینه گو: چرا عباس را همره نیاوردی

که تا گویم جدا دست علم گیرش ز تن دیدم

اگر گویی کجایند اکبر و اصغر، دهم پاسخ

که من آن غنچه و گل، چیده در صحن چمن دیدم

مدینه شام رفتم کوفه رفتم کربلا رفتم

به هر جا رو نهادم بحر غم را موج زن دیدم

مدینه در کنار تربت گل های عاشورا

هزاران بلبل خوش نغمه را غرق محن دیدم

مدینه با چراغ آه می آیم به سوی تو

که من در بزم خون، خاموش شمع انجمن دیدم

به طبع «حافظی» افروختم صد شعله سوزان

چو او را سوز و شور و حال در ساز سخن دیدم

گریستی

(محمّد علی مردانی)

ای تشنه ای که بر لب دریا گریستی

از دیده خون ز مرگ احبّا گریستی

تنها نه بر تشنه لبان اشک ریختی

دیدی چو کام تشنه سقا گریستی

بیمار و زار و خسته و بی یار و بی معین

عمری درین مصیبت عظما گریستی

یعقوب آل عصمت اگر خوانمت رواست

چون در فراق یوسف زهرا گریستی

آن جا پدر ز هجر پسر گریه کرد لیک

این جا تو در مصیبت بابا گریستی

چل سال بعد واقعه جانگداز طف

در آتش فراق تو تنها گریستی

گاهی به یاد وقعه خونین کربلا

گاهی به یاد شام غم افزا گریستی

بگذشت چون به پیش رخت سرو قامتی

بر قلب داغدیده لیلا گریستی

در ماتم سه ساله بی یاور حسین

بر سوز آه زینب کبری گریستی

بودی مدام صائم و قائم

تمام عمر

روز اشک غم فشاندی و شب ها گریستی

«مردانی» از مصیبت جانسوز عابدین

تا باشدت ذخیره به فردا گریستی

دل سودازده

(محمّد خسرو نژاد)

دل سودا زده ام ناله و فریاد کند

هر زمان یاد غم سید سجاد (علیه السلام) کند

بی گمان اشک به رخساره بریزد از چشم

هر که یادی ز گرفتاری آن راد کند

بود در تاب تب و بسته به زنجیر ستم

آن که خلقی ز کرم از الم آزاد کند

به جز از شمر ستمگر نشنیدم دگری

با تن خسته کسی این همه بیداد کند

تن تب دار و اسیری و غم کوفه و شام

وای اگر شِکوه این قوم بر اجداد کند

خون ببارد ز غم مرگ پدر در همه عمر

چون که از واقعه کرب و بلا یاد کند

غیر زینب که بد آن قافله را قافله دار

کس نبودی که بر آن غمزده امداد کند

نتوان ماتم سجاد نوشتن «خسرو»

دل اگر سنگ بود ناله و فریاد کند

من آن گلم

حاج غلامرضا سازگار

من آن گلم که خفته به خون باغبان من

نه گل نه غنچه مانده به باغ خزان من

مرغ بهشت وحی ام و از جور روزگار

ویرانه های شام شده آشیان من

هفتاد داغ دارم و در سوز آفتاب

هجده سر بریده بود سایبان من

زنهای شام خنده به ناموس من زدند

این بود احترام من و خاندان من

زنجیرها به زخم تن من گریستند

دشمن نکرد رحم به اشک روان من

گردید نقش خاک ز سنگ یهودیان

از نوک نی سر پدر مهربان من

شام بلا و طشت طلا و سر حسین

گردید قاتل پدرم میزبان من

من اشک ریختم ز بصر او شراب ریخت

با آنکه بود آیه کوثر به شأن من

من ناله می زدم ز دل او چوب خیزران

من تن به مرگ دادم او سوخت جان من

«میثم» خدا جزات دهد در عزای ما

کز نظم تو عیان شده سوز نهان من

گریه می کند

حاج غلامرضا سازگار

دریا به دیده تر من گریه می کند

آتش ز سوز حنجر من گریه می کند

سنگی که می زنند به فرقم ز روی بام

بر زخم تازه سر من گریه می کند

از حلقه های سلسله خون می چکد چو اشک

زنجیر هم به پیکر من گریه می کند

ریزد سرشک دیده اکبر به روی نی

اینجا به من برادر من گریه می کند

وقتی زدند خنده اشکم زنان شام

دیدم سه ساله خواهر من گریه می کند

رأس حسین بر همه سر می زند ولی

چون می رسد برابر من گریه می کند

ای اهل شام پای نکوبید بر زمین

کاینجا ستاده مادر من گریه می کند

تا روز حشر هر که به گل می کند نگاه

بر لاله های پرپر من گریه می کند

زنهای شام هلهله و خنده می کنند

جایی که جد اطهر من گریه

می کند

بگذار ظالمانه بخندند شامیان

«میثم» که هست زائر من گریه می کند

مدح و منقبت

جماعت

جماعت من سلیل مصطفایم

معظم سبط میر اولیائم

سرور سینه خیر البریه

فروغ دیده خیر النسائم

منم استاد دانشگاه قرآن

که هم عالم به عالم ماسوایم

دبیرستان ایمان را دبیرم

دبستان والا را مقتدایم

منم مصباح مشکاه هدایت

فروغ افزای مصباح الهدایم

بود حیران ز صبرم صبر ایوب

که من صابر به آلام قضایم

منم آن مه که در شبهای تاریک

به بزم بی کسان تا بد قضایم

منم ان شه که از روی یتیمان

غبار رنج و محنت می زدایم

منم فرزند بیت الله و زمزم

ولید مشعر و رکن و منایم

ذبیح کعبه دارد آرزویم

که من پور ذبیح کربلایم

چارمین نور الهی

سلام ای چارمین نور الهی

کلیم وادی طور الهی

تو آن شاهی که در بزم مناجات

خدا می کرد با نامت مباهات

تو را سجاده داران می شناسند

تو را سجده گزاران می شناسند

تو سجادی تو سجاده نشینی

تو در زهد و ورع تنهاترینی

قیامت می شود پیدا جبینت

به صوت «این زین العابدینت»

شبیه تو خدا عابد ندارد

مدینه غیر تو زاهد ندارد

تو با درماندگان خود شفیعی

تو با خیل جذامی ها رفیقی

سحرها نان و خرما روی دوشت

صدای سائلان تو به گوشت

فرزدق را تو شعر تازه دادی

تو بر شعر ترش آوازه دادی

تو میقاتی تو مشعر زاده هستی

عزیز من پیمبر زاده هستی

تو کز نسل امیر المؤمنینی

پیمبر زاده ایران زمینی

سزد شاهان فتند اینجا به زانو

علی بن الحسین شهر بانو

تو را ایرانیان رب می شناسند

تو را با نام زینب می شناسند

تو در افلاک زین العابدینی

تو روی خاک با ما همنشینی

قتیل تار گیسوی تو اصغر

فدایی تو باشد همچو اکبر

ابو فاضل همان ماه مدینه

کنارت دست دارد روی سینه

تو کوه عصمتی، لرزش نداری

تو از غیر خدا خواهش نداری

تو در بالای منبر چون رسولی

تو در محراب خود گویا بتولی

تو بابایی چنان شمشیر داری

تو بابایی ز نسل شیر داری

تو را شب زنده داران می پرستند

لبت را روزه داران

می پرستند

تو جنست از نیستان غدیر است

تو نامت روی دیوان غدیر است

تو بر پیشانی خود پینه داری

تو بر حق خدمتی دیرینه داری

تو آنی که به کویت هر که آمد

غلام مستجاب الدّعوه باشد

تو اشک مطلقی، گریه تباری

تو از روز ازل ابر بهاری

تو مقتل سیرتی از جنس آهی

تو مثل حنجر گل بی گناهی

رعیت های تو شه زادگانند

اسیران درت آزادگانند

تو بزم روضه را بنیانگذاری

تو در دل روضه ماهانه داری

تو از جنس غرور دخترانی

تو آه سینه بی معجرانی

تو منبر رفته ای اما به ناقه

سخن ها گفته ای امّا به ناقه

تو آن یعقوب یوسف زاده هستی

تو آن از دست یوسف داده هستی

فیض بهارانم من

در جسم جهان، فیض بهارانم من

عالم چو زمین تشنه، بارانم من

در زهد، دلیل پارسایان جهان

در عشق، امام جان نثارانم من

فرزند حسین و زینت عبادم

شایسته ترین، سجده گذارانم من

با اینهمه منزلت ز سوز دل و جان

روشنگر بزم سوگوارانم من

چون لاله همیشه از جگر می سوزم

چون شمع همیشه اشک بارانم من

دردا که چه آور قضا بر سر من

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

من نور دل پیمبر و زهرایم

روشنگر بزم عترت طاهایم

افروخته تر ز شمع افروخته ام

دل سوخته تر ز لاله صحرایم

با ذکر دعا و خطبه و اشک و پیام

من حافظ انقلاب عاشورایم

بیمار فتاده در دل آتش و خون

لب تشنه خسته بر لب دریایم

آن طرفه شهید زنده ام من که به عمر

از تیغ جفا بریده اند اعضایم

دردا که چه آورد قضا بر سر من

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

آنم که به هر گام خطرها دیدم

در هر نفس از ستم شررها دیدم

با آنکه ز کربلا، دلم خونین بود

در شام همی خون جگرها دیدم

با آنکه به خاک و خون بدیم تن ها

بر عرشه نیزه نیز، سرها دیدم

در باغ

به خون نشسته کرب و بلا

افتاده، قلم قلم شجرها دیدم

یک سو تن صد چاک پدرهای شهید

یک سو تن پا مال پسرها دیدم

دردا که آورد قضا بر سر من

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

من دیده ام آنچه را که دیدن سخت است

دیدن نه همین بلکه شنیدن سخت است

از ورطه طوفان زده ی آتش و خون

بر ساحل آرزو رسیدن سخت است

هفتاد و دو تن ز بهترین یاران را

دیدن به زمین و دل بریدن سخت است

بار غل و زنجیر چهل منزل راه

با پیکر تبدار کشیدن سخت است

جانبخش بود صدای قرآن اما

از راس پدر به نی شنیدن سخت است

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

دردا که چه آورد قضا بر سر من

چارمین استاد

کیستم من، فارغ التحصیل دانشگاه دینم

دومین فرزند دلبند امام سومینم

چار مین استاد پرچمدار سرخ انقلابم

ز آنکه باب تاجدار پیشوای پنجمینم

در جهان آفرینش، بعد سالار شهیدان

شاهکار کلک ذات پاک هستی آفرینم

مسند ملک ولایت را به امر ذات مطلق

بعد جد تاجدار خویش، سوم جانشینم

گر بپرسی از نشانم، من نشان کربلایم

ور بپرسی قدر من، من لیله القدر زمانم

معنی حج و زکاتم، مظهر صوم و صلاتم

چشمه اب حیاتم، کاشف راز نهانم

زاده خون و پیامم، تشنه شهد قیامم

مکه و رکن و مقامم، من امام ساجدینم

دردمندان را دوایم، بینوایان را نوایم

منبع جود و سخایم، رهنمای مسلمینم

وارث صبر علیم، خلق عالم را اولیم

حجت بر حق حقم، بی کسان را من معینم

اولم من، آخرم من، باطنم من، ظاهرم من

طاهرم من، فاخرم من، وجه رب العالمینم

من صراط المستقیمم، من حکیم، من علیمم

من رحیمم من کریمم، معنی حصن حصینم

من علی ابن الحسینم، مست جام نشأتینم

من امام الحرمینم، خصم جان ناکسینم

در سیادت ساجدم من، در عبادت عابدم من

فخرم این بس

ز آنکه خالق، خوانده زین العابدینم

مصائب

کاروان اسیران کربلا از شام تا مدینه

نویسنده

کتاب: قصه کربلا، ص ۵۲۳

نویسنده: علی نظری منفرد

حرکت از شام

بهر حال پس از هفت روز که اهل بیت در شام بودند، به دستور یزید نعمان بن بشیر (۱) وسائل سفر آنان را فراهم نمود و به همراهی مردی امین آنان را روانه مدینه منوره کرد (۲).

در هنگام حرکت، یزید امام سجاد علیه السلام را فرا خواند تا با او وداع کند، و گفت:

خدا پسر مرجانه را لعنت کند!

اگر من با پدرت حسین ملاقات کرده بودم، هر خواسته ای که داشت، می پذیرفتم! و کشته شدن را به هر نحوی که بود، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می شدند از او دور می کردم! ولی همان گونه که دیدی شهادت او قضای الهی بود!! چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات و خواسته های خود را برای من بنویس! (۳)

آنگاه دوباره نعمان بن بشیر را خواست و برای رعایت حال و حفظ آبروی اهل بیت به او سفارش کرد که شبها اهل بیت را حرکت دهد و در پیشاپیش آنان خود حرکت کند و اگر علی بن الحسین را در بین راه حاجتی باشد برآورده سازد؛ و نیز سی سوار در خدمت ایشان مأمور ساخت؛ و به روایتی خود نعمان بن بشیر را و به قولی بشیر بن حذلم را با آنان همراه کرد (۴).

و همان گونه که یزید سفارش کرده بود به آهستگی و مدارا طی مسافت کردند و به هنگام حرکت، فرستادگان یزید به سان نگهبانان گرداگرد آنان را می گرفتند، و چون در مکانی فرود می آمدند از اطراف آنان دور می شدند که به آسانی بتوانند وضو سازند.

اربعین

اهل بیت علیهم السلام به سفر خود ادامه دادند تا به دو

راهی جاده عراق و مدینه رسیدند، چون به این مکان رسیدند، از امیر کاروان خواستند تا آنان را به کربلا ببرد، و او آنان را به سوی کربلا حرکت داد، چون به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری (۵) را دیدند که با تنی چند از بنی هاشم و خاندان پیامبر برای زیارت حسین علیه السلام آمده بودند، همزمان با آنان به کربلا وارد شدند و سخت گریستند و ناله و زاری کردند و بر صورت خود سیلی زده و ناله های جانسوز سر دادند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنان پیوستند (۶)، زینب علیها السلام در میان جمع زنان آمد و گریبان چاک زد و با صوتی حزین که دلها را جریحه دار می کرد می گفت:

«وا اخاه! و احسیناه! و احبیب رسول الله و ابن مکه و منی! و ابن فاطمه الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه ثم آه!»

پس بیهوش گردید.

آنگاه ام کلثوم لطمه به صورت زد و با صدایی بلند می گفت:

امروز محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا از دنیا رفته اند؛ و دیگر زنان نیز سیلی به صورت زده و گریه و شیون می کردند. سکینه چون چنین دید، فریاد زد:

وا محمداه! و اجداه!

چه سخت است بر تو تحمل آنچه با اهل بیت تو کرده اند، آنان را از دم تیغ گذراندند و بعد عریانشان نمودند! (۷)

عطیه عوفی (۸) می گوید:

با جابر بن عبدالله به عزم زیارت قبر حسین علیه السلام بیرون آمدم و چون به کربلا رسیدیم جابر نزدیک شط فرات رفته و غسل کرد و ردائی همانند شخص محرم بر تن نمود و همیانی را گشود که در آن بوی خوش بود و خود را

معطر کرد و هر گامی که بر می داشت ذکر خدا می گفت تا نزدیک قبر مقدس رسید و به من گفت:

دستم را بر روی قبر بگذار! چون چنین کردم، بر روی قبر از هوش رفت.

من آب بر روی جابر پاشیدم تا به هوش آمد، آنگاه سه مرتبه گفت:

یا حسین!

سپس گفت:

«حبیب لا یجیب حبیبه!»

و بعد اضافه کرد:

چه تمنای جواب داری که حسین در خون خود آغشته و بین سر و بدنش جدائی افتاده است!! و گفت:

فاشهد انک ابن خیر النبیین و ابن سید المؤمنین

و ابن حلیف التقوی و سلیل الهدی و خامس اصحاب الکساء

و ابن سید النقباء

و ابن فاطمه سیده النساء،

و مالک لا تکون هکذا و قد غذتک کف سید المرسلین و ربیت فی حجر المتقین و رضعت من ثدی الایمان و فطمت بالاسلام فطبت حیا وطبت میتا غیر ان قلوب المؤمنین غیر طیبه لفراقک و لا شاکه فی الخیره لک فعلیک سلام الله و رضوانه و اشهد انک مضیت علی ما مضی علیه اخوک یحیی بن زکریا.

من گواهی می دهم که:

تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند بزرگ مؤمنین می باشی،

تو فرزند سلاله هدایت و تقوایی و پنجمین نفر از اصحاب کساء و عبایی،

تو فرزند بزرگ نقیبان و فرزند فاطمه سیده بانوانی،

و چرا چنین نباشد که دست سید المرسلین تو را غذا داد و در دامن پرهیزگاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر خوردی و پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی و دلهای مؤمنان را از فراق خود اندوهگین کردی پس سلام و رضوان خدا بر تو باد، تو بر

همان طریقه رفتی که برادرت یحیی بن زکریا شهید گشت.

آنگاه چشمش را به اطراف قبر گردانید و

گفت:

السـلام علیک ایتها الارواح التی حلت بفناء الحسین و اناخت برحله، اشهد انکم اقمتم الصلوه و آتیتم الزکوه و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدین و عبدتم الله حتی اتاکم الیقین.

سلام بر شـما ای ارواحی که در کنار حسـین نزول کرده و آرمیدید، گواهی می دهم که شـما نماز را به پا داشته و زکوه را ادا نموده و به معروف امر و از منکر نهی کردیـد، و بـا ملحـدین و کفـار مبـارزه و جهـاد کرده، و خـدا را تـا هنگـام مردن عبادت نمودید.

و اضافه نمود:

به آن خدائی که پیامبر را به حق مبعوث کرد ما در آنچه شما شهدا در آن وارد شده اید شریک هستیم.

عطیه می گوید:

به جابر گفتم:

ما کاری نکردیم! اینان شهید شده اند.

گفت:

ای عطیه!

از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«من احب قوما حشر معهم و من احب عمل قوم اشرک فی عملهم» (۹)

«هر که گروهی را دوست داشـته باشـد بـا همانـان محشور گردد، و هر که عمـل جماعتی را دوست داشـته باشـد در عمل آنها شریک خواهد بود.»

اربعین و اختلاف اقوال

در تاریخ حبیب السیر آمده است:

یزید بن معاویه سـرهای مقدس شـهدا را در اختیار علی بن الحسـین علیه السلام قرار داد، و آن بزرگوار در روز بیستم ماه صفر آن سرها را به بدنهای پاکشان ملحق نمود و آنگاه عازم مدینه طیبه گردید (۱۰).

ابو ریحان بیرونی در آثار الباقیه گفته است:

در روز بیستم ماه صفر، سر مقدس حسین علیه السلام به بدن مطهرش باز گردانیده و دفن شد به هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام بعد از بازگشت از شام در روز اربعین جهت زیارت آمده بودند

(۱۱).

سید ابن طاووس در اقبال می گوید:

چگونه روز بیستم ماه صفر، روز اربعین است در حالی که حسین صلوات الله علیه روز دهم محرم به شهادت رسید، بنابر این اربعین، روز نوزدهم ماه صفر باید باشد (۱۲).

آنگاه سید می گوید:

محتمل است ماه محرم سال ۶۱ کم بوده است، یعنی ۲۹ روز بوده که طبعا بیستم ماه صفر، روز اربعین است، و احتمال دارد که ماه محرم تمام بوده ولی چون امام حسین علیه السلام در پایان روز عاشورا شهید گردیده لذا روز عاشورا را به حساب نیاورده اند.

و در مصباح آمده است:

حرم حسین علیه السلام در روز بیستم ماه صفر به همراه علی بن الحسین به مدینه رسیدند، و شیخ مفید همین قول را اختیار کرده است، و در غیر مصباح آمده است که ایشان در روز بیستم ماه صفر بعد از مراجعت از شام به کربلا رسیدند (۱۳).

همان گونه که در نقل های ذکر شده مشهود است اهل بیت علیهم السلام در همان سالی که حادثه کربلا رخ داد سال ۶۱ پس از مراجعت از شام و در روز اربعین به کربلا آمدند، و یا اینکه در سنه ۶۲ یعنی یک سال بعد از شهادت رهسپار کربلا شده اند؛ و ما در اینجا به صورت اختصار عینا آنچه در این رابطه گفته و یا نوشته شده است ذکر می کنیم:

قول اول:

اهل بیت در همان سال ۶۱ پس از مراجعت از شام و در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند، و این همان قول صاحب تاریخ حبیب السیر است که قبلا بازگو کردیم، و در الآثار الباقیه ابو ریحان نیز همین قول آمده و ظاهر عبارت سید ابن طاووس

در الملهوف هم همین مطلب را می رساند (۱۴)

و ابن نما در مثیر الاحزان نیز همین قول را نقل کرده است (۱۵).

قول دوم:

اهل بیت علیه السلام همان سال در روز بیستم صفر به کربلا و قبل از رفتن به شام از کربلا عبور نمودند و بر مزار شهیدان خود عزاداری کردند، و سپهر مؤلف ناسخ التواریخ بر این قول است. و این احتمال گرچه بعید به نظر می رسد، زیرا در نقلی بدان اشاره نشده است ولی احتمالی است که ثبوتا مانعی ندارد و دلیلی برای اثبات آن نیست (۱۶).قول سوم:

آل البیت در سال ۶۲، یعنی یک سال بعد و در روز بیستم صفر به کربلا آمده اند.

صاحب قمقام زخار می گوید:

مسافت و عادت تشریف فرمائی به حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز اربعین سال ۶۱ هجری به کربلای معلی مشکل، بلکه خلاف عقل است؛ زیرا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به درجه رفیعه شهادت نائل آمد و عمر بن سعد یک روز برای دفن کشتگان خود در آنجا توقف و روز یازدهم به جانب کوفه حرکت کرد و از کربلای معلی تا کوفه به خط مستقیم تخمینا هشت فرسخ است، و چند روزی هم عبیدالله بن زیاد اهل عصمت را در کوفه برای معرفی آنان و کار بزرگی که صورت گرفته و ارعاب قبایل عرب نگاه داشت تا از یزید خبر رسید که پردگیان حرم را به دمشق اعزام دارد و او هم اسیران را از راه حران و جزیره و حلب به شام فرستاد که مسافت دوری است و فاصله کوفه تا دمشق به خط مستقیم تقریبا صد و هفتاد و پنج فرسخ

است و پس از ورود به شام به روایتی تا شش ماه اهل بیت را نگاه داشتند تا آتش شعله ور غضب یزید خاموش شد و پس از حصول اطمینان از عدم شورش مردم موافقت کرد که حضرت سجاد با پردگیان حرم به مدینه بازگردد، پس چگونه اینهمه وقایع می تواند در چهل روز صورت گرفته باشد، قطعا ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا در سال دیگر بوده است (۱۷) که سال شصت و دو هجری باشد و هر کس به نظر تدبر در این مسأله بیندیشد نامه نگار را تصدیق خواهد کرد، و جابر بن عبدالله هم در اربعین شصت و دو به زیارت مشرف شده است و شرافت جابر در این است که او اولین کسی است که از صحابه کُبار و مخلصین سوگوار که شَدِّ رِحال کرده و به این سعادت نایل آمده است، کفی به فخرا، و نامه نگار در این قول منفرد است:

می گویم و می آیمش از عهده برون!

و الله ولی التوفیق (۱۸).

قول چهارم:

احتمال دیگری وجود دارد که اهل بیت ابتدا به مدینه آمدند و از مدینه عازم کربلا شدند و سر مقدس امام را نیز در این سفر با خود برده و به بدن مطهر حسین علیه السلام ملحق نموده اند، اما نه در اربعین سال ۶۱ هجری بلکه پس از مراجعت به مدینه به کربلا رفته اند.

ابن جوزی از هشام و بعضی دیگر نقل کرده است که سر مقدس حسین علیه السلام با اسیران به مدینه آورده شد، و سپس به کربلا حمل گردیده است و با بدن مطهر دفن شده است (۱۹).

و از بعضی از مورخان نقل شده است که:

صورت حال

جریان اقتضاء می کند که اهل بیت در مدتی بیش از چهل روز از زمان شهادت امام حسین علیه السلام به عراق یا به مدینه رفته باشند، و بازگشت آنها به کربلا، ممکن است، ولی روز بیستم صفر نبوده است زیرا جابر بن عبدالله انصاری هم از حجاز آمده بود و رسیدن خبر به حجاز و حرکت جابر از آنجا قهرا زمانی بیش از چهل روز را می طلبد. یا اینکه باید بگوئیم جابر از مدینه نیامده بود بلکه از کوفه و یا از شهری دیگر عازم کربلا شده بود (۲۰).

توقف در کربلا

خاندان داغدیده رسالت پس از ورود به کربلا- برای شهیدان خود به عزاداری پرداختند، چون هنگام حرکت به سوی کوفه اجازه عزاداری به آنان نداده بودند، و همان گونه که سید ابن طاووس در الملهوف نقل کرده است که

«و اقاموا المآتم المقرحه للاکباد» (۲۱)

«ماتم های جگر خراش به پا داشتند»، و تا سه روز امر بدین منوال سپری شد (۲۲).

حرکت از کربلا

اگر زنان و کودکان در کنار این قبور می ماندند، خود را در اثر شیون و زاری و گریستن و نوحه کردن هلاک می نمودند، لذا علی بن الحسین علیه السلام فرمان داد تا بار شتران را ببندند و از کربلا به طرف مدینه حرکت کنند. چون بارها را بستند و آماده حرکت شدند، سکینه علیها السلام اهل حرم را با ناله و فریاد به جانب مزار مقدس امام جهت وداع حرکت داد و جملگی در اطراف قبر مقدس گرد آمدند. سکینه قبر پدر را در آغوش گرفت و شدیدا گریست و به سختی نالید و این ابیات را زمزمه کرد:

الا یا کربلا نودعک جسما

بلا کفن و لا غسل دفینا

الا یا کربلا نودعک روحا

لاحمد و الوصی مع الامینا (۲۳)

بازگشت به مدینه

ام کلثوم علیها السلام در حالی که همراه کاروان کربلا عازم شهر مدینه گردید می گریست و این اشعار را می خواند (۲۴):

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الاحزان جینا

خرجنا منک بالاهلین جمعا

رجعنا لا رجال و لا بنینا

و کنا فی الخروج بجمع شمل

رجعنا حاسرین مسلبینا

و کنا فی امان الله جهرا

رجعنا بالقطیعه خائفینا

و مولانا الحسین لنا انیس

رجعنا و الحسین به رهینا

فنحن الضائعات بلا کفیل

و نحن النائحات علی اخینا

و نحن السائرات علی المطایا

نشال علی الجمال المبغضینا؟

و نحن بنات یس و طه

و نحن الباکیات علی ابینا

و نحن الطاهرات بلا خفاء

و نحن المخلصون المصطفونا

و نحن، الصابرات علی البلایا

و نحن الصادقون الناصحونا

الا یا جدنا بلغت عدانا

مناها و اشتفی الاعداء فینا

لقد هتکوا النساء و حملوها

علی الاقتاب قهرا اجمعینا (۲۵)

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم

ره آوردم بود اشکی که، دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم

ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن

آوردم!

اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم

که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم

اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم

به پایان خدمت خود را به نحو احسن آوردم

مدینه! یوسف آل علی را بردم، و اکنون

اگر او را نیاوردم، از و پیراهن آوردم!

مدینه! از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن؟!

که من از کوفه، پیغام سر دور از تن آوردم!

مدینه! اگر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم

که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم!

مدینه! این اسیریها نشد سد رهم، بنگر!

چها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم؟! (۲۶).

پاداش همراهی خوب

حارث بن کعب می گوید:

فاطمه دختر علی بن ابی طالب، علیه السلام به من گفت:

به خواهرم زینب علیها السلام گفتم:

این مرد شامی که از شام به همراه ما آمد، شرائط خدمت را نیکو به جای آورد، به جاست که او را صلتی و یا پاداشی دهیم.

زینب علیها السلام گفت:

به خدا سوگند چیزی نداریم که به او هدیه کنیم به جز همین زیورها!

گفتم:

همین ها را به او خواهیم داد!

فاطمه دختر علی علیه السلام می گوید:

من دست بند و بازوبند خود را بیرون آوردم و خواهرم نیز چنین کرد! و آنها را برای آن مرد شامی فرستادیم و عذر خواسته و برای او پیغام فرستادیم که این پاداش همراهی خوب تو با ما است.

آن مرد شامی زیورهای ما را باز پس فرستاد و گفت:

اگر من برای دنیا هم این خدمت را کرده بودم پاداشی کمتر از این نیز سزاوار من بود، ولی به خدا سوگند که آنچه کرده ام برای خشنودی خدا بوده و به پاس خویشاوندی شما با رسول خدا بوده است (۲۷).

بشیر در مدینه

کاروان آل البیت به جانب شهر مدینه رهسپار شد. بَشِیر بْن جَذْلَم می گوید:

به آرامی می رفتیم تا به شهر مدینه نزدیک شدیم، حضرت سجاد علیه السلام فرمود تا بار از شتران برداشته خیمه ها را برافراشتند و اهل حرم در آن خیمه ها فرود آمدند، امام علی بن الحسین مرا طلبید و فرمود:

خدای تعالی پدرت جَذْلَم را رحمت کند که شاعری نیکو بود، آیا تو را از شعر بهره ای هست؟!

عرض کردم:

آری یابن رسول الله!

فرمود:

هم اکنون وارد شهر مدینه شو و خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام و ورود ما را به مردم ابلاغ کن!

بشیر گوید:

بر اسب خویش سوار شدم و

با شتاب وارد شهر مدینه شدم و به جانب مسجد نبوی رفتم، چون بدانجا رسیدم با صدایی بلند و رسا این اشعار را که مرتجلا سروده بودم، خواندم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین و ادمعی مدرار

الجسم منه بکربلا مضرج

و الرأس منه علی القناه یدار (۲۸)

سپس روی به مردم کردم و گفتم:

این علی بن الحسین علیهما السلام است که با عمه ها و خواهرانش در بیرون شهر مدینه فرود آمده اند و من فرستاده اویم که شما را از ماجرایی که بر آنان رفته است آگاه سازم.

وقتی این خبر را به مردم رساندم، در مدینه هیچ زنی نماند مگر اینکه از خانه خود بیرون آمد در حالی که زاری می کرد و می گریست، و من همانند آن روز را به یاد ندارم که گروه بسیاری از مردم یک دل و یک زبان گریه کنند و بر مسلمانان تلختر از آن روز را ندیدم (۲۹).

در آن هنگام شنیدم که بانویی برای حسین علیه السلام چنین نوحه سرائی می کرد:

نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا

و امرضنی ناع نعاه فافجعا

فعینی جودا بالدموع و اسکبا

وجودا بدمع بعد دمعکما معا

علی من وهی عرش الجلیل فزعزعا

فاصبح هذا المجد و الدین اجدعا

علی ابن نبی الله و ابن وصیه

و ان کان عنا شاحط الدار اشسعا (۳۰)

پس از خواندن این ابیات، آن بانو به من گفت:

ای مرد! مصیبت و اندوه ما را در سوگ حسین تازه کردی و زخمهایی را که هنوز التیام نیافته بود از نو چنان خراشیدی که دیگر امید بهبودی نیست، خداوند تو را بیامرزد، تو کیستی؟!

گفتم:

بَشِیرُ بْنُ جَذْلَم ،

مولایم علی بن الحسین مرا فرستاد تا خبر ورودشان را به اهل مدینه بدهم، و او با

اهل بیت ابی عبدالله در فلان نقطه فرود آمده است (۳۱).

استقبال از کاروان کربلا

بشیر گوید:

مردم مدینه یکپارچه به سوی کاروان حرکت کردند، و من نیز اسبم را بسرعت راندم و دیدم مردم همه راهها را با حضور خود سد کرده اند، به ناچار از اسب پیاده شدم و با زحمت از میان مردم گذشتم و خود را به خیمه های آل البیت رساندم.

علی بن الحسین علیه السلام داخل خیمه بود، بیرون آمد و دستمالی در دست آن حضرت بود که اشک از رخسار مبارکش پاک می کرد، مردی منبری آورد و آن حضرت بر آن نشست و اشک از دیدگانش جاری بود، صدای مردم به گریه بلند شد و زنان ناله و زاری می کردند و مردم از هر طرف به آن حضرت دلداری و تسلیت می گفتند، آن منطقه پر از شیون و فریاد شده بود، تا آنکه حضرت سجاد علیه السلام با دست خویش اشاره کرد که ساکت شوند و سپس این خطبه را ایراد فرمود:

خطبه امام سجاد علیه السلام

الحمد لله رب العالمین، مالک یوم الدین، باری ء الخلائق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهد النجوی، نحمده علی عظائم الامور و فجائع الدهور و الم الفجائع و مضاضه اللواذع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفاظعه الکاظه الفادحه الجائحه. ایها القوم! ان الله و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیله و ثلمه فی الاسلام عظیمه، قتل ابو عبدالله الحسین علیه السلام و عترته و سبی نساؤه وصیته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان و هذه الرزیه التی لا مثلهارزیه.

ایها الناس!

فای رجالات منکم تسرون بعد قتله؟!

ام ای فؤاد لا یحزن من اجله؟

ام ایه عین منکم تحبس دمعها و تضن عن انهمالها؟!

فلقد بکت السبع الشداد لقتله و بکت البحار بامواجها و

السموات بارکانها و الارض بارجائها و الاشجار باغصبانها و الحیتان و لجج البحار و الملائکه المقربون و اهل السموات اجمعون.

یا ایها الناس!

ای قلب لا ینصدع لقتله؟!

ام ای فؤاد لا یحن الیه؟!

ام ای سمع یسمع هذه الثلمه التی ثلمت فی الاسلام و لا یصم.

ایها الناس!

اصبحنا مطرودین مشردین مذودین و شاسعین عن الامصار کأنا اولاد ترک و کابل من غیر جرم اجترمناه و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلمه فی الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق (۳۲).

و الله لو ان النبی صلی الله علیه و آله تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم فی الوصایه بنا لما ازدادوا علی ما فعلوا بنا، فانا لله و انا الیه راجعون من مصیبه ما اعظمها و اوجعها و افجعها و اکظها و افظعها و امرها و افدحها فعند الله نحتسب فیما اصابنا و ما بلغ بنا فانه عزیز ذوانتقام (۳۳).

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که پروردگار عالمیان و مالک روز جزا و آفریننده همه خلایق است، آن خدایی که مقامش آنقدر رفیع است که گویا در بلندترین مرتبه آسمانها قرار گرفته (و از دسترس عقل و فکر بلند پروازان بشری بسیار دور است) و آنقدر به آدمی نزدیک است که حتی زمزمه ها را می شنود، او را بر سختیهای بزرگ و آسیبهای زمانه و آزار و حوادث ناگوار و مصائب دلخراش و بلاهای جانسوز و مصیبتهای بزرگ و سخت و رنج آور و بنیان سوز سپاسگزارم.

ای مردم!

خداوند تبارک و تعالی، که حمد مخصوص اوست، ما را به مصیبتهای بزرگی مبتلا کرد و شکاف بزرگی در اسلام پدید آمد، ابو عبدالله الحسین و عترتش کشته

شدند! اهل حرم و کودکان او را اسیر کردند و سر مبارك او را در شهرها و بر نیزه گردانیدند! و این مصیبتی است که همانندی ندارد.

ای مردم!

کدامیك از مردان شما بعد از شهادت او می تواند شادی کند؟!

یا کدام دلی است که به خاطر او محزون نباشد؟!

و یا کدام چشمی است که بتواند اشك خود را نگاه دارد و آن را از ریختن باز دارد؟!

هفت آسمان که دارای بنائی شدید است (۳۴) در شهادت او گریستند، دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین از همه جوانب و درختان و شاخه های درختان و ماهیان و لجه های دریاها و فرشتگان مقرب و نیز ساکنان آسمانها تمام بر او گریستند.

ای مردم!

کدامین دل است که از کشته شدن او از هم نشکافد؟!

و یا کدامین دل است که برای او ننالد؟!

یا کدامین گوش است که صدای شکافی را که در اسلام پدید آمده بشنود و کرد نشود؟!

ای مردم!

ما صبح کردیم در حالی که رانده شدیم، از هم پراکنده شدیم و از وطن خود دور افتادیم، گویا ما فرزندان ترک و کابل بودیم، بدون آنکه جرمی کرده یا ناپسندی مرتکب شده باشیم با ما چنین کردند، حتی چنین چیزی را در مورد نیاکان بزرگوار پیشین خود نشنیده ایم، «و این به جز تزویر نیست.»

به خدا سوگند که اگر رسول خدا به جای آن سفارشها، به جنگ با ما فرمان می داد، بیش از این نمی توانستند کاری انجام دهند!! انا لله و انا الیه راجعون. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراشی و چه اندوه تلخ و بنیان کنی؟!

از خدا اجر این مصیبت را که به ما روی آورده است، خواهانم که

او پیروز و منتقم است (۳۵).

صوحان بن صعصعه (۳۶)

در این هنگام، صوحان بن صعصعه بن صوحان عبدی از جای برخاست او مردی زمین گیر بود و از امام عذر خواهی کرد که پاهای من علیل و ناتوان است. امام سجاد علیه السلام عذر او را پذیرفت و خشنودی خود را از او ابراز داشت و بر پدرش صعصعه درود فرستاد (۳۷).

محمد بن حنفیه

بشیر می گوید:

محمد بن حنفیه از آمدن اهل بیت و شهادت برادرش حسین اطلاعی نداشت، پس از شنیدن، صیحه ای زد و گفت:

به خدا سوگند که همانند این زلزله را ندیده ام مگر روزی که رسول خدا از دنیا رفت، این صیحه و شیون چیست؟!

و چون سخت بیمار بود، کسی را قدرت آن نبود که ماجرا را به او بگوید، زیرا بر جان او بیمناک بودند. محمد بن حنفیه در پرسش خود پافشاری کرد، یکی از غلامانش به او گفت:

ای فرزند امیر مؤمنان! برادرت حسین به کوفه رفت و مردم با او نیرنگ کردند و پسر عموی او مسلم بن عقیل را کشتند و هم اکنون او و اهل حرم و بازماندگانش بازگشته اند!

از آن غلام پرسید:

پس چرا به نزد من نمی آیند؟!

گفت:

در انتظار تو هستند!

از جای برخاست و در حالی که گاه می ایستاد و گاهی می افتاد و می گفت:

«لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»،

و گویا این مصیبت را احساس کرده بود گفت:

به خدا سوگند که من مصائب آل یعقوب را در این کار می بینم. و می گفت:

«این اخی؟ این ثمره فؤادی؟ این الحسین؟»

«برادرم کجاست؟ میوه دلم کجاست؟ حسین کجاست؟»

به او گفتند که:

برادرت حسین علیه السلام در بیرون مدینه و در فلان مکان بار انداخته است، او را بر اسب سوار کردند و در حالی که

خادمان او در جلو حرکت می کردند او را به بیرون مدینه بردند، چون نگاه کرد و به جز پرچمهای سیاه چیزی را ندید، پرسید:

این پرچمهای سیاه چیست؟!

به خدا قسم که فرزندان امیه، حسین را کشتند!!

پس صیحه ای زد و از روی اسب به زمین افتاد و از هوش رفت.

خادم او نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و گفت:

ای مولای من! عموی خود را دریاب پیش از آنکه روح از بدن او جدا شود.

امام سجاد علیه السلام به راه افتاد در حالی که پارچه ای سیاه در دست داشت و اشک دیدگان خود را با آن پاک می کرد. امام، بر بالین عمویش محمد بن حنفیه نشست و سر او را به دامن گرفت.

چون محمد بن حنفیه به هوش آمد، به امام گفت:

یابن اخی! این اخی؟!

این قره عینی؟!

این نور بصری؟!

این ابوک؟!

این خلیفه ابی؟!

این اخی الحسین علیه السلام؟!»

«ای پسر برادرم!

برادرم کجاست؟

نور چشمم کجاست؟

پدرت کجاست؟

جانشین پدرم کجاست؟

برادرم حسین کجاست؟»

امام علی بن الحسین علیه السلام پاسخ داد:

«یا عماه! اتیتک یتیما»

«عمو جان! به مدینه یتیم بازگشتم»

و به جز کودکان و بانوان حرم که مصیبت دیده و گریانند دیگر کسی را به همراه نیاورده ام. ای عمو! اگر برادرت حسین را می دیدی چه می کردی در حالی که طلب کمک می کرد ولی کسی به یاری او نمی شتافت و با لب تشنه شهید شد؟!!

محمد بن حنفیه باز فریادی زد و از هوش رفت (۳۸).

ورود به مدینه

اهل بیت علیهم السلام در روز جمعه هنگامی که خطیب سرگرم خواندن خطبه نماز جمعه بود، وارد مدینه شدند و مصائب حسین علیه السلام و آنچه را بر او وارد شده بود برای مردم بازگو کردند. داغها تازه شد و باز حزن

و اندوه آنان را فرا گرفت و در سوگ شهیدان کربلا نوحه سرایی کرده و می گریستند و آن روز همانند روز رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود که تمام مردم مدینه اجتماع کرده و به عزاداری پرداختند. ام کلثوم علیها السلام در حالی که می گریست وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شد و روی به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت:

سلام بر تو ای جد بزرگوار من!

خبر شهادت فرزندت حسین علیه السلام را برای تو آورده ام! پس ناله بلندی از قبر مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست! و چون مردم این ناله را شنیدند بشدت گریستند و ناله و شیون همه جا را گرفت.

سپس علی بن الحسین علیه السلام به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و صورت بر روی قبر مطهر نهاده گریست (۳۹).

راوی گوید:

زینب علیها السلام آمد و دو طرف در مسجد را گرفت و فریاد زد:

یا جداه! من خبر مرگ برادرم حسین را آورده ام. و اشک زینب هرگز نمی ایستاد و گریه و ناله او کاستی نمی گرفت و هر گاه نگاه به علی بن الحسین علیه السلام می کرد، حزن و اندوه او تازه و غمش افزوده می شد (۴۰).

برخیز و حال زینب خونین جگر بپرس

از دختر ستم زده حال پسر بپرس

همراه ما به دشت بلا گر نبوده ای

من بوده ام، حکایتشان سر به سر بپرس

پی نوشت ها:

۱.نعمان بن بشیر همان کسی است که هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه از طرف یزید امیر کوفه بود، یزید او را بر کنار و به جای او عبیدالله بن زیاد را به امارت کوفه برگزید.

نعمان

به شام آمـد و از هواداران معاویه و یزیـد بود. پس از هلاکت یزیـد، مردم را به بیعت عبدالله بن زبیر فرا خواند، اهالی حمص با او مخالفت کرده و او را بعد از واقعه مَرْج راهِط در سال شصت و چهار هجری کشتند. (الاستیعاب ۴/۱۴۹۶).

۲.قمقام زخار.۵۷۹

۳.تاریخ طبری ۵/.۲۳۳

۴.قمقام زخار.۵۷۹

۵.او جابر بن عبـدالله بن عمرو بن حرام انصاری است، مادرش نسـیبه دختر عقبه می باشد، در بیعت عقبه ثانیه در مکه با پدرش حضور داشته ولی کودک بوده است؛ بعضی او را از شرکت کنندگان در جنگ بدر ذکر کرده اند؛ او با پیامبر صلی الله علیه و آله در ۱۸ غزوه شرکت نمود، و بعد از رسول خدا در صفین در خدمت علی علیه السلام بوده و از کسانی است که سنت پیامبر بسـیار از او نقل شـده است؛ او در آخر عمر نابینا گردید؛ در سال ۷۴ یا ۷۸ و یا ۷۹ در سن ۹۴ سالگی در مدینه رحلت نمود. (الاستیعاب ۱/۲۱۹).

۶.الملهوف.۸۲

۷.الدمعه الساکبه ۵/.۱۶۲

۸.عطیه عـوفی را شـیخ طوسـی از اصـحاب امیر المؤمنین در رجـال خود ذکر کرده و او معروف به بکـالی است که قـبیله ای از همدان می باشد، و او دارای تفسیر قرآنی بوده است در پنج قسمت و خود او می گوید:

قرآن را بـا تفسـیرش سـه بـار بر ابـن عبـاس عرضه کردم و امـا قرائت قرآن را هفتـاد مرتبه نزد او قرائت نمـودم. (تنقیـح المقـال ۲/۲۵۳).

۹.بحار الانوار ۶۵/. ۱۳۰

۱۰.نفس المهموم.۴۶۶

۱۱.مقتل الحسین مقرم.۳۷۱

۱۲.مسار الشیعه ۶۲.و مرحوم شـیخ بهائی رحمه الله بر اساس همین احتمال روز اربعین را روز نوزدهم ماه صـفر قرار داده است. (توضیح المقاصد ۶).

۱۳.قمقام زخار.۵۸۵

۱۴.الملهوف.۸۲

۱۵.مثیر الاحزان.۱۰۷

۱۶.ناسخ التواریخ احوالات امام حسین ۳/.۱۷۶

۱۷.از این مقدمات، نمی توان

نتیجه گرفت که اهل بیت علیه السلام در اربعین سال شصت و دو به کربلا آمده اند؛ زیرا اولا نگاه داشتن اهل بیت در کوفه به مدت زیاد، قطعی نیست با توجه به اینکه بعضی ورود اهل بیت را به شام در روز اول ماه صفر ذکر کرده اند چنانچه گذشت و آن مقدمات چون قطعی نیست بنابر این نتیجه قطعی هم بدست نمی دهد؛ ثانیا احتمال دارد همان گونه که بعضی گفته اند اهل بیت در همان سال ۶۱ و قبل از رفتن به شام از مسیر کربلاـ عبور کرده و بر قبور شهیدان عزاداری کرده باشند چنانچه مرحوم سپهر مؤلف ناسخ التواریخ گفته است،

مضافا بر اینکه مرحوم قاضی طباطبائی رحمه الله کتابی به نام «تحقیق در روز اربعین امام حسین علیه السلام» تألیف نموده و تمام ایرادهای وارده را مبنی بر آمدن اهل بیت در اربعین سال ۶۱ را پاسخ داده است، بنا بر این به صرف استبعاد نمی توان به نتیجه قطعی رسید و آمدن اهل بیت را به کربلا مانند بعضی در اربعین اول انکار کرد.

۱۸.قمقام زخار.۵۸۶

۱۹.تذکره الخواص ۱۵۰.

ولی در این نقل مذکور نیست که سر مقدس امام توسط چه کسی به کربلا حمل شده است، و آیا اهل بیت همراه سر مقدس به کربلا آمده اند یا تنها سر مقدس به کربلا حمل و دفن شده است؟

۲۰.قمقام زخار ۵۸۶.

ولی این احتمال با تصریح بزرگانی همانند سید ابن طاووس و ابن نما و شیخ بهائی

که جابر بن عبدالله و اهل بیت در روز اربعین همزمان در کربلا بوده اند منافات دارد.

۲۱.الملهوف.۸۲

۲۲.ذریعه النجاه.۲۷۱

.۲۳ «ای کربلا! بدنی را در تو به ودیعه گذاردیم، که بدون غسل و کفن مدفون شد؛

ای کربلا! کسی را به یادگار در تو نهادیم که او روح احمد و وصی اوست.»

۲۴.الدمعه الساکبه ۱۶۳/۵.

۲۵.قمقام زخار.۵۸۳

این اشعار را صاحب قمقام نقل کرده است و می گوید:

نسبت دادن این اشعار به آن حضرت با روایت کامل بهائی که گفته ام کلثوم در دمشق وفات یافت خالی از اشکال نیست.

ولی ما در همین کتاب از مسعودی مؤلف مروج الذهب نقل کردیم که امام علی بن ابی طالب دو فرزند به نام ام کلثوم داشته و کنیت زینب عقیله نیز ام کلثوم بوده است؛ بنابر این ممکن است مراد از ام کلثوم بر فرض صحت نقل کامل بهائی، زینب علیها السلام باشد، به علاوه ممکن است که مراد همان ام کلثوم باشد که همراه اهل بیت به مدینه آمده و سپس به شام مراجعت کرده و در آنجا وفات یافته است. و بعضی بر این عقیده اند.

۲۶ «ای مدینه جد ما! نپذیر ما را، که ما با حسرت و اندوه ها بازگشتیم؛ از تو با همه خویشان بیرون رفته، و چون بازگشتیم نه مردان و نه کودکانی با ماست؛ در هنگام خروج جمع ما کامل بود و اکنون در بازگشت برهنه و غارت شده ایم؛ در ظاهر در امان خدا بودیم و اکنون که بازگشتیم هنوز بر ستم ظالمان و بریدن پیمانشان بیمناک هستیم؛ انیس ما مولایمان حسین بود، و چون آمدیم حسین را در کربلا گرو گذاردیم؛ مائیم که سرگردان و بدون کفیل شدیم، مائیم که بر برادر خود نوحه کردیم؛ و مائیم که بر شتران حمل شدیم، و ما را بر شتران درشت خوی سوار کردند؛ ما دختران یاسین و طاهائیم، و مائیم که در سوگ پدر

خود گریستیم؛ پاکان بدون خفاء مائیم، و مخلصان و برگزیدگان مائیم؛ ما بردباران بر بلا هستیم، و ما راستگویان ناصحیم؛ ای جد ما! دشمنان ما به آرزویشان رسیدند، و تشفی یافتند به سبب قتل ما؛ حرمت زنان را هتک نمودند و تمام آنها را بر جهاز شتران به قهر حمل کردند.»

۲۷.مرحوم مجلسی این اشعار را زیاده بر آنچه ما آوردیم، ذکر کرده است؛ به بحار الانوار ۴۵/۱۹۷ مراجعه شود.

۲۸.شعر از محمد جواد غفور زاده کاشانی (شفق) است.

۲۹.تاریخ طبری ۵./۲۳۳

.۳۰ «ای مردم مدینه! دیگر اینجا جای اقامت شما نیست، که حسین کشته شد و اشک من در سوگ او روان است؛ پیکر مطهرش در کربلا به خاک و خون آغشته است، و سر منورش را بر روی نیزه از شهری به شهر دیگر می برند.»

۳۱.نفس المهموم.۴۶۷

.۳۲ «خبر دهنده ای، خبر مرگ بزرگ و سالار مرا داد و دلم را به درد آورد، و با دادن آن خبر مرا بیمار کرد؛ ای چشمان من! اشک بریزید و بسیار بگریید، باز هم اشک بریزید و باز هم بگریید، در سوگ آن کسی که مصیبت او عرش خدا را به لرزه در آورد، و شکوه و جلالت دین را کاست؛ (گریه کنید) بر پسر پیامبر و فرزند وصی او، اگر چه منزل و جایگاه او از ما دور است.»

۳۳.قمقام زخار.۵۸۱

۳۴.سوره ص:.۷

۳۵.الملهوف.۸۴

۳۶.تفسیر المیزان ۲۰/۱۶۳

«و بنینا فوقکم سبعا شدادا»

ای سبع سماوات شدیده فی بنائها.

۳۷.الدمعه الساکبه ۵./۴۲۷

۳۸.پدرش صعصعه بن صوحان، مردی بلند مرتبه و بلند قدر و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

کسی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام نبود که حق امام علی

علیه السلام بشناسد مگر صعصعه و اصحاب و یاران صعصعه. او دارای مناقب بسیاری است و ابن عبد البر او را از اصحاب رسول خدا دانسته.

صعصعه از کسانی است که عهدنامه امیر المؤمنین علیه السلام را به مالک اشتر نقل کرده است. (تنقیح المقال ۲/۹۸).

۳۹.الملهوف.۸۵

۴۰.الدمعه الساکبه ۵/.۱۶۴

۴۱.الدمعه الساکبه ۵/.۱۶۲

۴۲.بحار الانوار ۴۵/.۱۹۸

امام سجاد و واقعه حره

نویسنده

کتاب: زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۷۹

نویسنده: سید جعفر شهیدی

متن

ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس (۱)

چنانکه دیدیم واکنش حادثه کربلا- نخست با آمدن اسیران به کوفه پدید گردید. با همه سختگیری پسر زیاد در حوزه حکومت خود، و ترساندن مردمان از مخالفت با یزید، باز از آن مردم نیمه مرده، و ستم پذیرنده خرده گیری دیده شد. روزی که پسر زیاد در مسجد، خطبه خواند و ضمن گفته های خود یزید و تبار او را ستود و حسین علیه السلام و پدران او را دشنام داد، عبدالله بن عفیف از مردم أزد که مردی پارسا ولی نابینا بود بر خاست و سخن را در دهان او شکست. دشنام هائی را که به خاندان پیغمبر داد بدو و آنکه او را به حکومت گماشته است، بر گرداند. مأموران دولت خواستند عبدالله را خاموش و دستگیر سازند، تیره ازد به حمایت وی در آمد و جنگی در گرفت (۲)

هر چند این درگیری سرانجام به سود عبیدالله پایان یافت، ولی بهر حال مقدمه ای برای اعتراض های دیگر گشت.

در شام نیز چنانکه دیدیم آثار ناخشنودی پدید گشت، تا آنجا که یزید از روی ناچاری به ظاهر خود را یکی از ناخشنودان از کشته شدن پسر دختر پیغمبر نشان داد، و گناه را به گردن عبیدالله پسر زیاد افکند. اما واکنش حادثه در حجاز بیشتر از عراق بود. عبدالله پسر زبیر که از آغاز حکومت یزید خود را به مکه رسانیده این شهر را پایگاه خویش ساخته بود، و مردم را به بیعت خود می خواند، فاجعه محرم را دستاویزی استوار برای نکوهش یزید دید. وی در

خطبه ای عراقیان را پیمان شکن و نامردم خواند و حسین علیه السلام را به بزرگواری و تقوی و عبادت ستود.

مدینه نیز با آنکه در این سال در اداره ولید بن عتبه بن ابو سفیان بود، خاموش نماند، طبری چنانکه روش اوست درباره ناآرامی این شهر چیزی ننوشته است. اما عوض شدن سه حاکم آن در ظرف دو سال وضع غیر عادی را نشان میدهد.

طبری نوشته است:

پسر زبیر از درشت خوئی حاکم مدینه ولید بن عتبه به یزید شکایت کرد و از او خواست تا حاکمی نرم خو بدانجا بفرستد و یزید، عثمان بن محمد بن ابو سفیان را به حکومت آن شهر فرستاد (۳)

اما بعید به نظر میرسد پسر زبیر در چنان موقعیتی با یزید نامه نگاری کند آن هم بر سر عوض کردن حاکم مدینه. آنچه به حقیقت نزدیکتر می نماید اینست که یزید به شیوه پادشاهان خود کامه جوان نمی خواست مردان کار آزموده را بر سر کار بگذارد بدین جهت جوانان نورس را به حکومت می فرستاد و آنان چون مردم را چنانکه باید نمی شناختند، در اداره حکومت در می ماندند. و عثمان چنانکه طبری نویسد جوانی نورس و کار نیازموده بود. (۴)

بهر حال سبب هر چه بوده است، مقدم حاکم تازه بر او و مردم شهر مبارک نیفتاد، عثمان به گمان خویش خواست کفایتی نشان دهد، و بزرگان مدینه را از خود و یزید خشنود و حوزه حکومت را آرام سازد. گروهی از فرزندان مهاجر و انصار را به دمشق فرستاد تا خلیفه جوان را از نزدیک ببینند و از بخشش ها و مرحمت های وی برخوردار گردند. یزید چنانکه نوشته ایم تربیت دینی نداشت، بلکه میتوان گفت

تربیت نیافته بود. پدرش در کودکی وی به خاطر خشمی که بر مادر او گرفت، مادر و فرزند را به بیابان فرستاد و یزید در قبیله و درون خیمه بزرگ شد. آنچه در آنجا آموخت همان بود که صحرانشینان عرب می آموزند، گشاده زبانی، شعر نیکو سرودن و به شکار رفتن. پس از آنکه به حکومت رسید و دستگاه پر تجمل معاویه را صاحب شد، به جای اندوختن معلومات به نگاهداری سگ و یوز و بوزینه پرداخت. میگساری و قمار نیز سرگرمی دیگر او بود.

گذشته از این عیب ها چنانکه طبیعت چنین حکومت ها می خواهد، سالمندان تجربه آموخته گرد او را خالی کردند، و گروهی جوان چاپلوس و مال اندوز او را در میان گرفتند که آنچه میگفت و میکرد بر او آفرین می خواندند.

در سندها از سرجون مشاور رومی او نامی به میان آمده است. آیا این مرد ترسا در نهان، واژگون شدن حکومت یزید را که نام مسلمانی داشت می خواست، که او را چنان بد آموزی میکرد ...؟ خدا میداند.

آنچه با اطمینان خاطر میتوان گفت اینست که یزید از کار اداره حوزه پهناور مسلمانی چیزی نمی دانسته است. آن شتاب و سخت گیری در بیعت گرفتن از پسر دختر پیغمبر، آن فاجعه دلخراش در محرم سال شصت و یک از آن زشت تر به اسیری گرفتن خاندان رسول (ص) و بردن آنان به کوفه و در آوردن به شام، همه اینها رفتاری است که ناپختگی بلکه نابخردی او را نشان میدهد. بدتر از همه، اینکه چون حاکم مدینه فرزندان مهاجر و انصار را نزد او فرستاد یزید آنان را چنان پذیره شد که گوئی گروهی از همسالان خود

و یا همبازیان دوره کودکیش را نزد او آورده اند.

او اگر انـدک خردی داشت یا اگر مشاورانی کار آزموده نزد او می بودنـد، باید در مدتی که مهمانان در کاخ او و در مهمانی او هستند رفتاری سنجیده داشته باشد. آنچه خلاف آئین مسلمانی است نکند، بلکه به ظاهر خود را مسلمانی پای بند دین نشان دهد. اما او نه دین را می شناخت نه مردم را.

مـدینه پس از هجرت پیغمبر اسـلام بـدان شـهر، مرکز حکومت اسـلامی شـد. پس از پیغمبر تـا سال سـی و پنجم هجری پایگاه خلافت بود و سه خلیفه زنـدگانی خود را در آن شـهر به سـر بردند. چون علی علیه السـلام کوفه را مقر حکومت خود ساخت، مـدینه باز هم رونق علمی و دینی خود را از دست نـداد. گروهی از بزرگان مهاجر و انصار در آنجا زیسـتند و مردند، و سـپس فرزنـدان آنان جای ایشان را گرفتند. از آغاز هجرت موجی از پرهیزگاری شـهر را فرا گرفت و بیش و کم همچنان پایدار بود. (۵)

یزید می بایست این مردم را بشـناسد و روزی چند خویشتن دار شود. اما چنین نکرد. نمیدانم رخت پوشانیدن بر بوزینه و سوار کردن او بر خر و به مسابقه فرسـتادن او با اسبان، در همین روزها بود و یا نه، بهر حال داستانی است که سبک سری او را نشان میدهد.

چنانکه مسـعودی نوشـته است یزیـد را بوزینه ای بود پلیـد، که در مجلس شـراب او حاضـر می شـد و بر بالش تکیه میداد. این بوزینه خری وحشـی داشت که رام وی کرده بودند. روزی بوزینه را بر خر نشاندند و با اسـبان به مسابقه فرستادند، و خر بوزینه از اسبان

یزید پیش افتاد و برنده مسابقه گردید یکی از شاعران شام در این باره گفته است:

تمسک أبا قیس بفضل عنانها

فلیس علیها إن سقطت ضمان (۶)

ألا من رأی القرد الذی سبقت به

جیاد أمیر المؤمنین إتان (۷)

نوشته اند این شعرها را یزید خود سروده است و باید چنین باشد چه غرس النعمه، در پایان داستان گفتگوی ابن هبیره و زیاد بن عبید حارثی (۸) نویسد:

زیاد گفت چون نزد مروان رفتم از من پرسید گفتگوی تو و ابن هبیره بر سر چه بود؟

گفتم در اینکه آیا کنیه بوزینه ابو قیس است یا الیمن.

مروان خندید و گفت درست است مگر این نیست که امیر المؤمنین یزید گفته است

«تمسک أبا قیس بفضل عنانها ... (۹)

یزید نمایندگان شهر مدینه را حرمت نهاد و به آنان بخشش فراوان کرد و به یکی از ایشان (منذر بن زبیر) صد هزار درهم بخشید، اما تربیت پست و کردار زشت او از دیده مهمانان پوشیده نماند. آنان چون به شهر خود باز گشتند در مسجد پیغمبر فریاد برداشتند و به بد گوئی از یزید پرداختند و گفتند ما از نزد کسی می آئیم که دین ندارد، می می نوشد. طنبور می نوازد و سگ بازی می کند، شب را با مردمان پست و کنیزکان آوازه خوان به سر میبرد. ما شما را گواه می گیریم که او را از خلافت خلع کردیم. (۱۰)

مردم شهر با عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) (۱۱) بیعت کردند و بنی امیه راکه شمار آنان به هزار تن می رسید، نخست در خانه مروان پسر حکم به محاصره افکندند، سپس از شهر بیرون راندند. در این روزهای پر گیر و دار مروان نزد عبدالله بن عمر رفت و

از او خواست تـا خـانواده وی را نزد خود نگـاه دارد، عبـدالله نپـذیرفت. مروان چون از حمـایت او مـأیوس شـد پنـاه به علی بن الحسین علیه السلام برد و گفت من خویشاوند توام، می خواهم که خانواده من با خانواده تو باشد.

علی بن الحسـین بـا بزرگواری خـاص خود خواهش او را قبول فرمود و کسان مروان را همراه با زن و فرزنـد خود به ینبع (۱۲) فرستاد و مروان همیشه از این کرامت سپاسگزار بود.

اینکه طبری نوشته است:

علی بن الحسین با مروان دوستی قدیمی داشت (۱۳)

بر اساسـی نیست. مروان هیچگـاه به بنی هاشم روی خوش نشان نـداده است. بنابر این جائی برای دوستی او با علی بن الحسـین نبوده، طبری میخواهـد جوانمردی را که خانـدان هـاشم از حـد اعلای آن بر خوردار بوده انـد نادیـده بگیرد و آن را به حساب دوستی شخصـی بگذارد. باری خبر شورش مردم مدینه به دمشق رسید و یزید را سخت خشمگین ساخت. نخست خواست کار این شـهر و کار مکه و سـر کوبی پسر زبیر را به عهده عبیدالله بن زیاد واگذارد، اما عبیدالله نپذیرفت و گفت به خاطر این فاسق نمیتوانم قتل حسین و شکستن حرمت کعبه را در گردن بگیرم (۱۴)

اگر این گفتار از پرداخته های داسـتان سـرایان نباشـد، و به راستی عبیـدالله چنین سـخنی بر زبان آورده، باید گفت، او چون از یزید دور اندیشـی بیشتری داشت، میدانست که پایان حکومت سفیانیان نزدیک است و گرنه عبید کسی نبوده است که از گناه (هر چنـد هم بزرگ باشـد) بیمی به خود راه دهـد. یزیـد انجـام مـأموریت را از عمرو بن سـعید حاکم پیشـین مـدینه طلبیـد، او نپذیرفت و

گفت من دست خود را به خون قریش آلوده نمیکنم. بگذار کسی که بیگانه است این کار را عهده دار شود.

یزید ناچار مسلم بن عقبه را که پیری ناتوان بود و در بیماری به سر می برد با لشکری روانه مدینه ساخت. مسلم شهر را محاصره کرد و از سوی حره واقم (۱۵) بر سر مردم شهر رفت و گفت:

شما را سه روز مهلت میدهم اگر تسلیم شدید مدینه را میگذارم و به سر وقت ابن زبیر به مکه می روم و گرنه معذور خواهم بود. مردم شهر ایستادگی کردند ولی سرانجام شکست خوردند و تسلیم شدند.

مسلم سه روز شهر را به اختیار سپاهیان خونخوار شام گذاشت تا آنچه خواهند بکنند. سپس مردم مدینه را میان دو چیز آزاد گذاشت:

۱ اقرار کنند که بنده زر خرید یزیدند و او هر اختیاری درباره آنان دارد.

۲ کشته شوند.

گروهی شرط او را نپذیرفتند و کشته شدند، و بسیاری نیز پذیرفتند. تنها کسانی که بدون شرط از گزند وی ایمن ماندند علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله عباس بودند.

چرا مسلم علی بن الحسین را نکشت؟ یا از او بدان صورت که خود گفته بود بیعت نگرفت؟ اسناد در این باره هماهنگ نیست.

طبری نوشته است هنگامی که یزید، مسلم بن عقبه را به مدینه می فرستاد بدو گفت:

علی بن الحسین علیه السلام در کار شورشیان دخالتی نداشته است، دست از او بازدار و با وی به نیکوئی رفتار کن! و نویسد چون علی بن الحسین علیه السلام نزد مسلم رفت.

مسلم گفت:

أهلا و مرحبا، سپس وی را بر تخت و مسند خود نشاند و گفت این خبیث ها (مردم مدینه!) نگذاشتند به

کار تو برسم.

امیر المؤمنین سفارش تو را به من کرده است. پس از لختی درنگ گفت:

شاید کسان تو ترسیده باشند؟

علی بن الحسین علیه السلام گفت آری! مسلم دستور داد چهارپای او را زین کردند و او را سوار کرد و به خانه باز گرداند (۱۶)

مؤلف کشف الغمه نیز نوشته است:

مسلم علی بن الحسین علیه السلام را حرمت نهاد و استر خویش را برای او زین کرد و گفت تو را ترسانیدیم؟!

علی بن الحسین علیه السلام او را سپاس گفت و چون از خانه وی بیرون رفت.

مسلم گفت:

این مرد علاوه بر خویشاوندی که با رسول خدا دارد خیری است که در او شری نیست (۱۷)

ابن ابی الحدید نویسد:

مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که برده یزیدند، جز علی بن الحسین علیه السلام که او را حرمت کرد و بر تخت خود نشاند و همچون برادر امیر المؤمنین از او بیعت گرفت (۱۸)

عبارت شیخ مفید نیز چنین است و اضافه دارد که مسلم گفت امیر المؤمنین مرا سفارش کرده است که حساب تو را از دیگران جدا سازم و نیز نوشته است که بدو گفت اگر در دست ما چیزی بود چنانکه سزاوار هستی تو را صله میدادم (۱۹)

اما طبری در روایت دیگر آورده است که:

«چون علی بن الحسین خواست نزد مسلم برود عبد الملک و پدرش مروان را در دو سوی خود قرار داد و نزد وی رفت، چون بر مسلم در آمد مروان نوشیدنی خواست و اندکی نوشید سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام داد چون علی ظرف را در دست گرفت مسلم گفت:

از نوشیدنی ما میاشام!

علی بن الحسین علیه السلام لرزان

قدح را نگاه داشت.

مسلم گفت:

با این دو تن آمده ای؟به خدا اگر واسطه تو آنان بودند تو را میکشتم. اما امیر المؤمنین سفارش تو را بمن کرده است و به من گفت تو بدو نامه نوشته ای، حال اگر می خواهی بیاشام (۲۰)

و ابن اثیر نیز همین روایت را از آن مأخذ یا مأخذ دیگر برداشته است.

یعقوبی نوشته علی بن الحسین علیه السلام به مسلم گفت:

یزید می خواهد با تو بچه شرطی بیعت کنم؟

-: بیعت برادر و پسر عمو!

-: اگر می خواهی بیعت کنم که برده او هستم بیعت خواهم کرد!

-: چنین تکلیفی را به تو نمی کنم!

و چون مردم دیدند علی بن الحسین علیه السلام چنین گفت، گفتند او که فرزند رسول خداست چنین می گوید چرا ما با او به چنین شرط بیعت نکنیم (۲۱)

این گزارش و گزارش های آخر که از طبری نوشتیم به طور قطع دروغ است و احتمالاـ سالها بعد کسانی از بزرگ زادگان مدینه که پدرانشان از بیم جان با مسلم با چنان شرطی بیعت کردند آن را بر ساخته اند تا کار گذشتگان خویش را نزد مردمان موجه جلوه دهند. چرا دروغ است؟

چون رفتاری که علی بن الحسین درباره خانواده مروان کرد از چشم بنی امیه و شخص یزید و مأمور او مسلم، پوشیده نبود. نیز علی بن الحسین علیه السلام از آغاز شورش خود را کنار کشید و با مردم همداستان نگشت، چون پایان کار را میدانست. بنابر این مسلم دستور نداشته است که او را آزار دهد، بلکه مأمور بوده است بدو نیکوئی کند. از آن گذشته چنانکه نوشتیم یزید از کشتن حسین بن علی علیه السلام پشیمان شده بود و بهیچوجه نمی خواست خود را بدنام تر

سازد.

پس مسلما درباره علی بن الحسین علیه السلام سفارش کرده است. بنابر این آنچه مفید و ابن شهر آشوب و طبری در روایت نخستین خود نوشته اند درست می نماید.

مسعودی نوشته است:

مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که برده یزید هستند و هر کس نپذیرفت کشته شد. جز علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس (۲۲)

ابن اثیر نویسد:

چون نوبت بیعت به علی بن عبدالله بن عباس رسید حصین بن نمیر گفت خواهرزاده ما نیز باید مانند علی بن الحسین بیعت کند (۲۳)

نیز مسعودی نوشته است علی بن الحسین علیه السلام به قبر پیغمبر پناه برده بود و دعا میکرد و او را در حالی نزد مسلم بردند که بر وی خشمگین بود و از او و پدرانش بیزاری می جست. چون علی بر او در آمد و چشم مسلم بدو افتاد، لرزید و برخاست و او را نزد خود نشاند و گفت حاجت خود را بخواه، و هر کسی را علی بن الحسین علیه السلام شفاعت کرد نکشت (۲۴)

این گفته نیز درست به نظر نمیرسد چه از خونخواری مسلم بعید است به شفاعت علی بن الحسین علیه السلام از کشتن کسی چشم بپوشد.

آنچه مسلم است اینکه مسلم به دستور یزید نه تنها امام را تکلیفی دشوار نکرده بلکه او را حرمت نهاده است. اما حصین بن نمیر چنانکه یزید گفته بود همراه لشکر میرفت تا اگر مسلم از بیماری جان نبرد او فرمانده لشکر باشد.

و سرانجام هم چنین شد بنابر این دور نیست که وی میانجی علی بن عبدالله بن عباس شده باشد.

نوشته اند در حادثه حره امام علی بن الحسین علیه السلام چهار صد

خانواده از عبد مناف را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم در مدینه بود هزینه آنان را می پرداخت. (۲۵).

و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا (۲۶)

واقعه حره را باید یکی از حادثه های شگفت و در عین حال اسف ناک در تاریخ اسلام دانست، و برگی سیاه است که امویان بر دفتر کار خود افزودند. مردی که خود را جانشین پیغمبر میداند رخصت می دهد شهر پیغمبر، مدفن او، و مرکز حکومت اسلام و محل سکونت مردم پارسا و شب زنده دار، برای مدت سه روز در اختیار لشکریان دیوسیرت وی قرار گیرد، تا هر چه میخواهند ببرند و هر کار که می خواهند بکنند. چه مردان پرهیزکار در آن چند روز کشته شد؟

چه حرمت ها بر باد رفت، چه بی حرمتی ها که از آن درنده خویان سر زد، قلم از نوشتن آن شرم دارد، بی دینی امیر و مأمور به جای خود، راستی جامعه مسلمان آنروز چگونه آن نامسلمانی و بلکه نامردمی را دید و خاموش ماند؟

یزید چنانکه نوشتیم از مسلمانی چیزی نمیدانست، در این سخن تردیدی نباید کرد، سربازان او هم همینکه شنیدند فرمانده اعزامی دست آنان را گشوده است شهر و آنچه را در آن بود مفت خود دانستند، اما مسلمانان اطراف چرا خاموش ماندند؟

پس از حادثه مدینه، شام، مصر و عراق تکانی نخوردند و عکس العملی جز نفرین نشان ندادند آنهم در گوشه و کنار و پنهان از دیده مأموران دولت و سپاهیان شام. گروهی بسیار از تابعین (طبقه بعد از صحابه) از

پسـران مهـاجر و انصار در مکه بسـر میبردنـد، اینان چرا بر نخاسـتند و مردم را بر یزیـد نشوراندنـد؟ و به یاری مسـلمانان مـدینه نیامدند؟

گیریم که مردم مدینه حق بر خاستن علیه حکومت را نداشـتند، گیریم که حکومت اسلامی بر طبق اختیارات خود اجازه داشته که شورشیان را بر جای خود بنشاند، اما قتل عام شهر با کدامیک از ابواب فقه اسلامی تطبیق میکند؟

هنوز از مرگ پیغمبر بیش از پنجـاه سـال نگذشـته بود، گروهی از مردم هفتـاد ساله که در شـهرهای مسـلمان نشـین به سـر می برنـد محضـر او را دیـده و سـیرت او را پیش چشم داشـتند. هنوز حرمت شـهر پیغمبر در چشم زمامـداران پس از وی از خاطر پنجاه سالگان نرفته بود و سی سالگان به بالا زهد و تقوای علی را فراموش نکرده بودند.

اینان چرا حادثه کربلا را در سال پیش و قتل عام مدینه را در آن سال دیدند. و لب فرو بستند؟

چرا باید چنین رویدادهای غم انگیز یکی پس از دیگری رخ دهد؟

کشـتن فرزندزاده پیغمبر و اسیری زنان و فرزندان او، ویران ساختن مدینه و بی حرمتی به زنان و دختران مسلمان، این حادثه ها به نظر شگفت و بلکه ناممکن میرسد. و شاید کسانی باشند که بگویند که بگویند تاریخ نویسان عصر عباسی خواسته اند چهره حکومت فرزنـد ابو سـفیان را هر چه زشت تر نشان دهنـد. اما حقیقت اینست که در مدت این پنجاه سال جامعه اسـلامی رنگ مسلمانی را از دست داد و خصلت و خوی جامعه عربی پیش از اسلام را گرفت. چرا چنین شد؟

علت یا علت های آن را در کتاب پس از پنجاه سال نوشته ام و چنانکه در کتاب دیگر گفته ام (۲۷)،

این انگیزه ها در طول پنجاه سال اثر یا اثرهایی در جامعه حجاز، عراق و شام به جای گذاشت که پدید آمدن چنین حادثه ها برای مردم طبیعی مینمود.

در این لشکر کشی امیر و مأمور هیچیک از فقه اسلام آگاهی نداشتند، و اگر داشتند خود را به رعایت آن ملزم نمی دانستند. اسلام برای این مردم افزار قدرت بود نه قانون اجرای احکام خدا و اگر به ظاهر خود را مسلمان نشان میدادند برای فریفتن مسلمانان بود، شگفت تر اینکه نوشته اند مسلم پس از پایان کار مدینه گفته است:

«خدایا. پس از شهادت به یگانگی تو و نبوت محمد (ص) هیچیک از کارهایم را که کرده ام، به اندازه کشتار مردم مدینه دوست نمی دارم و در آخرت به مزد هیچ عملی چون این کار چشم نخواهم دوخت (۲۸)

مسلم در این مأموریت نود و اند سال داشت و به اصطلاح پایش لب گور رسیده بود، چنانکه کار خود را به پایان نرساند و به مکه نارسیده مرد. او از کسانی است که از مسلمانی تنها به نام آن بسنده کرده اند، و ظاهر قرآن و حدیث را به سود خود بر میگردانند تا مجوزی برای زشت کاری آنان باشد. وی از اخلاص کیشان معاویه بود و در صفین فرماندهی پادگان او را بر عهده داشت (۲۹)

محتملا او این حدیث را شنیده بود که پیغمبر (ص) فرموده است:

خدایا! کسی که بر مردم مدینه ستم کند و آنان را بترساند او را بترسان و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر او (۳۰) و درباره مدینه می فرمود:

خدایا هر کس درباره مردم این شهر قصدی بد کند، او را همچون نمک در آب بگذار (۳۱)

و یا اینکه فرمود که:

در مدینه کسی، کسی را نکشد، برای جنگ سلاح ندارد، (۳۲)

و یا اینکه فرمود:

بار خدایا!

ابراهیم مکه را حرم قرار داد و من مدینه را حرم قرار میدهم. که خونی در آن ریخته نشود و برای پیکار جنگ افزار بر ندارند و برگ درخت آن را جز برای خوردن دام نریزند (۳۳)

آری شنیده بود ولی هنگامی که میدید، کسی که خود را جانشین پیغمبر میداند، فرزند او را می کشد و دختران او را گرد شهرها میگرداند و کسی بر او خرده نمیگیرد چرا او از ویران ساختن شهر پیغمبر بیمی به خود راه دهد؟

مسلم پس از سرکوبی مردم مدینه و فرونشاندن آشوب، رو به مکه نهاد تا کار پسر زبیر را نیز پایان دهد، لیکن در بین راه مُرد. و چنانکه یزید دستور داده بود حصین بن نمیر فرماندهی لشکر او را به عهده گرفت. حصین مکه را محاصره کرد. منجنیق ها را نصب کردند و شهر را زیر پرتاب سنگ گرفتند. در این گیر و دار آتش در خانه کعبه افتاد و علت آن آتش سوزی را گوناگون نوشته اند.

در حالی که مکه در محاصره به سر می برد، خبر مردن یزید به مردم شهر و محاصره کنندگان رسید. فرمانده سپاه شام که نمیدانست برای چه کسی باید بجنگد، با پسر زبیر به گفتگو پرداخت، که آماده است بیعت او را بپذیرد، بدان شرط که با او به شام برود. چون عبدالله شرط او را نپذیرفت، حصین با سپاهیان خویش به شام بازگشت. گویا وی میخواست پسر زبیر را به شام بکشاند تا اگر کار او سامانی یافت، در کنار وی باشد و گرنه

در آنجا او را بکشند و شر مخالفی را از سر خود باز کند.

در پایان این فصل مناسب است حدیثی را که مجلسی از روضه کافی آورده است بنویسم.

این حدیث از طریق ابن محبوب از ابو ایوب از یرید بن معاویه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

یزید بن معاویه در سفر حج به مدینه رفت. در آنجا مردی از قریش را خواست و بدو گفت:

آیا اقرار میکنی که بنده من هستی؟

اگر بخواهم تو را می فروشم و اگر نه نگاهدارم؟

مرد گفت:

یزید!

به خدا سوگند تو در قریش از من شریف تر نیستی پدرت نیز چه در جاهلیت و چه در اسلام از من گرامی تر نبود چگونه چنین اقرار کنم؟

اگر اقرار نکنی تو را خواهم کشت.

کشتن من از کشتن حسین مهم تر نیست. یزید دستور کشتن او را داد. سپس علی بن الحسین علیه السلام را طلبید و با او همان سخنان را گفت، علی بن الحسین علیه السلام پاسخ داد:

اگر چنان اقرار نکنم مرا مانند مردی که امروز کشتی خواهی کشت، آری! چنانکه می خواهی اقرار میکنم می خواهی مرا بفروش و می خواهی نگاه دار! این برای تو بهتر بود خونت ریخته نشد و از شرافتت نکاست (۳۴)

اگر در انتساب روضه به کلینی تردید نکنیم، تردید در این حدیث به جاست. بلکه این حدیث بی گمان دروغ است. مجلسی نیز به نقطه ضعف آن توجه کرده است. یزید مدت سه سال حکومت کرد و از شام بیرون نرفت تا به سفر حج و رفتن به مدینه و گفتگوی او با علی بن الحسین علیه السلام چه رسد. بودن چنین حدیث و مانند آن در کتاب های دانشمندان طبقه

اول از محدثان نشان میدهد که آنان بیشتر به نقد روایتی حدیث ها توجه داشته اند و کمتر به نقد آن از جهت درایت پرداخته اند.

به نظر می رسد این حدیث را نیز فرزندان کسانی ساخته اند، که پدرانشان از بیم جان با پسر عقبه چنان بیعتی کردند اما یکی از راویان عمدا یا سهوا جای مسلم بن عقبه را با یزید عوض کرده است.

پی نوشت ها:

۱.با بد کاری مردمان تباهی در خشکی و دریا، آشکار شد. (روم: ۴۱)

۲.طبری. ج ۷ ص ۳۷۳ ۳۷۴ خوارزمی مقتل ص ۵۳ ۵۵ ج ۲

۳.ج ۷ ص ۴۰۲

۴.بخش ۲ ص ۴۰۲

۵.پس از واقعه حره و از خلافت عبد الملك به بعد بود که این قداست بتدریج از میان رفت.

۶.ابو قیس افسار خر را محکم بگیر که اگر از آن بیفتی بر خر تاوانی نیست.

۷.چه کسی بوزینه ای را دیده است که ماده خر وحشی، آن را از اسبان امیر المؤمنین پیش اندازد.

(مروج الذهب ج ۲ ص ۹۴)

۸.نگاه کنید به ص ۷۳ و ۷۴ پس از پنجاه سال از نویسنده و به کتاب زندگانی حضرت فاطمه از همین سلسله کتاب ها ص ۱۸۱ ۱۸۲

۹.و الهفوات النادره ص ۱۳۱ ۱۳۲

۱۰.طبری ج ۷ ص ۴۰۲ ۴۰۳

۱۱.شستشو داده فرشتگان. این لقب را حنظله از رسول خدا گرفت. حنظله در جنگ احد شهید شد و پیغمبر به زن او فرمود حنظله را فرشتگان شستشو دادند.

۱۲.چشمه ساری است نزدیک مدینه از جانب راست کوه رضوی. (معجم البلدان)

۱۳.طبری ج ۷ ص ۴۰۹

۱۴.طبری ج ۷ ص ۴۰۸

۱۵.سنگستان جانب شرقی مدینه

۱۶.تاریخ طبری ج ۷ ص ۴۲۱

۱۷.کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹

۱۸.شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۵۹

۱۹.ارشاد ج ۲ ص ۱۵۲

۲۰.ج ۴ ص ۴۱۹

۲۱.تاریخ یعقوبی ج

۲ ص ۲۲۳

۲۲.مروج الذهب ج ۲ ص ۹۶

۲۳.ج ۴ ص ۱۲۰

۲۴.ج ۲ ص ۹۶

۲۵.کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۷

۲۶.و محمد نیست جز پیمبری که پیش از او پیمبران بودند. اگر بمیرد یا کشته شود شما بگذشته خود باز میگردید؟

و کسی که بگذشته خود باز گردد خدا را زیانی نمیرساند. (آل عمران: ۱۴۴)

۲۷.تاریخ تحلیلی اسلام ج ۲ ص ۶۳

۲۸.کامل ج ۴ ص ۱۲۳

۲۹.الاصابه ج ۳ ص ۴۹۳ ۴۹۴

۳۰.کنز العمال. کتاب فضائل حدیث ۳۴۸۸۴

۳۱.همان مأخذ حدیث ۳۴۸۳۹

۳۲.همان مآخذ حدیث ۳۴۸۱۱

۳۳.وفاء الوفاء، ص ۹۰.سفینه البحار ج ۲ ص ۵۳۰

۳۴.بحار ج ۴۶ ص ۱۳۸.روضه کافی ص ۲۳۵

امام سجاد و قیام مختار

نویسنده

کتاب: زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۹۲

نویسنده: سید جعفر شهیدی

متن

درباره مختار و انگیزه او در این قیام قضاوت های گوناگون شده است. تا آنجا که بعضی دانشمندان طبقه اول و دوم از شیعه درباره او نظر مساعدی ندارند. اما متأخران او را به نیکویی ستوده اند.

مختار پس از قیام نافرجام سلیمان بن صرد (رئیس پشیمانان) شیعیان را فراهم ساخت. او میدانست اگر بخواهد جنبش شیعه به نتیجه برسد، باید یکی از خاندان پیغمبر آن را رهبری کند یا لا اقل جنبش به نام او آغاز شود. چه کسی برای این کار مناسب است؟

علی بن الحسین علیه السلام فرزند شهید آل محمد و اگر او نپذیرد؟

محمد فرزند علی بن ابی طالب عموی علی بن الحسین علیه السلام. مختار بهر دو تن نامه نوشت. امام علی بن الحسین علیه السلام که بی وفائی عراقیان و رنگ پذیری آنان را دیده بود و می دانست بگفته پدر بزرگوارش این مردم «دین را تا آنجا می خواهند که زندگانی خود را بدان سرو سامان دهند و هنگام آزمایش پای پس می نهند» به مختار پاسخ مساعد نداد و تنها تا آنجا که کار او با کیفر قاتلان پدرش مربوط می شد کردار او را تصویب فرمود، چنانکه چون مختار سر عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را نزد او فرستاد امام به سجده رفت و گفت:

الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من أعدائی و جزی الله المختار خیرا (۱).

یعقوبی نویسد:

مختار سر عبیدالله بن زیاد را نزد علی بن الحسین علیه السلام به مدینه فرستاد و فرستاده خود را گفت:

بر در خانه او بنشین، همینکه دیدی در خانه گشوده شد و مردم

به درون رفتند، بدان که هنگام غذا خوردن اوست، تو هم به درون خانه برو!

فرستاده چنان کرد، و چون داخل خانه شد بانگ برداشت:

ای خانواده نبوت و معدن رسالت و فرود آمدن گاه فرشتگان و منزل وحی! من فرستاده مختار پسر ابو عبیده هستم و این سر پسر زیاد است، برای شما آورده ام. با شنیدن این بانگ، فریاد از زنان بنی هاشم برخاست و چون امام سر عبیدالله را دید، گفت دوزخ جای او باد!

بعضی گفته اند علی بن الحسین علیه السلام را پس از مرگ پدرش جز آن روز خندان ندیدند. (۲)

و ابن عبد ربه نوشته است:

سر عبیدالله را هنگامی نزد علی بن الحسین علیه السلام آوردند که نیم روز بود و او ناهار می خورد.

چون سر را دید گفت:

سبحان الله، کسی فریفته دنیا نمی شود مگر آنکه حق نعمت خدا در گردنش نباشد وقتی سر پدرم را نزد ابن زیاد آوردند غذا میخورد. (۳)

اما مسعودی نوشته است مختار، نامه ای به علی بن الحسین علیه السلام السجاد نوشت. در آن نامه او را امام دانست و خواست تا با آن حضرت بیعت کند و از او رخصت خواست تا دعوت خویش را آشکار سازد. مالی فراوان هم با نامه فرستاد. علی بن الحسین علیه السلام مال را نپذیرفت و نامه او را پاسخ نداد و در مسجد پیغمبر او را ناسزا گفت. (۴)

ممکن است قسمت اخیر را ناخشنودان از مختار افزوده باشند، ولی آنچه مسلم است امام در مورد دعوت برای رهبری شیعیان، روی خوش به مختار نشان نداده است. (۵)

در روایتی که از منهال بن عمرو است گوید:

سالی به حج رفتم و علی بن الحسین علیه السلام

را دیدم.

پرسید:

حرمله بن کاهل چگونه به سر می برد؟

-: او را در کوفه زنده دیدم.

امام دستهای خود را بالا برد و گفت:

خدایا گرمی آهن را بدو بچشان!

خدایا گرمی آتش را بدو بچشان!

چون به کوفه رسیدم حرمله را نزد مختار آوردند. وی فرمود تا دست و پای او را بریدند، سپس او را به آتش سوزاندند. (۶)

پی نوشت ها:

۱.رجال کشی ص ۸۴.المختار الثقفی ص ۱۲۴

۲.تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶

۳.عقد الفرید ج ۵ ص ۱۴۳

۴.مروج الذهب ج ۲ ص ۹۸

۵.برای اطلاع از حال مختار رجوع شود به تاریخ تحلیلی اسلام ص ۱۷۳ به بعد

۶.مناقب ج ۴ ص ۱۳۳

بقیع، بغض شیعه در گلوی تاریخ

سلام

السلام علیک یا حسن ابن علی

السلام علیک یا علی ابن الحسین

السلام علیک یا محمد ابن علی

السلام علیک یا جعفر ابن محمد

شرحی بر فاجعه تخریب بقیع

در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

پس از اشغال مکه، وهابیان به سرکردگی عبدالعزیز بن سعود روی به مدینه آوردند و پس از محاصره و جنگ با مدافعان شهر، سرانجام آن را اشغال نموده و به تخریب قبور ائمه بقیع و دیگر قبور هم چنین قبر ابراهیم فرزند پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – قبور زنان آن حضرت، قبر ام البنین مادر حضرت اباالفضل العباس علیه السلام و قبر عبدالله پدر پیامبر و اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام و بسیاری قبور دیگر پرداختند.

ضریح فولادی ائمه بقیع را که در اصفهان ساخته شده بود و روی قبور حضرات معصومین امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام محمد باقر و امام صادق – علیهم السلام – قرار داشت را از جا در آورده، و گنبد و ضریح را از بین بردند.

یکی از جهانگردان غربی به نام میسترکه به فاصله کوتاهی از ویرانی این حرم بقیع را دیده، ویرانی و خرابی آنجا را این گونه ترسیم می کند:

چون وارد بقیع شدم، آنجا را همانند شهری دیدم که زلزله شدیدی در آن به وقوع پیوسته و به ویرانه ای تبدیل شده است، زیرا در جای جای بقیع به جز قطعات سنگ و کلوخ به هم ریخته و تیرهای چوب کهنه چیز دیگری نمی توان دید. ولی این ویرانی ها و خرابی ها در اثر وقوع زلزله و یا حادثه طبیعی بلکه با عزم و اراده انسانها به وجود آمده

بود و همه آن گنبد و بارگاه های زیبا و سفید رنگ که نشانگر قبور فرزندان و یاران پیامبر اسلام بود، با خاک یکسان گردیده است.

در این ماجرا تنها حرم پیامبر اکرم (ص) محفوظ ماند و وهابیان در ادامه هتاکی های خود تصمیم داشتند قبر مطهر رسول خدا (ص) را نیز تخریب کنند اما از بازتاب این کار در جهان اسلام و برانگیخته شدن احساسات مسلمانان بر ضد خویش ترسیدند و به طور موقت از این عمل منصرف شدند. طبق نقل تاریخی آنها در این حمله چهر صندوق مملو از جواهرات مرصع به الماس و یاقوت گرانبها و حدود یکصد قبضه شمشیر با غلاف های مطلا به طلای خالص و تزیین شده به الماس و یاقوت و ... به یغما بردند.

و این نیز نخستین حمله آنان به مقدسات اسلامی نبود. صلاح الدین مختار نویسنده و مورخ وهابی در کتاب «تاریخ مملکه العربیه السعودیه کما عرفت» بخشی از افتخارات وهابیت در حمله به کربلای معلی را چینن شرح می دهد:

در سال ۱۲۱۶ امیر سعود در رأس نیروهای بسیاری از مردم نجد و حبوب و حجاز و تهامه و نواحی دیگر به قصد عراق حرکت نمود و در ماه ذی القعده به شهر کربلا رسید و آن را محاصره کرد. سپاه مذکور باروی شهر را خراب کردند و به زور وارد شهر شدند. بیشتر مردم را در کوچه و بازار و خانه ها به قتل رسانیدند و نزدیک ظهر با اموال و غنائم فراوان از شهر خارج شدند، سپس در محلی به نام ابیض گرد آمدند. خمس اموال را خود سعود برداشت و بقیه را به هر

پیاده یک سهم و به هر سوار دو سهم قسمت کرد.(چون به نظر آنها جنگ با کفار بود)

عثمان بن بشر از دیگر مورخان وهابی درباره حمله به کربلا چنین می نویسد:

... گنبد روی قبر (یعنی قبر امام حسین علیه السلام) را ویران ساختند و صندوق روی قبر را که زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده بودند، بر گرفتند و آنچه در شهر از مال و سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و قرآنهای نفیس و جز آنها یافتند، غارت کردند و نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند در حالی که قریب به ۲۰۰۰ تن از اهالی کربلا را کشته بودند. جالب اینجاست که مورخ مزبور نام کتاب خود را عنوان «المجد فی تاریخ نجد» گذاشته و از این وقایع به عنوان نشانه های مجد و شکوه و عظمت وهابیت یاد کرده است! اما این فقط شیعیان و اماکن مقدسه آنها نبودند که وهابیان آثار مجد و شکوه خود را در آن به نمایش گذاشته اند، مکه مکرمه و طائف نیز از حملات آنان در امان نماند.

جمیل صدقی زهاوی در خصوص فتح طائف می نویسد:

طفل شیرخواره را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی را که مشغول فراگیری قرآن بودند کشتند، چون در خانه ها کسی باقی نماند، به دکانها و مساجد رفتند و هر کس بود، حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند. کتاب ها را که در میان آنها تعدادی مصحف شریف و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب فقه و حدیث بود، در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند.

سر زدن این

قبیل امور از پیروان محمد بن عبدالوهاب شگفت نیست!

تابعان کسی که همه مسلمانان را کافر و مشرک می دانست و مکه و مدینه را قبل از آنکه به دست وهابیان بیافتد، دار الحرب و دار الکفر! می دانست.

در کتاب «الدرر السنیه» می خوانیم:

وی – محمد بن عبدالوهاب – از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می کرد و از شنیدن آن ناراحت می شد. صلوات فرستنده را اذیت می کرد و به سخت ترین وجه مجازات می نمود. حتی او دستور داد مرد نابینای متدینی را که مؤذن بود و صوت خوشی داشت، چون به حرف او گوش نداده، بر پیامبر صلوات فرستاده بود، به قتل رسانند.

بسیاری از کتب مربوط به صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را به آتش کشید و به هریک از پیروانش اجازه می داد قرآن را مطابق فهم خود تفسیر کند.

محمد بن عبدالوهاب به نوبه ی خود در اعتقادات پیرو ابن تیمیه حنبلی است، که در قرن هشتم هجری می زیسته است، از ابن تیمیه عقاید جالبی نقل شده است. از جمله اینکه او خدا را جسم می دانست! برای ذات مقدس خداوند دست و پا و چشم و زبان و دهان قائل بود! ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامه ی خود می گوید:

ابن تیمیه را بر منبر مسجد جامع دمشق دیدم که مردم را موعظه می کرد و می گفت:

خداوند به آسمان دنیا می آید، همان گونه که من اکنون فرود می آیم!

سپس یک پله از منبر پائین می آمد!

عقاید او آن چنان سخیف و بی مقدار بود که خود اهل سنت وی را به زندان افکندند و در رد او کتب متعددی را به رشته تحریر درآوردند.

این

قطره ای کوچک از مرداب اعتقادات و عملکرد وهابیان در طول این سالیان است.

در طول این دوران دانشمندان زیادی چه شیعه و چه سنی به نقد عقاید وهابیت دست زده اند و به شبهات گوناگون آنان پاسخ داده اند. یکی از شبهات آنان مسأله ی بناء بر قبور است.

آنها ساختن بنا اعم از مسجد یا غیر آن را بر قبر حرام می دانند.

در این نوشتار سعی می کنیم پاسخی مناسب به شبهه ی مذکور بدهیم.

نخست آنکه این شبهه ی آنان را صریح آیه ی ۲۱ سوره کهف دفع می نماید، که در خصوص ماجرای اصحاب کهف از قول مومنانی که می خواستند یاد اصحاب کهف را گرامی دارند می فرماید:

لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

(بی تردید بر روی قبور آنان مسجدی بنا می کنیم)

دوم آنکه هنگام ظهور اسلام و در دوران فتوحات اسلامی بناهایی بر قبور انبیاء گذشته وجود داشت.

از جمله می توان به قبر حضرت داوود و حضرت موسی در بیت المقدس اشاره نمود.

جالب اینجاست که خلیفه دوم که طبق نظر این آقایان از صحابه است و معصوم، خود برای انعقاد پیمان صلح به بیت المقدس رفت و پس از تسلط بر آن شهر، اقدامی در راستای از بین بردن این قبور به عمل نیاورد ...

پیشینه قبرستان بقیع

بقیع اولین مدفن و مزاری است که به دستور رسول اکرم(ص) و به وسیله مسلمانان صدر اسلام به وجود آمده است.

در بقیع اولین کسی که از انصار دفن شده اسعد بن زراره و از مهاجرین عثمان بن مظعون می باشد.

سمهودی می گوید:

پس از فوت ابراهیم فرزند رسول خدا(ص) آن حضرت به صحابه فرمودند:

ابراهیم رابه سَلَف ما عثمان لاحق کنید و در کنار او به خاک بسپارید.

او می گوید:

پس از دفن شدن ابراهیم

در بقیع، مردم مـدینه علاقه منـد شدند پیکر اقوام و عشـیره خود را در آنجا دفن کنند و هر یک از قبایل مدینه درختان و ریشـه های بخشی از بقیع را قطع و زمین آن را برای همین منظور آماده نمودند.

بقیع فریاد خاموش تشیع ...

فضیلت بقیع

در فضیلت بقیع احادیث و روایات متعددی از پیامبر اکرم(ص) نقل گردیده است از جمله اینکه در حدیثی فرمودند:

از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان ماننـد ماه شب چهارده است محشور خواهنـد شد و بدون حساب وارد بهشت می شوند. و در حدیث دیگر آمده است که رسول خدا(ص) در بقیع حضور یافتند و اهل قبور را بدین گونه خطاب می کردند:

درود بر شما، خداوند ما و شما را بیامرزد شما پیشاهنگان ما بودید و ما هم در پی شما خواهیم آمد.

حرم ائمه بقیع در کتب تاریخ به عنوان مشـهد و حرم اهل بیت علیه السـلام معروف گردیده است و در این حرم مطهر قبر چهار تن از ائمه هدی- امام مجتبی، امام سـجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السـلام- در کنار هم و به فاصله ۲ تا ۳ متری این قبرها، قبر عباس عموی گرامی رسول خـدا(ص) قرار گرفته و در کنار آن نیز قبر دیگری است که متعلق به فاطمه بنت اسـد می باشد. قبل از ویرانی ساختمان این حرم مطهر همه قبور شش گانه در زیر گنبد و دارای ضریح زیبایی بودند.

همچنین مدفن تعدادی از همسران، فرزندان، اقوام و عشیره پیامبر اکرم و جمع کثیری از صحابه و یاران آن حضرت و تعداد بی شماری از شهدا و علما در این قبرستان قرار دارند.

پی نوشت ها:

۱- تبدید الظلام، ص ۳۸۹

۲- لمعات الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۰۸

زیارت

زیارت ائمّه بقیع عَلَیْهِمُ السَّلام

یعنی حضـرت امام حسن مجتبی و امام زین العابـدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السـلام چون خواستی زیارت کنی این بزرگواران را بایـد به عمـل آوری آنچه در آداب زیـارات ذکر شـد از غسـل و طهارت و پوشـیدن جامه های پاک و پاکیزه و استعمال بوی خوش و رخصت طلبیدن در دخول و نحو اینها و بگو نیز:

یـا مَوالِیَّ یـا اَبْنـاءَ رَسُولِ اللَّهِ، عَبْـدُکُمْ وَابْنُ اَمَتِکُمُ الـذَّلیلُ بَیْنَ اَیْـدیکُمْ، وَالْمُضْـعِفُ فی عُلُوِّ قَـدْرِکُمْ،وَالْمُعْـتَرِفُ بِحَقِّکُمْ جـآئَکُمْ مُسْتَجیراً بِکُمْ، قاصِداً اِلی حَرَمِکُمْ،مُتَقَرِّباً اِلی مَقامِکُمْ، مُتَوَسِّلاً اِلَی اللَّهِ تَعالی بِکُمْ، ءَاَدْخُلُ یا

مَوالِیَّ،ءَاَدْخُلُ یا اَوْلِیآءَ اللَّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَهَ اللَّهِ الْمُحْدِقینَ بِهذَا الْحَرَمِ، الْمُقیمینَ بِهذَا الْمَشْهَدِ.

و بعد از خشوع و خضوع و رقّت داخل شو و پای راست را مقدّم و در این زیارتگاه رحل اقامت افکنده اید

بگو:

اَللَّهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَالْحَمْدُ للَّهِ کَثیراً، وَسُبْحانَ اللَّهِ بُکْرَهً وَاَصیلاً، وَالْحَمْدُ للَّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْماجِدِ الْأَحَدِ، الْمُتَفَضِّلِ الْمَنَّانِ، الْمُتَطَوِّلِ الْحَنَّانِ، الَّذی مَنَّ بِطَوْلِهِ، وَسَهَّلَ زِیارَهَ ساداتی بِاِحْسانِهِ، وَلَمْ یَجْعَلْنی عَنْ زِیارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ. *پس نزدیک قبور مقدسه ایشان برو و پشت به قبله و رو به قبر ایشان کن و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَئِمَّهَ الْهُدی ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ التَّقْوی ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الْحُجَجُ علی اَهْلِ الدُّنْیا،

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الْقُوَّامُ فِی الْبَرِیَّهِ بِالْقِسْطِ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الصَّفْوَهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ آلَ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ النَّجْوی ،

اَشْهَدُ اَنَّکُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فی ذاتِ اللَّهِ، وَکُذِّبْتُمْ وَاُسیئَ اِلَیْکُمْ فَغَفَرْتُمْ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکُمُ الْأَئِمَّهُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَاَنَّ طاعَتَکُمْ مَفْرُوضَهٌ، وَاَنَّ قَوْلَکُمُ الصِّدْقُ، وَاَنَّکُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجابُوا، وَاَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا، وَاَنَّکُمْ دَعائِمُ الدّینِ، وَاَرْکانُ الْأَرْضِ، لَمْ تَزالُوا بِعَیْنِ

اللّهِ، یَنْسَخُکَمْ مِنْ اَصْلابِ کُلِّ مُطَهَّرٍ، وَیَنْقُلُکَمْ مِنْ اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ، لَمْ تُدَنِّسْکُمُ الْجاهِلِیَّهُ الْجَهْلاءُ، وَلَمْ تَشْرَکْ فیکَمْ فِتَنُ الْأَهْوآءِ، طِبْتُمْ وَطابَ مَنْبَتُکُمْ، مَنَّ بِکُمْ عَلَیْنا دَیّانُ الدّینِ، فَجَعَلَکُمْ فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّهُ اَنْ تُرْفَعَ، وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلوتَنا عَلَیْکُمْ رَحْمَهً لَنا، وَکَفّارَهً لِذُنُوبِنا، اِذِ اخْتارَکُمُ اللّهُ لَنا، وَطَیَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ عَلَیْنا مِنْ وِلایَتِکُمْ، وَکُنّا عِنْدَهُ مُسَمّینَ بِعِلْمِکُمْ، مُعْتَرِفینَ بِتَصْدیقِنا اِیّاکُمْ، وَهذا مَقامُ مَنْ اَسْرَفَ وَاَخْطَاَ، وَاسْتَکانَ وَاَقَرَّبِما جَنی ، وَرَجی بِمَقامِهِ الْخَلاصَ، وَاَنْ یَسْتَنْقِذَهُ بِکُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْکی مِنَ الرَّدی ، فَکُونُوا لی شُفَعآءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ اِلَیْکُمْ اِذْ رَغِبَ عَنْکُمْ اَهْلُ الدُّنْیا، وَاتَّخَذُوا آیاتِ اللّهِ هُزُواً وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها، یا مَنْ هُوَ قآئِمٌ لا یَسْهُو وَدآئِمٌ لا یَلْهُو، وَمُحیطٌ بِکُلِّشَیْءٍ، لَکَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنی ، وَعَرَّفْتَنی بِما اَقَمْتَنی عَلَیْهِ، اِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُکَ، وَجَهِلُوا مَعْرِفَتَهُ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمالُوا اِلی سِواهُ، فَکانَتِ الْمِنَّهُ مِنْکَ عَلَیَ مَعَ اَقْوامٍ خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنی بِهِ، فَلَکَ الْحَمْدُ اِذْ کُنْتُ عِنْدَکَ فی مَقامی هذا مَذْکُوراً مَکْتُوباً، فَلا تَحْرِمْنی ما رَجَوْتُ وَلا تُخَیِّبْنی فیما دَعَوْتُ، بِحُرْمَهِ مُحَمَّدٍ وَ الِهِ الطّاهِرینَ وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ.

پس دعا کن از برای خود به هر چه خواهی و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب فرموده که بعد از آن هشت رکعت نماز زیارت بکن یعنی از برای هر امامی دو رکعت و شیخ طوسی و سیّد بن طاووس گفته اند که چون خواهی ایشان را وداع کنی بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَئِمَّهَ الْهُدی ، وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ، اَسْتَوْدِعُکُمُ اللّهَ،

وَ اَقْرَءُ عَلَیْکُمُ السَّلامَ، آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِما جِئْتُمْ بِهِ، وَ دَلَلْتُمْ عَلَیْهِ، اَللّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ.

پس دعا بسیار کن واز خدا سؤال کن و علامه مجلسی رحمه الله

در بحار زیارت مبسوطی از یکی از نسخ قدیمه ایراد فرموده و چون به تصریح ایشان و دیگران بهترین زیارت برای ایشان زیارات جامعه است که انشاءاللّه بعضی از آنها بعد از این مذکور خواهد شد ما در این مقام به همین قدر اکتفا نمودیم و در باب اوّل در ذکر زیارات حجج طاهره علیهم السلام در ایّام هفته زیارتی برای جناب امام حسن علیه السلام و زیارتی برای این سه امام دیگر نقل کردیم از آنها غفلت نشود و بدان که ما در زیارت هر یک از حجج طاهره علیهم السلام غیر از ائمّه بقیع صلوات اللّه علیهم صلواتی برای صاحب زیارت ذکر می کنیم و در صلوات بر این بزرگواران اکتفا می کنیم به صلواتی که در آخر باب زیارات ذکر می شود به آنجا رجوع کن و به ذکر صلوات بر ایشان میزان اعمال حسنه خود را سنگین نما و نیز بدان که کثرت شوق این مهجور شکسته به آن مشاهد مشرّفه مرا وادار می کند که از قصیده هائیّه فاضل اوحدی مادح آل احمدی جناب شیخ اُزری رضوان اللّه علیه که از شیخ الفقهاء العظام خاتم المجتهدین الفخام شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام نقل شده که آرزو می کرد که آن قصیده در نامه عمل او نوشته شود و جواهر در نامه عمل اُزْری چند شعری که مناسب با این مقامست در اینجا ذکر نموده خود را به آن مشغول نمایم:

قال رحمهُ اللّهُ:

اِنَّ تِلْکَ الْقُلُوبَ اَقْلَقَها الْوَجْدُ

وَاَدْمی تِلْکَ الْعُیُونَ بُکاها

کانَ اَنْکَی الْخُطُوبِ لَمْ یُبْکِ مِنّی

مُقْلَهً لکِنِ الْهَوی اَبْکاها

کُلَّ یَوْمٍ لِلْحادِثاتِ عَوادٍ

لَیْسَ یَقْوی رَضْوی عَلی مُلْتَقاها

کَیْفَ یُرْجَی الْخَلاصُ مِنْهُنَّ اِلاَّ

بِذِمامٍ مِنْ سَیِّدِ الرُّسْلِ طه

مَعْقِلُ الْخائِفِینَ مِنْ کُلِّ

خَوْفٍ

اَوْفَرُ الْعُرْبِ ذِمَّةً اَوْفاها

مَصْدَرُ الْعِلْمِ لَيْسَ اِلاَّ لَدَيْهِ

خَبَرُ الْكائِناتِ مِنْ مُبْتَداها

فاضَ لِلْخَلْقِ مِنْهُ عِلْمٌ وَحِلْمٌ

اَخَذَتْ مِنْهُمَا الْعُقُولُ نُهاها

نَوَّهَتْ بِاسْمِهِ السَّمواتُ وَالْاَ

رْضُ كَما نَوَّهَتْ بِصُبْحٍ ذُكاها

وَغَدَتْ تَنْشُرُ الْفَضآئِلَ عَنْهُ

كُلُّ قَوْمٍ عَلَى اخْتِلافِ لُغاها

طَرِبَتْ لِاسْمِهِ الثَّرى فَاسْتَطالَتْ

فَوْقَ عُلْوِيَّهِ السَّما سُفْلاها

جازَ مِنْ جَوْهَرِ التَّقَدُّسِ ذاتاً

تاهَتِ الْاَنْبِياءُ فى مَعْناها

لا تُجِلْ فى صِفاتِ اَحْمَدَ فِكْراً

فَهِىَ الصُّورَهُ الَّتى لَنْ تَراها

اَىُّ خَلْقٍ لِلَّهِ اَعْظَمُ مِنْهُ

وَهُوَ الْغايَهُ الَّتِى اسْتَقْصاها

قَلَّبَ الْخافِقَيْنِ ظَهْراً لِبَطْنٍ

فَرَاى ذاتَ اَحْمَدٍ فَاجْتَباها

لَسْتُ اَنْسى لَهُ مَنازِلَ قُدْسٍ

قَدْ بَناهَا التُّقى فَاَعْلا بِناها

وَرِجالاً اَعِزَّةً فى بُيُوتٍ

اَذِنَ اللَّهُ اَنْ يُعَزَّ حِماها

سادَةٌ لا تُريدُ اِلاَّ رِضَى اللَّهِ

كَما لا يُريدُ اِلاَّ رِضاها

خَصَّها مِنْ كَمالِهِ بِالْمَعانى

وَبِاَعْلى اَسْمائِهِ سَمَّاها

لَمْ يَكُونُوا لِلْعَرْشِ اِلاَّ كُنُوزاً

خافِياتٍ سُبْحانَ مَنْ اَبْداها

كَمْ لَهُمْ اَ لْسُنٌ عَنِ اللَّهِ تُنْبى

هِىَ اَقْلامُ حِكْمَةٍ قَدْ بَراها

وَهُمُ الْأَعْيُنُ الصَّحيحاتُ تَهْدى

كُلَّ عَيْنٍ مَكْفُوفَةٍ عَيْناها

عُلَماءٌ اَئِمَّةٌ حُكَماءٌ

يَهْتَدِى النَّجْمُ بِاِتِّباعِ هُداها

قادَةٌ عِلْمُهُمْ وَرَاْىُ حِجاهُمْ

مَسْمَعا كُلِّ حِكْمَةٍ مَنْظَراها

ما اُبالى وَلَوْ اُهيلَتْ عَلَى الْأَرْضِ

السَّمواتُ بَعْدَ نَيْلِ

کتابشناسی

الف) کتابهای چاپی عربی

۱. الامام الرابع الامام علی بن الحسین زین العابدین

گروه نویسندگان، ترجمه محمد عبدالمنعم خاقانی، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۰، رقعی، ۴۰ص.

۲. الامام الرابع زین العابدین علی بن الحسین

شیخ محمد حسن قبیسی عاملی، بیروت، ۱۴۰۳ق۱۹۸۳/م، وزیری، ۱۲۷ص.

الحلقات الذهبیه ۱۷.

۳. الامام زین العابدین

سید عبدالرزاق موسوی مقرّم (۱۳۱۶ ۱۳۹۱ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۴ق، وزیری، ۴۳۶ص (این کتاب دو بار به فارسی ترجمه شده است).

۴. الامام زین العابدین

گروه نویسندگان، چاپ سوم، تهران، مؤسسه البلاغ، ۱۳۷۱، جیبی، ۹۳ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۵. الامام زین العابدین

گروه نویسندگان، قم، مؤسسه الامام الحسین، ۱۳۷۱ش ۱۴۱۳/ق، رقعی، ۲۶ص.

۶. الامام زین العابدین

اسحق شاکر العشی، بیروت، دار البلاغه، ۱۴۱۲ق.

۷. الامام زین العابدین

[میر ابوالفتح دعوتی]، چاپ سوم، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ق۱۹۹۰/م، وزیری، ۲۶ص (مصوّر، ویژه نوجوانان).

۸. الامام

زین العابدین علی بن الحسین

احمد فهمی محمد، قاهره، بی نا، بی تا، وزیری، ۱۶۰ص.

اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص۲۰۷.

۹. الامام زین العابدین عنقود مرصع

سلیمان کتانی

(این کتاب در مسابقه تألیف از سوی مؤسسه آل البیت به مقام سوم دست یافت و به زودی به چاپ می رسد).

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۱۰. الامام السجاد

حسین باقر، بغداد، مطبعه الحوادث، ۱۹۷۹م، رقعی، ۱۹۶ص.

۱۱. الامام السجاد

گروه نویسندگان، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۱۲ق (از سری حیاه الرسول و اهل بیته المجاهدین).

۱۲. الامام السجاد: دراسه تحلیلیه

کریم جبر الحسن، مراجعه و تقدیم: سید جعفر مرتضی عاملی، بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۹۸۹م.

۱۳. الامام السجاد قدوه و اسوه

سید محمد تقی مدرّسی، تهران، رابطه الاخوه الاسلامیه، ۱۴۰۴ق، رقعی، ۹۶ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۱۴. الامام علی بن الحسین

علی محمدعلی دخیل، چاپ دوم، بیروت، دار التراث الاسلامی، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م، رقعی، ۱۰۳ص.

۱۵. الامام علی بن الحسین

سید مهدی آیت اللهی، ترجمه کمال السید، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۴، وزیری، ۲۸ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۱۶. الامام علی بن الحسین زین العابدین

سعید تقی شمس الدین، قم، انتشارات مدین، ۱۴۱۶ق، رقعی، ۸۰ص.

۱۷. الامام علی بن الحسین السجاد

سید عبدالودود امین، مراجعه و تقدیم: شیخ عفیف نابلسی، کویت، دار التوجیه الاسلامی، ۱۴۰۰ق، رقعی، ۱۱۷ص (از سری الائمه الاثنا عشر، بطوله و جهاد).

۱۸. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (ج۴۶)

علامه مولی محمد باقر مجلسی اصفهانی (۱۰۳۷ ۱۱۱۰ق)، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق۱۹۸۳/م، وزیری، ۲۰۹ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۱۹. بلاغه الامام علی بن الحسین

جعفر عباس حایری، تقریظ: علامه سید عبدالحسین شرف الدین موسوی، چاپ سوم، قم، مکتبه الثقلین، بی تا، رقعی، ۲۹۰ص (این کتاب شامل خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار امام سجاد بوده

و به فارسی ترجمه شده است).

۲۰. جهاد الامام السجاد زین العابدین

سید محمد رضا حسینی جلالی

قم، بی نا، ۱۴۱۳ق/۱۳۷۲ ش، وزیری، ۳۳۶ص (این کتاب در مسابقه تألیف پیرامون امام سجاد رتبه نخست را به دست آورد).

۲۱. الجهاد الصامت فی تحلیل موقف الامام علی بن الحسین فی الصحیفه السجادیه

سید محمد صادق صدر، بغداد.

۲۲. ترجمه الامام السجاد (من تاریخ مدینه دمشق)

ابن عساکر ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی (۴۹۹ ۵۷۱ ق)، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۳۷۲ش/۱۴۱۴ق، رحلی، ۱۲۰ص.

۲۳. حیاه الامام زین العابدین (دراسه و تحلیل)

باقر شریف قرشی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۹ق /۱۹۸۸ م، وزیری، ۲ج، ۲۶۲ «۴۲۳ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۲۴. حیاه الامام علی بن الحسین و تراجم اصحابه

شیخ کاظم بن جواد ساعدی، نجف، مطبعه الغری، ۱۳۷۵ق /۱۹۵۵م، رقعی، ۴۴۰ص.

۲۵. الحیاه السیاسیه للامام السجاد

شیخ نوری حاتم، بیروت، مؤسسه المرتضی العالمیه، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م، وزیری، ۱۸۵ص.

۲۶. دراسات عن الامامین: علی زین العابدین و علی الرضا

محمدعلی اسبر، بیروت، دار الاصاله، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱ م.

۲۷. الدروع الداودیه فی معاجز العتره الاحمدیه (ج ۱)

احوال الامام السجاد

ملا داود کعبی

تقریظ: علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (۱۲۹۳ ۱۳۷۱ق)، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۷۱ق، رقعی، ۱۱۳ص.

۲۸. ذکری وفاه الامام علی بن الحسین زین العابدین

گروهی از نویسندگان کربلا، مطبعه الغری، ۱۳۸۶ق، رقعی، ۳۲ص.

۲۹. زین العابدین

شیخ عبدالحلیم محمود (شیخ جامع الأزهر)، قاهره، دار الاسلام، ۱۹۷۳م، ۱۴۶ص.

مجله تراثنا، ش۱۰، ص۵۰.

۳۰. زین العابدین علی بن الحسین

عبدالعزیز سیّد الاهل، چاپ دوم، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۹۶۱م، رقعی، ۱۱۰ص (این کتاب، دوبار به فارسی ترجمه شده است).

۳۱. زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

محمد عبدالرحیم، بیروت، دار الایمان، ۱۹۸۸م، ۹۶ص.

۳۲. السجاد علی

حسین شاکری، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۵ق، وزیری،

۳۲۰ص(از موسوعه المصطفی و آله).

۳۳. شرح قصیده الفرزدق و تخامسیها

سلطان علی صابر شوشتری، قم، نشر مدین، ۱۳۷۳، وزیری، ۲۰۵ص

(در این کتاب شش تخمیس قصیده فرزدق ذکر شده است، آنها عبارتند از:

تخمیس سید نصراللّه حایری، سید راضی قزوینی، محمد بن خلفه حلّی، شیخ محمد سماوی، مصطفی جواد بغدادی و شخص مؤلف).

۳۴. الصحیفه السجادیه خصائصها و مضامینها

شلتاغ عبود

(این کتاب در مسابقه تألیف، از سوی مؤسسه آل البیت مقام دوم را احراز کرد و به زودی چاپ می شود).

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۳۵. عوالم العلوم و المعارف الاحوال من الآیات الاخبار و الاقوال (ج۱۸)

ملا عبداللّه بن نوراللّه بحرانی اصفهانی (ق۱۲ه)، مقدمه: سید محمد باقر موحد ابطحی، قم، مؤسسه الامام المهدی (عج)، ۱۴۰۷ق ۱۳۶۵/ش، وزیری، ۳۵۱ص.

۳۶. فی رحاب الامام زین العابدین

نافع خفاجی، بغداد، دار الانوار، ۱۹۷۸م.

۳۷. فی رحاب سیاسه الامام زین العابدین

محمود بغدادی، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق۱۳۷۲/ش، وزیری، ۳۴ص.

۳۸. فی رحاب الصحیفه

عبدالامیرالورد، بغداد، ۱۹۶۶م.

۳۹. فی رحاب الصحیفه السجادیه

سید عباس موسوی، بیروت، دار المرتضی، ۱۴۱۱ق.

۴۰. فی ظلال الصحیفه السجادیه

شیخ محمد جواد مغنیه (م۱۴۰۰ق)، بیروت، دار التعارف، ۱۹۷۹م.

۴۱. الکواکب السماویه فی شرح القصیده الفرزدقیه

علامه شیخ محمد سماوی نجفی (۱۲۹۲ ۱۳۷۰ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۶۰ق (وی در این کتاب، قصیده فرزدق در مدح امام سجاد را شرح و تخمیس نموده علاوه بر آن، تخمیسات دیگر این قصیده را نیز آورده است). رقعی، ۲۷۲ص.

الذریعه، ج۴، ص۱۱.

۴۲. المحاوره بین الامام علی بن الحسین و بین الحجاج بن یوسف الثقفی

محمود عبداللّه الکاظمی الکتبی.

رک: المطبوع من مؤلفات الکاظمین، ص۶۷.

۴۳. منهاج التحرک عند الامام السجاد

عبدالکریم آل نجف، وزیری، ۱۲۵ص (در مجله دراسات و بحوث، ش۳ (۱۴۰۲ق) ص۱۴۶ ۲۶۹).

۴۴. النظریه السیاسیه لدی الامام زین العابدین

محمود بغدادی، قم،

مجمع جهانی اهلبیت، ۱۳۷۴ش/۱۴۱۶ق، وزیری، ۴۵۰ص.

۴۵.و سلاحه البکاء

کمال السیّد، قم، انتشارات انصاریان، ۱۹۹۶م/۱۴۱۷ق، رقعی، ۱۵۹ص.

۴۶. وفاه الامام السجاد علی بن الحسین

شیخ حسین بن علی عصفوری بلادی بحرانی (م۱۳۸۷ق)، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۱ق (چاپ افست)، رقعی، ۵۶ص.

۴۷. ولاده امام زین العابدین

سید محمد حسین طالقانی، نجف، دار المعارف، ۱۳۸۷ق، رقعی، ۳۱ص.

ب) کتابهای چاپی فارسی

۱.امام چهارم پاسدار انقلاب خونین کربلا

علی اکبر حسنی، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۶، جیبی، ۲۱۵ص.

۲.امام زین العابدین

امید امیدوار، قم، انتشارات شفق، ۱۳۵۷، جیبی، ۳۲ص (از سری سیری در تاریخ).

۳.امام زین العابدین

سید کاظم ارفع، تهران، مؤسسه فیض کاشانی، ۱۳۷۰، رقعی، ۷۸ص (از سری سیره عملی اهلبیت ۶).

۴.امام سجاد

الف، کاویانی، قم، دفتر نشر حرّ، ۱۳۵۸، رقعی، ۶۳ص.

۵.امام زین العابدین یادگار کربلا

عبد الامیر فولاد زاده، قم، کانون نشر اندیشه های اسلامی، بی تا، وزیری، ۴۵ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۶.امام سجاد جمال نیایشگران

گروه تاریخ اسلام بنیاد پژوهشهای اسلامی، نگارش: احمد ترابی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، وزیری، ۳۲۸ص (بررسی شخصیت معنوی، اجتماعی، علمی، سیاسی و جلوه هایی از زندگانی و درسهای امام سجاد).

۷.امام سجاد و داستان حرّه

رضا استادی (در کتاب ده رساله، ص۳۳۵ ۳۵۹) قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲، وزیری، ۲۵ص.

۸. بهترین زندگی در پرتو سخنان امام سجاد

مسعود رضا نوری، چاپ تهران (بی نا، بی تا)، وزیری، ۷۶ص.

۹. پژوهشی در زندگی امام سجاد

حضرت آیت اللّه خامنه ای (رهبر معظم انقلاب اسلامی)، تهران، دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱، رقعی، ۸۰ص.

۱۰. پیامی از صحیفه سجادیه

علاء الدین حجازی، تهران، کانون نشر و پژوهشهای اسلامی، ۱۳۵۸، رقعی، ۸۸ص.

۱۱. پیشوای چهارم حضرت امام سجاد

گروه نویسندگان، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۱، رقعی، ۵۴ص (این کتاب به عربی، ترکی و اردو ترجمه شده

است).

۱۲. تحلیلی از زندگانی امام سجاد

باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا، ۱۳۷۲، وزیری، ۲ج، ۴۵۰ «۷۶۶ ص.

۱۳. ترجمه جلد ۱۱ بحار الانوار (زندگانی امام سجاد و امام محمد باقر)

علامه مولی محمد باقر مجلسی اصفهانی (۱۰۳۷ ۱۱۱۰ق)، ترجمه موسی خسروی، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۶ق، وزیری، ۲۶۷ص.

۱۴. تعزیه سجّادیه

عبد الجواد خراسانی (جودی) (م۱۳۰۲ق) (در۳۲ صفحه به چاپ رسیده است).

رک: الذریعه، ج۹، ص۲۰۹.

۱۵. چراغ روشن در دنیای تاریک، یا زندگانی امام سجاد

سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۴، رقعی، ۲۳۲ص.

۱۶.حضرت امام زین العابدین

میر ابوالفتح دعوتی، قم، انتشارات شفق، بی تا، وزیری، ۲۶ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۱۷.حضرت امام سجاد

گروه کودکان و نوجوانان بنیاد بعثت، بازنویسی: مهدی رحیمی، چاپ دوم، تهران، بنیاد بعثت ۱۳۷۴، رقعی، ۱۲۰ص (از سری برگزیدگان ۶).

۱۸.حضرت سجاد، علی بن الحسین

فضل اللّه کمپانی، تهران، انتشارات خزر، ۱۳۵۷، وزیری، ۳۳۵ص.

۱۹.حضرت علی بن الحسین، زین العابدین

عبد المنتظر قدوسیان، تهران، ۱۳۵۳، ۳۲ص.

۲۰. خطبه ها، نامه ها و سخنان امام سجاد، علی بن الحسین جعفر حایری، ترجمه احمد صادقی اردستانی، تهران، انتشارات

خزر، ۱۳۵۵، رقعی، ۳۳۵ص.

۲۱.در رهگذر کوفه و شام و خطبه های امام سجاد و آثار آن

حسین عمادزاده اصفهانی (۱۳۲۵ ۱۴۱۰ق)، تهران.

۲۲. دنیای ناشناخته نیایش (نگرشی بر نیایش امام سجاد)

شهید علیرضا تقدّس، چاپ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، رقعی، ۸۸ص.

۲۳. راه و رسم زندگی از نظر امام سجاد

ترجمه و تنظیم: علی گل زاده غفوری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۵، رقعی، ۲۲۳ص.

۲۴. رهبر آزادگان، سید ساجدان، علی بن الحسین

سید عبدالرزاق موسوی مقرم (۱۳۱۶ ۱۳۹۵ق)، ترجمه مرتضی فهیم کرمانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، وزیری، ۵۲۸ ص.

۲۵. زندگانی امام چهارم، حضرت زین العابدین

حسین عماد

زاده اصفهانی (۱۳۲۵ ۱۴۱۰ق)، چاپ سوم، تهران، انتشارات سعدی، وزیری، ۴۷۷ص.

۲۶. زندگانی امام چهارم، حضرت امام سجاد

نوشته هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی: دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سواد آموزی، ۱۳۷۵.

۲۷. زندگانی امام زین العابدین

عبدالعزیز سید الاهل، مترجم: حسین وجدانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات محمدی، ۱۳۴۲، رقعی، ۱۰۹ص.

۲۸. زندگانی امام زین العابدین

حسین حماسیان (صابر کرمانی)، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۴، رقعی، ۶۴ص (مصوّر، ویژه نوجوانان).

۲۹. زندگانی امام زین العابدین علی بن حسین

علامه سید محسن امین عاملی (۱۲۸۲ ۱۳۷۱ق)، ترجمه حسین وجدانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۳، رقعی، ۱۱۹ص.

۳۰. زندگانی امام زین العابدین

سید عبدالرزاق موسوی مقرم، ترجمه حبیب روحانی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۴، وزیری، ۶۲۹ص.

۳۰. زندگانی امام سجاد

سید عبدالرزاق موسوی مقرم (۱۳۱۶ ۱۳۹۱ق)، ترجمه عزیزاللّه عطاردی قوچانی، تهران.

۳۲. زندگانی با سعادت امام سجاد

مرتضی جوادی، قم، ۱۳۴۵، رقعی، ۳۲۳ص.

فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج۲، ص۲۷۹۲.

۳۳. زندگانی علی بن الحسین

سید جعفر شهیدی، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۳۰ص.

۳۴. زندگانی علی بن الحسین، ملقّب به سجاد

محمد رسول بازرگانی، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۳۲، ۱۱۴ص (پلوکپی).

۳۵. زندگی و سیمای حضرت امام علی بن الحسین، زین العابدین

سید محمد تقی مدرسی، ترجمه محمد صادق شریعت، تهران، مؤسسه فرهنگی انصار الحسین، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۰۸ص.

۳۶. زندگینامه و خطبه امام سجاد در شام

علی محمدی، قم، انتشارات قلم، ۱۳۷۱ش/۱۴۱۳ق، جیبی، ۴۸ص.

۳۷. زین العابدین

عبدالعزیز سیّد الاهل، ترجمه حسین فلاح، تهران، شرکت کتابهای جیبی (ماه نو)، بی تا.

فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج۲، ص۲۸۴۴.

۳۸. ستارگان درخشان (ج۶) (سرگذشت امام چهارم، حضرت سجاد و مختار ثقفی)

محمد جواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۴۰۱ق، جیبی، ۲۸۸ص.

۳۹. سجّاد

گروه

نویسندگان، تهران، مکتب الامام المنتظر.

۴۰. سجادیه زنجانی

سید مجتبی حسینی میر صادقی زنجانی، مشهد، انتشارات اردشیر، ۱۳۷۳، رقعی، ۱۵۵ص.

۴۱. سخنان امام سجاد، علی بن الحسین (از سلسله سخنان کوتاه پیشوایان مذهبی)

گرد آوری و ترجمه محمد هادی فقهی، تهران، ۱۳۴۹، جیبی، ۶۸ص.

۴۲. سخنان سجاد

ترجمه و تألیف: ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران، انتشارات اخگر، ۱۳۲۶، رقعی، ۲۵ص.

۴۳. سرچشمه های نور: امام سجاد

گروه نویسندگان مؤسسه البلاغ، ترجمه واحد تدوین و ترجمه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، جیبی، ۹۶ص.

۴۴. سیره امام سجاد

هیئت تحریریه، اهواز، حوزه علمیه، ۱۳۷۵، رقعی، ۶۴ص (از سری سرچشمه زندگی).

۴۵. شام غریبان (داستان زندگی امام سجاد)

باز آفریده: رضا شیرازی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۱، رقعی، ۱۱۹ص.

۴۶. شرح زندگانی چهارمین امام شیعیان، علی بن الحسین سید الساجدین

علی پناه، تهران، انتشارات فروغی، بی تا، رقعی، ۷۷ص.

۴۷. علی بن الحسین کیست؟

سید جواد سجادی نجف آبادی، اصفهان، بی نا، ۱۴۰۱ق۱۳۵۹/ش، وزیری، ۳۳۰ص (۱۸۶ص: زندگانی امام سجاد «۱۵۵ص: اولاد احفاد امام سجاد و فواید متفرقه).

۴۸. فریاد یک رهبری (زندگانی معصوم ششم)

محمد یوسف حریری، چاپ دوم، قم، دار التبلیغ اسلامی، ۱۳۹۷ق، رقعی، ۱۵۷ص.

۴۹. کتاب شناسی امام چهارم

سید جمال حیدری، شیراز، شب شعر عاشورا، ۱۳۷۶، رقعی، ۲۴ص.

۵۰. معصوم ششم، حضرت امام زین العابدین

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۸، وزیری، ۲۳ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی، اردو، ترکی، انگلیسی، فرانسوی و تاجیکی ترجمه شده است).

۵۱. معصوم ششم (علی بن الحسین، سید الساجدین)

جواد فاضل (۱۳۳۵ ۱۳۸۱ق)، تهران، انتشارات علمی، بی تا، رقعی، ۱۸۰ص «۱۹۵ص (ترجمه فرازهایی از صحیفه مبارکه سجادیه).

۵۲. مکتب سجاد

علی شریعتی (م۱۳۵۶، تهران، کتابفروشی امّت، ۱۳۵۶، ۶۳ص.

۵۳. مناجاتهای حضرت سجاد یا سخنان امام زین العابدین

[؟]، تهران، شرکت سهامی طبع

کتاب، بی تا، رقعی، ۱۱۴ص.

۵۴. نکته های اخلاق و عرفان در مناجاتهای سید ساجدان

محسن غرویان، قم، انتشارات نبوی، ۱۳۷۲، رقعی، ۵۶ص.

۵۵. نگاهی بر زندگی امام سجاد

محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۴، رقعی، ۱۴۴ص.

ج) کتابهای چاپی اردو

۱.امام زین العابدین، علی بن الحسین

سید ضیاء الحسن موسوی کنتوری (۱۳۳۸ ۱۳۹۸ق)، کراچی، مکتبه و العصر، ۱۳۹۵ق، رقعی، ۱۱۰ص.

۲.حضرت امام زین العابدین

گروه نویسندگان مؤسسه در راه حق، ترجمه سید احمد علی عابدی، فیض آباد، نور اسلام، ۱۴۰۵ق۱۹۸۵/م، رقعی، ۵۳ص.

۳.حضرت امام زین العابدین کی سوانح حیات

گروه نویسندگان، به اهتمام ملک صادق علی عرفانی، لاهور، ۱۳۷۹ق۱۹۵۹/م، وزیری، ۱۷۷ص.

۴. الحیاه العابدیه(فی سوانح الامام السجاد)

مولی غلامعلی بهاونگری هندی (۱۲۸۳ ح۱۳۶۷ق)، هند.

الذریعه، ج۷، ص۱۲۰.

۵. سوانح امام زین العابدین

سید مظهر حسن سهارنپوری هندی (۱۲۶۹ ۱۳۵۰ق).

مطلع انوار، ص۶۴۹.

۶. سوانح امام زین العابدین

سید علی جعفری (۱۳۲۹ ۱۳۸۵ق)، هند.

مطلع انوار، ص۳۷۷.

۷. سیره علی بن الحسین

[؟]، هند.

الذریعه، ج۱۲، ص ۲۸۰.

۸. صحیفه العابدین فی حیاه الامام زین العابدین

سید اولاد حیدر بلگرامی، هند.

الذریعه، ج۱۵، ص۲۲ نقباء البشر، ج۱، ص۱۸۴.

۹. معصوم ششم (حضرت امام زین العابدین)

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات، انصاریان، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۴ص (مصوّر، ویژه نوجوانان).

۱۰. مناقب اهل البیت (ترجمه قصیده فرزدق در مدح امام سجاد به اردو)

هند.

رک: الذریعه، ج۲۲، ص۳۲۴.

د) کتابهای خطی عربی

۱. آثار و برکات الامام زین العابدین

سید هاشم ناجی موسوی جزایری.

۲. آفاق قرآنیه فی فکر الامام زین العابدین

طالب سنجری.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۳. اخبار علی بن الحسین

ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی جلّودی ازدی بصری (م۳۰۲ق).

رجال نجاشی، ج۲، ص۵۶.

۴. اخبار علی بن الحسین

حافظ قاضی ابوبکر جعابی: محمد بن عمربن محمد تمیمی بغدادی (۲۸۴ ۳۵۵ق)

رجال نجاشی، ج۲، ص۳۲۰.

۵. الادب السیاسی لدی الامام زین العابدین

محمود بغدادی.

۶. ادعیه زین العابدین

سید ابو ابراهیم ناصر بن رضا بن محمد بن عبداللّه علوی حسینی (شاگرد شیخ طوسی (م۴۶۰ق)).

فهرست شیخ منتجب الدین رازی (در بحار الانوار، ج۱۰۲، ص۲۸۸).

۷. الامام زین العابدین فی شعر القدماء و المعاصرین

اسماعیل الخفاف.

الرصد الثقافی، ص۶۰.

۸. الامام السجاد امتداد

النبوه فی حرکیه الرساله

نبیل علی صالح.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۹. الامام السجاد جهاد و امجاد

حسین الحاج حسن.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۱۰. الامام السجاد قدوه العباد و ارباب السیاسه

ابوصلاح المظفر.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۱۱. الامام علی بن الحسین من المهد الی اللحد

عدی محمد احمد.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۱۲. امامه علی بن الحسین دراسه و تحلیل

محمد محمود کلوت.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۱۳. الامثال و الحکم المستخرجه من کلمات الامام زین العابدین

شیخ محمد غروی.

۱۴. البدیعیه النونیه و شرحها (فی مدح الامام السجاد زین العابدین)

[؟].

الذریعه، ج۳، ص۷۴.

۱۵. ترجمه عوالم (بخش زندگی امام سجاد)

نوشته ملا عبداللّه بحرانی اصفهانی (ق۱۲ه)، ترجمه سید احمد حسینی اردکانی (۱۱۷۵ بعد ۱۲۴۲ق).

۱۶. تفسیر القرآن عند الامام السجاد

شیخ محمود بغدادی (این کتاب آماده چاپ است).

۱۷. حیاه الامام زین العابدین

شیخ یاسین محمد عمار.

الرصد الثقافی، ص۶۰.

۱۸. حیاه الامام السجاد

سید محمد حسینی شیرازی.

العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص۶۲۹.

۱۹. دعوات زین العابدین

سید ابوالقاسم زید بن اسحق جعفری (از شاگردان شیخ حسن حسکابن حسین بن بابویه قمی).

فهرست شیخ منتجب الدین (در بحار الانوار، ج۱۰۲، ص۲۳۳).

۲۰. دیوان الامام السجاد

سید مجیب الرفیعی.

الرصد الثقافی، ص۶۰.

۲۱. دیوان شعر الامام زین العابدین

محمود بغدادی

۲۲. کتاب زهد علی بن الحسین

شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رازی (ح۳۰۶ ۳۸۱ق).

رجال نجاشی، ج۲، ص۳۱۴.

۲۳. سفن النجاه (ج۶)

شیخ غلام حسن نجفی نجف آبادی (م۱۳۴۹ق) (وی برای هر یک از ائمه اطهار، کتابی جداگانه نگاشته است).

الذریعه، ج۱۲، ص۱۹۲ نقباء البشر، ج۴، ص۶۲۳.

۲۴. ضفه النور (او حیاه الامام السجاد)

عبدالمجید فرج اللّه.

الرصد الثقافی، ص۶۰.

۲۵. عبرات المحبین عن الامام زین العابدین

علی سعید.

رک: الرصد الثقافی، ص۶۱.

۲۶. فقه الامام زین العابدین

شیخ محمود بغدادی.

۲۷. فی رحاب امیر العابدین و زین الساجدین

عارف ثامر.

الرصد الثقافی، ص۶۱.

۲۸. قرائه فی حیاه الامام السجاد

نوری نعمه

البطاط.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۲۹. کلمه الامام السجاد

شهید سید حسن حسینی شیرازی، (۱۳۵۴ ۱۴۰۰ق).

العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص۶۷۷.

۳۰. لجج الحقایق فی تواریخ الحجج علی الخلایق (ج۶)

حاج ملّا احمد یزدی مشهدی (م ح ۱۳۱۰ق).

الذریعه، ج۱۸، ص۲۹۶ نقباء البشر، ج۱، ص۹۶.

۳۱. مسند الامام السجاد

شیخ عزیزاللّه عطاردی (این کتاب به زودی به چاپ می رسد).

۳۲. مسند الامام علی بن الحسین

مهدی انصاری قمی.

۳۳. مکاتیب الامام السجاد

شیخ علی احمدی میانجی.

۳۴. ذکر من روی عن علی بن الحسین

شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن ... بابویه قمی (ح۳۰۶ ۳۸۱ق).

رجال نجاشی، ج۲، ص۳۱۴.

۳۵. کتاب (من روی عن علی بن الحسین)

حافظ بن عقده زیدی جارودی، ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید ثقه عظیم جلیل القدر (۲۴۹ ۳۳۳ق).

رجال نجاشی، ج۱، ص۲۴۰.

۳۶. منهج تفسیر القرآن لدی الامام زین العابدین محمود بغدادی.

۳۷. وصی الرسول الرابع الامام علی بن الحسین السجاد عصره و حیاته.

شیخ احمد علی رجب.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۳۸.و مضات من حیاه الامام زین العابدین

محمد الحاجی.

الرصد الثقافی، ص ۶۱.

۳۹. هیبه الحق (لمحه عن حیاه الامام السجاد)

عبدالزهره الرکابی.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

ه) کتابهای فارسی (خطی)

۱.امام سجاد

جواد محدّثی.

۲. ترجمه (عوالم العلوم): کتاب زندگی امام سجاد

ملا عبداللّه بحرانی اصفهانی، ترجمه سید احمد بن محمد حسینی اردکانی (۱۱۷۵ بعد ۱۲۴۲ق).

۳. سیره سیاسی امام سجّاد علیه السلام

سیّداحمد خاتمی (آماده چاپ).

۴. شروح صحیفه سجّادیه

ناصر باقری بید هندی (آماده چاپ).

۶۳ یوم الاربعین عند الحسین.

للسيد عبدالرزاق المقرم.

النجف الاشرف: مطبعه القضاء، ١٣٧٧ه ١٩٥٨م.

٦٤ آئين جهاد در صحيفه سجاديه. (بالفارسيه).

ترجمه واعداد:

محمد تقى رهبر.

طهران: منظمه الاعلام الاسلامى، ١٣٦٥ش، ٧٢ص، ٢١سم.

٦٥ أبو الحسين زيد الشهيد.

للسيد محسن الامين العاملى.

قم: مؤسسه اهل البيت للطباعه و النشر، ٩٨ ص، ٢٤سم.

٦٦ امام چهارم مظهر زهد و تقوى. (فارسى).

مهدى پيشوائى.

مكتب اسلام س ١٢ ع ٣(١٣٩١٢ه)، ص ٥٨ ٦٢ ٦٧

الامام الرابع زين العابدين على بن الحسين (ع).

للشيخ محمد حسن القبيس العاملى.

بيروت: ۱۴۰۳ه ۱۹۸۳م، ۱۲۷ص، ۲۴سم (الحلقات الذهبيه، ۱۷.

۶۸ الامام زين العابدين (ع).

للسيد عبدالرزاق الموسوى المقرم.

النجف الاشرف: مطبعه الغرى الحديثه، ۱۳۷۴ه، ۴۳۶ص، ۲۱سم.

بيروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ه ۱۹۸۴م، ۴۴۸ص، ۲۴سم.

قم: دار الشبسترى للمطبوعات، ۴۳۶ص، ۲۴سم.

۶۹ الامام زين العابدين.

تأليف: لجنه التأليف فى دار التوحيد.

طهران: دار التوحيد، ط ۲ ۱۴۰۱ه، ۸۰ص (أهل البيت (ع)، ۶.

طهران: مؤسسه البلاغ، ۱۴۰۸ه = ۱۹۸۸م، ۹۲ص، ۱۷سم (أهل البيت، ۶.

۷۰ الامام زين العابدين يتحدث عن النبى محمد (ص) فى الصحيفه السجاديه.

للسيد محمد حسين فضل الله.

الثقافه الاسلاميه ع ۳۳(۱۴۱۱۴ه۳ = ۹ ۱۰ ۱۹۹۰)، ص ۳۲ ۵۳.

۷۱ امام سجاد (ع) از زبان فرزدق (بالفارسيه).

ماهنامه پاسدار اسلام: ع ۴۶(مهر ۱۳۶۴، ص ۶۰ ۷۲ الامام السجاد: دراسه تحليليه.

لكريم جبر الحسن.

راجعه: السيد جعفر مرتضى العاملى.

بيروت: مؤسسه البلاغ، ۱۹۸۹م.

۷۳ الامام السجاد (ع) قدوه و أسوه.

لمحمد تقی المدرسی.

طهران: مکتب العلامه المدرسی، ۱۳۶۹ش، ۹۶ص.

۷۴ الامام علی بن الحسین (ع).

لعلی محمد علی دخیل.

النجف الاشرف: ۱۹۶۷م.

۷۵ الامام علی بن الحسین السجاد (ع).

للسید عبدالودود الامین.

مراجعه و تقدیم: الشیخ عفیف النابلسی.

بیروت: دار التوجیه الاسلامی، ط ۱ ۱۴۰۰ه ۱۹۸۰م، ۱۲۰ص، (سلسله الائمه الاثنا عشر سیره و جهاد ۴.

۷۶ الامام علی بن الحسین (ع) واموال مروان.

للسید جعفر مرتضی.

الهادی (قم) س ۵ ع ۱ ص ۷۰ ۸۱ ۷۷ پیشوای چهارم:

حضرت امام سجاد (ع) (بالفارسیه).

تألیف: هیئه التحریر فی مؤسسه فی طریق الحق.

قم: فی طریق الحق، ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م، ۵۴ص.

۷۸ تاریخ سید الساجدین و امام الزاهدین علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المنتجبین.

فی بحار الانوار ج ۴۶ ص ۲ ۲۰۹ للشیخ محمد باقر المجلسی.

بیروت: مؤسسه الوفاء، ط ۲ ۱۴۰۳ه ۱۹۸۳م.

العابدين على بن الحسين، وابنه الامام الباقر (عليهما السلام) من تاريخ دمشق.

تأليف: أبى القاسم على بن الحسن بن هبه الله الشافعى الدمشقى، المعروف بان عساكر (۴۹۹ ۵۷۱ه).

يقوم بتحقيقه الشيخ محمد باقر المحمودى.

۸۰ ترجمه رساله الحقوق: به انضمام کلمات قصار آن حضرت.

(من کتاب تحف العقول عن آل الرسول للحرانى، بالفارسیه).

تصحیح: غلام حسین نادری.

طهران: اسلامیه، ۱۳۶۰ ۴۰ص.

۸۱ ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه (بالفارسیه).

ترجمه: سید علی نقی فیض الاسلام.

طهران: ۱۳۷۶ه، ۴۰۳ص، ۲۴سم، حجریه.

طهران: مرکز نشر آثار فیض الاسلام ۱۳۶۶ش ۱۹۸۷م، ۴۲۰ص، ۱۷سم.

طهران: ۱۳۶۷ش، ۴۲۲ص، ۲۴سم.

طهران: فقیه، ۱۳۶۹ش، ۴۱۰ص.

طهران: فیض الاسلام، ۱۳۶۹ش، ۴۱۰ص.

۸۲ الجهاد الصامت فى تحليل موقف الامام على بن الحسين فى صحيفته المعروفه بالصحيفه السجاديه.

للسيد محمد صادق الصدر.

طبع فى بغداد: د.ت.

۸۳ چراغ روشن در دنیای تاریک یا زندگانی امام سجاد (ع) (بالفارسیه).

للسيد جعفر شهيدى.

طهران: علمى، ۲۳۲ص، ۲۱سم.

۸۴ حضرت امام زین العابدین (ع) مرد محراب. (بالفارسیه) لعبد الامیر فولاد زاده.

طهران: الاعلمی، ۱۳۵۹، ۴۴ص.

۸۵ حضرت سجاد (علی بن الحسین) علیهما السلام.

للفضل الله کمپانی.

طهران: مؤسسه مطبوعاتی خزر، ۱۳۵۷ش، ۲۳۵ص.

۸۶ حضرت علی بن الحسین السجاد (بالفارسیه).

فی ناسخ التواریخ.

لمحمد تقی سپهر.

قم: مؤسسه مطبوعات دینی، ۱۳۴۵ش، ۳ج، ۴۲۰+ ۳۹۸+ ۴۱۲ص، ۲۴سم.

۸۷ حیاه الامام زین العابدین (ع): دراسه و تحلیل.

للشیخ باقر شریف القرشی.

بیروت: دار الاضواء، ط ۱ ۱۴۰۹ه ۱۹۸۸م، ۲ج، ۲۶۳+ ۴۲۴ص، ۲۴سم.

۸۸ حیاه الامام السجاد (ع).

فی عوالم العلوم.

للشیخ عبدالله بن نور الله البحرانی (ق ۱۱ه).

تحقیق: مدرسه الامام المهدی.

قم: مدرسه الامام المهدی، ط ۱ ۱۴۰۷ه، ۳۵۱ص، ۲۴سم.

۸۹ حیاه الامام علی بن الحسین (ع).

لکاظم جواد الساعدی.

النجف الاشرف، مطبعه الغری، ۱۳۷۴ه = ۱۹۵۵م، ۴۴۰ص، ۲۱سم.

۹۰ خطبه ها، نامه ها، سخنان امام سجاد علی بن الحسین (ع).(بالفارسیه).

لجعفر حائری.

ترجمه: أحمد صادقی اردستانی.

طهران: خزر، ۱۹۷۶م، ۳۳۵ص.

۹۱ دعای مرزهای

حضرت سجاد (بالفارسیه).

اعداد:

سید مهدی شمس الدین.

طهران: وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۳۶۶ش ۱۹۸۷م، ۴۰ص، ۱۷سم.

۹۲ الدلیل الی موضوعات الصحیفه السجادیه.

للشیخ محمد حسین المظفر.

قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۳۶۲ش ۱۴۰۳ه، ۳۲۸ص، ۲۴سم.

دمشق: سفاره الجمهوریه الاسلامیه الایرانیه، (طبع منضماً للصحیفه السجادیه التی حققها: علی انصاریان).

۹۳ دیار عاشقان، تفسیر جامع صحیفه ی سجادیه حضرت زین العابدین علیه السلام (بالفارسیه).

لحسین أنصاریان.

طهران: هیئت محبین الائمه علیهم السلام، ۱۳۶۹ش، ۴۴۳ص.

۹۴ رهبر انقلاب خونین کوفهء زید بن علی بن الحسین. (فارسی).

للسید عبدالرزاق الموسوی المقرم.

ترجمه: عزیز الله عطاردی.

طهران: جهان ۱۹۷۶م، ۳۱۲ص.

۹۵ ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین.

للسید صدر الدین علی بن أحمد بن محمد بن المعصوم الحسینی، و المعروف بالسید علی خان المدنی ت ۱۱۱۸ه، شرع فیه سنه ۱۰۹۴ه، فرغ منه سنه ۱۱۱۶ه.

مخلوط فی مکتبه الصدر نسخه نفیسه.

سپهسالار بر قم ۱۴۴ مکتبه الامام أمیرالمؤمنین العامه فی النجف ناقصه تاریخها ۱۱۰۵ه.

مکتبه الشیخ مشکور، ناقصه تاریخها ۱۱۱۵ه.

طبع فی طهران: ۱۲۷۱ه، رحلی، حجریه.

طهران: ۱۳۰۴ه، ۵۸۷ص، رحالی، حجریه.

طهران: ۱۳۱۷ه، ۵۸۷، رحلی، حجریه.

تبریز: ۱۳۳۴ه، ۵۸۷، رحلی، حجریه.

قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث د.ت، ۶۰۰ص، رحلی، او فسیت.

قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ط ۱ ۱۳۶۸ش، ۵۶۸ص، ۲۴سم (تحقیق: السید محسن الحسینی الامینی).

أنظر: کشف الحجب و الاءستار ۳۰۰ ۳۴۱ ایضاح المکنون ۶۰۳۱، الذریعه ۱۲۴۶ ۷۵۴۹ ۳۲۵۱۱ ۳۲۸ ۳۵۳۱۳ ریحانه الادب ۹۳۲

۹۶ زندگانی امام زین العابدین (ع) (بالفارسیه).

لعبد العزیزی سید الاهل.

ترجمه: حسین وجدانی.

طهران: محمدی، ۱۳۳۵ش، ۱۱۶ص، ۲۱سم.

طهران: محمدی، ط ۲ ۱۳۴۲ش، ۱۰۸ص، ۲۱سم.

طهران: محمدی، ط ۳ ۱۳۵۶ش، ۱۷۶ص.

۹۷ زندگانی امام زین العابدین (ع) بضمیمهء رساله ی حقوق و کلمات قصار آن حضرت (من کتاب أعیان الشیعه للسید محسن الحسینی الامینی العاملی). (بالفارسیه).

ترجمه: حسین وجدانی.

طهران: امیرکبیر، ط

۲ ۱۳۶۱ش، ۱۱۹ص.

۹۸ زندگانی حضرت سجاد (ع). (بالفارسیه).

لحسین عماد زاده.

طهران: ۱۳۳۸ش، ۴+ ۴۸۰ص، ۲۴سم.

۹۹ زندگانی علی بن الحسین (ع) (بالفارسیه).

للسید جعفر شهیدی.

طهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش ۱۹۸۶م، ۲۳۲ص، ۲۴سم.

۱۰۰ زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، رابع ائمه اهل البیت الطاهر صلوات الله علیهم، مولده و وفاته و عمره و مدفنه.

اعیان الشیعه ۶۲۹۱ ۶۵۰ للسید محسن الامین.

حققه و اخرجه: حسن الامین.

بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ه ۱۹۸۳م.

۱۰۱ ستارگان درخشان، سرگذشت حضرت امام سجاد زین العابدین (ع) (بالفارسیه).

لمحمد جواد النجفی.

طهران: اسلامیه، ۱۳۴۵ش، ۲۰۶ص، ۱۷سم.

طهران: اسلامیه، ۱۳۶۷ش، ۲۰۸، ۱۷سم.

۱۰۲ سیاسیت و اجتماع در صحیفه سجادیه. (بالفارسیه).

لمحمد تقی رهبر.

طهران: منظمه الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ش ۱۹۸۷م، ۱۷۲ص، ۲۱سم.

۱۰۳ شخصیت و قیام زید بن علی.

بقلم: السید ابو فاضل الرضوی.

قم: مکتب النشر الاسلامی، ط ۲ ۱۳۶۴ش، ۴۷۲ص، ۲۴سم.

۱۰۴ شرح زندگانی چهارمین امام شیعیان علی بن الحسین سید الساجدین حضرت امام زین العابدین (ع) و شرح صحیفه سجادیه (بالفارسیه).

لعلی پناه.

طهران: فروغی، ۱۳۵۹ش، ۲۴۰ص.

۱۰۵ صحیفه سجادیه. (بالفارسیه).

تقدیم: السید الشهید محمد باقر الصدر.

ترجمه: کاظم خلخالی.

طهران: کاظمی، ۱۳۶۲ش، ۶۵۸ص.

۱۰۶ صحیفه سجادیه. (بالفارسیه).

ترجمه: مهدی الهی قمشه ای.

طهران: قائم لطیفی، ۱۳۴۶ش، ۵۹۵ص، ۲۴سم.

طهران: اسلامی، ۱۳۶۱ش، ۵۹۵ص، ۲۴سم.

۱۰۷ عشق و رستگاری: شرح دعای أبو حمزه ثمالی (بالفارسیه).

لاحمد زمردیان شیرازی.

طهران: اسلامیه، ۱۳۶۲ش، ۶۶۱ص.

۱۰۸ علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب (ع)

فی: صفوه الصفوه ۲ ۹۳ ۱۰۱ لابی الفرج ابن الجوزی ۵۱۰ ۵۹۷ه.

حققه و علق علیه: محمود فاخوری.

خرج احادیثه: د. محمد رواس قلعجی.

بیروت: دار المعرفه، ط ۴ ۱۴۰۶ه.

۱۰۹ علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب (ع)

فی الطبقات الکبری ۲۱۱۵ ۲۲۱ لابن سعد ۱۶۸ ۲۳۰ه.

بیروت: دار مادر، ۱۴۰۵ه ۱۹۸۵م.

۱۱۰ علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب،

أبوالحسن.

فى: رجال صحيح مسلم، رقم الترجمه ۱۱۳۰ لابى بكر أحمد بن على بن منجويه الاصبهانى ۳۴۷ ۴۲۸ه.

تحقيق: عبدالله الليثى.

بيروت: دار المعرفه، ط ۱ ۱۴۰۷ه = ۱۹۸۷م.

۱۱۱ على بن الحسين بن على بن على بن أبى طالب، أبو الحسن.

فى: رجال صحيحى البخارى، رقم الترجمه ۸۱۷ لابى نصر أحمد بن محمد بن الحسين البخارى الكلاباذى (۳۲۳ ۳۹۸ه).

تحقيق: عبدالله الليثى.

بيروت: دار المعرف:، ط ۱ ۱۴۰۷ه ۱۹۸۷م.

۱۱۲ على بن الحسين بن على بن أبى طالب، أبو الحسن المعروف بزين العابدين.

فى: وفيات الاعيان ۲۶۶۳ ۲۶۹ لابى العباس شمس الدين احمد بن محمّد بن ابى بكر بن خلّكان ۶۰۸ ۶۸۱ه.

تحقيق: د. احسان عباس.

قم: منشورات الرضى، ط ۲ ۱۹۸۵م.

۱۱۳ على بن الحسين بن أبى طالب، زين العابدين.

فى: فورات الوفيّات مج ۴ ص ۳۳۲ لمحمد بن شاكر الكتبى ت ۷۶۴ه.

تحقيق: د. احسان عباس.

بيروت: دار صادر.

۱۱۴ على بن الحسين بن على بن أبى طالب الهاشمى ...

فى: تهذيب التهذيب ۲۶۸۷ لشهاب الدين أحمد بن على بن حجر العسقلانى ت ۵۸۲ه.

بيروت: دار الفكر، ط ۱ ۱۴۰۴ه ۱۹۸۴م.

۱۱۵ على بن الحسين بن أبى طالب الهاشمى العلوى: زين العابدين.

فی: سیر أعلام النبلاء ۳۸۶۴ لشمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی ت ۷۴۷ه.

تحقیق: مأمون الصاغرجی.

اشراف: شعیب الارنؤوط.

بیروت: مؤسسه الرساله، ط ۳ ۱۴۰۵ه ۱۹۸۵م.

۱۱۶ فی ضلال الصحیفه السجادیه.

للشیخ محمد جواد مغنیه.

بیروت: دار التعارف، ۱۹۷۹م.

۱۱۷ قرآن از دیدگاه امام سجاد (ع) (بالفارسیه).

لنور الدین شریعتمدار الجزایری الشوشتری.

قم: مکتبه الداوری، ۱۹۷۷م، ۲۶۶ص.

۱۱۸ مشکوه الادب ناصری: احوال امام زین العابدین حضرت سجاد. (بالفارسیه).

فی: ناسخ التواریخ.

لعباسقلی سپهر الثانی.

طبع فی: قم: د. ت، ۴۲۰ص، ۲۴سم.

طهران: ۱۳۱۳ه، مج ۱ رحلی، حجریه (تصحیح: الشیخ محمد کاظم الرشتی).

طهران: ۱۳۱۶ه، مج ۲ ۹۴۱ طهران ۱۳۲۱ه، مج ۱ ۸۸۴ص، رحلی،

حجریه.

طهران: ۱۳۲۳ه، مج ۲ ۷۵۳ص، رحلی، حجریه.

طهران: د.ت، مج ۲ ۷۵۳ص، رحلی، حجریه.

تفلیس: ۱۳۲۴ه، مج ۱ ۴۹۹ص، رحلی (به اهتمام: عبدالعلی مؤرخ السلطنه سپهر).

طهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱ش، ۲مج، ۷۴۴+ ۶۶۳ص، رحلی.

قم: مؤسسه مطبوعاتی دینی، ۱۳۴۵ش، ۳مج، ۴۲۰+ ۳۹۸+ ۴۱۲ص.

طهران: اسلامیه، ۱۳۴۷ش، ۱۵۰۰ص.

طهران: اسلامیه، ۱۳۶۴ش، ج ۵ ۸۱۲ص، ۲۴سم (تصحیح: محمد باقر البهبودی).

۱۱۹ مع الامام زین العابدین (ع) فی استقبال شهر رمضان و وداعه.

للسید محمد حسین فضل الله.

الثقافه الاسلامیه ع ۲۴(۹ ۱۴۰۹۱۰ه) ص ۹۰ ۱۱۵

۱۲۰ معجم ما کتب عن الامام علی بن الحسین زین العابدین (ع).

(و هو القسم السادس من معجم ما کتب عن الرسول و أهل بیته علیهم السلام).

لعبد الجبار الرفاعی القحطانی.

(و هو هذا الکتاب).

مسابقه

نحوه مسابقه

در راستای آشنایی هر چه بیشتر علاقمندان با معارف مربوط به امام زین العابدین علیه اسلام، مسابقه ای به نام «زینت عبادت کنندگان» برگزار می گردد تا با پاسخگویی به سوالات (با استفاده از متونی که در نرم افزار در اختیارتان می باشد) در قرعه کشی که هر سال دو نوبت در ۵ شعبان (سالروز ولادت حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام) و ۲۵ محرم الحرام (ایام شهادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام) برگزار می گردد شرکت کرده واز جوایز نفیس آن که از دیگر محصولات این مرکز می باشد بهره مند گردید.

نحوه پاسخگویی به سوالات: شما عزیزان پس از مطالعه سوالات، جواب سوالات را به طور مثال مانند:

۱ ب ۲ د ۳ ج ۴ الف برای ما به شماره پیامک ۳۰۰۰۹۹۰۰۰۰۱۱۰ ارسال نمایید

نحوه اطلاع از قرعه کشی مسابقه: یک هفته بعد از ۵ شعبان و ۲۵ محرم الحرام هر سال به سایت اینترنتی http://ghaemiyeh.com مراجعه نمایید و از

کسانی که در قرعه کشی مسابقه برنده شده اند مطلع شوید.

سوالات مسابقه

۱ – امام سجاد علیه السلام در پاسخ توهین یکی از خویشاوندانشان؛ کدام آیه قرآن را تلاوت فرمودند؟

(الف) آل عمران /۱۳۴

(ب) بقره /۲۴

(ج) یوسف / ۱۲

(د) آل عمران / ۸۸

۲ – کدام امام معصوم این جمله را در توصیف حضرت عباس علیه السلام فرموده است؟

عموی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود.

(الف) امام صادق علیه السلام

(ب) امام سجاد علیه السلام

(ج) امام رضا علیه السلام

(د) امام حسین علیه السلام

۳ – سوال: چرا امام سجاد علیه السلام پس از قیام عاشورا، با قیام دیگری حرکت امام حسین علیه السلام را دنبال نکرد

(الف) نبودن یار و یاور

(ب) ترس و وحشت از پیامدهای عاشورا

(ج) به خاطر سفارش امام حسین علیه السلام

(د) آماده نبودن ابزار لازم برای اقدام عمیق و پایدار

۴ – این فرمایش حضرت امام سجاد علیه السلام به کدام آیه اشاره دارد؟

همانا عالمان کسانی هستند که خدا را شناخته و برای او کار می کنند و مشتاق اویند.

(الف) سوره واقعه آیه ۵۵

(ب) سوره بقره آیه ۸۵

(ج) سوره فاطر آیه ۲۸

(د) سوره ناس آیه ۲

۵ – از جمله فوایدی که بر تعبد و انزوای امام سجاد علیه السلام مترتب بود، این بود که:

(الف) صحیفه سجادیه را مترتب نمود

(ب) به دعا و مناجات می پرداخت

(ج) خیال حاکمان وقت را از جانب ایشان آسوده می گذاشت

(د) تمام موارد صحیح می باشد

۶ – امام سجاد علیه السلام در ادای حق مادر چه فرمودند:

(الف) این مادر بود که حاضر بود گرسنه بماند و تو سیر باشی

(ب) بدان که نمی توانی از او قدر دانی نمائی مگر به عنایت و توفیق خداوند متعال.

(ج)

اما حق مادر بر تو آنست که بدانی او حمل کرده است تو را نه ماه

(د) تمام موارد

۷ – امام سجاد علیه السلام در مورد راز غیبت و پنهان بودن ولادت امام زمان چه فرمودند:

(الف) او فرزند پیامبر است

(ب) می گویند:

هنوز متولد نشده است

(ج) او فرزند من است

(د) او غیبتی طولانی خواهد داشت

۸ – از یاران امام سجاد علیه السلام است:

(الف) عثمان بن سعید

(ب) پسر شبیب

(ج) علی بن ثابت

(د) مالک اشتر

۹ – امام سجاد علیه السلام هنگامی که سخن از حرمله به میان آمد فرمودند:

(الف) خدایا گرمی آتش را بدو بچشان

(ب) خدایا او را نابود کن

(ج) خدایا او را لعنت کن

(د) خدایا او را به مکافات اعمالش برسان

۱۰ تخریب حرم بقیع توسط وهابیون در چه سال و چه روزی صورت گرفت؟

(الف) در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

(ب) در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۲آوریل ۱۹۲۶)

(ج) در هشتم شوال سال ۱۳۴۵ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

(د) در نهم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹